د اطلاعاتو او کلتور وزارت
بیهقی کتاب خپرولو مؤسسه

د سید جمال الدین افغانی د [illegible] غونډه
د ده د اتیایم تلین په ویاړ
کابل ۱۳۵۵ ش

مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار افغانیه

۱۲۹۰ - ۹۷ ش



...رد آو...

...ن فرهادی

فهرست بخش های این کتاب

هدیه به جناب بزرگوار و مهربان و مسلم میرزا احمد اعتمادی
با اخلاص صمیمی و تحیات بیکران
روان فرهادی

کابل ثور ۱۳۵۶

مقالات محمود طرزی

تدوین و مقدمه

از

روان فرهادی

بمناسبت هشتادمین سال وفات سید جمال الدین افغانی

موسسه انتشارات بیهقی

حوت ۱۳۵۵





بسم الله الرحمن الرحیم

تذکر :

به سلسله نشرات بمناسبت بزرگداشت مجلس سید جمال الدین افغانی ، اینک مجموعهٔ مقالات یکی از ارادتمندان سید ، یعنی محمود طرزی به اهل وطن و دیگر علاقمندان تقدیم میشود .

معنی این اقدام به اهل دانش روشن است : محمود طرزی چنانکه درین کتاب خوانده میشود ، تأثیر عمدهٔ از سید جمال الدین افغانی برداشته بود . پدر گرانقدر وی، استاد غلام محمد طرزی نخستین شاعری که سید را مدح کرد ، فرزند خویش را به کسب فیض از مجلس سید جمال الدین افغانی توصیه کرده بود .

محمود طرزی نخستین فرد وطن است ، که مقام برجستهٔ سید جمال الدین افغانی را برای جهان اسلام وشرق به هموطنان خود، توسط سراج الاخبار بیان کرده است.

چون درحال حاضر، در جملهٔ نشرات، بمناسبت مجلس بزرگداشت سید جمال الدین افغانی،

ترجمهٔ عروة الوثقی‌ودیگر آثار سید جمال‌الدین افغانی ،بچاپ‌میرسد،خوانندگان ، به همنوا بودن آثار سید جمال‌الدین افغانی ومحمود طرزی در زمینه های مختلف متوجه خواهند شد .

گرچه سیدجمال‌الدین افغانی ، مقالات خودرا درحدود چهل سال پیش از زمان سراج الاخبار نوشته بود ،اما هرکدام، درسالیان دور افتادگی از وطن ، مسایل اجتماعی وسیاسی و بین‌المللی زمان خود را از دیدگاه یک‌افغان وطن‌خواه ،و یک شرقی مسلمان می‌دیدند. قرابت زمان ومکان ،و بررسی‌دراوضاع کشورهای‌اسلامی آنزمان ، بشمول دولت عثمانیه ، هردو فرزند افغانستان را متوجه مطالبی ساخته بود ، که باهم ارتباط و نزدیکی قوی دارند .

مقالات محمود طرزی که در سراج الاخبار بچاپ رسیده،درمدت زیاده از نیم قرن در افغانستان از نظر ها مسطور مانده بود ، وبجز عدهٔ انگشت‌شماردانشمندان، که به کلکسیون سراج الاخبار دسترس داشتند ، دیگران از تفصیل آن آگاه نبودند . در باره این مقالات ، کتبی درخارج توسط محققان کشور های دوست ، به زبان های خارجی ، از روی سراج الاخبار بچاپ رسیده و رساله های علمی درین باره نگاشته شده‌است ، اما اهل وطن از مطالعهٔ مجدد این مقالات ، که در سپیده دم روز استرداد استقلال کشوردرخشید ، محروم بودند .

خرسندیم که درین عهد جمهوری ، با پیروی از نیات وطن خواهانه‌بنیان‌گذار جمهوریت ورهبر انقلاب ونخستین رئیس جمهور افغانستان شاغلی محمد داؤد ، ومطابق به مندرجات پالیسی کلتوری ، که بموجب هدایت‌زعیم‌یگانهٔ جمهوریت افغانستان تدوین وتجویز شده است ، اینک مجموعهٔ مقالات محمود طرزی ، که تعلیمات سیدجمال‌الدین افغانی درآن موثر میباشد ، به هموطنان تقدیم میشود .

خوانندگان البته ملتفت خواهند شد ، یکعده از گفته ها ی محمود طرزی ، مطابق به ایجابات اوضاع اجتماعی وسیاسی آن زمان نگاشته شده است ، و معنی اکثر مقوله های وی، از روی زمان خودش دانسته می شود. کلمات محمودطرزی را باید ، بادر نظرگرفتن او ضاع آنوقته سیاسی و اجتماعی کشور ، که ا ز جنگ های استعماری ، وآشوب ها ی داخلی، ووا پسماندگی اقتصادی و فر هنگی تا زه آسیب ها دیده بود ، و درچار چوب اضاع آنوقتهٔ آسیا ، که د ستخوش سیا ست هند برتانوی ودولت تزاری بود ، در نظر بگیرند، واز روی آن بران حکم نما یند .

خوانندگان گرامی مندرجات این کتاب را بحیث یك مطالعهٔ تاریخی تشخیص نمایند وبا ینگونه در بارهٔ تحول افغانستان در دومین دههٔ قر ن بیستم اطلا عا ت ارزنده حاصل نمایند .

اول حوت ۱۳۵۵

پوهاند دکتور نوین

وزیر اطلاعات و کلتو ر

پیشگفتار :

در همه جهان ، آن مقالات نویسندگان عمده را که در جراید ومجلات نشر شده است ، بعد از مدتی ، بصورت کتاب گرد میارند . بیشتر چنان واقع میشود ، که مؤلف خود فرصت این اقدام را در زندگانی خویش می یابد ، و یا کار آن را مراقبت مینماید . گاهی این کار به عهدهٔ اخلاف میماند .

مقصد ما در گرد آوری مقالات محمودطرزی ، معرفی یك مرحلهٔ افکار وعقاید ، در تاریخ معاصر کشور ، دونسل پیش از زمان ما میباشد .

یعنی که این مجموعه ، بمقصد یك تحقیق تاریخی میباشد .

در مرکز علمی کشور های خارجی ، تاکنون ، چندین رسالهٔ علمی بشمول رساله های درجهٔ دکتوری، دربارهٔ سراج الاخبار ومحمود طرزی ، تهیه ونشر شده است ومیشود .

از ین مطالعهٔ تاریخی میتوان دریافت ، که محمود طرزی ، بمطالب مهم زندگی وطن خویش وجهان اسلام تماس گرفته است . خواننده باید احوال تاریخی آنزمان را در نظر بگیرد .

در افغانستان ، هنوز مکاتب ومدارس بطرز امروزی تازگی داشت ، وآنهم محض برای پسران بود . در بارهٔ جهان عصری ، چند شخص انگشت شمار ،

تااندازه‌یی باخبر بودند . ازینجاست که مقالات محمودطرزی، بیشتر مقصدتدریس ورهنمایی را در بر دارد .

در آن زمان اکثر جهان اسلام در زیر یوغ اسارت، ویانفوذخارجی میزیست. دولت های تزاری ، ودولت هند برتانوی ، این ناحیهٔ آسیا را بمناطق «نفوذ» تقسیم کرده بودند . اخیرالذکر ادعا داشت که افغانستان ، حق انعقاد روابط ، کشور های جهان را ندارد . محمود طرزی و دیگر رجال وطنخواه افغانستان باین ادعا گردن نمی نهادند ، وآنرا به جدیت رد میکردند .

چون در جنگ عمومی اول جهان ، دولت عثمانیه ، یعنی عمده‌ترین کشور اسلامی آنزمان ، با برتانیه و دولت تزاری مخالف واقع شد ، ازین جهت نیز ، سراج الاخبار ، آواز مخالف بلند کرد . ندای محمود طرزی ، ندای وطنخواهی و آزادیخواهی یك کشور اسلامیست ، که در دل آسیا بتازگی بمظاهرتمدن غربی آشناشده بود .

اکثر پیکار محمود طرزی ، در همین زمینه ها بود . نباید مقالات او را از روی ایدیولوژی های سیاسی واجتماعی ، که بعداً شهرت یافت ارزیابی کرد .

چون علاقمندی به تاریخ قرن ۱۹ وآغاز قرن ۲۰ کشور روزافزون است ، گرد آوری این کتاب سودمند تشخیص گردید . ضمناً ازسراج الاخبار ، یکعده مواد خبری را استخراج کرده ، وآماده داشته ام ، تا از روی آن کتاب دیگری در بارهٔ « احوال افغانستان در اخیر عهد سراجیه » تألیف شود . امید است این کار در آینده صورت بگیرد . فهرست اعلام مباحث ، اشخاص (داخلی وخارجی) اماکن ولغات ومصطلحات خارجی (هندی ، انگلیسی ، ترکی عثمانی) دخیل در کلام طرزی، نیز شامل همان کتاب خواهد شد .

برای شناسائی کامل محمود طرزی ، اقدامات مزید آتی بکار است :

ـ نشر آثار چاپ نشدهٔ او ، بشمول رسالهٔ «دیدنی ها و شنیدنی ها » راجع به سرگذشت او در عهد امیر شیر علیخان وآغاز عهد ضیائیه .

ـ خاطرات شامل « سیاحت سه‌قطعه » که اکنون متن چاپ شدهٔآن دستیاب نمیشود ، باید خلاصهٔ آن به « کستاب دیدنی ها وشنیدنی ها » ملحق شود .

(هردورساله ، یعنی « دیدنی ها وشنیدنی ها » وگز یدهٔ « سه‌قطعه» رامؤلف، برای چاپ آماده کرده است) .

ـ چاپ همه اشعار محمود طرزی ، بشمول آنچه درمجموعهٔ « پراگنده » آمده وآنچه در سالیان اخیر زندگانی سروده است ، همه بصورت کتاب جد اگانه .

ـ مطالعات مز یدبرزندگانی محمودطرزی ، که فرزند گرانمایهٔایشان عبدالوهاب محمود طرزی رویدست دارد .

وظیفهٔ خود میدانم که از یاری دوستان در تهیهٔ این کتاب یاد کنم .

سرجع عمدهٔ من کلکسیونْ های انجمن تاریخ است ، که به هدایت دوست گرامی ودانشمند دکتور یعقوب واحدی آمرانجمن ،توسط مرد کار آگاه، متصدی کتابخانهٔ انجمن تاریخ ، محمدحسن‌حصاری ، بدسترسم قرار داده شده .

محمد حسن‌حضرتی، یك قسمت استنساخ را اجراء کرد . قسمت دیگراین خدمت‌را، دوست ارجمند ،محمدعظیم امین تکمیل کرد . وی‌درطول سالیان‌مدید، درآماده ساختن رساله ها وکتب دیگر، مانند مقالهٔ جنبش قانون گذاری در عهد استقلال (شامل مجموعهٔ «افغانستانْ درپنجاه سال اخیر») ، گزیدهٔ ،آثاراسیروخسرو بلخی دهلوی، زندگی نامهٔامیر خسروبلخی دهلوی، رسالهٔمعنی‌عشق درنزد مولانا جلال‌الدین‌بلخی ،رسالهٔ‌معنی‌عشق نزداسیرخسروبلخی ،و کتاب‌سرگذشت پیرهرات،

ترجمهٔ منازل السایرین خواجه عبدالله انصاری علیه الرحمه ، وترجمه منظوم وشرح گیت آنجلی تاگور ،ویکعدهٔ زیاد رساله ها و مقالات دیگر ،بامن همکاری بیدریغ کرده است واگر دستیاری او نمیبود ، دشوار بود این همه آثار را ، درین مدت محدود ، بچاپ بسپارم .

سه رسالهٔ ضمیمهٔ سراج الاخبار را که در داخل سراج الاخبار چاپ نشده بود ، وبه قطع کتابچهٔ جیبی بچاپ رسیده بود ، خوشبختانه دانشمند گرامی دکتوراحمد جاوید ، در کتابخانهٔ خود داشت که بدسترس من گذاشت .

یکی از مخلصان محمود طرزی جناب سفیر کبیر عبدالصمد ، توجه مرا به قصیدهٔ مدحیهٔ ملك الشعراء مرحوم جلب کرد که درآغاز کتاب آوردیم.

دستیاری استاد یگانهٔ خط ، عزیزالدین وکیلی با کتابت عنوان این مجموعه ، ویك صفحه ازگفتار محمود طرزی در بارهٔ سیدجمال الدین افغانی، گرانبهاتر ازآنست که ستایش آن بقلم من آید .

دوست هنرمند وگرامی شرار ،در تهیهٔ عکس ها یاری کرد .

دربارهٔ آمرموسسهٔ بیهقی ، سراج الدین و هاج بچه زبان سپاسگزاری کنم ؟ مرحوم محمود طرزی خود از حسن اتفاق نام اورا درمضامین خود تضمین کرده بود (صفحه ۸۱ و ۸۲ این مجموعه دیده شود) . درموسسهٔ بیهقی ، مردنیکودل وپر ازتلاش ، سخی داد فایز ، باکمال سخاوت همان کوشش را که در اهتمام چاپ «سرگذشت پیرهرات» و«منازل السایرین» یکسال پیش کرده بود ، دربارهٔ این کتاب نیز بذل کرد . آمرشعبات حروفچینی مطبعه دولتی ، بناغلی گلبدین ودیگر همکاران ایشان، برای پیشرفت کار روز وشب کوشیدند، درین مختصر امکان ذکر همه کسانیکه درمطبعهٔ دولتی،وبیرون مطبعه به من دست معاونت داده اند ،میسرنیست ،

مسعود حبیب نوابی پورتریت محمود طرزی رابرای پشتی ترسیم کرد .

مطالعهٔ فهرست مندرجات کتاب که دراخیر آمده‌است ،نشان میدهد، که برای انتخاب وترتیب تعدم وتأخیر مضامین ، چه‌شیوه راپیش گرفته ایم . حاجت نیست درین مختصر ،درین بحث داخل‌شوم . تنها میخواهم به‌خوانندهٔ گرامی خبربدهم که‌این کتاب« کلیات»نیست،واز بسیار مقالات محمودطرزی ، محض عنوان یاچند سطررادادیم . علاقمندان مطالعات مزید، ازروی آن‌حواله، میتوانند اصل رادریافته بآن‌مراجعه کنند .اما همه‌آن مقالات عمده را که درسراج‌الاخبار به‌چاپ رسیده در همین مجموعه آورده‌ایم .

* * *

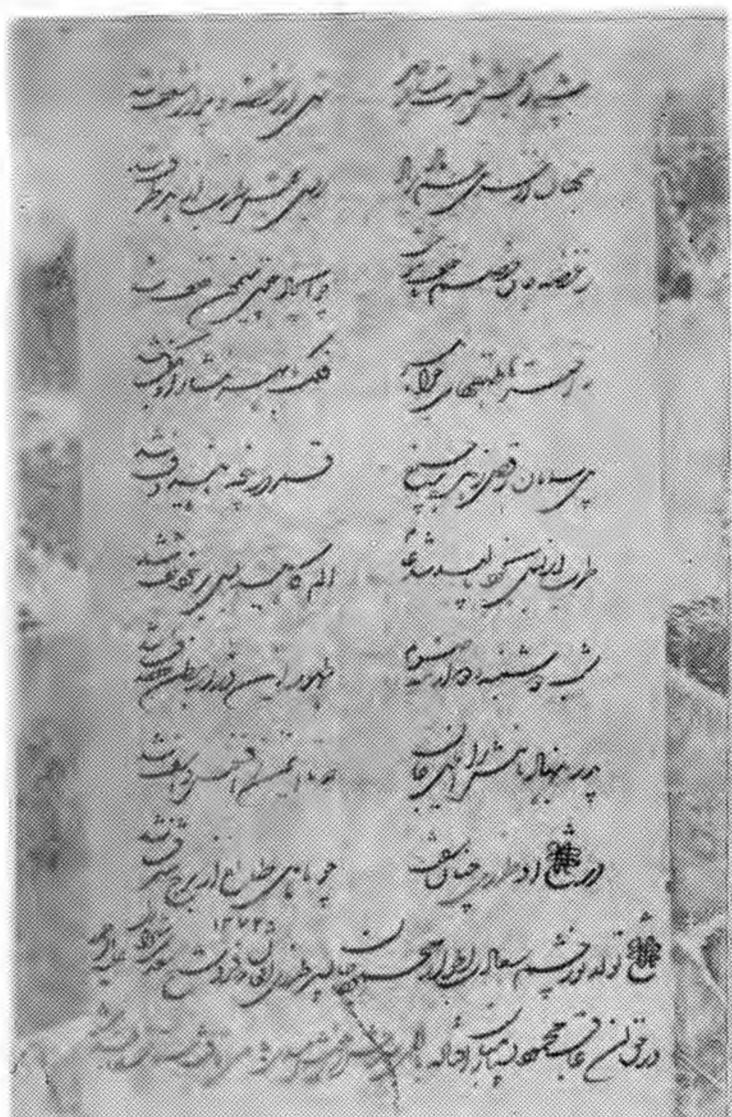
پدرم شاگرد دارالمعلمین سراجیه بود . افکار خودرا ازآثار طرزی گرفته ،بمن، ونیز بحیث معلم‌مکتب ،به‌شاگردان تلقین کرده بود .من به‌توصیهٔ‌او ، در روزگار کودکی ، همه کتابهای محمود طرزی را خوانده بودم،صفحات « سه قطعهٔ » طرزی پیوسته ، ودر روزگار تحصیل درخارج‌بخاطر من بود. در رسالهٔ علمی زبان شناسی خود (۱۹۵۵) درپاریس، ازتوجه‌محمودطرزی‌به«زبان گفتاری»ذکر کرده بودم .

گرچه گردآوردن مواد این کتاب ، ونگارش مقدمه ها وبخش خاتمهٔ آن مدت ششماه شباروز رادربرگرفت، مگر حقیقت آنست، که تهیهٔ این‌مجموعه، ازچهل سال باینسو بطرق گوناگون آماده شده بودم .

پس‌مناسب خواهد بود که‌این کتاب‌را، به‌سه‌تن ازنسل آینده ،یعنی‌فرزندانم حامد،طارق، ومریم هدیه کنم ، که‌درزمان تهیهٔ‌این کتاب ، وحتی‌اصلاح پروفهای چاپ،بامن قرین ،وسانند من‌چشم براه چاپ‌شدن این کتاب بودند .

کابل ۱۵ حوت ۱۳۵۵ روان فرهادی

کلمات محمودطرزی دربارهٔ سیدجمال‌الدین افغانی بخط شکستهٔ استاد عزیزالدین وکیلی (تحریر ۱۳۵۵ ش) (متن درصفحهٔ ۴۴۳ این مجموعه).

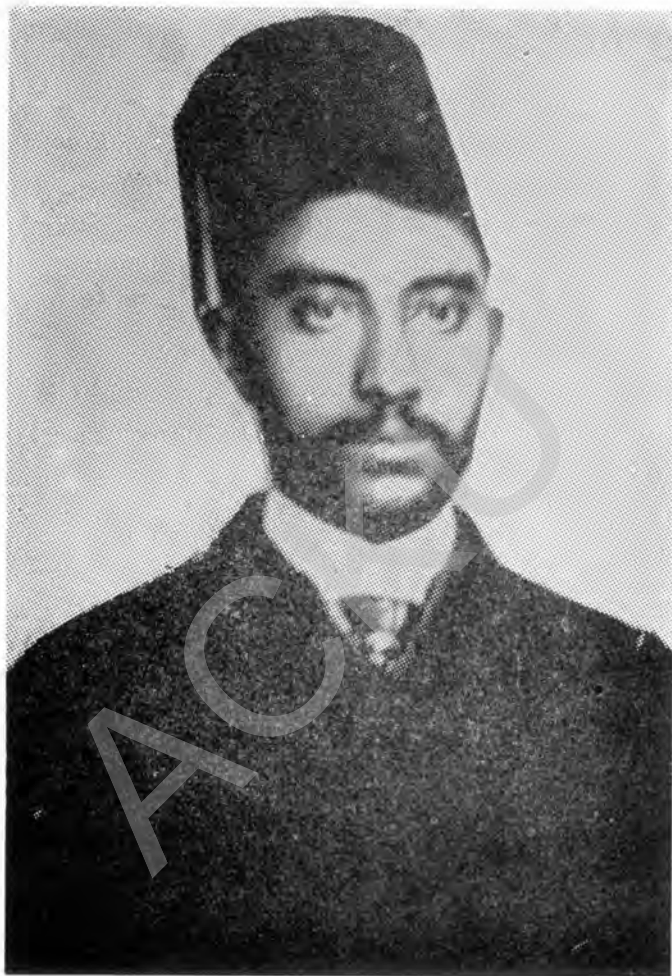


در بیاض بخط شکستهٔ سردار غلام محمد طرزی ابیات دربارهٔ تاریخ تولد محمد امین «عندلیب» پسرش (۱۸۵۵) که در جوانی از جهان رفت .
دوسطرآخر دربارهٔ تولد محمود است . (قسمت اخیربه رنگ لاجوردی) .

صفحهٔ مابعد بیاض سردارغلام‌محمدطرزی که تاریخ تولد فرزندخود محمود را ۱۲۸۲ ق (مطابق ۱۸۶۵) رابخط خوددرج کرده است (ازکتابخانهٔ استاد صالح پرونتا) .



سردار غلام محمد طرزی معروف به طرزی
افغان درحدود (۵۷) سالگی درآغاز اقامت
دمشق (۱۸۸٦) ۰ عکاسی ازروی عکس قدیم از: شرار



محمود طرزی درحدود ۲۱ سالگی در آغاز سالیان اقامت دردمشق (۱۸۸۶) .
عکاسی ازروی عکس قدیم، از: شرار



سردارغلام محمد طرزی (۱۸۳۰ تا ۱۹۰۰)
پدرمحمود طرزی دردمشق درحدود۶۵ سالگی



محمو طرزی درسی وپنج سالگی در دمشـق
پیش ازعودت به وطن .



گذشته ازچهل وپنج سالگی محمود طرزی درسالیان نخستین چاپ سراج الاخبار .



گوشه یی ازخانه یی که محمودطــرزی و خانواده اش درآن از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۷ درده غوچك ده افغانان کابل می زیستند. این خانه ملکیت دولت بود وبنام خانهٔ ملاعموی توخی یادمی شد . بعدها دولت ازین خانه استفاده های مختلف کرد. اکنون مقابل عمارت جدید (ښاروالی) واقع ، وملکیت شخصی میباشد. پله های روشندان «اورسی» نمونهٔ هنرتزئین چوب، دراخیرقرن نزده کابل است .

سراج الاخبار

۱۳۲۹

افتتاح کلام

نخستین صفحهٔ نخستین شمارهٔ نخستین
سال سراج الاخبار ۱۲ میزان (۱۲۹۰ ش).





نخستین صفحه شماره ۶ (آخرین شماره) سال هشتم (آخرین سال) سراج الاخبار افغانیه ۲۷ قوس ۱۲۹۷ ش .



محمودطرزی (۵۵ ساله) (نشسته شخص سوم ازجانب چپ) رئیس وفد افغانستان با هیئت هندبرتانوی درمنصوری هند ایستاده شخص دوم از جانب راست عبدالهادی داوی وشخص اول ازجانب چپ عبدالوهاب محمود طرزی است که درین سفر منشی خصوصی پدرخویش بود (۱۹۲۰) .



پنجاه وپنج سالگی : در تابستان (۱۲۹۹ـ۱۹۲۰) محمود طرزی این خاطره امضا کرده (این عکس شاید در سفر مذاکرات سیاسی در هند گرفته‌شده باشد)



Carte Postale

کارت پستال ۲۳ نومبر ۱۹۲۳ محمود طرزی ازواترلو (بلژیک) .

PALACE OF JUSTICE. This edifice covers an area of about 6 acres and is the work of architect Poelaert.

صفحه رقیمه برکارت پستال به عنوان شارژد افر وزارت مختاری افغانی در پاریس :



محمود طرزی (٥٧ ساله) بازوجه‌اش اسماء رسمیه ـ یادگار اقامت اروپا ٩

(فوتو ازمجلهٔ کهول ـ خانواده) .



حدود ٦٠ سالگی : محمود طرزی وزیر امورر خارجه افغانستان درلباس رسمی .



خاطرهٔ مسافرت به‌اروپادر١٣٠٦ (١٩٢٧م) به سن ٦٢ سالگی .

۱

درمدح محمود بیگ، مدیر سراج الاخبار

اثر طبع عبدالله قاری

مدیر فاضل و دانای نکته رس محمود
که طبع روشنش آمده مزاجدان سخن

نفیر صور دمیداز صریر خامهٔ او
بلی ! که خامهٔ اوزنده کرد جان سخن

چراغ فضل و هنر شد سراج اخبارش
چو آفتاب بود روشن این نشان سخن

بملت ار قلمش منتی نهد شاید
که ملت از قلمش گشته نکته دان سخن



زهی باوج خرد، فکرت آفتاب کمال
بگلزمین هنر ، طبعت آسمان سخن

زخامهٔ تو سخن یافت استخوان بندی
کند دعای ترا مغز استخوان سخن

زخواب جهل، وطن گشته یکقلم بیدار
صریر کلک تو برداشت تا افغان سخن

نشان نامهٔ فضلت بدهر باقی باد !
همیشه تا که بود در جهان نشان سخن

تذکر :

متن کامل این قصیده در دیوان ملک الشعراء مرحوم خوانده میشود ·

پدر محمود طرزی

نگاهی بر :

زندگانی سردار غلام محمد طرزی

۱۸۳۰ تا ۱۹۰۰

محمود از نوجوانی یاور زندگی پدر گردید . سردار غلام محمد طرزی ، پدر وسر بی اولش بود ،و بررشد شخصیتاو تأثیر ژرفی گذاشت . باید در چند سطری در چهرهٔ او آشنا شویم .درین زمینه بهترین طریق ، کوتاه کردن متن مقدمهٔ دیوان پدر ، بقلم فرزندش محمود طرزی میباشد ، که درجون ۱۸۹۱ (۲۸ سالگی محمود) درشام تحریر شده وهمان سال درکراچی بچاپ رسیده است . نوشتن یك زندگی نامه مفصل سردار غلام محمد طرزی،با تحلیل دیوان واشعاروی،برعهدهٔ این مؤلف این مجموعه،و یااراد تمند دیگری باقیست . میناتور رنگین تمثال زمان ۳۳ سالگی غلام محمدطرزی، بخامهٔ یك هنرمند هراتی ،درهرات ترسیم شده‌است ،وتوسط مرحوم فکری سلجوقی هروی،به نوادهٔ آن مرحوم یعنی عبدالوهاب محمود طرزی ،هدیه داده شده،نزد ایشان محفوظ است .

اینك متن کوتاه شدهٔ نوشتهٔ محمود طرزی :

*　　*　　*

ولادت سردار غلام محمد طرزی درسنه ۱۲۴۵ هجری قمری(مطابق ۱۸۳۰ م)

درقندهار واقع شده. درجوانی، درمحاربات خانوادگی اشتراك داشت، مگر بیشتر متوجه علوم بود. چون امیر دوست محمد خان، درسنه ۱۲۷۲ ق (۱۸۵۶م) از کابل حرکت نموده، قندهار را استیلا نمود، والد بزرگوارشان سردار رحمدل خان به ایران رفت و(در ۱۸۵۹م) در آنجا وفات یافت. امیر دوست محمد خان، سردار غلام محمد طرزی را درصف شهزادگان وامراء ادخال، و به لقب «ارجمند دانشمند» ملقب وسرفراز، و به معاش ۱۲ هزار روپیه ممتاز نمود. واکثر وقت اورا درپایتخت امارت، یعنی در کابل، بحضور خویش بنابر لیاقت فضل و کمالش، نگهداشت.

هنگامیکه امیر دوست محمد خان، درمحاربهٔ برادر زادهٔ خویش سردار سلطان احمد خان، بسمت هرات رفت و ۱۰ ماه هرات محاصره شد، سردار غلام محمد طرزی، از قبول زروسیم سردار سلطان احمد خان، استنکاف ورزید واز جادهٔ صداقت و استقامت عم خویش امیر دوست محمد خان انحراف ننمود. بعداز وفات امیر کبیر (۱۸۶۳م)، دورامارت امیر شیرعلی خان رسید. وی نیز، بر روش والد خویش رفتار میکرد وسردار غلام محمد طرزی را گرامی میداشت. امیر محمد افضل خان وامیر محمد اعظم خان نیز، حرمت ورعایت سردار غلام محمد طرزی را میکردند.

چون امارت، دفعهٔ ثانی بدست امیرشیرعلی خان افتاد، اکثر اقربا وشهزادگان درانی را از پادرآورد. لاجرم، حضرت طرزی را نیز از پادرانداخت، ومدتی محبوس و بعده تخلیص، ومعاش تقاعدی از برایشان تخصیص نمود. سردار غلام محمد طرزی، مدت ۱۱ سال درسلطنت دوم امیرشیرعلی خان (۱۸۶۸ تا ۱۸۷۹) عزلت وگوشه نشینی اختیار نموده، درکسب فضایل و پرورش اهل کمال بسر آورد.

چون دولت انگلیس کابل وقندهار را ضبط واستیلاء کرد، عموم افغانیان

بلوای عمومی نمودند، وانگلیسان را به ترک افغانستان وادار نمودند. امیرعبدالرحمن خان، بسرعت فوق العاده از سمرقند آمده، امارت افغانستان را وارث گردید. هنگامیکه امیرعبدالرحمن، وارد چاریاکار گردید، حضرت پدربزرگوارم، محرر سطور را از کابل به چاریاکار بحضور امیر فرستادند. حضرت امیر، درحق بنده مکرمت امیرانه اجراءو برای حضرت والد بزرگوارم خلعت ارسال داشتند.

چون بکابل رسیده واعلان امارت نمودند، باپدرم، بنابر اخلاص و صداقت و کمال وفضیلت شان، یومآفیوم درعزت واکرام ورتبه وجاه شان افزودند. امابعضی از حاسدین رشك وحسد برده، دراکثر اوقات خالیه، افکار حضرت امیر را در حق ایشان به تشویش می انداختند، تاآنکه بعداز محاربهٔ امیر باسردار محمدایوبخان درقندهار، حضرت سردار معارف کردار را، بی‌آنکه سبب حقیقی آن اثبات آید، بی خبرو ناگهان محبوس نمود، و بعد ازمدت سه ماه حبس، به معهٔ اهل و عیال واولاد، محبوساً بسوی هندوستان برآورد، وتابه سرحد حدود انگلیس که عبارت از پشتنگ است، به دولت انگلیس تسلیم نمود. دولت انگلیس ماه ۶۰۰ روپیه کلدار برای معاش ایشان تخصیص دادند. حضرت پدرمدت سه سال درکراچی بودند. بعد ازآن به عزم سیاحت هندوستان از دولت استیذان، ودرمدت ششماه اکثر بلاد مشهورهٔ هندوستان را مانند بمبئی، وحیدرآباد دکن، وبنگلور، و میسور، و مدراس، واحمدآباد، وگجرات، واکبرآباد، ودهلی و سرهند، و پندی و پشاور سیاحت کرده، پس به کراچی رجعت نمودند.

بعد از ین سیاحت ششماهه، از زنگ ظلمت دولت کافرننگ وابا نموده، در صدد آن شدند که از هند هجرت نموده، بدولت‌علیه عثمانی پناه آرند. درمعهٔ

۱۳۰۲ ه (۱۸۸۵ م) با ۳۰ نفر ازعا یله واتباع خویش ، ببغد ا د آمدند . و مدت ششماه در بغد اد در جوا ر مر قد عبد القا درگیلانی قد س سره ا لعزیز ، بسر آو رد ه بعد ازان ، بنابر توصیهٔ والی عراق ، جناب تقی الد ین پاشا ، وبمشیر ار دوی ششم هما یون، هدایت پاشا، اهل و عیال رادر بغد اد گذ اشتند، وبندهٔ شا ن محررسطورکه به تحصیل لسان ترکی عثمانی تا یکد رجه مو فق شده بو دم ، بصفت تر جما نی بمعیت خویش گرفته ، به سمت در سعادهٔ استانبول حرکت نمود م، قبلا ا ز حر کت کربلای معلی ونجف اشرف را نیز زیارت نمودند . د ر استا نبو ل ، به آستا ن سلطان عبدالحمید خان غازی تشرف نمودند . سلطان ، حضرت مشارالیه رابه انواع التفا ت هانایل ، ودر دولتخانه یاور ا کرم خود ، ناسق پاشا، محترمانه مهمان فرمود .

بعدازان، دوهزارغروش ما هانه بااعطای اراضی، ازبرایشان تخصیص، ومحل اقامت شانرانیز درمر کزولایت سو ریه ، که عبارت از شام جنت مشا م است تاسیس فرمو د ند .

بعد ازانکه مدت دوماه مهمان دولت بودند، ودردارالخلا فه ا قامت ورزیدند، بشام شر یف که محل اقا مت شا ن مقررشده است تشریف آوردند . بندهٔ خود شان محمود طرزی رامامو راً بسوی بغداد از برای آورن عایله ارسال فرمودند .

بز ودی امر فرمان رابجاآوردم . پس از دوسال درسنه ۳ . ۱۳ (۱۸۸۶)دفعه ثانی عازم د ر سعاده گردیدند .

حضـ ـت پد ر، رسم جامع حمید یه راکه دران هنگا م د رتعمیر وتر میم بو د به صنعت تا مه ومهارت کامله ترسیم ، ومادهٔ تاریخ آنرا نیز ، بواسطه حا جی علی بیک افندی ، بحضور تقد یم نمود ند .

د راواخر سنه ۱۳۰۴ (۱۸۸۷ م) عزم سفر ادای فریضه حج بیت‌الله راصمم فرمو ده ، به استیذان دولت، بصوب حجا ز روانه گردیدند . بعد از عودت این سفر،

مدتی قدم درد امن استراحت کشیده ، مشغول به طاعات رب معبود گردیدند .

درسنه ۱۳۰۶ (۱۸۸۸م) موفق به تالیف وترتیب وتذهیب کتابی گردیدند که بعنوان «اخلاق حمیده» معنون امت . بعدازاتمام واکمال ، که مدت ششماه صرف مساعی بحصول انجامید ، بندهٔ شان محمود طرزی را ، به بردن و تقدیم نمودن کتاب مذکور فرمودند . بنده عازم درسعادهٔ علیه گردیدم و بواسطه قرین ثانی ، حاجی علی بیک افندی ، ومعاونت ثریا پاشای کتابت جلیله ، منظور نظر همایونی نمودم . ازاحسان رحیمانهٔ سلطان ، در خصوص معیشت وانفاق اهل وعیال ، راحت ورفاهیت کامل حاصل گشت. حضرت طرزی ، اوقات شباروزی رابراحت و رفاهیت دراه استرضای معبود برحق ، حصروصرف داشتند. هیچوقتی نشده باشد که پنج ساعت ازشب گذشته ، ایشان درجامع کبیر ، بحضور مرقد مبارک سیدنا یحیی باذکار رب غفور مشغول نباشند.

* * *

اینست گزیده ازانچه محمود طرزی درجوانی در بارهٔ پدر نوشته بود .

میدانیم که سردار غلام محمد طرزی ، درسال ۱۸۹۱ ، بعد از مسافرت به استانبول ، به معیت فرزند خود محمود طرزی ، سفر دیگری بدیار حجاز و خانه خدا کرد ودریکی ازسفر های حج شش ماه درجوار کعبه مکرمه و مرقد منور سیدالمرسلین در اعتکاف بود و «نغمهٔ آهنگ حجاز» را دران روزگار انشاد کرد.

درسال واپسین زندگانی با زبه حج رفت ، وچون برگشت ، بتاریخ ۷ دسمبر ۱۹۰۰ دردمشق برحمت حق پیوست ، چنانکه درشرح حال محمود طرزی آورده ایم. ازصفحه ۷۹۳ تا ۷۹۶ این مجموعه ، بیان مختصر احوال اورا ازقلم فرزند ش می خوانیم. در قبرستان دحداح دفن شد . فهرست آثار قیمتدار او را دراخیر این رساله آورده ایم . بزرگترین خدمت او تربیت فرزند پاکدین ونیکودل چون محمود طرزیست که درپی اصلاح احوال اهل وطن خود درسالیان هجران ازوطن کمربست ، وچون به کشور عودت نمود ، این فرصت گرانبها بوی میسر گردید .

ورقی چند

بر

سرگذشت محمود طرزی

متولد درغزنه	متوفی دراستانبول
(درجوار مزار حکیم سنایی)	(مدفون درجوار ابوایوب انصاری)
چهارشنبه	**چهارشنبه**
اول ربیع الثانی ۱۲۸۲ ق	**۳ شعبان ۱۳۵۲ ق**
اول سنبله ۱۲۴۴ ش	**۳۰ عقرب ۱۳۱۲ ش**
۲۳ اگست ۱۸۶۵ م	**۲۲ نومبر ۱۹۳۳ م**

مرجع:— اسنادی که بدست داریم ودر فهرست پایان کتاب آمده است .

— گواهی فرزندان محمود طرزی .

تازمانی که کتابی برزندگانی محمود طرزی نگاشته شود، اینک کوشیدیم این چند ورق زندگینامه را چنان بنگاریم که روح یک کتاب را داشته باشد .

سالیان کودکی در کابل و عهد امیر شیر علیخان

گرچه زندگانی روزگاران کودکی محمود طرزی ، از روی نسخه خطی کتاب او ، « دیدنی ها وشنیدنی ها » به نیکویی بما معلوم است ، مگر مطالب آن کتاب را درینجا کمتر میاریم ، وامیدواریم که بزودی آن زندگی نامهٔ محمود طرزی ، بقلم خودش ، ودیگر آثار چاپ نشده او ، بچاپ برسد .

اینقدر از خاطرات او میاریم که پدرش سردار غلام محمد طرزی ، درکابل ، در کوچه بارانه خانه داشت . این کوچه تاکنون قسماً موجود است . نخستین خاطره زمان کودکی اورا هنگام مسافرت امیر شیرعلی خان به امباله درهند، برای مذاکرات ، دربخش واپسین این مجموعه (در شرح بحث برسال تولد او) آورده ایم ، ، وخوانندگان رابه آن حواله میدهیم .

محمود بزرگ شد . لانه او آغجان ، از اهل تیرین ودهراوود ، مرد پاکدل بود. نخستین معلم محمود، پدرش بود . محمود سینگارکه پدردر زندگانی او ، مقام بزرگ داشت ، واو در برابر پدر « چون پرکاه در پیش کهربا» بود .

امیر شیر علی خان ، بعد ازانکه از سفرانباله بکابل برگشت (۱۸۶۹) سردار غلام محمدطرزی را ، از زندان رهاساخت ، وتنخواه تقاعدی هزار وپنجصد روپیه کابلی برای وی معین ساخت . البته، سردار غلام محمد طرزی ، مرد شاعر طبیعت واز سیاست و کارهای دولت بکلی کناره جوبود . ازینجاست که مقامات استخبارات برتانوی اورا« بدون نفوذ» تشخیص کرده بودند . محمود ، بالهجهٔ مطایبه بیان میکند که تنخواه تقاعدی سالانه ، بمصرف ضیافت های شیر چای ، وقیماق چای ، کباب بره میرسید . سردار ، آشپز مخصوص وعطار مخصوص ، برای‌ساختن شیرینی ها وترشی ها داشت !

ازین خاطرات زمان کودکی محمود، تصور نشود که زندگانی پدر و فرزندش باوقی خانواده، درعطالت وبطالت می گذشت. سردار غلام محمد طرزی شاعرچیره دست، دارای مطالعات وسیع، خطاط، نقاش، ارادتمند اهل عرفان، واز اخلاص کیشان ابو المعانی عبدالقادر بیدل (۱۰۵۴ تا ۱۱۳۳ ق) بود.

محمود در طول زندگی، خاطرات آن یازده سال کناره گیری پدر را گرامی میداشت، که درعالم صنایع نفیسه، ادبیات، شعر، نقاشی، تفرج میان گلها وریاحین وشگوفه های چاردهی کابل میگذشت. شاعران واهل ادب باپدرش قرین بودند. آخند زاده ملامحمد اکرم هوتك، ازمصاحبان او و معلم محمود بود، این تدریس، از الفبا خوانی محمود تازمان جوانی در شام دوام داشت. اما اصل منبع تحصیل محمود، پدرش بود. محمود ازکتب پدر،دوری نمی جست. کتابخانه توانگر پدر، مزین به کتابهای قلمی خوش خط وزرنگار قدیم، وکتب چهاپی آن آن زمان، که اکثراز هند می آمد، بدسترس او بود. محمود در مجلس « بیدل » خوانی پدر گاهی تا شش ساعت بدوزانو می نشست (ص ۷۷۸ این مجموعه)

سردار غلام محمد طرزی کاغذ ابری می ساخت، وبه نوشتن اشعار بخط زیبای شکست می پرداخت. خمسهٔ نظامی یوسف زلیخای جامی شاهنامه فردوسی، انوار سهیلی همه، محمود راجلب کرده بودحتی ازموش وگربهٔ عبیدزاکانی درس سیاست آموخته بود.

زمانیکه انقراض حکومت امیر شیر علیخان فرا رسید (۱۷۷۹). محمود تا بدرجه صرف و نحو عربی، ومثنوی معنوی مولانا جلال الدین بلخی را باشرح خوانده بوده. در سراج الاخبار (سال ۶ شماره ۵) می نگارد که "در آن زمان بان درجه سواد و ادب آموخته بودم که کلیات پدر را میخواندم».

نوجوانی و آغاز عهد ضیا ئیه:

گوشه نشینی سردار غلام محمد طرزی، در عهد امیرشیرعلیخان موجب گردید

که در زمان غلبهٔ امیر عبدالرحمان خان بمقام اعتبار رسید. پدرپیش ازپیش ،محمود را به چاریکار به استقبال سردار عبدالرحمان خان، که بزودی بر کرسی امارت جلوس کردنی بود ، فرستاد .

سردار غلام محمد طرزی ، ازاهل دربار ومقرب شد ،ومحمود نیز باوی گاهی به دربارسی رفت . امیر عبدالرحمن خان ، بر محمود مهربان بود ، وبوی با آنکه نو جوان ۱۶ ساله بود ، رهبری یکدستهٔ کوچک سپاه را داد . چندی بعد، زمانیکه امیر باپسر عم خود سردار محمد ایوب خان در قندهار جنگید، چون محمود نوجوان را،سوار بر اسپ در کار زار سرگرم پیکار دید فریاد کرد :

« آفرین محمود جان ! . . . . . »

دران دوره ، این آخرین مهربانی امیر عبدالرحمان خان، بخاندان سردار غلام-محمد طرزی بود ! متعاقباًسردار غلام محمد طرزی را ، با ین اتهام که با مخالفان مکاتبه داشته است در قندهار زندانی کرد . این اقامت زندان ، در آغاز زمستان ۱۸۸۱ برای آمادگی تبعید از افغانستان بود .

امیر در نامه های محرم وصفر ۱۲۹۹ (نومبر ،دسمبر ۱۸۸۱) ، به عنوان دولت برتانوی هند ، این سرداران راسوجب « آشوب واغتشاش » خوانده بود .

بعد ازموافقه امیر باجانب انگلیسی ، سردار غلام محمد طرزی باعیالها واطفال ، واز انجمله فرزند دلبندش محمود ، از زندان قندهار بسوی جنوب ، تاسرحد برتانوی تبعید شد ، واز انجا جانب کراچی رفت (جنوری ۱۸۸۲).

اقامت در هند :

با ینگونه ، تبعید در هند وسه ونیم سال اقامت در کراچی آغاز گردید ، که ازسال ۱۸۸۲ (۱۷ سالگی)تا ۱۸۸۵ (۲۰ سالگی) محمود را دربر میگیرد . قبل بران ، شیرعلی خان قندهاری (که درجنگ دوم افغان وانگلیس بابرتانوی یا ن

متحد شده به معیت قوای برتانوی از افغانستان رفته بود) نیز در کراچی ساکن بود.
بین سردار غلام محمد طرزی، وشیرعلی خان قندهاری روابط، باوصف همه خویشاوندی ها
در کراچی گوارا نبود (رجوع به صفحه ۷۰۷ دیوان مطبوع طرزی افغان). اما
درانجا، طرزی افغان، با اهل ادب مکاتبه ودوستی داشت. یکبار هم با محمود به
سیاحت بعضی شهرهای هند پرداخت وتا مرقد مجاهد بزرگ تیپو سلطان را درنزدیکی سیسور
زیارت کرد. محمود، درهمان سالها، باقدرت ادبی و رشادت و جرئت اخلاقی
خود مورد تحسین دانشمندان سنده آمده بود، که همه درزبان دری اهل ادب بودند.
صحبت محمد داغستانی ویك طبیب انگلیسی را درزمینهٔ سیاست نیزازین زمان
بخاطر داشت (ص ۳۶۳ این مجموعه ملاحظه شود).
فضای کراچی، وگرفتن مبلغ معاش از حکومت انگلیس، که بدست نصاری بود بر
سردار غلام محمد طرزی که مرد صوفی مشرب بود، گران آمد، و در تابستان
۱۸۸۰ با عایلهٔ خود ومحمود، آنجارا با کشتی ترك گفت، وآرزو داشت که در
بلاد عثمانی زیسته، روزی به حج بیت الله مشرف شود.

سالیان آغاز جوانی درشام:

سردار غلام محمد طرزی ومحمود طرزی وخانواده اش، نخست دربغداد اقامت
کردند، که جزء دولت عثمانیه بود. درانجا مشیر اردوی ششم، هدایت پاشا
درسال ۱۳۰۱ (مطابق بیست سالگی محمود) به محمدافندی کولونل توپچی (که
زبان فارسی میدانست) هدایت داد، تابه محمود زبان ترکی را تدریس کند.
محمود به تحصیل زبان ترکی شوق واستعداد عجیبی نشان داد. چون درین سن
تازه جوانی، زبان را آموخت، درسالیان مابعد، اکثر ترکان، در برخورد اول،
ناشناخته، خیال میکردند باید وی یکی ازسردمان ترك اناتولیه باشد!
بخاطر بیاوریم، که محمود در کودکی دری گفتاری کابل راآموخته بود. در
بعضی آثار خود نکات نغز آنرا بکار میبرد. پدرش، با همشهریان قندهاری خودبه

لهجهٔ شیرین قندهاری پشتو میگفت . محمود در کار برد اصطلاحات و حکم وامثال پشتو، شاگرد پدر، ونیز ملا محمد اکرم هوتك بود ، که با کمال وفاداری ، همراه با سردار، عازم دیار عربی دولت عثمانی شده بود (ص ۱۰۸ م این مجموعه) . محمود ، در شهر کراچی ، زبان اردو را تاپیمانهٔ زیاد آموخته بود . چون بعد از چندی ، در اثر موافقه با حکومت عثمانی پدر وخانواده اش عراق را ترك گفته در شام مقیم شدند ، زبان عربی را نیز آموخت . (بعدها اندکی تحصیل زبان فرانسوی را نیز آغاز کرد ودر ربع واپسین زندگی آنرا پیش برد.)

شهر شام ، که محمود آنرا همیشه « شام جنت مشام » می نوشت ، برای والدش طرزی افغان محل آشنایی با مردان عارف وعبادت برمرقد یحیای پیغامبر علیه السلام بود. درایام اقامت بغداد، وآغازاقامت دمشق تام ۱۳۰ (۱۸۸٦) یعنی ۲۱ سالگی، منتخبات دیوان پدررا بخط زیبای نستعلیق ریزنگاشت (رجوع به فهرست آثارطرزی افغان دربن مجموعه). محمود، یك زوجهٔ افغانی ازاهل خویشاوندی داشت که باوی در کراچی ازدواج کرده بود . آن زوجه ، در جوانی از جهان رفت (۱۸۸۳ م) . کودك وی نیز بحالی که برای سردار غلام محمد طرزی الم انگیز بود ، از جهان رفت ، چنانکه در نامهٔ پدر « یأس بعدالامل » به عنوان فرزند میخوانیم (۱۸۹۰). آرزوی داشتن نواده در دل طرزی افغان و آرزوی پسر در دل محمود بجا ماند .

مطالعات محمودطرزی در دمشق ۱۸۸٦ (۲۱ سالگی) تا ۱۹۰۰ (۳۵ سالگی) را در بر میگیرد . دربن زمان پدر وملا محمد اکرم هوتك مرشدان علمی او بودند. باقی همه تحصیل او از راه مطالعهٔ شبانروزی بود . باید دانست که درآن زمان ترجمه آثار غربی، در زمینه های برگزیدهٔ علم وادب در زبان ترکی میسر می‌شد .

چون میراث نویسندگی داشت ، خود نیز مایل به نگارش وشاعری شد،اما، چنانکه خواهیم دریافت ، نگارش نثر را بحساب جهان امروزسودمند تر از شعر می یافت . پس ازین، سربه خوش خطی وتذهیب اوراق هم فرو نیاورد.

فعالیت ادبی عهد جوانی در شام

در ۱۳۰۶ (مطابق ۱۸۸۸ م) « سیاحت نامهٔ در سعادة » را که شرح سفر او از دمشق به استانبول میباشد ، نگاشت . این مسافرت را بمقصد تقدیم کتاب خوش خط ، منقش وزرنگار « اخلاق حمیده » نگارش پدرش به دربار سلطان عبدالحمید ، به امر پدر بجا آورده بود . در ۱۳۰۷ (۱۸۹۰ م) مقدمهٔ رسالهٔ موقوتهٔ « دبستان معارف » را در شام نگاشت . درین سالیان اقامت شام ، آرزومندی او برای ترقی افغانستان شدت می پذیرفت ، چنانکه در ۱۳۰۷ (مطابق ۱۸۹۰م) مقالهٔ « ژاپون چه بود وچه شد ؟ » راهم نوشت .

محمود در ۱۳۰۸ مطابق ۱۸۹۰م (۲۵ سالگی) تالیف اکثر « دبستان معارف» را در شام ختم کرد . این کار سه سال را در برگرفته بود . (این اثر جوانی را بعداً در دوقسمت در کابل بچاپ رسانید : یکی « روضهٔ حکم » حاوی مقالات اخلاق وحکم،ودیگر « از هر دهن سخنی .... » (مقالات ادبی واشعار) .

محمود از اهل شام زن گرفت (۱۸۹۱م) . زوجهٔ او دختر شیخ محمد صالح مسدیه بود . (بیان زندگانی او را محمود طرزی نگاشته است، چنانکه در صفحه ۳۶ این مجموعه آورده ایم) . (اخلاف خانواده آن مرحوم اکنون در شام بنام « الفتال» معروف است ازان جمله ضیاءالله الفتال، سفیرسوریه .)

در همین سال ۱۳۰۸ (۲۶ سالگی) ، محمودو پدر ، سفر دیگری به

استانبول کردند ، که بیان مفصل آن ، باشرح ملاقات با اشخاص مختلف ، در کتاب « سه قطعه » محمود طرزی آمده است .

این سفر نامه ثابت میکند که در نگاه محمودطرزی ، افغانستان کشورتماماً مستقل ، وادعای برتانیه بر کنترول سیاست خارجی آن باطل بود .

درختم‌سفر استانبول حکومت عثمانی به محمود طرزی مقام مامور رتبه‌سوم‌دولت عثمانی‌را داد .

از آنجا محمود با پدرتا مصر یکجا آمد . پدر ، از مصر به سفر مجددخانهٔ خدا رفت . محمود به دمشق عودت کرد . درین سال نیز ، بعضی پارچه هارا ترجمه کرد ، چنانکه ازسفینهٔ « مولانا راغب » (که شامل مجموعهٔ « روضهٔ حکم » شده است) . دیگر مضامین ما بعد نیز ، بعدا شامل « روضه حکم »و« از هر دهن‌سخنی .... » شده است .

در همین سال ، یك رومان فرانسوی را زیرعنوان « فلورا » از روی ترجمهٔ ترکی ، از رسالهٔ « انوارذکاء» ترجمه کرد . مینگارد که : این‌اولین رومانی بود که او را به ترجمه چنین آثار تشویق کرد .

پیشرفت های فنی جهان غرب ، محل علاقمندی محمود طرزی بود . در ۱۳۱۳ (۱۸۹۵م) آشنائی اورا با فونوگراف (گراموفون) که از بازارد مشق خریده بود ، میخوانیم (ص ۳۸ این مجموعه) .

دیدار با سیدجمال الدین افغانی

محمود طرزی ، در نوجوانی درديوان پدر قصیده یی را درستایش سید جمال‌الدین افغانی خوانده بود . پدرو سلاسمعدا کرم هوتك ، بارهاازآن‌فرد

دانشمند وپرشور بوی سخن گفته بودند. در ۱۳۱۴ ق (۱۸۹۶) ،درجراید خوانده شد، که سید جمال الدین افغانی ، از اروپا به استانبول آمده است . سردارغلام محمدطرزی ، فرزندخود محمود را ،به استانبول فرستاد ، بدستش نامه یی بنام سیدجمال الدین افغانی داد . بیان ملاقات محمود طرزی را ، باسیدجمال الدین افغانی ، درآخرین ماه های زندگانی سید ، درین مجموعهٔ از صفحهٔ ۳۳۲ تا ۳۴۸ میخوانیم . هیچکس مانند محمود طرزی،ایام بیماری ووفات سیدرا نتوانسته است بیان کند .

محمود خود ، دربارهٔ تاثیر ژرف این ملاقات میگوید :

« علامه یك معدن عرفان بود . این هفت ماهه مصاحبت ، بقدرهفتاد ساله سیاحت در بر دارد ! » .

سالیان واپسین در شام :

در ۱۸۹۷ شعر ترکی ضیأ پاشارا که ترجیع بند آن،شامل مصرع عربی « سبحان من تحیر فی صنعه العقول » میباشد ، باحفظ قافیه ووزن ، بطور منظوم از ترکی ترجمه کرد ، وآن همانست که درآغاز کتاب «پراگنده »آمده است .

همه توجهٔ محمود،بسوی شعرادب وکشفیات امروز منحصر نبود : بعلوم سیاسی وحقوق نیز علاقمندی داشت ؛ در ۱۳۱۵ مطابق ۱۸۹۷ (۳۲ سالگی) رسالهٔ « حقوق بین الدول » اثر حسن فهمی پاشارا،از زبان ترکی ترجمه کرده ،وتوسط پسته، ازشام به امیرعبدالرحمن خان بکابل فرستاد. از ین کتاب درسال ماقبل ،یك خلاصه نیز ترتیب داده بود (ص ۳۲ این مجموعه) .

در ۱۸۹۸ کتابی را خواند که بروی تاثیر زیاد کرده از روی آن موقف مسیحیت را در مقابل علوم امروزی دریافت. آن کتاب «نزاع دین وعلم » اثرفیلسوف امریکائی

«جان و یلیم دری پر» بود، که ترجمهٔ ترکی آنرا سه سال قبل ازان، مدحت افندی با تبصرات عامی عمده چاپ کرده بود (ص ۳۵ این مجموعه).

محمود طرزی خود حکایه میکند، که در ۱۳۱٦ (۱۸۹۸) ناظم پاشا، والی شام گردید، وآن غیر از ناظم پاشا بود که شعر اورا در سفر دوسال قبل استانبول در «مرصاد» خوانده بود. محمود و پدرد رآغاز دوچار این اشتباه شدند. (و این سبب اشتباهات سیاسی والی شام گردید) (صفحهٔ ۴۰ تا ۴۲ این مجموعه).

در اول جنوری ۱۸۹۸، محمود طرزی راباردیگر در استانبول سی یا بیم چنانکه بیان تماشای «تشریح خانه» را شامل کتاب «ازهرد هن سخنی» کرده است.

در ۱۸۹۹ و یلهلم، امپراتور المان، سفری به دولت عثمانی کرد، ودردمشق نیز اقامت نمود. محمود طرزی خاطرات آنرا در همه زندگی بیاد داشت (ص ۴۳ این مجموعه).

وفات پدر و آمادگی عودت بوطن :

درسالیان اخیر عصر ضیائیه، در ۱۸۹۸ (یعنی سه سال پیش از وفات امیر عبدالرحمن خان) امیر مهربان شده اجازهٔ عودت وطن رابه سردار غلام محمد طرزی داد، وسالانه بیست هزار روپیه کابلی معاش و مواجب، برای خودش وخانواده اش مقرر کرد، چنانکه آن مبلغ به دمشق میرسید. آرزومندی عودت بوطن، نظر باین امکانات، تقویت می یافت، اما چشم سردار غلام محمد طرزی، به بازدید وطن روشن نشد.

محمود طرزی درسال ۱۳۱۸ (۱۹۰۰م) درسیاحت نامهٔ منظوم، پس از رحلت پدر، چنین سروده بود :

بعد از ثنا و حمد خداوند لایزال   گویم ترا زقصهٔ احوال پرملال

چرخ فلك بما سر نیرنگ کرد باز   محروم ساخت دیده ز دیدار دلنواز

یعنی که بد مرا پدر مهر پروری   مشفق پدر، رحیم بد و لطف گستری

هم شاعر و ادیب و حکیم و دبیر بود   اندر وطن و زیر بدو با امیر بود

آخر ز بازی فلك چرخ کجمدار   آوارهٔ وطن شده از راه قندهار

سه سال بعد از آنکه بهندوستان نشست   برخاست با عیال و به هجرت کمر ببست

عبدالحمید خان، به تلطف قبول کرد   اورا و هرمرام ورا هم شمول کرد

فرمود ، تا بشام نشیند ، ازآن سبب   آمد بشام و رفت از و محنت و تعب

شد سالها که بود مقیم دمشق شام   مشغول با عبادت و مقبول خاص و عام

سال گذشته رفت برای ادای حج   فرض خدا بجای نمود از ازای حج

آمد چو سوی خانه ، سه سه بعد از قضا   افتاد او بیك مرض صعب بی دوا

در لیلهٔ برات و شب جمعه ، از سنین   بد یکهزار و سه صد و هجده که شد قرین

با رحمت الاه رحیم کریم خویش ،   رفت از جهان بسوی جنان نعیم خویش

صدها هزار رحمت حق بر روان او !   باد از فیض رحمت حق، تازه جان او !

وفات پدر در ۷ دسمبر ۱۹۰۰ محمود طرزی را غرق اندوه و در ۳۵ سالگی مسئول امور زندگانی همه خانوادهٔ پدری ساخت. خانوادهٔ خودش هم بزرگ میشد. دران زمان او و زوجه اش سه دختر داشتند: خیریه (۸ ساله) حوری (۶ ساله) وثریا (۲ ساله). آرزوی نوادهٔ پسری را که فرزند محمود باشد سردار غلام محمد طرزی در خاك گورستان دحداح برده بود. گرچه دیگر پسرانش پسران داشتند. محمود دو ماه پس از رحلت پدر عازم استانبول شد. آرزومند بود که بعضی ترکان بافغانستان در امور رشد اقتصادی و اداری خدمت کنند.

در ۱۹۰۱ که ضمناً سال وفات ضیاءالملت در کابل بود 'سفرنامهٔ منظوم را در استانبول سرود، و ازحکومت عثمانیه اجازه گرفت تا خود بکابل سفر کند. همراه با حبیب الله برادرزادهٔ خویش ازراه بمبئی، دهلی، لاهور، درفروری-مارچ ۱۹۰۲ (اخیرزمستان ۱۲۸۰ ش) بکابل آمد. درین زمان سلطنت امیرحبیب الله، که یکسال قبل بسن ۲۹ ساله برتخت افغانستان جلوس کرده بود- ۹ ماه دروطن خود سکونت داشت. آشنایان اورا «محمود بیگ» و«بیگ صاحب» نامیدند واین لقب او پیوسته باقی ماند. بحضورامیرمشرف شد پیشنهاد داد، متخصصان ترک برای خدمت درافغانستان خواسته شوند. سراج الملة والدین، اینراپذیرفت، ودرین باره فرمانی باوداد. با برادرزادهٔ خودحبیب الله از کابل به‌راه هند تادمشق سفر کرد. دردمشق 'ناظم پاشا، دراثرمراجعات جنرال قونسلگری انگلستان، بیشتراززمان سابق 'وضع نامساعد درپیش گرفته بود. چون باستانبول باز گشت، فساد پیشگان وجاسوسان اورا «ساخته کار» معرفی کرده بودند' که گویا فرمان داشتهٔ اوجعلی باشد! حتی دربارعثمانی، دراثرمطالبه سفارت انگلستان، بامحمودطرزی راه بی مهری راگرفت. محمودطرزی بابرادر زادهٔ خویش، هفت ماه در استانبول بود، واین تابستان درپایتخت عثمانیه 'بروسخت گذاشت (۱۹۰۳).

بادشواری زیاد، ازوزارت داخله آندولت اجازه حاصل کرد' تابه دمشق رفته خانوادهٔ پدری وخانوادهٔ خود رابوطن عودت دهد. همان بود، باعایله بسوی کابل سفر کرد. نخستین پسرش' عبدالوهاب دربغل مادر وداده بود. ازراه بیروت به پورت سعید، وازآنجا با کشتی بسوی کراچی آمدند. دراثریك اشتباه، اموال خانوادهٔ محمود طرزی در کشتی دیگری به بمبئی فرستاده شد، وبعد متاع آن با کتب گرانبهاء در انبارخانه بندربمبئی طعمهٔ حریق شد! خوشبختانه، محمود چنداثرقلمی خود راباخودگرفته بود.

نخستین سالیان پس از عودت مجدد بکابل

همان بود که در سال ۱۹۰۵ خانواده طرزی پس از ۳۲ سال هجران وطن عودت کرد، و بطور قافله، از جلال آباد، توسط جهان و تخت روان (محمل) بکابل رسید. حکومت وقت، برای ایشان در هندکی (چهل ستون چهاردهی) درباغ نایب سالار پروانه خان جا داد. یکی از زوجه های بانفوذ امیر، یعنی علیا حضرت (مادر شهزاده امان الله خان) درآن وقت، بازوجهٔ محمود طرزی که زبان دری آموخته بود، ود خترانش اظهار محبت میکرد. زمستان فرارسید. زندگی در «هندکی» دشوار بود. حکومت بخانوادهٔ محمود طرزی درده غوچك دهافغانان، یك خانه یی که بنام خانهٔ ملاعموی توخی مشهور، وخانهٔ ضبط شده وملکیت دولت بود، میسر کرد. این خانه هنوز در دهافغانان موجود است. ویك جناح آن باچوب کاری نفیس و قابل توجه، در کوچه مقابل گوشهٔ عمارت بلدی (شاروالی) برپاسی باشد.

محمودطرزی به آرزوی دیرینهٔ خود رسید، یعنی اقامت در وطن باخانواده وعزیزانش، نخستین خدمت محمودطرزی بووطن، ترجمهٔ متن نظام نامه ها از ترکی بود. اولین نظام نامهٔ افغانستان دربارهٔ پست بایك تعلیمات نامه، به دولت سراجیه تقدیم شد. درین زمینه، یکنفر هنرمند ودانشمندعثمانی، حلمی بیگ افندی که دراثر دعوت محمود طرزی بکابل آمده بود، مساعی به خرج داد. وی استاد خط بود ونقاشی و حکاکی بر فلزرا می دانست. بجای تکت های پستهٔ سابق، تکتهای آبرومند ساخت. قالبهای نشان های دولتی رانیز اوساخت. خدمات محمود طرزی، موردتوجه نایب السلطنه نصرالله خان، وحتی سراج الملة واقع شد. دارالترجمهٔ ترکی رونق زیاد گرفت. محمودطرزی آن آثار خود را که از شام باخود آورده واز ندان وحریق انبار بمبئی بر کنار مانده بود، باخود

محفوظ می داشت، و شاید هم وزارت به چاپ رساندن آنرا نداشت. چاپ در افغانستان منحصر به بعضی فرمان های دولت، و یک چند رساله باوسایل لیتوگرافی (یعنی سنگی) بود.

محمود طرزی بنابر امر نایب السلطنه (برادر امیر) با یک شخصیت عثمانی (قایم مقام سابق، حسن حسنی بیگ) و همراهانش مکاتبه کرد. این رجال، چون در اثر جریانات سیاسی درآن وقت، با حکومت عثمانیه روابط نیکو نداشتند و جلای وطن می زیستند، مجبوراً ازراه روسیه و ایران به افغانستان آمدند. قونسل افغانی در مشهد، و والی هرات ازایشان استقبال کردند. دکتور عزت منیر بیگ، مأکینست علی رضا بیگ، ورسام محمد فضلی بیگ، وعلی فهمی بیگ، بکابل رسیدند. درین زمستان ۱۹۰۸، محمود طرزی (۴۳ ساله) ازبیماری روماتیزم رنج میکشید، ونتوانست بااستقبال ایشان برود. (درهمین زمان، مجمل این اقدامات خود را درزمینهٔ جلب مساعدت فنی ترکیه، درچند ورقی به ترکی عثمانی نوشته است، که ازآترجمهٔ آن در ینجا استفاده کردیم).

چون عبدالوهاب هنوزخردسال بود، محمود طرزی، به تدریس دختربزرگ خود خیریه پرداخت. در کتابخانهٔ استاد صالح پروننا، یك رسالهٔ قصص انبیا بقلم خیریه بنت محمود طرزی موجوداست. خیریه (۱۶ ساله) برآن نوشته است، که در مکتب رشدیهٔ شام شریف، بزبان ترکی این کتاب را درس خوانده بود، وبمعاونت پدرخود آنرا درکابل ترجمه کرده (۹ محرم ۱۳۳۷، جنوری ۱۹۰۹).

خیریه وخواهران او، یکجابامادر، جشن هاوعید ها به خانوادهٔ امیر در ارگ دعوت میشدند. نسخه های طبخ ترکی وشامی ایشان تقلید میشد. خط نویسی خیریه، جالب توجه همه واقع شده بود، تاچه رسد به زیبائی ولباس او. سراج الملة والدین،

ناگهان محمود طرزی را (که از دربار بحسب عادت گوشه نشین بود) احضار کرد و بوی گفت: «ما و شما خویشاوند میباشیم، پس چرا....» محمود طرزی، بعدها، به خانوادهٔ خود گفته بود، که ازین کلمات امیر، آنروز سخت نگران شده ترسیده بود که برایش دسیسه ای نساخته باشند!

اما امیر بوی گفته بود که: آرزو دارد، خیریه دخترمحمودطرزی راباشهزاده عنایت الله معین السلطنه پسر ارشد خودنامزد ازدواج کند. معین السلطنه (۲۱ ساله) به اشارهٔ پدر، اما با کمال آرزومندی، با دختر محمود طرزی ازدواج کرد (۱۹۰۹) وباین گونه محمود طرزی با خانوادهٔ سلطنت خویشاوندی نزدیك یافت وزمستان با اهل دربار به شتا ئیه جلال آباد رفت. امیر هر زمستان را درآنجاسپری میکرد.

ترجمهٔ کتاب «جنگ روس وژاپان» از ترکی، روز ها وشب های محمودطرزی را می گرفت (۱۹۱۰) و سراج الملة آرزومند خواندن آن بود.

در زمستان ۱۳۲۸ (۱۹۱۰) کابل، محمود طرزی درمشاعره یی باکاتب دار الترجمهٔ ترکی، دربارهٔ باریدن برف، خاطره یی پر از ظرافت گذاشته است.

در ۱۳۲۹، بار دیگربه معیت اهل دربار به جلال آباد رفت. اما حتی درآن شتائیه دل انگیز، محمودطرزی کناره جو بود وشعر می سرود. رسالهٔ «توحید بزبان سوالید ثلاثه» راتالیف کرد. کتاب خوانی وعزلت گزینی او ازین شعر معلوم میشود: «من مایل این وآن نباشم ....»

اگر شکار اهل دربار سبب کشتار بیموجب جانوران می شد، دلتنگ می گردید و «مرثیهٔ سینا» (شامل «پراگنده») یك نشانه چنین دلتنگی است.

محمود طرزی در شام واستانبول باعلاقمندی، جریده وروز نامه خوانده بود.

حوصله وقدرت کار محمودطرزی، درین وقت فراتر از خدمت دریك دارالترجمه بود.

نشر سراج الاخبار .

آرزومندی نشر کردن یك جریده نزد محمود طرزی پیوسته موجود بود. تجربه قطع شدهٔ حکومتی چاپ سراج الاخبار، در زمستان ۱۹۰۶ باموظف ساختن علمای دینی، وتردد چندین ساله امیر حبیب الله درین زمینه، این کار را به تأخیرانداخته بود. چنانکه در صفحه ۹۷ این مجموعه میخوانیم، محمود طرزی، بعداز مساعی پیهم، در سال ۱۹۱۱ (۱۲۹۰ ش) درچوتره باغ ارگ، در یك شب تابستان، درماه مبارك رمضان، این اجازه را، با وعده مساعدت لازم، از سراج الملة حاصل کرد. پس ازین لمحه، محمود طرزی، که به سن ۴۶ ساله بود، داخل یك مرحلهٔ سرشار از تلاش وفعالیت گردید. گرچه امیرخود حامی سراج الاخباربود، اما چاپ سراج الاخبار، برای محمود طرزی دو دشواری داشت: یکی اینکه امکان ناپسند آمدن بعضی مقاله ها برطبع سراج الملة، از روی انتقادات برامور داخلی، ودیگر ناراضی بودن اولیای امور هند برتانوی از تبصره های سراج الاخبار دربارهٔ استقلال افغانستان. چنانکه حتماً واقع شدنی بود، باسرور سالیان هردو شکل ظاهر شد، اماسراج الملة، درمقابل فشار های سیاسی برتانیه مقاوست کرده، وهرگز قطع نشر جریده رافرمان نداد. چندین بار از مضامین سراج الاخبار گله مند بودبحدی که محمود طرزی طی نامه ها به امیر، معنی مقالات سراج الاخبار را شرح مزید داده چاپ شدن آنرا حق افغانستان ثابت کرده است (درین بار اسناد خطی نزد جناب عبدالوهاب محمودطرزی موجود است).

انتقادات براحوال داخلی درصفحات مختلف سراج الاخبار ودر دیگر آثار محمود طرزی موجود بود. شعروی بتاریخ ۲۰ ذیقعده ۱۳۳۱ (مطابق خزان ۱۹۱۳) به اقتفای قاآنی، از روی بحر ووزن، انتقادمستقیم بر درباربود:

«بس است صید بودنه، بطرف کشتزارها! ...»

صید بودنه (بلدرچین) تفریح همه سالهٔ امیر بود . اما امیر این شعر را که در « پراگنده » به چاپ رسیده بود تحمل کرد . محمود طرزی سراج الاخبار را نشر میکرد ، و موازی بآن، بچاپ کتب خود سپرداخت ، مگر خودش کمتر بدربار حاضرمیشد، چنانکه دربارهٔ اتهام «غیر حاضری» از خود دفاع میکرد. (صفحه ۸۹ این مجموعه) .

چنانکه درصفحه ۵۵۳ و ۷۷۸ این مجموعه میخوانیم ، گاهگاهی بیماری هم بسراغ اوباز میامد، وگاهی هم چاپ شماره‌های سراج الاخبار یکدو روزی تأخیری یافت .

بعدازآنکه عبدالهادی (یعنی عبدالهادی داوی) وعبدالرحمن (یعنی عبدالرحمن لودین) باوی درسراج الاخبار ، بنام محرر ، همکار شدند ، وبر علاوهٔ انگلیسی واردو (که درمکتب حبیبیه آموخته بودند) ترکی عثمانی رانیز حاصل کردند، تاحدی بار محمودطرزی، در کارترجمه ازترکی ومطالعات لازمه برای جریده سبك شده بود.

دشواری های کار و زندگی

اما ازناحیهٔ دیگر، نوشته های پرازیماوآزادی خواهانه این جوانان ، کارسراج الاخبار رابه مشکلات روبرو میکرد. از آنجمله است شعر بقلم« پریشان »، نام مستعار داوی: (سال ششم - شماره ۱۲ — پنجم دلو ۱۲۹۵) :

سحرگهی بشنیدم زبلبلی بقفس   که مردم واز غم ودردوالم نپرسد کس

سراج الملهٔ ، درگوشهٔ آن شمارهٔ الاخبار نوشته بود « معلوم شود پریشان کیست» واین يك زنگ خطر، برای محمود طرزی وباقی هیئت تحریر جریده بود !

از جانب دیگر ، شدت جنگ جهان ، رسیدن هیئت آلمانی وعثمانی درافغانستان ، پس از ۱۹۱۵ ، وتانی وتردد امیر، دراقدام مطالبهٔ جدی استقلال کامل افغانستان از حکومت برتانیا ، سبب شد که محمود طرزی درشماره دهم ۶ ، ساه جدی سال ۱۲۹۶ ،



سرمقالهٔ «حی علی الفلاح »را بنویسد.(صفحه ۳۷۳۹۷ این مجموعه دیده شود) مقاله بچاپ رسید. امادر اثر دخالت فوری حکومت، محمودطرزی مجبور شدقبل از توزیع شدن جریده، ورق اول شامل سراج الاخبار را بر کنده و بجای آن ورق، در ورق دیگر اشعار ادبی را چاپ کرده داخل سراج الاخبار بگذارد .

چنانکه محمود طرزی اشاره میکند (صفحه ۱۰۳ و ۱۱۱ این مجموعه) از جانب حکومت برتانیا، در مقابل سراج الاخبار فشار شدید موجود بود . دوسیه های آرشیف هند که امروزقابل مراجعه شده است،تفصیلات این اوضاع راشی دهد .

همان بود که انواع بی مهری هادر بارهٔ سراج الاخبار آغازشد .

چهارسال بعد ازدواج خیریه باشهزاده معین سلطنه، در ۱۹۱۳ خواهرش ثریا (۱۴ ساله)باعین الدوله شهزاده امان الله خان (۲۱ ساله) ازدواج کرد ، مگر سلوك دربار بامحمود طرزی احترام کارانهٔ آمیخته بابی مهری بود .

سعایت حسود ان وستماقان هم، کارخود را کرد. (ص۶۳۷ این مجموعه دیده شود .)

دفتر سراج الاخبار ،مجبوراً ازماشین خانهٔ دولتی بیك خانهٔ ده افغانان انتقال کرد، واز چاپخانهٔ ماشین خانه دور شد . کار حروف خوانی وهدایات دربارهٔ چاپ دشوار شد.ضمناً به محمود طرزی هدایت داده شد که خانهٔ ملکیت دولت را که در ده افغانان بودباخانوادهٔ خودترك کند .بوی گفته شد که آن خانهٔ دولتی برای مدت موقت بوی داده شده است نه دایمی ا همان بود که بمساعدت شهزاده امان الله خان درخانهٔ کوچك ، نزدیك عین العمارة (حیاط سفارت ترکیهٔ امروزی) نقل مکان کرد. (صفحه ۱۱۰ این مجموعه دیده شود) .

امروز فرزندانش بخاطر میآرند یگانه مسرت وخوشنودی محمود طرزی، بزرگ شدن کودکانش بود. در موسم سرما، محمود طرزی، مقاله و کتاب مینوشت و کودکان چون عبدالوهاب، عبدالتواب، عبدالفتاح همانجا بازی وغوغامیکردند. چون کسی به ایشان میگفت «خاموش باشید!» محمودطرزی جواب میداد: «بگذارید! شادمان باشند! مانع نوشتن من نمیشوند!». سخن بجایی کشید که غوغای کودکان، شرط مساعدمقاله نویسی اوشده بود!

چنانکه درشرح وتعلیق صفحه ۱۱۰ این مجموعه میخوانیم، سوءقصدتاریخی درجشن ۱۲ سرطان ۱۲۹۷، برسراج الملة، درشوربازار کابل، وزندانی شدن عبدالرحمن لودین در اثرآن، وبعد هازندانی شدن عبدالهادی داوی (همان «پریشان» نگارندهٔ «بلبل گرفتار») حالت زاری رابرمحمودطرزی وسراج الاخبار آورد (صفحه ۱۱۳ این مجموعه). پس ازین تاریخ، محمود طرزی را سرگرم تلاش پی گیر ونوینی برای دوام کار وبلند داشتن سطح علمی سراج الاخبار می یابیم. چنانکه خود، بازقلم برداشته، به ترجمه کتابهای عمده چون «منازعهٔ علم ودین» اثر «دریپر» پرداخت (صفحه ۶۳۵ این مجموعه دیده شود). اماچنانکه خود بیان میکند (ود رصفحات ۱۱۰ تا ۱۱۶ درین مجموعه آمده است) که دشواری های سراج الاخبار گوناگون بود. موجودیت فشار سیاسی، عمده ترین این صعوبت ها واقع شد، وچاپ شدن شمارهٔ اول سال هشتم ازپانزده اسد تا پانزده میزان دوماه به تاخیرافتاد.

همان بود که محمودطرزی، بدون آنکه کدام امرتحریری حاصل کرده باشد، خودش مجبوراً چاپ سراج الاخبار راسعطل قرارداد. آخرین شماره، به تاریخ ۲۷ قوس ۱۲۹۷ به چاپ رسید. درآن شماره، چندین جادرختم مضامین «باقیدارد» آمده است.

وآن «باقیدارد» همچنان باقی ماند ! در زمستان همان سال ، دربار وحرم امیر ، مطابق معمول همه ساله به جلال آباد رفته بودند . محمود طرزی که ۵۳ ساله بود ، روزهاوشب های اندوهبار واندیشه انگیزرامیگذرانید. ناگهان در ماه حوت مقتول شدن سراج الملة در شکارگاه کله گوش ننگرهار، بسن ۴۷ سالگی، همه این اوضاع راتغییر داد. به تخت نشستن پادشاه مرحوم امان الله خان، که در کابل نیابت سلطنت راداشت، سبب آنشد که محمود طرزی ازکنج خانه (وحتی عبدالهادی وعبدالرحمن اززندان) بکار خواسته شوند !

محمود طرزی درعهد امانیه

آنچه پس ازین درزندگانی محمود طرزی میاید ، مابعد ازسراج الاخبار است . نشاط زندگی راباز یافت . در «گردان سرای» (واقع پارك زرنگار امروزی) اقامت گرفت .

محمودطرزی ۵۳ ساله برای تدبیر امورخارجهٔ افغانستان ،نخستین همکاردامادِ دومش پادشاه ۲۷ ساله بود .بزودی برتبهٔ وزارت خارجه نایل شد . بعد ازجنگ سوم افغان وانگلیس، مذاکراتی بین افغانستان وحکومت هندو برتانوی صورت گرفت. ادارهٔ مستقیم این مذاکرات در مرحلهٔ دوم ، بهمحمودطرزی سپرده شد .بتاریخ ۱۲ اپریل ۱۹۲۰ ، در راس هیأتی،بسوی شهر منصوری واقع هند سفر کرد . درتابستان،ازمنصوری مراجعت نمود . این مذاکرات هیئت افغانی، برآزادی خواهان هند تاثیر تشویق بخش آورد . بعداً ازجنوری ۱۹۲۱ تا ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ مرحلهٔ دیگر مذاکرات درکابل صورت گرفت. این مذاکرات رانیز محمود طرزی ازجانب افغانستان ریاست میکرد .

تقویت روابط سیاسی افغانستان با کشور های اروپائی، معنی استحکام مزید استقلال راداشت. در ۱۹۲۲ محمودطرزی ، بحیث وزیر مختار افغانستان درپاریس مقرر شد .

سفارت رادرانجا تا سیس نمود . عمارت سفارت را خریداری کرد (۵۷ جادهٔ هانری مارتن). ازنخستین دسته شاگردان افغانستان درفرانسه که رئیس جمهوراسروز افغانستان یکی از ایشان بود ، استقبال کرد .

تدویر امور خارجه ، ایجاب میکرد که محمود طرزی به افغانستان برگردد . همان بود که در ۱۹۲۳ بوطن عودت نمود ، وباز وزیر خارجه شد .

درین زمان ،بقتل رسیدن یك تبعهٔ ایتالوی در کابل بنام «پیرنو» ،سبب تقویت تبلیغات برتانوی برضد افغانستان، نزد دولی چون امریکا ، ژاپون و غیره شده بود، باین معنی که افغانستان گویا شایستگی استقلال سیاسی راندارد ! درموضوع موقف گیری واقدامات سیاسی درمسئله پیرنو ، بین محمودطرزی وپادشاه مرحوم امان الله خان اتفاق نظر نبود . این موضوع ، وچند موضوع دیگر ' سبب شد که در جون ۱۹۲۵ (تابستان ۱۳۰۴ ش) محمود طرزی بسن ۶۰ ساله مستعفی و بطور نهایی کناره گیر شود . درین زمان عبدالوهاب محمود طرزی در انگلستان تحصیل می کرد .

این کناره گیری، متأسفانه با علالت مزاج و ملالت خاطر توأم بود . در جدی ۱۳۰۵ (جنوری ۱۹۲۷) محمود طرزی وهمسرش از سرحد که به تورخم گذشته برای معالجه عازم اروپاشدند. پادشاه مرحوم امان الله خان از راه کندهار وچمن عازم سفر اروپاگردید(۱۰ دسمبر ۱۹۲۷). محمود طرزی، باهیئت معیتی ملحق شده، درمحافل پذیرایی در مصر اشتراك کرد . امادرجنوری ۱۹۲۸ در ایتالیا ، از پاد شاه مرحوم

معذرت خواست و در سفر انگلستان ودیگر کشورها معیت نداشت، بلکه درسویس استراحت و معالجه میکرد. پادشاه مرحوم دراول جولای ۱۹۲۸ ازسفراروپا و ترکیه وایران بکابل رسید. محمود طرزی،از راه هند درجولای ۱۹۲۸ (۱۳۰۷) یعنی چند هفته قبل ازجنگ داخلی، به افغانستان عودت کرد، اما وظیفهٔ رسمی نگرفت. (عودت پادشاه مرحوم امان‌الله‌خان از ین سفر بکابل، در ۱۰ سرطان ۱۳۰۷ یعنی اول جولای ۱۹۲۸ واقع گردید.)

جنگ داخلی افغانستان و هجران از وطن

همان بود که جنگ داخلی افغانستان آغاز شد، شورشیان ننگرهار، تقاضای هفت فقروی بحکومت دادند: مانند بسته شدن سفارت‌ها، مکاتب نسوان، عودت حجاب و غیره ... فقره هفتم، تقاضای اخراج محمود طرزی با خانداناش از افغانستان بود.

محمود طرزی دراثر آشوب اوضاع، باهمسر و فرزندانش، درمعیت پادشاه مرحوم امان الله از کابل به کندهار رفت، و با میسر شدن یک طیاره از مدیریت خارجه قندهار، پاسپورت عادی گرفت. بتاریخ ۳ مارچ ۱۹۲۹ ، یران ویزهٔ قونسلگری ایران درهرات را حاصل کرده است. فضای پرآشوب آنوقت هرات نیز، برای محمود طرزی پر ازخطر بود. ازحسن اتفاق، طیاره یی که سفیر افغانستان درتهران برای کاری کرایه کرده از تهران فرستاده بود، درهرات میسرگردید. باکشور عزیزخود وداع کرد و عازم ایران شد. این وداع واپسین بود.

درجواب رجال ایرانی، این بیت حافظ شیرازی را خواند:

ما نه اینجا ز پی حشمت و جاه آمده ایم
ز بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

چون دران سالیان، همه سفرهای غرب، براه هند باکشتی می شد، این یگانه سفر او در ایران بود.

اقامت اودران کشور ۸ ماه دوام کرد. در ۱۶ مهر ۱۳۰۸ مطابق ۸ اکتوبر ۱۹۲۹، نظمیهٔ ایران، بوی ویزهٔ خروج داده است. بتاریخ ۲۹ مهر، ویزهٔ خروج گیلان و بتاریخ ۲۶ اکتوبر ۱۹۲۹، مهر دفتر پولیس باطوم در اتحاد شوروی بر پاسپورت وی دیده میشود. زوجه اش وعبدالوهاب(که آمر تشریفات وزارت خارجه بود) و باقی خانواده از راه بمبئی، باکشتی بمعیت پادشاه مرحوم امان الله خان سفر کردند و بعداً ساکن استانبول شدند.

سالیان واپسین زندگی در استانبول

محمود طرزی بازدر استانبول رسید، شهری که در آن ایام پر از شادمانی جوانی را گذشتانده بود. درین زمان، سن او به ۶۴ سال رسیده بود. فرزندش عبدالوهاب محمود طرزی، با عروسش خدیجه سراج، ودیگر فرزندان با وی یکجا شدند. حکومت ترکیه برای ایشان معادل حقوق معاش یك وکیل شورا یعنی مبلغ کافی، مساعدت میکرد. محمود طرزی، درین سالیان، آرزومند زندگانی راحت بود. شکایت عمده صحی نداشت. در شهر استانبول تفرج میکرد و به نوشتن خاطرات خود آغاز نمود. بروی کتابچه هائی که این خاطرات رانگاشته

است، رسم ها بخط کودکی، آن که نواده اش بود یعنی آی تن (دختر عبدالوهاب محمود طرزی) دیده میشود . محمودطرزی ، هنگام تفکر ، این خطهای کودکانه را به رسم های معنی دار تبدیل کرده است .قسمت اول خاطرات خودرا ، تازمان خروج پدرش از افغانستان نگاشت. آمادهٔ نگارش باقی سرگذشت خود، ازروی حافظه بود .

همان بود که ناگهان بیماری پایان زندگی بسراغش رسید . بتاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۳۳ در ۶۸ سالگی ،دراثر سرطان جگر، که بی درنگ بلکه سریعاً پیشرفت کرد، دور از افغانستان ،اما در شهری که دوست میداشت ، چشم ازجهان پوشید .بموجب وصیت او، اورا در مزاری نزد یك ابوایوب انصاری بخاك سپردند. خدایش بیا مرزد !

پس از وفات آن مرحوم :

همانطور که سی ودو سال پیش در شام، بزرگان دولت عثمانیه بر جنازهٔ والدش حاضرشده بودند، درین زمان، بزرگان جمهوریت ترکیه که در استانبول بودند، جنازهٔ اورا تشییع نمودند. زوجه اش اسماء رسمیه ۳۱ سال بیوه ماند ودر ۱۹۶۵ (۱۳۴۳ ش) دراثر عارضهٔ فلج نیمهٔ بدن وفات یافت. عبدالوهاب محمودطرزی، در یونیورسیتهٔ استانبول، به تدریس زبان دری پرداخته رساله ها ومقالاتی ،از آنجمله برای دایرةالمعارف اسلامی ترکی می نوشت، وبرسفرنامه ناصر خسرو و «ابسال وسلامان» جامی هروی تحقیق کرد.

در ۱۹۵۲ (۱۳۳۱) عبدالوهاب محمودطرزی بابرادر خود عبدالقادر محمود

طرزی، ازاستانبول بکابل آمده وامکانات عودت همه خانواده راتهیه کرد. خواهرارشد اوخیریه (خانم افندی) باهمه فرزندان ، بعدازوفات مرحوم عنایت‌الله معین السلطنه درتهران (۱۳۲۵) ، قبلاً بکابل آمده مقیم خانهٔ سابق خودشده بودند(۱۳۲۶) .

عودت عبدالوهاب محمودطرزی بوطن، بازوجه‌ودخترش بتاریخ ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) توسط اوتوبوس ازراه انقره ، بغداد ، تهران ، مشهد، هرات تاکابل صورت گرفت‌وازان زمان تاکنون ، بخدمت های‌ادبی وفرهنگی اشتغال‌دارد. عبدالوهاب محمودطرزی ازسال۱۳۳۷ تا ۱۳۵۲ ریاست امورسیاحت (گرځندوی) رابه‌عهده داشت . برادرش عبد العزیز طرزی نقاش شناختهٔ کشور ورسام‌مناظر طبیعی وطن است .

آن فرزندان محمودطرزی که در ترکیه ازدواج کرده بودندهمانجا ماندند. در کابل ، عبدالوهاب‌طرزی‌درنوشتن این مطالب مولف‌یاری کرد، وخود تازه دردین ایام حوت ۱۳۵۵ ازتحقیق درآرشیف دولتی هند بکابل برگشته، نگارش کتابی‌را درباره زندگانی پدر گرانمایه و زندگانی خود آغاز کرده است .

خدا یش‌یاری کند !   ر. ف .

مناجات محمود طرزی

الهی! چشمها، دستها، پاها، ارواح دشمنان خارجی وداخلی وطن عزیز مقدس مارا، کور، شل، لنگ کرده بستان!

الهی! افراد ملت نجیبهٔ شجیعهٔ ما را، اتفاق، علم، عقل، صنعت عطا فرما!

الهی! استقامت، صداقت، جدیت، راست کاری، مأمورین و کارداران ما را روز افزون عنایت کن!

الهی! قلم بدلگام عجز انجام «محمود طرزی» را، برین مجبور مکن که بلای جانش گردد!

بفضل و کرم نامتناهی خود اصلاح احوال فرما!

آمین، ثم آمین، بجاه سید المرسلین، یارب العالمین!!..

سراج الاخبار، سال ۳، شماره ۲۲

۲ اسد ۱۲۹۳

بخش نخست

سخن محمود طرزی

در بارهٔ

خاطرات زندگی

و

سراج الاخبار

ص ۳۲ـب

خاطرات زند گی

سال ششم شمارهٔ (۵) ۲۱ میزان ۱۲۹۵:

[د ر ضمن بحث « سلسله مشاهیر » و « علا و ه معلو مات بر تر جمه احو ال سیدجمال الدین افغانی » می نگا رد که :]

این عاجز ،نام این علامه راز هنگامی که خواندن ونوشتن فارسی را آموخته ام ورد زبان کرده ام . . .

ذوات بابر کاتی که این بندهٔ عاصی را به کنیه « محمود طر زی» میشنا سد البته نسبت محمود را به طرزی،از جهت پدری وفرزندی استدراك فرموده باشند . محمود طرزی که گفته شود «محمود ابن طرزی» مراد است که در نظرارباب عرفان ظاهر وآشکار است . اما این راهم عرض کنیم ،که این جرات وگستاخی عاجزانه براتحاذ نمودن این عنوان بلند مکان، که نسبت اسم بلامسمای خودرا با تخلص ادبی آن بزرگوار عرفا ن شیم توأم نمائیم ، الحق که جر ئت لاابالیانه ا حتر ام شکنانه شمرده میشود ! دوبرادر بزگوار منظم ومکرم حقیر، که الحمد لله برحیات

هستند، طول الله عمرهم، هیچگاه این عنوان را ، یعنی تخلص خاص ادبی و شعری والدماجد مرحوم بزرگوار را ، بانام خود شان، یك جانکرده اند ، زیرا اسم اصلی آن بزرگوار مرحوم «غلام محمدخان» عنوان رسمی شان «سردار» بوده است ، اما چون بسن جوانی در قندهار اول باریك طرز جدیدی در شعر گرفتند ودر ادبیات یك توغل واشتغال تامی ورزیدند، در شعر به «طرزی» تخلص فرمودند . پس چگونه جرئت وگستاخیست که تخلص خاص شعری حضرت « طرزی » را نه اسم اصلی آنرا که نسبت ابوت وبنوت را در برگیرد ، بانام خود یکجا کرده خود را « محمود طرزی » مینویسد ؟ !

بلی ! درحقیقت امر، این یك چنان جرائتی شمرده میشود، که جنایت سرقت را هم در بر می گیرد . ولی دراینمسئله این حقیر سراسر حق بدست است، زیرا، این یك لقب وعنوانی است که ازطرف خود آن قبله گاه معظم ، به این فرزنداحقرشان عطا فرموده شده است ، و درمهری که با سر خود آنرا حاك کرده اند ، و به این عبداحقر خود هدیه عطا کرده بودند ، «محمودطرزی» تحریر فرموده اند، ودر اکثر تحریرات و مکاتبات عالی «محمودطرزی» خود شان این فرزند احقرخود را«محمود طرزی» خطاب نموده‌اند وگرنه بر چنین گستاخی ، گاهی جرائت نمی ورزیدم اگر چه در اثبات مدعا، مهر و مکتوب های مذکور را ابراز کرده نمیتوانم ، چرا که مفقود است، اما، یك چند فرد از اشعار آبدارمبارك شان ، که در تاریخ اتمام یك مجموعه اشعاری که از کلامهای ، استادان جمع کرده بودم ، انشاد فرموده‌اند، استشهاداً در قید تحریر میاورم، تا عذر این جرئت وگستاخی مرا، بعضی ازمتعرضین بپذیرند وآن اینست :

(تاریخ مجوعهٔ «صنایع»)

قلم چونکه برداشت، محمود طرزی

سخنهای مرغوب محمود بنوشت

چنین کار کان بود بسیار مشکل

ز بس شوق از زود هم زود بنوشت

بباغ حسنجی و سلک کراچی

بوقت خوش و سال مسعود بنوشت

بتاریخ اتمام او کلک «طرزی»

به تعمیه این حرف مقصود بنوشت

«ورقهای بد» را ازو دور افگن

چه مجموعهٔ خوب، محمود بنوشت!

۱۳۰۰

(از کلیات حضرت طرزی، منطبعهٔ کراچی، قسم قصاید وقطعات، صحیفه ۱۷۵)

(سپس می نویسد:)

چون درجهٔ خوانائی حقیر بدرجهٔ کلیات خوانی رسیده که آنهم تقریباً سنه ۱۲۹۷ هجری(۱۸۸۰ م) بوده باشد، اولین کلیاتی که می خواندم ... کلیات حضرت طرزی بود. بای یک شاعر زاده، اول شعری که از بر کند، بجز شعر پدر، کدام شعر تر نخواهد بود!...

سال دوم - شمارهٔ (۱۹) - ۳۰ جوزا ۱۲۹۲:

بعد از ذکر خبر وفات مرحوم احمد مدحت افندی، نویسندهٔ ترکی ونگارندهٔ رسالهٔ «شهبال» مینگارد . . .

. . . بسن پانزده شانزده بودم، که بجز بعضی کتاب های نثر و نظم ادبی واخلاقی مروجهٔ فارسی ملک خودم را دگر هیچ چیزی نخوانده بودم. در بغداد زبان ترکی را بدرجه یی که عبارت خوانی بتوانم، آموختم. ولی از علوم و فنون ادبیه وحکمیهٔ که آنزبان بآن مشحوناست، بیخبر بودم. غیر از بعضی کتابهای قرائت وحکایات، دیگر آثار فنی ادبی حکمی آنزبان بامن سخن نمیگفت. در استانبول، «خواجهٔ اول» نام یک اثر بدستم آمد. بمجردیکه باز کردم، علموفن بامن بسخن زدن آغاز نهاد. هرچه که گفت فهمیدم. هرچه که خواندم، هوسم افزونی گرفت. اول نام احمد مدحت را نیز اززبان خواجهٔ اول خود شنیدم. زیرا صاحب آن اثر او بود . . .

(بیان مفصل زندگانی مرحوم احمد مدحت افندی، و فهرست و مجمل آثار او را با پور توریت او هنگام مطالعه، بچاپ رسانیده است).

سال هفتم - شمارهٔ (۱۹) ۲۲ ثور ۱۲۹۷:

یک رحلت پر حسرت و عبرت (وفات پدر زوجهٔ محمود طرزی):

روزشنبه هشتم ماه رجب ۱۳۳۷ (۱۹۱۶م) شیخ محمدصالح افندی مسدیه، که ارچندی درشهر عزیز ما بسر میاورد، ارتحال دار بقا نمود . . .

. . . شیخ محمد صالح، دمشقی الاصل، واز مؤذنین ومکبرین جامع شریف بنی امیه بود، که آن درشهر دمشق شام است، و سر مبارک حضرت

یحیی علیه السلام ، مدفون خاك قدسیت ناك آن مقام علویت احتشام است .

شیخ محمد صالح ، در ۱۲۶۲ ولادت یافته ، و به عمر ۱۴ سالگی درسلك مؤذنین و خادمان حضرت سیدنا یحیی علیه السلام ، داخل شده است . (سپس بیان وظیفهٔ مؤذنان را ، درآنجا به تفصیل سینگارد) خانه ومسکن شیخ محمد ـ صالح ، بدیوار ضلع سمت‌شرقی‌جامع شریف‌چسپیده،ویک‌ارسی کلان‌از قاعهٔ‌خانه‌اش ، بر صحن جامع بازاست ، و از یکطرف ، جامع مقدس ، و از دیگر طرف ، با مقبرهٔ حضرت سلطان صلاح الدین ایوبی ، علیه رحمه ، جواریت و همسایگی دارد . خانه اش ، چون در زیر مناره بیضا یا مأذنة العروس ، واقع شده ، و از یکطرف هم بمقام حضرت امام زین‌العابدین (رض) ، که به مشهد الحسین معروف است ، قربیت‌ورزیده ازین سببها، شیخ محمد صالح ، نسبت به‌دیگر مؤذنین جامع‌شریف در نزد زایرین و واردین و صادرین، یک معروفیت و رو شناسی عمومی دارد . . .

شیخ محمد صالح مرحوم ، هیچگاه خودش مدعی آن نبود که از مردان اصلیزادگان ، وخاندانهای کلان ، یاسوداگران و زمینداران ذی ثروت وسامان بود ، وهم نبود ! جمیع مؤذنین جامع شریف را ، چون بپرسید : «چکاره هستید؟» بجواب میگویند: «انا خدام سیدنا یحیی !» آنها دیگر شرف و شانرا ، نمیشناسند ! افتخارشان ، بهمین صفت خدمتگزاری آستان نبیست ، و بس . . .

شیخ محمد صالح ، پیش از شروع شدن این جنگ ، د ر ۲۸ جمادی الاول ۱۳۳۲ ، برای دیدن بعضی تعلقات خود ، که‌در دارالسلطنهٔ کابل دا رد ، از شهر دمشق شام حرکت ، و در اوایل ماه جمادی الثانی سنه مذکوره بکابل مواصلت کرده بود. خط راه آمدنش‌ازشام ، بیروت ، پورتسعید، بومبای ، پشاور ،

کابل - تشکیل میدهد . چون این راه مسدود شد ، طبعاً به عودت وطن خود کامیاب نیامد .

. . . شیخ محمد صالح مسمد یه سر حوم د مشقی ، در جهت قول چکان نام دامنه کوهی ، که محلهٔ نوآباد ده افغا نان در ذیل آن واقع است ، درجوار مقبره و باغچهٔ آخند جی صاحب علیه الرحمه ، در میان مدفن و مقبرهٔ برادران مسلمان افغان خود ، مدفون گردید ، چنانکه سردار غلام محمد خان طرزی ، که از ارکان خاندان جلیل الشان محمد زا یی افغان بود ، در شهر شام جنت مشام ، در مقبرهٔ «دحداح» دفین خاک قد سیت پیام گردیده است . . . شیخ محمدصالح مظهر عواطفات سراج الملة والدین گردیده بود . شهزادهٔ بلند اقبال عین الدوله که سومین فرزند شاهانه ، و در مقام سلطنت بوکالت حکومت قایم بودند ، بذات شریف خود برجنازه اش حاضر آمد . . . سراج الاخبار افغانیه ، به اولادآن پیر مرد محترم، که درشام شریف هستند ، وبه جناب صبیهٔ محترمهٔ شان، وفرزندان ارجمند شان ، که در ینجا هستند ، با یفای وظیفهٔ عرض تعزیه مسارعت مینماید . . .

سال دوم - شمارهٔ (۲۰) ۱۵ سرطان ۱۲۹۲ :

بیاد دارم : که فونوگراف درسنه ۱۳۱۳ (۱۸۹۵م) دربازار های شهردمشق شام ، نورونق افروز سامعه نوازی شده بود. آ رنوقت، ماشینهای کوچک فونوگراف که لوله های رابری داشت ، وشنوند ، آنرا درگوش میگرفت، وصوت را میشنید، ببازار آمده بود . یکی ازین فونوگراف هارابادو سوزنی که یکی برای گرفتن صدا ، ویکی برای شنوانیدن صداداشت، خریده بخانه بردم . درهمانروزبوقت صبح 'والدمرحوم

حضرت «طرزی صاحب» یك غزل جدیدی درشب گذشته انشادنمو ده بودند. ودر وقت چای نوشی صبح ، برین بندهٔ عاجز خواندند ، که این دو فرد ازآن غزل بخاطر ماند ه است :

تصو یر یار صورت اند یشهٔ منست
صو رت کشی نقشهٔ او پیشهٔ منست

ز آن یادغیر میر مد از نقش صورتم
پر شیرسر خ داغ غمش بیشهٔ منست

همان شب این محرر عاجز همین غزل را که عبارت از هشت نه بیت بود ، بصورت بسیار فصیح وواضح، در فونوگراف خوانده ، و دراسطوانهٔ آن ضبط نمودم ، وتابه نه شب ، به آن مشغول بودم، تاآنکه حضرت طرزی، بقرارعادتی دایمی که داشتند ، در نیم شب از او تا ق خود بر آمد ه ، و برلب حو ض حو لی سرا، وضو گرفته، مصمم رفتن جامع نور لامع حضرت یحیی علی نبینا وعلیه السلام گردیدند. بند ه از او تاق تابستانی خود که آنرا « قاعه » میگویند برامد ه عرض کردم ، که یك اختراع جدید بسیارعجیب عصرحاضررا امروز گرفته ام . هرگاه آزرو ی ملاحظهٔ آنرا داشته باشند بقدر پنج دقیقه به او تاق بند ه تشریف بیا ور ند .

تشریف آوردند . فونوگراف راکوك کرده و مسمع را بری آنرا حضرت مرحوم مشار علیه ، بگوش گرفته غزل انشاد فر مو دگی صبح خود شانرا ، مفسرو موضح از زبان یك جسم بیجان ، چون صوت انسان استماع فرمودند . بعداز لحظهٔ تفکر، بند ه را خطاب نموده چنین فرمودند :

« فرزند! مخترعان این‌عصرو زمان، خدمتگاران اسم جلیل « صانع » میباشند. خا لق وصانع چوب و آهن و جملهٔ جمادات ونباتا ت وحیوانا ت آ فرید گا ر یگا نه

است ، چوب درجنگل بود . آهن درقعر زمین . رابر درنبات پنها ن بود . شیشه در سنگ حجله نشین ! مخترع پیشه ور ، همه را جمع نموده ، یک آله بو جود آورد که آن آله بزبان فصیح تکلم میکند، ومیگوید : اگر شما مارا جامد میدیدید، وصامت میپنداشتید، ببینید که حضرت صانع حی قدیم حکیم، درماقوۀ حیات وگویایی را مستتر داشته بود. پس این پرده را از روی کار که بر دا شت ، واین ا سرار مصنوعات صانع حقیقی را اظها ر که نمود؟ مخترع پیشه ور! لهذا مختر عا ن و پیشه وران این عصرو زما نرا ا گرخد متگارا ن اسم جلیل صا نع حقیقی بگو ئیم هیچ مبا لغه نخواهد بود ! . . . . »

سال هفتم ـ شمارۀ (۱۰) ۹جدی ۱۲۹۶:

حکایت

در حکمت ترجمۀ این ترجیع بند برحکمت

[بعد از چاپ ترجیع بند « چه بوده خلقت اشیاء »از روی نظم ناظم پاشا ، در شماره قبل درین شماره می نگارد :]

بود نبو د ! تقریباً سنۀ ۱۳۱۴ هجری (۱۸۹۶م) بود . در شهر صفوت بهر « استانبول » بودم . رسالۀ موقوتۀ بنام «مرصاد» بد ستم افتاد، که یک مجمو عۀ ادب وادبیات بود. ترجیع بند ترجمه شد ۀ فوق را ، بزبان ترکی عثما نی، درآ ن دیدم ، ولی درآن وقت ، از نقطۀ نظر تر جمه نی ، بلکه تنها بیک نظر مطا لعه خواند ه بودم. به « شام » عودت کر دم . دو سا ل بعد ، یعنی در سنۀ ۱۳۱۶ ـ دولت مآب « ناظم » پاشا ، نام وز یری ، بوالی گری ولایت شام از طر ف سلطا ن تعیین فرموده شد ، . بادبدبه ومراسم لازمی ، بشام آمد . حضرت والد بزرگوارم

«طرزی » صاحب علیه الرحمه ، این رابرای خودشان ، یك مراسم لازمی اتخاذ کرده بودند، که هروالی، چون اول بار مقررشده می آمد ، در روزهای هفتهٔ اولین آمدنش ، یک بارملاقات را ضروری دیده ، علی حسب العاده ، باجناب ناظم پاشا نیز ملاقات نمودند . این والی پاشا ، حقیقتاً خیلی زرنگ وزیرك یك وزیری بود . ازشعر وشاعربودن حضرت طرزی، به انبساط وانشراح هم صنفی وهم مسلکی هم اظهار نمود، اما چه چاره که :

مصرع

زبان یارمن ترکی ومن ترکی نمیدانم !

اگرچه ترجمانی این شکسته بیان ، تامیتوانست به افادهٔ مرام می کوشید، ولی زبانِ دیگروترجمان دیگربودن را، درعالم ادبیات اقوام مختلفه عیاناً مشاهده باید کرد . لهذا، هم برای اینکه یك استجلاب توجه بشود، وهم یك اظهار کمالی بظهورآید ، ترجیع بند شانرا که در« مرصاد» دیده بودم ، بخاطرآورده ، از حضرت والد مرحوم ، ترجمه نمودن آنرا بزبان فارسی استمزاج نمودم . باکمال تحسین ، امرو ترغیب فرمودند. ترجمه شد. برکاغذ اعلا، بخط خوش نستعلیق نوشته، وباتذهیب ونقاشی آراسته شد. بالذات بحضورش بردم، ظاهرموجب تحسین و آفرینش گردیدم. اما اگر بگویم، که یك حس شبهه را این ترجمه ، و تقدیم درناظم ومترجم تولید نمودتعجب خواهید فرمود! درسنه ۱۳۱۸ ، وفات «طرزی» صاحب علیه الرحمه، بوقوع آمد. تنخواهی که ازطرف دولت ، بشرط حیات مقرربود، ازروزوفات شان منقطع گردید . درحالتی که اصل وقت یاری ومددگاری بود، بابعضی انتریگه های خفیه کارانه،ونیرنگ های بهانه گیرانه ستم وجفا کاری دیده

شد . سبب آنرا بعضی دو ستا ن نکته دان ، که حقیقت مسئله د رنظرشان عیان بود ، چنین بیان نمودند: اصل ناظم ترجیع بند مذ کور، مگرخود این ناظم پاشائی ، کدام نا ظم پاشای دیگری بوده، که درمنفا های آنوقت ها، بسرمی آورده بوده ، ومتهم سیاسی بوده است ! ایجاب عصرو زمان، وزرا، و کلا،ولات،مامورین رانی ، بلکه دریك عایله نیز، یکی راجاسوس یك دیگر، و کمائی کردن هرچیزبرجاسوسی، منحصر مانده بود. حالا تولید حس شبهه رادردل جنا ب وا لی ، دروقت تقد یم نمودن تر جمه دریافت شده باشد ، که از چه رهگذر باشد . جا سو س مهیا ید، از هر چیز شبهه کند ، تا تجسس بتواند . شعر یك مر دمتهم سیاسی منفی را ، دیده ودانسته ترجمه کردن ، البته داعی شبهه است !

اگرچه بیخبری مترجم، ازناواقفیت ش بهسجل احوال مامور ین دولت، که چند ناظم پاشا نیست که منفی؛ وچند ناظم پا شائیست که مثبت است، در نظرش ثابت بود، بازهم ترجمهٔ ترجیع بند مذکوررا ، مشئوم پنداشته ،ازمترجمه ش یکباشمئزازی حاصل نمود ودر نتیجه آن،بعضی شئا متهای هم برخو د متر جمش بظهور آورد ، که ازتفصیل آن،بسی که ادبیات نویسی ماپتا ریخ نویسی تبد یل نیا بد ، صرف نظر کر ده شد !

حصهٔ این قصه اینکه ، کمال ، چنانچه گاه گاهی موجب مال ومنال می گردد ، اما کثرت بجهت عمل عکس آنست، که کمال مستوجب وبال وملال میشود ! . .

سال چهارم - شمارهٔ (۳) ۲۸ میزان۱۲۹۳:

این مدیر عاجز کتاب بسیارمکمل «حقوق بین الدول» راکه از تا لیفات یکی از وزرای دولت علیه عثمانیه ، حسن فهمی پادشا بود د رسنه ۱۳۱۵ (۱۸۹۷ م)

درشام شریف، از زبان ترکی بزبان فارسی ترجمه کرده بحضور خاقان مغفور ضیاء الملة والدین به داك عرض وتقدیم نموده بودم.

سال اول ـ شمارهٔ (۱۸) ۲۷ جوزا ۱۲۹۱:

تحت عنوان «پیسه اخبار».

یکی از اخبارهای بسیار عالی زبان شرین اوردو «پیسه» نام اخبار فوائد آثاریست که درلاهور از طرف جناب ادیبکامل ولییت فاضل «محبوب عالم صاحب» هم روزانه وهم هفته وار جلوه گر میگردد. این محرر عاجز، با جناب فاضل مشارالیه درسنه ۱۳۱۸ هجری (۱۸۹۹م) هنگامیکه بمعیت پدرم حضرت طرزی مرحوم، بطریق مسافر ومهمان درشام شریف اقامت داشتیم، ملاقات کرده ام. در آنوقت جناب شان بعدازسیاحت اوروپا واستانبول، بشام آمده بود. حقیقتاً که ذات فاضلانهٔ شان، خواه درحسن اخلاق وخواه دروسعت معلومات، یک مرد خردمندیست. اخبار هفته وار پیسه، طلا وار بمبادله سراج الاخبار ازروی انکسار می آید! . .

سال اول ـ شمارهٔ (۱۹). ۱۰ سرطان ۱۲۹۱:

این محرر عاجز، درسنه ۱۳۲۰ هجری (۱۹۰۲م) بناء برعفو عمومی که ازطرف ذیشرف اعلیحضرت سراج الملة والدین، بادشاه بزرگ عدالت آئین مقدس ماالاعلان گردید، بعدازغربت بیست ساله، ازشام شریف بوطن عزیز مقدس خود عودت نمودم، که سال دوم جلوس میامن مانوس بادشاه محبوب القلوب ما بود . .

سال اول شمار (۸) ۳۰ جدی ۱۲۹۰:

. . . بیاددارم که دراوایل سنه ۱۳۲۴ (۱۹۰۶م)، بهمرکابی موکب سعادت موهب اردوی همایونی، ازجلال ابادبه سمت لمقان، ازهمین جائیکه

حالا پل پرسهابت درفته بنا یافته ،عبور مینمود یم اماچه عبور ! یک اردوی معظم بادشاهی، که ازعساکر نظامیه پیاده وسوار وتوپخانه وپیاده وسوارهمرکاب، که تقریبا پنج‌شش هزارآدم وهفت هزار دواب وحیوان مرکب بود ، آلات نقلیه بجز جاله دیگر چیزی موجود نبود !

جاله، عبارت ازمشکها ی باد پر کرده شده ایست، بقدربیست وپنج سی مشک آن‌را با چوبها وتخته ها بیکدیگر بسته ، انسان بواسطهٔ آن زآب عبور میکند .

سال دوم ـ شمارهٔ (۹) سرطان ۱۲۹۱ :

واقعادر زمان بعداقتران اعلیحضرت خا قان مغفور جنت مکان حضرت «ضیاء الملة والدین امیر عبدالرحمن خان» طاب ثراه فی الرضوان، بسی ترقیها وتجددات عظیمه در افغانستان بظهور رسید، ولی درخصوص نشر معارف ،مانندتاسیس مکاتب عمومی اصول جدیده عصرحاضر ، هنوزهیچ یک تشبث واقدامی نشده بود . ذات عرفان صفات اعلیحضرت ازابتدای جلوس همایونی شاهانه شان، چنانچه بسی ابواب فیض وسعادت رابروی ملك وملت باز نمودند ،تاسیس مکاتب ملکی وعسکری را نیز اراده فرمودند ،تاآنکه امروزه روز،افسران عسکری وکارداران ملکی، ازان مکاتب به بیرون برامدن آغاز نها ده است .

درحالیکه یگان یگان حافظ قران بصورت مشار بالبنان در افغانستان پیدا میشد، دروقت حاضر ، ازمدرسه های حافظ کلام مجید، بصدها حافظ میبر اید .

غیراز مکاتب ابتدائیه وعالیهٔ ملکیه وعسکریه ، که در دارالسلطنه بنیادیافته در «بیت العلوم» مبارکه ،یک «دارالتا لیفی» نیز تشکیل یافته است ، که اکثر

کتب تعلیمیهٔ مکاتب دولت علیه افغانستان ، درانجا ترجمه وتالیف میشود . بعضی اثرها یی که ازدارالتالیف مذکور درفنون حاضره بنظر حقیرانه درامده ، الحق که خیلی پسندیده وبرگزیده آثاراست . خوداین محرر احقر با خاک برا بر نیز ، بنا بر تشویقات معارفپروری اعلیحضرت ، از زبان ترکی عثمانی ، یکچند اثر ادبی و فنی ترجمه ، وبعضی تالیفات بوجود آورده است ، که از جمله یکی ترجمه پنج جلد کتاب «تاریخ محاربهٔ روس وژاپان» است ، که بموجب فرمان واجب الاذعان اعلیحضرت ترجمه کرده ام . .

سراج الاخبارسال دوم ـ شمارهٔ (۱۸) ۱۶ جوزا ۱۲۹۲ :

[تحت عنوان« سیاحت غزنین بتاریخ سه‌شنبه ۹ ۲جمادی الاول سنه ۱۳۳۱ (۱۹۱۳ م) به همرکابی سراج الملة والدین » درباره زیارت مزار زیارت حضرت حکیم سنائی مینگارد:]

. . . . وا لحاصل یک زیارت پر خضوع خشوعی در مزار حضرت حکیم سنائی قدس سره بجای آورده عودت نمودیم . این را نیز عرض کنم ، که مسقط رأس و محل ولادت این محرر به عجز مقر ، غزنین ، ودر غزنین بجوار مزار فیوض آثار همین زیارت حکیم قدسیت قرین میباشد در سنه ۱۲۸۳ ق ، که اولدبزرگوارم ، حضرت طرزی مرحوم ، با اعلیحضرت امیر شیر علیخان مرحوم , به محاربهٔ جناب سردار محمد امین خان مرحوم ، در قندهار رفته بودند ، و عایلهٔ خودشانرا از کابل طلب نموده بودند ، در اثنای سفر مذکور ، درهمین همین مقام ولادت عاجزانه ام بوقوع آمده است ، و اینهم از مراحم پر مکارم ذات اعلیحضرت است ، که هم بسیاحت وهم بزیارت وهم بدیدن محل ولادت خویش ، بهمرکابی شاهانه شان نایل وسزاوارگردیدم.

سال‌ششم ـ شماره ۲۳ ـ ۳ سرطان۱۲۹۶:

یاد آوری

سرا زشماره‌اول سال هفتم، و بعد، بنا بر بعضی‌سببهای مبرمه و مجبوریه‌عنوان «مدیروسرمحرر» را بعنوان «صاحب امتیا زو سرمحرر» که‌به اصل موضوع وحقیقت معنی‌نزد یکتر میباشد،تبدیل دادم .چون تخلص شعری‌حضرت و الای مرحوم (حضرت‌طر زی)صاحبرا که‌بانام خود ممزوج نموده مینو شتم ، درا کثر جاها، خود حضرت «سر دار غلا م محمد خان‌طرزی» را ازان گمان‌و مراد میکر دند . بنابرین مجبور یت بعد ازین ،

محمود ا فغا نی

ا مضا گذا شته میشو د ، نه محمود طرزی . تفصیلات در شمارهٔ اول سا ل هفتم مند ر جست.

سال هشتم ـ شما رهٔ (م)۸ ۲ عقرب۱۲۹۷:

[ا خر ین سطر صفحهٔ اخیر ـ محمو د طر زی افغا نی ـ ا مضاءٔ شده ا ست . یعنی که کلمهٔ « طرزی را » دو باره احیاء کر ده ا ست ، ودر شماره های پنجم ، ششم‌سال‌هفتم ، که‌اخرین‌شماره های سر اج‌الاخبار است ، نیزه محمد طرزی‌افغانی ا مضا کر ده ا ست ، گر چه کلیشهٔ صحهٔ او ل ، پهلوی عنوا ن جـر یده محمو د ا فغا نی میبا شد.]

سال دوم ـ شمار هٔ(٦) ۱۲۹۱:

[فو توی مد یرو سر محرر سرا ج الا ا خبار افغانیه محمود طر زی. عین‌عکس در یکعده گتا بهای اول نیز بچاپ ر سیده ا ست.]

۲-دربارهٔ سراج الاخبار

افتتاح کلام

سال اول - شمارهٔ (۱) ۱۶ میزان ۱۲۹۰:

(نخستین مقاله نخستین صفحه)

بعد از ادای سپاس حضرت عزیز الملك العلام، ودرود برروان حضرت سید خیر الانام، و مناقب آل واصحاب کرام، بعرض مرام بدینگونه فتح کلام میشود: این یك ظاهرو آشکار است که «اخبارها» درین عصر حاضر به مثابه زبان ملکهاو دلتها قایم گردیده است. در وقت حاضر، بجزاقوام وحشیه و بدویه، هیچ یك دولت و قومی ازهیئتهای اجتماعیه موجود نیست که مالك اخبارنباشند اخبارجمع «خبر» است که ضدان «بیخبری» ست. پس بنابر مفاد این قضیه حکیمه که «هر چیز بضد آن شناخته میشود» بخوبی معلوم میگردد، که از با خبری تا بیخبری چقدر فرقست!

سراج الملت ، چنانچه بس نقصانهای مملکت را بمراحم سینهٔ شاهانه شان کامل فرموده اند ، این نقصان بیخبری اهالی را نیز به اجازه فرمودن نشر شدن سراج الاخبار » رفع وزایل فرموده، این است که به انوارهدایت نثار آن ، اهالی ملت را ، از حوادثات داخلیه ملک ، وخبرهای خارجیه اطراف ، وبس معلومات فنی وادبی و اخلاقی ، باخبر و آگاه میفرمایند .

اگرچه طبع ونشر شدن اخبار را در پای تخت سلطنت سنیه ازاوایل جلوس شاهانه آرزو بود ، ولی چون هرچیز بوقت و زمان آن موقوف و مرهون است ، ازانرو تابه اینوقت در تعویق افتاده بود .

فواید و منافعیکه اخبارها دارد ، قابل انکار نیست که اگر دران باب هر چیز بگوئیم ، عبارت ازاعلام معلوم و تحصیل حاصل شمرده میشود . ولی باز هم ، بعضی فایده های ظاهر و آشکارآن یکشمه ای بیان میکنیم « اخبار » چنان یک آینه جهان نمائیست که درخانه نشسته و انسانرا براحوال جهان با خبر میگرداند ، حتی احوال داخل خانه خودرا که عبارت از « وطن » است از بیان اخبار انسان بهترو خوشتر می شنود .

« اخبار » چنان یک تیغ عریان برانیست که زبان بد خواهان غلط اندیش وطن را مقطوع میسازد . چقدر تحمل سوز یك حالیست ، که انسان درحق خود، بسی سخنان راست و دروغ و دور ونزدیک از خود و بیگانه را بشنود ، و زبان رد کردن ، و توان دفع کردن ، آنرا نداشته باشد ! اینست که اخبار ، یک زبان

سحر بیان مدافعه ایست که اقوال اراجیف بدگو یان را ، ردمیکند ، و چنان یك محك سالم عیاریست ، که تفریق غش دغل کذب و صدق سخنانیکه در بارهٔ وطن وملت گفته شود ، بمیدا ن حقیقت بر می‌آرد .

«اخبار» چنان معلم ادیبیست ، که انسا نرا بدون قید و فشار بر تحصیل ، ویاد گرفتن بسی علوم و فنون عالیه شوق و رغبت میدهد . بلی ! اگر چه انسان علم و فن را از کتابهای بدون آن آموختنه میتواند ، ولی اخبار آنرا مانند یك طبیب حاذقی ، که آهسته آهسته و بی هم بمریض خود دوا میدهد ، مریضان بیخبری را ، باعلاجهای نافع خبرهای معلومات خود ، معالجه میکنند .

«اخبار» چنان گلزار پر از هاریست ، که هر کس ، موافق طبع خود ، گلی از آن برچیده میتواند . باغچه میوه دارلذائذ نثاریست ، که هر کس، مناسب مذاق خود ، لذتی ازان بر میگردد . الحاصل ، از مطالعه اخبار ، همه صنف مردم مستفید میشوند وشده میتوانند .

« سراج ا لاخبار » ، در ینوقت ، چون ابتدای تاسیس آن‌است ، در هر پانزده روز یکبار با چاپ سنگی طبع و نشر میشود ، ولی درآینده بعون و عنایت الهی، در هفته یکبار ، بچهاپ حروفات سربی و تصاویر مکملهٔ زینکو گرافی بزیور طبع آراسته شده بمعرض انتشار جلوه گر میشود .

پس بدرگاه خلاق عظیم الشان کون و مکان ، جبین نیاز عبودیت میسائیم و توفیق الهی را درباره خود میخواهیم ، که‌از عهدهٔ این وظیفه مقدسی که بنابر باخبری های ملت خود درعهده گرفته ایم بدرآئیم . ومن‌الله التوفیق !

سال اول – شماره ۸، ۲ جدی ۱۲۹۰:

مصاحبهٔ قلمیه سراج الاخبار، بااخبار «ایدو کیت»:

اخبار «ایدو کیت» هندستان، بزبان انگریزی، مینگارد: «امید است، به اخبار جدید کابل، مثل اخبارات هندوستان آزادی حاصل نخواهد شد یعنی آزادی هائیکه مخل خود مختاری امیر صاحب گردد . . . »

سراج الاخبار مینگارد: قلم هیچیک مسلمان، دل و زبان هیچیک صاحب ایمان، برخلل اندازی باساس دین و مذهب خود قایل و راضی نمیشود، مگر که از اهل ایمان نباشد!

ایدو کیت مینویسد: «امکان دارد، که بعد از چندمدت، اخبار مذکور آزادی حاصل نماید، مثلیکه در ایران، بعد از حکومت شورائی بوقوع آمده است . . . »

سراج الاخبار درجواب مینگارد: انعقاد حکومت شورائی ایران، برای افغانستان یك نمونهٔ امتثال نی، بلکه یك درس عبرت شمرده میشود. تقریبا چار سال است بغیر از خرابی و تزلزل، هیچ ثمره یی از آن آزادی دیده نشده هیچیك اثر ترقی در ملك شان پیدا نشد. آخرالامر، تعرض دولت های اجنبی را نتیجه بخشید. اگراینگونه افکار واهی و بی اساس در افغانستان سرایت کند، بغیر از محو و بی نشان شدن افغانستان از صفحه کائنات، دیگر هیچ نتیجه نخواهد بخشید. . . قلمی که در اینگونه فساد وفتنه صرف تحریر نماید، دشمن ملت ووطن خواهد بود. الحمدلله قلمی «که سراج الاخبار» از آن میبراید، عاشق وطن، محب ملت است.

ایدو کیت میگوید: «سزاهای افغانستان، نسبت به سزاهای عهد کمپنی در هندستان دربارهٔ مطابع (مطبوعات) سخت تر است . . »

سراج الاخبار مینگارد:- باین فقره «ایدوکیت» درظاهر حال، گویا یک خیر خواهی و رهنمائی برای حکومت ما نموده، ولی ضمناً حکومت رابر سراج الاخبار بدگمان کردن ومحو کردن آنرا ایماء کرده اند.

ادوکیت میگوید: برای ترقی خیالات افغانستان، که نیم وحشی میباشند، این اخبار جدید، خالی از دلچسپی نخواهد بود.

سراج الاخبار مینویسد. اگر افغانستان را نیم وحشی بگوئیم، ایتالی ها را در جنگ طرابلس چه نام خواهیم داد؟ اهالی افغانستان در محاربات خارجی انسان ها را زنده بآتش نسوخته اند، اطفال صغیر را نکشته اند!...

سال اول شماره ۱۱ - ۱۵ حوت ۱۲۹۰:

یاد آوری: سراج الاخبار افغانیه، بانشر نمودن نمبر دوازدهم خود که یک دورهٔ ششماههٔ خود را اکمال مینماید، سر از نمبر ۱۲ سراج الاخبار افغانیهٔ درعددصفحه های خود افزونی میدهد، ویک رسالهٔ فواید اسالهٔ بنام «علم و اسلامیت» نیز به قارئین گرام خود هدیه میکند.

سال اول شماره ۱۲ — ۳۱ حوت ۱۲۹۰:

سراج الاخبار، چنانچه درعدد صفحه های خود فزونی میدهد، یک رسالهٔ فواید اساله، بنام «علم واسلامیت» نیز به قارئین گرام خود، هدیه للناظرین، عرض و تقدیم کرده که فخر و شرف میور زد.

سال اول - شماره ۱۳ - ۳۰ حمل ۱۲۹۱:

تحت عنوان «مطبعهٔ عنایت» خبر داده شده است که: یک مطبعهٔ لیتوگرافی یعنی چاپ سنگی، که عبارت از هشت پایه ماشین متحرک به بخار میباشد، و یک مطبعهٔ

بزرگ تیپوگرافی، یعنی چاپ حروفات سربی، که آنهم به بخار حرکت میکند، ویک مدرسهٔ مکمل زینکوگرافی، که تصاویر ونقشه ها وتوشته ها را بر «جس» عکس وچاپ کرده، وقالب های آنرا مهیا زد، ویك مدرسهٔ خطاطی و حکاکی، که هر گو نه خطوط و هر رقم حکاکی در آن تعلیم میشود، در ما شین خا نه دارالسلطنه کابل موجود است، که بکمال فعالیت در کار میباشند. یك مدرسه بسیار مکمل رسامی که هر نوع تصاویر روغنی وآبی در آن تعلیم‌میشود، نیز در خارج ماشین خا نه موجود است.

سال اول ـ شماره ۲۲ ـ ۵ سنبله ۱۲۹۱ :

سراج الاخبار بکمال مسرت و افتخار بر مشترکین گرام خود اعلان مینماید که سال نخستین ما از نمبریك تا به نمبر ۲۴، که در غره ماه‌شوال می براید دوازده ماه یکسا له خود را باانجام میرساند. لهذا هرکس که تجدید اشتراك خود را با اخبار بخوش رضا آرزو دارند، از حالا وجه قیمت سالیا نه را تحویل خزانه عامره کرده، رسید خز انه را گرفته باداره ارسال دارند، تا نامهای شان قید وثبت دفتراداره گردد. در خارج مملکت، وجه قیمت سالیا نه آنرا به وکلای ما که در خارج هستند، تسلیم مینمایند. وکیل ما در پشاور جناب میرزا غلام حیدر خان سر رشته دار د اکخانه دولت خدا داد افغانستان میباشد... ذوات گرامی که تمام نسخه های سال یکم سراج الاخبار افغانیه را باجلد اعلی تظیر کتاب، آرزو داشته مبلغ ۲۰ ـ روپیه کابلی تحویل خزانه نموده سند آنرا باداره آورده کتاب سراج الا خبار افغانیه را با دو کتابچه هدیه آن میگیرند...

سال اول - شماره ۲۳، ۲ سنبله ۱۲۹۱:

مقالهٔ ختام سال اول سراج الاخبار افغانیه:

... سراج الملة از هنگام جلوس اسباب ترقیات مدنیه را تدارك فرموده اند. جلوه گر شدن شاهد رعنای علم و عرفان را انیز بشدت آرزو فرموده بسیار موفقیت ها در انبا رویکار آمده است... این عبد احقر با خاك برابر، ازین ارزوی عرفان پروری استفاده نموده درپانزدهم ماه مبارك رمضان پارسال، استیاز نشر یك روز نامه وطنی را عرض واستدعاء نموده به استحصال اجازه موفق شدم، و تبرکا باسمه، نسخهٔ نخستین نامه گرامی سراج الاخبار افغانیه در ۱۵ شوال المکرم ۱۳۲۹، در معرض انتشار جلوه گر گردید...

ختام سال اول سراج الاخبار افغانی

. . . .

مطبوعات ترجمان حسیات وطن است. زبان ملت است. جان مدنیت است. اساس انسانیت است. تلگراف بی سیم و با سیم و تلفون، برای شناسائی اقوام وملل بیکدیگر، ورسانیدن پیغام وخبرو مکالمه بانوع بشر، هیچگاه با اخبار برابری کرده نمی تواند. باآن وسایط بیك چند سطری بایکدو آدمی مکالمه ممکن ومیسر میشود. ولی «اخبار» چنان یك گنجینهٔ اسرا راست که بصحیفهٔ ها سخن میگوید. اگر اخبار -۱- نباشد، اخبارات، تلگرافها، و تلفونهارا که برعالم اشاعه خواهد کرد؟ ملتی که اخبارندارد، هر کس درحق او هرچیزگفته میتواند، ولی خود او، نه درحق خودونه درحق غیر هیچ چیزی گفته نمیتواند. غرض کسانی که اخبار

(-۱- اخبار بمعنی جریده وروز نامه آمده است.)

دارند، همه حسیات افکار خود را در باب وطن وملتی که اخبار ندارند، مبنی برغرض خود، بعالم نشرمینمایند. اخبار است که غرض کاری غرض کاران را بمیدان برآورده، دولت وملت ووطن خود را بدافعه میکنند. اخبار است که از احوال عمومی خارج ملك ملت ووطن را آگاه میسازد، و براحوال داخل وطن سردمان خارج را خبر میدهد، و دشمنان وطن را گریان، ودوستانش را شادان مینماید. گاه ازعلم سخن میگوید، گاه ازفن، گاه ازصنعت میگوید، گاه از احوال زمن!

«سراج الاخبار افغانیه» نخستین اخباریست که در دولت متبوعهٔ مقدسهٔ ما، در بستان عالم مطبوعات، نایل نشاءهٔ حیات گردیده است. اگرچه میشنویم که در زمان «امیرشیرعلیخان» مرحوم، نیز یك اخباری نشر شده بود، ولی بدیدن هیچیکی ازنسخه های آن موفق نشدیم. مقصد ما ازنخستین بودن اخبار آنست، که در وقت تجدد تاسیس استقلال دولت افغانستان، اولین اخباریست که نشر میشود.

افغانستان ازآغازتشکل خود، سه دوره تجدد وتاسیس را دیده است:

یکی: آغاز تأسیس آنست، که از طرف احمدشاه درانی بوقوع آمده، تابه انقراض یافتن دولت سدوزائی واستیلا کردن دولت انگلیز افغانستان را، دوام نموده است.

دوم: دورتجدد یست، که اعلیحضرت امیر کبیرجنت مکان «امیردوست محمدخان» دولت محمدزائی را درافغانستان تاسیس وانگلیز آنرا طرد و اخراج نموده است که آنهم بدفعهٔ دوم استیلا نمودن انگلیزان افغانستانرا دوام ورزیده است.

سوم: تأسیس دادن دولت ضیاپاش اعلیحضرت خاقان جنت مکین «ضیاءالملة والدین» است که، انگلیزان را اخراج و دفع کرده، دولت علیه خداداد راتأسیس و بنیاد نهادند، این است که سراج الاخبار افغانیه نخستین اخبار یست که بعد از تأسیس

دولت توسی شوکت خداداد افغانستان ، اکتساب ترقی وعلو شان در عصر معارف حصر یك پادشاه عمیم الاحسان ، مانند اعلحضرت « سراج الملة والدین امیرحبیب الله خان » ادام‌الله دولته ، الی آخرالدوران ، نخستین بار بنابر مقصد مقدس خدمت دولت وملت ووطن در پای تخت سلطنت سنیه ، بمعرض انتشار جلوه گر آمده‌است . واین یك سال کامل است که برنشریات خود بکمال موفقیت دوام میورزد.

(در اخیر مقاله مینگارد:)

این یك را نیز بطریق اعتذار ، نه غرور وافتخار ، عرض حضور اولوالابصار کرده میگوئیم ، که مدت یکسال است که قلم عجز رقم «محمود طرزی» ، همه امور تحریریهٔ این نامه گرامی را ، از تصویر ، سر مقاله ها و اجمال سیاسیها ، و ترجمهٔ حوادثهای عالم را ، از اخبار ها ومقالات تدافعیه وطنیه ، و مقاله های مخصوصه ، مضامین غریبه ، ومقالات عملیه وفنیه وتالیفات بدیعه وترجمه بعضی سیاحات و امور عسکریه وصحیه وترجمهٔ ثروت ملل و «فاجعه های پاریس» ، و تالیف «ناموس زنان جهان» ، بر سر آنهمه یك غزل هفت بیتی پر معانی عرفان را ، جمله در عهده گرفته ، بی‌یار ومعاون ، تنها به نوك چون پیکان آهن ، خارقهٔ وظیفهٔ سر محرری را ابراز نموده‌است . درعین زمان ، وظیفهٔ مدیریت خود را نیز عاجزانه اداره نموده‌است ، که امور تحریریهٔ یك اخبار شانزده صفحه ئی را ، تنها یك قلم بجا آوردن از کارهای آسانی شمرده نمیشود !

لهذا ـ اگر قصور ونقصانی در ان دیده شود ، عفوو سمع آنرا بنظر خطا پوش از باب کرم حواله نموده ، ودعای دوام عمر وعافیت حامی مقدس مکرم ومربی محبوب القلوب معظم خودرا «سراج الاخبار افغانیه» باهمه موجودیت خود ، ازصمیم دل ازدرگاه ذات اقدس خلاق عظیم الصفات کائنات نیاز میکند . «ومن الله التوفیق»

سال دوم- شمارهٔ اول- ٤میزان ١٢٩١ :

آغاز سال دوم سراج‌الاخبار افغانیه

«کاسنی اگر تلخست از بوستان است» گفته‌اند. «سراج‌الاخبار افغانیه» نیز اگرخوبست‌اگر بد،اخبار وطنی افغانست ، و چنانچه هر چیز وطن‌شیرین و گوارا میباشد ، باوجود نواقصی که‌دارد،«سراج‌الاخبار افغانیهٔ» نیز ، بحمدالله‌تعالی، درنظر ارباب‌نظر وهموطنان‌عزیز وطن‌پرورخود یک موقع‌عظیم رغبت‌و توجه را حاصل کرده است . روی‌سخن مابعضی‌با کسانیکه غیرت‌ملی‌و حب وطن رابونبرده‌اند ،نیست. زیرا آنچنان‌اشخاص،چنانچه‌هیچ چیز وطن را نمی‌پسندند، و تنها منافع شخصی خود را می‌اندیشند، البته که اخبار آنرا نیزنخواهند‌پسندید و رد خواهند‌کرد ، حتی‌اخبار رایک چیز مضر و نابکاری نیز پنداشته محو آنرا آرزو میکنند .

این‌گرامی‌نامهٔ وطنی ، درظرف‌این یک‌سالیکه به‌نشریات‌آغاز کرده،هرچه که‌گفته ازبهبود وطن‌گفته،و هر چیزي که‌نوشته درمدافعهٔ وطن‌نوشته .مانند نحل‌عسل هرگلشن و هرچمن ، خلاصه مواد عطریهٔ‌علوم وآداب نافعهٔ مفیده راجمع کرده ، شهد معلومات و باخبریها را ، علی قدرالامکان ، براذهان مطالعین گرام‌خود عرض‌نموده ، و بقدراستطاعت عاجزانه و اقتدارمورانهٔ خود ، هرآنچه سعی‌و کوشش قلمیهٔ که‌درو سعش بود بکار برده ، تااینکه . . . سال‌اول خود‌را به انجام رسانیده ، بکمال‌شوق و تمام ذوق ، بسال دوم خود به‌این صورت ترقی‌اسرو زه روز خود، قدم‌نهاده است سراج الاخبار افغانیه

باتمام موجودیت هستی خود ، یعنی باهر حرف ، و هر کلمه ، و هر عبارت ، و هر سطر ، و و هر صحیفه ، و هر ورق ، و هر عدد خود ، ازصمیم روح، و اخلاص قلب ، و صداقت و جدان، اعتلای قوت و علو شأن دولت متبوعهٔ مقدسهٔ خود را ، ومحافظهٔ نگهبانی و سعادتهای مادی و معنوی وطن و ملت مقدسهٔ خودرا، که در وقت حاضر امیدگاه و استناد جای بسیار قوی و متین عموم مسلمان قطعهٔ آسیا شمرده میشود ، از بارگاه پر کبریای ذات اقدس الله عظیم الشان نیاز و استرحام مینماید ، و در بارهٔ خود توفیقات و هدایات صمدانی آن ذات اقدس احدیت جل وعلا شأنه را تضرع ومناجات میکند ، تاباَن توفیق و هدایت خدمات نافع بوطن مقدس خود بجا آرد .«و من الله توفیق »

سال دوم ـ شمارهٔ اول ـ ٤میزان ۱۲۹۱

مطبعهٔ تیپوگرافی دار السلطنهٔ کابل باحسن وجوه اکمال یافته است که نامهٔ گرافی «سراج الاخبار افغانیه» نسخهٔ شمارهٔ یکم سال دوم خود را دران مطبعهٔ عالی به این رونق جمال زیور طبیعه در بازار عرفان نثار عالم مطبوعات جلوه پیرا ساخت . . . .

***

[این نخستین شماره ایست که به چاپ حروفی طبع گردیده است .]

سال ۲، شماره ۳،۵ قوس ۱۲۹۱:

[اعلان سیاحت بردورادور کره زمین به ۸۰ روز ،اثرژ ول ورن ـ محل خرید اری: دکان سلاغلام محمد، تاجر کتب، متصل سد رسه شاهی]

سال ۲، شماره ۳،۵ قوس ۱۲۹۱:

(تحت عنوان ادبیات گفته شده) «فن شعر ازصنایع نفیسه است. صنعت رسامی یعنی

تصویر کشی نیز از صنایع نفیسه است». تحت عنوان «شاعر، زینگو گراف را میستاید» شعر مستغنی را داده است:

«حبذا زینگو گراف و مرحبا زینگوگراف ..... »

سپس در زیر تصویر مستغنی نوشته است: (زینکوگراف شاعر را میشناساند.]

سال ۲ شماره ۱۵، ۲ ثور ۱۲۹۲

« اخبار ترجمان ، چاپ باغچه سرای، از ممالک روس » در نمبر ۹۲، زیر عنوان « ژورنالهای ملتی ما » مقاله نوشته، واز سراج الاخبار افغانیه ذکر کرده است، که «با حروفات استامبول، بر کاغذ خوب چاپ شده است، وازبسیار اخبارهای هندوستان، که دیده ایم اعلا تراست. مندرجاتش خوب وهم مختلف است .....»

مکتوب ایشیک آقاسی علی احمد خان :

عالیجاه دوست عزتمند محبت همراه محمود بیک خان مدیر وسرمحرر سراج الاخبار افغانیه، بحفظ الهی باشند !

چون سراج الاخبار افغانی، یک اخبار ملتی میباشد، و سرکاریست در اول نشر اخبار مذکور که شما برای سرنگرانی مرا تکلیف کردید، خیال من بود که قبول نکنم. چون شروع اخبار بود، هرگاه قبول نمیکردیم، البته خلل درشیوع اخبار موصوف پیدا میشد. الحال که مدت یکسال ونه ماه از نشر اخبار گذشته، وفضل الهی، کار آن رونق پیدا نموده، من خود را از منصب سرنگرانی سراج الاخبار افغانی سبکدوش کردم، ونمیخواهم که منصب سرنگرانی سراج الاخبار را بعد از این قبول کنم. تاحال هم بغیر از قسم اعزازی که اسم من «سرنگران» بود، دیگر کاری باخبار موصوف نداشتم، والحال خود را از منصب سرنگرانی سبک دوش کردم.

مهربانی کرده عیناً نوشته مرا درج سراج الاخبار کنید.

تحریر یوم جمعه ۸ رجب سنه ۱۳۳۱ - علی احمد .

سال‌دوم شماره ۲۳، ۲۷ اسد۱۲۹۲ :

«چون کاغذیکه سراج الاخبار افغانیه بران چاپ میشود تمام گردیده ،وبرین کاغذ موجوده تصاویریکه چاپ شود هیچ رونقی نمیگیرد،لهذا ،تاموجود شدن کاغذ،این شماره وشمارهٔ آینده ما،بدون تصویرچاپ میشود».

سال‌دوم ،شماره ۲٤،۱۱، سنبله،۱۲۹۲ :

ختام سال دوم
سراج الاخبار افغانیه

«وظیفه» مقدس است. وظیفه را،دراصلاح وطن عزیزما، فرض منصبی، میگویند، که به اصل موضوع کلمه وظیفه چندان مطابقتی ندارد .اگرچه برای کارهای دولتی، تعبیرفرض منصبی صحیح است ولی وظیفه، یك شرطو عهدیست، که انسان وجداناً،آنرا برخودلازم گرفته باشد .وظیفه مقدسه قلم عجزرقم« محمودطرزی» که دیناًوجداناًخدمت آگاهی وبیداری ملت نجیبه خودرادرباب حب وطن وحال و احوال زمن برذمه عاجزی علاقه گرفته است،اگرچه بسیارمورانه باشد، بازهم تا یکدرجه انشاء لله برایفای وظیفه خود کامیاب آمده خواهد بود .

در ظرف این دو سال، هرانچه نوشته ایم ،ازقدسیت دین خود،وطن خود... نوشته ایم. هرانچه گفته ایم، ازترغیب وتشویق ملت خود، برقایم داشتن دین، بر تحصیل علم و هنر، بر محبت و طن گفته ایم.اگر چه باینهم دانسته ایم، که بجز بعضی خواص هیچ ،کس بخواندن این روزنامهٔ خادم و طن رغبت هم‌ننموده، و اکثرهمچنان پیچیده درگوشه های طاقها فرسوده شده مانده، و بی آنکه کسی بران یك نظری بیفگند، یا حنا بندریش خود ساخته ، ویاآنکه، برای مسالهٔ دیگ خودازان پوریها یافته. بعضی که خوانده اند،هم براین نیت خوانده اند، که«باش

ببینیم که‌چه نقصان وقصوری دران پیدا کنیم، تابا سنگهای ایرادوانتقاد سنگسارش کنیم. بعضی« هردلعز یز نیست»گفته، بیکسو یش افگنده‌اند. ولی‌آنچنان صاحبان عرفان را هم دیده ایم، که از صحیفهٔ اول آن تا بسطر صحیفهٔآ خرین آن، به بسیار شوق ورغبت و کمال خواهش، ودقت مطالعه کرده اند،واز هر مقالات آن‌یك‌جهان استفاده نموده‌اند،واز یك‌نسخهٔ آن تا بهٔسیعادنشرد یگر نسخهٔ اش، بهٔانتظار بسیار شد یدی مانده اند.

مع ذالك، مانه‌از عدم رغبت کنندگان‌آن ما یوس شده ایم، و نه از هوس راغبان آن‌خشنود. بلکه‌دایماً، وظیفه را مقدس دانسته، دران میدان کمیت‌خامه رادر جو لان داشته ایم.

***

بانسخه های سال اول،خود دو کتابچه یکی بنام« علم‌وا سلا میت» و دیگر بنام« آیا چه با ید کرد؟» هد یةللقارئین گفته، تقدیم انظار اولی الابصار نموده،و در باب تاءثیرات آن منتظر بودیم، که‌:آیا بر طبایع خوانندگان کرام ما چه گونه تاءثیری خواهد بخشید؟آیا مقبول یا منفورش خواهند پندا شت؟ چون هیچ‌صدایی وندایی درانباب نشنیدیم، با خودگفتیم، که چون طبایع‌همو طنان عز یز ما، اکثر بشعر وآ ثار منظوم میل و هوس دارد، حتی تحصیل ابتدایی نیز ازکتا بهای شعر وغزل آغاز میکند، لاجرم در بنیار یك د یوانچه غز لیاتی بنام:

ادب درفن

در عالم مطبوعات وطنیه،در پیشگاه انظار شایقین عوالم ادبیه وفنیه، بمعرض عرض رسا نیدیم. « ادب درفن» ادبیات را با فنیات آمیز ش داده، یك خلیطهٔ غیر ممتز جی ازان بو جودآ ورده، که اگر چه درفن اد ب ،یك جرات گستا خانهٔ شمرده میشو، ولی بنا بر فحوای«الجود با لموجود» خزا نهٔ طبع افلا س ا سور محمود، بجز همین خز فپاره ها،د گر موجودی نداشت.لا جرم، هر چه بادا باد گفته،و نوا قص خطا یای آنرا به خطا پو شی نظار باب کمال حواله کرده، عرض وتقدیم نمودیم. و من الله التو فیق.-١-

سال سوم ـ شماره ١ - ٢٥ سنبله ١٢٩٢ :

آغاز سال سوم سراج الاخبار افغا نیه

ملیون ملیون شکر ، ملیارثنا،بذات اقدس کبریا، جل وعلاشأنه ، که ماراد رین دوسال ، برایفای وطنیهٔ خدمت قامیهٔ مافوق وکامیاب آورد ، وبر دوام این گرامی نامهٔ وطنیهٔ « سراج الاخبار افغانیه » توفیق کرامت فرموده ، که سال اول و د وم آنرا بانجام رسانیده ، شمارهٔ اول سال سوم آنرا بنظر مطالعین کرام خو د بمعرض عرض میر سانیم .

-١- ر سالهٔ«ادب درفن»را که جزء« پراگنده» محمود طرزی چا پ شد ه ا ست در ین مجموعه نگرفته ایم وا میدواریم همه«پرا گنده» با اشعار چاپ نشد هٔ محمود طرزی یکجا گرد یده در آینده به چاپ بر سد.«ر. ف .»

سال اول سراج الاخبار افغانیه ، که قدم نخستین زندگانی او در عالم حیات مطبوعات بود ، بالیتوگرافی ، یعنی چاپ سنگی ، نشر شده بود . سال دوم آن ، وبتوفیق خداوندی ، این سال سوم آن ، بدستیاری فن طبع تیپوگرافی ، و تصا و یر صنعت زینکوگرافی انتشار یافته وخواهد یافت .

براولیاب بصیرت و عرفان ، پوشیده وپنهان نخواهد بود ، که در ظرف این دوسال ، در روزافزونی محاسن این روزنامهٔ گرامی وطنی ، جهد و کوشش که در حوصلهٔ طاقت بود بکار برده شده .

این یك پوشیده نیست ، که چون ادارهٔ سراج الاخبار افغانیه ، یك سرمایهٔ کاملهٔ هنوز تدارك کرده نتوانسته ، که یك باب مطبعه ، یعنی چاپخانهٔ مستقلهٔ ، برای خود مخصوصاً تدارك بتواند ، لاجرم ، در مطبعهٔ تیپوگرافی سرکاری ، که در ماشینخانه کاین است ، نسخه های خود را بطبع میرساند . کاغذ آن نیز در آغاز کار ، از طرف خود مطبعه و ادارهٔ ماشینخانه بر ذمه گرفته شده بود ، و چون کارخانهٔ کاغذ سازی (که یکی از لوازمات ضروری وطن شمرده میشود)موجود نیست ، طبعاً بابعضی تجاری که عهده برار کاغذ است ، از خارج خواسته میشود . هزارافسوس ، که سوداگران ملك ما ، بهر چیزی تا در صدنود ربح وفایده خود را نه بینند ، آنرا سوداگری ونفع نمیشمارند .

وگفتیم که « کارخانهٔ کاغذسازی ، یکی ازلوازمات ضروری وطن شمرده میشود» بلی ! کاغذ ، در وقت حاضر ، بدرجهٔ خوردنی ونوشیدنی ، یك چیزی محتاج الیه عالم شده است . چنانچه ، غذای جسمانی نوع بنی بشرنان گندمی است ، همچنان ، غذای روحانی عالم انسانی نیز خواندن ونوشتنیست . قوام حیات بشر ، بر خوردن

ونوشیدن قایم است . قیام دولتها وملتها ، از تحصیل علم وآموختن فن دایم است. علم و فن درعالم مطبوعات ، یعنی چاپ کرده شدگیها ، موجود است . عالم مطبوعات ، از کتابها ، اخبارها ، رساله ها ، مجموعه ها ، انسکلوپیدی ها ، وغیره ها وغیره ها تشکیل یافته است . وجود یافتن اینچیزها بموجود بودن « کاغذ » منوط ووجود کاغذ بر کارخانه های کاغذ سازی مربوط است .

سال سوم ـ شماره ۲۳ ـ ۱۶ اسد ۱۲۳۲ :

[مکتوب بقلم م . ع در باره مطبعه ها ـ وتذکر از چاپ (جغرافیای منظوم افغانستان) و (از هر دهن سخنی) و (سیاحت درجو هوا) و(روضهٔ حکم) و (۲۰۰۰۰ فرسخ سیاحت در زیر بحر) ـ (علم و اسلامیت) ـ آیا چه باید کرد ؟) و (ادب درفن] .

سال سوم ـ شماره ۹ ـ ۲۲ جدی ۱۲۳۲ :

(اعلان در صفحه ۱۰):

. . . . چون تعمیرات لازمهٔ زینکوگرافخانه بانجام رسیده ، وسراج الاخبار افغانیه میخواهد که صفحات خود را بتصاویر اعیان وارکان وکارداران دولت وصاحب‌منصبان نظامی وملکی ، ودیگر ذوات معتبره مملکت زینت بدهد لهذا از خدمت شان رجا میشود ، که یك یك قطعه عکسهای فوتوگرافی خود شانرا ، برای ماروانه‌دارند .

سال سوم ـ شماره ۶ ـ ۸ قوس ۱۲۹۲:

(از اخبارهای اردو و انگریزی ـ عبد الهادی وعبدالرحمن ترجمه کرده اند .

بعد ازین در شماره های متعدد نام این دومحرر که خبرهارا ترجمه کرده‌اند ذکر شده است .

بعداً مقالات بقلم ایشان نیز به نشر می‌رسد. این حالت تا سرطان ۱۲۹۷ دوام می کند .)

سال چهارم شماره اول، ۱۳ سنبله ۱۲۹۳ :

سال چهارم این روزنامه، باوقوعات جنگ، میان دولتهای اروپا آغاز نهاد . لهذا، تاوقتیکه این جنگ دوام ورزد، سراج الاخبار افغانیه، اکثر صحایف خودرا، به خبر های محاربه حصر میکند .

(تذکر: سرآغاز سال چهارم سراج الاخبار چاپ مقالاتی که بصورت سلسله به نشرمیرسید، یعنی (علم ثروت ملل) (ناموران زنان جهان)، (فاجعه های پاریس)، قطع شده است. چنانکه میخواهیم دید، درسال هفتم وهشتم سراج الاخبار، محمود طرزی، به چاپ یکعده کتب دیگر، بصورت سلسله آغاز میکند اما چون نشر جریده با شماره ششم سال هشتم منقطع میگردد، بنابرین باقی کتبی که دراخیر قسط آن « باقی دارد » چاپ شده است ، بچاپ نرسیده است .)

یك دو کلمه عرض

سال چهارم شماره ۱ - ۱۳ سنبله ۱۲۹۳ :

... «سرج الاخبار افغانیه» درخصوص ممنون نمودن وتوجه ورغبت مشترکین وقارئین کرام خودرا افزودن، ازهیچگونه فدا کاری روگردان‌نشده است. ملاحظهٔ خوبی کاغذ، خوبی تصاویر، تنوع مضامین، برهمهٔ آنها علاوهٔ یگان کتابچه های هدیه، برهمه همهٔ آن هم ارزانی قیمت‌را دایماً مراعات نموده است. حتی بدرجه بی

که برای بریدن کنارهای ورقها را از یکدیگر، بضایع شدن وقت قارئین کرام خود روا دارنشده، بواسطهٔ ماشین برش، همواره کنارهای صحیفه ها را بریده بتوزیع و تقسیم اخبار خود پرداخته است. اگر چه باوجود اینهمه فداکاریها، به استجلاب حسن توجه ورغبت قارئین کرام خود موفق نشده است، وتعداد مشترکین خوش خرید خود را ازعدد ده بارده افزونی داده نتوانسته است، حتی درنفری تنخواه دارانی که تشخیص شان در دفترهای سرکاری میباشد نیز بسی اختلاسها و کتمانها بوقوع آمده است، باز هم، سراج الاخبار افغانیه، اسباب حقیقی این کمبودی مشتری وعدم رغبت پروری را، درقلت علم وعرفان عمومی یافته بوقوع هیچ فتوری وقصوری را بخود راه نمیدهد، وهیچ لحظه یی در راه ایفای وظیفهٔ مندسهٔ خود، که عبارت ازخدمت وطن عزیز است، تاجان در بدن باشد، کوتاهی نمیکند ...

سال چهارم- شماره ٥ - ٣، ١٣ میزان ١٢٩٣:

(روضهٔ حکم) ازآثار مطبوعهٔ جدیدهٔ مطبعه عنایت. این کتاب اخلاقی، دینی، ادبی را ... در بازار ارگ ازد کان بازمحمد کتاب فروش، وازد کان ملاغلام محمد کتاب فروش متصل مدرسهٔ شاهی، بقیمت درو پیهٔ کابلی، هرکس خریده میتواند.

حوادث خارجیه

سال چهارم، شماره ١٣، ٢٦ حوت ١٢٩٣:

قبل از ین گفته بودیم، بازهم میگوئیم، که زندگی اخبار به خبر است. ذرایع خبر رسانی، تلگرافها، تلفونها، داکهای منتظم است. مملکتهای هجراوتنها! که در میان کهسارها محصور ومحفوظ مانده، وازذرایع هم محروم باشند، چه خواهند کرد؟ مقصد ازمملکتهای هجراوتنها، آنست که از بندر دریائی محروم باشند. آنچنان مملکت

بیك خانهٔیی میماند که ازچارطرف دیوار های صاف و یك لخت آن، سرراست بلندشده، هیچ یك روزنه ومنظره و پنجرهٔ راامالك نباشد، کهازان به بیرون خانهٔ خود ، یك نظری انداخته بتواند. چه بدهش حال! علی الخصوص که راه رفت وآمد و اختلاط وارتباط هم خیلی محدود، و بسبب بی اسبابی و کم آلائی مفقود مانده باشد! هرگاه ازجهت بلوچستان یك منظره و پنجرهٔ راامالك میبودیم، البته دنیارادیده میتوانستیم!...

مااین نظریهٔ خودرا ازجهت سیاسیات دولتی محاکمه کرده نمیتوانیم، زیراآن یك چیز یست که باوجود یکه یگانه سر مایهٔ بسط مقال وفرزانه مشاجرهٔ قیل وقال اخبار نگاری باید شمرده شود، ولی چه فایده که خامهٔ عجز، علامه قوت و قدرت تحریرا دراثباب در خود نمیتواند ببیند! ...

این اظهار افسوس وحسرت ما، محض منحصر به اخبارما، وفقدان خبر هایرای آنست و بس. قبل از محاربهٔ منحوسهٔ حاضره، اخبارهای گوناگون عربی، ترکی، امریکایی وغیره برای ما میرسید.

ازآنسبب ، خبر های مختلفه و متنوعهٔ رنگارنگی ، بنظر قارئین کرام خود عرض کرده میتوانستیم.

حالانکه ،ازآغاز حرب ،آن اخبار ها بما نمیرسد ، وتنها به ترجمه های اخبار های اردو ، وبعضی انگلیزی که از هندوستان می آید بقناعت مجبور یم .

اینست، که دربنبار ،به بعضی اخبار های ایران دستیاب شده و« کل جدیدلذیذ» گفته ، عیناً به نقل خبرهای آن پرداختیم. اگرچه یکقدری کهنه تراست، اماچون طعامهای مرچ ومساله دارسانسوری را خورده خورده دل زده گی حاصل کرده ایم،

از آنرو، بیك طعام جدیدی که – اگرچه یکقدری باسی هم باشد، باز اخبار خود را محتاج یافتیم!

« تنقل ، فلذات الهوا في التنقل ! »

سال چهارم – شماره ۲ – ۲۱ – اسد ۱۲۹۰:

ختام سال چهارم

بعون وعنایت ذات اقدس حضرت باریتعالی جل وعلا ، جریدهٔ گرامی وطنیهٔ سراج الاخبار افغانیه ، بااین شمارهٔ بیست وچارم خویش ، آخرین نسخه سال چهارم خود را به انجام رسانیده ، از شمارهٔآینده، که مصادف باپانزدهم ماهشوال المکرم است ، انشاءالله تعالی ، نخستین نسخهٔ شمارهٔ سال پنجم خود را ، بعرض انظار قارئین کرام خود میرساند .

......

انتشار یافتن اخبار در وطن عزیز ما ، یکی از ایجاد های فوایدانتمای بسیار مهمه ایست ، که مخصوص عصر فرخندگی حصر سراجیه میباشد. در خصوص فایده ها ومنفعت های جراید ، از هنگام آغاز نشر سراج الاخبار افغانیه ، باربار بیانها رانده‌ایم، واگر هرقدر گفته شود ، بازهم نسبت باهمیت آن کم شمرده میشود. دروقت حاضر، جراید یومیه و هفته وار وماهانه ، بدرجهٔ خوراك وپوشاك مایحتاج مردمان گردیده است. بملیونها خروار کاغذ، در زیر چرخه های ماشینهای محیرالعقول طبع ،درینراه بخرچ میرود ، وبازهم ،نسبت به احتیاجی که مردمان این عصربجرایدپیدا کرده‌اند کافی دیده نمیشود . وطن عزیز ما ، درینوقت ، تنها همین یك دانه جریده وطنیه را مالك است ، وامید است که بسایهٔ عرفان پروری ... بهنسبت تعمیم یافتن وتوسع

نمودن علم وعرفان ملك وملت، جرایدنیز کثرت وافزونی گیرد . سراج الاخبار افغانیه ـ درین مدت چار سالی که به نشریات آغاز نهاده است ، بقدر وسع طاقت تحریریه ، وبدرجهٔ قوت وقدرت قلمیه عاجزانه مورانهٔ خود ، صرف قدرت نموده ، هر آنچیزیکه میدانست ، وهرآنقدری که میتوانست ، در بجاآوردن وظیفهٔ خود ، یعنی درخصوص عرض نمودن معلومات نافعه، ونصایح مفیده، واحوال عالم ، واطوار امم ، براخوان دین و هموطنان عزیز خود کوتاهی ننمود . اگر خوب میگوید اگر بد ، اگرراست میگوید اگر کج ، نیت ومقصدش ، بر خیرخواهی ، وراستی ، ودرستی مبنی میباشد گاهی از علوم وفنون ، گاهی از ضایع و بدایع ، گاهی اززراعت وتجارت ، گاهـی از اخلاقیات وادبیات ، گاهی سیاسی ، گاهی قیاسی ، گاهی داخلی ، گاهی خارجـی ، والحاصل هرچه که میگوید ومینویسد ، خواه مقبول خواه معقول ، جمله گی برنیت خالصانهٔ خدمت دین دولت ملت وطن است !

سراج الاخبار افغانیه ، یکدانه جریده است که جلوه گربازار معارف شده است . لهذا مجبور است که خود را جامع الصفات ساخته ، در راه استفادهٔ اخوان دین و هموطنان عزیز خود عرض خدمت نماید ، وازین است که هم بصفت یك مجلهٔ علمیه وهم بشکل یك رساله موقوتهٔ ادبیه ، وهم بطرز یك جریدهٔ سیاسیه ، و هم برنگ یك اخبار خبرهای پوسیده شده بمیدان میاید . اگرهمچنین نکند ، چه کند ؟ زیرابرای یك مملکت ، از هر رقم اینچنین جرایدی که مذکورگردید ، بصدها جرایدلازم است ، حالا نکه ، « من بیکدل، عاشق صد آتشین رخساره ام ! » ...

سراج الاخبار افغانیه ، حسب الوعده ایکه بامشترکین کرام درآغاز انتشار خود نموده وتا بحال در هر سال بتقدیم یکیك رساله نثر یانظم بنام «هدیه سراج

الاخبار افغانیه» موفق آمده، درینباره نیز، به‌عرض وتقدیم نمودن یك کتاب مختصر «جغرافیای عمومی» عرض خدمت میورزد. چون بعضی ازمشترکین کرام‌ما، برای ما مینوشتند، که از بعضی اصطلاحات جغرافی، وز مینهاوشهر ها، وموضع هائی که در سراج الاخبار افغانیه‌نام های شان مذکور میگردد، تفصیلات ومعلومات کافی بنویسیم، لهذا خواستیم که اول بهر یك از مشترکین کرام خود، یکیك کتاب جغرافی، اگر چه مختصر هم باشد، عرض تقدیم کنم، تا درعلم جغرافیه، یك معلومات اجمالی حاصل کنند، واز تقسیم قطعات خمسه، واصطلاحات‌جغرافیه یك سر رشته به کف‌آرند. درمشترکین کرام ما آن ذوات محترمی که‌از صنف منتهی شمرده میشوند، البته که به این کتاب مااحتیاج نداشته‌خواهند بود، ولی چون صنف مبتدی اکثریت‌دارد، لهذا، این هدیه نا چیزانه ما، انشاالله‌خیلی‌نافع مفید یك خدمتی شمرده خواهدشد. ذاتاً سراج الاخبار افغانیه، بجز خدمت‌تنویر افکار هموطنان عزیز، خود دیگر چه مدعا دارد !؟ امید است که، این هدیه عاجزانه مقبول انظار اولی الابصار گردد . . . . . .

سال پنجم - شماره ۱ - ۳ سنبله ۱۲۹۳ :

در مقالهٔافتتاحیهٔ سال پنجم مینویسد :

. . . . مقصد از عرض مقصد اینست که میخواهم سامعه‌خراش جمله‌برادران دین وهموطنان عزیز خود گردیده، عرض کنم که‌درین زمان، بلکه درهمه آوان، ترقی وتمدن وراحت وسعادت نوع بنی انسان برعلم وعرفان منحصر است. اگر علم نباشد، انسان نه خدا را میشناسد، نه خود را، نه‌حق را میداند نه‌باطل را، نه‌راه را می بیند نه چاه را. کور، گنگ، شل، لنگ میماند !

(تذکر ، متن این مقاله درفصل مابعد تحت عنوان « مسلمانان کدام علم را بیاموزند؟ » خوانده شود .)

سال پنجم ـ شماره ۱۰ ـ ۱۶ جدی ۱۲۹۴ :

در صفحهٔ پشتی عنوان اول چاپ شده است « حی علی الفلاح » . سپس با قلم بالای آن خط کشیده شده و نگاشته شده است «ترجیع بند » .

ترجیع بند از کلام طرزی افغان است :

از تو میخواهم مدد ، یا رحمة للعالمین ـ نور افزا کن سراج ملت دین مبین

(تذکر : یك ورقه چاپ شده « حی علی الفلاح» که از توزیع باز داشته شده بود از کتابخانه ها خطی دولتی در کابل محفوظ است، آنرا در فصل آینده نقل کرده ایم.)

سال پنجم ـ شماره ۱۹ ـ ۱۳ جوزا ۱۲۹۵ :

در فصل علوم وفنون ، تحت عنوان صنعت زینگو گرافی ، معلومات تاریخی در خصوص فن رسامی وهیکلتراشی داده شده است . در اخیر مقاله آمده است که، پنج سال پیش ازین ، درماشینخانه ، یك بنای خوشنما ساخته شده. این بنا ، در وقت حاضر بر سه قسم مهمی تقسیم یافته ؛ قسم اول زینگو گرافخانه ، قسمت دوم آنرا دستگاه فن مصوری، وقسم سوم آنرا اداره سراج الاخبار افغانیه ، وقسمت چارم آنرا فن حکاکی و خطاطی در برگرفته است . . . . اول کسیکه نمونه فن زینگوگرافی را از خارج دارالسلطنهٔ کابل عرض وتقدیم نمود ، وعهده بردار عملیات کار آن شد، محمد فضلی بیگ نام جوان با هوش وفرهنگی بود ، که بحسن صورت عهدهٔ خود را ایفا نموده پنج نفر شاگر اولاد وطن را بدرجه خود در آن فن قابل ساخت . . . .

سال ششم شماره ۲۴ اسد - ۱۲۹۵ :

سر گذشت سراج الاخبار

مختصرسر گذشت « سراج الاخبارافغانیه» از قراوذیل است :

درماه مبارك رمضان سنهٔ ۱۳۲۹ ق، استد عانامهٔ طلب امتیاز نشرنمودن یك جریدهٔغیر رسمی ملی وطنی، ازطرف شرکت اداره، بعتبهٔ عرفان مرتبهٔ سراج الملة عرض وتقدیم گردیده، امتیازان به این عبداحقر با خاك برابر«محمود طرزی» عطا فرموده شد .

در ۱۵ شوال سنهٔ مذکور،شماره اول آن، درزیر مدیری این عبد عاجز، ونگرانی جناب علی احمدخان ایشیك‌اقاسی حضور، درمعرض انتشار برآمد. سال اول‌آن بطبع «لیتوگرافی» - یعنی چاپ سنگی— ترتیب وتنظیم یافت . در سال دوم ، درمطبعهٔ «تیپوگرافی»— یعنی‌چاپ حروفی- بطبع رسید، وباتصاویر زینگوگرافی تزئین یافت. این یك‌تبدل ترقی‌ظاهری، علنی‌اخبارگردید. اول کسیکه تاسیس‌صعنت زینگوگراف را درعصر ترقی‌حصر سراج‌الملة والدین بدارا سلطنهٔ کابل‌ازخارج بیاورد،جناب «محمد فضلی»، نام یك‌جوان باهوش‌وعرفان استانبولی بود، که‌در مکاتب عالیه آنجا کمال تحصیل، وبلاد اروپا وآسیاراسیاحت،ودرفن رسامی‌وقلیشه‌سازی زینگوگرافی، کسب‌مهارت نموده بود. محمد فضلی، بسببی که هم بصنعت زینگوگرافی ، وهم بواسطه‌شدن استجلاب حروفات تیپی‌ازاستانبول، درتجدد وترقی اخباوساعی وهمت نموده،ازآنسبب، تذکر نام‌آن معاون‌ذی‌قدروقیمت خودرا «سراج الا خبارافغانیه»، ازواجبات وظایف قدرشناسی میشمارد .

درشمارهٔ «۱۹» سال دوم،نگران ماجناب علی احمد خان ایشیك آقاسی، از

شرکت اداره،سبکدوشی خود شانرا اعلان نمودند، که مفارقت آن نگران سعادت نشان، موجب تأسف عظیمه گردید.

در اوائل سال سوم «سراج الاخبار افغانیه» ، محمد فضلی افندی، برای آموختن طبع تصاویر را برنگهای مختلفه, وتکمیل نواقص آلات واسباب لازمه، بسوی اوروپا عزیمت نمود. هنوز بیچاره درپاریس بود که همین محاربهٔ عالمسوز جهان آشوب برپا گردیده ، دوباره به آمدن کامیاب نیامد، وتصوراتی که درخصوص وسعت نشریات، و زینت صفحات آن، پیرامون خیال این عاجز بودبود، دومعرض تعویق افتاد . یکی از آثارخدمات برگزیدهٔ « محمدفضلی» این بود، که از اولادوطن عزیز خود، ما پنج نفر شاگردزینگوگراف بسررسانیده، و«محمد نوری» افندی، نام یك معاونی که به انتخاب خود ازاستانبول آورده بود، بجای خودگذاشته، ازینجامفارقت نموده بود. ازینجهت غیراز اینکه سراج الاخبار افغانیه، بی تصویر های زینکوگرافی بماند، این صنعت معتنا که احیا کنندهٔ فن رسامی شمرده میشود، در اولاد وطن خود افغانستان نیز باقی ماند ، بشرطیکه در تربیت و پرورش آن پنجنفر ور زیده کوشش شود ، و آن پنجنفر، دایماً پنج پنج نفر دده نفر دیگر بسر برساند!

درخصوص اهمیت فن رسامی، و فواید عظیمه یی که این فن نفیس عالی بعلوم وفنون عصر حاضره رسانیده، وخدمات شایسته یی که در راه عام ساختن ونشر نمودن فن رسامی، ازطرف فن رسامی، از طرف فن زینکوگرافی بروی کار آمده ، پیش از این هم، در یکی از شماره های همین سال گذشتهٔ خود ، چیزی نوشته بودیم ، حال نیز، بهمینقدر، عرض، دریناب مجبوریم که امید یگانه ما این است که انشاء الله روزبروز،مکتب های علم و عرفان، در ممالك محروسه افغانستان افزونی میگیرد، و هرآنقدر

که مکتب های علم وعرفان افزونی گیرد، همانقدر به حاضرساختن و بوجود آوردن کتابهای علمی وفنی، که خواه بواسطه تالیف بود، خواه بواسطه ترجمه، ضرورت و احتیاج می افتد حال آنکه، علوم و فنون حاضره، که سلاح یگانه دشمنان ماشده است، وبه سبب فقدان آن درما و کثرت موجود بودن آن در آنها، مارا کمزور، آنهارازور آور، مارافقیر، آنهاراتوانگر، مارا محتاج، آنها رامحتاج الیه، مارا گمنام، آنها را مشارالیه ساخته. به فن رسامی و زینکوگرافی، بدرجه عرض احتیاج دارد، که به ارباب قلم و اصحاب دانش. مسله تصویر دارشدن سراج الاخبارافغانیه، وطبع تیپوگرافی آن در ظرف یك سال، چون از وقایع مهمه انقلابات سرگذشتش شمرده میشده، بهینقدر بیانات درباب فن رسامی لزوم دیده شد. حالا یکدو کلمه درخصوص مقایسه طبع «لیتوگرافی»، یعنی چاپ سنگی، و«تیپوگرافی»، یعنی چاپ حروفات ریخته گی، عرض میکنیم :—

اولا این یك معلوم است، که فن نوشتن، علی الخصوص خوش نوشتن، یکی از کار های بسیار دشواریست، که قدر آنرا خطاط میداند! عمده ترین و سایط فن لیتوگرافی ونشریاتی، که به آنواسطه بشود، هماناتدارك نمودن خطاط های ماهریست که هم چابکنویس باشندوهم خوشخط. صعوبت ودشواری که ازین رهگذر، برای اصحاب مطابع در پیش است، هم چیزی آنکار شدنی نیست. حال انکه فن حروف چینی، هیچ صعوبت و دشواری ندارد. یك خطاط، لااقل به چهار سال مشق دایمی، قابل این خواهد شد، که بخط متوسط، در اداره کدام اخبار کار بتواند کرد، حال آنکه یك آدم عادتی که خواننده ونویسنده باشد، دوظرف یکماه صنعت حروف چینی رامیتواند بیاموزد. حالا آنکه، چون یکدستی ویك قلمی و پخته گی وقالبی خط عربی حروفات تیپی که درمطبعه دارالسلطنه کابل موجوداست، وسراج الاخبار افغانیه را مینویسد، درپیش نظرگرفته

شود، معلوم میشود که همچنین یک خطاط عربی نویسی، که ۱۶ صحیفه اخبارا بهسه روز بهمین طرز و نسق وصفائی بنویسد، تاچه درجه نایاب و دشواراست؟ غیراز چابکی وآسانی و خوشخطی و غیره که درچاپ حروفست، سبکی حمل ونقل چاپخانه حروفی، نسبت بچاپخانه سنگی، نیز شایان دقت یک مسئله ایست. مثلا برای هرصحیفه، اخبار ما یک تخته سنگ، بکار است که کاپی اخبار بران نقل شود. به اینحساب، برای شانزده صحیفه، شانزده تخته سنگ بکار است. کلفت ودشواری برداشتن وگذاشتن و بردن و آوردن آن هم، یک چیزدیگر است. حالانکه همین مقدار حروفاتی که شانزده صحیفه اخبارا زان ترتیب بیابد، دریک صندوقچه خانه داری که یک متردریک متر باشد، می گنجد، وبهر جائی که ببری برده میشود. شرط اعظم دوام مطبوعات حروف تیپی و مدار کفایت نمودن آن به احتیاج ملک و ملت این است، که درباب حاضر کردن «ماشین حروف ریزی» تشبثات و اقدامات ضروری و لازمی بکار برده شود، وگرنه، هیچ یک دوام و ثباتی نخواهد داشت.

حالا امدیم براصل مسئله که: - «آیا سراج الاخبارافغانیه چیزی خدمت کرده توانسته است؟»

دریتخصوص، سراج الاخبر افغانیه مترد داست. نمیداند که چه بگوید؟! خدمتی که ازسراج الاخبار افغانیه متوقع است، آیاچه‌ها خواهد بود؟ آیا بجز اینکه بواسطهٔ ترجمانی قلم، شهد معلومات نافعه را، بکام دماغهای قارئین کرام خود بچکاند، وازاحوال عالم وشئون امم خبر بدهد، و برمحبت دین ودولت ملت و وطن هموطنان وهم ملتیان خودرابیدار وهوشیار سازد، ملت را براتحاد واتفاق واطاعت اولی الامر، وتحصیل علم وعرفان وسعی و کوشش وعلیه اخلاق و افعال و حرکاتی که موجب

ترقی وتمدن واصلاح وفلاح باشدتشو یق وترغیب نماید، ودشمنان حقیقی دین ووطن واستقلال وحاکمیت وطن را بملت بشناساند، وچون در حق ملت ووطن و دشمنانش، ادناقلمی بجنبانند، تیغ سیه‌فام خون‌آشام قلم را ازنیام برآورده، زبان‌شانرا در کام خشك نماید، درمدافعهٔ دین‌مبین اسلام تابه‌آخر نفس بکوشد، اتحادعموم مسلمانانرا بایك دیگرشان، واتحاد واتفاق همه اقوام افغانانرا با همدیگر شان، یگانه مسلك تحر یرخود سازد، دیگرچه خواهدبود؟! هرگاه از «سراج‌الاخبار افغانیه» ، همین خدمات منظوز ومتوقع باشد، پنجساله نسخه‌های آنرا استجواب نمایند. خود او البته جواب خواهدداد. حاجت بگفتن واثبات مدعا کردن نیست؟

«سراج‌الاخبار افغانیه» راهرکس میشناسد، که‌یك اخبار رسمی دولتی که زبان‌دولت گفته‌شود، وترجمان افکار سیاسهٔ دولت شناخته شود، نیست! زیرا، در ینخصوص، باربار علناً اعلان نموده شده است. هرصاحب جر یده، بتعبیر دیگر، هراخبار والایی که‌از تبعه‌ورعایای آزادیك دولت وملت مستقل و آزادی باشد، چون میخواهد که یك‌جر یده یااخباری نشرکند، پیشتر ازآغاز کار، اول یك‌مسلك ومقصد و مدعایی رادر پیش‌نظر گرفته، مستعیناً بالله، به‌تحر یرات و نشر یات آغاز میکند. مسلك ومقصد مدعای سراج‌الاخبار، بجزهمان‌چیزهایی که‌درفصل پیشتر خودبیان نمود، دیگرچیزی نیست. تارو پود رشته‌های قماش‌حیات سراج الاخبار افغانیه‌را، اگرمو بموتفتیش نمایند، بجز پیشرفت بر همان مسلك و رسیدن بهمان مقصد، ازدیگر چیزی‌سرکب نخواهند یافت. ازمدافعه قلمیه در راه دین مبین سید الانام، ضبط عنان‌قلم‌رادرقوهٔ‌اقتدار خودنمی‌بینند، و بی‌محابا بصورت‌بسیارفداکارانه خودرا درمیدان پرتاب میکند. اگردرحق دولت مقدس کدام‌اخبار هرزه درایی‌حرفی

برزبان راند، همانوقت، چون یک کوه آتشفشانی بفوران آمده، شعله های جهنم آسائی برگوینده آن میباراند. کسانیکه آرزوی استیلا و یاتقسیم، و یا در زیر سلطه ونفوذ آوردن خاك پاك وطن مقدس افغانستان را، در یك گوشهٔ ازگوشه های دل خود و یادر یك کنجی از کنجهای دماغ خود دارد، وسراج الاخبارافغانیه آنرا حس کند، بغض و عداوت وکین وغرض خودرا، باآن غدار نابکار، بهمه رگ وریشه بجمله، تاروپود، بهمه صحیفه وسطر و بهمه حرف ونقط یکارمیبرد، وآن بداندیش بدسگال را، اشنعترین وارذلترین عالم دنیا دانسته، هرانقدرضربه های شدیده یی که از طاقت وقوت یك قلم ممکن باشد، برمغزش حواله میکند!

از ین سببهاست، که «سراج الاخبار افغانیه»، درمعرض کشمکش دو گونه مصادمات داخلی وخارجی، گرفتار آمده است، که بقرار ذیل بیان میشود:

حضرت آفریدگار لایزال را، هزاران حمدوثناست، که ادنا یك فرد ملت دیندار شجاعت دثاروطن دوست باغیرت افغانیه، چون: رمحافظهٔ مقدسات، وحسیات تعالی وترقیات، باسراج الاخبار افغانیه مشترك الحس والتصور میباشد، درداخل مملکت وهمه اطراف واکناف وطن پرقدسیت، این نامهٔ وطنیهٔ شیوا بیان باعاجزی توامان، یك قدر وقیمت وعزت را حائزشده، ونسخه های آنرا یکیك درس گاه تعلیم، و یکیك دبستان تهذیب مخصوصی دانسته، حفظ نموده اند ومجموعه های سالیانه آن، از طرف بسیاری ازار باب سراق علم وعرفان جمع شده است، ودر آبادی افرادملت، تا سالهای بسیاری یك درسگاه عبرت شده، خواهد ماند..

بسیار چیزهایی که پیشتر درنظر ملت مجهول مانده بود، صفحات سراج الاخبار افغانیه، آنرامعلوم وتوضیح نمود. معانی حقیقی وطن، وحب وطن را، بملت، و مفاد

بقای ملت را، به تشبث اسباب وحرکت نشان داد. خلاصه هر انقدر که میدانست ومیتوانست، برهمهٔ خوبیها ونیکوئیها، ملت را بیدار و هوشیار ساختن گرفت. به اینصورت ملت، نجیبهٔ معظمهٔ ما، نیز رفته رفته، باین جریدهٔ وطنیهٔ خودشان، یك حسن توجه بسیار و یك محبت قیمتداری حاصلکردند، که سراج الاخبار افغانیه از اظهار شکران آن عاجز است.

این حسن توجه ملت، در بارهٔ این جریدهٔ وطنیه، واین حسن خدمت جریدهٔ وطنیه، درداخلا مملکت، طبعاً همسایه های خارجی وطن مقدس مارا، و اعصاب وافکارشانرا در پیچ وتاب نمود. در ینخصوص، سراسر حق بدست هم هستند، زیرا مملکتهای اسلام واسلام نشینی که آنها بران متغلب ومستولی شده اند، و خاک آنها با خاك پاك وطن مقدس ما، ودین اکثرسا کنان آن با دین ما، ودر عنصریت با عنصر ما ارتباط واشتراك دارند، چون این نامهٔ وطنیهٔ افغانیه را، که برمسلك اتحاد اسلام قلم میجنباند، واز بیداری وآگاهی اقوام اسلام دم میزند، وسرایر سافی الضمیر دشمنان دین اسلام راعلناً ظاهر میسازد، وعلی الخصوص که در مدافعهٔ دینیه بی پروا هرچیزی میگوید، و بالاخص که افغانستان راروح علم و بیداری میدمد، این چنین چیزها، ازچنان «جنایتهایی» در نزد آنها نیست، که در نزد حکومتهای آنها، عفو شدنی باشد! مسلمانان ترکستان روسی، به این جریدهٔ وطنیه افغانیه، آغازانتشارآن، یك حسن توجه ابراز فرمودند. پنجاه شصت مشتری دربخارا و سمرقندوغیره، به اشتراك سراج الاخبار افغانیه عرض تواضع فرمودند. باوجود صعوبت مراو دات داك، این عدد مشترکین کرام ما دراثنای صفحات روز افزونی هم داشت. همه اخبار های اسلامی که درماوراالنهر زمین نشرمیشد، بمبادلهٔ جریدهٔ وطنیهٔ ماسسارعت ورزیدند. باینصورت،

یک‌مبادلهٔ افکار، یک‌شناسائی بدون‌دیدار، بحصول می آید که‌اینمسئله‌ها، هیچگاه بسیاست‌روس که‌دربارهٔ اسلام درمدنظردارد، موافقت نمینمود. ازین بود، که در اواخرسال‌دوم، دخول سراج‌الاخبار افغانیه، رادرممالک خودمنع وپاسانسور نمود.

کذا سرازاواسط سال سوم، تابحال، چند باراز طرف حکومت انگلیزیه هند نیز، تشبثات واقدامات مجدانهٔ درخصوص قلع وقمع این‌گرامی نامه، از بیخ وبن کوشش شده، و میشود. حتی درین روزها، بعضی مسموعاتی دایراست، که سراج الا خبار افغانیه درهندوستان، بقرارسابق آزادانهٔ سیروسیاحت نمیتواند! بسیار خوبست، نتواند!.. این چیزها، بجای‌اینکه موجب تاثیر وانفعال سراج الاخبار افغانیه‌شود، بالعکس و سبب اعتماد برنفس، ودستیابی‌حصول‌برمقصدرامساعدمیکند. شوقش‌افزون، قلمش‌اژدرنمون میگردد! زیرا، حصول مقصد و مدعای خودرا، در همین‌حس میکند، که‌مسلمانان آنرامحترم‌دارند، وبه‌آن محبت ورزند، وغیر از مسلمان آنرا خلاف‌مقصد ومدعای خودبدانند. بلی! اگر سراج الاخبار افغانیه یک جریدهٔ رسمیه دولتی میبود، وترجمان افکار سیاسی حکومت متبوعهٔ مقدسهٔ خود شمرده میشد، در آنحال، بجزپیشرفت همان مقصد و مدعا، ازدیگر چیزی بحث نمیر اند. وای‌چون، درزیراعتراف خودشانست، که‌این یک‌جریدهٔ‌غیر رسمی است، ومحض یک جریدهٔ اسلامیهٔ وطنیه افغانیه ایست، که صرف برای منافع اسلامیه وافغانیه خدمت میکند، بناء علیه، سخنهاوگفتنیهای سراج الا خبار افغانیه، هیچگاه متعلق مناسبات ومعاملات سیاسهٔ دولت متبوعهٔ‌مقدسه اش با همسایگان خارجیه اش‌نبود و نه هست. بااینهم، بنابر بعضی ملاحظات، از مدتیست که سراج الاخبار افغانیه، ازنوشتن اجمالهای سیاسی، که‌از افکار خود دربارهٔ سیاسیات

عالم مینوشت، نیزصرف نظر نموده، وتنها به‌نقل افکار اخبار های خارجه اکتفا ورزیده، ودرمقالات آتشین خود نیز، تعدیل راپیشه گرفته است، چنانچه، ازین رهگذر، مستوجب شکوای بعضی خوانندگان کرام خود هم‌شده است، دلیل سنگینی وقار ومتانت عزم وثبات سراج‌الاخبار افغانیه شمرده‌میشود، وهیچ ضررمالی به‌آن عاید نمیگردد. ملت غیورمعظم‌ما، البته‌جبیرهٔ مافات، همینقدر مشترکین گرامی را که‌درترکستان‌روسی وهندوستان انگلیزی‌ضایع کرده‌است، بلغاً مابلغ، به‌جریدهٔ وطنیهٔ خودشان تضمین‌بتواند. «سراج‌الاخبار افغانیه» هیچگاه حق این‌شکایت را هم‌ندارد، که‌سیاحت‌سرا چرا درملت‌خود منع کرده اند. هرحکومت، دربنخصوص درملک‌خود آزاد است. این‌حق‌آنها راسرج الاخبارتسلیم میکند، زیرا، درحالتی که آنها فعلا در تفرقه اندازی، واز همدیگر جدا سازی وقطع نمودن خطوط مواصلات، وآوردن هزار هاگونه فلاکت و مصیبت، واسارت، وقتل، وغارت، ومحو و اعدام وپرکندن بیخ وبن‌اسلام، شب وروز، لحظهٔ ودقیقه، بمال‌وجان وابدان، جدوجهدتمام‌داشته باشند، و«سراج الاخبارافغانیه» دائماًازاتحاداسلام، ویکوجودی اسلام، ونشاندادن اسباب‌اتصال، ودفع فلاکت ووبال، ومقایسات آزادی واسارت، وتدارك نمودن اسباب‌دفاع، بنظام وتشید وتایید دین‌مبین‌اسلام، دمبدم دم زند، البته که سراسر منافی‌منویات ضمیر شان است!

امادرعین زمان، ارباب‌انصاف‌ووجدان، این‌حق سراج‌الاخبار افغانیه‌راهم‌باید تسلیم بکنند، که ناشراین نامهٔ گرامی، نسلا بنسل افغان است، ودرمملکت آزاد افغانستان، ودولت مستقلهٔ آزاد افغانستان، صرف برای بیداری و آگاهی ملت افغانستان طبع ونشر میشود. حالا انصاف فرمائید: افغان وافغانستان، در تمام

مردسان جهان ، بهتعصب دینداری ، وبه برپاداشتن شریعت غرای محمدی، وافراط وطن دوستی ، وشدت غیرتسلی ، معروف و مشهور آمده است ! اینچنین مملکت ، برای همین چنین ملت ، تنها یکدا نه (بلی بلی ! تنها یکدا نه !) اخبا ر ، برای ده ملیون نفوس داشته باشد ، وآنهم برسوافق مقویات ضمیر دولتهای قلم بجنبا ند ، که فعلا با اسلام بجنگ وقتال مشغول با شند ، ودر اما کن مقد سهٔ اسلام ، مانند حجاز مغفرنظر ، از فتنه انگیزی وتفرقه اندازی کنند ، وبر ارا ضی مبارکهٔ بغداد و کربلا ونجف سوق وعسکر نما یند ! ؟ علی الخصوص (بلی بلی، علی الخصوص) که ازبعضی تصورات حیات بر اندازانهٔ آنها ، که در باب وطن مقدسش در مافی الضمیر خود پرورانیده اند ، نیز بوبرده باشد ! !...

باقی ازدرگاه اقدس فعال لمایرید جل وعلی شانه ، ترقی واعتلاوفوزو فلاح دین متین اسلا م رانیازمیکنیم ، وبیرق دشمنان اسلام راسرنگون مدارابسوار میخوا هیم !

سال ششم: شمارهٔ ۱-۶ جدی ۱۲۹۵ :

(بعد ازین شماره در صفحه اول پشتی نیز ، نام مؤلف و مترجم مقالات داخل جریده داده شده است .)

سال ششم شماره ۲۳ - ۳ سرطان ۱۲۹۶ :

ختام سال ششم
سراج الاخبار افغانیه

بعون وعنایت ربانی ، وتوفیقات بلانهایات صمدانی ، « سراج الاخبار افغانیه » در عصر ترقیحصر شهریار دولت مستقله آزادافغانستان، سراج الملة والدین ، اداماللہ عمره ودولته الی مدیدا زمان ، شش سال کامل را ازمراحل زندگانی غیر معلوم

الحدود خویش ، بااین شماره (۳۲) سین خود ، به انجام رسانید . هدیهٔ موعودهٔ همه سالهٔ خود را امسال بنام «وطن» تقدیم پیشگاه انظار قارئین کرام وطن مینماید!
حضرت «بیدل» همه دل میفرماید :

دل بمن داد ، تا درو نگرم!
منهم آیینه در کفش دادم !

« قلم » دراصل فطرت مقدس است . علی‌الخصوص که از لوح محفوظ عالم قدس ، مامور قلم چلانی مقدسات شده آمده باشد !! ..

« وطن » عزیز مقدس ، و فیض عرفان پروری آن ، قلم سراج الاخبار را گویا ساخت ، وگرنه لال مطلق بود . آن‌قلم خودرا بصیقل اخلاص وصداقت ، و نیت خدمت جلا داده ، آیینه ساخت ، وگرنه در زنگ ابدی مستغرق بود .

قلم ، برای دیدن او شناختن او داده شده بود! چون آئینه بفیض روشنگرشد. « وطن » شده بمیدان برآمد ، تاوطن خود را درو ببیند !! .

« سراج الاخبار افغانیه » یك نور یست که از یك سراج وهاج قدسیت منهاجی اقتباس نور افغانی نموده توانسته است ، که آن سراج وهاج ، ازطرف‌ایزد دارای داور ، برای پرتو افشانی یك وطن عزیز بهشتی منظر از بهررهنمائی یك‌ملت‌دیندار دلاور تابان ودرخشان گردید ! در اطفای آن نور کوشیدن ،بجز ریش سوختن چه نتیجه خواهد ؟ ! ...

چراغی را کـه ایزد برفـروزد
هرآنکس پف کند، ریشش‌بسوزد

اخبار چیست ؟ کلمه اخبار لفظ عربیست ، که جمع خبر است . خبر بزبان

فارسی به کلمه « پیام » یا «پیغام» ترجمه میشود. به اینصورت «اخبار» که گفته شود همانندم ، معنی « پیام‌ها» را افهام مینماید ، اما این راهم دقت باید کرد ، که اگر الف سراخبار را به فتحه بخوانند ،معنی جمع خبررا می گیرد ،واگر الف سراخبار بکسره خوانده شود ،در آنوقت‌معنی خبر کردن — یاخبر دادن را در برمی‌گیرد . هر دو معنا صحیحست .

ولیکن ، در اصطلاح زبان اردو ، در هندستان ، ودر اصطلاح زبان فارسی وطن عزیز ما افغانستان ، اخبار همین اوراق‌وصحایف‌محدودیست که یا درهرروزه یادر هر هفته ، یادردو هفته ، یك یکبار بطبع میرسد ، وخبر ها و پیامهای عالم را بشما میرساند ، واز هر در وهر رهگذر سخن میراند !.

مثلا « پیسه اخبار » نام یك اخباریست که در پنجاب‌نشرمیشود، ومقصدازآن همین استنباط میشود که یك عدد اخبارمحدودالصحایفیست ، که روزانه‌نشرمیشود ویك نسخه اش یك پیسه قیمت دارد . «الهلال» نام‌دیگراخبار یست که در مرکز دولت بنگال نشر میشود . کذالك ، حبل المتین ، صراط المستقیم ، سبیل الرشاد ، سبیل‌الشعب ، وغیره وغیره ، که اگرتنها تعداد اسامی همه اخبارهای اسلامی‌تمام دنیا را درقید حساب و دفترکتاب آوردن خواهیم ،به هزار ها میرسد ! !

هیئت مجموعی اینهمه تعداد کلی اخبار ها،یك شرکت‌عظیمهٔ‌دردنیا تشکیل میدهند ، که‌در پیش هیبت وشکوه آن اکثر نفوس بنی بشر، گردن تسلیم احتیاج را ازفرو آوردن عار نکرده اند ! کجا استغنا وعار،بلکه بدرجه‌نان گندم به‌آن عرض فروتنی و افتقار هم کرده اند :

« اخبار » نامهای دیگه‌هم دارد، «روز نامه» «جریده » « غزته ـ یا ـ گازت »

وغیره که موضوع آن همان چیز است که در معنی اخبار بیان گردید !

«با » ی اخبار اگر با «پا» ی فارسی- یعنی «اخپار» خوانده شود ، در لغت زبان مردمان ارمنستان ، مخفف معنی « برادر » میگیرد که به اینصورت ،اگر بعضی آنرا «اخپار» بگویند ، مقصد آنها نیز همین است که عین معانی روحیه اخبار را بیان کرده باشند :

بلی « سراج الاخبار افغانیه » یك دوست ناصح ، یك برادر مشفق یك رفیق موافقست. با ابنای وطن عزیز خویش وظیفهٔ گفتن و پیامها رسانیدن ،وخبر کردن را هم درعهده گرفته ، هموطنان عزیز اکثریت کـلما تش را میخوانند ، میشنوند ، و «خذما صفا دع ما کدر» گفته ، اکثر نسخه هایش را جمع هم می کنند . اما گفته خواهد شد که « سراج الاخبار افغانیه » کم معلوماتست ،بی سرمایه است، کم بضاعت است حتی بار ها خودش هم اعتراف کرده است ، که نه واسطه ها ی پیام رسانی، مانند تلگراف بی سیم ، باسیم ، ریل ، پوست وغیره را مالك است ،ونه کتابخانه ها ، آنسکلوپیدیها، اکادیمیها انجمنهای علمی ، مسامره ها ی فنی وادبی را صاحب است ، علی الخصوص از صنف جلیل علما وفضلای بنامی که عمرها د رمدرسه ها علوم عالیهٔ مقدمهٔ تفسیر حدیث ، فقه شریف راتحصیل کرده باشد، هم نیست. عسکر ، مهندس کیمیاگر هم نیست، بانکر ، سوداگر ، فلاح، ملاح هم هیچ نـی .

علی الخصـوص ، کـه ازگروه رجـال سیاسیون ، هیچ د ر هیچ . . . .

چیست ؟ تنها فقط صرف «اخبار» نام یکچیزیست که از یکدوعصر باینطرف نو بدنیا شایع ومنتشر گردیده ودر وطن عزیز مقدس ما ، بنام «سراج الاخبار افغانیه» تنها همین یکقطعه اخبار است که ازشش سال به اینطرف ، شا یع و د ا ر ج شد ه آمده است .

بسیارخوب ! آیا ازینهمه چیز هائی که اخبار شدن بران موقوف ،واوازآنهمه محروممست ، یکدام قوت و معرفت سخن می گوید ، وخبری که میدهد ، پاسخی که می گوید ، بر کدام ذریعه وکدام استناد مستند نموده خواهدگفت ؟

بناً علیه ، باز برصدر کلام خود رجعت کرده می گوئیم : که آیا پیش‌ازشش سال ، « اخبار » نام یکچیزی در دنیای ما ـ یعنی وطن عزیز مقدس ما ـ موجود بود ؟ نی ! نبود ! خوب ! آیا کیست که او راوجود بخشید ؟

هیچ شبهه نباید کرد ، که فیوضات تابش انوار سراج وهاج عرفان پروری عرفان طلبی عرفان دوستی سراج الملت والدین است .

عصر فرخندگی حضرش ، عصر جوانی ، عصر بروسندی ، عصرترقی‌عصرتمدن، عصر تکمل افغانستانست . بسیار نورهاست ، که‌در ینعصر ، بدرخشیدن آمده . از انجمله « سراج الا خبار افغانیه » است که ازآن ، انوار پرگرمی خوش اعتدال وتابش شمس برج ترقی و کمال استنارهٔ نورحیات و زندگی نموده ، و استفاده سخن گوئی وخبر رسانی را حاصل کرده توانسته است !

هر نغمه که میسراید ، از دمدمه دمهای نای اوست ! هرآهنگی که‌مینوازد، از جوشش ، خروش ، عشق همدوش نفس گرم اوست :

حضرت مولوی‌معنوی فرماید :

دو دهان داریم ، نالان همچو نی	یکدهان پنهانست در لبهای « وی »
یکدهان نالان شده سوی شما	ها یهو یی در فگنده برسما
لیك داند هرکه اورا منظراست	کاین فغان این سری ، ازآن سر است
دمدمهٔ این نای ، از دمهای اوست	های وهوی روح ، از هیهای اوست

محرم این هوش، جز بیهوش نیست   مر زبان را مشتری جز گوش نیست
گر نبودی ناله نی را ثمر   نی، جهانرا پر نکردی، از شکر

آری آری! اگر آن دم زندگی همدم، وثمر بخشیهای گرم نمیبود، نه دمدمه یی بودونه زمزمه یی، نه هایهویی بود نه همهمه یی!

جوشش عشقست که «سراج الاخبار افغانیه» را فلاطون خم نشین میخانهٔ معرفت ساخته، اسرار حکمت را بیان میدهد! کوشش وصلست که او را بر همهٔ متاعب و مصاعب غالب ساخته، در رسیدان حصول مقصد میدواند! این است که، به این کشش و کوشش، واین آرزوی پر جوشش، سال ششمین عمر گرانمایه را، با این نسخه خود به انجام رسانید!

آیا وظیفهٔ مقدسهٔ خود را ایفا نموده توانست؟ آیا ممکن بودن، حصول مقصد را دانست؟ هیهات هیهات!!:

دفتر تمام گشت وبپایان رسید عمر،   ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم!

یك دو کلمه گك عرض دیگر:

«سرج الاخبار افغانیه»، از هنگامیکه قلم مقدس را، برای قلم چلانی مقدسات بجولان حرکات درآورده، از همان یك خط حرکت، وهمان یك وضعیت مسلك، تغیر و تبدیل کلام ننموده. قارئین گرامی، که بنظر غوز قرائت فرموده باشند، البته تصدیق خواهند فرسود!

مسلك چیست؟ خط حرکتش چگونه بود؟! مسلك «راه» را گویند، اگر راهی نباشد، که انسان بران برود، رفتار بران چسان ممکن خواهد شد؟ اما راه نیز، اگر کدام منزل مقصودی در نظر سالك یعنی رونده آن در پیش نگرفته شده

باشد ، آیا بجز سرگردانی ، چه نتیجه خواهد بخشید ؟

مسلک - : حب دین ، .... حب شرافت ملتی ، حب حقیقی وطنی !

منزل مقصد : - مدافعهٔ واتحاد آنرا بیان کردن ، مدح وثنای آنرا با جمیع محاسن پره ر بهای آن شنا سانیدن ، وشرافت آنرا به آفاق بر کردن ، دانهٔ محبت آنرا در دلها ودماغها کاشتن ، ودشمنان صمیمی اینهمه مقدسات را ، بحقیقت نشان دادن .

در ینخصوصها ، پیشه واعظی ، نصیحت گری ، ملایی ، از منقول و معقول بحث رانی ، شاعری ، ناثری راگرفته ، هرآنچهٔ گفته توانست گفت ، وهنوز تاجان دارد خواهد گفت !

اما به همین قدر یک سوالکی ، خود را ذی حق میداند ، که آیا یکچندی ، چرا « هر دلعزیز » نبود ، وحال « هر دلعزیز » شد ؟! یا آنکه یکچندی چرا « هر دلعزیز » بود ، وحال « هر دلعزیز » گفته نمیشود ؟! ...

الجواب : آیا شما در کائنات ، یکچیز هردلعزیزی نشان داده میتوانید ، که سراج الاخبار هم سبب این را نشان داده بتواند ؟ اگر میگویند که ، تبدیل مسلک ومقصد کرده ، نسخه هایش حاضر است . پس معلوم است که تبدیل مسلک ومقصد در خوانندگان آن پیش آمده ، نه در خود اخبار :

مولوی معنوی :

هر کسی از ظن خود شد یار من   وز درون من نجست اسرار من

سر من از نالهٔ من دور نیست   لیک چشم وگوش را آن نور نیست

آتش است این با نك نای ونیست باد

هر که این آتش ندارد نیست باد

آمین !

سال هفتم شماره اول ۱۳ اسد ۱۲۹۶ :

لسان الحال
سراج الاخبار افغانیه
شرط حیات

شش سال گفتم ،لیکن نهفتم درد دلم را ، هرگز نگفتم

ازهرچه گفتم ، درها بسفتم ازدین ودنیا، ازنقل وازعقل

ازخوب وازبد، ازعلم وازجهل

ازجدواز هزل ،ازظلم وازعدل

هر کس بمن دید، خودرا بمن دید لیکن چوبشنید، گویا که نشنید

هرگونه تهمت ، انواع تهدید هرلحظه، هردم ،چون سم قاتل !

در کام جانم ، ریزند باطل

آیاچه حاصل؟ تحصیل حاصل ! ...

خوانندگانم، کرده گمانی زاندیشه ووهم،تیرو کمانی

بگرفته درکف، هردم زمانی انداخت،آموخت ازمن چوآن یار

اول هدف ساخت،مارا بهاغیار

آیاچه باید، جز صبر بسیار !

وظیفه و مسلك

که صبر نکند، چه کند؟ اگربگوید، چه بگوید؟ اگرنگوید،وظیفه اش گفتن است !

در وظیفه، تکاسل، از حق تجاهل است! در حق تجاهل، تا یکجا ها انسان را میبرد؟ آیا میدانید کوته ترین راههایش را، متفقاً بالرای، تا به «جهنم» نشان داده اند!

وظیفه اش چیست؟ در هر پانزده روز، شانزده صحیفه یی، یک رساله می گویند، رساله، قباله می گویند، قباله، کتابچه می گویند، کتابچه، مجموعه می گویند، مجموعه، اخبار می گویند، اخبار، اخبار می گویند، اخبار، روزنامه می گویند، روزنامه می گویند، روزنامه، جریده می گویند، جریده، الحاصل هرچه که گفته شود همین اوراق محدود الحجم مشخصی، را که پیسه میدهند و می گیرند، باید بوجود آورده در نظر مطالعه شان تقدیم نماید.

مرا گویا که کرده؟ در کالبدم روح که دمیده؟ بلکه از نبودن به بودن که آورده؟ یعنی، خلعت هستیم را در بر که کرده؟ از آن درخشنده چراغ محبت سراغ رهنمای یک مملکت محتشم و ملت معظم! پندار که تار و پودقماش هستیش ازوست! گویایی گفتارش روحانیت اسرارش، ازوست اول نبود، خواست که امتیاز بود را حاصل کند درخواست بیخواست، از غرض مبراست، استدعا نمود؟ دعایش، مظهر اجابت افتاد امتیاز هستی را بنام «سراج الاخبار افغانیه» گرفته، بدنیای افغانستان، برای مردم افغان، سرزده طلوع گردید (در چوتره باغ ارک، لیله ۲۰ رمضان المبارک سنه ۱۳۲۹ ق).

خط حرکت مسلک طریقتش چیست؟ با رها گفته باز دگر هم میگوید: وی، در ینجا به تطویل کلام نمیپوید. همینقدر میگوید اگر بردیدهٔ حقیقت بین، عینک ریزه بین خالصیت آئینی را گذاشته، صحایف سال اول مرا، بعد از آنکه جلد کرده باشند، از صحیفهٔ اول آن تا به آخر آن مطالعه فرمایند، خط حرکت و مسلک طریقتش را در سیاست داخلی و خارجی، بخوبی درک کرده میتوانند، که چیست و یکجاست. آیا در اول نمبر سال اول خود، گوینده این کلام اتحاد پیام حضرت حکیم شرقی «سعدی شیرازی» را

بر کدام خط حرکت، و کدام مسلك حقیقت گفته خواهد بود :

بنی‌آدم اعضای یك دیگراند — که در آفرینش ز یك جوهراند
چو عضوی بدرد آورد روزگار — دگر عضوها را نماند قرار

و یا اینکه : ـ

نگه گر نشد قابل روی دوست — فغان را رسانم بجایی که اوست !

مطالعهٔ همین شماره‌های سال اول من، که گامهای نخستین مرا در ۳۲ منزل برحرکت آورده، مسلك مرا بخوبترین وجهی تعین میتواند. دیگر تطویل زایدی در انباب لزوم دیده نمیشود . (خروس) کلنگی، که دایما ازآغاز ازل خود، برای چنه پرانی ودندان شکنی تربیه و تعلیم شده باشد، و میدانهارا زده وهیچ ازانکه اذان خسکی را نشنیده که دندانهایش را دردهانش نشکسته باشد، آیا ، بگیل شدن و جیوجیوگفتن را به کدام جاغرهضم کرده بتواند ؟ « ماهمانیم که بودیم و همان خواهد بود » !

اتهامات

بعضی‌درا فراطم کوشیده ، مرا شیطان، فساد پیشه، فتنه انگیز، جنگ پسند، امن ناپسند، دشمن دوستان، دوست دشمنانم می‌پندارند ! از همه بدتر اینکه، مرادرهرپانزده روز ، یك بار، درهرمحل،درهرمجلس می بینند ، و سخن‌مرامیشنوند، وموجودیت هستی مرا عیاناً مشاهده می‌کنند ، باز هم مرابخانه نشینی، وگوشه گیری و ناموجودی و غیر حاضری متهم میسازند ! ازانهم بدتر که برای آنهم بسی‌نیر نگها، و حیله ها، و دسیسه ها، حتی (العیاذاً بالله) تا بدرجهٔ « خیانت » چیزها در تصور و اندیشهٔ خودها قرار داده ! به‌گونه‌گونه سنگهای اهانت‌وتهمت ونوع نوع تهدیدات و تخویفات پردهشت، هدفم میسازند ! گاهی ، با نگهای

سرا بیانگ « شنزبه » تطبیق دادن خواسته، بعضی کلیله د منه خوانان زمان، که از احوال جهان، تنها همان‌گونه سیاست‌ها را آموخته و پسند بده اند، از قوه بفعل آوردن آنرا بچارچشم انتظار نگران میباشد. (۱)

بعضی، در تفریطم کوشیده، مرابه خوشامد گویی، وتملق‌جویی، مداحی، ناحق گویی، حق پوشی، متهم نموده می‌گویند: اخبار آنست که آزاد باشد، وهرچیزی را آزادانه گوید. از مظالم ها، رشوتها، نا حقیها، غدرها، غبن ها، خرابیها، و ویرانیها، احتیاجها، ضرورتها، و چهاچها بحث کند، عیبها بدیها را آشکارا و بی پروا آفتابی سازد تامعنی اخبار را دربر گیرد، وهر کس بعیب خود دانسته، به اصلاحات کوشش ورزند.

مدافعات

اول باول، درمیان کلمه هایی، که در افراط و تفریط تهمتهای من بیان نموده اند، کلمه «خیانت» را بیرون کشیده، و مانند یك بوسیه بی، کلوله کرده، بشدت تمام، برروی گوینده و تصور کنندهٔ آن پرتاب‌می کنم، وبعدازآن‌می‌گویم که: شیطان نیستم، زیرا، چنانچه همه کسان میدانند، که شیطان از جنس‌بنی نوع بشر نیست، همچنان، این راهم علم‌الیقین میدانند، که من خاکی طینت‌ویك‌جسمی‌ام، که برای خاکیان یعنی، بنی‌نوع الانسان، بوجود آمده‌ام!

علی الخصوص، فتنه انگیز فساد پیشه قطعیاً نیست. گفتارم را، اگر بر فساد و فتنه حمل کنند، آن یك حمل، وزرگرانباریست، که بردلهاو جگر هاي‌جوارح دروغی

---

(۱) درشمارهٔ ۸ سال اول سراج‌الاخبار افغانیه درصحیفهٔ ۶، بعنوان « مصاحبه » یك مقاله ایست مطالعه فرمایید، که (ایدوکیت) مانند ها، چسان این رول کلیله د منه ئی، راهنوز ازآغاز انتشار اخبار، درموقع تطبیق میخواستند بیاورد.

و خیالهاو تصورهای حواسی دماغی خود آنها ، یك بارطاقت فرسائی شده‌مانده‌است ! زیرا ،من ، به نیت خیرو صلاح ، و نجاح و فلاح گفته‌ام .معنی‌فسا د وفتنه را که‌آنها به نیت خود ازآن استنباط کرده اند، سنگین باری گناهان‌خو د شانست .اللهم اغفر ذنوبنا ‘و ذنو بهم ، جمیعاً !

جنگ پسندی،این ناپسندی، یك تهمتیست که وقوعات دهر، بصورت طبیعی و ضروری، اورا به آن متهم و دوچار آورده است . کا ئنات را، یك جوش و خروش و کره‌ی های خون بو، و زهر های گیسی نموی فراگرفته ، کرهٔ نسیمی را باآتش تحویل داد ! بدرجه‌یی که ماهیان‌دریا نیز ازین آتش‌متأثر گردیدند ! حتی کرمهای افسردهٔ گلهای زیرهای زمینها نیز ، بحرکت آمدند ! من عاجزه‌بیچاره ، که ذا تاً از آغاز وجود یافتن سال اول‌خود ، کلنگی‌آسا ، بدندان‌شکنی خسکهآمو خته شده بودم،وهر سال ازدیگر سال،برهمان‌تعلیم‌وتربیه کسب‌نشوونماء نموده یك‌انبساط‌فطری‌حاصل کرده بودم‌بدرجه‌یی که انبساطم‌نزد یك‌بود به انفجا رم برساند،وسانند کفیدن‌فرانقان«جزیرهٔ پنهان» در قعر بحر عدسم پویان نماید ! را ست عرض ،کنم یك عیبی دارم که خودراازآن وارهانیده نمیتوانم :آن‌بلای«حرص‌شان»است ! آئینه یی که هردم‌خودرادرآن‌میبینم، (۲)مرا، بنظرم ، معظم ،محتشم ، شریف‌النفس ، جا هد، مجاهد ، فاتح ‘منجی،محیی‌نشان میدهد ! هم‌این‌ازآن‌آئینه هایی نیست ، که بسبب‌لقوه‌بودنش ، خورد را کلان غیرطبیعی نشان بدهد ! این آئینه«میکرسکوپ»است ، که‌خورد رابحال‌طبیعیش‌مجسم‌ومعظم‌میسازد ! این آئینه «تلسکوپ» است که طلوع اولین نجم‌ضیاءافشا ن افغان را از مسافهٔ دوصد

(۲) مراد از کتاب‌مستطاب (سراج التواریخ)

عصر و راه دور، با همه وسعت و جسامت مساحهٔ آن ، امروز در پیش چشم بینندگان تجسم داده نشان میدهد ! این است که این. آئینهٔ زندگانی نما ، حرص از فرصت استفاده را، درصدی نود محتمل الفایده نشان داد ! چه عیب دارد ! یک ونیم ملیارد نفوس بنی بشر، اولاد یک آدم ، یک حواء(ع) میباشند. بازهم دونفرشان، نادر بیکرنگ یک سیما دیده میشوند ! همچنانست ، عقول و افکارشان . مگر، جنگ پسندی، یک وحسیست که در نفریهای عالم عسکری همهٔ جهان، باید پیشتر از سغزشجای بگیرد. اما، قوماندان رهبر پیشوا بکار دارد که آن حسیات را، بر محور لایقش دوربدهد ! انبساط از قوای طبیعی لاینفک بخاراست . اما انجنیر مهندس ماشینتاب لازم دارد که آن قوت را بحرکات فایده مندي استعمال کرده از انفجار کفیدنش باز دارد !

سرعت رفتار، از خاصیت لابدی ریل وو اپور است. اما، کاپیتان سکاندار بوصله (۳) شناس لازم دارد ، که آنرا بمنزل مقصد برساند . و از آتش گرفتن ، از راه برآمدن محفوظش دارد. در مصادمهٔ موجه های سد هشهٔ کوه آسا، ما نوره کرده اش بگذارند.

وجود جنگ پسندان، بقدر وجود امن پسندان لازم است ! گاهی به آن، وگاهی به این احتیاج می افتد ! چنانچه پیشتر وسرهم لازم وملزوم همدیگر است ، وظیفهٔ هریک نیزالبته دیگراست، که طبیب حاذق حکیم فایق محل استفاده آنها رامیداند.

تهمت غیر حاضری، نا موجودی ظلم صریح است :در هروقت حاضر وموجودم. اگر «سراج الاخبار افغانیه» نام شخص مشخص مجسم ، عین مراد باشد ، همینم که حاضر وموجودم و بلسان الحال، عرض مافی البال مینمایم ! واگر یک شخص دیگری

(۳) قطب نما های بزرگ را میگویند که همه جهات اصلی وفرعی رانشان میدهد.

مراد باشد، آن شخص دیگر، پیش ازین در کجا بود؟ درکدام نقطهٔ دنیا که‌ها او را میشناخت، آن شخص، اگرچه یك وجود خارجی داشت، ولی سراز تاریخ وجود یافتن ین از ان وجود بجز یك نام خالی دیگر هیچ نشانی باقی نماند! با یك گرمی شدیدهٔ الکتریکی ،دریك خم تیزاب‌افلاطونی تحلیل گردیده، و محوو نا بود شده، بجز «سراج‌الاخبار افغانیه» نام دیگر چیزی باقی نمانده است! آنهایی که مرادشمن دوستان،ودوست دشمنان میپندارند، جرائت فرسوده، دوستی آن دوستان را،ودشمنی آن‌دشمنانرا ، ثابت‌سازند، تامن عاجز بیخبرهم، خبردار شده، بفرق دوست و دشمن ارشاد گردم! درحضور تفریط کنندگان خود، تنها بهمین یك فرد حضرت سعدی :

گر هنری داری و هفتاد عیب

دوست نه بیند بجزآن یك هنر!

بمدافعهٔ نفس خود پرداخته،بدیگرجوابی‌لزوم‌نمیبینم! باقی‌عرض‌موجودیت‌خود خود را، که اهم وظایف خدمت است، ازدرگاه خداوند عظیم‌الشان، بسایهٔ عرفان پیرایهٔ سراج‌الملة نیاز واستدعاسینمایم.و من‌الله‌التوفیق! امضاء: «سراج‌الاخبار افغانیه» سال هفتم — شماره اول ۳، اسد۱۲۹۶:

تبدیل عنوان
از «مدیر» ـ به ـ «صاحب امتیاز»

هفت سالگی درادوار حیات انسانی، دورعالم طفولیت را به انجام،و دور عالم «صباوت» را آغازمیدهد! سخن گفتن طفل هم، سر ازسن هفتسالگی، از شکسته گی وسکته‌گی طفلی خلاص شده، یك قوامی در تلفظ حروف تهجی پیدا

میکند! چون اول اخبار است! «اختراع» گفته میشود! و چون مخترع او عصر معارف نشر «سراجیه» شده است، در حقیقت، برات امتیاز اختراع آن،حق همین عصر است وبس!

کلمه های «اداره» مدیر نیز کلما تی بود که بهمراه اخبار یکجا اختراع شده بود! و این ازآن بود، که بادفاتر ومحاکم حکومتی، یك تماس والتباسی حاصل نیاید! قبل از تأسیس «ادارهٔ سراج‌الاخبار افغانیه» چون‌بنام «اداره» هیچیك دفتر ومحکمهٔ حکومتی موجود نبود، صرف برای آنکه اشتراك بادفاترو محاکم عالی پیدا نشود، دفتر خود را بنام «اداره»، وخود را به عنوان صیغهٔ فاعل آن یعنی «مدیر» معروف کردن، مناسب دیدیم، ودرین خصوص، حق بدست هم بود یم:- زیرا، اولا چون اخبار ما هیچگونه صفت رسمیت را حایز نبوده و نیست اگر محکمهٔ سراج‌الاخبار، یادفتر سراج‌الاخبار می گفتیم، یا آنکه خود را سر رشته دار، یا مهتمم مینا میدیدیم، درانحال، آیا خود ما، وادارهٔ ما، یك‌التباس‌تامی بدوایر ومأمورین ومحاکم دولتی، بهم نمیرسانید؟ البته میرسانید! ازین سبب بود، که عنوانهای «اداره» «مدیر» که هیچ وجود نداشت، وبرای کار ماموزون، ومطابق بموضوع بود، انتخاب گردید.

«سراج‌الاخبار افغانیه» یك مکتب سیار، ویك معلم رهسپارِ ییست، که قسمی از وظیفهٔ تعلیم وباخبری اهل وطن عزیز را، عصر معرفت نشر «سراجیه» بعهدهٔ عاجزانهٔ او محول فرموده است. بسیار شکر می کند، که در ظرف اینچند سال قلم جنبانی خود، بسیار سخنان نو، کلمات‌نو، تعلیمات نو، علمها ی نو، فنهای نو انشای نو، املای نو، عرض انظار قارئین کرام خود نموده توانسته است.این

را هم بکمال مسرت بدیدهٔ افتخار میبینند، که این شنیده گیها، بر شنونده ها،از تأثیر خالی هم نمانده، ونمیماند، اگر چه اکثر، خود را به آن نمیفهمانند، وبزعم خود چنان میپندارند که: «تعلیم آداب، او را چه حاجت؟ کاو خود زآغاز، آمد مؤدب» وبهمین فکر خود را تا یکدرجه تسلی باب می کنند، ولی چون بهآیینه وجدان وضمیر خود نظر کنند،البته از این حکم خود شرم خواهند نمود!

این است که از جملهٔ کلمات نوی که سراج الاخبار افغانیه بهموطنان عزیز خود معرفی نموده، یکی همین کلمه های «مدیر» و«اداره» میباشد! اگر چه این کلمه ها،در کتابهای لغت ودیگر بعضی دولتهامعروف و معلوم است ولیکن، مقصد از معرفی نمودن این است که در افغانستان، این دو کلمه،هیچگاه عنوان رسمی مامورین ودفاتر دولتی نشده بود ، و«مدیر» نام و«اداره» نام هیچ مامور ودایرهٔ دولتی موجود نبود !

حال آنکه، از نصف سال ششم به اتمام رسیدهٔ خود، بنظر مفخرت وگوش مسرت دیدیم وشنیدیم، که بعضی مأمورین دولت مقدسهٔ ما، عنوان «مدیریت» را یك فیشن نوی، ویك کلمهٔ خوش ترکیبییافته، ودر حقیقت تطبیق اسم ومسمی تفریقی نداده، لقب «سررشته داری» خود را، بعنوان «مدیری» و، عنوان محکمه یا دفتر رسمی دولتی خود را، بنام«اداره» تبدیلی دادند، که سراج الاخبار افغانیه باز هم، بهمین قدر یك خدمت عاجزانه، خود را بیش از پیش مفتخر ومباهی میشمارد!...

اما درعین زمان، بعضی اشکالات وغلط فهمیهایی ،برای مدیر عاجز واادارهٔ عاجزانهٔ «سراج الاخبار افغانیه» پیش آمد، که تبدیل عنوان «مدیری» رابه عنوان

«صاحب امتیاز» یك امر ضروری ومجبوری دانست! به‌بینید که چسان.

«مدیر» یك اخبار مقدسهٔ اسلامیهٔ مانند «سراج الاخبار افغانیه»، محافظهٔ اسرار و خزینه اخبار یك است عظمیهٔ محمدیه (ص) شمرده میشود. در ظرف اینچند سال از هر هر طرف دنیا، هرنوع مکاتبات، بنام «مدیر سراج الاخبار افغانیه» وارد شده ومیشود. در میان اینها، بعضی که اخبار ما را و مدیر آنرا بخیال خود شان یك واسطهٔ پیام رسانی دولتی دانسته، وما بار بار آنرا ترد ید کرده ایم، گاه گاهی عرایض ومعروضات بمقامات عالی نیزظهور می کند. گاهی، بمقابل قیمت جریده، پولیچه اوراق نقدی، رسید های خزانه وغیره در پاکتها میباشد. وچون تا بحال «مدیر» نام هیچ شخصی در کابل وجود نداشت، بدون آنکه اشتباهات والتباسات رامیدان بدهد، براه راست‌به مدیر سراج الاخبار افغانیه میرسد!

حال آنکه، درینوقت، قضیه چنین نیست، بلکه بالعکس کلمهٔ «مدیر» چون در بعضی دوایر دولتی نیز مستعمل شده است، به آنسبب، برای گرفتن عنوان «صاحب امتیاز»، که اصل حقیقت‌شرکت ادارهٔ سراج الاخبار افغانیه، بهمان‌برات امتیازی که از حکومت متبوعهٔ سنیهٔ خود بعضی شرایط معینه از اول استحصال نمو ده بود، وهمان امتیازات وضع وتاءسیس یافته توانسته بود، هیچ مانعی باقی نمانده!

حالا یکدو کلمه درخصوص معانی لغوی واصطلاحی:

«صاحب امتیاز»

عرض کنیم که این عباره چه معنی دارد؟

کلمهٔ «صاحب» معلوم است، که معنی «مالك» را در بر می گیرد، مثلا «صاحب خانه»، «صاحب باغ» وغیره که معنی مالك‌خانه یاباغ را افاده‌می کند.

«امتیاز» ، در عربی اسم مذکر است ،ازباب افتعال ، جمعش امتیازات می آید که در فارسی ،معنی از غیر خود جدا شدن فرقد ار ومعلومدار شدن را د رمی گیرد . مثلا می گویند:-

«آن شخص در، مابین دیگران بفضل و کمال - یا ثروت وتوانگری و غیره - امتیازدارد»ودراصطلاح وقت حاضر ،از نقطهٔ نظر حقوق، اجازه ور خصتنامهٔ مخصوصی را می گویند، که برای بکار انداختن یك کار مهمی ، که بسیار فایده آور باشد ،و بمخارج زیادی موقوف باشد ،بیك آدم ویا شرکت و یایك هیئت ،از طرف حکومت داده شود . مثلا می گویند ،آن شخص ،یا آن شرکت ،برات امتیاز بکار انداختن معدن، یا راه آهن ،یا یك فابریك یایك جریدهٔ مخصوص ،یعنی اخبار مخصوص را ،از حکومت استدعا ودرخواست کرد ،وبرات امتیاز آن سعی وعمل به اوعطا کردید ، «صاحب امتیاز » که گفته شود ،هیچ شبهه نیست، که مراد ازهمان شخص است که امتیاز آن سعی وعمل را حاصل کرده باشد.

شرکت عاجزانهٔ ما ،درسنهٔ ۱۳۲۹ق، بنا بر استفادهٔ عمومی ، ودرعین زمان برای حاصل کردن تمتع وفواید سرمایه نشر نمودن یك مجلهٔ علمیه را که هم از علوم وفنون واخلاق وتاریخ بحث راند ، وهم از مدافعات دینیه - وطنیه و اجتماعیات واتحادیات سخن گوید، درعین زمان، ازاحوال ووقایع خارجیه نیز معلومات بیان نماید ، امتیاز آنرا استدعا، وبشرایط مخصوصه ، برات امتیاز آن به این عبدالحقرخالق کون ومکان «محمود طرزی»و(سراز حال، محمود افغانی)(عطا واحسان فرموده شد.

این را هم دقت باید فرمود ، که استعمال عنوان «مدیر» در مامورینهای دولتی ، هم جایز است ،ودر ادارات شرکت های نافعهٔ تجاریه نیز ،مستعمل و

حایز میباشد. اما عنوان «صاحب‌امتیاز» هیچگاه برمامورین و کارداران دولت گذاشته نمیشود، زیرا این عنوان، مخصوص آدمها نیست که بشرکتها و هیئتهای تجارتی، منسوب باشد. که به اینصورت، ما مبایست، از اول عنوان «صاحب امتیاز» را برمدیر ترجیح میدادیم، زیرا به اصل حقیقت کارما، خیلی نزدیکتر بود. ولیکن، چون درآن وقت بنام «مدیر» کند ام ما سورو بنام «مدیریت» کدام ادارهٔی پدیدار نبود، از جایز بودن استعمال لفظ «مدیر» استفاده نموده، خود را مدیر گفتیم و چون در دوایر رسمی حکومتی، این کلمه متداول گردید، باز به اصل حقیقت خود رجعت کرده، عنوان موزون و حقیقت موضوع مقرون خویش را در برگرفت که آنهم عبارت از «صاحب امتیاز و سرمحرر» میباشد.

محمود طرزی: ۱۳۲۹

این تبدلات کلمهٔ مقدس حضرت «طرزی» به کلمهٔ مقدس «افغانی» اگرچه برین سرمحرر عاجز خیلی جان خراشانه یک تاثیر دلگدازی حاصل میکند، ولی حضرت حقتعالی جل وعلی شانه شاهد حال است، که اینهم از یک مجبوریت وضرورت بسیار مبرمی پیش آمده است.

درشمارهٔ پنجم سال ۶ خویش در بحث «علاوه معلومات در احوال سیدجمال الدین» بنابر یک مناسبتی، وجه تسمیهٔ «محمود طرزی» را مفصلا بیان نموده ام. ارباب مراق، به آنجا مراجعت فرمایند. این است که، آن خلعت فاخرهٔ مقدسه را را نیز، یک مجبوریت غدار غضبناک بکاری، بضرورت از برم میبردارد! ببینید که آن مجبوریت محسوسه از چه رهگذر است:

آن سجیوریت این است، که از بسی خویشاوندان قوم وقبیلهٔ خود، که در بعضی گوشه وکنار های وطن عزیز ما سکنا پذیرند، مکتوبهایی گرفته ایم، که چون از اولاد اینعصر وزمان اند، و از وقایع دهرچندان با خبری ندارند، از دیدن نام حضرت طرزی صاحب علیه الرحمه را، بانام این عبد سیه نام، چنان گمان کرده اند، که عیناً خود حضرت مرحوم مشار الیه سیبا شم، نه فرزند شان! مثلا نوشته اند«ای عم بزرگوار والاشان! دیوان اشعار شما که درکراچی بطبع رسیده بود، دیده بودیم. الحمدالله که حال چشم ما به شما هم روشن گردید!»

ازینهم صرف نظر کرده میگوئیم، که این نوجوانان نورچشمان عزیز ما، چون ازوفات حضرت مشار الیه خبر ندارند، و بر سر اخبار، نام مبارك حضرت طرزی را بیك قلم جلی می بینند، اگر این چنین یك گمانی کرده باشند، شاید! اما این را چه میگوئیم، که بعضی بزرگان قوم، این الحاق نمودن نام مبارك حضرت طرزی را بانام عاجزانهٔ ما، یك جرئت گستاخانه، و یك حرکت بی ادبانه تلقی کرده، این عاجز رابه تحقیر و استهزای نام حضرت طرزی متهم نموده نوشته اند:

گیرم که مار چوبه کند تن بشکل مار

کو زهر بهردشمن و کو مهره بهر دوست؟!...

بواقعیکه این سنگ اعتراض را ردکرده نتوانست! این سفلیت را بآن علویت به هیچصورت قابل مقایسه نیافته و:

چه نسبت خاك را باعالم پاك!

گفته، بکمال حسرت، محض برای محافظهٔ شرف و عزت آن نام پر علویت، س از ین شمارهٔ اول سال هفتم، عنوان «مدیر» را به «صاحب امتیاز» و عنوان

«محمود طرزی» را به «محمود افغانی» تبدیل و تعدیل نمودم.

آمدیم بر کلمهٔ «سرمحرر» که برحال خود باقی مانده‌است، و ما آنرا بعد از ین در مقام تخفیف، بعوض «مدیر» استعمال مینمائیم. «محرر» در اصطلاح وطن عزیز ما، بر نویسنده‌ها ی که در نویسندگی دفتر، از «میرزا» کمتر باشند، اطلاق میشود، که به‌این شراکت مفخرت، و تنها بیك کلمهٔ «سر» یکقدری خودنمائی و رعونت بخرچ داده‌شده، عفو فرمایند!

در ینجا، از لسان‌حکمت بیان‌یك ذات‌مقدسی، حکایهٔ لطیفه آمیزی، بخاطر فاتر آمده از تذکار آن ضبط دم و قلم نتوانستم:

«لطیفه»

شخصی‌بود، که در شهر خود، نام خود را چنین حك‌نموده‌بود:

(الکبوتر، و الچاریك، و البوق، و البشم، و البانزده)

بر و اعتراض کردند، که آنچه‌نام طویل و بی‌معنائیست که بر خود گذاشته اید. شخص مذکور بجواب‌گفت:

-من در ین‌نام خودبسیار اختصار و شکسته نفسی کرده‌ام.

-آیاچسان اختصار و شکسته نفسی؟

-زیرا پدرمن «قاضی منصور بن موسی» نام‌داشت. این‌ناتوان، بجای «قاز» که یك‌مرغ کلانیست، «کبوتر»، و بعوض «من» که نام‌وزن‌گرانیست «چاریك» و بمقام «صور» که یك‌طرم‌بسیار عظیمیست، «بوق»، و بجای «مو»، «پشم»، وبعوض «سی»، «پانزده» گفته‌ام، که به اینصورت خیلی تواضع و اختصار را رعایت کرده ام!

هر گاه این تبدیل عنوان ما نیز ، از قبیل این چنین یك اختصار و شکسته نفسی تلقی شود ، هم اختیار دارند ! ! . . .

خلاصة الخلاصه

گه نثر و گهی نظم و گهی خوب و گهی زشت
«محمود» همی گوید و قصدش شده خدمت

سال هفتم شمارهٔ ۱ـ ۱۳ـ اسد ۱۲۹۶ :

اعلان: بنابر بعضی اسباب موجبه وضرورتهای مبرمهٔ مشروعهٔ اداره‌ٔ سراج الاخبار افغانیه، مجبور گردید که از ماشینخانهٔ مبارکه ، بمحلهٔ ده افغانان دارالسلطنهٔ کابل، در دایرهٔ مخصوصه مختصره نقل مکان نماید ...

سال هفتم ـ شمارهٔ ۳ـ ۱۱ سنبله ۱۲۹۶ :

اعلان از طرف میرزا عبدالقیوم نویسندهٔ مستوفی الممالك .

. . . یك مریضه در خانه داشتم که قریب شش سال از هر دو چشم نابینا بود... در کابل ، از داکتر ها هیچ فایده حاصل نشد . . از ملك گردیز ، یك حکیم ، که بکار چشم مشهور بود ، طلب کردم فایده نکرد ، تا اینکه جناب سیادت پناه میر عبدالله خان قندهاری ، بسر وقت مریضه رسید ، و علاج نمود که الحمد لله قریب یکسال میشود که بکمال تندرستی میباشد .

حکیم مذکور ، حال در گذر عاشقان و عارفان علیه الرحمه ، سکونت دارد. لهذا اشتهار شد هر کس به مرض چشم گرفتار باشد ، بطرف حکیم مذکور رجوع نماید ، که شافی مطلق شفا بخشد و حقیر نیز داخل ثواب شود . . . . .

ادارهٔ سراج الاخبار، در سطور بالاتر ازین اعلان ، تحت عنوان « اخطار» مینگارد:

در خصوص اعلان ها ، از هر خوب و بد آن ، و هر گونه سوال و جواب آن، خود مشتهر همان اعلان مسؤل و ذمه وار میباشد، و ادارهٔ مسؤل وذمه وار نمیباشد . اداره تنها ملاحظهٔ اجرت را در ین خصوص دارد، لاغیر . !

سال هفتم ـ شمارهٔ ۱۷ـ ۲۳حمل ۱۲۹۷ :

پوزش خواهی هیئت ادارهٔ سراج الاخبار افغانیه :

. . . بسبب وقوع وفات جناب مرحوم شیخ محمد صالح افندی دمشقی، قایم پدر «یعنی خسر» جناب سرمحرر و صاحب امتیاز ما ، هردو شمارهٔ ۱۶ و ۱۷ رایکجایه تقسیم و توزیع مجبور شده یم . . .

سال هفتم ـ شماره ۱۹ ـ ۲۲ ثور ۱۲۹۷ :

مقدمه ترجمه مقالهٔ شیلر فیلسوف مشهور المانی : تاریخ عمومی چیست وما آنرا برای چه میخوانیم؟ محمود طرزی پیش از آغاز ترجمه می نگارد:

این کتاب برای شاگردان صنفت اعدادی بیت العلوم حبیبیه مفید خواهد بود. محرر قلم شررفکرا خگر جریده سراج الاخبار افغانیه عبد الهادی، ـ بعد از آنکه بسعی واجتهاد تمام، زبان قلیل التعب کثیر المکسب ترکی عثمانی را تحصیل نموده است، به کتاب دیگری یعنی ترجمه تاریخ عمومی مشهوری که به تاریخ عمومی مراد بیگ ـ معروف آغاز وجلد اول آنرا از شش جلد بانجام رسانیده است، مگر شایان افسوس است، که مطابع بدرجه کفایت در وطن عزیز ما موجود نیست، تا طبع ونشر آنرا بر عهده بگیرد. آن اولاد وطن، که مانند چوب تر ، خود بخود ، بحب وطن تاب وپیچ خورده اند، وچون چوب خشك حاجت راست شدن با آتش نمیدهند ، تا بدرجه یی که ممکن باشد، رواد ارنمیشوند، که بلباسها و زینتهای دیگر مطبعهای خارجه ملبس ومزین گردند ... همینکه صاحب اثر، فورمهٔ

اول اثرمطبوعه خود را ببینند، دماغش را، حواسش را، یکجهان شادمانی استیلا، میکند مانند یك پدری، که پانزده بیست سال بخون جگر وصرف فکر وزریك فرزند خود را بمکتبهای عالی فرستاده باشد، وآن فرزند بعد از کمال تحصیل خود، شهادتنامه گرفته، نخستین بار به دار و دیار، بایك جهان سرمایه کمال وعرفان عودت کند، معذا لك این تشبث دبیر ذکاوت تخمیر، عبدالهادی خان قندهاری، شایان هزاران تقدیر وآفرین است. بلکه رفیق دیگرش عبدالرحمن خان، که آنهم قندهاری الاصل است وهر دو یافته‌اند بعین یك ارشاد قدسیت نهاد از مکتب حبیبیه عرفان بنیاد خروج ودر هیئت تحریریه جریده دخول یافته اند .

سپس شیلر دانشمند المانی را معرفی میکند .

سال هفتم ـ شماره ۲٤ ـ ۱ اسد ۱۲۹۷ :

انجام سال هفتم سراج الاخبار افغانیه

درین عصر فرخندگی حصر منورضیا اقتباس سراجیه، این گرامی نامه وطنیه هردل عزیز، دور هفتمین سیاحت سالانه خود را به آخر رسانید بفضل وکرم نامتناهی خداوند جل وعلی شانه اتکال واتکاء نموده امیدها دارد، نسخه آینده سال هشتم خود را آغاز داده بتواند

«گر تواند، پس زهی عزوشرف!»

درین سیاحت دوازده ماهه سال هفتم خویش، سراج الاخبار افغانیه، بسیار نشیب وفرازهای صعب المرور، وخیلی منزلهای دورادوری را پیموده، متاعب ومصائب زیادی دیده تلخ وشوری وافری چشیده، بدرجه یی مانده خسته شکسته و ریخته شده، که در قواه وحواسش، مجال قوت وقدرت باقی نمانده، تنها قوای جسمانی نی، بلکه قوای روحانیش نیز به تحلیل رفته، بدرجه یی که دراوایل راه پیمائی غزل سرائی خود)

«مصرعی اگر میخواست سرکند، غزل دارد»

حال آنکه درین وقت ، بجز اینکه بگوید :

«همچو معنی «بیدل» کوهم و کتل دارم»

دیگر چیزی بر زبان آورده نمیتواند — بخ بخ ! هنوز نه ان کودکی هفت سالگی را ناکشیده ، هنوز بوی شیراز دهنت نارفته ، داغ پیری کشیده ئی ؟

نه دانما بکودکی ، شگوفه ازچه پیرشد ؟ نخورده شیر عارضش ، چرا برنگ شیرشد
گمان برم که همچو من ، بدام غم اسیرشد ! زدافگنده دلبرش ، چه خوب دستگیر شد !

بلی چنین برند دل ، زعاشقان نگارها ! «قاآنی»

واه واه ! هنوز از هفتادودو مراحل پرخطر ، هفتگام بیشتر برنداشته ، بی جگر شدی !

«جگر شیر نداری ، سفر عشق مکن !»

— اینها همه حرفیست : «اگر در خانه کسیست — یک حرف بس است » وآن حرف این است که نه چنان است و نه چنین ، بلکه خالی شدن توبره استاز گپ هرقدر گپ که بود ، زده شد . حالا هیچ چیزی درتو بره نماند . اگر « کول وارد داد جی» هم میبود ! خلاص میشد . اگر کان هم میبود تمام میشد .

جانمن ! این حرف ها را به که میخواهی باورد هانی ! من از آن چیزها نیستم ، که چنین لقوم های کلانتر از حلقوم را فرو برده بتوانم . اگر «بر کول وارداده جی» اعتقاد داری که همچنین یک چیزی بوده است ، پس بخوبی بدان ، که تو هنوز از آن کول وا ریک گوش واری هم نبرآورده ای ، واگر آنرا ترهات دانسته ، به کانها مشابهت رساندن میخواهی ، آگاه باش که . کان را هرآنقدر بکاوی ، همانقدر بر ثروتش می افزائی .

اوف ! هرچه که بگویم لابد یک جرح وتنقیدی باید بکنی . از ایراد و تنقید چشم

پوشی کرده ،انکشاف بده، که اگر کان دراصل توانگر نباشد ، از کاویدن آن ، بجز ماندگی چه فائده خواهد رسید؟ معدن معلوماتش خلاص شد. چیزی اندوخته گیهای که داشت ، همه را بخرچ رسانید. دراصل کان چیزی که باقی نماند ! پس چه کند ؟ این را کند ، که از دوچیز معلوم یك چیزی مجهول دیگری را استخراج کرده ، الی ماشاء الله بگوید، یعنی اگر کان کنی تمام شود ، کیمیاگری را پیشه گرفته ، از چیز های معلومهٔ موجوده که دارد ،گوناگون اشیاو مواد دیگر بظهورآورده ، در بازار جواهر فروشان معانی ، درمعرض عرض دارد؟

بسیارخوب! بسیاراعلا ! با این منطق پرفنون واین جز بزهٔ پرافسون ، بجزاینکه بر کیفیت شئون عطف عنان سخنان بوقلمون نموده ،عرض کند که سال هفتمین اش بانجام رسید ، باشمارهٔ آینده بسال هشتم پامینهد ...

« ادارهٔ سراج الاخبار افغانیه » در راه خدمت عرفانیه بدولت مقدسه وملت نجیبهٔ خود ،فداکاریهای بزرگ سالی رابر خود گوارا نموده ، ودر پی منفعت هیچ نگشته باوجود گرانی وقحطی که ازسبب جنگ هادر همه چیزها پیش آمده باز هم ، اداره پای ثبات استقامت رافشرده ، و بسی زیانها رابرداسته ،ولیکن درخصوص افزونی قیمت، بر مشترکین گرام خود تکلیف وزحمت نه بخشیده است، ولیکن ، این صبر و استقامت، نزدیك است که سکه فلاکت را بازدهد،واداره را ،ازدایره دورش وادارد، و بدوران سرافلاسش گرفتار آرد . بنابر این ،باپوزش خواهی درقیمت ،افزائی، بقرارشرایط ذیل خویشتن راسجبور می بینید:

۱ — سر از شماره ۱ سال ۸، بدل خریدری واشتراك سالانه سراج الاخبار

افغانیه ، دردارالسلطنه وحوالی شش گروهی آن۱۲ رو پیه کابلی—شش‌ماهه‌اش ۷ رو پیه کابلی .

۲ — درولایات‌واطراف‌داخل ملك ـ سالانه۱۶ ، شش‌ماهه۹ رو پیهٔ پختهٔ کابلی

۳ـ درعموم‌ممالك‌خارجه ، سالانه‌اش ۳۰ رو پیه کابلی .

۴ـ ادای بدل اشتراك ،در هرجا پیشکی‌میباشد .

ـ دفتر سبارکهٔ تشخیص دارالسلطنه ،وهمه‌دفاتر ملکی و نظامی ولا یات و اطراف ممالك‌محروسه دولت‌علیه افغانستان،سرازشمارهٔ اول سال هشتم‌سراج‌الاخبار افغانیه‌ازتنخواه‌عموم‌نفری تنخواه‌خوار، که‌فی‌سال هزار رو پیه پخته،و یاازهزاررو پیه بیشتر تنخواه دارند ،از قرارشرح‌فرق ،قیمت‌سالانهٔ اخبار را ، از تنخواه شان باید بگردانند .

۶ — ذوات‌گرامی که‌خوش‌رضا بخواهش خودشان‌دردارالسلطنه و یاولایات آرزوی‌اشتراك بخر ید اری اخبار داشته باشند ، بسببیکه بجز خزانهٔ دولتی ، بدیگر رنگ ارسال‌ومرسل پیسه‌نقدی برای‌اداره‌مشکلات پیدامیکند،ازآن‌رو، وجه یکساله یاشش ماهه‌را ، بخزانهٔ بیت‌المال دولت‌برده ، از بابت‌قیمت یکساله یـا ششماههٔ اخبار گفته‌تسلیم‌میکنند و یکقطعه رسیدخزانه راگرفته ، بهمراه یکقطعه مکتوب از طرف‌خود ، بنام‌صاحب‌امتیاز وسر محرر « محمود افغانی »روانه میکنند وسرا ز همان وقت اخبار بنامش جاری میشو د .

۷ ـ مشترکین گرام ،نام‌و نشان‌و پته وعنوان،واگر ازمامور ین و کاردار ان دولت باشند ، منصب ومامور یت خودشانرا واضح خوانانو یسید ،تادر سرنامه نو یسی اخبارشان غلطی پیش نشود .

۸ ـ وکلا و ایجنسی ها ما که درخارج ممالك دولت علیهٔ مستقلهٔ افغانستان هستند:

اولاً ـ دایما قیمت ابونه را از مشترکین پیشکی باید بگیرند .

ثانیا در هر ششماه یکبار، در سال دو بار ، حساب خود را بادا ره قطع نموده ، سراز نوحساب جاری ومعاملات بی پاری خود را دایر کنند .

ثالثاً ـ چون ادارهٔ سراج الاخبار، با خزانهٔ دولت حساب روپیهٔ کابلی دادو معامله دارد ، از آن رو در خارج ، ملك نرخ روز را ملاحظه کرده ، وسکه ها یا کاغذهای نقدی خارجی را بحساب رو پیهٔ کابلی برابر آورده ، از همان قراز ازمشتری طلب ، و به اداره ، بحساب رو پیهٔ کابلی ادای مبلغ نمایند .

درمقابل

این شرایط قیمت افزائی اداره بسیاری از مشکلات وزحمات تحریریه و مخارجات ومصارفات طبیعه را اقتحام نموده ، یك اخبار جدید فوائد نو ید تازهٔ را از حجله گاه خیال خانهٔ عرفان ، با جواهر و زواهر معلومات دینیه وفنیه ارا سته وپیراسته ساخته، درمعرض بازارحسن شناسان معانی جلوه پیرا میسا زد.

درا خر هر سال« سراج الاخبار افغانیه»یك هدیه یی تقدیم مینمود. این هدیه ها، از قرارذیل یك مجموعهٔ تشکیل میکند :

۱ـ علم واسلامیت

۲ـ آیاچه باید کرد؟ (این هردو رساله برای سال اول)

۳ـ ادب درفن، برای سال دوم

۴ـ توحید، برای سال سوم

۵ـ مختصر جغرافیای عمومی، برای سال چهارم .

۶- معلم حکمت، برای سال پنجم
۷- فلسفهٔ وطن، برای سال ششم .

هریك ازین رساله ها، محفظه های پرا ز جواهر ثمینه ایستکه در نزدار بابش خیلی قیمتبها ست. ولی وا اسفا که چون درسال یکبار رو نما ئی دارد، اگرچه هم درخشنده با شد، کمتر رو شنائی میارد. وباوجود یکه خودرا بدو هزار پا بهر سو میکشاند، ولی باز هم، کمتر شنا سائی پیدا میکند، حال آنکه اداره از مروت وهمتی، که درراه نشر معلومات مکافعه سر مشق جهد و غیرت گرفته، مخارج آنها را نیز تحمل وبرایگانش نذر انظار اصحاب توغل نموده است. مع ذالك غلطیده و طپیده است، اما بجای نر سیده است. سوخته و خاکستر شده است، ولی بیجا سوخته و سوزشش بر کسی ظاهر نشده است. یعنی آن اثر طبیعت زاده منور، مانند یك شورآخر سوخته جگر، بقدر یك لمحه بصر، در عالم هستی بال و پرزده توانسته است وبانسخه بیست وچهارمین جلوه گر، و باشماره نخستین سال دیگر از خاطرها بدرشده رفته است!

ازین جهاست که درین سال فرخنده فال هشتمین خود« سراج الاخبارافغانیه» آن هدیه های موقتی را میخواهد، بیك خیرجاری دائمی تحویل بدهد، ویك جریده طفلانه بنام:

«سراج اطفال»

بوجودآورده، تقدیم بازار عرفان شناسان این عصر منوره را جبه نماید.

چنانچه سراج الاخبار افغانیه، دراه ازدیاد معلومات عرفانیه پدران خدمت میورزد، این سراج اطفال نیز، درذهن کشائی اطفال آن پدران خدمت میکند.
انشاءالله العلی العزیز.

«سراج اطفال» یك اخبار مستقل علیحده ایست که در چهار صحیفه، با هر شماره «سراج الاخبار افغانیه» به قارئین، کرام عرض اندام مینماید. وظیفه ومسلکش عرض نمودن، معلومات دینی اخلاقی، وعلی الخصوص علوم و فنون متداوله ایست که در مکتب ها اطفال آنرا سبق میگیرند، وبه پرتو این سراج عصر ضیا باشآن سبقها را، بیك زبان بسیار آسان و شیرین تری تکرار و اد سان مینمایند. در ینجا بیشتر ازین در خصوص «سراج اطفال» چیزی نمیگوئیم.

« مشك انست که خود ببوید... » انشاءالله تعالی.

چون نسخه اول سال اول آن، با شماره نخستین سال هشتم «سراج الاخبار افغانیه» بایك حسن صورت وقدو بست خوش هیئت، وجواهر های معرف پر تونثاری گیرد، در آنوقت، خود را خود معلوم میکند، وحاجت بگفتن عطار ندارد.

« سراج اطفال» وظیفه روشن دماغ ساختن، وتربیه کردن اولادهای پدران اولاددار را، در عهده میگیرد، بنابراین، عموم مشترکین کرام سراج الاخبار افغانیه را بطریق ضروری، ازحالا یادآوری میشود، که سراز شماره اول (سراج اطفال) که با شماره اول سال ۸ سراج الاخبارافغانیه می براید، در حفظ نمودن شماره های خود شان خوب دقت وهوشداری فرمایند، که ضایع نشود، و چون جمع کنند، تابه آخر سال بیست و چهار صحیفه ئی کوچك ترازحجم سراج الاخبار افغانیه را مالك میشوند، که بعد از جلد نمودن، یك کتاب بسیانفیس جداگانه یی را در کتاب خانه عرفان خود شان علاوه خواهند نمود.

خلاصة الخلاصه اینکه: بنابرگرانی وقحطی که درهر چیز پیش آمده « اداره سراج الاخبار افغانیه » برای بقای هستی خود، مجبور برقیمت افزائی گردیده، ولیکن

درمقابل ان یك اخبار جدا کانه بخشید، که چون بدیدهٔ انصاف نظرفرمایند، بجز اینکه اصل سرمایه رامحافظه نمایدودر پی ربح ونفع هیچ نگردد، دیگر کاری نکرده است بلکه باز برهمان ثبات واستقامتی، که در راه خدمت علمیه وطن مقدس، بر عهدهٔ عاجزانه اش تحمیل فرموده شده است، فداکارانه، وحواس ووجود رامضمحل ساخته، صرف سعی ومقدرت ورزد، دگر چه ؟!

سال هفتم ـ شماره ۲٤ ـ ۱ اسد ۱۲۹۷ :

شعر محمود طرزی ـ زار نالی، به بارگاه ابوالمعالی شهر یار عادل (سراج الملة)

قهروعتاب وجورت، دارد خواص سر هم ازبهرزخم ریشم، قهرتوگشت درمان

قهرت چنین چو باشد، رحمت بگو چه باشد؟ احیا کنی چو عیسی، این مرده را بیك آن

مرغ شکسته بالم، بی یاد وبی مددگار باسینه میخزم من، درراه فیض عرفان

از عفوورحم و جودت، امید وارآنم بابال و پرشوم من، گیرم ز علم طیران

. . . کابل، قریه «عین العماره» ـ فی ۲۰ ذیقعده ۱۳۳٦ . . .

(تذکر:

اشاره، مصایب و متاعب در شماره ما قبل وطلب عفواز سراج الملة اشار! به واقع ۲۱ سرطان ۱۲۹۷ یعنی سوء قصد بر سراج الملة در «جشن ملتی» است. خبر اصل واقعه در سراج الاخبار داده نشده است. دراثراین سوء قصد، عبدالرحمان محرر جریده زندانی شد وبعداً عبدالهادی محرر دیگرجریده نیز زندانی گردید. اینکه آرزو می کند «بابال و پر شوم» مطلب ازرهایی آندو یارا نش از زندان است. این رهایی بعداز جلوس پادشاه مرحوم امان الله خان در سال حوت همان سال صورت خواهد گرفت ونه در زمان نشر سراج الاخبار.)

سال هشتم ـ شماره اول ـ ۱۰میزان ۱۲۹۷ :

آغاز سال هشتم سراج الاخبار افغانیه

...درین عصر سراجیه گرامی نامه وطنیه، که بان نام علویت پیام، اتسام ورزیده، و ازان انوار عرفان باستناره قیام نموده، نیز افتان خیزان خودرا بقدمهٔ هشتمین نردبان حیات خود عروج داده توانسته است. الحمدلله علی ذالك!

سال هفتم گذشته، یك سال سنگین سهمگینی بود، که این جریده بیچاره، درآن از آغاز تابه انجام، معروض بسی تهلکه هاو خطره ها مانده بوده. ازگرانی کاغذ وهمه لوازمات آن چندبار تهلکه اطفاء پذیرفتن گذرانید. زیادی مخارج هاو کمبودی لوازم ها، نزدیك بود که ازشاعری بهماعری، وار بافندگی بکارزریش وا کشاند. بسا اوقاتی آمد که جریدهٔ بیچاره، از یك هفته بیشتر بردوام زندگانی و بقای هستی خود امیدوار نماند. دهشت و رشکست اداره، با کمال قهرو شدت، به اعدام و اهلاکش تهدید و تخویف نمود. باز چنان احوالی پیش آمد، که ازمرکز قرارهم درحرمان ماند. مجبوریت انتقال اداره ازموقعی بموقعی، وقرار یافتن درآن تایك موعدی، نیز ازچنان پریشانی های بود، که خسارات مادی ومعنوی را، برای جریدهٔ بیچاره نتیجه بخشید. جریده، درین هنگامه ها این یك را بخوبی استدراك نمود، که یك وجب زمین رادر تمام این وطن مقدس یعنی تمام افغانستان مالك نیست. بازچون بیشتر نظردوانید، تنها نه درافغانستان، بلکه درتمام کرهٔ زمین بقدر یك سانتیمتر، جایی که حق ملکیت بران اطلاق شود، از بهر جریده یی، درمحال خیال هم پدیدار نگردید، پس بجزاینکه باین مصرع مترنم شود، دیگر چه؟ :

والدین آدم و حوا، وطنش جمله زمین !

این هانیست، مگر فداکاری وجان سپاری، که اداره، در راه دوام و پایداری

زندگانی شمع حیات «سراج الاخبار افغانیه» بر خود تحمل نموده است. ازاصل سرمایه نی ، بلکه تمام بودونبو خود را نیز جودبالمو جود گفته، در راندن سفینۀ وظیفۀ خود را، بسوی منزل مقصود ، مانند «فلیاس فوگ» خیالی ازسعی و کوشش خالی نمانده است.

اینست که باین سبب ها، مجبوراً برقیمت افزائی ، بقرار شرایطی که در شماره گذشته ۸ ، سال هفتم بیان گردیده ، ودرین شماره نیز تکرار میشود، با پوزش خواهی اقدام ورزید .

از سه چهار سال است که جریده سراج الاخبار افغانیه ، غیرازآنکه ازتجارت خود فایده و سودی ندارد ، از اصل سرمایه نیز صرف کرده رفته است. زیاده برین، تحمل را مالا یطاق دانسته، همین قدرکه سراسر ازدیار هستی کوچ نکند ، یعنی بدون آنکه نفع تجارتی را اصلا حظه کند ، تنها برای حفظ سرمایه، بهمین قدرافزو نی که در قیمت رواداشته ، ارباب انصاف و اصحاب دانائی اتصاف معلو رش خو اهند شمرد .

بر ارباب مطالعه پو شیده نیست ، که در اخبارهای تمام دنیا، از آغاز جنگ، بسبب تعطیل و درنگ که در همه چیزها پیش آمده، گرانی قیمت افزائی طوعاً کرهاً رخداد. حتی، رفته رفته ، بسیار اداره های اخبا رهای معتبر و رشکست شده، به تعطیل اشغال مجبو رگر دیدند .

اداره سراج الاخبار افغانیه از ادارۀ تائمز لندن توانگر نیست. حال آنکه او نیز با وجود بودنش در معدن کاغذ ، و همه لوازمات کاغذ که جان اخبا رهاست، در قیمت افزائی یك بردو ودونیم هم مجبور شدند جای تعجب اینست ، که لندن نیوز، باآنکه در باب خورالداز خوردن قاره ها جگر خون بود ند، باز هم، در خریداری آن

روزنامه لحاف مانند وطنیهٔ خودشان ، یك بر دیگر سبقت نمون گردیدند، حتی پیش از پیش مشتر کینش نیز افزونی گرفت !

آیا سراج الاخبار افغانیه نیز، اینچنین آروزوها رادر دل پرورانیده خواهدتوانست ؟ دگر خدا میداند ! اما چیزیکه ما میدانیم، همین است که دوام زندگانی اخبار ، تنها منحصر بر مرحمت عام معارف پروری « سراج الملة » است که چنانچه تمام ملك وملت افغانیه را از عاطفت سنیه همایونش حیات سعادت حاصل آمده ، این جریدهٔ بیچاره نیز ، بهمان لطف نمایان و احسان بی پایانی که در بارهٔ وضع فرموده شدن وجه قیمت سالانه اخبار رااز تنخواه همه مردمانی که هزار واز هزار روپیه بیشتر ازخزانهٔ دولت تنخواه کارداری یاقخری میبرند، گشتانده شود، زندگی حقیقی بخشیده، و تنها بهمین روغن حیات مأمن است که چراغ زندگی اش روشن مانده است ، و اگر به عدد مشتر کین گرامی ، که بشوق وهوس علم پروری و آرزوی معارف نشوری خود بااخبار وطنیهٔ خود شان اشتراك ورزیده باشند ، خیلی معدود و محدود است ، که بقوت آن یك اخبار شانزده صحیفه ئی مصور رانی، بلکه یك جریدهٔ یك صحیفه ئی را نیز در سالی یکبا ر بر آورده نمیتواند . اینهم از دا یرهٔ ا نصاف دور است ، که از حسن سیرت وزیبائی صورت این گر امی نامه و طنیهٔ خود شان ، چشم پو شی فرمایند . در ممالك دورو پیش حضور ، نه ماورای بحر ها ی شور ، با ین محا سن وجامعیت اخباری ، اگر بنظر شان برخورده ، کدا م است ؟ سخن در معنویا ت نی در ماد یات است .

از محاسن وخوبیهای معنوی آن صرف نظر، تنها بحسن کاغذ وخط وتصاویر نیز، بر بسیاری از امثال واقرن خود تفوق وبرتری دارد!

خلاصة الخلاصه اینکه:

چنگها شد تیره، چشمها شد خیره، هر چیزی شد گران، محرر ها شدقربان همت افزائی سراج الاخبار افغانیه شد یک امر ضروری. گرفتن و خواندنش هم حسب العاده، شد لازمی وجبوری. همین شانزده صحیفهٔ اخبار ودو ورق پشتی آن را که تابحال گرفته اند، بعد ازین انشاءالله از قرار شرایط ذیل خواهندگرفت:

جدول شرایط اشتراک

روپیهٔ کابلی	بدل قیمت یکساله	مواضع
۱۲	یکسال ۲۴ شماره	در دارالسلطنه، ونواحی شش کروهی آن.
۲۰	یکسال ۲۴ شماره	درولایات ومحالات داخل ممالک افغانستان.
۳۰	یکسال ۲۴ شماره	در تمام ممالک خارجه

پس بموجب جدول فوق، از تنخواه همه مشترکین سراج الاخبار افغانیه، قیمت اخبار در دفاتر عمومی سرکاری گشتانده خواهد شد، خوا، خوش باشند خواه خفه! درینخصوص، سراج الاخبار همینقدر کاری کرده توانست، که یک اخبار چار صحیفهٔ بی نوی ایجاد کرده ضمیمهٔ خود بسازد، واز زبان ودل حضرت «بیدل» همه دل، این شه فرد راکه:

با صد حضور با ز طلبگا رت آمدم:

دست چمن گرفته بگلزارت آمدم!

سرائیده ، دست این نوباوه گلزار معرفت یعنی « سراج اطفال » را گرفته ، در نظر ارباب نظر تقدیم کند ؛ دیگر کاری نتوانست . سراج اطفال ، بمشترکین سراج الاخبار افغانیه ، باخودش یکجا همیرسد ، مگر برای مشترکین خوش خریدی که تنها باخود سراج اطفال اشتراك سالانه بنمایند ، وبا سراج الاخبار ننمایند نیز تسهیلات کامله داده میشود . از تفصیلات آن تسهیلات ، بالمجبوریه ، صرف نظر نموده ؛ د ر آینده بیان خواهد شد .

سال هشتم ـ شماره ۳ ـ ۲۸ عقرب ۱۲۹۷ :

(بعداز بیان بیماری عجیب «انفلوئنزا » که سبب وفیات در جهان وافغانستان شده ، می نگارد) :

از بلای عمومی «بیماری جنگ» چون هیچ خصوصیت برای هیچ عام و خاص نماند ، لابد که ادارۀ کم دائره سراج الاخبار افغانیه را نیز ، بعضی صدمه های رسیده باشد ، که موجب بعضی تعطیلات در خصوص انتظام وقت و میعاد تقدیم اخبار شده باشد ...

این مرض منحوس ، ما را ازین رو ، به هجوسرائی آورد که ادارۀ عاجزانه را بسبب وقوع وفات کاتب محاسباتش ، میرزا محمدعزیز خان که ازآغاز تاسیس اداره به دائره محاسبات آن در دور بود ، از دوران سرگردانی دغدغه محاسبات عالم حیات تخلیص گریبان نموده ، عازم دیار جاودانی گردید !

... بسبب بیمار شدن میرزایان ، ووفات آن یارهم عمرو دیگر عوارضی که در امور تحریریه و محررات واقع شده ، کذلك از تاثیر بلای عمومی ، که در ماموربن مطبعه نیز سرایت کرده ، چرخهای همه کارها را معطل ، ومرتبها و مصححها و همه کاریگران را به بیماری کسل نموده ، کسالت وعطالات شماره های اخبار را ، باعث

شده است، که باین سبب بامعذرت آشکار عرض اعتقاداز قارئین گرام ذوی الابصار نمودن را لازم دانستیم ....

سال هشتم - شماره ۲ - ۲۹ میزان ۱۲۹۸:

خبرهای مملک ایران: « جریده چمن بسته شد »

از مشهد مقدس خاص باداره مانوشته شده، اداره چمن بسته شده . مدیر اداره چمن رابامر دولت ایران محبوسا بطرف کلات نادری برده، آنجادر حبس نگهداشته اند بعداز ین بمبادله روزنامه بی اسمی او روانه ندارید .

این خبر کدورت اثراداره را محزون ، وازمعلوم نبودن گناهش جگرخون «اناالله وانااليه راجعون!»

[تذکر: محمود طرزی « انا لله و انا الیه راجعون » می نویسد زیرا حس می کند که « سراج الاخبار» نیز باید .پس رو «چمن» شده ادارهٔ خود را ببندد چنانکه دوماه پس از نشر این خبر واقع شد .

سراج الاخبار بدون آنکه رسماً ممنوع شود ؛ عملاً از نشر باز ماند .

«و . ف»]

سال هشتم - شماره ۶ - ۷ ۲قوس ۱۲۹۷:

[دو سطراخیر آخرین شماره سراج الاخبار که بچاپ رسیده چنین است:]

(از احوال روسیه ۱۳ دسامبر .....) دولت روسی ۳۰ نفرافسران روسی را ، بجرم طرفداری دولت برتانیه، هدف گلوله تفنگ نموده ، درتمام مملکت ، بسیار بسختی مخالفت اتحاد یان را میپایند . آینده اش درآینده .

درچهاپخانهٔ حروفی دارالسلطنهٔ کابل طبع گردید .

محمود طرزی افغانی

بخش دوم

رساله‌ها و مقالات عمده

چه باید کرد؟

۲۱ سنبله ۱۲۹۶

رساله هدیه

ضمیمهٔ شماره ۲۴ سال اول :

چون ذات اقدس الهی جل اسمه اراده میفرماید، که یک ملکی را آباد سازد، و یک ملتی را بخیرها و سعادتها رهنمائی کند، قوه عظیمه فعال، لما یریدی و مسبب الاسبابی را بکار انداخته، بسی سببها برای آن فراهم می‌آورد. هرآنقدر مسلمانان منهج قویم و مسلک مستقیم راهنر خط حرکت خود اتخاذ نموده‌اند همانقدر بسر منزل مقصد زودتر رسیده اند. هرآنقدر که ازآن شهراه حقیقت تشعب نموده متفرق شده اند، همانقدر از یافتن منزل حقیقت دورتر افتاده اند....

دیگر از اسباب ترقی و تعالی ملت و وطن، که ذات اقدس واجب الوجود مهیا فرموده این است، که یک شوق و ذوق عمومی جوانان وطن ما، بسوی خواندن و نوشتن، وتحصیل ضروری پیدا شده، که اینهم یک امید استقبال بزرگی ملت را منتظر می‌سازد. از نتیجه این دو اسباب مهمه است، که «سراج الاخبار افغانیه» بفیض توجهات جهان درجات متبوع مقدس مکرم و حامی محبوب القلوب مشفق معظم خود، و رغبت و ذوق مطالعه قارئین کرام خود، یک دورهٔ یک سالهٔ خود را، به اتمام رسانیده نسخهٔ (۲۴) خود را بکمال موفقیت بمعرض انتشار جلوه گر ساخت.

چون در شماره دوازدهم سال یکم روزنامهٔ خود، یک ساله بنام «علم و اسلامیت» برقارئین کرام عرض وتقدیم کرده ، وعده داده بودیم، که در هر ششماه انشاءالله همچنین یک کتابچه یی که یک عرض فایده بتوانند، بنظر مطالعین خود عرض خواهیم نمود، این است که، در این باره بطبع و نشر این اثر قلمیهٔ ناچیزانه بنام «چه باید کرد ؟» عرض خدمت می ورزیم .

این اثر بنا بریک مقصد مخصوص، ؟ یک غرض معینی نوشته نشده ، بلکه بطور عمومی، از بعضی لوازمات مالابدمنه، که برای هیئت اجتماعیه اسلامیه، در ین عصر حاضر بکار است، بفکر قاصر احقر خود، مستند بر اقوال ادبا و علمای عصر، در این اثر ناچیزانه، بحث و بیان رانده ایم:

« چه باید کرد؟» نام اثر احقر «محمود طرزی» از جهت نام و موضوع خود، عبارت از یک استفهام و استفساریست، که بنا بر یک حس اندیشه و سواد، و یک خوف و بیم دهشت نما، از فکر قاتر وعقل قاصر خود می پرسم، وتفهیم وتفسیر این استفهام و استفسار را نیز، از زبان همان فکر و عقل بترجمانی کوشش میورزم. ولی چون افکار بقدر الوان مختلف و متفاوت میباشد، از آن سبب، هر کس که یک فکر و تصوری کند، بر عین حقیقت بودن آن فکر حکم کرده نمیشود. لاجرم این اثر ناچیزانه، که ترجمان افکار قاصرانه عبیدانه است، هیچگاه از خطا و نقصان خالی وعریان نخواهد بود. پس از نظر خطا پوش ارباب عرفان عفو و سمح آنرا رجا و استرحام میکنم، و بنا برفحوای «الکلام یجر الکلام»، این فکر و تصور عاجزانه، دیگر افکارات و تصورات عاقلانه ارباب تفکر را با خود همراه ساخته، اخرالامر برای شهراه حقیقت، یک فکر حقیقی پیدا خواهد شد .

یک عمر میتوان سخن از زلف یار گفت
در بند آن مباش که مضمون نمانده است!

ومن الله التوفیق!

چه بودیم؟ چه شدیم؟

هرچه که بودیم بودیم پیش از طلوع آفتاب عالمتاب بدین مبین محمدی ازافق اراضی مقدسه بطحی و یثرب ، هرچه که بودیم ، بودیم! احوال پیشتر ازآن وقت خود را موضوع بحث نمیکنیم .

اما بعد ازآنکه شعشعه پاشی دین مبین اسلام ، از حجاز مغفرت طراز ظهور نمود ، هنوز یک عصر نگذشته بود ، که ما یکدولت پرقوت و ذیشوکت عظیمهٔ دنیا بودیم ، که از حد بحر محیط اطلس ، تا بقریبهای صورچین ، در حوزه تصرف احکام دین مبین ما درآمده بود !

درزمان خلافت خلفای راشدین ، رضی الله تعالی عنهم اجمعین ، در دنیا دو دولت بسیار جسیمهٔ قوی الشکلیهٔ مشهوری موجود بود که یکی دولت «روم» و دیگری دولت «فرس» بود . دولت روم ، غیر از قطعهٔ اوروپا ، برتمام سواحل آسیای صغرا ، یعنی «اناطول» و «سوریه» یعنی شامات و ارض فلسطین وافریقا ، مالک و حاکم بود . درتوانگری ودبدبه وحشمت و شوکت و تجهیزات عسکری ، نسبت بعصر خود بدرجهٔ دولتهای بزرگ باین عصر اوروپا شمرده می شدند .

دولت « روم » بری و بحری یک دولتی بود . کشتیهای مکمل جنگی را مالک بود . عسکر شان به اکمل ترین اسلحهٔ وقت مجهز و در جوشنهای فولادی مستغرق بود . مال ، جواهر ، غلامان کنیزان شان از حد وحساب نبود . دولت فرس ، ازسواحل یمانیه تا بسواحل هندیه ، همهٔ اراضی حضرموت و عمان و عراق عرب وتمام

ایران و افغانستان را ، تا بحدود هندوستان در زیر تصرف داشت . بلکه لشکر جنگی و فیلهای زره پوش و حشمت و شوکت فریدونی و کسرائی را مالک بود .

دین مبین اسلام ، ازین همه مزخرفات ظاهری و دبدبه ها و شوکت های جسمانی ، هیچ چیزی نداشت . بعوض آن ، همه چیزها قوانین منتظم لایتغیری داشتند ، که در پیش حاکمیت و متانت آن ، قانون مقدس الهی ، آنهمه دبدبه و قوت مانند لشکر ایلجاری بی تعلیم و قواعد ، در مقابل عساکر منتظم تعلیم یافته با قانون و نظام بنظر می آمد ، هیچ دینی از ادیان ، و هیچ پیغمبری از پیغمبران ، بجز دین مبین مسلمان ، و پیغمبر ذیشان اهل ایمان ، بر نشر عدالت نامه یی را برتمام جهان ، مبنی و مامور شده نیامده است . دین مبین اسلام ، بر تاسیس دادن سلطنت و تشکیل دادن دولت عظیمهٔ جهانگیرانه موضوع شده است . قرآن عظیم الشان ، برای رهنمائی عموم نوع بشر را ، بشهراه عدالت و سعادت نازل فرموده شده است . و دین اسلام ، بر نشر آن در تمام جهان مامور شده است .

ما عساکر ظفر مآثر اسلام را ، در مقابل لشکرهای آهنین پوش روم و فرس ، برعساکر منطقه نظامی تشبیه نمودیم . بخیال بعضی ظاهر پرستان خواهد رسید ، که محرر دریناب ، بهمه حال مبالغه آمیز سخن میراند . آیا چسان آنچنان عساکر بی سلاح و بی پوشاک کم خوراك را ، نسبت به آن عساکر های مسلح زره پوش توانگر پرغلبه ، منتظم و معلم بگوئیم؟ اولا این یک را باید دانست ، که لباس زراندود دیگر ، و نظام معین حدود دیگر است . دین مبین مقدس ما ، از آغاز نشر سعادت عصر خود ، برجهاد و فتح و بلاد مامور شده آمده است . مقصد ازین مجاهدات و فتوحات ، بجز نشر عدالت ، و تعمیم علم و معرفت ، و لغو اسارت و شقاوت ، و بنیاد نهادن مساوات حقوق عباد ، و بر کندن بنیاد

ظلم و بیداد، و عمران عالم و اصلاح بنی‌آدم، دیگر بر هیچگونه چیزیکه منافع دنیوی و جسمانی در آن باشد نبود، چنانچه وقوعات تاریخچه این را ثابت میسازد. دین اسلام، عدالت و مساوات را، بزور تیغ در عالم به نشر دادن مامور بود، و این تیغ، بچنان یک نظام و قواعد حربیه وسیاسیه استعمال می‌شد، که هیچ قوتی، در مقابل آن مقاومت و پایه داری نمیتوانست.

درینجا یک چند مثال تاریخچه از محاربه عساکر اسلام، با اردوی دولت فرس بیان میکنیم، تاآنکه درجه نظم و نسق عسکری و اصول مخابرات سیاسی و حقوق الدولی امروافسرهای اسلامی ظاهر گردد:

قوماندانی، یعنی سرافسر بزرگ اردوی اسلام، در محاربهٔ «قادسیه» که با دولت فرس بوقوع آمد، حضرت «سعد بن ابی‌وقاص» رضی‌الله عنه بود، که این قهرمان جلیل الشان، یکی از اصحاب برگزیدهٔ حضرت فخر کائنات علیه افضل الصلوت بودند، واز اکابر حقوق شناسان یعنی فقهای اصحاب شمرده می‌شدند. در بیست و هفت محاربهٔ غزوات حضرت پیغمبر، همرکاب حاضر بوده اند. ازطرف دولت فرس، رستم نام یک قوماندان خیالات پرست متکبر مغروری، بمقابل آن صحابی جلیل الصفات افتاده بود. اولا نطقی را که حضرت خلیفه اعظم حضرت «عمر الفاروق» رضی‌الله تعالی عنه، که‌در وقت تعیین فرمودن آنها را برسر افسری اردوی اسلام فرموده اند بشنویم:

صورت نطق

«**ای سعد**!

مناسبت و قرابتی که بحضرت رسول اکرم(ص) داری، ترا مغرور نکند! حضرت حق تعالی، بدی‌را به بدی محو نمیکند، بلکه بدی را به نیکی محو میکند، هیچکس بدرگاه حق، بجز طاعت خود، بدیگر صورت نسبتی ندارد. در دین الهی، همه مردمان برمساوات هستند. الله تعالی، رب

جمله مردمان ، وهمه مردمان ، بندگان آن خالق عظیم الشانست ، به‌امرهائیکه از حضرت پیغمبر دیده‌یی نظر کرده ، برهمان امرها عمل کنی، درهرحالی، صبوری و پایـداری را اختیار باید کنی . معابد راخراب مکن ! اگرغالب بیائی، بصورت غدارنه برعقد معاهده اقدام مکن. بران کسانی که «امان» گفته عرض انقیاد کنند، شمشیر نیست »

حالا یک محاوره ومکالمهٔ یکی ازافسران مقدمه الجیش عساکر اردوی اسلام را که با سرافسر کل اردوی دولت فرس جریان یافته ، بشنویم :

محاوره

رستم — شما همسایهٔ مائید . هروقتیکه بمار و می آوردید از ما بخوبی معامله میدیدید . بمحافظهٔ حقوق شما ، هر وقت حاضریم . بیائید که صلح را اختیار کنیم . درین باب از احسان کردن باشما خود داری نمیکنیم .

زهره رضی‌الله‌عنه — ما بسبب احسان گرفتن ، و یا بد نیا رغبت داشتن ، باشما جنگ نمیکنیم . مقصد ما دنیا نیست ، آخرت است پیش از ینهم ، بشمافهمانیده بودیم . باز میگوئیم که: حضرت باری تعالی برای ما یک پیغمبر ورهنما فرستاد . آن پیغمبر صادق ما، ما را به «دین حق» دعوت نمود. ماهم اجابت کردیم. ما بنصرت الهیه موعود میباشیم . کسانیکه دین ما راقبول کنند، بحمایت ونگهبانی آنها و کسانیکه قبول نکنند، به‌جهاد کردن باآنها مامور میباشیم.

رستم — «دین حق» چیست ؟

زهره— دین حق آنست که بر وحدانیت حق تعالی ونبوت محمد مصطفی شهادت آوردن ، ومردمانرا از عبادت مخلوق برآوردن به عبادت الله‌تعالی دعوت کردنست. شما برادران مائید . همهٔ ما اولاد

آدم هستیم . برادر، خیر برادر خود را میخواهد . ما هم بر شما یک چیزی که خیر شما درانست ، تکلیف میکنیم .

رستم - اگر ما دین شمارا قبول کنیم ، آیا بر میگردید ؟

زهره - بلی ! والله همهٔ ما حالا بر میگردیم ، و به نیت خصومت ودشمنی ، برخاک شما قدمی هم نمیگذاریم .

رستم ، از ین جوابهای این یک افسر خورد پیش قراول عسکر اسلام ، بگرداب تفکر افتاده ، از کنار نهر فرات ، که حدود خطر حرب بود ، و یا حضرت زهره در آنجا تصادف نموده بود ، پس بخیمه گاه خود برگشت ، واز حضرت « سعد بن وقاص » برای مکالمه ، فرستادن یک ایلچی راطلب نمود . حضرت سر افسر اردوی اسلام جناب « ربعی بن عامر » را فرستاد . ربعی ، وقتیکه برسر جسر رسید ، پیش قراولهای عسکر فرس او را در آنجا نگهداشته ، آمدن او را به رستم خبر دادند .

رستم ، برای اینکه شعشعه ها و دبدبه ها عجمانهٔ دولت خود را نشان بدهد ، خیمه وسایبان خود را ، همه با پرده ها و فرش های زراندود مفروش وآراسته گردانیده بود . یک تخت بزرگی از طلا و جواهر ، دران نهاده بران بکمال غرور وعظمت نشسته ، ربعی را بحضور خود طلب نمود . ربعی ، درحالیکه براسپ خود سوار بود ، بخیمه درآمد . فرو آمدنش رااز اسپ تکلیف نمودند . او نیزاز اسپ خود فروآمده ، لجام آنرا بیکی از متکا های زراندود بسته ، و نیزه خود را برفرش خلانیده ، فرش راجمع کرده بر خاک نشست و این محاوره بواسطهٔ ترجمان درمابین شان جریان نمود :

رستم - درینجا ها برای چه آمده اید ؟

ربعی - برای این آمده ایم ، که بندگان خدا رااز تنگی و به فراخی برآریم . خلق رااز تیرگی دینهای باطل رهائی داده ، دردایرهٔ نورانی عدالت اسلامیه درآریم . ما برای دعوت کردن ، مردمانرا بدین حق فرستاده شده ایم . کسانیکه دعوت ما راقبول کنند ، برادر ما می شوند .

جایها و زمین های آنها را، بخود شان ترک کرده، همیشه بمعاونت و حمایت آنها حاضر میباشیم. کسانیکه از دعوت ما سرکشی و ابا نمایند، تا بوقتیکه بر آنها غالب بیائیم، جنگ میکنیم.

رستم — ببین! ما بسایهٔ شجاعت و انسانیت خود، در چنین خیمه های مزین زرا ندود می نشستیم!

ربعی — این سخنان تو موافق حکمت نیست، زیرا، عدالت یکجای وموضع مخصوصی ندارد. درمیان یک خیمهٔ سیاه کهنه نیز اجراء شده میتواند.

رستم — این خیال پلوهای شیرین خود تست، که خود را به آن تسلی و دلداری میدهی!

ربعی — این هم خیال خام تست که بیهوده نفس خود را بزرگ مینمائی!

رستم — آیا تو هیچ نمیترسی؟

ربعی — چرا بترسم؟ ترس برای خائنهاست! ما بسایهٔ دین مبین خود عالی شده ایم. ما برای منفعت شخصیهٔ خود خدمت نمیکنیم. با هیچ کس غرض شخصی نداریم. مقصد یگانهٔ ما، مسعود شدن انسانهاست.

رستم — این جسارت ودلاوری را بتو که داده؟

ربعی — این جسارت ودلاوری را، حضرت باری تعالی بمن داده است. زیرا در کتاب خود می فرماید «ای مسلمانها، اگر سخن میگوئید، سخن راست بگوئید!»

رستم — در میان شما، چنان مردمان بزرگی نیست، که لایق تاج و تخت باشد. بیک چند روزی که زمانه باشما ساز آمد، چرا این قدر غره میشوید؟

ربعی — بزرگی مخصوص بذات حضرت باری تعالی است. انسانها در حقوق باهم مساوی است، وچیزیکه انسانها را از یکدیگرشان ممتاز می سازد، صافی وجدان، حسن اخلاق علم، و کمالات انسانیه است. حسب و نسب اگرچه در نزد ما اعتبار و قدر بسیار دارد، ولی، عفت و استقامت و راستکاری شرط اعظم آنست. ما یان، مانند شما، به اخلاق بد و اسارت بندگان خدا متصف نیستیم.

رستم- اگر من ترا نمیخواسته بودم، همین دم بصورت بسیار وحشیانه والم انگیزانه، بقتلت می رسانیدم. بهرصورت، حالا این را میپرسم، که آیا این کار خود را یک چندی تاخیر کرده میتوانید، تا ما در انباب اندیشه کنیم؟

ربعی- یکدو روز تاخیر شده میتواند.

رستم- بیکدو روز نمیشود! میدان باید داد، تا با رؤسای قوم و اصحاب خود مکاتبه و مشوره کنیم.

ربعی- ما پیش ازین سفیرهای خود را بپای تخت شما فرستادیم، و دعوت دین حق را تبلیغ کردیم، و از شما جواب رد گرفتیم، و بحرب قیام ورزیدیم. حالا که محارب شمرده میشویم، بنا بر سنت رسول خود، شما را از سه روز زیاده تر مهلت داده نمیتوانیم.

شما با قوم خود ببیند پشود. تکلیف ما ازین سه چیز است، که بارها گفته ایم، باز میگوئیم. یا بشرف اسلام مشرف میشوید، که در آنحال در ما بین ما و شما هیچ فرق و مباینتی نمی ماند یا جزیه را قبول مکنید، که در آنحال، ما از خصومت و دشمنی با شما دست میکشیم، و هروقتیکه از ما معاونت بخواهید، برای مددگاری خود ما را حاضر خواهید یافت و اگر ازین دو صورت یکی را قبول نکنید، سوم صورت آن بجنگ حاضر و آماده شد نست و من ضامنم که به این سخن من همه رفقای من رضا و موافقت نمایند.

رستم- آیا تو بزرگ و سید آنها هستی؟

ربعی- نی! سید آنها نیم، ولی چون همه اسلام یک وجود هستند، و بقانون الهی همه ما مربوط هستیم، از آنرو هر یکی از ما که بموافق آن قانون متین و شرع مبین چیزی بگوئیم، دیگران نیز آنرا قبول میکنند.

رستم- مبادا از یکطرف بما مهلت بدهی و از طرف دیگر در اثنای آن مهلت برما هجوم کنید...

ربعی- در نزد ما، بعهد خود وفا کردن، و برسخن خود پایداری نمودن، اساس نخستین دین است. کتاب ما همچنین امر میکند. دروغ گفتن، علامت منافقان، و طبیعت دون همتان است.

حالا یکقدری بدیدهٔ غور و تحقیق، بسوی این یک دو مثالیکه تذکار نمودیم، دیده شود: بخوبی معلوم میگردد که ما در ابتدای ظهور خود بچه درجه متانت و صلابت بیکدست تیغ شجاعت، و به یکدست میزان عدالت را گرفته برای، برآوردن عالم، از ظلمت بنور ظهور نمودیم اگر به اینگونه مثالهای تاریخیه اسلامیه بپردازیم، جلدها نوشتن لازم است. اما اگر انصاف شود، همین یک دو مثال، برای حقانیت دین مبین محمدی و قوانین متینهٔ احکام عدالت و مساوات و آزادی آن صراط المستقیم، سعادت سرمدی دلیل و برهان بسیار روشن و مبرهنی میباشد.

حضرت خلیفهٔ اعظم اسلام، در نطق مبارک خود سرافسر اردوی اسلام را، از غرور منع و برنکوئی امر میفرمایند بر عدالت و مساوات ارشاد مینمایند و برا وامر حضرت پیغمبری، که برای محاربات بطور یک دستوری وضع شده، برابر کردن حرکات و اعمال شانرا یاد میدهانند، صبوری، پایداری رادر شدت حرب، می آموزانند. رعایت معاهد و حسن صورت عقد معاهدات را، از روی عدل نشان میدهند.

از سرافسر بزرگ تا یکنفر عسکری خورد، بحبل المتین احکام قانون شرع مبین، چنان مربوط و متشبث بودند، که بقدر یکذره یی از آن خلاف ورزیدنرا، بخیال و خاطر خود هم نمیگذرانیدند. اول، مسلمان شدن و با هم اخوت پیدا کردن، و یا جزیه یعنی تا بعیت کردن و مالیه دادن را تکلیف میکردند. در هرجائیکه جزیه قبول شد، عرض، دین، جان، مال آنها و همه حقوق مادی و معنوی آنها محفوظ مانده است و هر کسیکه، از دین حق و یا تا بعیت استنکاف نموده اند، با آنها محاربه شده است. محاربات به اصول و قواعد حربیه موافق اجرا یافته است. همه نقشه حرکات عسکریه از طرف سرافسر بزرگ داده می شد.

جناحین، قلب، ساقه، قراول به اصول و نظام ترتیب میبافت قومانده یعنی بولی قواعد، عبارت از کلمهٔ شریفه دهشت انگیز هیجان آمیز «الله اکبر» بود که بیک تکبیر، همه، عسکر حاضری خود را میدیدند. به تکبیر

دوم، صف پیاده و سوار، به هجوم حاضر می شدند. بتکبیر سوم بچنان دهشت و چنان صولت بر خط حرکتی که سرافسر شان به آنها داده بود، هجوم و یورش می بردند، که هیچ قوتی، در مقابل آن مقاومت نمیتوانست. هر آنقدر که صداهای «الله اکبر» شدت میکرد، جنگ هم شدت میورزید. و چون آن جنگها بجز اعلای «کلمة الله» و محافظه حقوق عباد الله، بر دیگر چیزی مبنی نبود، فتح و ظفر، بی گفت بهمراه عسکر اسلام هم عنان می آمد. وجدان پاك اخلاق حسنه، حقانیت، عدالت، مساوات، اطاعت، صفوت اخلاص، صبوری، توانائی زره های آهنین آنها بود. دروغ گفتن، خیانت کردن، مردم را خوار و حقیر دیدن، یکقلم در آنها نبود.

بالعکس، در اردوی خصم مقابل، برغم همه حشمت و شوکت وبدبه ظاهری که داشتند، از ین فضایل و محاسن، هیچ چیزی نداشتند پادشاهان و بزرگان وافسران دیگر، ماتحت و تبعهٔ خود شان را، بنظر مخلوق خود میدیدند. همه رعایای شان، اسیر شان بود، که مانند دواب و مواشی، آنها را به اعمال شاقه استخدام میکردند. حتی در همین محاربهٔ «قادسیه» که با دولت فرس بوقوع آمد، بسیاری از اسیران، که برای نگریختن، صفهای شانرا با یکدیگر بزنجیرها بسته بودند، در اثنای شکست همه آن صفها، با زنجیر های خود در نهر فرات غرقاب ممات شدند!

در هر بلادی که میرسیدند، اهالی آنجا، چون عدل و حقانیت و مساوات و لغو اسارت را در دین مبین اسلام مشاهده میکردند، خود شانرا از تار یکی بسیار تیره یی، در یک روشنی پرانواری مییافتند، و خود بخود دایرهٔ نورانی اسلام جان می انداختند، و باخوت، اتحاد، یگانگی مساوات برادران اسلام خود شریک می شدند، و ازین بود، که هنوز یک عصر نگذشته بود، اکثراً آسیا و یک قسمتی از اروپا افریقا، بنور نیر درخشان اسلامی منور و تابان گردیده، مردم نصارا بجز درجزیره های خالی و کم آبادی قطعه اوروپا، که بعضی حکومتهاغیر متمدن و حشیانه بیعدالت و بیمساواتی تشکیل داده بودند، در دیگر هیچ جا، یک حکومتی و مدنیتی نداشتند.

این است که مادر اول ظهور خود ، اینچنین یکدوات قوی الشکیمهٔ متمدنه با عدالت وحقانیت عظیمه بودیم ، که همه مایک احکام کتاب مبین قرآن کریم و اوامر رسول واجب التعظیم خود ، حرفیاً مربوط بودیم . هیچ تفرقه وهیچ فرقهٔ در ماموجود نبود . ولی هزار افسوس که این حال بسیار دوام ننمود ; بلای تفرقه واختلاف، درامت بکمال دهشت ظهور نمود . اول فرقه هائی که برضد همدیگر در ما بین خود اسلام تیغ برکشیدند فرقه خوارج بود . رفته رفته بسی مذهبها وگروها ، تشعیب نمود ، در هر فرقه وهر گروه ، بسی مسلکها، طریقه ها پیدا شد . مرکزیت خلافت برطرف شده ، وطوایف الملوکی عمومی قایم گردید. آن طوایف الملوکیها ، بخونریزیها وقلع وقمع همدیگر منجر گردید . اما ، با وجود آنهم ، مدنیت اسلامیه ، در هر قطعه و هر بقعهٔ که تأسیس یافته بود ، آن قطعه وبقعه را بعمارتها ، وآبادیها ، و مدرسه ها وجوامع شریفه و تکایا و زوایا ودارالفنونها وکتابخانه ها وراهها وپلها وغیره آبادیهای مدنیه رشک آور بلاد عالم ساخته اند .

درقرون‌وسطی مسلمانها بودند که مدنیت را درعالم نشر کردند. دین اسلام با برمقصد جهاد، بهرسمتی که رخ آورد معارف وصنایع را نیز باخود برده مملکتها را گلزار معارف ساختند . شهر بغداد درجهت شرق وشهر « قرطبه » درجهت غرب ممالک اسلامیه منبع فیض وعرفان گردید طوایف‌الملوک اسلامیه ازین دوسرچشمه آب علم وعرفان را بهر طرف ممالك اسلامیه جاری نمودند . آیات کریمهٔ قرآن مبین واحادیث منیفه رسول‌رب‌العالمین، بر تحصیل علم و عرفان اهل ایمان را رهنما نی نموده بود . از آنرو،حکمت وعلم رایک مال گم شدهٔ خود دانسته، بهر

جائیکه یافتند، بدست آوردند. قرآن عظیم الشان، چون یک کتابی بود که جامع همهٔ علوم وفنون ارضیه وسماویه بود، لهذا، مسلمانان بدانستن همه خشک و تر کائنات بعلم آوردن مجبور بودند. همه کتب حکمیه وفلسفیه وریاضیه را، اززبان یونانی بعربی ترجمه کردند. بنابر وسعت وجامعیتی که زبان عربی مالک آن بود زبان علمی عمومی اسلام گردید. مانند «امام طبری» «زمخشری»، «فخررازی» «ابوحیان اندلسی»، «قاضی بیضاوی» علمای اسلامیه، به نوشتن تفسیر ها، بدیانت اسلامیه خدمتهای بزرگی کردند، وهمچون حضرت «امام بخاری» و «امام مسلم» و «امام ترمذی» و «امام ابوداؤد» و «امام نسائی» و «ابن ماجه» وغیره به تألیف کتابهای احادیث نبوی در دین مبین اسلام یک شهراه خیری کشادند. حکمای اسلامیه، از علم حکمت اثرهای «افلاطون» و «ارسطو» راترجمه کرد، مطالعات خود را بران افزودند. مشهور ترین حکمای اسلامیه «یعقوب کندی» «ابوعلی سینا» «ابن ماجه» «ابن رشد»، «امام غزالی» وغیره میباشند. بسایهٔ استعداد وفطرتی که عرب در شعر وانشاء وادبیات داشتند، ادبیات اسلامیه خیلی ترقی کرده است «حسان بن ثابت رضی الله عنه»، «کعب بن زهیر»، «فرزدق» «جریر» «ابو نواس» «ابو تمام طایی» «متنبی» و «ابوالعلا» «ابن الفارض» وغیره از مشاهیر شعرای عرب هستند، که بسی حکمیات والهیات بنظم آورده اند. از ادباء وشعرای فارسی زبان، مانند فردوسی، سعدی، حافظ، نظامی، وغیره بظهور آمده در راه ادب واخلاق، خدمتها کردند. درعلم تاریخ وجغرافیا، مانند ابن جریر، طبری، مسعود بن بغدادی، ابن جوزی، ابن اثیر، ابوالفدم، ابن خلدون یاقوت حموی، وغیره کوششهانمودند وفایده‌ها رسانیدند. علم جبر ومثلثات را علماء وحکمای اسلام وضع وایجاد کردند؛ و بتوسیع

وتصحیح علم هیئت وهندسه خدمت کردند. علم جغرافیا را علمای اسلام بسیار ترقی داده اند،علی‌الخصوص،جغرافیای ریاضی را بسیار پیش برده اند. درعلوم ریاضیه خدمتهای علمای اسلام خیلی بزرگ است. «رقم» نام اشارتهای رقوم وهندسه را علمای عرب وضع کرده،اساس علم حساب را بنیاد نهادند.

قومهائیکه در زیر حکم حکومت اسلامی درآمدند وذمی شدند،حکومت اسلامیه آنرا،ازخود پنداشتند،وبعرب ساختن آنها کوشیدند،که اینمسئله،بمدنیت اسلامیه وترقی علوم وفنون بسیار خدمت ورزیده است. درخشان ترین ایام مدنیت اسلامیه زمان حکومت«مأمون» عباسی است. مأمون،دربغداد،یک مجلس علمی تشکیل داد.ورصد خانهء شماسیه» را تأسیس نمود. نخستین بار، مسأله نصف النهار را،در زمان خلیفهٔ مأمون بوقوع آمده است، که در آنوقتها اوروپائیان درمیان یک ظلمت جهالت وبیعلمی محضی پویان بودند. مؤسسین علوم طبیعیه نیز،حکما و علمای اسلامیه عرب است. اگر چه حکمای یونان،احوال کائنات راتحقیق کرده،بعضی قواعد در انباب گذاشته اند ولی تحقیقات آنها سطحی یک چیزی بود. علمای عرب است، که قواعد نظریه وافیهٔ علوم طبیعیه را وضع کرده اند. الحاصل،درعلوم وفنون وعدل و حقوق،حتی در صنعت وتجارت،راهنمای یگانهٔ شهراه مدنیت دین مبین اسلام است.

درزمانهائیکه مدنیت اسلامیه ترقی داشت، اروپائیان بسیار پس مانده بودند. نه بزرگان نه خوردان، هیچکس بسوی تحصیل علوم وفنون شوق و هوس نشان نمیدادند. زبان کلیسا، یعنی زبان دینی اوروپا، زبان لاتینی بود، حالآنکه اهالی هرملک اوروپا، بزبان خودشان، سخن میگفتند. تنها گروه راهبها وپادریها،

بود که به تحصیل علم دین خود مجبور بودند، که‌آنها نیزبجزازهمان درجه لوازمات دینی خودشان، بدیگر تحصیلی نمی پرداختند. احکام انجیل شریف، چون‌صرف بدین و کلیسا متعلق بود، وازمعاملات جهانداري وملك گیري و اداره وسیاست حکومتی هیچ بحث نمیراند، طبعاً معلومات تحصیل کنندگان آن نیز، بهمان امورات منحصر میماند، وازمسایل دینیه بیرون نمی برامد. بعکس آن، قرآن مجید، همهٔ عبادات‌دینیه، ومعاملات سیاسیه، وجمله علوم وفنون گونیه راجامع بود. اگرچه ازطرف «شارلمان» نام پادشاه اوروپا، که همعصر «خلیفه هارون‌الرشید» بود، دربعضی جاها، یگان مکتب باز شده بود، ولی، چون درسرد مان هوس علم‌وکمال نبود، وکتابهائی که خوانده شودنیز مفقود بود، ازان مکتبها فایده حاصل نشد. وقتیکه معلم درس میداد، هرچند نفر شاگردي که درحلقهٔ تدریس اومیبود، بهمانقدر چیزیکه ازوسی شنیدند، اکتفا ورزیده، بسبب‌بی کتابی، معلومات شان بهمانقدر چیزیکه ازراهب شنیده وبیاد میکردند، محدود میماند. حال‌آنکه درینوقتها، بغداد بدرجهٔ بعلم وهنر وصنعت وتجارت وزراعت تمدن یافته‌بود، که از طرف خلیفه هارون الرشید، یکساعت بسیارعجیب الاختراعی برای شارلمان تحفه‌گویا فرستاده شده بود، که‌به‌آب حرکت میکرد، ودر هروقت ساعت زنگك مینواخت. این ساعت ازطرف صنعتگران عرب در بغداد اختراع شده بود. صنعت آهنگري، اسلحه سازی، حکاکی، مینا کاری، آیینه سازی، قماشهای ابریشمین بافی، رنگریزیهای رقم‌رقم، همگی ازطرف عربها ایجاد واختراع شده بود، که بیچاره فرنگیان، بسوی‌آن اختراعات حیران حیران میدیدند.

این حال بیخبری وجهالت ونادانی او رو پا ، تا بوقتیکه در «اندلس» یعنی «اسپین» ، مدرسه ها و دار الفنونهای اسلامیه تأسیس و بنیا دنیافته بود ، دوام ورزید . بعدازان ، ازایطالیا ، وفرانس ، وجرمن ، هوس کاران علم وفن ، به اندلس آمده ، بمدرسه هاومکتبهای اسلام داخل شدند ، وازعلمای اسلام ، زبان عربی وعلوم وفنون راتحصیل کردند . حتی درمیان مردمان فرنگستانی ، که ازعلمای اسلام تحصیل علم کرده اند ، چنان مردمانی پیداشدند که تا بمقام ، «پاپ بزرگ» واصل شدند !

این است که ما در «قرون وسطی» ، بهاین درجه مدنیت پرشعشعه داری بودیم که مردمان اوروپا ، ازما تحصیل علم وتمدن میکردند. ولی هزار افسوس ، که تفرقه هاوتشعبها واختلافهای مذهبی ومسلکی وطریقتی ، روزمره افزونی گرفت. درهر فرقه وهرشعبه ، بصدهافرقه وشعبه های دیگر پیداشد . آن خالصیت وبی غشی که بود ، باقی نماند . هرانقدر که اختلافات مذهب وطریقت بیشتر گردید همانقدر ، اخلاقها وروشها وعادتها ومسلکها ، که درابتدای ظهور بریگانگی واتحاد ومعاونت وعدالت وحقانیت مبنی بود ، بردیگر گونه غرضها ومطلبهابنا، یافت. شعیه گری، سنی گری ، دفعتاً اسلام را بردو فرقهٔ مهمه ، ضد همدیگر برانگیخت. اسماعیلیها ، فاطمیها ، معتزلیها ، قدریها، جبریها ، وهابیها ، بابیها ، هنوز چه هاو چه ها ، بظهور آمده ، اسلامیت رامانند موی زنگی بهم پیچانید . علوم وفنون نیز متروک شده ، هرچه که نوشته شد ، برهمین دعواها نوشته شد !

حال آنکه ، ازطرف دیگر ، غرب ترقی کردن گرفت. انوارشمس تابان تمدن، ازانطرف پدید ارگردید . همان علوم وفنونی ، که ازشرق بغرب داخل شده بود ،

درانجا یك نشو ونمای بسیار خارق العاده یی پیدا کرده، از تطبیقات عملی وفعلی آن، بسی صنایع واختراعات عجیبه وغریبهٔ بظهورآمد، زیرا، دراسلام، علم وفن تنها به تطبیقات نظری وآن نظریات به تطبیقات معنوی وروحانی، صرف واستعمال شده، برای تطبیقات مادی، که کارازان گرفته شود، کمتر استعمال می‌شد. امادر فرنگستان، چون امورات معنوی روحانی، تنها بعالم کلیسا منحصر بود، هیچ کس درپی آن نمیگشت، وهمهٔ علوم وفنون رابعملیات انداخته، هزارها گونه ترقی برای آن دادند، وبسی فواید ومنافع ازان بروی کارانداختند.

رفته رفته، یك عکس عمل بوقوع آمد: آن جمیعت ویگانگی واتحاد، بتفرقه ها واختلافها وبیگانگیها مبدل شد. آن فتوحات وجهانگیری ها، بمغلوبیتها واسارتها تحول یافت. آن علمها وصنعتها وفنها، بکاهلیها ورخاوتها وتن پرستیها محوگردید! دردنیا، ازدولتهای قوی الشکیمهٔ اسلامیه، اثری باقی نماند. شرق، غرب، جنوب، شمال دنیارامدنیت اوروپا استیلا نمود.

در وقت حاضر، دولتهای معروف ومشهور مستقلی که از اسلام مانده، دولتهای علیه عثمانی، ایران، افغانستان است، که مانند یك جزیره یی درمیان بحرواقعشده است. هرهرطرف این جزیره راآبهای سیلابهای پرجوش وخروشی، که ازطرف غرب شمال جریان یافته، استیلانموده است، وحالا کم مانده، که درمیان این جزیره نیز، بعضی رخنه ها وشق ها انداخته، خطوط اتصالیهٔ این جزیره را، از هم منفصل گرداند، تا هرکدام جدا جدا مانده، وآهسته آهسته، درزیر آب فرو روند. چنانچه، رخنه های جهت جنوب شرقی وشمالی ایران، مثال این است.

حقیقتاً که اینحال شایان دقت، وسزاوار دهشت یك حالیست. هر مسلمان

را ازدهشت اینحال که خوف ورعب وهراس وتلاشی پیدا میشود. درعین زمان، یك یاس و نا امیدی بسیار حزینی بر دلها مستولی میگردد. در هر طرف که نظر میکند ، خود را تنهاسی یابد، برهیچ یك تشبثی فکرش ثابت نمیشود، آن قدر خود راپیاده و عقب مانده می بیند ، که ازرسیدن منزل قطع امید میکند، قلب، حواس ودماغ رایك خوف و دهشت عمیقی فرا میگرد ، بی اختیار برزبان هرکس ، همین کلمه تکرار می یابد :

آیا چه باید کرد ؟

ظهور حضرت سید نامهدی را انتظار باید کرد ؟ اما خیلی خوب ! چسان انتظار باید کرد؟ دست بسته، پابسته ، دهن بسته، چشم بسته انتظارباید کرد؟ مانند تنبلان زیردرخت زردالو، به امید افتادن زردالو ، دهن باز افتاده انتظار باید کرد ؟ !

(آیه مبارکه) «نیست برای انسانها، مگرسعی وعمل شان» را فراموش کرده انتظار باید کرد ؟ !

فرصتها ووقتهای بسیار عزیز را ازدست داده انتظار باید کرد ؟ ! ذلت حقارت اسارت را قبول کرده ، انتظار باید کرد ؟ ! . . .

هرگاه انتظار همچنین انتظار باشد ، آیا دروقت ظهورسید نامهدی، منتظرین اویکدام چشم وچه رویه او نظرخواهند توانست ، زیرا، درآنوقت، حضرت مهدی، برای همراهی خود، یك عسکر محو ومعدوم شدهٔ خوارو ذلیل، بی قوت و بیقدرت زبونی خواهد یافت، بسبب غفلت وتن پروری وکاهلی شان ، که هیچ حاضری وتدارکی ندیده اند، ازآنها نفرت خواهد کرد .

ما، مما لك موجودهٔ حکومتهای اسلامیه را، بیك جزیره بی تشبیه دادیم، که هر طرف آنرا آب سیلاب فرا گرفته است. بلی! این تشبیه مارا، بیك نظر، که بر خریطه یعنی نقشه آسیا بیندازند، یك تشبیه تامی مییابند. جهت غربی وسر این جزیره، ممالك دولت عثمانیه است. از استانبول تا بطهران، وازطهران بازتابکابل، بدون حایل ومانعی همهٔ این جزیره از خشکه بهم دیگر مربوط میبا شد. جهت شمالی این جزیره را، ازسرغرب شمالی، گرفته تا بمنتهای شمال شرق، سیلاب بلاماٰب دولت روس استیلا نموده است. جهت جنوب و شرق آنرا، آبهای نهنگ آهنین، و ازدرهای نفس آتشین انگلیس فرا گرفته است. جهت غرب، یعنی سر این جزیره را، از فرق وشقیقه ها و پس گردن تا بحد گلو، هفت هشت‌دولتهای بسیار پرقوت وهیبت بزرگی احاطه نموده است.

دولت عثمانیه، بسببی‌که در دهنه مجرای سیلاب واقعشده، واگرجزیره را به یك وجودی تشبیه بدهیم، سر آن وجود شمرده میشود، همه قوت سیلاب اول بران هجوم کرده آمده است، تاازز یانهای جریان یافتن سیلابهای «محاربات اهل صلیب» هزارها گونه صدمه های این سیلابهارا متحمل شده آمده است، ودر هرهجوم، یك پاره آنرادرزیر آب فروبرده تا آنکه دروقت حاضر، بجز یك کله خشك دگر چیزی برای اوباقی نمانده.

قلم عجز رقم «محمود طرزی»، هنوز اینقدرجسارت‌گستاخانه رامالك نشده، که خود را مدیر امور جمهور قرار داده، در باب مسئله مهمهٔ بسیار دشوار «آیا چه باید کرد» یك حکم قطعی داده بتواند. امامقصد عاجزانه ما، ازتحریر این اثرعاجزانه اینست، که یك فکر اجمالی، بیان گردد، و آن اجمال موجب تفصیل افکار ارباب افکارشود، و ازمصادمه های آن افکار، برق حقیقت بظهور

آید. لهذا، در اول امراز « آیا چه کردند؟ » های این جزیره اسلا می که آ ب سیلاب از هرطرف آنرا فرا گرفته ، بحث میرانیم ، و اول از سرجز یره گرفته نظر میکنیم که :

آیا عثمانیان چه کردند؟

ولی تامیتوانیم مختصر بیان میکنیم ، تارساله ما بقباله تبدیل قیافت نکند! دولت عثمانیه ، درسنه ۶۹۹ هجری ، یعنی پیش از ششصد و هفتادوسه سا ل ، در طرفهای آسیای صغری که به اناطول معرو ف ا ست ، ا ز یك عشیر ت مختصر ه ، یك دولت مستقله قوی الشکیمه بوجود آورده ، بقرا رقاعدهٔ طبیعی ، که د ر همه دولتها جاری آمد ه است ، ا ز آغاز ظهور خود ، در پی تجملات وهوسات نگشته ، متصل بفتوحات عظیمه ومهاجمات شدید ه مشغول شده ، دولت خود را شو کت عظمت قوت ثرو ت بخشید ند. بلا دی را که فتح کر د ند ، به بنا های عظیمه وجوامع شریفه ونشر علوم ومعارف آباد کردند . و لی ، رفته رفته ، تجملا ت و تنعمات افزونی گرفت . یك مد تی با زار گل ولا له - وژ اله و پیاله‌گر م گردید. بازیك وقتی خود کشیهای عایله برپاشد .ترقیات علم ومعارف در زیرپردهٔ تعصبات وتقییدات انحصارانه پنهان گردید. علم‌وفن بدرجه محدودگردید، که بجزمجادلات علمیه مخرج «ض» «ظ» دگرچیزی شنیده نمیشد ! حال آنکه، ازطرف دیگر اوروپا بیدارو هشیار شده میرفتند . اوروپا ئیان، چون تنها علوم وفنون حکمیه را ازشرق گرفته بودند، کار ها واختراعات وایجادات عجیبه وغریبه درعالم مدنیت وجهانگیری از آن علمها وفنها بروی کار آورده میرفتند. در حالتی که اول اسا س اصو ل عسکر نظامیه را ، که دایما در چونیهازیر سلاح باشند، وتعلیم وقواعدعسکریرا بیاموزند

بنام «ینی چری» یعنی عسکر نو در تاریخ ۷۳۰ هجری سلطان اور خا ن غا زی پسر سلطان عثمان خان غازی ، بنیاد نهاد . تایك مدت مد یدی به‌آن‌عسکر ، آسیا اوروپا وافریقارا بلرزه درآوردند ، وبسی بلاد را فتح نمودند . ولی ، رفته رفته بسبب دبدبه و تجملا تی که برای سلاطین حاصل میشد ، کار های دولت گاهی که بدست صدراعظمها ورجال دولت کارآگاه و صادق و بعد الت مو افق درآمده، وپادشاه هم هشیار و بیدار و کارآگاه بوده ، بحسن صو رت انجام یا فته است وگاهی که برعکس آن بوده ، ینی چریها عصیانها نموده وخرابیها رسانید،و در چنان وقتها، دولتهای غربی ، استفاده ها کرده اند .

(این راهم بگوئیم ، که دولتهای نصارای اوروپا، از زمانهای بسیار قدیمی درصدد محو کردن اسلام ، ورهائی دادن قدس شریف را ا ز دست مسلما نا ن افتاده بودند. بارها بار حمله ها و هجو مهای شد ید اهل صلیب، بربلاداسلامیه بوقوع آمد. اما ، هیچ صرفه یی نبرد ند. لهذا چون دیدند ، که‌قوت شان کافی نمی آید، به افزونی قوت خود افتا دند . علم فن صنعت را ر هبر خو د سا خته یکان یکان ملکهای اسلام را از آسیا وافریقا بدست خود شان در آور دند . د ر وقت حاضر، بچنان درجه قوت و قدرت‌خود را رسا نیدند ، که‌امروز روز ، تنها به رهائی دادن قد س نی ،بلکه برهائی داد ن تمام کره ز مین از مسلما نان اتفا ق کرده اند) .

والحاصل، دولت علیه عثما نیه، بابسی تهلکه های عظیمی ،افتان وخیزان موقع خودرا محافظه کرده توانسته است، ولی برای‌تشبثات‌عظیمه یی که‌اورو پائیها د ر راه قوت و ترقی و بر تری خود شان بر آن اقدام نموده اند ، هیچگونه‌اقدامات فعالانه‌یی بکاربرده نتوانسته‌اند ، که‌نظر بموقع عـنوان‌خـلافـت اسلا مـیـه ،

خود شان ، بـرحال و استقبال عموم اسلامیت نتیجه های آن شمولیت داشته باشد . مثلاً نه برای بیدار کـردن و به اتحاد آوردن مسلمانها ونه برای رسانیدن خطوط اتصالیه ، خودرا به آنها وغیره هیچ یك تشبثی ننمودند درحالیکه ، کتابها ورساله های مطبوعهٔ مصورهٔ دینی نصارا ، که بواسطه مشنری های شان ، بممالك عثمانی به نشر شدن آغاز نهاده بود . در استانبول ، هنوز مطبعه ها ، یعنی چهاپ خـانه هـا را ، بنظر بدعت فـرنگی دیده ، کتابهای مقدسه رانی بلکه کتب فقهیه وغیره را نیز بچهاپ کردن اجازه نمیدادند . تعصبات بدرجه یی بود ، که برمتفنین فنون حکمیه و عقلیه یی که مدار ترقی بدان است ، حکم زندیق ودهری و طبیعی را میکردند .

اگرچه آغاز نظام جدید عسکری درسنهٔ ۱۲۲۰ ، یعنی تقریبا یك عصر پیش ازین اول بار در زمان حضرت سلطان سلیم خان ثالث وضع گردید ولی هیچ قرار وثباتی نیافته ، تا بزمان سلطان محمود خان ثانی (که جدامجد اعلیحضرت سلطان محمد خان خامس موجوده میباشند) عسکریی نظام ینی چری (که در یك وقتی از منتظمترین عسکر های دنیا شمرده می شدند) دراجرای خرابیها بر وی کار بودند ، در زمان سلطان مشارالیه یکقلم مرفوع شده نظام جدید عسکری قرار پیدا کرد .

حال آنکه درآنوقت ، نظام عسکری دولتهای اوروپا بدرجه سر مشق جمله عالم شده بود وبسیاری از ممالك اسلامیه از دست برآمده بود واوروپا بدرجه اعلای ترقیات صناعیه و علمیه واصل شده بود !

از آن عصر دولت علیه ، به ترقیات عصریه مدنیه او روپیه آغاز نهاد ، زیرا

دید که بدون آن، چارهٔ گذران با همسایگان ممکن نیست. درحالیکه، شکل حکومت عبارت از یک پادشاه و یک وزیر بود، دوایر حکومتی تشکیل یافت. در زمان سلطان مغفور عبدالعزیز خان، چنانچه عسکر بری عثمانی تکمل نمود، قوه بحریه عثمانیه نیز خوب مکملی یافت. نظامها، قوانین، دوایر رجال سیاسی و اداری عظیمی بوجود آمد. مکتب های متعدد باز شد. مکتب حربیه ترقی گرفت بعداز آن انقلابات عظیمه داخلیه وخارجیه، ظهور نمود. اسرافات بی اندازه سلطان منجر بخلعش گردیده بعداز شش ماه سلطنت سلطان مراد خان خامس، سلطان عبدالحمید خان ثانی برتخت سلطنت جلوس نمود. درروز اول جلوس، اول امر وارادهٔ او بروکلاء ووزرای دولت این بود:

«برای درست ساختن حال دولت، وگرفتن استقبال آنرا در زیر امنیت، به اتفاق محتاج میباشیم. در نظر من، اتفاق برهرقوت فایق است. اتفاق میباید که از هیئت وکلا آغاز کرده، طبقه بطبقه در ذهن هرکس باید جایگیر شود. امور دولت را نیز بهمین نقطه متوجه باید نمود. چون ترتیب این انجمن، بر مقصد تاسیس دادن یک رابطهٔ زوال ناپذیری، درمابین خودشما، منبی میباشد، از آنرو امید میکنم که شما نیزاین نیت مرا، بخوبی تلقی میکنید. بنابرین، برشما امرو توصیه میکنم، که مسئله اتحادرا دایماً به آثار فعلیه خود تان اثبات کنید».

دراینوقت دولت علیه عثمانیه بتمامها یک شکل حکومتهای منتظمه را گرفته بود. دوایر حکومتی، وجود جسم دولت را عیناً مانند دیگر دولتهای متمدنه تشکیل داده بود. مانند «مدحت» پاشای مشهور، یکدل سیاسی مهیبی، رئیس وکلا بود. نظارت داخلیه و نظارت خارجیه دوبازوی آن جسم بوده، مالیه، ماشین معده، وقوه عسکریه بریه وبحریه، قدمهائیکه برآن برپاو پنجه های مدافعه آن جسم

هیئت نمارا تشکیل داده بود ، زمام اداره این دایره ها بدست دیپلوماسهای باعلم و ذکا بود . افسرهای بسیار قابل مکتب دیدهٔ باعلم و فن ، وارکان حربهای مکمل آنوقت وزمان را مالك بود .

اما عصیانهای صربستان ، و قراطاغ ، ودیگر جهتهای یاغیها ، که به تحریك روس ودیگر دولتهای اوروپا ، از بسیار وقتها برپاشده بود ، دوام میورزید . محاربهٔ مشهوره فلاکت آور روس آغاز نمود . درین هنگام دولت عثمانیه بیك حال بسیار مشکلی درمانده بود .

همه اوروپا علی الخصوص روس ، بهمه حال ، مضمحل نمودن عثمانی را مصمم نموده بودند . تنها دولت انگلیس بود ، که باعثمانی معاونت کردن میخواست ولی اوهم از اجرای این عاجزبود . درین محاربه ، دولت عثمانیه مضمحل شده فلاکتهای عظیمه مادی ومعنوی ، بر او وارد گردید ، چنانچه بسی ممالك ازدست شان بواسطهٔ اجانب برآمد . از دست خود سلطان نیز ، بسی آدمان کاری وطن پرور ضایع شده مجلس مبعوثان بندشد . امورات دولت بدست یك چند اشخاصیکه سلطانرا در زیر نفوذ خود در آورده بودند ، افتاده ، ملت ودولت عثمانیه ، بدرجه نهایت گرفتار آمد ، قوه بحریه عثمانیه ، سراسر معدوم گردید .

معما فیه ، از دیگر جهت ، بهزارها مطبعه ها و مکتب ها بروی کار آمده ، بسی ارباب علوم و فنون ، وکتابهای علمی و فنی ، وجود گرفت . مسئلهٔ معارف ، درزمان خاقان مشارالیه بدرجه یی ترقی یافت که هیچ یك از قریه ودهی از ممالك عثمانیه بی مکتب نماند ، ودر ذکورواناث ملت علم و فن مبذول و رایگان گردید ، ولی قهر و تسلط پر خوف وبیم مستبده جلادانه مردمان قصر «ییلدیز» چنان یك کابوس

بلا یی بر ملك و ملت انداخته بود که نه ازان علم و فن ، ونه ازان مکتب وارباب دانش وسخن ، هیچ استفاده یی نمي شد . اروپا ـ غیر ازانکه استفاده هاي عجیب و غریبی از خوف ورعب پراوهام ، سراپي پیلد بزدر ممالك عثمانیه میکردند ، رفته، به اینهم قناعت نه کرده و مسئله شرق رابهانه گرفته قسمت کردن ترکیارا درمابین خودشان قرار دادن وابتدای قسمت را از « ماکدونیا » آغاز نموده بودند ، که دفعتاً ازطرف جمعیت خفیه که بنام « اتحادو ترقي» ازبسیا روقتها تشکیل یافته بود . « مشروطیت و قانون اساسي » اعلان گردیده ، « سلطان محمد خان خامس » بر تخت سلطنت جلوس نمود .

اگرچه این انقلاب عظیمه ، یك سکته مؤقتی درتصورات اروپا وارد ، ولی بعد ازان اندکی دانستند ، که اگر ادنا فرصتي فوت کردند ، ترکیا ازحال مقاسمه شدن بیرون خواهد شد . هماندم بکار آغاز نهادند. بوسنیا ، هرسوك بلگراد دفعته تجزیه گردید. طرابلس غرب، ادرنه ، بن غازی ، رودوس ، و الحاصل یك شور رستاخیزی بران ممالك برپا گردید . مصیبت دیگر ، بی اتفاقي ملت عثماني شد ، که همه مسلمانان عالم رادریك گرداب یأس و حزن پراند یشه مستغرق نمود و هم، درعین زمان، همه مسلمانان رابرحرکات و مقاصد اوروپائیان آگاه وبیدار ساخت که مجبوراً از یکدیگر خود سوال باید بکنند که« ایا چه باید کرد» ؟ .

حالا یکقدری بسوي « ایران» که وسط جزیره است نظر کنیم ببینیم که :

ایرانیان آیا چه کردند ؟

ایران ، یك مملکتي است که تااززمانهاي بسیار قدیم دولتهاي بسیار جسیمي دران تشکیل یافته ، و بسی مثاهیر عجیب وغریبی بروراینده است که درینجا از احوال قدیمه قبل الاسلام آن ، واز سلطنت های مختلفه متشکله بعد ازاسلام

دران بحث نمیرانیم، زیرا مقصد ما، تاریخ نویسی نی، بلکه یک سوال استفهامی ایست که آنرا حل کردن میخواهیم.

پیش ازهمه چیز یک نقطه بسیار مدهشی، که در مناسبات عمومی عالم اسلام، متعلق ایران جلب انظار دقت را مینماید، و مسئله اتحادو ترقی اسلام را تا بسیار زمانها به تعویق درانداخته است، همانا تفرقه مذهب است. جنابشاه « اسمعیل صفوی » اگر بیک نظر دوربینی این حال امروزی عالم اسلام را میدید، و سودانست، هیچگاه با مذهب جداگانه دیگری اعلان سلطنت میکرد، و مذهب تشیع را رسماً مذهب رسمی ایران نمینمود. درانوقت، اونیز به اینمعامله مجبور بود. زیرا یک رقیبی مانند سلطان سلیم عثمانی، در مقابل خود داشت وبدیگر صورت که مقابل باقوت خلافت بیاید، ممکن نمیشد، مگر اینکه او نیز یک خلافتی تشکیل کند، وآن میسر نمیشد، مگر که یک مذهب جداگانه بی اعلان نماید، زیرا در یک مذهب دو خلیفه نمیشد! اینست که این انشقاق مذهب، که صرف بیک اساس پولتکی مبنی بود، یک نتیجه وخیمی درپولتیک استقبال اتحاداسلام نشان داد ازاوایل عصردهم هجری، تا به اینوقت ها، هرانقدر علومی که تداول وتدریس و تحصیل یافت، هرانقدر ارباب علوم ودانش که بسر رسید، وهر انقدر تالیفات وتصنیفاتی که بوجود آمد، وهرآنقدر اجراآت وتطبیقاتی که بعمل آمد، وهرانقدرپولتیک وسیاسی که بخرج رفت، همگی براساس ضد اتحاد، و مبنی برتفریق و تبعیض و تبعید از همدیگر بنا و بنیاد یافت. تا بدرجه یی رسید، که نصارا و یهود را، عوام ایران افضلتر از سنی دانستند، وکذالک عوام سنی، شیعه را همچنان شناختند.

حقیقتاً این یک مصیبت عظیم عالم اسلامی شمرده میشود. ایکاش که آن اجتهادات نیز براساس جد وجهد، وشجاعت وشیردلی، محبت وطنیه وملیه مؤسس میبود. هزارافسوس که آنهم نبود. افضل طاعات وعبادات، سب وشتم بعضی گذشتگان هزار ساله، ونوحه کردن و زار زار گریستن عمری، برای واقعات بسیار الم انگیز فجیعهٔ گذشته شمرده میشد. آیا یك ملت وقومی که همه عمر خود را بیک ماتم ونوحه وگریه بسرآرند، دردلهای شان چسان یک اثر زندگی قهرمانانهٔ دلاورانه بی باقی خواهد ماند؟

خدا دانا وبیناست، که ما این سخنان را از تعصب، بطریق طنزوطعنه نمیگوئیم زیرا، بدین ومذهب کسی هیچکاری نداریم، وهم وقت تعصب وطعن باقی نمانده. چونکه آتشهای طوپها و تفنگها، ودرخشندگی سرنیزه هاوتیغهای اوروپا بر عموم عالم اسلام متوجه شده، نه بر خصوص. مقصد ما، تنها یك تفحص و تجسس احوال ممالك اسلامیست، که برای سوال استفهامی «آیاچه باید کرد؟» یك زمینهٔ تطبیقی تدارك کرده بتوانیم.

اگرچه بعضی از اخلاف شاه اسمعیل موصوف، این نکتهٔ مهمهٔ رادرک کرده، رسمیت مذهب شیعه ترك نمود، ولی چنان رسوخ وتمکن پیدا نکرده بود که زایل شود. انجام وختام دولت صفوی، بیک درام فجیعی خاتمه پذیر گردید. افغانها قیام کردند و برایران هجوم بردند. دولت صفوی را بر هم زده، ایرانرا سراسر در زیر ضبط آوردند. اگرچه دو بار دولت عثمانیه، در حمایت آن کوشش نموده، با افغانها محاربه نمود، وباز دولت روس نیز عیناً همین معامله را اجرا کرد، ولی سود سند نیفتاد. اگر درآنوقت، افغانها وعثمانیها، دپلوماسیهای دوراندیش دانشمندی را مالك میبودند، به بسیار سهولت وآسانی میتوانستند، که یك دولت

مستقله بسیار متینی از خود ایران در ایران تشکیل بدهند ، و اختلاف مذهبی را رفع نموده ، در سیاست یك اتفاق مثلث تجاوزی وتدافعی بسیار متینی ، عقد کرده میتوانستند. در این اثناء، از اقوام افشار ایران ، نادر نام یك قهرمان جسور ودلاوری قیام نموده ، افغانانرا از ایران بیرون کشید ، ودر ایران ، سلطنت خود را اعلان نمود . غیر از ایران ، افغانستان وما وراء النهر را نیز ضبط وتسخیر ، وفتوحات خود را تا بهندوستان توسیع وتمدید نموده است ، ولی دولتی که اوتشکیل داده بود ، بعد از خودش ، پایدار نشده محوو منقرض گردید ، چنانچه در افغانستان ، دولت «درانیهٔ افغانیه » ، ازطرف «احمد شاه ابدالی » تاسیس وبنیاد یافت ، در ایران نیز از طرف « عبدالکریم » نام یك مرد با حقانیت هوشمندی ، دولت زند تشکیل گرفت ، که آنهم در اندك مدتی انقراض یافته ، «آقامحمد خان » نام یك شخصیکه به «قاجار» نام یك قبیلهٔ ترکمان جهت شمالی ایران منسوب بود ، ظهور نمود ، و دولت قاجاریه را که امروزه روز برقرار وبردوام است ، تاسیس و تشکیل داد . بعد از آقا محمد خان «فتحعلی شاه» . وبعد از آن محمد شاه ، و بعد از آن جناب « ناصر الدین شاه ، وبعد از آن مظفر الدین شاه ، طاب مثواهم ، بر تخت سلطنت ایران جلوس نموده اند .

زمان سلطنت مرحوم ناصرالدین شاه ، بچنان یك راحت وآسایش داخلی وخارجی مرور نموده که ایران نظیر آنرا کمتر بیاد میدهد . درعین زمان ، بچنان عطالت وتن پروری و بیکاری گذشته ، که انسانرا حیرت دست میدهد . جلوس بادشاه مغفور ایران ، باجلوس ایمپراطور حالائی اوستریا مجارستان «فرانسوا ژوزف » تقریباً، تقرب دارد . پس چون این دوظوف زمانرا ، در اوستریا وایران مقایسه نمائیم ،

در پیش آن فعالیت و این عطالت ، بجز حیرت دگر هیچ چیزی نمی‌یابیم ! در حالیکه بظرف سی چهل سال ' در اوستریا مجارستان ،بهزار ها مکتب ها ، دا را لفنونها ، صنایع خانه ها ، کتب خانها ، انجمنهای علمی ،بوجود آمد ، در ایران هیچ اثریکی از آنها دیده نشد. در حالیکه در اوستریا مجارستان ' کشتیهای بخاری متعددی برای تجارت وحرب ساخته شد، در ایران ، یك فلو که یی هم بوجود آورده نشد . با وجود یکه اوستریا ،بقدر ایران بحررا نیز مالك نیست .

درحالیکه ملت اوستریا ، بهزارها فابریکه‌ها، و دار الصناعه ها و مخترعات عجیب وغریبی را مالك گردیدند، ملت ایران، بجزاینکه بعضی صنایعهای قدیمی خود شانرا ،مانند قالین باقی وغیر نیز از دست دادند، دگر هیچ چیزی نیافتند . درحالیکه دولت استریا ' قریب یك ملیون عساکر منتظم معلم پرطوب وتفنگ، و بصدها افسرها وارکان حربها را مالك گردید ، دولت ایران، در پی تدارك یکی ازینها ، ادنی اندیشه یی هم ندوانید . ما از آن یك غند دو غند عسکر منتظمهٔ ایران بحث نمیرانیم ' زیرا آنرا از و نمیدانیم . . . . . . حال آنکه در همان عصر ، افغانستان، دو راز همه گان ، نیز ، بقدر لك عسکر منتظم معلم طرز جدید را' با سلاح همان وقت ،بطرز بسیار مکملی تدارك کرده توانسته بود. مرحوم مظفر الدین شاه ، بادشاه بیدار مغزی بود .اگر چه برای ملك و ملت خود ، بسی خیرها و املهای نیسکی مد نظر داشت ، ولی اجل امانش نداده ، با همهٔ آمال وآرزوهای خیرخواهانه اش درزیر خاك و پنهان ساخت .

«محمد علی شاه» یك ناخلفی برآمد. هرآنچه که پدرش کرده بود ،سراسر بضد

آن حرکت کردن گرفت. اختلاف عظیمی، درمابین او وملت بوقوع آمد. د ولتهای رقیب شمالی و جنوبی ایران، فرصت را غنیمت دانسته، یکی آنراودیگری این را، آله های منافع شخصیهٔ حرص پرستی خودشان ساختند، و کردند، ومیکنند، هرآنچه کردند، و میکنند که یومیه و قوعات آن درزیر نظر ماست، و آن حرکات و قوعات است، که موجب این سوال استفهامیه «آیا چه باید کرد ؟» میشود .

حالا یکقدری، بسوی آخر جزیره ،یعنی افغانستان ،نظر اندازیم به بینیم که:

افغانیان آیا چه کردند؟

افغانستان یك قطعهٔ بزرگ آسیای وسطی است ، که تاریخ از زمانها ی بسیار قدیمی موجودیست آنرنشان میدهد . قوم افغان نیز ازقومهای قد یم دنیاست، که تا از زمانهای پیش و ادیان، درهمین قطعهٔ افغانستان، که درانوقتها بکابلستان وزابلستان، معروف بود ، سکونت دارند. قصهٔ شاه کابل و زال و رستم و کك کو هزاد وغیره ، از حکایات اساطیرالا ولین آ نست.

حتی بعضی نام پهلوان مشهوریکه د ر تواریخ قدیمه به «پشوتن» مذکور شده است، از کلمهٔ «پښتون» یا «پختون » که نام اصلی افغانهابزبان خودشان است، ماخوذ پنداشته‌اند . یعنی «پشوتن» پشتون (یعنی افغان) بوده است !

قدیمترین مؤرخین دنیا، «هرودوت » یونانیست، که به ابوالمؤرخین معروف است. مؤرخ مذکور، در تاریخ خود که چارونیم عصر پیشتر ازمیلاد عیسی علیه السلام نوشته از زبان «اسکیلاقس» نام سیاح یونانی ، که از طرف اسفندیار به انطرفهاماسورآفرستاده شده بود، نام افغانرا به ادنا تحریفی، ذکر کرده «اغاوان» نوشته است، که آغاوان

نیز از کلمهٔ «آسوغان» که بزبان سانسکریت بمعنی «سوار» می‌آید، غلط وتحریف شده است، والحاصل، ما از تفصیلات تواریخ قدیمهٔ افغانی وغیر افغانی که قبل از سلطنت درانی درآن تشکیل یافته نیز بحث نرانده، تنها از ابتدای سنهٔ (۱۱۶۰) بحث میرانیم و می‌بینیم که درینقدر مدت چه کرده اند.

بعد از وفات «نادرشاه» مشهور «احمد خان» که از امراءقبایل افغانیه، واز روسای طایفه صدوزائی ابدالی درانی‌بود، اعلان استقلال نموده شهر «قند هار» را آباد، وپای تخت‌خود را درآن بنیاد نهاد. همه قبایل وعشایر افغانیهٔ اورا بعنوان «احمدشاه‌بابا» به سلطنت قبول کرده، بفتوحات وتوسیع بلاد آغاز نهاد. در زمان سلطنت احمدشاه، غیر از همین دایرهٔ حدود موجودهٔ امروزی افغانستان، یک قسمی از ایران وهمه سیستان و تمام بلوچستان وسند و یك قسمتی از هندوستان وایالت کشمیربدولت‌افغانستان، ملحق گردیده، وافغانستان یکدولت بسیار جسیمی درآسیا تأسیس وبنیاد یافت، ولی هزار افسوس، که در زمان پسرجانشینش (تیمورشاه) دولت کوچکتر گردید. پای‌تخت نیز به کابل انتقال نمود. بعداز تیمور شاه، در ما بین پسرانش، به‌سبب‌بلای کثرت‌زوجات، و افزونی شهزادگان، وعدم‌تربیه کاملهٔ شان، بی اتفاقیها وخانه جنگیها و همدیگر خودشانرا کورکردنها، که‌از نادرایرانی‌برای شان سرمشق مانده بود، میدان یافت. مملکت دچار هرج‌ومرج گردید. ملت افغانیه درمابین‌این جنگهای‌مابین خود شان، باهمدیگر درآویختند خونها ریختند. تخمهای عداوتها درمابین همدیگر شان کاشتند. درعین زمان، وسعت‌مملکت نیز کمترشده میرفت. درین اثنا، انگلیز ها نیز ازطرف شرق به‌افغانستان تقرب‌مینموند. یگان‌یگان مناسبات باهم پیدا میشد، تا آنکه «شاه‌شجاع» که آخرترین پادشاهان صدوزائی

از ذریت «احمدشاه» بود، بحیلهٔ سیاسی انگلیز ها گول خورده ،و قائد و پیش دار اردوی مکمل انگلیز را ،درافغانستان ادخال نمود. مردمان افغانستان،ازین داخل شدن اجنبی غیردین، درخاک مقدس وطن شان، واسارت خود رابدست انگیزان رم و ابا نمودند.

اینرا هم بگوئیم ، که ازطائفه محمد زائی درانی،سردارپاینده محمد خان،ملقب به «سرفراز خان»، یک رادمرد نیک نهاد خجسته سیری بود، که ازامری بسیارمهم وعمده وزمان شاهان صدوزائی ،شمرده می شد .

این ذات، اولاد صاحب رشدو اقتدار بسیاری را مالک بود. در اواخر سلطنت صدوزائی ،ازاولاد سردار پاینده خان موصوف ، که به تیغ جوروستم شاه زمان بقتل رسیده بود ،وبعد ازان پسر بزرگش «وزیرفتح خان» نیز ازدست «شاه محمود» کشته شده بود. همهٔ مردم افغانستان،ازظلم واستبدادطایفهٔ صدوزائی روگردان شده ،طایفهٔ محمد زائی، یك استعداد وقابلیت عظیم سلطنت را مالك شده بودند. بناً علیه انگیزان «سردار دوست محمدخان» را که مؤخراً بلقب امیرکبیر پادشاه مستقل کل افغانستان گردیدند، وبانفوذ ترین وهوشمندترین همهٔ برادران خود بودن، باهمه اولادها وعیالها وبعضی از برادران شان توقیف نموده، بهندوستان محفوظاً فرستادند. مگر بزرگترین فرزندان شان ،سردار محمد اکبر خان، که بلقب «وزیر» ملقب بود، بیك تقریبی بسوی ترکستان بفرار کامیاب آمده،وازآنجا عودت نموده،وبرروسا و عشایر اقوام مختلفه افغانیه، بیان نامه هانشر وتبلیغ نموده ، همهٔ ملت افغان عموماً اعلان جهاد کرده در زیر کمان افسری شهزاده مذکور باانگلیزان بحرب آغاز نهادند.

انگلیزان، برمالك شدن شان برافغانستان، چنان امین وخاطر جمع شده بودند،

که عیال واطفال خود را نیز آورده ،عادتاً توطن وتمکن تام ورزیده بودند،ولی ، غافل از اینکه در افغانستان ، بجز افغان دیگر کسی توطن کرده نمیتواند . . .

این محاربه، نتیجهٔ وخیم و فجیعی برای انگلیزان بخشید. غیراز مردان و زنان واطفالی که اسیر شدند ،باقی همه عساکر نظامی انگلیز،از طوپخانه ورساله وپیاده، از کابل تاجلال‌آباد، عموماً بقتل رسیدند. تنها یك داکتر انگلیزی بود، که بحالت نیم‌جان، بجلال آباد رسیده، خبرفلاکت آور محوشدن اردو را بمفرزهٔ جلال آباد رسانیده توانست. شاه‌شجاع مذکور، اگر چه درآخرها ، برد سیسه انگلیزان و گول خوردن خود کسب وقوف کرده توانسته بود ،اما، پیش از انکه یك چاره‌یی بتواند از طرف بعضی سرداران افغان بقتل رسید، وحکومت صدوزائی بر وختم شد .

مقصد ماچون‌تاریخ نویسی نیست، از انرو اجمال واقعات را مینویسیم .

اجمال این‌وقوعات ، برین نتیجه داد ، که حکومت انگلیز، به هند اسرای خود شانرا ، با اسرای افغان مبادله کرده، امارت‌مستقلهٔ امیرکبیر جنت‌مکان‌اعلیحضرت امیر دوست محمد خان را تصدیق نمودندویك معاهده یی عقد نموده، امیرمشار الیه را بکمال اعزاز واکرام‌بدار السلطنهٔ کابل روانه کردند .

زمان سلطنت امیر کبیر ، به بسیار راحت ورفاهیت تامی مرور نمود . اگر چه در اصلاحات داخلی ، کوشش بلیغی مصروف گردید ،وتمام ممالك محروسه به ادارهٔ مرکزیهٔ دارالسلطنهٔ کابل مربوط شده،افغانستان یکدولت بااقتدار مالك الرقابی گردید ولی در سیاست خارجی هیچ غور وتدقیقی وبرای تعلیم‌وتربیهٔ عمومی هیچ تشبث واقدامی بعمل نیامد .

بعد از وفات امیر کبیر، باز بلای‌بی‌اتفاقی‌برادران وخانه جنگهای خانمانسوز

ویران کن خاندان،درمابین پسران امیر کبیر در گرفت .مدتی،مملکت پا مال هرج ومرج ,قتل وقتال همدیگرشان شد.د راین فرصت ها بود ، که بلوچستان وشا لکوت ودیره ها وپشاور وغیره از دست برفت .

اینراهم بگوئیم، که یگانه موجب این خانه جنگیها،وبی اتفاقی برادران ازدو چیز بود :

یکی تکثر زوجات بود. ما تعدد زوجات نمیگوئیم، تکثر زوجات میگوئیم، زیرا تعدد زوجات عبارت ازهمان چهار زوجه معدوده ایست، که شعریت آنرا احتیا طآ در زیر بعضی شرایط مو کده ,جواز داده است.ولی تکثیر زوجات عبارت از بیست وسی وچهل زوجه است که از هر کدام آنها یکیك ولدصالحی یاطالحی هم بدنیا بیارد ! این بی اتفاقی اولاد های انبا قها , از ابتدای طفولیت آغا ز می نها د ، رقابت ها و همچشمیهای داده ها ولاله ها ودایه ها , از آغاز کار ,اساس نفاق را می نها د .

دیگر اینکه،تربیت وتعلیم شهزاده گان،بصورت اکمل اجرانمیشد. بمجردیکه بدنیا آمده بودند ،سردار صاحب گفته شده، به انواع لهوولعبهامشغول می شد ند ! تحصیل علمی شان ،اکثر تا بحدخواندان کتابفارسی،ونوشتن یك امرو احکام منحصر می ماند , از احوال عالم خارج ، هیچ وقوف ومعلوماتی نمید اشتند .ذا تاً بیخبری وبیعلمی عمومی ، چنان حکمفرما بود , که هیچ کسی از ان رهائی ند اشت.

والحاصل، اگر چه اخر الامر سلطنت افغانستان بر امیر شیر علیخان مرحوم قرار یافت,وباز همه افغانستان ,بیك مرکز مستقل مربوط گردید، و بقدر شصت وهفتاد هزار عسکر نظامی تعلیم طرز جدید حاضرنمود ,وتایکدرجه یی ا صلاحات مدنیه بروی کار آورد, ولی موخراً بنابر خطای سیاسی که پیش آمد ,وآنهم عبارت از گول

خوردن بدسیسهٔ دولت تزاری واعلان حرب نمودن بادولت انگلیز بود، مغلوب گردید وبترکستان رفته در مزار شریف وفات یافت.

پسرش امیر محمد یعقوب خان، که بعد از حبس چند سالهٔ پدر خود از محبس بر آمده، در چنان وقت بسیار نازک، برتخت حکومت جلوس نمود، از سراسیمگی حبس خانه چند سالهٔ وسوءاستشاره بعضی مشاورین وقرباي نالایق، یک معاهدهٔ بسیار مضرو غیر نافعی با انگلیزان عقدنموده، که نتیجه آن بقتل کمناری ومحبوس شدن خوداو و بهندوستان فرستادنش منجر شده، دفعهٔ دوم، انگیزها افغانستانرا استیلا نمودند. جنرال روبرتس مشهور، درکابل انتقام کمناری را بهانهٔ گرفتهٔ یکداری بر پا کرد، ودر هر روز پنج ده بیست مظلومان وطن را بر دار کشیدن گرفت. بعضی از خائنان وطن دین وایمان ووجدان خود را، ازسبب بیعلمی وبیخبری وطن وملت ودیانت شناسی بیک جیفهٔ دنیهٔ دنیوی، سودا کرده، انواع دنائتهاي وبی شرفیها اجرا کردند، که صحایف تاریخ افغانستان، تابه ابد نامهای آنها را، بەلعنت یاد وتذکار خواهد کرد.

اهالی، عموماً برانگلیزان قیام کردند ملاها درهر طرف، اعلان جهاد نمودند. زن مرد، پیر، برنا، هر کس که دستش سلاح گرفته میتوانست، بمیدان حرب خود را بر تاب کردند. در هرطرف، برانگلیزان هنگامه رستاخیز برپا گردید. همه اردوی انگلیز در قلعهٔ مستحکم شیر پور، که امیر شیرعلیخان مرحوم آنرا در نزد یک شهر کابل، بیک وضعیت حربیه بسیار مکملی، برای یک اردوی عسکری افغانی انشاء نموده بود، محصور گردید. در قندهار نیز، اردوی شان محصور بود. تهلکه و فلاکت ما بقی که بر انگلیزان پیش آمده بود، دراینبار نیزهشتر از آن آمدنی بود، زیرا در ین اثنا ها، خبر دهشت اثر گذشتن خاقان مغفور اعلیحضرت امیرعبدالرحمن خان، طاب مثواه از نهر آموزیز مانند یک صاعقه یی در رسید.

در حالیکه ملت افغانیه، یك پاد شاه و سر افسر بـزرگی را مالك نبود، اینهمه حالهای فلاکت اشتمال را، بر انگلیزان بر پا کردند، و چون اینچنین یك قوماندان جلادت و شجاعت‌نشان بسیار جسور و جوانمردی، مانند ضیاء الملة والدین، امیر عبدالرحمن خان برین ملت وطن‌پرور باغیرتی، که مانند شیران گرسنهٔ بخون دشمن وطن تشنه عموماً برپا خواسته اند، پیدا شود، آیا چه شور رستاخیز نیست که برپا نگردد؟

دولت فخیمهٔ انگلیز، سیاست خوبی بکار برد برده، پیش از آنکه امیر مغفور بسوی کابل حرکت کند، بعضی از مامورین مخصوصی را، بانامهٔ مخصوصه‌یی که مبنی بر مصالحه و معاهده بود، بحضور شان فرستادند. هنگامیکه ذات اعلیحضرت خاقان مغفور در چاریکار کوهستان تشریف آوردند، تقریباً سه لك مردم با سلاح، از اهالی و یك مقداری از عسکر نظامی، بمعیت شاهانهٔ شان موجود بود.

بعد از معاهده نامهٔ که در «زمه» نام موقع عقد گردید، اردوی انگلیز، از افغانستان به محافظت تمام اخراج گردیده، زمام ادارهٔ دولت افغانستان، یك کفایت بـا اقتدار بادشاه دانای سیاسی آگاه جسور غیور درآمد. حالا درینجا اگر بگوئیم که درینواقعه ذات اعلیحضرت خاقان مغفور، یك‌حق بسیار عظیمی بر دولت فخیمهٔ انگلستان دارد هیچکس آنرا انکار کرده نمیتواند، زیرا اگر تضییق مینمودند، بسی فلاکتهای بزرگی براردوی دولت انگلیس وارد می آمد. اگر دولت بهیه انگلیس دعوا کند، که حقوق حکمرانی افغانستان را تصدیق کرده است، دولت علیه افغانستان نیز، این حق خود را ثابت میتواند، که اردوی اورا ازهلاك محقق نجات داده است.

این یك دور تجددی براي افغانستان، بود زیـرا بعد از آنکه یك دولت اجنبی مملکت را استیلا نمود، سر از نو باز، دولت مستقلهٔ افغانستان، تاسیس وبنیاد یافت. در

مدت سلطنت سنیه خاقان مغفور، اجرات و ترقیاتی که بروی کار آمده درینجا موضوع بحث نه مینمائیم، چونکه هنوز از خاطر ها فرا موش نشده.

بطریق اجمال، اینقدر میگوئیم، که اعلیحضرت خاقان مغفور، افغانستان رایك دولت قوي الشکیمه بسیار باقوت واقتداری، با همه استعداد هاو قابلیت هائیکه یکدولت معظمه اسلامیه را در آسیا تأسیس وبنیاد دهد، وضع نمود.

بعد از ارتحال، آن موسس بنیان سلطنت، چون نوبت حکومت بولد اکبرو ارشد شان ذات معظم حالائی ما، اعلیحضرت سراج الملة والدین، امیر حبیب الله خان رسید، آن استعداد دقابلیت سال بسال روز بروز لحظه، نشو و نمای ذاتی خود را بظهورآورد تا آنکه دروقت حاضر، مملکت افغانستان درقطعهٔ آسیا چنان یك اهمیت و وقعت عظیمی پیدا کرده، که اگر شاهین ترازوي قوام واعتدال آسیا شمرده شود، جا دارد و ازین است که انسان بر سوال استفهامی:

آیا درچنین وقت نازك، چه باید کرد ؟

مجبور میشود. بلی! مسلمانها، مجبور اند که از همدیگر خود درینوقت این سوال را بکنند، ویك فکری وتدبیری خود بیندیشند. وقت، بسیار نازك، بسیار تنگ، فرصت مفقود، حمله بیدرنگ است. یك دقیقه غفلت یکروز خسارت است. یکروز خسارت یکماه پس افتادن است. یکماه پس افتادن، یکسال عقب ماندن است: یکسال عقب ماندن یك عمر افسوس خوردن است، که در انحال، همه اشجار، احجار، کوه، دشت، سما، فضا بیك زبان حال طعنه مال اینمصرع را خوا هند خواند:

«الان قدندمت ولا ینفع الندام!»

ترجمه: «حالا کنی ندامت و سودی نمیدهد!»

اگر بنظر غوروتدقیق، بسوی «چه بودیم وچه شدیم» خود ما و«آیا چه کردند های» خود مانظر کنیم، مسئله «آیا چه باید کرد» ما خود بخود بمیدان می برآید. بعضی میگویند که، ما اگر بخواهیم اینحال حاضر خود ما را بحال هزار و سه صدسال بیشتر خود رجعت بدهیم، امر محالی می نماید. آن صفوت، آن اخلاق حسنه را بدست آوردن به اصحاب ، ویا تا بعین شدن موقوف است . آن عصر وآن زمان ، چون بعصروزمان سعادت نزد یك بود ، پرتو تا بش آن مهر منیر، دلها را روشن ، وجد انها را صاف داشته بود ، اما هرقدر که از ان شمس در خشان دور تر شده ایم ، هما نقدر ظلمت وتیرگی ما را فرا گرفته است .

حال آنکه، ما این سخن را یك عذر لنگ جانشینی میشاریم، و حقیقت را بدیگر صورت جلوه گرمیبینیم ! ما، ظلمت وتیرگی و عقب ماندن خود را، از دور شدن آن نور نمی بینیم . زیرا، آن نورچنان نوری نیست که تابمادام القیامت از ما دور شود. اگرآن نور، منحصر بر زمانه ها و عصرها میبود، ازعصر سعادت یکقدم باینسو شامل نمیشد. ولی ما برین ایمان آورده ایم، که نور برای روشن ساختن همه عالم راتابه ابد، شرف نزول فرموده، وتابه ابد همهٔ عالم از آن استفاده میکند. سبب یگانهٔ این ظلمت و تیرگی، و این ذلت و پستی ما اینست، که ما خود را خود از آن نور دور انداخته ایم و بس .

قرآن عظیم الشان، یک کتاب مقدس قویم، و یک منهاج مکرم مستقیمیست که برای هدایت و رهنمائی همه بنی نوع بشر نازل شده است .

هزار افسوس، که بسیاری از ما مسلمانان، آن کتاب مقدس زندگی بخش را، برای مردگان خود مخصوص نموده ایم، وتنها برای خواندن به ارواح مردگان خود بدست میگیریم. آن کتاب معظم را که برای شفا و رحمت عالمیان نازل فرموده شده

کتاب مردگان میدانیم! از هر جا بیشتر، قرائت قرآن کریم را، در سر قبرستانها بحضور مردگان میشنویم!

مقصد این نیست، که بروح مردگان قرآن خوانده نشود، بلکه مقصد اینست که زندگان برای زندگانی خود نیز آنرا بخوانند!

همه فلاکتها و مصیبتهائیکه برما پیش آمده، از جاهل بودن مابقرآن خود ما، و وظیفه انسانیت خود ما، و خود ما و انسان و جهان میباشد. همه بی ثروتی و ناداری و مفلسی ما، از بیعلمی و بیخبریست. قران عظیم الشان است که علم را حیات، و جهل را موت و علم را نور، جهل راظلمت بما نشان داده است. هزار افسوس که ما قرآن خود را زود میخوانیم، وزود از بر میکنیم، ولی بمعانی آن هیچ غور نیکنیم. این سلاح جهانگیر خود رابر مقتضای زمان و عصر خود استعمال نمیکنیم. قرآن ماست که مسخر بودن همه اشیای کائنات رابما تبشیر و بیان میکند. پس ما اگر آن بیان مؤسن به خود را دستور العمل اتخاذ کرده، بواسطهٔ علم وفن، اصول تسخیر همهٔ اشیا را برای استفاده احوال خود، وبلاد خود بیاموزیم، و حکم خود را بر کوهها ومعدنها و دریاها و نهرها جاری نمائیم، جزاینکه متابعت حکم قرآن خود را کرده باشیم، دگر چه خواهد بود؟

کردنیهای ضروری

ای اخواننا المسلمین! کردنیهای بسیار ضروری داریم ووقت بسیار تنگ! هرچه که کردنی باشیم، زود بکنیم، وزود دست و پا بزنیم، وزود بیدار شویم، وگرنه، زود باشد که در خواب شکار شویم، چنانچه بسیاری ازماشکار شدند.

۱ — اولا: قرآن عظیم الشان خودرا، بسیار بخوانیم، واحکام جلیل اوراز هبردنیا و

آخرت سازیم، وبرای آن مجلسهای علمیه بسیار بزرگی ازعلماوحکماومتفننین اسلام در هرجای ممالك اسلامیه تشکیل دهیم؛ دران مجلسها، دران کتاب مقدس ربانی، غور و تدقیق شده، ونکات سعادت آیات پرحسنات آنرا، بهمه زبانهائیکه مسلمانان بان متکلمند نشرنموده، بصورت بسیار وافری، برعالم اسلام پراگنده سازیم، تا مسلمانها بدانند، که قران کریم "تنها کتاب آخرت ومردگان نیست بلکه، کتاب جمله کائنا تموجوداست که بعطا فرمودن آن کتاب، کائنات وموجوداست رآبماعطا فرموده است .

ازجهل ما بقران ما ست که مانند رشوت یك فعل قبیح ونجسی را، ارتکاب میکنیم، دروغ میگوئیم غیبت ونفاق و ریا راشعار خود میسازیم. افترا و بهتان راآلات کین و حسد ساخته، اخوت وهمدردی ومعاونت همدیگر را، بان ازبیخ وبرمیکنیم! وبسی کار های دیگری، که دربیان نمی آید. همه رابکمال جرئت مرتکب میشویم. از همه عجبتر اینکه چون یك دورکعت نمازنفلی، یایك چیزی تلاوت قران کردیم، کفارهٔ همه آن گناهان میشماریم . حال آنکه، نمازاگر خوانده شود، تنها نفع آن بنفس خود انسان میرسد وارتکاب اینچیزها، باساس اسلامیت لرزه می اندازد، چنانچه نمازبقران فرض شده اینچیزها نیزبقران منع گشته. پس اگر عالم حقیقی قران عظیم الشان خود میبودیم، چنین نمی بودیم !

۲- ثانیاً - اتحاد رابقول قران عظیم الشان خود اساس مسلك اتخا ذکنیم واین اتحاد یعنی یگانگی واتفاق را ازافراد آغاز کرده درهمه اقوام و قبایل و عشایرملل مختلفه اسلامیه ساری وجاری نمائیم که اینهم بفدا کاریها وسعیهاو کوششهای بلیغی متوقف است. جمعیتها، دارالندوه ها، ومجلسها، مکتبهادر هر طرف ممالك اسلامیه تشکیل یافتن لازم است . علی الخصوص درایام حج درمدینهٔ منوره ومکهٔ

مکرمه که طوایف مختلفه اسلامیه در انجا جمع می آیند. این اتحاد مبنی بر محافظ موجودیت و ترقی و تعالی اسلامیه میباشد. فرنگستان را آزینمسئله اتحاد اسلام یك هراس و اندیشه غیر اختیاری حاصل میشود حال آنکه مقصد ساو بلکه همه اسلام از تعبیر اتحاد اسلام این نیست که اسلام برای قیام برنصارا اتحاد کنند. نی! بلکه مقصد از اتحاد اسلام اتحاد برای ترقی و تکمل و تمدن و تعاون است. مثلا اگر مقصد از اتحاد اسلام برانگیختن اسلام برنصارا باشد ازینگونه اتحاد، غیر از ضرر و نقصان دگر اصلاح و بهبودی حاصل نیست. مسلمانان هندوستان یا چین یا ترکستان را بر دولت های متبوعه حاکمهٔ شان بعصیان وقیام وحمله آوری تشویق و ترغیب دادن جنایت بسیار فجیعی شمرده میشود. مقصد از اتحاد آنها اینستکه بغض و نفاق خود را از همدیگر برفق و وداد و اتفاق و اتحاد تحویل داده متفقاً و متحداً درمحافظه قران و ایمان و محافظه حقوق و شرف باعموم مسلمانان اتحاد کنند و در معارف و فنون بدرجه قوه حاکمهٔ خود خودشانرا رسانیده هم برادران محتاج و آزاد خودشانرا بکمالات خود مستفید کنند و هم حقوق استفاده های مادیه خودشانرا محافظ بتوانند. الحمدلله که یوما فیوما این حسیات اتحادیه را درهر طرف میان مسلمانان بنظر مسرت افتخار مشاهده میکنیم. قران عظیم الشان اتحاد را امر فرموده. بسبب دور افتادن از معانی احکام قران کریم درهرطرف چون نظر کنیم مسلمانانرا از اتحاد و اتفاق دورتر می بینیم. ممالك عثمانیه را دریك گرداب بی اتحادی و بی اتفاقی مستغرق می یابیم ایرانرا ازان هم بد تر. افغانستان ما معلوم که زائیها و خیلها وطایفه ها وقبیلها درمابین خود شان چه عداوتها چه رقابت ها و چه هم چشمیها چه خونریزی ها دارند. لهذا مسلمانانرا لازم است که تخم اتحاد را بقوت ایمان کامل بر قران خود و در مزرعه عالم السلام بکارند.

و ثمره های سعادت آنرا برچینند .

(۳-) ثالثاً. «علوم و صنایع» را مانند یك مال گم شدهٔ خود دانسته درعقب آن بدویم و بدست آریم . علی الخصوص دولتهای آزاد ومستقل، مثلاً، بکمال تأسف می بینیم که دولت های عثمانی وایران و افغانستان از معادن یعنی کانهای خود شان هیچ استفاده کرده نمیتوانند .

دولتهای اوروپا، نه تنها از کانهای ملك خود شان، بلکه از کانهای روی زمین استفاده میکنند، بلکه غیراز معادن طبیعی، باختراع معدنیات صنعتی نیزمقتدر اند، زیرا آنها، علم آنرادارند و ما علم آنرا نداریم ! هزاران چیز است، که ما، بسبب عدم علم آن، ازان محروم ماندهایم، وديگران بسبب علم آن، بآن نایل شده اند که، در ینجا ما تنها بیك معادن مثال آوردیم .

یگانه چاره زود بدست آوردن آن برای افغانستان وایران ، غیر از فرستادن ونشر نمودن اولاد خودشانرا بمکتب ها ، ودارالفنونها، و صنایع خانه های روی زمین، واساس دادن مکاتب فنیه، وعلی الخصوص مکاتب ابتدائیه ورشدیه را، در وطن، دگرچاره دیده نمیشود. ولی، اگر از امروز بکار آغاز کنیم، ده سال بعد از ین ثمرهٔ آنرا خواهیم دید، وهر چه پستر بمانیم، خسارتآنرا بیشتر خواهیم دید.

۴ . رابعاً- «عسکر شدن»: دولت علیه عثمانیه همه عسکر شده اند: ایرانو افغانستان رانیز ضررا ست که همهعسکر شوند. ملتی که برای محافظهٔ ملیت ووطنیت خودعسکر نشوند، حق وطن وشرف ملت خودرا بجانیاوردهخواهند بود، که مجازات

آنرا دردنیاو آخرت خواهندید. همه عسکر شدن، عبارت از ین نیست که ده ملیون نفوس افغانستان، دفعتاً زیر سلاح درآیند. نی! بلکه هر فردی از افراداهالی، بدون استثنا، بمجرد یکه به سن بیست و یك سالگی درا ید، همان دم بقرعه عسکری دا خل شده، مدت دوسال کامل، بمسلك عسکری داخل شوند، و بعدازانکه دوسال خدمت عسکری خود را بجا آورند، و تعلیم و قواعد عسکری خودرا بیاموزند، رخصت میشوند، که باینصورت، قضیهٔ همه عسکرشدن، درظرف یك چند سال نتیجه پذیر میگردد.

اگر چه کردنیهای ضروری بسیاری داریم، ولی دراینوقت، همین چهارعنصر اساسی، افکار نابکارقاصرانهٔ خود را عرض کرده توانستم.

خاتمه واعتذار

این عبدا حقر حضرت خلاق بحرو بر، این رساله محقره را محض بنا بر یك مقصد خدمت حقیرانه، مورانه، ناچیزرانه یی، بقلم گرفته، هدیة للقارئین، بااین نسخه شماره بیست و چهارم روزنامه مبارکه خود، که نسخه آخرین سال اول است، نشر نموده، عرض وتقدیم نموده‌ایم. اگرچه مطبوعات اسلامیه، ازینگونه ایقاظ نامه ها، وفغانها، بیشترو بیشتر، وبارباربهتر از ما، نوشته وگفته و نشرکرده اند، که این اثر ناچیزانه ما، نسبت بانها هیچ نیست، وچون از نگفتن ونوشتن، گفتن و نوشتن بهتر می نمود، به بی بضاعه گی و کم اقتداری خودندیده، به تحریرو نشرااین اثرجرئت نموده شد. هیچ شبهه نیست، که این اثر ساید رجه کافی و مقیاس واسعی که «برای احتیاجات چه باید کرد» نیست، ولی این اثر

نا چیزانه ما، چون باز کردن یك راه تحریرا ینگونه آثار،ووضع کردن یک فکر کمی از بسیار است، تایید میشود، که صاحبان افکار عالیه،ودانشمندان هواخواه ترقیات اسلامیه، ازین راه واین رهگذر، بسی تصورات و تدبرات منافع مفیدتری دروطن عزیز ما، ازقلمهای گهر بار خودشان،بروی کار آورند،ونیز خطاوقصوری که درین اثر نا چیزانه ببینند، بنظر خطا پوش خود عفو بفرمایند. باقی از درگاه حضرت الهی جل عظمته، توفیقات و سعادات وترقیات وآگاهی همه ـ برادران مسلمان خود را نیاز میکنیم. والسلام

مدیرو سرمحرر سراج الاخبار افغانیه

محمود طرزی

[ضمیمه شماره ۲۴ سال اول ۲۱ سنبله ۱۲۹۱]

علم واسلامیت

هدیه سراج الاخبار افغانیه

ضمیمهٔ شماره ۱۲ سال اول ۳۱ حوت ۱۲۹۰

دیباچه

بعدازادای ما وجب علینا ؛

برقارئین کرام پوشیده نماند که مردم نصارا، درباب انتشاروو سعت دین خود شان ، بسی جمعیت های رهبانیه بزرگی دارند، که بزرگترین این جمعیتها، جمعیت «ژه زه ویت» هاست. ازین جمعیت وامثال آن، هرسال بصدها هزار کتابها ورساله ها و مجموعه ها به بسیار زینت وآراسته گی، وجلد های بسیار بازینت و رنگینی ، وتصویر های بسیار ظریف وقشنگی طبع ونشرشده «میسونر» ها (که «میشینر» هم میگویند ش) بهرطرف دنیا ، مفت ورایگان ، ویابه قیمت بسیار ارزان پراگنده ومنتشر میسازند؛ تابواسطه آنها ، نشرافکار دین مسیحی را، درعالم رواج داده ، ادیان دیگر را به آن کتابها تضعیف و تحقیر نمایند .

دریکی ازین گونه رساله های باطلهٔ خودشان ، دین مبین اسلام را ، ازعلوم وفنون عاری وخالی، مسلمانها رادشمن علم وفن نشاندادهاند ، که اگرچه واهی وهذیان بودن این سخن ، برهمه کسانیکه از حقایق دین مبین اسلام خبر دارند ، ظاهر و آشکار وآزاده دلیل وبرهانست ، ولی بازهم ، برای رفع شبهه ها ومدافعه دین حضرت محمد-مصطفی ، علیه افضل الصلوة والتحایا ، از تتبع و مطالعهٔ بعضی آثار فواید نما ، به ترتیب وتالیف این رساله ، بنام «علم واسلامیت» پرداختم .

جریدهٔ سراج الاخبار ، که درسایه معارف پیرایه سراج الملة والدین- ادام الله دولته یکدوره ششماههٔ خودرا تکمیل نموده ، نمبر دوازدهم خودرا درمعرض انتشار برآورده است ، خواست کهاین رسالهٔ فواید اساله را ، هدیة للناظرین ، و تحفة للقارئین ، بانسخه دوازدهم ، بهمشترکین کرام خود ، عرض وتقدیم نماید ، وهم بقارئین کرام خودوعده میدهد ، که هرششماه ، یکبارهمچنین یک رساله گک کوچک درمسایل علم وفنون مختلفه مفیده ، عرض وتقدیم میکند . ومن الله التوفیق .

مدیر ومسر محرر سراج الاخبار

محمود طرزی



بزرگترین عبادات ، وشرفدارترین طاعاتیکه برمسلمانان فرض و واجب گردیده همانا سعی و کوشش کردن در راه تحصیل علم است ، زیرا مقصد یگانه نخستین تاعت وعبادت ، شناختن یگانگی وو حدت ذات الهی است ، کهآن ممکن نمیشود مگر به تحصیل «علم» .

چنانچه پنجوقت نماز بر مسلمانها فرض گردیده ، کوشش کردن در راه تحصیل

علم‌نیز ، هرروزه وهر وقت، همچنان‌فرض‌شده است ، هم تابوقت مرگ کوشیدن . حتی زنان و مردمان مسلمانان ، به تحصیل علم‌مامور است ، زیرا حضرت‌فخر کائنات علیه افضل الصلواة والتسلیمات ، فرموده اند :

«طلب العلم فریضة علی کل مسلم‌ومسلمة »(الحدیث) یعنی « تحصیل علم، برهرمرد و زن همه‌مسلمانان ، فرض‌است».وبدیگر حدیث شریف ، از زمان طفولیت تابوقت مرگ ، امت ناجیه خود را، برطلب‌علم امر فرمودند .

« اطلبوالعلم‌من‌المهدالی اللحد» یعنی «طلب کنید علم را، از گهواره تا به قبر» وبه‌این حدیث شریف که :

« اطلبوا لعلم ولوبا لصین »

طلب کردن علم را، اگر چه باشد درچین ، امر فرموده ،وبحدیث‌شریف .

«رتبةالعلم، اعلی الرتب»

رتبه علم را از همه‌رتبه ها بلندتر نشان‌داده اند. پس چون‌این همه‌اوامر جلیله بمیدان باشد ، کدام نابینا و کدام بیخبران حسدپیرا، برگفتن دشمنی‌دین اسلام با «علم» جرئت میورزند؟

علم اشیاء

قرآن عظیم‌الشان، که حبل‌المتین اهل‌ایمان‌است،علوم‌ازلی وابدی‌دنیا وآخرت وهمه کائنات فوق وجمله مخلوقات راجامع است.ذات‌اقدس‌الهی،درقرآن کریم خود، اول‌ازتعلیم وتعلم بیان فرموده ،« وعلم آدم الاسماء کلها ، ثم عرضهم علی الملائکة ،فقال انبئونی باسماء هولاء ،ان کنتم صادقین» (الایه) .

با این آیهٔ کریمه، آدم علیه‌السلام، وذریت اورا، بسبب استعداد وقا بلیتیکه در «علم» داشتند! از همه مخلوقات شرفدار تر وبلند تر فرموده است.

ببینید! اول حضرت آدم علیه‌السلام راخلق فرمود. باز نامهای همه چیزهای کائنات رابه او آموخت. باز برای امتحان، آنچیزها را بملائکه کرام خود نشان داده فرمود که« اگر شما صادقان باشید، خبر بدهید که: اینها چیست؟»

پس از ینجا، بخوبی معلوم میشود، که با آغاز خلقت آدم علیه السلام، تعلیم علم نیز به اوآغاز نمود. هم چه علم! «علم اشیا» که همه علوم حکمیه و طبیعیه وریاضیه وکیمیویه و غیره داخل آنست، تا به حقیقت اشیاء علم آورده، به وحدانیت بسیار با عظمت «خلاق اشیا» پی برده شود. لهذا، از ین یك ثابت شد، که آفرینش، برای آموختن شده است. واهل اسلام است که بر قران کریم، ایمان آورده اند وبه این ایمان واعتقاد خود، وارث حقیقی پدر خود شده اند.

علم چیست؟

حالا این را باید بدانیم که «علم» چیست، جرا که اگر ندانیم که «علم» چیست، بحث ما عبث خواهد بود! اما این راهم بگوئیم که ما در ین رسالهٔ خود، علم راچنان تعریف و بیان میکنیم، که «مسلمان» آنرا می شناسد.

در مسلمانی «علم» نوراست. آنچنان یک نوریکه، هرطرف مارا روشن میدارد. باآن نور، اشیائیرا که با آن مناسبت و روابط داریم، از هم جدا میکنیم. پس و پیش چپ وراست خود را، بهآن می بینیم. آفتاب برای چشم، چشم برای مردمك، هر چه که هست، علم نیز، برای عقل همچنان یك چیز یست. چنانچه انسان ها، برای هر کاریکه میخواهند، آنرا بدرستی اجرا بکنند، بروشنی محتاجست. عقلها

نیز، برای هر کار خود، وهچنان بعلم محتاجست. یك انسان در تاریکی هرانقدر کاریکه کرده بتواند، عقل نیز، بیعلم، هما نقدر کار کرده میتواند.

در مسلمانی «علم» رهبر «عمل» است. علم بیعمل را، درخت بیبار میگویند. هیچ شبهه نیست، که علم را برای عمل، انسان میخواهد. زیرا سر مایهٔ تجارت انسان، سعی و عمل اوست. همهٔ احتیاجات خود ما نرا، با علمهای خود مان رفع کرده میتوانیم. از عملها نیز، مقصد یگانهٔ ما، خیرها و خوبیهاو منفعت ها ست.

رسول بر حق ما« خیرالعلم ما نفع» فرموده، یعنی: « بهترین علم، منفعت دهندهٔ آنست». پس معلوم شد، که خیر و منفعت خود ما نرا، بعلم میدا نیم، و نسبت به علم خود، بواسطهٔ عمل خود، یعنی کارخود، آن خیر و منفعت رابدست آورده میتواند. «علم» و«عملی» که بما هیچ منفعتی ندهد، بیك پیسه هم نمی‌ارزد. حضرت خیر البشر فرموده :«اعوذ بالله، من علم لا ینفع» یعنی «از علمیکه منفعت نبخشد، بخدا میپنا هم»! از ین معلوم میشود، که در دین مبین اسلام، طلب وجستجوی علم، محض برای خیرو منفعت است، و بدست آوردن خیر، و منفعت، لابد به علم محتاج است.

غیراز کارهای عادی ییکه، انسان آنرادیده وشنیده شنیده یاد میگیرد، مانند نوشیدن وخوردن وامثال آن، دیگرهمه کارهای منفعت‌آور خیر پروری که میخواهد آنرابعمل آرد، علی الخصوص که ان کاراز کارهای بزرگ ومهم هم باشد، لا بد بعلم محتاج است. هر کاراز خود یك علم مخصوص دارد، که بدون علم آن عمل ازقوهٔ بفعل نمی آید. پس هر کاریکه انسان بران اقدام میکند، اگر علم آن کار رانداشته باشد، بهیچصورت

آن کار را بسر رسانیده نمیتواند. مثلا یك کاتبی را که در مدت عمر خود، قولبه کشی نکرده باشد، در پیش یك کشت زاری بیاورید، و قولبه را بدستش بدهید، که قولبه کشی کند، آیا قولبه کشیده میتواند؟ کذالك، اگر یك قولبه کشی را، که هیچ خط و کتابت را نمیشناسد در پیش یك میز نوشته بنشانید، وقلم ودوات را به پیشش بنهید، آیا یك حرف نوشته میتواند؟ لهذا، معلوم شد، که علمهای یعنی کارهائیکه آنرا میخواهیم بکنیم، نسبت به جنس آن کار، ونظر بنوع آن عمل، آموختن بعضی آموختنیها، برای ما لازم است این است که این صنف، صنف آموختنیها، ونوع نوع یادگرفتنیها، هر کدام جدا جدا یك فن وعلم است.

نوشتن وخواندن

برای بدست آوردن هرفن و هرعلمیکه باشد، دراول امر، خواندن، وبعد از ان نوشتن لازم است وازین است که ذات اقدس الهی، در آیات بینات نخستین سورهٔ قرآن عظیم الشان خود، بواسطه جبرئیل علیه السلام، اول از خواندن ونوشتن آغاز تعلیم حضرت رسول واجب التعظیم را فرموده:

«اقرأ وربك الاکرم الذي علم بالقلم ! علم الانسان مالم يعلم ! (الایه) یعنی «بخوان، رب توبزرگترین جملهٔ کریمهاست، آنخدائیکه نوشتن را بقلم بیاموزانید! انسانرا چیزهائی دانستاند، که نمیدانست»

لهذا به این آیه کریمه، بصورت بسیار آشکار بیان فرموده شد که: انسان چیزهائیرا که نمیداند، محض به خواندن ونوشتن آنرا میداند. پس چون چنین است، اول توصیف وتعریف ابتدائی که، درباب علم بیان شود، وجواب «علم چیست» گفته شود

همین خواهد بود، که اول علم، عبارت از خواندن و نوشتن است. حتی، الله تعالی جل وعلا، به حضرت خاتم الانبیاء بموجب آیه شریفه مذکوره، اول خواندن ونوشتن راتعلیم میکند. اما آن خواناندن ونویساندن، دیگریك کیفیتی دارد، که ماورای بشریت است وچنان یك تعلیم، وتعلم روحانی ایست که ماآنرا نمیدانیم. البته نمیدانیم، زیرا هر کس پیغمبر نیست که آنرا بداند. اگرخواندن و نوشتن ما هم، مانند خواندن ونوشتن نبی باشد فرق کجامیماند! اما چون الله تعالی، صریحا در قران کریم خودمی فرماید، که بخواندن ونوشتنی که اثر قلم است، انسانرا چیزهائیکه نمیداندمی آموزاند، از انرو، ازوقتیکه دنیاآفرینش یافته، همه انسانها، بمحض بخواندن ونوشتن صاحب علم شده آمدند. لاجرم برمامسلمانان، آموختن، خواندن ونوشتن، که آغازابتدای علم است، وبلکه مادرهمه علوم وفنون است، فرض شمرده می شود. خواندن است، که بسایه آن به دانشها و معلومات پیشینیان خود وارث میشویم. نوشتن است که بواسطه آن، دانشها ومعلومات خودمانرا، بهاز آیندگان خودمیراث میگذاریم. خواندن، یك سرمایه ایست که نوشتن آن سرمایه را دربازار رواج عرفان بکار انداخته، لحظه به لحظه افزونی میدهد.

مقصدازنوشتن، خطاطی میر عمادی نیست، بلکه، قوه تحریر است، که مقصدو مرادخودرا، و معلومات خود را، بواسطه قلم بدیگری بخواناند و بداناند. خواندن و نوشتن، از همدیگرجدائی ندارند، و لازم وملزوم همدیگرمیباشند. بسیارعالم هائی هست که خوب میدانند، وخوب میخوانند، ولی قوه تحریر ندارند، که چار سطریك چیزی بتوانند بنویسند. لهذا، علم شان، برای خودشان منحصرمانده، و باز ایندگان شان، از ان علم و عرفان شان، هیچ استفاده نمیتوانند!

لهذا نوشتن از علم خواندن فائده اش عامتر است. زیرا، اگر نوشتن نمیبود، هیچ کتاب بوجود نمی آمد، وچون کتاب نمیبود، علم هم مفقود میشد، چراکه، ما همان علمی را میخوانیم که نوشته شده باشد. خواندن علم سینه های مردم راخوانده نمیتوانیم. و از ین است که در وقت حاضر، خواندنرا از نوشتن آغاز میکنند. حتی اول «الف» و «ب» راکه به اطفال می آموزانند به نوشتن می آموزانند، یعنی شکل (الف) و(ب) رابقلم نویسانیده طفل بخود «الف» و «ب» میگو یند.

پس معلوم شد که تعریف ابتدائی علم، نوشتن وخواندن است، حالانکه در مسلمانی، خواندن ونوشتن از لوازمات ایما نست

اقسام علوم و اعمال

علم ها و عمل های بسیاریست، که ما را وذریت ما را، در کارهای دنیاوآخرت ما، موفق وکامیاب میسازد. پس در انحال، نظر به عمل و کاریکه ما میخوا هیم آنرا سر مشق حرکت خود بگیریم، باید که درهمان عمل صاحب علم بشویم. اعمال، کارهای انسان، ازحد حساب افزونست، چونکه اعمال، همگی بر سعی و کوشش مجاهده موقوفست. سعی و کوشش مجاهدهٔ دایمی، کارها را غیر محدود وخیلی افزود میکند. حضرت باري تعالی جل و علی «لیس للانسان الا ما سعی» (الایه) فرمود، یعنی «نیست برای انسان مگر اینکه سعی و کوشش ورزد». سعی و کوشش، موجب کثرت و بسیا ري عمل میگردد. بسیاري عملها، افزونی علمها را موجب میشود، همچنین، علم ها و

عمل ها ، یکدیگر خودشانرا افزونی داده ، چنانچه علم های بیعمل ، سودمند نمیشود ، عملهای بیعلم نیز کاری از پیش برده نمیتواند .

برای انسان، دراول امر، دو کار است، که یکی کارهاي اخرت‌است، ویکی کار های دنیا .در هردو کار ، انسان بعلم محتاج است.بدون‌علم ، انسان‌خودرانمیشناسد ، وچون خودرا نشناخت ، خدا رانمیشناسد، رچون خدارا نشناخت ، حق رسول، حق والدین ،حق‌استاد ،حق وطن، حق‌اولاد ، حق همسایه ،حق همنوع ،وحق هم‌ملتی را نمیتواند، و بجا نمی‌آرد ، که درآن وقت ، لاسمح الله، مسلمان هم‌گفته نمیشود !

بی انتها بودن علم

حضرت خالق بیهمتا ، جل‌وعلی، بحضرت‌خواجهٔ هردوسرا ،محمد مصطفی‌ص ، امر وتنبیه میفرماید ، که «قل: رب زدنی علما» (الآیه) یعنی«بگو: رب‌من ! علم‌مرا دائما افزون کن !»

این است که این آیه کریمه، یك حقیقت بسیار بزرگست ، که بیحدو نهایت بودن علم رابما نشان میدهد، زیرا، باوجودیکه علم ازل و ابد را بحضرت رسول کریم خود تعلیم فرمود ، بازهم ، براي مناجات‌افزونی علم، به‌آن ذاتیکه بغیراز ذات‌الهی دیگرهمه چیزها را از صفحه قلب مبارك خودبیرون کشیده، امر و تنبیه‌میفرماید. ازین حدیث شریف نیز، نامحدود بودن علم ، صریحا معلوم میشود که‌فرموده : «من قال اناعالم ، فهو جاهل» (الحدیث) یعنی«آنکس که‌میگوید من عالمم ، او جاهل است» (الحدیث)،و حضرت باریتعالی در قرآن عظیم میفرماید:

«وما اوتیتم من العلم الا قلیلا» یعنی «شما را از علم چیزی داده نشده است مگر بسیار کم»

و این حدیث شریف که «من قال للعلم غایة فقد بخسه حقه و وضعه فی غیر منزلته التی وضعه الله بها.» یعنی «هر کس بگوید که علم یك نهایتی دارد، حق آنرا ارزان کرده خواهد بود، و در یك جائیکه خدا آنرا وضع نکرده، وضع میکند» سراسر لایتناهی بودن علم را ثابت میسازد.

پس معلوم است، که در مسلما نی، برای علم هیچ حدنهایتی نیست ونسبت بعلم الهی، علوم بشر هیچ نیست.

بشریت، باوجودیکه بدرجه یی که بر هوا پرواز میکنند، درعلم ترقی کرده اندباز هم، نسبت به علمی که کرهٔ زمین و کرهٔ هوا را بسازد، حکم قطره را به بحرهم نمی گیرد.

اختراعات و کشفیات تازه بتازهٔ مدنیت نیز، غیرمحدود بودن علم را اثبات میکند. یکقدری بحقیقت غور کنیم: امروزه روز، اگر یکی از سابه او رو پا، یاامریکه برود، در پیش آثار مدنیتی که انسانها آنرا بمیدان آورده خود را گم میکند. آن بنا ها و عبارتهای معظم د هشتنا کی که سی چهل طبقه بلند رفته، و هزارها خانه و اتاق را مالك است، موافق آن گونهٔ بناها، جاده هاو بازارها و سرکهای باصفای یا پهنای که پخته ریختگی مانند بنظر میاید، ترام ریلهای الکتریك، ریلها، موتر ها و اپورها. تلگرا فها، تلفونها، تلگرافهای بی سیم، ماشینهای پرندهٔ روی هوا، در روی زمین، در زیر زمین، بروی بحر، در زیر بحر، در جوف هوا، یك فعالیت، یك سرعت، یك حرکت، یك روشنی، یك شطارت، که بعقل ما هم برا بر نمی آید . . .

این است که همهٔ این درخشندگیهای محیر العقول مدنیت حاضره را، علمهای مختلفه متنوعه، بظهور آورده است. علم سعی وعمل را آموخته، سعی و عمل اثرها بمیدان آورده، اثرها دیگر عملها را نتیجه بخشیده، وبهمین صورت عملها علمها، وعلمها علمهارا، الی ماشاءالله، کشیده رفته است، وهنوز تاکجاها خواهد کشید، چونکه در قران کریم «یخلق مالا تعلمون» فرموده شده.

آیا ما چرا علم را محدود کرده ایم ؟

آیا چرا یك مرد فرنگستانی، یاامریکائی، یاژاپانی، دوصدهزار سیره یك چیزی سنگینی را بحرکت یك سرانگشت بالا برده، بر زمین میگذارد، وماپان ازدوسیر زیاده اترچیز یرا بادو دست هم بالا کرده نمیتوانیم، حالانکه در قوت وجود وتوانائی بدن زو هیچ یا کم نمی‌آریم، دوچشم، دودست، دوپا که او دارد، ما هم داریم، یك کله، درمیان آن کله یك مغز، در ان مغز یکعقل، که او دارد ما هم داریم! پس چه شد که او دو صد هزارسیر ثقلت را بیك انگشت برمیدارد، مانمیتوا نیم؟ بایددانست که آن قوت وتوانایی، از ان مرد فرنگی یا امریکایی یاژاپانی نیست، بلکه قوت علم است! علم!

بلی اگر علوم طبیعیه میخانیکیه، ریاضیه نمیبود، این قوت بعلم نمی آمد. یعنی جراثقالهای آهنین عجیب الخلقت پرهیبتی که دربندرگاه های بزرگ دنیا دیده میشود، بوجود نمی آمد. حالا یکقدری این مسئله را تفحص وجستجو کنیم، که باوجود اینهمه احکام واوامر جلیلهٔ که دین مبین اسلام در خصوص تحصیل علم وغیر محدودیت آن بیان فرموده، ما چرا درانباب کوتاهی کرده ایم، وعلم را

تنها برعلوم اخروی حصر کرده، در کارهای دنیای خود پیاده پامانده ایم، وباین سبب محکوم ومحتاج او روپائیان، امریکائیان، ژاپانیان گشته ایم و گرنه دراخلاق حسنه درکرم وسخا، در مرحمت وشفقت، درحیاوعفت ما، بار بار از انها برتری داریم. این نیست مگراینکه ما علم را محدود، واعمال خود را محصور کرده ایم، وچنان میپنداریم، که علم تنها عبارت از همان آموختنیهائیست، که کارهای آخرت را می آموزاندوعلم بادنیا، وکار های دنیا، هیچ داد ومعاملهٔ ندارد. حتی اگر یك کسی یك کمی از علم آخرت بداند، ویك دو کتابی درانباب خوانده باشد، آنرا عالم میگوئیم.

ولی کسیکه علمهای حیات دنیارا که واسطهٔ بدست آوردن ثواب های آخرت است بداند، وهم به بسیار صورت مکمل آنرا خوانده باشد، او را عالم نمیشماریم. حالانکه حضرت پیغمبر بر حق ما فرموده:

«من اراد الدنیا فعلیه بالعلم ومن اراد الاخرة فعلیه بالعلم ومن اراد هما معاً فعلیه بالعلم!»

یعنی: «اگر کسی دنیا را میخواهد، بعلم باید توسل کند، واگر کسی آخرت را میخواهد، بعلم باید توسل کند، واگر کسی که هم دنیا وهم آخرت را میخواهد، بعلم باید توسل کند!»

باین قول مبارك، برای کارهای دنیا وآخرت، علم را محتاج الیه، است ناجیهٔ خود نشان داده اند. پس اگر اعمال دنیوی مجاز نمیبود، آموختن علم آنرا امر نمیفرمود. لاجرم، درمسلمانی دایماً درعملها نیکه خیر ها ومنفعتهای اخرت را ثمره بخشد، وعملها نیکه خیر ها ومنفعتهای دنیا را نتیجه دهد، بعلم امرو حکم شده است.

برای محافظهٔ دین و دولت ما، برای سلامت وترقی‌وطن وملت ما، هرآنقدر آموختنیها و دانشها ئیکه لازم باشد، همه رابیاموزیم، بلکه بدست آوردن آن علمها، بشرطیکه بایمان و اعتقاد ما بقدر یکذره خلل نیارد، بر ما فرض شمرده میشود. حتی اگر آن دانشها وآموختنیها، درچین هم باشد، برای آموختن‌آن، بنا بر امر پیشوای بزرگ خود، باید برویم، و بیابیم و بیاریم. البته که، در چین، برای علمهای آخرت نخواهیم رفت، زیرا درآنجا آن‌چیز وجردندارد. بلکه، برای آموختن حکمت و صنعت خواهیم رفت!

حضرت فخر عالم صلی‌الله علیه و آله وسلم فرموده «الحکمة ضالة المومن، اخذها، این‌وجدها». (الحدیث) یعنی «حکمت، بکمال گمشدهٔ مسلمانست، هر جا که‌آنرا بیابدمیگیرد».

بدیگر حدیث منیف خود، میفرماید:

«خذالحکمة، ولا یضرك، من‌ای وعاء خرجت» (الحدیث)، یعنی «حکمت را بگیر، از هر محفظه که برآید، ترا ضرر نمی بخشد».

حضرت باریتعالی، درکلام قدیم خود میفرماید «فاسئلوا اهل الذکر، ان کنتم لاتعلمون» یعنی: «اگر نمیدانید، از دانایان آن بپرسید». پس دین مبین اسلام است، که اینقدر اوامر جلیله‌را، در باب طلب علم، و حکمت و صنعت و معرفت، برمسلمانان امر فرموده است، که دگر ادیان گمان نمیبریم، که‌باینقدر وضاحت و روشنی، متدینین خود را بعلم وحکمت، حریص وترغیب نموده‌باشد.

چسان تحصیل باید کرد ؟

اول بر هر مسلمان فرض عین است، که بعد از آنکه نوشتن و خواندن ابتدائی خود را بیاموزد ، عماندم ، به علمهائیکه بسایهٔ آن علمها اعتقاد دین و مذهب مسلمانی خود را متین و استوار سازد ، مشغول ، وبروشنی آن علمها ، خدا ورسول واحکام الهی و وظیفهٔ اطاعت اولوالامری ، وصحت بدن و حقوق عائله و ملت و وطن ودولت خودرا ، بشناسد ، که آنهم علم عقاید ، علم حساب ، علم اخلاق ، معلومات مدنیه ، حفظ الصحه میباشد . همه مسلمانان ، در تحصیل این علمها ، مشترك و مجبور میباشند .

اما اگر درپی شرحها وحاشیه ها ، وشرح حاشیهٔ شرحها ، بضیاع اوقات خود بپردازند ، از یک علم آن بیک عمر برآمده نخواهد توانست حالا نکه ، بعلوم حکمیه وطبیعیه ومیخانیکیه و کیمیویه وعسکریه وملکیه وغیره ، که دولت ووطن وملت ما ، به آن احتیاج فوق العاده دارد ، بهمان درجه محتاج و لا علاج میباشیم . چونکه اگر آن علوم را مسلمانان نیاموزند ، دایماً مغلوب و محکوم و محتاج خواهند بود و هیچگاه ، راحت، رفاهیت ، ثروت وقوت رامالك نخواهندشد، ملکهای شان آباد نخواهد گردید ، از شر دشمنان خود امین و خاطر جمع نخواهند ماند .

دین اسلام ، مسلمانهارا امر فرموده : «بهر سلاحیکه دشمنان تان مسلح باشند، شما هم خود را مسلح سازید » حالانکه، اسلحهٔ آنها توپ ، تفنگ، گله های ـ صدمهئی ، قلعه های سیار آهن پوش بحری ، وکشتیهای تحت البحری ، وماشینهای طیاره هوائی ، ریلها ، تلگرافها، ماشینها ، فابریکه هانیست ، بلکه علماوفنهائیست که آن چیز هارا بوجود آورده .

هزار افسوس، که بسوی این علمها، بنظر بی‌قیدی و بی پروایی، دیده میشود، بلکه آنها را علم فرنگی و شیطانی شمرده، از آن نفرت هم میشود. اما اگر بحقیقت غور کنیم، مسلمانها، دیناً و نصاً به تحصیل علوم حکمیه و طبیعیه وغیره، مامور دیده میشوند، زیرا، درقرآن کریم ما، که اصل دین ما، عبارت از آنست، بسی آیتهای کریمه یی هست، که بیک صراحت تمام، ما را به علمهای آثار و اکوان و اشیا وطبایع دعوت میکند.

«انظرو ماذافی السموات والارض» (الایه) یعنی. «ببینید، که در آسمانها و زمین، چه چیزهاست!» «وکاین من آیة، فی السموات والارض، یمرون علیها، وهم عنها معرضون» (الایه) یعنی، در آسمانها وزمین، بسی آیتها و عبرتهائی هست، که انسانها از آن روی خود را تاب داده میگذرند».

«فسیروا فی الارض، فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین» (الایه)
یعنی: «در زمین بگردید، ببینید که عاقبت کسانیکه آیتهاوفرموده های مرا دروغ دانستند، چسان شد!»

«ان فی خلق السموات و الارض، واختلاف اللیل والنهار، و الفلك التی تجری فی البحر، بماینفع الناس، و ماانزل الله من السماء، من ماء، فاحیابه الارض بعد موتها، وبث فیها من کل دابة..، وتصریف الریاح، والسحاب المسخر بین السماء والارض، لایات لقوم یعقلون» (الایه).

یعنی: «در آفرینش آسمان هاوزمین، ودر اختلاف ودگرگونگی شب و روز، ودر کشتی ئیکه دربحر برای منفعت مردمان رفتار دارد، و دربارانیکه زمین رابعد از مرگش به آن زنده ساخته، ودر هرحیوانیکه برروی زمین برانگیخته شده و

در باد هائیکه میوزد ، ودر ابرهائیکه درمابین آسمان وزمین مسخر است ، بسیار آیتها و عبرتها ، بری قوم دانایان آن موجود است » .

« وتلك الا مثال نضر بها للناس ، وما يعقلها الا العالمون » (الآیه)

یعنی : اینها ، مثالهائیست که برای انسانها آورده ایم، که آنهارابجزعالمها ، هیچکس نمیداند » .

اینست که این آیات بینات پر معجزات حکمت آیات ، خالق ارض و سموات جلت‌عظمته ، وسائند این بسی آیات دیگر، هریك یك منهاج مستقیمیست، که همه علوم وفنون ، هیئت ، جغرافیا ، تاریخ ، حکمیات، طبیعیات ، ریاضیات و غیره از آن استخراج میشود .

هرگاه ، یك شخصیکه از علم هیئت و فلکیات هیچ نخوانده باشد ، و از شکل وتقسیم بحرو بر، وجهات و طبقات و موجودات زمین ، بقدر امکان با خبر نباشد ، از دیدن محض آسمان وزمین چه استفاده خواهد کرد ؟ قوه نظر بشر ، یك افقی را که از هرطرف یک چند فرسخ مسافه داشته باشد ، میتواند دید . آیابهمین قدر دیدن ، عظمت و علویت، ایقانیکه حضرت‌صانع قدیم حکیم علیم در خلقت آنها اراده فرموده ، چسان درك خواهد شد ؟

هرگاه تاریخ وجغرافیانیا شد ، از سیرزمین ، و عاقبت مکذبین ، تاچه درجه آگاهی حاصل خواهد شد ؟

هرگاه ریاضیات خوانده نشود ، ازگردش شمس بر اطراف زمین ، و بوجود آمدن شب و روز ، چقدرچیز فهمیده خواهد شد ؟

اگرعلوم طبیعیه وحکمیه دیده نشود ، کیفیت ابروباران ، وباد، وحیوانات ، ونباتات وغیره ، چسان تفسیر خواهد شد ؟

« لارطب و لایابس ، الافی کتاب مبین» (الایه) یعنی : « هیچ تر و خشکی نیست ، که در قرآن عظیم کریم نباشد» .

بین آیه کریمه ، ما مسلمانها ایمان آورده ایم ، وعین الیقین میدانیم ، که صدق وحقست . لهذا ، هرانقدر که علوم وفنون تروخشك رابدست آریم ، همانقدر معجزات بینات قرآن کریم را ، ظاهرو آشکارمی بینیم .

تنها در همین آیه کریمه ، یکقدری غورو تفکر نمائیم که میفرماید :

« وانزلنا الحدیدفیه بأس شدید ، و منافع للناس » (الایه)

یعنی: «نازل کردیم آهن را که در آن قوت شدید ، و نفع های بسیار یست برای مردمان» .

پس اگر آن قوت شدیده ، وآن منافع کثیره این معدن بسیار کارآمد پرفائده ، که ذات اقدس الهی ، برای منافع بندگان خود خلق فرموده ، عبارت از یك تیغ سنان ، و یا یك تابه وسندان باشد ، برای بأس شدید ، ومنافع کثیر آن ، یك مثالی مکمل تشکیل نمیدهد . حالانکه ، غیراز تیغ وسنان ، که دریك زمانی قوت شدیده وباس شدیده آن چار اقطار جهانرا گرفته بود ، دربنوقت ، آن باس شدید ، در قلعه های سیار آهنین ، کشتیهای جنگی زره پوش ، وگلله های صدمنی ، طوپهای جسیمه پرغلغله وخروش ، ظهور و تجلی نموده است . یکبار ، اگر یکصد هزار هژیران پرهیبت ، عساکر منظمه اسلامیه را ، که برای اعلان کلمة الله ، ومحافظه حدود وطنیه ، وپاسداری ناموس ملیه ، باتفنگ های سرنیزه دارجان شگاف ، در زیر نظر آریم ، البته که « بأس شدید » « حدید » را خوبترو بهتر درآن مشاهده میکنیم . اینهمه اختراعات عجیبه یی که برای حرب وقتال این عصر پرقیل وقال بظهورآمده ، جملگی در زیر پرتو همان «بأس شدید» «حدید» داخل است ، که از همه آنها ، استفاده کردن مسلمانان الزم است ، تامعنی حقیقی آن آیه کریمه کتاب

مؤمن به خود را، بخوبی درك وعقل كرده بتوانند، وسجده شكر الهی را بیشتر بجا آرند.

چنانچه «بأس شدید» «حدید» را، یكدرجه بیان كردیم، حالا یكقدری درمنافع آن برای مردمان غور و تفكر نمائیم:

امروزه روز، این معدن پراسرار آهن، برای منافع بشریه بدرجهٔ حیرت خدمت میكند. فائده ها و منفعت هائیكه آهن برای عالم انسانیت می‌بخشد، دیگر هیچ یكی ازمواد معدنیه، نمیتواند كه بجا آرد. برای اثبات این مدعا، تنها بسوی راه های آهنیكه درقطعات خمسه روی زمین، مانند رگهای حیات وجود انسان ممدود شده است، یك نظر كردن كفایت میكند. ر یلها ئی كه در یكساعت نود و پنجهزار گز مسافه راقطع وبابا د بمیدان مسابقه میبرایند، وخط های تلگراف وتلفونیكه تمام كره زمین را مانند شبكهٔ عنكبوت احاطه كرده، و مانند «پل در وتنه» پلهای آهنین جسیمه، و هزارها چیزهای دیگر كه از سوزن گرفته تا منارهٔ سه صد گزهٔ «ایفل» داخل آنست، جمله گی، از منفعت های حدیداست، كه خداوند عالم در كتاب قدیم خود بخلق فرمودن آن، بربندگان خود منت نهاده است.

پس ما مسلمانان، میباید كه همهٔ علمها ئی را كه این منفعت ها وفائده ها را می‌بخشد، بیاموزیم، وازهمه این واسطه های دفع احتیاج خود، فائده برد اریم، تاحق شكران این نعمت بزرگ رب عظیم الشأن خود را، بجا آورده تفسیر حقیقی «ومنافع للناس» رادانسته باشیم.

انتها

اثر خامه

محمود طرزی

۱۳۳۰ ق

ذیل

چون رساله «علم واسلامیت» ، محتاج نظر تحقیق وتنقید علمای ذوی الاحترام وطن عزیز ما دیده میشد ، ازانرو ، قبل ازطبع شدن، بنظرعرفان اثر جناب فضیلت مآب مولوی عبدالرؤف خان صاحب، که یکی ازعلمای بافضل وکمال دربار معالی بار حضور اعلیحضرت شاهانه ،ومدرس مدرسه شاهی ،وازاعضای کرام محکمه مبارکه «میزان تحقیقات» میباشند عرض کرده ، اصلاح و تصحیح آنرا رجاء وبیان فرمودن فکرعالی فاضلانه شانرا ،در انباب استرحام نمودیم . فاضل مشار الیه ، چیزیکه درین خصوص بقلم مبارک خودشان نوشته اند، عیناًدر ذیل رساله خود علاوه نموده ، کسب شرف ومباهات مینمائیم .

محمود طرزی

«اطلبوا العلم من المهد الی اللحد»

این مقوله ، همین عبارت حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم گفته نمیشود ، ومضمون آن صحیح است وقریب المضمون بآن ،اینحدیث شریف است که ، در یکی ازکتابهای صحاح سته، ومشکوه شریف است ، که ازحضرت ابوسعید خدری صحابی روایتست : قال رسول الله (ص) «لن یشبع المؤمن من خیر یسمعه ، حتی یکون منتهاه الجنة» یعنی :«هرگز سیر نمیشود مسلمان ،ازخیریکه آنرا بشنود (که مراد ازخیرعلمیست)»،زیرا که علم چیزیست شنیدنی تا آنکه منتهای وی بهشت باشد ، ورسیدن به بهشت بعد از مرگست .

«رتبة العلم اعلی الرتب» ،این مقوله نیزبهمین عبارت حدیث صحیح نیست ، وروشنتر در اثبات مدعای اینحدیث صحیح است، که در یکی از کتب سته ،ودر

مشکوة شریف هست ، بروایت حضرت ابوامامه با بلی رضی الله عنه، که بحضور آنحضرت (ص) دو نفری یاد شدند ، که یکی عابدبا شدو دیگری عالم.

« فقال رسول الله ، صلی الله علیه وسلم ، فضل العالم علی العابد ، کفضلی علی ادناکم» یعنی « فضیلت عالم برعابد ، مانند فضیلت منست ، برادنا تر ین شما» دلیل بر بزرگی علم در دین اسلام آنست ، که در قرآن عظیم ، و حدیث شریف از کفر باسم«جاهلیت» تعبیر فرموده اند . در سوره مائده ، در جزو ٦ است: افحکم الجاهلیة یبغون ، و من احسن من الله حکماً لقوم یوقنون» و در سورهٔ « انافتحنا » است«اذجعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة حمیة الجاهلیة» ومرادبآن کفراست.

دلیل دیگر برفضیلت وضرور بودن علم در دین اسلام ، اینمسئله شرعیه است ، که در علم فقه شریف ، وعلم اصول فقه ثابتست ، که « جهل دردارالاسلام عذرنیست» یعنی : هرگاه شخصی در دارالاسلام زیست وتربیت یافته باشد ، ودرمسئله یی از عبادات یا معاملات کار خلاف شرع ازوی صادرشود ، هرگاه درعذر خود بگوید که من نادان شریعت میباشم ، قاضی وحاکم را امرست ، که ازوی باز خواست کند، که چرا از امور و احکامیکه تعلق بتو دارد ، خود را واقف نساختی ، وآنها را نیاموختی ، وهرگاه زیست وتربیت شخصی ، در دارحرب شده باشد ، و عذر آورد، که من نادان شریعت بودم ، ونمیدانستم ، قاضی وحاکم عذراورا قبول کند.

دلیل برنا متناهی بودن علم

« قل لو کان البحر مداداً لکلمات ربی ، لنفدالبحر ، قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا»(سوره« کهف» جزء ١٦) یعنی ، بگوای محمد ! اگر باشد

آب دریای محیطیکه‌شامل زمینست ، سیاهی برای نوشتن سخنان پروردگار من (یعنی معانی قرآن یا معلومات الهیه) هرآئینه فانی گردد ونماند آب دریا(زیرا که جسمست و هر جسم متناهی میباشد) و این آب دریاها به نهایت رسد پیش ازآنکه به پایان رسد و نماند علوم آفریدگار من (بجهت آنکه غیر متناهی است) پس بعدد متناهی ، کلمات نامتناهی ، نوشته نشوند ، اگر چه بیاریم ، مثل دریای محیط را ، برای مدد آن مداد . گویند که این آیه وقتی نازل شد ، که یهود مرمسلمانان را گفتند ، که : در کلام خود میخوانید که : « ومن یؤتی الحکمه ، فقداوتی خیرا کثیرا » و زعم محمد آنست که او را حکمت داده اند ، پس علم شما بسیار باشد ، و دیگر باره میخوانید که « وما اوتیتم من‌العلم الاقلیلا » . جمع درمیان ایندو سخن ، چگونه توانید کرد ؟ . حقتعالی ، درین آیت فرمود ، که علم حقتعالی نهایت ندارد ، هر چند کسیرا علم بسیا بود ، درجنب علم الهی کم از کم میتواند بود :

علمها ،از بحر علمش قطره یی   آن‌چو خورشیداست ، واینها ذره‌ای

گرکسی درعلم صدیقان بود   پیش علم کاملش نادان بود !

دیگر دلیل برنامتنهای بودن علم ، این آیهٔ کریمه است : « ولوان مافی الارض من شجرة اقلام ، والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ، مانفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم !» (سورهٔ لقمان ، جزء ۲۱)

برای تاکید جواب همان شبهه یهود ، که درآیه سوره کهف بیان آن‌شد این آیهٔ کریمه ، نزول اجلال یافت ، که: « هرگاه آنچه در زمینست ، از درختان اینهمه قلمها بودی ، ودریای محیط ، باوسعت خود مداد شدی و آنرا بعد از فنای

آب آن ، هفت دریای دیگر مدد داده ی، وبآن قلمها وبآن مداد ها کتابت کردندی ، علم الهی وعجایب صنع الهی ، بپایان نرسیدی ! بدرستیکه ، حقتعالی غالبست در حکم وفرمان، بینهایت داناست، که هیچ چیز از علم وحکمت او خارج نیست.»

فرق مابین علوم دنیا وعلوم آخرت ، بدیگر چیز نیست ، بغیر از نیت(دل) . هرگاه ، علوم صرفهٔ خالصهٔ اخروی را، بنیت انتفاع متاع دنیا بخواند، یابخوانند همه آن علوم دنیا است ، که باخرت منفعتی ندارد.

قال الله تعالی« ولا تشتروا بآیاتی ثمناً قلیلا» .

یعنی : مخرید وتبدیل مد هید ، بآیات من ، به بهای اندك دنیا را !

و هرگاه هر علم که در ادراك بنی بشر آمدنی باشد ، بسبب منفعت دینی یادنیوی مسلمانان ، خواندن آن علم اخرویست مثلا علم حدادی وآهنگری .

در حدیث شریف ثابت است ، که حقتعالی، بسبب یک تیر سه نفر رابه بهشت میبرد اول : ـ کسیکه آن تیر را ساخته است .

دوم کسیکه همان تیر را در جنگ جهاد بسوی کفار می اندازد .

سوم ـ کسیکه همان تیررا ، برای روز تیراندازی ، بدست همان تیرانداز میدهد

پس هرگاه ، بواسطهٔ یک تیر ، سه نفر به بهشت میروند ، اینهمه کارهای کلان کارهای نازك ، که در ماشین خانه ها میشود ، علوم آنها ، بشرط تصحیح نیت ، بیشبهه ، داخل علم اخرویست .

وایضاً مثلا علم حساب ، که از علوم یونانیان است، وتکمیل آنرا اسپانویان وباقی یوروپیان نمودند، هرگاه، علم حساب را اهل اسلام ندانند ، تقسیم ترکه ها، و خراج ، و زکوة، مالیات وغیره ،چگونه برسبیل عدالت میسرشود ؟ پس بیشبهه

علم حساب » بهمین نیت ، از علم آخرت است. لاجرم ، جمیع علوم جدیده که در حقیقت جدیده نیستند ، بلکه قدیمه اند ، مانند « میکانك » و علوم « کیمیوه » و علم « بحری » و آنچه هست ، همگی ، بشرط تصحیح نیت ، از علوم اخروی ، و داخل میزان حسنات آخرت میگردند . انتهی

بسعی و اهتمام الحاج عبد الخالق ، پسر طرزی ، مهتمم چهاپخانهٔ دارالسلطنهٔ کابل ، حلیه طبع در بر کرد.

سنه ۱۳۳۰ ق

مسلمانان کدام علم را بیاموزند ؟

سال پنجم شماره ۱ ـ ۳ سنبله ۱۲۹۰

تحت عنوان «مقالهٔ افتتاحیه» سال پنجم به چاپ رسیده است .

(چند سطر آغاز که در فصل گذشته در صفحهٔ ۹۶ آورده ایم .)

... دریبنباره سخن را پوست کنده وصاف صاف میخواهیم بگوییم: خواه خوش کسی بیاید خواه نیاید ! خواه صحیح بدانند، خواه غلط ! مقصد از علم، همان علمیست که در ین زمان تهلکه ناك، جوشن دین و دولت ما، بر کستوان وطن و ملت ما گردد. مقصد از علم، همان علمیست که از تهلکهٔ بندگی پرشرمندگی غیر دین ما را خاطر جمع سازد، و برمسند عزت و سرفرازی بنشاند. مقصد از علم، همان علمیست که از محکومیت واحتیاج اجانب ما راستغنی سازد، و از دفینه های لاتحصاو کنز های

لایفنای عالم طبیعت توانگر وغنی گرداند. مقصد ازعلم، همان علمیست که آهن رادر کف ما موم کند، وطبقات عالیهٔ هوارا بجولان ما محکوم نماید. مقصد ازعلم همان علمیست که قلعه های آهنین سرحدهای ملک ما، گله های صدمنیه دشمنان مارا ازتاثیر اندازد، وگله های هزارمنی طوپهای ما، فوجهای دشمن را ازهم شکافد. مقصد ازعلم، همان علمیست که خطهای راه آهن مادر یک برههٔ قلیله، بصد ها هزارعسکر ماراازیک جابدیگر جانقل بدهد، وخطهای تیلگراف ما، درآن واحد، ازهر حرکت دشمن ما بما خبر برساند.

هزارافسوس که مااین علمهاراعلم شیطانی میدانیم، وعمرخودراصرف مالایعنی میکنیم. دروقت حاضر، علم همین علم هاست که بمحافظهٔ اساس اسلامیت خدمت میکنند، وبنیادبنای قصردین رااززلازل حادثات این دهر پرآفات نگهبانی مینماید. خروارها علمی که منحصر بردانستن ترکیب «ضرب زید عمراً»، وفهمیدن قضایای «سالبهٔ جزئیه، موجبهٔ کلیه» وحل کردن «هذا جازوهذا لایجوز»مانده باشد، دریں عصر وزمان حاضر، بدرجهٔ یک سر نیزه گک یک فوتهٔ فولادی، و یک کله گک پنج مثقالهٔ تیکلی، بدین محمدی خدمت کرده نمیتواند! وقتیکه درمدرسه های بسیارمعروف ومشهوراسلام، درمصر و بخارا وهند وایران وغیره، داخل شویم، بصد ها طلبه های می بینیم، که دوازده سال، پانزده سال بتحصیل مشغول مانده اند. اماچون نیک نظر کنیم، بجزتحصیل حاصل، بجزاعلام معلوم، دگرهیچ چیز بکف نیاورده توانسته اند، زیراعلمی که در ینعصر حاضر، «دین» برای محافظه خود ازشراعدای دین، به آن محتاج است، دولت برای قوت وقدرت خودبه آن محتاج است، ملت برای راحت وثروت وسعادت وآزادی خودبآن محتاج است، وطن برای عمران وتمدن و ترقی وتعالی

خود به‌آن محتاج است، نیاموخته اند، وندیده اند، ونخوانده اند !

میگویند که: ما پیرو علمای سلف خود هستیم، آنها برای ما، همچنین علمها واگذاشته اند، وازین چیزهای که شما میگوئید، بحث نرانده اند.

بجواب عرض میکنیم که: علمای سلف ما، رحمهم الله تعالی اجمعین، در صدر اول اسلام «علم» را بصورت عام تفسیر کردند، وآنرا یک آلهٔ قویه یی، برای بقاء وقوت وقدرت اسلامیت شناخته، ازیکطرف علوم دینیه را تدوین، وازدیگر طرف فنون متنوعه را از هر زبانی که یافتند ترجمه کردند. و بیك بیداری وهوشیاری تمامی، در راه بقاء وقوام دین کوشش ورزیدند، وبهر چیزیکه در همان عصروهمان موقع پایداری شوکت وصلابت دین را به‌آن محتاج یافتند، در انباب، سعی وهمت فرمودند، وآیندهٔ کار رابه‌سعی وهمت آیندگان خود ترك نموده ازجهان فانی درگذشتند. کثرالله خیرهم ! نور الله قبورهم !

آیندگان که بعد ازآن آمدند، اگرچه بر محافظهٔ همان مقصد از جد و جهد فارغ ننشستند، ولی چون بیك زمان فساد وشرور تصادف کردند، وآثار تفرقهٔ طریقه ها وگروه های مختلفه را در اسلام مشاهده نمودند، اهم را برمهم ترجیح داده، تنها برمحافظهٔ موجوده اکتفاء ورزیدند، وبرای جلوگیری تفرق وتشتت، دایرهٔ علوم را از توسع طبیعی آن مانع آمده، در یك حد معینی محدود نمودند. لهذا، رفته رفته، در وسعت علوم وفنون یك حال توقف رونما گردید، ونیز چون رقیبهای عالم اسلامیت، که عبارت از دولتهای نصارا باشد، دریك حال نوم وغفلت بودند، این حال توقف ومحدودیت علوم وفنون، چندان ضرری نمیرسانید، بلکه برای رفع بدعتها ودفع تفرقه ها مفید هم‌شمرده میشد.

رفته رفته این حال توقف ومحدودیت ، به کسالت ورخوت ونوم وغفلت مبدل گردید ، وطریق تدریس و تدرس برمسایل جزئیه ، که قبل ازین مذکور گردید ، مانند « جاز یجوز » و « ضرب زید عمراً » منحصر ماند ، که آنهم مبنی بر همین قدر یك مقصدی بود ، که تا نگویند بیکار نشسته اند ، وبرای نان پیدا کردن یك راهی بدست داشته باشند .

وقتا که دشمنان دین اسلام ، یعنی ملل غربیه اروپا ، به بیداری و کار گذاری آمدند ، وبهمان علوم وفنونی که در صدر اول اسلام علمای اسلام اساس آنهارا وضع کرده بودند چنگ تشبث زده عملیات آنرا به استحصال اتقوت وثروت تطبیق دادند ، وبواسطهٔ آن قوت و ثروت ، در اساس بنای اسلامیت بکامیابی تمام رخنه ها انداختند ، علمای کرام اسلام ، بچنان خواب سنگینی فرو رفته بودند ، که طراقه های هول انگیز آن همه صدمه های پی درپی ، هیچ سامعه خراش بیداری شان نگردید ، بلکه آن زلزله های شدیده را عبارت از یك جنبش گهوارهٔ آسای استراحت خود پنداشتند !

روی سخن ، ما بهمه علمای کرام اسلام است ، زیرا ورثهٔ انبیای عظام علیهم السلام ، وسکاندار کشتی امت ناجیهٔ حضرت خیر الانام ، علیه الصلوة والسلام ایشانند ! این عصر واین زمان ، به اعصار سالفهٔ بیغمی و بیدشمنی مشابهت ندارد . از بدیهیات انکار نباید کرد . آیا مدافعهٔ این آلات ناریه واین صواعق مدهشهٔ سماویه ، واینهمه اختراعات عجیبه و غریبهٔ که دیده وشنیده میشود ، بجز حاضر کردن همانگونه اسباب متقابله ممکن میشود ؟ آیا یك قوهٔ سمعی ، که از یك گوشهٔ سرا تا دیگر گوشهٔ سرا شنوایی را سالك باشد ، بایك گوشی که در ظرف یك ثانیه از امریکا به آسیا صدا را بشنود ، برابری کرده میتواند ؟ آیا رفتار شتر با رفتار عرابهٔ موتر ، وباربرداری

وسرعت عرابهٔ کراچی باقطار های راه آهن، همسری کرده میتواند ؟ آیا طو پهایی که قطر دهن شان از سه چار انچ تجاوز نکند ، باطوپهایی که‌قطردهن‌آن‌تابشصت انچ میرسد ، و یك گلهٔ یك خرواری را تا بمسافهٔ ۲۰ میل پرتاب میکند ،پیش‌قدمی کرده میتواند ؟

علمای کرام خواهند گفت ـ که « جهت تعلق اینسخنان بما چیست که این اخبار والای هرزه درا، حلق خود را میدرد ومغزما رامیخورد ؟» .عرض‌میکنیم، که: جهت تعلق این سخنان به « علم»است،وعلم‌به‌علما راجعست . ما نمیگوئیم که علمار بل بسازند ، یاتوپ، ولیکن چیزیکه برعهدهٔ عالی‌علمای کرام ترتب میکند ، این است که عموم را تشویق کنند، تحریك نمایند، فتواها دهند ،اجتهادها فرمایند ، که این چیز ها را بوجود آورند ، و این چیز ها بوجود نمی آید مگر به‌افزونی مکتب هایی که علمای آموختن وبوجودآوردن این‌چیزها درآن خوانده شود .معلوم است که ریلها ،تیلگرفها، تیلفون ها، پروژ کتورها، ایرو پلانها ، زیپلینها ، تحت البحر ها ، فوق البحرها ، تحت‌الارضها،فوق‌الهواها بو مبه ها ،گله‌ها، غاز ها، درد ها، بلاها،وچها وچها ، درزمان‌های سلف نبوده، که علمای سلف مارحمهم الله ، ازآنها بحث وبیان میراندند .این علمهای جدید است ، که مخصوص عصر جدید است .جبر ، هندسه،حساب ،ریاضیات ،طبیعیات، فزیك ، شیمیك ، میکانیك ، جغرافی ، قوز مو غرافی ،ژه ئولوژی ، دیپلوماسی‌وغیره وغیره علمها ئیست که غر بیون اساسات آنرا از شرقیون گرفته ، و ترقی داده آله های غالبیت مظفر یت، سیادت، حاکمیت خود ساختند، وکامیاب آمدند .باوجود

اینهم ، که این ها را علم های جدید گفتیم ، اما اعتقاد و اعتماد و ایمان کامل ما بر این است که قرآن عظیم الشان ما « کتاب قدیم » است ، که هیچ رطب ویابسی نیست که در آن نباشد . همهٔ این چیز هائیکه مذکور گردیده ، و بملیا ردها چیز های دیگری که زبان انسان از بیان آن عاجز است، همگی در زیر کلمهٔ مقدسه «حکمت» مستور و مضمر است . حکمت ،آنچنان یك کنز عظیم لایفنا ونعمت جسیم عظما نیست ، که چون بکسی احسان و عطا فرموده شود ، «خیر کثیر» به اواحسان میشود . کثیر را به قلیل ، کلیات را بجزئیات، ترجمه نباید کرد . بزرگترین ووافرترین خیرها ، حفظ وصیانت «دین» است ، از پامال شدن ومحکوم ماندن به احکام دیگر دین ،حالانکه ،ایجابات این عصر وزمان وقت حاضر ،محافظهٔ اساس و بنیاد دین را بر تحصیل حکمت منحصر داشته . از همه خوشتر این که ،حکمت یك مال گم شدهٔ مسلمانها است ، که درهر جا بیابند ، باید بگیرند .افسوس که ما در گم کردن آن وابراء نمودن از آن کوشش میورزیم . در ین هم هیچ شبهه نداریم وایمان کامل داریم ، که دین، دین خداوند تعالی ست .حافظ اوهم ذات پاك اوسبحانه جل وعلاست. ولیکن مارا نیز بر محافظهٔ آن مامور فرموده ،وبه بسیار آیات کریمه تاکید فرموده. ماا گر دست وپای بسته بنشینیم ،وهیچ تشبث واقدامی در اسباب نه کنیم، بچنان تو کلی میماند ، که بی بستن زانوی اشتر باشد .اگر چه حکمت رانوع نوع تفسیر کرده اند ، ولی جمهور علما، دانش را عین حکمت گفته اند. دانش ،علم،معرفت، حکمت همه بیك نقطه سر میزند ، واگرحکمت تنها بر زهد وتقواوعبادت منحصراً تفسیر شود ، درانحال ،بسیار احادیث منیفه میبینیم ، که فضیلت علم برفضیلت عبادت ترجیح داده شده است .

والحاصل ،این چهار سال کامل شد ، که سراج اخبارافغانیه دریخصوصها، از تحریر وتقریر وانه ایستاد . تا اینکه سال چهارم خود را به انجام رسانیده ، بسال پنجم قدم نهاد . فر یاد ها ، فغانها ، ناله ها کرد اما ، از دهنش برآمده به یخنش در آمده این است، که درین بار مقالهٔ افتتاحیهٔ خودرا ، به اینچنین یك نیازنامه یی تحویل داده ،بر جرأت استر حام از علمای کرام مجبور گردید ،زیرا جرایدو جریده نگا ران ،بنام دیگر اخبار ها واخبارو الا ها ، آن اهمیت و عزت وا عتباری را که امروز ه روز در عالم مدنیت حائز میباشند، درین سرزمینها عشر عشیر آنرا هنوز پیدا نکرده است ، بلکه اگر بگوئیم که درنزد بعضی موجب نفرت واحتقار هم باشد، جادارد !

ای علمای کرا م ! ای ورثهٔ انبیای عظام ! وقت میگذ رد ! تهلکه رو زبرو ز می افزاید ! به ار شاد و به اجتهاد همت فرمائید .به تحصیل علومی که به حافظهٔ اسا س اسلامیت خدمت کنید ، وبه ایجابات ولوازمات عصر وزمان موافق ومطا بق باشید،عموم ملت راشوق بد هید،رغبت افز ائید،رهبری فرمائید، این علوم شریفهٔ موجوده، که به تعلیم وتعلم آن مشغولیم ، به محافظه و نگهبانی بنیاد و ا ساس قصر میشد . اسلامیت ، درچنین عصر پر آشوب وفتن ، از شر د شمنان دین بر افگن ، خد ست نمیتواند.علو می که به حافظه بنیاد قصردین خدمت میکند،علوم حاضر ساختن آلات مدافعه است، که مذ کورگردید،وعلوم متداولهٔ ماستعلق نقش وزینت آن بناست: لذا، بنا برقاعدهٔ حکمیه ثبت العرش ثم النقش میبا ید، که اول اساس وبنیادقصراسلامیت را ا زخلل محافظه ووقایه نمائیم،وبعد ازان به تزئینات ونقوشات وترتیبات داخلی آن بپردازیم، لاسمح الله، العیاذ بالله ، اگر ملل غر بیهٔ نصارا را از ین گیرودا رقیامت آثاری که درینوقت بان گرفتا ر آمده‌اند، یکبار رهائی یافته، بجبیرهٔ مافات ازدست دا دگیهای

خودشان درصدد بدست آوردن ممالك شرقیهٔ اسلامیه آغاز کنند، آیا درآنوقت ترکیب «ضرب زید عمراً» رابه که خواهیم فهمانید؟ «جازیجوزه» رابکه خواهیم شنوانید؟ دریزوقت، علمی لازم است که برای محافظهٔ دین، دولت، ملت، وطن ماقلعه های آهنین واستحکام های آتشینی بکشد. علمی لازم است که همه ماراعسکر تعلیم یافته مسلحه بسازد. علمی لازم است که ازهر چیزی برای ما زر بکشد:

کیمیاازجمله اشیاء زرکشد— وقتا کسیرآوری بگذشت ورفت.

علمی لازم است که پایهای مارا سرعت قوت برقی ببخشد:

عصر، عصر موتورریل است وبرق— گامهای اشتری بگذشت ورفت.

علمی لازم است که مارا هواپرواز ساخته بردشمنان مابه آتشباری وادارد:

شدهوا جولانگه نوع بشر— وقت بی بال وپری بگذشت ورفت.

علمی لازم است که گوشهای مارا آنچنان تیز کند که درآن واحد صدای غرب وشرق رابما بشنواند:

سیم آهن درسخن آمد زبرق— تیلفون بشنو، کری بگذشت ورفت.

تاتوجه عمومی به تحصیل این علوم نشود، ممکن پیشرفت آن نیست. توجه عمومی به وعظها، اجتهادها، تشویقها، ترغیبهای علمای کرام وابسته است. صحیفه های «سراج الاخبار افغانیه» برای مقاله های تشویقیه وترغیبیه اهل فضل ودانش باز است. عقل، تدبیر، مآل اندیشی عصر و زمان همچنین اقتضا میکند که عرض کردیم. اگرغلط وخلاف حقیقت عرض کردیم، مارا ارشاد وهدایت فرمایند، که بعد ازین سکوت کنیم، و حاق خودرا ومغز دیگرانرا نداریم، و نخوریم که این هم یك ثواب و حسنهٔ عظیمهٔ شمرده میشود. زیرا انسان از خطا خالی نیست. ممکن است که این

معروضات ما برخلاف حق وصواب باشد. پس اگر مارا ارشاد فرمایند، به‌رهنمائی یك برادر مسلمان خود سعی وهمت فرموده خواهند بود. واگر این معروضات ما راقرین حق وصواب میدانند، کمرهمت را برارشادات ملت ورهنمایی امت برای تحصیل علم ومعرفت وبدست آوردن خیر کثیرحکمت، تنگ برمیان بندند، تا هیچ نباشد ازبارمسئولیت وارهند. باقی درهرحال وقاطبهٔ احوال، فوز وفلاح ونجاح وصلاح امت ناجیهٔ محمدیه (ص) را، ازبارگاه خالق عالم جل سبحانه نیازمیداریم. ومن الله التوفیق.

یك قطعهٔ دلچسپ

بمناسبت سرمقالهٔ مافوق خود دراخبار گهربار «زمیندار» یا فتیم عینانقل کردیم :

اینچنین درسگهٔ علم به‌این حال تباه   خود ببینید ومپرسید که چون میباید

فرصت اردست بشد، هرچه کنی زود بکن   نیست کاری که در وصبروسکون میباید

اینچنین کار به‌تمکین وسکون برناید   اندکی نیز درین شیوه جنون میباید

کارملت نه به‌افسانه وافسون باشد،

سینهٔ سوخته ودرد دورن میبا ید !



ترقی مسلمانان

سال دوم - شماره ۱۶ - ۱۸ ثور ۱۲۹۲

مسلمانی در چیست ؟
مقاله مخصوصه

هزار افسوس که مربوط ماندن مسلمانی بیکچند تار موو یک پارچه قماش گمان شده است !

این افسوس عنوان، ماراچون قارئین کرام ملاحظه فرمایند، بسیار افسوس خواهند فرمود که محرر ناانصاف اینچنین دین مبین متین جلیل الاوصاف رابچه جرأت، و کدام جسارت، بیك چندتار موو یکچند پارچه قماش مربوط ومعلق میپندارد؟ !

ما افسوس خود رابعد از این اظهار کرده ، ودر اول امر، قارئین کرام خود را در اظهارافسوس شان ذی حق دانسته میگوئیم که، بلی، این دین مقدسی که ما مسلمانان بشرف آن نایل فوزونجاح وسزاوار سعادت وفلاح شده ایم، وبه اقرار باللسان وتصدیق بالقلب کلمهٔ طیبه مقدسهٔ «لا اله الا الله محمد رسول الله » رابر زبان و دل میرانیم و میدانیم

به آن بر همه ادیان فخر و سباهات مینمائیم، آنچنان دین متین قدسیت قرینیست، که عقلای دانشمند همه دینهای غیر اسلامی نیز، حکمت و معقولیت و مقبولیت او را تسلیم کرده اند

چسان تسلیم نکنند، دینی را که طهارت، عبادت، عدالت، علم و معرفت، اتحاد واخوت، صنعت وتجارت، ایثار و شفقت، کرم و شجاعت، والحاصل همه فضایل اخلاقیه ومدنیه را امر میکند، وازظلم وجهل و غفلت و همه رذایل وحشیه بشدت منع میفرماید! سعی وعمل را برای انسانها، رهبر و برای استفاده بشر بحر و بر وخشك وتر مسخر نشان میدهد. مساوات حقوق را بچنان شدت اجرا میکند، که خلیفهٔ ذیشان اسلام، بایك آدم بسیار عادی در پیش روی قاضی زانو بزمین مرافعه میشود. رشوت، بغاوت، نفاق، دروغ را مذموم، محافظه حقوق، امان، اتفاق، راستی را مقبول میداند. اعمال شنیعه فسق و فجور را منع، و اخلاق حسنه صلاح و طاعت را تعلیم میدهد.

چون بدل وجان وتمام ایقان ووجدان برین ایمان آورده ایم، که دین مبین مقدسی که ما پیرو وتابع آنیم، معدن همه فضایل و مانع همه رذایلست. آیاچسان میشود که آنرا بیکچند تار سو وبك چند پارچه قماشی مربوط بدانیم؟ حاشا! ثم حاشا! قدسیت، متانت، حقیقت دین مبین ما از تنزل ارتباط اینگونه اشیای خفیفه رخیصه آنقدر دور افتاده که نسبت دوری شمس بزمین، نسبت ذره را به آفتاب هم به آن نمیگیرد. !

حالا چون حق بودن اظهار افسوس قارئین کرام را تسلیم نمودیم، به تفصیل اظهار افسوس خود میپردازیم: ازوقتی که اخبار ما مصور شده، بعضی اعتراض نامه هایی در باب تصویرهای کلاه پیکك داری که دراخبار ما نشر میشود، از بعضی طرفها گرفته ایم، که کلاه مذکوره را کلاه فرنگستانی گفته تنقید نموده اند.

در عین، برای عین مسئله، بعضی تقدیر و تحسین نامه ها

نیز واصل دست عاجزانهٔ ما شده، که تصویرهای کلاه پیك دارما را بسیار پسندیده اند ، وبر ترقی وبیداری مملکت ما ، یك برهان قطعی انتباهش شمرده اند. حالانکه هم اعتراض کنندگان، و هم آفرین خوانان، هرد و ازدانشمندان اهل اسلام اند نه از دیگرملل . !

ازین است که مارا مجبور برنوشتن این مقالهٔ مخصوصه عاجزانه گردانید، و بر اظهار افسوس معلق ماندن مسلمانی بریك پارچه قماشی که کلاه ازان ساخته شود ، نمود . عجبتر اینکه بعضی تصاویری که از آنها در اخبار هاد یده شده است، بسبب قطع ناکردن موهای بروتها ی شان ، بسیاری از هموطنان عزیز ما اعتراضهای شدیدی برین عمل نموده اند. حتی بعضی خیلی افراط نموده، حاشا ! ، مسئله را تا یدرجه تکفیر رسانیده اند ! لاجرم ، اگرما را اینچنین دوبدگمانی، بر اظهار ... مجبور کنند، قارئین کرام انصاف پسند ما ، تایکدرجه ما را حق خواهند داد .

چسان حق ندهند! درچنین عصری که مسلمانان روی زمین از مدتی بسبب توجه شان بسوی فروعات ودور ماندن از اصول بدرجهٔ متفرق ومتشتت شده اند، که باوجود کلمه گویی وقرآن خوانی ، وبسوی کعبه سجده بری، باهمدیگر شان آشنایی نمیکنند، بلکه بکفر همدیگر جرئت ورزیده بغض یکدیگر را بدل میپرورانند ، و ملل اوروپا ، با وجودیکه به بیشتر فروعات گرفتار هستند، ولی ازمدتیست که فروعات را گذاشته وتنها در زیریك صلیب درآمده ، مقصد یگانهٔ شان که محو کردن و اسیر ساختن اهل اسلام است، کوشش میورزند ، وروز بروز کامیاب هم میشوند! پس چون اینچیز ها را در زیر نظر آریم، آیا چسان افسوس نکنیم ، بلکه خون نگرییم، که چندتار

سوی ریش و بروت ، یا یك پارچه قماش کلاه ، قومها و ملتهای عظیمه اسلامیه را از همدیگر شان متنفر و بیزار میسازد ؟ !

اساس و بنیاد همهٔ معتقدات ، وطاعات ، وعبادات وحسنات وسیئات ، در دین مبین ما بر «نیت» موقوفست . حضرت رسول برحق ، و پیغمبر صادق خالق مطلق ، «نیت» امت را خیر از عمل فرموده . پوشیدن کلاه پیك دار را ، اگر ما بر مقصد تشبه به نصارا بر سر کنیم ، که البته مأخوذ و معاتب خواهیم بود ، ولی اگر به تجربه برما ثابت شده باشد ، که در وقت جهاد ، پیك کلاه خدمت سپر شمس را بجا آورده ، برای خوبتر نشان گرفتن خدمت میکند ، و اگر دشمن بسوی شرقی باشد ، تابش آفتاب چشمان ما را از گرفتن نشان مانع آمده مغلوبیت را احتمال میدهد ، و ما به این نیت آن کلاه را بر سر کنیم ، گمان میبریم ، که مستوجب مواخذه وعتاب نی ، بلکه مستحق تقدیر و ثواب شدن ما لازم آید. دیگر اینکه ، آیا ما کدام کلاه را کلاه مسلمانی دانسته بر سر کنیم ، تا از لوم لایم وارهیم ؟ وبواسطه نام کلاه ماهوت سرخ پوپك داری بسر میکنند ، آیا آن کلاه را بر کدام دلیل واسناد کلاه مسلمانی گفته بتوانیم ؟ قلپاق ، قره قلی یا ماهوت سیاهی که ما یا برادران ایرانی بسر میکنند ، آیا قزاقهای روسی ، وصربیها و کوهیها را از پوشیدن آن که منع کرده میتواند ؟

آمدیم برمسئلهٔ عمامه : واقعاً عمامه بسر بستن ، یك عمل مسنو نیست که ماد ران با ب چیزی گفته نمیتوانیم . اما آن عمامهٔ مسنون ، چسان عمامه بوده است ، و از عصر ها به اینطرف کدام مسلمان بسنت موافق و مطابق عمامه بسر کرده است ؟ عمامهٔ زر کار و زرتار دوگزه یی که علمای برادران عثمانی ما بر کلاه سرخ پوپك دار خود شان می پیچند ، و یا عمامه های پانزده بیست

گزهٔ قماش‌سیاه ، ویا سبز وسفیدی که در ایران و مملکت ما بسر می‌پیچند ، کدام یك بسنت سوا فق است ؟ علی الخصوص آن لنگوته های‌تاب وپیچ یافتهٔ کاکه‌ها و یا لنگوته های ابریشمین و بازری‌ویا شالهای برج مانند ، و یا خراطی کردهٔ ملکهای خود مانرا چسان بسنت تطبیق داده میتوانیم ؟ سبحان الله ، اگر یکبار در اثنای اسپ تازی آن لنگوته بازشده در پا های اسپ ما بپیچد ! در آنوقت ، آنرا چسان جمع آوری خواهیم توانست ؟ فرض کنیم که عمامه را بسنت سنیه پیروی کرده بسر کردیم ؛ آیا دیگر لباسهای خود راچسان‌تطبیق داده‌خواهیم‌توانست ؟ صندوقهای‌ما از دریشیهای رقم رقم سر میکنند . از جای یك بوت ویک‌موزه ، بصد ها زوج آنها رامی اندوزیم . بر فرشهای ابریشمین و پرقوسیخوابیم . بیست ، بیست‌و پنج رنگ‌طعامهای‌چرب‌وشیرین‌میخوریم . رشوت‌میگیریم‌یاسیگرانیم ! درعمارتهای‌عالی نشیمن میکنیم . برای یك لحظه هوا وهوس خود ، تنهاسنت‌رانی ، بلکه‌بسی فرضها را نیز پا مال مینمائیم ، وهنوز چه چیز ها که از بیان آنهاانسانرا حجاب‌می‌آید !

والحاصل ، مسلمانی را اگر در سر پوش وتن پوش و پا پوش‌جستجو کنیم ، به ذره بین هم یك مسلمانی نخواهیم یافت . مسلمانها چون بفتوحات ونشر دین قدسیت‌آیات‌آغازنهادند،در هر بلادی که رسیدند،از آنهاایمان‌طلب کردند،نه کلاه !

دلقت بچه کار آید و تسبیح ومرقع ؟

درویش‌صفت باش ، کلاه تتری «۱» دار !

هر گاه مسلمانی را در سرپوشی ، وتن پوشی ، وپاپوشی وریش وبروت جستجو کردن لازم آید ، میباید که از سه صد ملیون نفوس اسلامی ، که بر اقوام وملل مختلفهٔ در عالم پراگنده شده اند ، مجموعهای بر گزیده یی در یکجا جمع آمده ،

---

۱ ـ تتری ، به‌فتحتین ملخص کلمه تاتاری . کلاه تاتاری یعنی کلاه‌سرهنگان تاتار (ر.ف)

وبسالهای در از قیل وقالها بعمل آورده ، آخر الا مر به ا تفا ق آ راء بر یك چیزی قرار بد هند ، که قیا فت وپو شاك اسلامی ، عبارت از این است و از هما ن قرا ر بعمل آورده شود . ولی هزار افسوس ، که وقت اینگونه چیز هابرای مسلمانان باقی نمانده ، وهمین فروعات طلبی ، اسلام را از بسی چیزهای اصلی محروم گذاشته است.

خواب در تاریکی

(مقاله مخصوصه)

انسانرا در تاریکی خوب خواب میبرد. حتی بعضی چنان عادت گرفته اند، که اگرادنا روشنی بچشم شان برابر آید، خواب شان نمیبرد بعضی، تا چشمهای خود شانرا باشف مندیل شان یا یك دستمالی نه بندند، از خواب لذت نمیگیرند.

خواب از مانده شدن و سستی رگها و پی ها حاصل میشود. رگها و پی ها، چون چند ساعت پی هم کارگذاری و فعالیت خود را اجرا نمود، یك ارخاوت وسستی برای شان پیش میشود. بخار طعام و تاریکی شب نیز بآن علاوه شده، خواب بظهور می انجامد، که این خواب، طبیعی، و از لوازمات ضروری زندگانی انسانست، و در هر بیست وچار ساعت، نسبت به سن و سال هر شخصی، از شش تا به هشت ساعت لازم ولابداست.

غیر ازین خواب طبیعی، یك خواب غیر طبیعی نیز هست، که آن از مرض وبیماری دماغ و اعصاب حاصل میشود. وآنرا به اصطلاح اطباء «نوم سباتی» میخوانند، و آن یك خوابیست که بیداری ندارد، و اگر بمعالجه و مداوای آن نکوشند، شخص بخواب رفته را، سوراسرافیل در روز محشر بیدار میکند!

چون بحال امروزی مسلمانان روی زمین بنظر غور و تحقیق دیده شود، اکثر شانرا مبتلای همین درد صعب‌الدوا می بینیم، که بعد از یك بیداری وفعالیت وکارگذاری خارق‌العاده‌ای که از آغاز ظهور خود شان تا بیك چند عصری نمودند. رگها و پی های قوای دماغیهٔ شانرا یك سستی و رخاوت عظیمی حاصل آمده، وتاریکی شب دیجور، غفلت ونادانی وتیرگی ظلمت نشور عدم بصیرت وبیخبری روز بروزافزونی گرفته، بتأثیرات آن ظلمت جهالت بررگها و پی های شان مرض اختناق دماغی را بچنان دهشت مستولی ساخت، که باوجودیکه بهزارها سیر خونها از آنها گرفته شد، و از طرفی بطرفی لول داده شدند، و بار بار چار دست و پا گرفته از بالا بپایان وازپایان ببالا انداخته شدند، باز هم ادنا حرکتی در آن ها دیده نشد !

بلی ! تاریکی خواب را می افزاید ! تاریکی از بی علمی، بیخبری، نادانی، بی‌صنعتی، بی‌زراعتی، وبی‌تجارتی، میباشد. در هرطرف دنیا که نظر کنیم، این چیزها رادر مسلمانان بیشتر می یابیم.

سبب یگانهٔ محرومیت خودمانرا ازین چیز ها، از خواب رفته گی قوهٔ مفکرهٔ خودباید بدانیم، زیرا، بیداری حقیقی بیداری فکر است، وخواب حقیقی، خواب رفته‌گی فکراست. فکرها هرانقدر که بیدار شود، سعادتها نیز همانقدر ملت ها را استقبال میکند.

چنانچه تاریکی پرتیرگی خواب را می افزاید، همچنان، روشنی بسیار تیز نیزخواب را میبرباید.

روشنی، عبارت ازعلم ومعرفت است. چون یکبار روشنی علم و عرفان در ملت ها پدیدار گردد، فکرها بیدا رمیشود. فکر ها چون بیدارگردد، صنعت، تجارت، زراعت بحصول می آید. آنسان هر قدر تندرست و توانا و قوی باشد چون فکرش بیدار وتربیه دارنباشد

هیچ فایده ای نه بخود و نه بدیگری رسانیده میتواند. همه اختراعات محیر العقولی که در دنیا دیده میشود، همه ثمره و نتیجهٔ بیداری فکرهاست. فکر چنان یك بخار قدرت آثاریست، که چون یکبار در دیگ ماشین دماغ در زیر تضییق و فشار در آمد، همهٔ قوتهای طبیعت در پیش قوت آن سر تسلیم فرو می آرد.

هر ملت، از قوه فکریه خود استفاده کرده میتواند. اگر بقوه فکریه دیگر ملتهای بیدار فکر، عرض احتیاج ورزد، هیچ فایده برنمیدارد. صائب اصفهانی میگوید:

بدوش توکل منه بارخود را و لینعمت خویش کن کارخود را

حضرت طرزی افغانی میگوید:

چو تبخاله بردار خود بار خودرا میفگن بدوش کسی کارخود را

یك افغانی، بزبان افغانی میسراید:

خپل همت درته ولاړ زین کړی اس دی نه په فکر د بل آس ود زین مه شه !

ژاپانی ها هیچ چیزی نداشتند. درظرف یکچند سال، هر چیزی را مالك شدند. ریل ساز، تلگراف ساز، دریدناوت ساز، کان شناس، پولیتیکل شناس، حرب شناس شدند. آیا چه کردند؟ بصدها صدها اولادوطن خود را، بهرطرف دنیا، برای آموختن این چیزها فرستادند. آنها مانند زنبورهای شهد، درگلزارها و چمنزارهای دنیا پرا گنده شده، مواد شهد صنایع را احاصل کردند، وازظلمت به نور برآمدند. یعنی، فکرشان بیدار گردیده، علم و هنر آموختند، وازقوای فکریه خود، وطن خود را مستفید ساختند. تا بوقتیکه از بیگانگان مهندس و ماشینکاراو کان شناس و دیگر ارباب صنایع راآوردند، بجزآنکه بیگانگان پیسه های شانرا خوردند، و اشیای شانرا تلف ساختند، وبر عقلهای شان

ریشخند کرده پس برآمدند ،دگر هیچ فایده‌ای از انها ندیدند ،وچون خودشان از جنس خود اسباب آنرا بدست آوردند ا هرچیزی را مالك شدند .

استانبول، بسببیکه عنوان مقام خلافت عظما راحایز بود، ومقام مشیخت اسلام هم دران بود، وبصد هاجوامع شریفه و مدارس وتکایارا حاوی، وبهزارها علما وسادات و مشایخ طریقه ها و صوفیون را محتوي بود ،صفت یك مقام معنوی اسلامی را داشت وبه آن سبب، اکثر مردمان آنجا، تابسیاروقتها، بصنایع و معارف اوروپاوامریکا کمتر رغبت میورزیدند .حتی، صنعت وتجارت را چندان چیز مقبولی نه شمرده هرانقدر سعی و کوششی که داشتند، درینباب صرف میکردند، که اولاد های شان کاتب ,یعنی میرزای دفتر های سرکاری بشوندو، بمنصبهاورتبه های دولتی برسند،و قلمدانها منصبی شان دام جر مغنم گردیده از آن رهگذر، توانگرشوند .

این حال، در همه حکومتهای اسلامی دیده می شود .اهالی هرچیز را برد وش حکومت می اندازند، و هرچیزی را ازحکومت امید میکنند به اوروپاوامریکارفتن، وصنعت ومعرفت آموختن را کفروبدعت میشمارند. این سخن دردماغهای شان جا یگیرشده، که هر کس چون به آنطر فها برود ، کافروبیدین شده پس می آید . کافری وبیدینی رانیز به کلاه و لباس حمل مینمایند، ویابه تعبیر دیگر، مدنیت و ترقی راتنهااز پوشیدن آن ها میشمارند .

درزمانهایی که مصرو اندلس و بغدادمنبعهای علم وعرفان بود ،فرنگها به عمامه وطیلسان، دران دارالفنونهای اسلامی داخل شده، وتحصیل هنر کرده پس بملك خود میرفتند . حالانکه اوراهیچ کس مسلمان نمیگفت ،ونه خوداوبه آن عمامه وجبه مسلمان میگردید .میشنویم که یك انکلیزی بایك روس، بعداز آنکه زبان عربی یا فارسی را

بخوبی تحصیل کرده،در مکه مکرمه ، یا کابل یاطهرا ن،سالهای سال به قیافت خود آن مردم در آمده ،اقامت نموده است ،ودرباب احوال آن مملکتها ،بجلد ها کتاب تألیف کرده باخود برده ا ند . حتی روایت میکنند که در زمان اعلیحضرت امیر شیرعلیخان مرحوم، یک مرد روسی، بصفت ایلچی فوق العا ده کابل آمد ه بود . آن شخص در کابل بدرجه یی واقعیت وبلدیت داشت که گویا ازمردم خودآنشهر شمرده میشد. ایلچی مذکور میگفت ، که مدت ده سال من درمسجد سرچوك ،بلباس وعمامهٔ طلبهٔ علوم افغانی بودو باش کرده ام .

مقصد عاجزانهٔ ما،از نوشتن اینمقالهٔ مخصوصهٔ «خواب در تاریکی» این است ، که نادانی وبیخبری،تاریکی وتیر گیست ، که بر مبتلا شدگان آن درد بیدوای خواب ابدی را مستولی میگرداند . هنر معرفت، روشنی ودرخشنده گیست ، که تابش آن خواب را ر بوده بیداری افکار رانتیجه میبخشد . درین عصر حاضر ، آن نورو در خشنده گی رامادر اروپا وامریکا ، و ژاپا ن می بینیم. مراداز نور ،صنایع واختراعات وهنر های آنجاست، نه دین ومذهب شان، زیرانوار دین ومذهب درممالک اسلامیه درد رخشیدنست که شهرا ه آ خرت ما را ر و شن داشته است ،و اگر بخواهیم که دنیای خودرا آبادوروشن سازیم ،مجبوریم که در پی انوار دنیایی،به اروپاوامریکا وژاپان بتازیم. اولادهاي وطنی را در آنجا ها فرستاده، کان شناس،ماشین ساز ،مهندس، ریلساز ، مخترع موجود ساخته بدست آریم .

این نیست که درملکهای مسلمانان ،آهنگر،نجار ، کشتکار وغیره موجود نیست بلی هست ! ولی اگر هزار سا ل آهنگری بکنند،چنان آهنی که راه ریل،و یا انجمن آنرا بسازد ،تانه بینند و نیاموزند ،سا خته نمیتوانند. ا ز آ هنگر ، کا ن شنا س

مهندس وغیره صنعتکاران ویا معلمان علوم و فنون متنوعه بیگانه گان غیردین، وغیرجنس خود، بجز ضرر هیچ فایدهٔ دیده نخواهد شد.

والحاصل، نورعلم که ضد آن ظلمت جهل است، انسانها، مملکتها، زمینها، کوهها، دریاها، صحراها راغرق انوار میسازد، وضدآن فکرها، جهانها را میمیراند.

بشنوید که جریدهٔ «سبیل الرشاد»، که در استانبول طبع میشود، ازمقدمهٔ کتاب «ازظلمت به نور» چه می نویسد:

«بلی! منبع یگانهٔ جمیع امراض اجتماعیهٔ ما، جهل، سبب حقیقی همه سفالت وبیچاره گی ما، جهل، مؤثر ترین همه فلاکتهای ماجهل است! تا بوقتیکه ذهن ملت روشن نه شود، امید فلاح ونجاح سراسر عبث است.

«آیا بسبب جهل نیست که مانندانا طول یك ملکی که منبت ترین و محصول خیزتر دنیاست، وفیاض ترین نهرهای جهان در آن جاریست، امروزه روزبیك حال خرابه زار سفالت مبتلا شد؟.

«ایا بسبب جهل نیست، که در بندرهای بحری ما، که استعداد مرکز تجارت بحریهٔ تمام دنیا را دارد، بجای اینکه بیرقهای عثمانی موجها بزند، سفینه ها و بیرقهای دولتی بیگانگان ودشمنان گشت وگذار میکنند؟!

«ایا باز هم، از روی کابوس بلای همین دشمن، یعنی جهل نیست، که در سینهٔ متروك اناطول، با وجودی که بسی کانهای قیمتدار و وافری وبسی خزینه های بی پایان و توانگری مدفونست، گروه گروه مردمانیکه بر روی آن زمینها زیست دارند، ازگرسنگی تلف میشوند؟!»

بلی، بلی! ما هم با همهٔ هستی خود، اینسخنان «سبیل الرشاد»، رفیق معزز خود را تصدیق وتأیید میکنیم، ولی به این هم مجبوریم، که خود از خودسوال بکنیم که: آیا آن چیزی که ما آنرا جهل می گوئیم، وضد علمش میشماریم، کدام

چیزاست؟ایا اینهمه مدرسه‌ها، وتکیه‌ها، وزاویه‌ها، ومسجدها، و خانقاهایی که درهرطرف ممالك اسلامیه موجوداست، وبا هزاران هزار ملاها، وطالبها، وآخند ها، وشیخها، ودرویشها، وصوفیها، وذاکرها وغیره پرورش یافته اند، ومبالغ خطیری ازوقفها، وخیراتها و مبرات ها برآن ها بخرچ میرسد، ماچسان جرائت کرده میتوانیم که اینهمه فلاکتها وخرابیها وزبونیهای ممالك اسلامیه رابرجهل وبی علمی حمل نمائیم؟ . . .

این مسئله شرح و بسط بسیاری دارد، که دریك مقاله ودو مقاله نمیگنجد، وهم ازصدد بحث این‌مقالهٔ ما خارج میشود. لهذا، سخن‌را بر همین مدعا مختصر کرده میگوئیم که: مارا یك تاریکی وتیره گی فرا گرفته. آن تاریکی بر اعصاب دماغیهٔ ما تاثیرا ختناقی بعمل آورده، و بخواب بسیار سنگین وعمیقی فرو برده، فکر مارا دریك گرداب نا یاب ظلمت مآبی، غرقه ساخته. برای محافظهٔ هستی وجود ما، نورلازم است. برای بیداری فکر ما روشنی بکاراست. آن نورو روشنی را، درکانها و معدنهای عمیق زیر زمین می بینیم. آن نورو روشنی را، درمهندسی وصنعتگری کشیدن آنها، وساختن آلات وادوات مدافعه، وسرعت وغیره می‌یابیم. آن نورو روشنی‌را، درپروازکردن روی هوا، درشناوری بحرها، در شنیدن آوازها را از هزارها کیلومتر ها وهنوزچها وچهامی یابیم!

ما هم‌راه سازی، آهنگری، نجاری، زراعت، تجارت میکنیم، ولی‌درتاریکی‌میکنیم. این چیز ها همه درآنطرف بحرهای محیط است. اگر از آنجاها، در باب بدست آوردن اربا ب آنها تشبث ورزیم، یا میبایدکه هستی و موجودیت خود مانرا برای آنها واگذارشویم، ویا آنکه یکچندی خودرابازی داده و مال خود را نیزتلف کرده هیچ استفادهٔ نکنیم. بنا برین «کس نخارد پشت من، جز ناخن وانگشت من!» گفته، وهرقسم فدا کاری که‌لازم‌باشداجرا کرده، یك‌آن اولتردرپی‌آن نور بتازیم، و خودرا منور کرده بیائیم، ووطن خودرا مستغرق انوار بسازیم. والسلام.

آیا مانع ترقی مسلمانها چیست ؟

(مقدمه)

بعضی پادریهای میشینری نصارا ، برگروه عوام مسلمانان اطراف دنیا ، برای اثبات مدعا وعظ وتلقین می کنند که : « اگردین شما خوب میبود ، مانع ترقی شما نمیبود ،واگر اسلامیت برمسیحیت برتری میداشت ، اسلامها باعلم، باحکمت بافن، باقوت،باشوکت برما برتری میداشت ، وشماحا کم ومامحکوم میبودیم ,حال آنکه درهرطرف دنیاچون نظر کرده شود، بچشم خود قضیه را بالعکس می بینید ! »

این سخنا نیست که یگانه سلاح دشمنان دین است ، که درافریقا، مانندمصر مراکو ، والجیر ها ،وسودان ، وقاب وغیره،ودرآسیا مانند چین ،قفقاس ، تاتارستان ترکمان ، هندوستان وجزایر شرق الهند وایران، وممالك عثمانی وغیره ،در هر جا ومأوا که فرصت وموقع بدست آرند، صرف مینمایند ودر کتابها و کتابچه ها ی مطبوعهٔ خودشان ، باتصاویر رنگارنگ زرنگ نشرو پراگنده می کنند .

مسلمانان، بیچاره، که در قطعات مختلفه ساکن اند، چون این سخنانرا میشنوند، وبحال تدنی وعدم ترقی خودمی بینند، باندیشه می افتند که آیا: براستی همین دین مقدس ماخواهد بود که مانع ترقی مامیباشد؟ باین اندیشه وسودا، تایکدرجه حق هم دارند. زیرا امروزه روز چون بهر طرف دنیا نظر انداخته شود، یعنی ایران، هندستان، ترکستان، مصر، مراکو، سودان وغیره وغیره، مسلمانها دریك گرد اب نایاب محکومیت واسارت مغروق وبه انواع ذلت وحقارت نصارا معروض دیده میشوند، واین چنان یك قضیه ایست، که هیچ انکار شدنی نیست. دولت علیه عثمانیه، که مستقلترین وباشوکت وقوت ترین دول موجودهٔ اسلامیه میبا شد، بازهم، چون بحال پیشتراز ین جنگ موجودهٔ شان نظر کرده شود، آنرانیز در زیر چنان شکنجه هاوبوغهای امتیازات اجنبیهٔ نصرانیه اش پابند وزبون میدیدیم که مجال حرکت برایش نمانده بود. آیا همین دلیل ظاهروباهری، که در پیش چشم هربیننده پدیدار وآشکار افتاده است یك سلاح بدهشی، برای الزام واسکات عوام مسلمانان نیست، که بدست نصارا افتاده، هرترقی وهربرتری که دیده میشود، درنصارا دیده میشود؟ هرگونه تدنی وعقب ماندنی که بنظر بر میخورد، ازمسلمانان بظهور میپیوندد!

«سراج الاخبار افغانیه»، که یك جریدهٔ اسلامیه وبدرجه عجزوکم بضاعه گی خود، وظیفهٔ مقدسهٔ دینیه را در عهده دارد، مجبور است براینکه برادران دینی ووطنی خودرا، از حقیقت امر تابدرجه یی که ممکن باشد، آگاهی بخشد، وبمقابل احتمالیکه مبادا در ذهن ها و افکار های عوام مسلمانان اینچنین دلایل وبراهین لایعنی، میشنری های نصارا جایگیر شده باشد به کشف پردهٔ غفلت اززوی سار ار حقیقت بکوشد.

ازهمه پیشتراین رامیپرسیم، که آیا این ترقیات مدنیهٔ امروزه روز دول اروپا را، دین نصرانیت باعث شده است، یا «حکمت ومعرفت» ؟ اگر بگویند که دین نصرانیت است، کتابها واحکام های آن دین، یك چیز مجهول و پوشیده نیست. ببینید که در کدام جا، وکدام مأوا، ازین ترقی ها وتکاملها، وازین صنعت ها وتقدمها سخنی بمیان آمده؟ درانا جیل محرفهٔ موجوده، بجزدعا هاومنا جا تها، وبعضی روایتهادیگرچیزی دیده نمیشود، که بجزمعنویات بمادیات، هیچ یك جهت تعلقی بگیرد. چون چنین است. این ترقیات مادیهٔ دول نصارا را، هیچگاه ازبرکات معنویهٔ دینیهٔ شان نباید پنداشت، وکذالك، این تدنیات روز افزون مسلمانانرا، نیز (حاشاثم حاشا!) از نقصان خوبیهای دینیهٔ شان نباید انگاشت، بلکه اسباب حقیقی آنرا، در صحیفه های تاریخ اسلامیه وآثار موثوقهٔ دینیه، باید تحری وجستجو نمود، تا از ظلمت خرافات به نورحقیقت پی برده شود.

دین مبین اسلام دین عقلی است

«هرگاه دریك مسئله، ادلهٔ عقلیه بانقلیه تعارض بکند، ادلهٔ عقلیه راترجیح کرده نقل راتاویل باید بکنند.»!

آن یکی ازمسایل احکام اسلامیه است، حتی دریکی ازاحادیث شریف نبوی وارداست که: «دین انسان عقل اوست، آنرا که عقل نیست، دین هم نیست!» شرط اعظم جمیع تکالیف احکام دینیه، برعقل استوار آمده است، زیرا عقل است، که مستوجب تکلیف حکم شرعی میشود. مجنون لایعقل، ازتکالیف احکام دینیه خارج افتاده است.

پس انصاف فرمایند! یك دینی که عقل رابه این درجه یك منزله حاکمیت

داده باشد ، یکدینی که عقل را رهبر حرکت خود گرفته باشد آیا چسان جرأت وکدام جسارت باشد، تاگفته بتواند که آن دین مانع ترقی خواهد بود ؟ !

مادر ترقی آیا اگر عقل نیست ، چیست ؟ ترقی چیست ؟ ایا بجز همین دبدبه ها و طنطنه های پرشوکت وقوتی که مدعی آنر اصلاح دلایل خود ساخته ، وبر اسلام باآن حمله مینماید، دیگر چه خواهد بود ؟ پس بگویند ، که این ترقیها را عقلها بوجود آورده است یا بیعقلی ؟ حال آنکه دین اسلام ،از هر حیثیت دین عقلی بود نش چنان ظاهر وپدید ارامت ، که برهان قاطع و دلیل ساطع آن احکام خود آن دین مبین است .

خرافات چیست ؟

ضد عقل است ! یعنی چیز یکه ، چون درمیزان عقل سنجده شود ، بهیچصورت در نگنجد .

یکبار یک سیاحت ممالک اسلام نشین را کرده ببینید. در قریه ها، وقصبه های ملک اناطول ، فلسطین ، شامات ، عراق، مصر ، مراکو ، هندوستان، ترکستان، روسی ، ایران و غیره ، چه گونه گونه عادتهای نامناسب ، چه خرافه های اساطیری بمعنا ، چه افسانه های بنی اسرائیل ها در هوا ، چه بدعتها ، چه رواجها ، چه اوضاعها دیده و شنیده میشود ، که یکی از آنها ، چنانچه با دین مبین اسلام هیچ یك مناسبتی بهم ندارد ، همچنان ، با عقل نیز هیچ یکی از آنها موافقت نمی کنند .

خرافه های که در ذهنها و فکر های عوام مسلمانان دنیا جا یگیر گردیده است ، تفصیلات زیادی دارد ، که بسبب کثرت عوام ، وقلت خواص آزادانه ودلاورانه ، بر بیانات آن قلم جرأت نمیتواند . اما ، اگر سراسر گفته هم نشود،

هیچ یک فایده و منفعتی حاصل نمیشود، که درآنحال، باز مدعی آن احوال فلاکت آسود خرافات آلود را بما نشان داده، در راسکات ما می کوشد! حال‌آنکه، مدعا ومقصد این است، که حقیقت دین مقدس اسلام را، باید نشان بدهیم؛ تامعلوم گردد که مانع ترقی مسلمانان، اسلامیت‌حقیقی نی، بلکه بعضی‌علفهای بیگانه ایست، که‌آن چمنستانرا فراگرفته میباشد، وبعضی عواید واعمالی‌است، که از دین فطری اسلام خیلی دور افتاده مینماید!

یکبار از العریش مصر برخاسته تا بکنار بحر محیط اطلس، تمام‌قسم‌شمالی-افریقا را ازسواحل بحر سفید تا یك قسمتی از صحرای کبیر سیاحت بکنید. این ممالک وسیعه، تقریباً باسی وپنج ملیون نفوس مسلمان مسکون می باشد، که دولتهای انگلیزایتالی، فرانس، ویک کمکی اسپین، برقسم اعظم آنها حکمرانی می کنند. وطوق اسارت و محکومیت خود را، بگردن آنها انداخته، به انواع ذلتها وسفالتها، روزمره دربرکندن بیخ و پنچک آنها کوشش میورزند.

حالا یکبار بصفحات تاریخهای بسیارمعتبر اسلام، که قریب بزمانه‌های ظهور دین مبین اسلام، بزبان اسلام، یعنی عربی نوشته شده مانده است، یک-نظر افگنیم: ببینیم که آیا ازمرکز اسلامیت، که مدینهٔ منوره بود، تابه این سرزمین های بعیده، چسان عساکرقوت‌وشوکت مؤثری بود که‌رسیدند وگرفتند و بنور دین حق وصنعت ومدنیت آن اهالی را پرنور، وآنسرزمینها را معمور نمودند؟!

سال ششم – شماره – ۱۶ – ۵ حمل ۱۲۹۶

آیا براستی اسلامیت دشمن علم و حکمت و مانع ترقی و مدنیت است

به سلسلهٔ شمارهٔ سابق تحت عنوان «آیا مانع ترقی مسلمانها چیست؟»:

[بعد از تمجید از ۱۸ سال جهاد امیر عبدالقادر الجزایری و ذکر غلبه های رسم و رواج سردمان مسلمان بر دین حقیقی اسلام مثلاً در عزاداری ها، می نگارد:]

صاحب کتاب مستطاب «از ظلمت بنور» که یک کتاب مدافعهٔ دینیهٔ اسلامیه و از قلم یک مسلمان جدی و غیوری بر آمده است. چنین بیان می کند:

فی الحقیقت، اگر اسلامیت مانع ترقی و مدنیت میبود، در بغداد، در شام، در سمرقند، در اندلس، در فلسطین، در قیروان، در مصر، در استانبول، در شیراز، در اصفهان وغیره، اینهمه آثار بدیعهٔ مدنیه و اینهمه باقیات الصالحات ترقیات اسلامیه دیده نمیشد. به این درجه، مبانی و مؤسسات مدنیه، و آثار صنایعهٔ بدیعه که درینوقت هر بیننده را در پیش مناظر بدیعهٔ خویش حیران میسازد، پدیدار نمی آمد. از میان مسلمانان، مانند فارابی، الکندی، ابن سینا، ابن کمال، ابن موسی، غزالی، رازی، ابن رشد، ابن بیطار، اولوغ بیگ و غیره، که هریک از آنها استادهای علوم وفنون حاضره میباشند، بسر نمیرسید. آن کتابخانه های معظمی که در همه شهرهای بزرگ اسلامیه تأسیس و بنیاد یافته بود، و با هزارها هزار مجلدات گرانبهای علوم و فنون متنوعه از ریاضیات، طبیعیات، از فقه وفلسفه از ادبیات و اجتماعیات و غیره که آن کتابخانه ها را پر کرده بود، و بعضی از آنها تابحال موجود است، آیا اگر از آثار قلمیه و فکریهٔ علمای اسلام نبود، از که بود؟ آیا در زیر اعتراف تمام ارباب بصیرت، دنیا برات شرفبخشای

بسی کشفیات فنیه و مخترعات صناعیه را علما و حکمای اسلام احراز نکرده اند؟ آیا اگر دین مانع ترقی میبود ، « فن تاریخ » را که بهر زبان نوشته شده است ، چه چیز مجبور نموده بود که بهزارها صحیفه ، درباب مدنیت های بغداد ، حشمتهای قرطبه ، دبدبه های قاهره ، صناعتهای دمشقیه ، شوکتهای استانبول ، بدایعهای ایران و هندوستان ، بنویسند ، وبا تصاویر و حسن طبع ، در آبادی عالم منتشر گردانند! پس ، درمقابل اینهمه آبدات ومؤسسات مجلدهٔ اسلامیه ، «که تاریخ علوم» و «تاریخ مدنیت» ، دوشاهد عادل ذیحیات آنست ، وتیشهٔ انقلابات دهر نیز آنرا تا بحال خراب کرده نتوانسته است ، هرگاه شخصی ، برادعای اینکه «اسلامیت مانع ترقیست» اصرار کند ، حرف بیمعنای پا در هوا بودن ، آنرا هر کس اقرار خواهد کرد !

بلی! هیچ شبهه نیست ، که مدعیان این گونه هزیانها ، که اسلامیت را مانع ترقی میدانند ، بجز یک حسد و رقابت متعصبانه ، دیگر بر هیچ اصل و اساس معقولی موضوع دیده نمیشود ، زیرا شاهد ها وبرها نهای آن فنا ء ثابت شده آمده است ، که انکار از آن منکر شدن ازفن را نتیجه میدهد ، که آن هم عین حماقت شمرده میشود . بناء علیه ، اصل اسباب تدنی وپریشانی مسلمانان حاضر را ، در خود «اسلامیت» جستجو نباید کرد ، بلکه بعضی عواید وامراض مدهشه ایست ، که برذهنها و دماغها وفکر های خود مسلمانان وقت حاضر ، مستولی گردیده یا گردانیده شده !

مع مافیه ، چون در بسیاری از ذهنها وفکر های عوام مسلمانان ، د بنا همین فکر جایگیرشده است ، که اسباب فلاکت وتدنی امروزه مسلمانان (حاشا !) اسلامیت

بوجود آورده است ، واین فکر وتصور را اکثر درچنان دماغهای ریشه دوانی کرده است ، که به اروپا آشنا شده اند. وحال معموریت نصارا، واحوال خرابیت خودهارا ملاحظه کرده‌اند. بناء علیه‌میخواهیم ، که از آثار مؤلفهای اوروپائی ، که معارض اسلامیت هستند بعضی چیزها در باب خدمات اسلامیت که در راه ترقی ومدنیت کرده‌اند نقل وبیان نمائیم تا خوبتر قناعت حاصل کنند :

(سپس از کتاب «ظلمت به نور»، گفته های داشمندان غرب را دربارهٔ خدمات دانشمندان مسلمان در پیشرفت علوم وفنون می آرند.)

سال ششم ـ شمارهٔ ۲۱ ـ ۱٦ جوزا ۱۲۹٦

[در خاتمه سلسله مقالات«آیا مانع ترقی مسلمانها چیست ؟» می نگارد :]

بسیار بر گفتیم اسخن را خاتمه باید داد . اگر بخواهیم که درین خصوص که ما « چه بودیم وچه شدیم ، نصا را چه بودند وچه شدند ؟ » سخن راتفصیل وتطویل دهیم ، کتابهای مطول بکار دارد ! «اگر در خانه کس است ، یکحرف بس است !» . حال آنکه ما ، درین چند شمارهٔ خود ، دریمباب حرفها گفتیم ولی تابحال ، بحاصل نتیجه نرسیدیم ، که آنهم حل نمودن مسئله سرلوحه مقالات است که : «آیامانع ترقی مسلمانان چیست ؟ » بلی ! جان مسئله در همین است که باید تحری وجستجو کنیم ، که این پس ماندن وعقب افتادن از شهراه ترقی، که امروزه روزمسلمانان به‌آن گرفتارآمده، از کدام کدام سببهای مبرم پیش آمده است؟ اگرچه کسانیکه مالک عقل واذعان ، وصاحب بصیرت وعرفانند، از تفصیلات مذکورهٔ مبسوطه بخوبی استنباط کرده میتوانند ، که حرف چیست و سخن در کجاست !

این چند چیز است که ظاهر و اشکارا و بصورت بسیار بدهی پدیدار است :

۱- در سیاسیات، حکمرانی وجهانگیری بااحکام دینی فرق ومباینت موجود نبود، رفته رفته آن چیزی دیگر، واین چیزی دیگر شد.

۲- قرآن عظیم الشأن در اول ظهور دین، دستورالعمل همه معاملات دنیا وآخرت بود.، «حضرت عثمان» رضی الله تعالی عنه، قرآن جلیل الشأن راجمع وتدوین فرمودند. حضرت علی رضی الله تعالی عنه، کرم الله وجهه، که باب فیوضات مآب مدینه علوم بودند، درخصوص استخراج معانی واحکام قرآن عظیم الشأن، قواعد اساسیه علوم ادبیه راوضع فرمودند، حتی مؤخراً قرآن کریم اعراب هم شد، تادر قرائت آن سهولت حاصل آید، واین از بهرآن بود، که فتوحات اسلامیه، بر بلاد کثیره وملل وامم متعدده، که غیر عرب بودند، وسعت وشمولیت گرفت. از آنرو، متداول نمودن علوم وفنون متنوعه را باقرآن کریم، در هرطرف دنیا، یك امر ضروری مینمود. چونکه علوم سماوی وارضی، وسیاست وشریعت وسعادت دنیا وآخرت درهمین کتاب کریم موجود است، حال آنکه، رفته رفته قرآن عظیم الشأن تنها درین وقتها، برای مردگان منحصر مانده، استفاده زندگانی از آن ممنوع گردید.

۳- علوم وفنون عقلیه وحکمیه نیز، رفته رفته، درزیر انحصار در آمده، توغل وتعمق در آن، آزادانه جریان نگرفت. واز این سبب، آنهمه فنون حکمیه، که موجب ترقی وشوکت مدنیه اسلامیه شده بود، از اسلامها وداع کرده، به اوروپا رحل اقامت کشید، ورفته رفته، همان علوم وفنونی که از دارالفنونهای اسلامیه آموخته واز کتابخانه های اسلامیه استفاده کرده بودند، هرآنقدر که مارا از ودورتر

ومجتنبتر میدیدند، همانقدر، درتجارب وتوغل آنها کوشش می ورزیدند، تاآنکه آن علمها وفنها، اسلحه و داسهای اسارت مسلمانان، بدست نصارا گردید.

۴- اخوت واتحاد، تعاون‌وا نفاق، شفقت وودادـ، مرحمت وایثار که ازفضایل جهانگیری واز اساسهای مدنیت اسلامیه بود، دراینوقت، سراسر باضداد آنها تبدیل حال، واحوال نمود!

۵-نصارا، برای قوت وشوکت یافتن خود شان، ازاخذوتحصیل علوم وفنونرا از مسلمانان، از سعی و کوشش عار نکردند. حال آنکه، مسلمانان، آن مال موروث گمشده خود را در ینوقت نمیجویند، ودرعقب آن نمیپویند، وازهمه بدتر اینکه اینهمه حکمتهاو فنونهایی را، که خودمسلمانان در اوایل ظهورخودترجمه وتالیف‌وتدوین نموده‌بودند، وحال، ظاهر و آشکارمی بینند، که همان علمها و فن هاست، که ترقی کرده کرده، موجب‌حاکمیت‌نصاراومحکومیت مسلمانان‌گردید، باز هم از گرفتن وبدست آوردن آن عارمیکنند، بلکه سراسر آنهارا نمیشناسند، و بالکل مال موروثی خود نصارا دانسته، از تعصب وعار به آنسو هم نمیبینند!

۶- در اسلامیت «علوا لهمت من الایمان»، یعنی بلند همتی از ایمان است یك قاعده خط حرکت گرفته شده بود. و ازین بود، که از اسارت و محکومیت وحمایت وذلت بیشتر از مرگ میترسیدند، و مجتنب میبودند. ازین بود که دایماً درعقب حاکمیت وشرف وعزت می دویدند، حال آنکه مسلمانان این وقت واین زمان، نفس خود شانرا بسیار حقیر وکم قوت میبینند، و از کاهلی وآرام طلبی، بحمایت وتربیت نصارا استراحت خود را بیشتر می دانند!

۷- درسعی وعمل، دوشهبالی بود که اسلامیت رابراوج اعلای عزت وشوکت بالا بر آورده بود ، حال آنکه درینوقت ، بجای آن کسل وعطل قایم گردیده ، همینکه یك جامه تن پوشی، ویایك اسباب مایحتاج هوسات وتزئینات شان، ازنصارا به آنها برسد ، قناعت میورزند . بد ترازینکه ، این احتیاج خود ها را ، و محتاج الیه بودن آنهارا هم ، یکچیزی طبیعی وخلقتی شمرده ، بیك قناعت ویك تسلیمیت گوسفند انه دست و پا بسته ، پشم وروغن وشیرش راسی کشند ، و بمقابل آن علف و آب وجلی ، میخورند ومیپو شند ! بدتر بدترازینکه ، چون پرسیده شود ، که چراسعی وعمل نمی کنند، می گویند که : سعی وعمل برای کارهای آخرتیست، و «دنیا نه متاعیست که ارزد به نزاعی» ، زیرا، دنیا از ماها نیست . از سگهاست ! وچون گویند : « چرا ازدست سگ‌ها لقمهٔ زرانده ده میگیرند ؟ » بجز اینکه یك کله جنبانی کرده می‌گویند:« آه سپرس ، پدر زراست ، وبرادر زراست، و مادر زر !». دیگر جوابی نمیبابند !

۸- تفرقه، بیگانگی، منافرت، در آغازظهوردین مبین اسلامیت مرفوع گردیده، کلمه مقدسه طیبهٔ « لا اله الاالله ، محمد ، رسول الله ! » همه قایلین شرق وغرب آنرا، بیك زنجیر اخوت و یگانگی ربط نموده بود ، حال آنکه درینوقت ، اگردولت مسلمانرا ، دریك جای نصارا دست بسته حلال کنند ، چها رلك دیگر ، تنها از تماشای دست و پازدن بسمل آسای آنها،لذتیاب ذوق وتماشامیشوند !

۹ - علما و مشایخ حقیقی ، که رهنما ی شهراه حقیقت بودند ، و ازحق گوئی و محبت بدین از هیچ چیزی چشم شان خم نمیخورد ، از میان محوونابود شده ، بجای آنهااز بسیار وقتها ست، که علماء سوء ، وشیخان گمراه قایم گردیدند ،

و بزی و لباس آن علما و مشایخ عظام در آمده ، برای منافع ذاتی و نفس پرستی خود شان . زمامداران امورجمهور عالم اسلام را ، از عصر هاست که به عظمت وجبروت ، و از درجه بشریت بملکوت ارتقاء داده ، حق و حق گوئی رامرفوع ودر مقام «لایسئل عما یفعل » شان موضوع نمودند . آن مشایخ عظامی که برطریقهای مستقیم مردمان را بشهراه نورحق سوق میفرمودند ، دریاوقت در اطراف واکناف عالم اسلام ، که الحمد لله در مملکت عزیز ما ، نسبتاً کمتر است ، یکدور عالم فرموده ببینید، که در آن طریقهای باصفا، چه گونه چاهها و جرها و چقوریها پیدا آمده است ! . . .

. . . ـ د همینش اینکه : اگر این چیزها و امثال این چیزها که بصد هاست ، ازعالم اسلامیت برطرف شود ، و همه عموم عالم اسلامیت ، یگانگی و همدردی قدیمی خود راپس بدست آورده ، دراصلاح احوال عمومی ، مصادمهٔافکار، ومداوله آراءنموده، در رفع اینگونه اسباب ها صرف سعی وهمت کرده شود ، هیچ مانعی برای ترقی مسلمانها نمیماند !

باقی:والله اعلم بالصواب .



اتحاد اسلام

سال اول - شماره ۱۳-۱۵ حمل ۱۲۹۱ .

[در فصل مقاله مخصوصه - تحت عنوان «اتحاد اسلام» مینویسد :]

در دنیا، یك کلمه یی که معنی « تحصیل حاصل » را بتمام هاد ربرگیرد ، همین کلمه «اتحاد اسلام» است ، زیرا ، اتحاد یعنی یگانگی اسلام ، اصلا واساساً برسه چیز مربوط است ، که آنهم عبارت از کلمهٔ طیبهٔ جامعه « لااله الا الله، محمد رسول الله » وحبل المتین «قرآن مبین» وجامعیت «کعبه مقدسه معظمه» میباشد . هرفردی ازافراد اسلام ، خواه درشرق باشد خواه درغرب ، باین «سلسلة الذهب» دین ومذهب چنان مربوط ومتحد هستند ، که مفارقت وانفکاك شان ، بهیچ قوتی ازقوتها ممکن نمیشود ، مگر که باین سه واسطه مربوط نباشد ، وچون باین سه واسطه مربوط نباشد ، اسلام گفته نمیشود ، که درآنحال ، دعوت اتحاد اسلام - نیز برای او شمولیت ندارد - حال آنکه ، غیرازین سه اصل اساسی ، که بیان گردیده ، بسی اصلها وبازآن اصلها - بسی فرعها دارد ، که عالم اسلام را ، یك بد یگر متحد غیرمفارق ساخته ، واین رشته های ارتباط شانرا ، هیچ قوتی ازهم نمی گسلد .

پس هرگاه مقصد ازمباحث اتحاد اسلام، همین چیز های معنوی باشد که بیان گردید، چیزیست که ازسیزده عصر و کشور، برای مسلمانان حاصل ومعلوم مبینا شد، وبه اعلام وتحصیل حاجت ندارد. اما اگر مقصدازاتحاد اسلام، جهت مادیات وفعلیات آن باشد، آنهم، دوصورت دارد، که یکی قولیست ودیگری فعلی. قولی همین است که صحایف اوراق حوادث، باقسام اقسام و رنگ رنگ دلایل معقوله ومنقوله، ازان بحث وبیان رانده ومیرانند، ومطبوعات عالم اسلامیه، بسی کتابها و رساله ها بزبانهای مختلف در اینباب نشر وپراگنده نموده ومینمایند. اگر چه فواید ومنافع این بحث ها ونظریه ها قابل انکار نیست، ولی بکمال تاسف دیده میشود، که ما میگوئیم، دیگران آنرا فعلا بعمل می‌آرند تا بخواهیم که ما با یکدیگر سخن بگوئیم، رقیبان ما باهم اتفاق وئلاث ورباع رافعلا بهم میرسانند. تا باما، همدیگرسخن ازهمدردی ودستگیری بزنیم، دحریفان ماعین رقابت ونفاق شان فعلا به اتحادو اتفاق مبدل شده، انواع عملیات مدهشه فلاکت آوری بر ما می انگیزند.

لا جرم معلوم میشود که چنانچه دربسیار چیز ها پس مانده ایم، درباب اتحاد فعلی و علمی نیز، بفرسنگ ها عقب افتاده ایم. وچنانچه ما هنوز ما لك راه های شوسه نشده ایم آنها بر هوا پرواز کردند، در دانستن معنای حقیقی «اتحاد» نیز همچنان بر زمین مانده ایم!

آیا اینچه نوم سباتی بود که ازعصرها به اینطرف برما غلبه آورده، هیچ چشم ما را بخود ما باز کردن نگذاشته است؟ آیا اینچه غفلت وکوتاه بینی بود، که ازآسیا تا به اروپا نظر کرده، امید یدیم که درآنجاها درپی محوو فنای ما چه نیرنگ ها وچه فسونها بکار میرود؟ آیا این چه غرورواستغنا ئی بود، که بعدازآنکه آنهمه شعشه

باشیها خیره سا ز عقول او رپارا دیدیم ، باشنیدیم ، درپی بدست آوردن آند ر خود ادنا یك تنزل وتواضعی ندیدیم، و هنو ز هم نمی بینیم؟ یك زمانی بود ، که بصدها طالبهای فن وحکمت از اورپا، درمدرسه ها ودارالفنون های اندلس ومصرواستانبول و بغد ادمی آمدند واز مدرسه ها و دارالفنونهای اسلا میه ،آنچه ها تحصیل علو م حکمیه و فنیه را کرده وباز بمملکتهای خودشان برگشته ،درعملیات آن میکوشیدند.

بلی ! هیچ شبهه نیست ، که همهٔ علوم حکمیه وفنیه و ادبیه و غیره ، از همین دارالفنونها ی اسلامیه د ر اروپا ادخال گردیده است .و لی هز ار ا فسو س ، که آنها آ ن علوم وفنونی را که از ما آموختند، روزبروز ، لحظه بلحظه ، د ر ترقی نظری وعلمی آ ن کوشیده، سلاح های مدهشی برای بنیاد کنی ما بدست آورد ند .و بعکس آن ،مانیز روز بروز ،لحظه بلحظه ،پی آنکه در پی عملیا ت آن بکوشیم ، نظر یا ت آنرا نیز فراموش کرده رفتیم . تنها علوم وفنون حکمیه وفلسفیه نی، بلکه علوم اخلاقیه وحیا تیه واجتماعیه خودرا نیز، ازسبب غفلت ها ونفس پرستیها ازد ست داد یم ،و حال آ نها رادر دست اعدای خود اسلحه قتل خود می بینیم ، که از آنجمله یکی همین مسئلهٔ ! خوت واتحا داست .

سبحا ن الله ! درحالتی که ما ، بمعاونت ومددرسانی همدیگر بهمد ردی یکد یگر، به معیت واتحاد همدیگر، بحسن ـ معاشر ت و سلوك یکدیگر، بقول خدا ورسو ل وپیشوایا ن خود ، دنیاً مامورو مکلف هستیم دیگرآنرا می بینیم . که این مکلفیت ما را عملا و فعلا اجرا میکنند . همهٔ ملتها ی فر نگستا ن ر ا ، ما نند یك ا نجمن بز م انسی می یا بیم ، که د ر یك مجلس بال مشعشع و مطنطنی ،برسفر ۀ ـ فرو بر د ن مائده لذ یذه مما لك شر قیه نشسته، هر یکی که یکپار ه آنرا فرومی برد ،

دیگران «بعافیت باد» گفته آن یک یک قدح مسرتی بسر میکشند، و با وجود اختلافات قومیت متباینت عنصریت، و تفرقهٔ مذاهب، بمجرد یکه مسئله به شرق تعلق گیرد، همانندم همه آن اختلافات سیاسی و عنصری و مذهبی خود را بیك گوشه گذاشته، همگی، را ینباب یك وجود متحد الفکر شده، آن مسئله را بموافق مصلحت منفعت خویش، در مابین خود شان فیصله می نمایند.

حال آنکه، درینوقت کارد را باستخوان، و کار را بر خر ابی معبد گاه های مقدسه دین و ایمان مسلمانان گذاشتند، حالا درینجا، یك سوالی وارد میشود، که اگر ایطالیا نهای وحشی غدار نابکار، این تهدید بوساانداختن خود را بر «مکه معظمه» و «مدینه منوره» ازقوه بفعل بیارند،

آیا مسلمان چه خواهد کرد ؟

هر کس یك فکری می پروراند، و یك تخمین و قیاسی بیان میکند. اگرچه آن فکر و قیاس درست باشد یا نباشد، باز هم از بیان کردن آن خود داری نمیتوانند. لهذا، این محرر عاجز نیز، به بیان کردن فکر ناقصانهٔ خود چیزی مانعی نمی بیند.

اولا این را بگوئیم که این تهدید و تخویف ایطالیا نها، یك سخن لغو و واهی ایست، که از قوه بفعل آمدن آن در صد نود عدیم الاحتمال مینماید. زیرا طیاره ها و بالونهای ایشان هنوز باین درجه تکمیل نرسیده، که از روما یا طرابلس یا مصوع پرواز کرده تا به آن اماکن مقدسه برسد و بومبه های خودشان را بیندازد. و فرض کنیم که این کمالات بلند پروازی شیطنت همرازی را حایز هم باشند، گمان بیقین نزد یك تر همین است که دولتهای دیگر اوروپا، بهیچ صورت این لایعقل را، به این حرکت وخیم النتیجه اش واگذار نخواهند شد، زیرا فکر سیاسی دوراندیشی آنها آهسته آهسته فرو بردن لقمه

های چرپ ونرم ممالك شرقیه است، نه یکبا ریکی ،چونکه یخوبی میدانند که هضم کرده نمیتوانند، وشکم درد شده، میمیرند. علی الخصوص که بعضی لقمه های آن چنان خارهای خنجر آسائی دارد، که فروبردن آن حلق وجگر انسانرا پاره پاره میکند !

گیرم که دولت ها نیز، چنانچه دربسی حرکات حقوق شکنانه و حشیانه آن غدار نابکار چشم پوشی کرده اند، دراینهم همچنان کنند، درآنحال ،بر همه مسلمانان روی زمین ،مانند روزروشن هویدا میگردد که اعلان حرب عمومی غرب باشرق آغاز نمود زیراسکوت راعین رضا گفته اند. بناء علیه چنان گمان میشود ، که مسلمانها، دفعتا مسلك خودشانرا تبدیل داده یك مسلك «انارشیستی» مفرطه ،مهلکه یی راپیش نهادخود نمایند وچنانچه تا بحال درپیروی وتقلید کمالات و صنایع مدنیهٔ آنها کوشیده اند، بعداز ین در پی تقلید وتعلم عهد شکنیها، و حقوق پایمال کردنها،وخونریزیها ، وآتش زنیها وقتل عامها، علی الخصوص معبدخراب کردنها(که درهیچ یك دینی از دینها ،وهیچ حقوقی از حقوقها جایز وروانیست) بیفتند وصفت انارشیستی گری را ، با همه معانی محتویات آن اجرا نمایند ، وهمچنان تخمین و قیاس می شود که خدانا خواسته، اگراین جرئت وجسارت لاابالیانه وحشیانهٔ ایطالیانها ازقوه بفعل بیاید ،که انشاء الله هیچگاه نخواهدآمد، درآنحال، بو مبه جنگی معبد هادرسا بین خود شان آغاز خواهد کرد. مسلمانهای ممالك عثمانی، چنان گمان میشود، که هیچ کلیسائی و هیچ معبد ومناستری درسوریه واناطول وروم ایلی، نخواهند گذاشت،و همه رابرهوا خواهند کرد .

ایا درین محاربه معبدجنگی، غالب که خواهد آمد؟ هیچ شبهه نیست که عثمانیان! زیرا اینقدر کلیساها و مناسترها و معبدهای معمور و آباد و مکلفی که در ممالک عثمانیه از آنها میباشد، جوامع مساجد مسلما نها در ممالک آنها نمیباشد. این استقیاسات و تخمینات عاجزانه که عرض شد، باقی از درگاه الهی، ظهور دادن معجزه آیه کریمه «الم تر کیف . . . الآیه» را نیاز میکنیم!

مسلمانان .. اتحاد کنید!

سال پنجم ـ شماره ـ۷ـ ۳۰ عقرب ۱۲۹۹»

[تحت عنوان «مسلمانان باهمدیگر اتحاد کنید و از هم جدا مشوید» در سر مقاله خود مینویسد:]

یکدو سخن بمناسبت یوم مبارک عاشورا

این شمارهٔ ما چون با یوم مبارك عاشورا مصادف آمده است، خواستیم که یکقدری معلومات تاریخیه، درینخصوص عرض انظار قارئین کرام داریم، و از نقطه نظر اتحاد اسلام، بعضی ملاحظات عاجزانهٔ خودرا درینخصوص بیان نمائیم:

«عاشورا» درنزد مسلمین، بر وزد هم ماه محرم الحرام اطلاق میشود، که در روز مذکور، واقعهٔ پرفاجعهٔ کربلا بوقوع آمده است. این واقعه جانسوز الم انگیز، از چنان واقعه هائیست که هر فردی از افراد مسلمین را، از یوم وقوع آن تابه الآن، داغدار الم داشته، ودرصحیفه های تاریخ اسلام یك لکهٔ فجیعهٔ بدنمایی بیادگار گذاشته است.

هیچ قوم، هیچ ملت، هیچ هیئت اجتماعیه، ازامت ناجیه محمدیه صلی الله علیه واله وسلم، نخواهدبود که به اهل بیت الا مجادحس محبت و احترام نه پرورا ند. محبت اهل بیت، یکی ازارکان عمدهٔ اسلامی شمرده میشود. محبت اهل بیت رادردل نداشتن

بدرجه بغض اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم را در دل داشتن، گناه عظیم و وبال جسیم را در بردارد. بنابرین، چون در روز عاشورا، یعنی دهم محرم الحرام، مصادف با سال ۶۱ هجری، حضرت سید الشهداء حسین ابن علی المرتضی رضی الله تعالی عنهما، که سبط رسول الله علیه واله وسلم میباشد، باسیاری از خاندان رسالت، بیك صورت فجیع و الم انگیزي حرباً شهید گردیده اند، ازین سبب، این روز عاشورا، یك روز ماتم و مصیبت عمومی اهل اسلام شمرده میشود.

کیفیت وقوع این واقعهٔ فجیعه، چون در کتب تاریخیه به تفصیل بیان شده است، و هر کس ازان خبر دارد، بتذکار آن در ینجا لزوم دیده نمیشود. مگر همینقدر گفته میشود، که این واقعهٔ جانسوز در عالم اسلام، ازبد ترین واقعه های جانخراش، الم انگیز و فاجعترین مصیبتهای درد آمیزی میباشد، که دیگر مثل و مانندی ندارد.

اماچیزی که درنظرما اعظم مصیبتها و اکبر فلاکتها شمرده میشود، همانا انشقاق و افتراق و مباغضت و منافرتیست، که از نتیجه این واقعهٔ اسفناك، در هیئت اجتماعیهٔ اسلامیه پیش آمده است. این مصیبت افتراق، از چنان مصیبتها نیست که ارواح قدسیانرا بلرزه می‌آورد - بر ریشه شجرهٔ مقدسهٔ اسلامیه، تیشه میزند، بنیاد قصر مشیدهٔ دین را، به انهدام تقریب میدهد.

مدارج علویه و معارج قدسیه یی که برای آن بزرگان دین تهیه و آماده شده بود، اسباب یگانهٔ آن، برهمین جنایتهای فجیعهٔ که در کربلا پیش آمده بود موقوف بود. ارادهٔ ازلیه سبحانیه، بسید الشهداء شدن آن ذات قدسی صفات را، برطی نمودن همین مراحل پرخار زار آلام و اکدار این دار دنیای ناپایدار، منوط داشته بود. هزاران حسرت و افسوس است، که ازآن واقعهٔ جانگداز (۱۲۷۳) سال تمام گذر نموده، و عداوت و بغض ایرانی

و افغانی ، یا ایرانی و عثمانی، چنان معلوم میشود که گویا حالا سر از نو تولد یافته باشد. حالانکه، جهت قاتل و مقتول، نه ایرانی ، نه افغانی، نه عثمانی بودند، بلکه از قوم و عنصر و جنس واحدی بودند، که به اینها هیچ جهت تعلقی نداشت. این است که در نظر ما، اعظمترین مصیبتها و ادهشترین فلاکتها نتیجه یافتن همین بغض و عداوتیست که در ما بین هیئت اجتماعیهٔ اسلامیه، و کتلهٔ دین مقدسهٔ محمدیه علیه افضل الصلوه و اکمل التحیه بظهور آمده است .

این افتراق وانشقاق، رخنه های دهشتنمائیست، که در قلعه متینهٔ هیئت اجتماعیه اسلامیه پیدا شده، و از همین رخنه هاست که دشمنان حقیقی دین ، بکمال موفقیت و کامیابی در میان آن قلعهٔ رصینه، فرجه یاب دخول گردیده است. نخستین ضربه افتراق که در وحدت اسلامیه زده شده، و یگانه حربه انشقاق که وجود دین را از میان دو پاره کرده، همانا همین مسئلهٔ شیعیگری و سنیگری میباشد. حالانکه، در ینعصری که اسلام بفلاکتهای بسیار فجیعی گرفتار آمده است، از چنین افتراقها و انشقاقها، بجز ضرر و خسارت هیچ فایده و منفعتی حاصل نمیشود، لابد و ضروری ست، که همه امت ناجیه، که بسلسلة الذهب کلمهٔ طیبه ـ «لااله الا الله، محمد رسول الله» مربوط میباشند، اگر در شرق باشند وگر در غرب، از هر قوم و هر عنصری که باشند، به اختلافات فرعیهٔ مذهبیه اهمیت نه داده، مادهٔ مهمه اتحاد اسلام را تشئید و تائید نمایند .

اگر هزار بار بگویند، که من مسلمان ایرانی ام، آندیگر مسلمان عثمانی، اگر صد بار بگویند که من مسلمان افغانی ام، آندیگر مسلمان هندی، اگر پنجاه بار بگویند که من مسلمان جاوه ئی ام، آندیگر مسلمان چینی، اگر فریادها بکنند که من مسلمان مصری ام آندیگر مسلمان مراکویی، اگر افغانها برارند که من مسلمان ماوراءالنهری ام

آندیگر مسلمان حجازی، هیچگاه دشمنان حقیقی اسلام و مسلمانی حوالهٔ سمع قبول نخواهند کرد، وتا بو قتیکه بوحدانیت اله واحد جل وعلا، و پیغمبری خاتم الانبیا محمد مصطفی علیه السلام والتحایا، و حقانیت قرآن مبین، و قبله بودن بلدة الامین، ایمان کامل و اعتقاد متواصل مسلمانان بر کمال باشد، اگر از هر گروه و از هرعنصری که باشند، و در هر گوشهٔ از گوشه های دنیا که ساکن باشند، در نظرآن ملتی که بر کرسی خطابت برآمده، و قرآن را بالا کرده گفتند که: «تااین کتاب و احکام آن در دنیا موجود باشد، آرامی برای ما مفقوداست» به اعدام وانهدام محکوم خواهند بود.

بنابرین، برای محافظهٔ بقاو سلامت اسلامیت، تهدابها و اساسهای بنای معظم «اتحاد اسلام» را که نصاً شرعا جمله مسلمانها برآن مامور اند، ضرور بصد ضرور، باید وضع نمود، و درینخصوص، هیچ یکی از ملل واقوام مسلمانان روی زمین، غفلت و بی پروائی نباید بکنند، وبقدری که وسع شان برسد، در ترویج همین مدعا کوشش ورزند. مدعا این نیست که همه مسلمانان دفعتاً، بدون یك سبب مجبر، دست بشمشیر شده برملل غیر دین خود بحرب و وغا قیام کنند. نی، بلکه مدعا اینست، که همهٔ مسلمانان روی زمین، همدیگر خودرا بشناسند، یکدیگرخودرادوست داشته باشند، به خیروشرونفع وضرر همدیگرخودراشریك شمارند. تامیتوانند، بدرجهٔ قدرت و طاعت، بهدم، بقدم، بقلم، بهدرم، بهم خیالی، بهفکری، بهم دردی بهم روی، بهم آیی، بهم گویی، بهم شنوی، بیکدیگر خود مدد و معاونت خیر و برکت برسانند.

رابطهٔ مشترکه بی که مسلمانانرا بیکدیگر شان مربوط داشته، دین است. دین، در قرآن مبین، و پیروی سید المرسلین است. تابوقتیکه خرافات وتشتتات و اختلافات

وافتراقات در دین داخل نشده بود، اسلام وجود واحدی بوده جهان گیر شده بود. فرمودهٔ قرآن کریم است که «انما المومنین اخوة» یعنی بتحقیق که همهٔ مسلمانان برادر همدیگر هستند ـ فرمودهٔ فرقان حکیم است که «واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا» را یعنی «خوب بچنگ محکم گیرید، ریسمان خداوند یرا، یعنی دین را، همهٔ شما، و هیچگاه از همدیگر جدا مشوید» رابلند امر نموده، حضرت فخر کائنات، و پیغمبر و پیشوای برگزیده صفات ما، علیه و علی اله افضل الصلوة والتسلیمات، در «حجة الوداع»، از شاهقهٔ بلند جبل عرفات، بر زیاده از صد هزار مسلمانانی که در آنجا جمع آمده بودند، آخر ترین خطبهٔ بلیغهٔ رسالتپناهی خود شانرا چون بیان فرمودند، یك قسم سهمی از امید اجتماعیه واتحادیه امت ناجیه شانرا، نشان داده اند که تنها معنی فارسی بعضی فقرات آن خطبهٔ مقدسه رااینجا مینگاریم :

« ای امت من ! سخنهائی را که بشما میگویم ، بگوش جان بشنوید ، زیرا امید ندارم که بسال آینده ، درینجا ، درمیان شما موجود باشم . مانند قدسیت و حرمت این روز ، این ماه ، این بلده ، مال وجان هر یکی ازشما بر دیگر شما مقدس و حرام است . این را از خاطر خود بیرون نکشید ، که چون بحضور رب العالمین بر آئید ، از همهٔ افعال و حرکات خود تان ، بحساب دادن مجبور خواهید بود .

«ای امت من ! چنانچه شما بر زوجه های خود تان حقدارید ، زوجه های شما نیز بر شما حقدارند . با آنها ، به رفق وملایمت معامله بکنید . آنها بشما یك ودیعهٔ الهیست . تدارك امر نفقه و معیشت شان ، بر شما فرضست .

«ای امت من ! سخنان مرا بیاموزید . بدانید که همهٔ مسلمانها ، با یکدیگر

برادر میباشند . مال یکی از شما ، بر دیگر شما حرام است . مگر که خود آنشخص برضا و رغبت خود بخشش بکند، در آنوقت ، حلال میشود . از اجرای نا حقی وبیعدالتی پرهیز کنید . کسانیکه در اینجا حاضر اند ،اینسخنان مرا بر کسانی که حاضر نیستند نقل بکنند» .

اینست که قرآن مجید خالق اکبر ، واحادیث منیف حضرت خیرالبشر ، برای اتحاد ، اتفاق، اجتماع ، عدل ،احسان ، امداد ،معاونت ، خوبی ، رفق و بسی خوبیهای دیگر است ناجیهٔ محمدیه (ص) رابیکدیگرشان امروارشاد فرموده ،وازتفرقه وجدائی وبغض و کین ،وحقدوحسد وبسی بدیهای دیگر ،مسلمانانرا بشدت منع وتحذیر نموده . پس از چیست که باوجودیکه همهٔ مسلمانان روی زمین، بیک قرآن ، بیک پیغمبر قبله ، ایمان وتوجه دارند ، وهمهٔ شان کلمهٔ مقدسهٔ توحید خالق وحید را برزبان میرانند ، و بدل تصدیق میکنند ، چرا بغض و دشمنی همدیگر را ، در دل بپرورانند .علی الخصوص ، در چنین وقت وزمانی که از چوب وسنگ آدمساختن، و بهیئت اجتماعیه خود افزودن لازم است !

آه ! هزار افسوس ، که این اختلافها ، وجدائیها ،وبغض ها ،وکینها را در میان امت ناجیه محمدیه (ص) ، خرافات احتراصات ،اغراض شخصی،امراض روحی بظهور آورده است ، وگرنه ،دین مبین مقدس اسلام،ازآغاز ظهور خود ، بر چنان اساسهای بسیار عالی ،وبسیار ساده ، وبسیار صاف وبسیار راست که بحوصلهٔ ادراك هر دماغ وهر عقل به بسیار سهولت و آسانی بگنجد ،تاسیس و بنیاد یافته بود ، واز خرافات و عنعناتی که دراعتقادات مصریها ، ایرانیها، یونانیها ، هندیهای قدیم ، موجود بود اثری در آن پدیدار نبود . هیهات که رفته رفته ،

آن خرافات زهر آلود، بیك رنگ وصورت فلاکت نمود، در پرده های دیانت اسلامیه خود را پیچانیده، وستر واخفاء نموده، بمرور ایام بظهور پیوست. هرگاه، بوثایق تاریخیهٔ دینیه مراجعت کرده، با یك اندیشه وتفکر بصیرت کارانه به محاکمات وتدقیقات این کوایف پرداخته شود، بسی حقایق و بسی دقایق این تفرقه ها، وجدائیها ی اهل اسلام، ازیکدیگر شان، بمیدان علانیت خواهد بر آمد، که در اینجا گنجایش آنهمه تفصیلات را در صحایف جریدهٔ خود نمی بینیم، و هم از اصل مقصود خود که دعوت اتحاد است دور افتاده، به بعضی مباحثات ومشاجرات مذهبیه سخن منجر میشود، حالانکه، اینوقت واین زمان، گنجایش اینچنین چیز ها را ندارد. وقت آنست که ما همه کلمه گویان محمدی (ص)، از نشهٔ بادهٔ غفلت، چشمان خمار آلود خود مانرا باز کنیم. از خواب سنگین رخاوت وعطالت بیدار شویم. مناقشات فرعیه را بطاق بالاگذاشته، بر رحلهٔ تدریسات حال و احوال حاضر بمطالعهٔ علاجهاي اصليه مشغول شويم. ازینکه، بر بعضی واقعات گذشته هزار و دو صد ساله پیش ازین همهٔ عمر خود را بگریه غم وماتم بسر آریم، بهتر آنست که بر حال موجود فلاکت آلودهٔ مصیبت آمودهٔ اندیشهٔ حال واستقبال خود گریه کنیم. والحاصل، چون وجود شخص مقدس عالم اسلامی، از امراض سزمنهٔ تفرقه و تشتت بی قوت وبی قدرت گردیده است، چارهٔ یگانه ومداوات عاجلانهٔ آن، رفع نمودن تفرقه وقایم ساختن اتحاد است.

ایا از یك تار «سن» (نام علف بیابانی) چه امیدخواهیم کرد، که چه قدرقوت

تا چه درجه متانت را مالك خواهد بود؟ ایاهیچ عقل احتمال خواهد داد، که آن تار یخ، در حال انفراد خود یك توپ بزرگی که بخروار ها ثقلت را مالك باشد کشیده بتواند؟ هیچ احتمال ندارد، نی! حالا یکبار همان تار «سن» را، از حال انفراد برآورده، با بسیاری از تار های دیگر همان علف تا ب اتحاد بدهید و یك ریسمان محکم کلفتی ازان بوجود بیارید، ببینید که چقدر طو پها، چقدر ثقلت ها را کشیده میتواند! همچنین است حال انفراد واتحاد است وملت که اگر منفرد باشند، هیچکاری کرده نمیتوانند. اما همینکه متحد الفکروا لمنفعه شوند، قوت و متانت فوق العادهٔ را مالك شده، باا ستحصال وا ستکمال هرگونه اسباب رفاهیت ومعیشت مدنیه ووسایل ترقی وسعادت بشریه، موفق وکامیاب آمده از تجاوزاغیار محفوظ و مصون میمانند.

مسئله اتحاد است، اولا از افراد هر ملت جداجدا، آغاز باید کرد. یعنی هرملت اسلامی، در هربقعه وهر خطه یی که سکونت دارند اولا در ما بین خودشان رشته های اتحاد و یگانگی را تاب بدهند. این راهم بگوئیم، که مقصداز اتحاد این نیست که وجود های خود راانسان مانند خمیر یا تارهای «سن» بهم یك وجود بسازد. چراکه اینچنین یك کار خلاف طبیعت، درتصورنمیگنجد. مقصداز اتحاد، متحد شدن فکرها، و خیالهای ملت است، در یك نقطه که اهمترین آن نقطه ها در وقت حاضر، همانا نقطهٔ آزادی ملتی آن است، از اسارت اجنبی، غیردین وغیر ملت. اگراین اتحاد، بتمام قوت، و کمال متانت مستحکم گردد، وملل اجنبی غیر دین وغیر ملت ازین یك امین و خاطر جمع شوند، که در فلان مملکت، همچنین یك اتحاد فکریه، بر استقلال وآزادی شان موجود است، درانحال، هچیگاه بخیال وخاطر خوددرخواب

هم تجاوز و استیلای آن ملت متحد الفکر را گذشتانده نمیتوانند. آیا اگر این اتحاد فکریهٔ ملیه، در ایران موجود میبود، دشمنان ازین یك بخوبی خاطرجمع نمیبودند که دران ملت بعضی چنان اشخاصی که تنخواه خوار و گرویدهٔ دام اسرار شان است موجود میبا شد، آیا برین یك جرئت ورزیده میتوانستند، که در حجره های قصرهای پترسبورگ ولندن، در پیش میز های سیاسی خود نشسته، نقشه تقسیم آن ملك را بنام «منطقهٔ نفوذ» در خریطهٔ عالم بتوانند بکشند؟ اگرچه، در باب وطن مقدس ما نیز بهمان سبب ها، بهمین خیالها افتاده بودند، اما ملت افغان، بخداوند عظیم الشان خود، ملیونها ملیون شکران بیپایان اداسیکنند، که سراج الملة والدین یك پادشاه غیوری به انها احسان شده است، که... ملت ووطن را ازآن تهلکهٔ عظیمه وارهانید.

عنان سخن را باز از دست دادیم. لهذا باز بر صدر بحث خود رجعت کرده، میگوئیم، که این یك عقلاً و حکمتاً ثابت شده است، که اتحاد و اتفاق افکار و آمال ملت، شیرازهٔ کتاب آزادی و استقلال وترقی و اجلال ملت است، و تفرقه ونفاقی که از تشتت و اختلاف مقاصد و منافع ملت بظهورآید، یعنی هرکس بدیگر مقصد و دیگر منفعت خدمت کند، باعث اضمحلال حقوق واندراس شرف ملی آن ملت خواهد گردید. ملیونها ملیون نفوس ماوراءالنهر و هندستان، که در پنجهٔ آهنین اسارت مضمحل شده اند، سبب یگانهٔ آنرا چون در تاریخ تدقیق کنید، بجز همین تشتت مقاصد، واختلاف منافع، درد دیگر چیزی نخواهید یافت.

حضرت حق علیم، درقرآن حکیم، امت مرحومهٔ محمدیه(ص) را خطاباً میفرماید:
«ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعدما جائتهم البینات، واولائك لهم عذاب

مبین.» «شما نباشید مانند آنهائی که از هم جدا شدند، وباهم اختلاف کردند، بعد ازانکه برای شان آمده بود براهین قاطعه، وبینات ساطعه، وآنهاست که برای شان عذابهای معلوم ومقرراست» این آیهٔ کریمه، یك امرو تنبیه مؤکدیست، که برای همهٔ مسلمانان روی زمین، شهراه مستقیم، هدایت وسعادت شمرده میشود.
لهذا، ببانگ بلند میگوئیم، که درچنین عصرو زمان، که دشمنان دین اسلام در هرطرف، یعنی در ترکستان، و ماوراء النهرو، وقفقاز، وهند، وسند، و بلوچستان، و مصر و مراکو ودیگر بلاد افریقا، به مسلمانها نفوس اسلامی رادر زیراشکنجه های اسارت آورده، ودر بارهٔ ایران، ووطن عزیز مقدس ماافغانستان، ومقام خلافت عظمای اسلامیان، بسی نقشه های استقلال براندازانه، و افکار اسارت پرورانه کشیده بودند، وبمحوو اضمحلال حکومتهای اسلامی کمر بسته بودند، ورمقی نمانده بود، که این افکارفاسده، ونوایای غدارانهٔخودرا ازقوه بفعل هم بیاورند، امااز آنجا که ذات اقدس ارحم الرحمین جل وعلا، وعده فرموده اند که «انا نحن نزلنا الذکرو انا له لحافظون» یعنی ذات اقدس باریتعالی جل وعلاست، که کتاب قدیم وفرقان حکیم واحکام دین قویم را نازل فرموده، وذات اقدس او سبحانه است که حافظ ونگهبان آنست، بنابرین، وعدصادق ذات اقدس خلاق مطلق بود، که بر کمر بسته گان محوساختن آن کتاب مستطاب، در ینوقت هزاران ابواب عذاب را بازنمود، وملکهای انتقام را ازسرکز اوروپا برانها مسلط ساخت، که نزدیك است، که انشاء الله بنیاد شانرا ازعالم هستی بردارند. معمافیه، در ینوقت وفرصت، برهمهٔ مسلمانان روی زمین ضروراست، که اختلافات وتفرقه راازمیان برداشته، بنیادها و تهدابهای بنیان اتحاد واتفاق را، درمابین خودشان، قایم ودایم دارند، وبرخود رحم آرند، تاخدا هم برآنها رحم فرماید! والسلام علی من اتبع الهدی.

اگر مسلمانان متحد شوند . .

سال پنجم - شماره ۱۳ - ۱۶ حوت ۱۲۹۳

(درصفحه اول تحت عنوان «اگر مسلمانان باهم متحد ومتفق شوند» مینویسد:)

«اگر» ادات «شرط» است: بشرطیکه مسلمانان متفق شوند، کامیاب میشوند!
«مگر» هم ازادات شرطیه است: بشرطیکه مسلمانان متفق نشوند، ناکامیاب میمانند.
یك چیز دیگری هم هست که آنرا «کاشکی» میگویند، و عربی آن «لیت» است.
«یالیت»! ایکاش آنچنان شود واینچنین نشود..

یاکا پروردگارا! چه عظیم الشان خالق فعال توانا ودانائی، که آبرا با آتش، خاك را باباد، درمحیط محفظه عجیب الخلقه «انسان» نام بدیعهٔ خلقت، یك جا بهم جمع آوریدی: «فتبارك الله احسن الخالقین!»

بشریت عجیب یك مجموعهٔ اضداد است! آب باصفای حیاتبخشای اخلاق حسنه، باآتش سوزان خانه ویران صفات ردیه، درکالبد تیره وتارش یکجا گرد آمده، بادتند تیزتخوت وغرور حرص وطمعش، خاکهای صبروحلم وقناعتش رامیرو بد. سوادمذاب شده غضب وکین و بغض، کوه آتش فشان نفس وهوایش بسیلان وجریان آمدهٔ آبهای صفای صدق واخلاص وحقوق شناسیش رابه بخارهای غلیظ وکثیف حیله وخدعه و غدر وخیانتش تحویل و تبدیل میدهد.

«بشریت» عموماً بایدباهم متحد ومتفق باشند. تاحق اشرفیت و اکملیت و مدنی بالطبعی نوعی خود را بجا آورده باشند، علی الخصوص اسلامیت، باید ضرور بالضرور، یك وجود ویك بنیان مرصوص گردند، تاامر جلیل قدسیت دلیل «اعتصموا

بحبل الله جميعا، و لا تفرقوا» راایفا کرده باشند . ملت نجیبهٔ شجیعهٔ افغانیه ، لابد، لاچار، ضرور، مجبور، باهم اتحاد ووداد کنند، وازنفاق وشقاق روگردان شوند، تا درچنین وقت نازك، دین خودشانرا، ... ملیت وطنیت خودشانرا، تا بدرجه یی که دروسع طاقت شان باشد، یعنی تابه آخرین نفس، محافظه و نگهبانی بتوانند .

چسان اتحاد باید کرد ؟

اول ـ اتحاد دینی باید کرد .

دین اقدس واعظم اشیانست.اتحاد دینی همین است که عموم ملت، بدون تفریق طایفه وقبیله وزانی وغیره، بر ین یك متحدالفکر ومتفق الکلم شوند، که ما دین خود رانمی گذاریم، که پامال تحقیر وستم غیر دین ما بشود. واین وابسته است باین که حکومت ملیهٔ اسلامیهٔ ما برقرار باشد ...

واین پوره نمیشود،مگر باینکه ملت بصدق ایمان وصفوت وجدان،ازدل وجان... همفکر هم خیال باشند ...

... هیچ شبههٔ نباید کرد، که هر صاحب مال، برحفاظت وصیانت مال خود از دیگران، بدلسوزی حریصتر و بدوستداری افزونتر است .

.. آیا هیچ صاحب مالی تصور خواهد شد که به کو به خوردن و موش زدن و برهمشدن و پاره گشتن مال خود راضی گردد ؟

نی نی نمیگردد ! خوب می اندیشد، خوب نگهبانی میکند ، خوب اجراآت بکار میبرد .

دوم ـ اتحاد ملتی ووطنی باید کرد، ـ وآن چنین میشود که بایمان کامل ووجدان پاك فاضل، عزم جزم قطعی بایدداد، که ما آزادی واستقلال پرشرف وشان

ملتی خودرا، وحقوق حاکمیت وموجودیت وطنی خود را، بسروجان ومال وتمام هستی خود، درز یر بیرق ... اسلامی خود مدافعه ومحافظه میکنیم ، واین میسر نمیشود، مگر باینکه ملت اغراض شخصی، ومقاصد نفسی وسیالداری های قومی و رقابتهای عشیرتی،وتفرقه های جنسی وفروعات مذهبی راازمابین خود برداشته، بصفا تحسنهٔ اتحاد واتفاق حقیقی متصف شوند. نفرت ، عداوت ورقابت رابیکسو افگنند. همه «یا» های نسبتی قومی وجنسی وزائی وعشیرتی وقبیله گری راباهم حل وصل نموده، یك وجود سازند ویك «یا»ی نسبت «افغانی» را ازان تشکیل بدهند. وظیفهٔ بزرگ پیشرفت این مقصد خیر، مرصد برقبهٔ سادات کرام وعلمای عظام و مشایخ علویت مقام ترتیب میکند. نصایح ووصایا وتلقینات وارشادات اینگروه معظمه، درراه حق وصواب تاثیرات عظیمهٔ دارد .

ازدرگاه حضرت واجب الوجود بیچون وچرا، نیازمندی برزارنالی همه افراد ملت، درینوقت وفرصت همین باشد که درچنین هنگامهٔ رستاخیز، که دنیا رایك دریای خون وجهانرا یك آتش جهنم نمون ساخته، و عالم را مستعد انقلابات بو قلمون و تبدلات عبرت مشحون نموده، همین دولت مقدسهٔ اسلامیهٔ ما، ملت عاجز راکه در وسط نقطهٔ آسیا، ازسالهای سال، در پیش مهاجمات و مصادمات مد هشهٔ دو رقیب دیو سیرت طماع ، برمحافظهٔ استقلال وموجودیت آزادانهٔ خود قایم و دایم مانده ، پا مال زوال نسازد، وازفضل وکرم نامتناهی خویش، هرانچه خیر و سعادت وترقی شرافت که باشد، نصیب گرداند! آمین! بجاه سید المرسلین !

پاینده باد اتحاد ...

سال ششم ـ شماره ۲۳ ـ ۳۰ سرطان ۱۳۳۶

(از جریدهٔ آگاهی مطبعهٔ مشهد مقدس ، تحت عنوان « سنی ـ شیعه »

این خبررا میدهد که در ماه اپریل ۱۹۱۷ ، مطابق ۱۷ شهررجب ، نمایندگان شیعه و سنی قفقاز ، در بادکوبه اجتماع کرده ، جناب شیخ الاسلام ، وحضرت مفتی همدیگر رابوسیدند ، وقسم یاد نمودند ، که بعد به رفع اختلافات جاناً وسالاً بکوشند...

ازمشاهدهٔ این اوضاع ، عموم حضار را گریه شادی دست داد .)

پاینده باد دو برادر یعنی شیعه وسنی ! نیست وذا بود باد اختلاف !

(محمود طرزی بر ین خبر تبصره کرده میتو یسد :)

دو فرقهٔ عمومیه ، همه بیك طرف سجده میكنند ، همه بر یك قرآن ، بر یك پیغمبر ایمان آورده اند ، همه یك كلمهٔ توحید میگو یند ، همگی بیك خدای واحدعبادت میكنند ، اگرچه بعضی بادست بازوبعضی بادست بسته ، اماعبادت ، یك عبادت ، بیك ذات فردواحدمطلق . پس فرق چه ؟ فرق اینكه یكی «سنی» یكی «شیعه» . چون كنج و كاو كنی ، وپیچتاب خوری ، می بینی كه هردو محمدی ، وهر دو مست بادهٔ جام سرمدی !

... تثلیث وصلیب نمیپرستند ، محراب معابد شان بسوی مختلف متوجه نیست ، زنار نمی بندند ، قشقه نمی كشند ، هردو همان یكچیز هارا حلال وهمان یك چیزها را حرام میدانند ، كه قرآن امرفرموده . پس این چیست كه این هردو باهمدیگر گوشت و كارد ، همه دووازاتحاد ؟ نی نی ، بدرجه یی كه میخواهد آن یكی ، آندیگر را

از بیخ وبنیاد براندازد، وازصفحهٔ هستیش معدوم سازد. بدتر اینکه ،آن یکی میخواهد که آدیگر نباشد ،اما اگر بجای آن تثلیث یاقشقه باشد ،باشد !! بدتر بد تر اینکه، برای محو یکدیگر ، به غیر دین محمدی مدد هم میکنند !...

(اشاره به نصارا کرده مینویسد :)

بسیار افسوس ، که مسلمانان ،وجود نازنین خودرا بدوشقه ازهم پاره کنند ، وحریفان مردم نمك تازه بران افشانده ، درفراخنای زخم شق شده سعی ورزند ،تا هردو ازهمدیگر جداجدا مانده ،بشارند وپوسیده شوند!... درحالیکه ازچوب آدم میسازند، مسلمانان عاجز وغافل ، سه صد ملیون خودرا تنزیل داده ازقوت خود میکاهند!...



آزادی آسیا و افریقا

سال اول شماره ۲۳ - ۵ سنبله ۱۲۹۱

(فصل حوادث خارجه - اجمال سیاسی بعداز مقدمه می نگارد :)

... قطعهٔ آسیاوافریقا رااوروپا کردن میخواهند ! چقدر جراءت چقدر تجاوز ! ...
آیا اوروپا ، بچه اوروپاوآسیا آسیاشده است ؟ هیچ شبهه نیست ، که طبیعت ، بنابر
بعضی قوانینی که وضع نموده، آنرا اوروپا ، ودیگری را آسیا ساخته ! مثلا چنانچه
درآسیا وافریقا خرما وهیل و دارچینی وغیره خوشبوئیها ومیوه ها ، وفیل وکرگدن
وشترمرغ پیدا میشود ، دراوروپا ، مگر یگان دانه ، دربعضی باغچه های نمونهٔ
خانهٔ حیوانات ، یانباتات دیده شود ، دیگر هیچ اثری پیدانیست ! کذالك چیزهائیکه
دراوروپادیده میشود، آسیای بیچاره ، آنرا بخواب هم ندیده است: مثلا در حالیکه
اوروپائیان بسبب عادت تعداد زوجات برآسیائیان خورده هامیگیرند ، در ملک خود
شان یك مردی که قوت وثروت داشتهٔ باشد ، بایك ملیون زن معاشرت کرده میتواند.
درحالیکه درآسیا ، شوهر یك زنی ، مردنا محرم رابنزدیك شدن گوشهٔ چادرعیال خود

روی رضانشان نمیدهد ،اوروپائیان در مجلس های بال، عیالهای خودشانراسینه وبازو وپشت وسر برهنه ، بیکدیگرخودشان برای« کادریل» نام رقص سینه بسینه،وآغوش به‌آغوش عرض وتقدیم میکنند . درحالیکه دربعضی شهرهای آسیا «الکئول» یعنی شراب نام‌مایع زهرآلودمنحوسی برای دواپیدانمیشود ، در کوچه های اوروپا مانند نهری‌جاری میباشد ! درحالیکه اگر درخیمه ای‌دربیابانهای آسیا ، یك مرد گرسنه یا تشنه‌ای واردشود، صاحب‌خیمه همهٔ هستی‌خودرااازودریغ نمیکنند ،اگر در کوچه های‌اوروپا یك‌شخصی ازتشنگی یا گرسنگی بکمالت نزع بیفتد،اوروپائیان بمراق‌واندیشهٔ این که : «باش به بینیم‌انسان از تشنگی‌چسان‌جان میدهد» افتاده ، بی‌آنکه یك‌لب نانی یا یك کاسه‌آبی به‌او دستگیری کنند، بکمال مراق وهوس تماشای جان دادن اورامیکنند .

این است که‌اوروپاازتمرد وعصیانی که‌به‌قابل طبایع برداشته اند، به‌اینگونه مدنیتهای آسیا را اوروپا کردن میخواهند ! ازاینهم بدتر ،که اوروپا ساختن آسیا رانیز ،ازقندهار وهرات و کوشك یامشهد وطهران وبغداد انتخاب میکنند !.

«زهی تصور باطل ، زهی خیال محال»

این بدان‌میماند، که یك همسایه‌یی‌بهمسایهٔ خودبگوید: « من‌میخواهم دالانها، وپس‌خانه ها، ودهلیزهای خانهٔ شما را شکافته ، برای رفتن خود بخانه های دیگر همسایگان، یك راه آهنی بکشم » . هیچ شبهه‌نیست که‌آن همسایه، به‌این‌خانه خرابی خودراضی نخواهد شد . ولی اگرخود صاحب خانهٔ‌آن چنان یك‌راهی رابرای منفعت خانهٔ خودمفید ولازم بیند ، خود صاحب خانهٔ‌آن راه بقواعد واصولی که

برای خودنافع بداند، وموجب آبادی خانه اش شود نه خرابی، خودش خواهد ساخت. اما تاجان داشته باشد، راه دیگریرا در خانه خود باز نخواهد کرد !

سال ۲، شماره ۱۷ – اول جوزا ۱۲۹۲

آسیا باید از آسیائیان باشد

ما چون ازمردمان آسیائی میباشیم، طبعا آسیا را دوست میداریم، وآسیا رامقدس میشماریم، وآسیا را ازآسیائیان میدانیم، و متغلبین آنراغاصب ودزدان میشناسیم. اروپائیان تنها به اروپا قناعت نکرده افریقا، امریکا و استرلیارا نیزدر زیرتغلب حرص وطمع خودشان درآوردند. به آنهم قناعت نکرده، از آسیا آسیائیان نیز بسی اراضی واسعهٔ وممالك جسیمه را بخرج شکم پروری خود رسانیدند، حالانکه مرض جوع البقر شان، یوماً فیوم در تزاید است، و میخواهند که همهٔ این قطعهٔ جسیمه را بیکبارگی فروبرند، وهیچ چیزی ازآن باقی نگذارند !

درحق ایران و عثمانی، هرآنچه که کردند معلوم است. ولی آنها رانیز هنوز بروجه دلخواه خودشان سراسراز کرهٔ زمین برداشته نتوانستند. به تعبیر دیگر، بنابر بعضی ملاحظات تایکچند گاه دیگر کار رابه تدریج گرفتند. اما رقیبهای بسیار مدهش ومخوف اروپائیان، درآسیا همانادولت جسیمه پرنفوس «چین» ودولت قوی الشکیمهٔ «ژاپان» است. علی الخصوص دولت «ژاپان» که یکی ازمعظمه های شانرا چنان کوچك وحقیروزبون ساخت، که نه دربحر ونه دربر هیچ آبرویی برای اوباقی نگذاشت. این است که اصل بلای سیری که اروپارا در فروبردن آسیا به اندیشه دارد دولت ژاپان است. سبحان الله ! اگرچنین هم بدرجهٔ ژاپان بیدارگشته، ویك قوتی بهم برساند، ودست

اتفاق را این دو دولت عظیمه باهم یك کرده دردم سیلاب اهل صلیب اروپا بمدافعهٔ آسیا بایستند، عثمانی وایران افغانستان نیز آسیا را ازآسیائیان شمرده و هندوستان وعربستان باایشان نیز به دست وپا زدن آغاز نهند، هیچ شبهه نیست که شیشهٔ آمال حرص وطمع اروپا را چنان بسنگ ناامیدی بشکنند، که اروپارا نیز بلرزه درآرند!

سال هفتم - شمار، ۹-۲۳-۲ قوس ۱۲۹۶

(ترقی شرق)

تحت عنوان فلسفهٔ مدنیت

... وطن عزیزما افغانستان، بسببی که ازاروپا، یعنی آن ملکی که هرکس آنرا مرکزترقی گفته‌اند، وضعیت طبیعهٔ کرهٔ زمینش دور نداخته، وازآغاز تشکیل یافتن دولت الی الان، براه راسته نه معاملات ومناسباتی ونه مراودات وملاقاتی، فیمابین بظهورآمده، ونه برترقیهای مادی آن مرکزترقی، کدام عین الیقینی حاصل شده است.

خاك پاك آزاد ما، ازاکثر اطراف، با مستعمرات و مستملکات او روپا قرابت وهمجواری پیدا کرده است. قوانین ترقی وتمدنی که اوروپا برای مستعمرات ومستملکات خودشان وضع کرده اند هم یك چیزیست معلوم. دریچه و دروازه، یعنی بندرگاه بحری که یگانه مدخل انوار مدنیت است، هم مفقود. بنابرین افغانستان، هرآنقدر ترقیات مدنیهٔ که بروی کارآورده توانسته است، محض بسایهٔ استعداد وقابلیت فطری خود، وبقوت بازو وعرق جبین نفس خود حاصل کرده است، نه بسایهٔ معاونیت ودلسوزی اجانب جوانب. مددگاری ودلسوزی کجا، بلکه مقتضیات مصلحت وقت، زمان عدم ترقی وتمدن افغانستان راباعث آبادی وترقی وتوسع تمدن آن مستعمرات و مستملکات جوانب گردانیده است. درحالتی که جوانب ماسلامت وسعادت خودرا، ترقی های

وسعت مدنیت خود را، درعدم سعادت وترقی سادیده ودانسته باشند، نام امید دلسوزی وسددرسانی را ازآنها برزبان هم نباید آورد ....

ترقیهای مدنیت را، مانسبت احوال سابق تاریخ ملی خود ترقی میگوئیم. اول باید مدنیت را بشناسیم، که چیست ؟ بعدازان، درترقیهای آن بیندیشیم، که به چیست ؟ حال آنکه این یک معمائیست، که تابحال برای حل کردن آن بشریت مدنی، بالطبیعت، هرآنقدر سعی و کوششی که ورزیده، نتیجهٔ آن بجز جنگ وجدال وضرب وقتال، بردیگر چیزی منجر نشده است. آیا همین جنگ رستخیزآهنگ موجوده را، شما بجز حل نمودن همان دعوا، بردیگر چیز حمل کرده میتوانید ؟

ببینید ! چه دعوا ها برمعما !

یکی میگوید: «مدنیت» عبارت ازتجارت وثمرهٔ آن، یعنی ثروت است، چون این دوچیز حاصل آمد، معنی معمای مدنیت راحل شده بایدانگاشت، زیرا، ثروت کاسهٔ شهد است، هروقتیکه آنرا بمیدان نهادی، لشکر طوپ وتفنگ پرشرر، ودیگر همه گونه استحصال ماحضر، همانهم، مانند مگسان وزنبوران میسر و مستحضر میشود. هرگاه باورندارید این است کاسهٔ شهد، این است مگسان !

روزچون باگوینده اش فیروز است، کاسهٔ شهد مصفا، وهجوم مگسهاازطرفها، حل معمارا ثابت الدعوا میسازد ! مدنیت، بروختم میشود. همه عالم، همان مدنیت را تسلیم میکند. دروازه های بحرها وبرها، برای قبول کردن همین پرنسیپ مدنیت، پله های خود را بازمی کند. هرگاه، دیگرگونه کدام پرنسیپی برای حل معمای مدنیت، درآن دروازه هابیاید، همانساعت دروازه هابروی آن مسدود است.

دیگری میگوید: مدنیت عبارت ازعلم، ونتیجه آن قوت است، که چون قوت علمی حاصل

آمد، قوت جسمی، قوت عنصری، قوت روحی، قوت دماغی، قوت آتشی، بادی، آبی، خاکی همگی را حاصل آمده، وهماندم، معنی معمای مدنیت رافهمیده شده باید پنداشت، زیرا قوت پیدا کننده شهداست، نه شهد حاصل آورنده قوت. هرگاه شماثروت را کاسهٔ شهد می پندارید، این است شب ظلمت نما!! اینست کاسه شهد صفا! کجاست مگسان وزنبوران کاسه لیسها ؟...

تاریخ مدنیت را مطالعه کنید: مدنیت، طبیعی بشر را در دورسنگ آن به بینید، که ازدورمعدن آنچه فرق وتمیز حاصل کرده است؟ آیا مدنیت مصرقدیم را بامدنیت آثوریان و کلدانیان، ومدنیت فنیکه ئیان را، بامدنیت یونانیان، ومدنیت روما ئیان را با مدنیت ایرانیان، ومدنیت عربان را بایکی از اینان، وباز همه آن مدنیت های منقرصه را، بامدنیت های درخشان ا ینعصرو زمان، هیچ مقایس و معادل خواهیم یافت ؟

کوچك کوچك مثال ها عرض کنیم: مثلا مدنیت های بابلیهاو مصریهای قدیم چون بزما نه های طوفانها نزدیك بود، وخوف ودهشت آنحال ها هنوز ازدماغهای بشر زایل نشده بود، ازآنرو، قله هاوبرجهای مشید عظیمه مانندبرج نمرود، بابل، واهرامهای مصر چیزها بظهورآورد ند، تاشاید، اگر چنان حالات باز ظهور کند، یا بواسطه، بالا برآمدن بر آنها، یامحفوظ داشتن کتب و اشیای قیمت بها درآنها یك چاره حاصل آید. اما میدانید، که اینچنین آثار بدیعه عظیمة الخلقه را آن مدنیت ها، بچه صورت بوجود آوردند؟ آن خرسنگ های جسیمه را، از مسافات بعیده، کدام وسا یط ثقلیه کشیدند ؟ وبکدام قوت جرا ثقال، تا بصدهامتر بلند کردند؟ عرض کنیم که بچه کیفیت. مثلا، معدنهای سنگهای کار آمدرا پیدا کرده بقوت دست هزارها آدم آن معدنها را بکار انداختند. عمود های خام ارزق واحمر، پانزده متری طول یك ونیم متره قطررا بریدند.

برغلطکها سوار کردند، بهرسته‌ئی که تخمیناً صد خروار وزن‌را مالک‌بود، پنجاه هزار اسرای حرب‌را، مانندگاو هابسته کردند. با قمچینها وشلاقهای سیم آهنین، آنهارا زده‌زده ازمسافه های بعیده جر کردند، وبهمان قوت‌یعنی بسیاری‌دست ها، وجوروستم شلاقها، بالا، برپا،آباد، بنیادنمودند. امادرین راه، هزار هاجان درزیرشلاقها جان‌دادند چه‌میشودآیا آنهارا آثارمدنیه مصرو بابل نمیگویند؟بلی‌میگویند! همینقدرکافیست.

مدنیت‌عصروزمان حاضرنیز، همچنین‌آثار های مدنیه عظیمه‌را آرزونموده بسی بسی‌چیز های‌محیر العقول عجیب‌و غریبی بوجودآورد.«قلهٔ»ایفل که‌درپاریس است در بلندی بر برج‌بابل واهرام مصر، یکسره شانه سرافرازی نمود. سه صد متره یی یك‌قلهٔ آهنین! بلی‌آهنین! بشرطیکه، بجزآهن‌دیگرهیچ مواد اساسیهٔ دران‌صرف نشده باشد. کذالك‌ومدنیت‌عصرحاضر، خواست برهارابیکدیگر بیامیزد، وقطعه ها را به بریدن بهمدیگر بچسپاند . سویس، کیل، پاناما، وغیره. اما، هیچگاه این را بخیال و خاطر نبایدآورد، که‌درین مدنیت، استعمال بنی‌آدم، ماننددواب، باعظم ودم بز یرشلاق پرستم‌شده باشد. نی نی! اینجا قضیه بالعکس بوده است. عمله وفعله، بدرجهٔ محتاج‌الیه، وعاملان وفاعلان بمرتبه محتاجان منت‌کش آنها تنزل نموده‌اند. اینهاوامثال اینها هم آثارمدنیت عصرحاضر شمرده میشوند، چنانچه آنها آثار مدنیت بابل، ومصر شمرده میشدند .

دیگر مثال: مدنیت رومانیان، چنان‌اقتضاءمینمود، که‌درمهمانیهای کلان، ازوقت عصر یك روز تابوقت صبح دیگرروز، متصل بخوردن ونوشیدن، وبازدواهای قی‌آورخورده، آن‌خوردنیها ونوشیدنیهارا پس به‌بیرون کشیدن، و بازخوردن‌ونوشیدن، وزنان پریچهره، واسیره‌های مستفرشه رالخت‌و برهنه‌ازمادر آمده ساخته، برقص وغنا

آوردن، وبواسطه آن ساقیه گان سیم ساقان عریان، تا بصباح عیش ونوش نمودن، بسرمی آورند.
کذالک، ازجمله مقتضیات مدنیت شان، تماشها های بازیهای تیاترو بود. عمارتها وبنا های این تماشاگاه، تیاترو هانیز از چنان مبانی بود، که نظیر های بابلیها ومصریها را دربنا های شان نشان میداد. البته اوپه را تیاتروی عصر حاضر پاریس را، بعضی دیده وبعضی شنیده باشند، که چیست. اما هوش کنید، که او په را تیاتر مدنیت عصر حاضر پاریس را، بان تیاتر های تیاتر های مدنیت اعصار قدیمهٔ رومانیها، هیچ مقایسه نکنید. درصحنهٔ اوپه راتیاتروی عصر حاضر مدنیت، مغنیه ها و رقاصه های خوش جمال با کمالی را بغزل خوانی وحرکات دلربایی مشغول میابید، که یکبار دیدن آن یك هفته هر شب تنها بتصور وخیال آن انسان متلذذ میگردد. هر یك از آنها، از کومپانی تیاترو، درهر ماه، ازده هزار تا به بیست وپنج هزار فرانك ماهیانه میستانند! حال آنکه، در تیاتروهای مدنیت رومانیان قضیه سراسر بالعکس بود، زیرا، یك بار دیدن نی بلکه شنیدن آن تا یك هفته از دهشت و هیبت آن موها رابراندام انسان راست بر می خیزاند. بعوض دلبران با نازو ادا، یك شیر گرسنه مهیبی را می بینید که از قهر وغضب سه روزه گرسنگی، بحال دیوانگی رسیده ودر مقابل آن یك انسان بی چارهٔ را که به اعدام محکوم شده میبابید. انسان بقتل محکوم، چون نجات بجز مقابله ومدافعه نفس معدوم می بیند، بایك خنجری که به اوداده اند، باپنجه ودندان شیر می ستیزد. صحنهٔ میدان تیاترو، بعد از ساعتی خون های لخته شده وگوشت پاره های ریش ریش شده واستخوان های جویده شده وقاذورات ومز خرفات از روده ها بر آمده، مملو دیده میشد .....

این است که اینرا هم مدنیت، ولوازمات مدنیت میگفتند ومی دانستند!

دولت رومای عظما ، از متمدن ترین دولت های دنیا بود؟ آخردیده شده که چه مدنیت بود . اگر بخواهیم ، که معمای مدنیت را به مثال های تاریخی حل کنیم ، باوجودی که هر قدر اختصار دهیم ، باز هم یك جلد لك مختصر کی میخواهد، که آنهم در میدان وسعت این سرمقاله جریده گنجایش دخول را ندارد . جلد لك مختصرك گفتیم . آیا اگر جلد ها جلد ها تحریر شود ، چنانچه‌شده است ، بحل آن معما کامیابی حاصل خواهد آمد ؟ هیهات ! طوپ‌وتفنگ هم ازحل آن عاجزاست!

مدنیت ایران ، این بود که برای بزمهای شرابخوری شان قالینچه های یك‌نیم صد گزی از سیمهای طلا بیافتد ، وجواهرات رنگارنگ‌را در بودآن بعوض گلهای قالین بخرج رسانند ، وچون بمقابل دشمن بیایند ،لشکر خود را از بیم آنکه مبادا بگریزند ،مانند اسیران با زنجیر ها ببندند ودر اثنای گریز ،بهمراه زنجیرها ، در نهر فرات غرقاب گردند !

مدنیت‌اسلامیه‌فرس وروم ،تباه کن ، چنین اقتضا نمود ، که آن قالینچه های زراندود جواهر آلود را ، اغتنام‌نموده ، وبا کارد هاوخنجر ها ، بکمال بیرحمی ، وبدون‌آنکه برشکستن‌وریختن جواهرهایش کسی ببخشد،پاره پاره کرده ،بصورت مساواتی که با میزان ذره تماًمساوی ومعادل آید ، برعموم افرادادو ،فرداً فرداً تقسیم شود !

ایا این مدنیت مقدسه فاضله ،چنانچه‌بسیارساده ورنگ‌افتاده‌آغاز تاسیس بنیاد یافت ، تا به آخر برهمان وضع وهمان رنگ دوام ورزید . نی‌نی !آن سادگی ، که تنها بیك خرقه پینه دار ، ازمدینه تا بقدس ،گاه پای پیاده وگاه شتر سوار، برای تاسیس‌یك‌مدنیتی ،که اگر برهمان بنیاد تابه آخر بنامی یافت ، تابه ابد،لایتزازل،

وهمه کره به آن مشتمل شدنی بود شد ،رحل مسافرت مینمود ، رفته رفته ، بچنان مدنیت های شعشعه داری دردمشق ، بغداد، اندلس ،مصر ،سمرقند، غزنین ، دهلی وغیره تبدیل قالب وقیافت کرد ، که اگر واضعان اساسی آن میدیدندش ، نمیشناختندش، که آیا این همان مدنیتی خواهدبود که ما آنرا برای صلاح وفلاح ابدی کرا°اش وضع نموده بودیم ؟..

حال میبینیم ، که این شاهد رعنای دلارای مدنیت ، باچه لباسهای رنگارنگ عجیبی ، وچه جلوه های پرنازو وادای غریبی ،در پرده های مخالف اعصار ،متعاقب این صحنهٔ تیاترو گاه ،ومیدان تماشا جای عبرت نمای این دهر تیزرو تمکین ادا، ظهور نموده است !

ازین بیانات ما ،چنان گمان نشود ، که در خصوص رنگ حقیقی «مدنیت» کدام عینك حقیقت بینی را مالك شده ایم ،ومیخواهیم ، که آن رنگ حقیقت راینظر قارئین گرام خود نیز نشان بدهیم .نی نی! آن عینك را هیچکس تا بحال مالك نشده است ،تا ما عاجز ان شده باشیم .بحقیقت چون نظر شود«مدنیت» را کدام رنگ حقیقی نیست ، تا دیده وشناخته شود.

درهر پردهٔ که ظهورنمود، تماشابینان تماشاگاه، همان جلوه های موقتی لمح البصری آنرادیده وشناخته اند، وهرقدر کف های تحسینی که بهم زده اند، برهمان جلوه ها زده، وهرتقلید وپیروی که کرده اند، همان جلوه ها را کرده اند. حال آنکه، ازجلوه هائیکه درپرده های گذشته بظهور خواهد آورد ، هیچ معلومات نظری و عملی ، هیچ کسی را میسر نشده است .

ما از تماشابینان همین پردهٔ عصر حاضر تیاتر ، و خانهٔ دهر بی ثبات هستیم.

کف‌زدنهای تقدیر و تحسین ما هم برای همین جلوه ها و نمایش های حاضره، پیش دیده های ماست. اوروپا، امریکا، ژاپان، صحنه های عظیمهٔ این تیاترگاه را تشکیل داده اند. بتعبیر دیگر، اوروپا، امریکا، ژاپان، سه سرچشمهٔ بزرگیست که آب زلال مدنیت را بر تمام کرهٔ زمین جاری وسایل داشته‌اند، بتعبیر دیگر، اوروپا، امریکا، ژاپان، سه معلم و پروفیسر بزرگست، که تعلیم علوم وفنون مدنیت را، برای تمام عالم در عهده گرفته اند. دروقت حاضر، تمام عالم، همین مدنیت حاضره را می بینند، میشناسند، تقلید میکنند، تعلیم میگیرند. این مدنیت حاضره هم، دوروی دارد: یکی روی بیرونی آن، دیگرش روی درونی آن. روی بیرونی آن، همین ظواهرات و نمایشات بسیار شعشعه دار، رخشان آنست، که چشمها را خیره‌ساخته‌اند. روی درونی آن همان چیز هائیست که حق حاکمیت، حق برتری، حق پیشروی، حق محتاج الیهی را بآنها کمایی کرده است، که دلهارا میلرزانند. هرروی این مجبو بهٔ دو پشتهٔ دوروبه، روبهاروبها نوشته ها میخواهد، تا یکقدری جمالش رونما گردد !

درآغاز کلام عرض کردیم، که وطن عزیز ما، باوجود بعدمسافه وعدم سالك بودن برد ریچه و دروازه، و بر انگیختن هزار گونه موانع اجانب جوانب مستعمره ومستملکه، ومحرومیت ازوسایل مخابره، و وسایط نقلیه، هرانقدر ترقیهای که در شهرها مدنیت بروی کار آورده است، محض بقوت استعداد فطرتی وقابلیت خلقتی خود، بروی کار آورده توانسته است. اما این را هم فراموش نباید کرد، که استعداد وقابلیت، بدون عملیات وفعالیت، خود بخود صورت پذیر منفعت نمیشود. معدن قابلیت، هرگونه حاضر نمودن جواهر رادارد، ولی اگر مهندس پرصنعت آن معدن پرثروت موجود نباشد، که بنوك پرکار برکارذی معرفت خود، آن جوهر آبدارا، ازقعر زمین بر کنار نیارد،

ازاستعداد معدن، چه‌ثمره حاصل خوهد آمد ؟

این است که ذات اقدس خلاق حسنات صفات کائنات، افغانستانرا بوجود مسعود سراج الملة نایل و سزاوار گردانید، تا دولت خدا داد افغانستان راورنق ترقیهای مدنیت عطافرماید. این مهندس مدرس مقدس، ازآغاز جلوس میامن مأنوس شاهانهٔ شان، به تنظیمات واستحظارات اسباب مدنیهٔ ملك شان، کمرسعی وهمت راچست برمیان بسته، برتدارك وسهیا ساختن بسی اسباب وآلات مدنیهٔ حاضره، کامیاب آمدند.

قبول فرموده شدن دعوت، وتابهندستان عزیمت فرمودن برسیرو سیاحت مبنی برهمین مقصد کثیرالمنفعت بود، تابعضی اساسها و اسرار ها را رای العین مشاهده فرموده، نظر یات را بعملیات تطبیق دهند. اگرچه بعضی ظاهر بینان، بگمان آنکه تنها روی بیرونی شاهد رعنای مدنیت رانشان داده، و بربستر واخفای روی داخلی آن کامیاب آمده توانسته اند، اما این یك تسلی وآهی بود که خودرا تایکدرجه بان متسلی نموده اند، حال آنکه باین پی نبرده بودند، که عشق بظاهر پرست کار ندارد. سنگ چو یاقوت شد شرارندارد. مهندس مقدس ذیشوکت، بادور بین حقیقت بین رو نجنی که کشاف خفایای مدنیت است، ازهمهٔ ظواهرات عناوین باطنیات را کشف فرمودند، وگرفتند همان صفا های را که بکار بود، وگذاشتند آن کدر هاي را که بظاهر باصفات بود.

مدنیت حاضرهٔ دربن روزها این جلوه رابکار آورده است که هرچه هست درقوت است. قوت ازعلم حاصل میشود. علمی که قوت را حاصل نکند، آنهم ثمره یی نمی بخشد. ثروت، تجارت نیز که قوت ازان بوجودنیاید هیچ است، ولیکن این جلوه هم موقت امروز است. آیا برهمین جلوه، تابه آخردوام خواهدورزید؟ نی نی ! چندی پیش ازین بجلوه های

«ثروت و تجارت» جلوه‌گری مینمود، وهرچه که بود درهمان بود.

چون چنان ماند؛ البته که چنین نیزهم نخواهدماند: بنابرین، دست گلچین باغبان حقیقت، باهرنمونهٔ گلهای مدنیت اینعصر حاضرخوش زینت، چمنستان ممالك شاثرامعطر ومنوروممود ند. گفته بودیم، بازمیگوئیم، که ماترقیهای مدنیهٔ خود را، نسبت باحوال سابق خود؛ ترقی گفته میتوانیم... عساکرمنتظم تعلیم یافته جرار، طوپ وتفنگ بسیارآلات ناریهٔ آتشبار؛ راه های منتظمه، پلهای جسیمهٔ مکمله ،فابریکهای صنایع گو نا گون مختلفه ، همه گی درعصر سعادت حصر شان درافغانستان رونمای ظهور گردیده‌است.

تاسیس یافتن مکاتب ابتدائیه، ملکیه، عسکریه، انجمن معارف، که این چیزها رااباصطلاح کیمیاوی مدنیت حاضره «مولدالترقی» مینمامند، اگرچه بطرز نمونه هم باشد، درهمین عصرمدنیت حصرسراجیه‌است؛ که مانندنجمهای درخشان انوارافشانی، بدرخشیدن آمده‌است. درسوابق احوال خود، باینچنین چیزهای برنخورده‌ایم.

شنیده میشد، که مردمان عالمهای مدنیت؛ آتش برقك آسمانی را بهر صورتیکه باشدبدست آورده درمیان چراغها روشن میکنند، که روشنیش ازروز روشنتراست! آیا این یك گپ باورشدنی ست؟ اگرباورندارید، بیائید، عصرمنور سراجیه را تماشا کنید تا باورتان بیاید که این عصر مدنیت بهر، برق آسمانی رانی، بلکه برق خاصیت های طبیعی زمینی راخیره‌سازعیون عوالم شرقی وغربی مسازد. آن زمین دلنشین؛ که جوهرقابلیت واستعداد انواربرقی را داشت، درخاصیت فطرت وطبیعت؛ همین خاك پاك افغانستان بود. عصرهای بیشماری، که تعداد آن مخصوص ذات اقدس دوردهندهٔ لیل ونهاراست؛ جل وعلی!. نهرسریع اجریان درهٔ پرپیچتاب تنگ «سالنگ» راهمه،

مردسان سالنگی پروانی، بهمین تیزروانی دیده اید. اما آیا، بخیال وخاطر هیچیکی از اکابر واصاغر، واردخواطرمیگردید، که در جریان تیز روانیء این آب سالنگی خاصیت، انوار برقی مضمرومستترباشد؟ حاشا که بخیال هیچ کسی برسد! پس ازاین استعداد وقابلیت فطرتی طبیعی چه سود؟ این است که پرکار عقل سلیم پابرجا، وذکاء وذهای خارقه نمای مهندس مقدس سما، ذات سراج الملة والدین آن اسرارخبایای عالم طبیعت را، بروی کارآورده، بعون وعنایت خلاق عظیم الشان، وترقی ومدنیت پروریهای عصرانوار بهر سراجیه بلندمکان، در اقرب ایام، انوارضیائیه وقوت فوق العادهٔ محرکهٔ آن چشمهارا روشن، ودلها را گلشن سازد. انشاء الله العزیزالرحیم.

آیا بشکران این نعمای بیپایان ملت افغان، اگرخود را مدیون احسان نداند، کفران نعمت شمرده نخواهد شد، که کشمیره ها وقماشهای فابریکهای اورویا را، چون میدیدیم، آبهای دهن ما از حسرت جاری شده، باخود میگفتیم که: اینچه قماش است، وچه فابریکی که این قماش را برآورده است! حق شاهداست که درنزد این سرمحرور عاجز، دریشی کشمیرهٔ سیاه را هدار فابریك پشمینه بافی، که علی رغم موانع اجانب جوانب، بروی کارآمده است، برهمه دریشیهای که درمدت عمر خود ازمعمولات فابریکهای خارجه پوشیده ام، مرجح تر، ودلچسپ ترش میشمارم ...

سال هفتم شماره ۱۲، ۹ دلو ۱۲۹۶

فلسفهٔ صلح و جنگ

چه لیلهٔ سعادت حیله ایست! آنچنان یك شب فیض مکسبی، که صباح الخیر، همه گونه سعادت ها، هرنوع خوبیها، همه اقسام خیرها را، برای یك ملك وملت کلانی

مانند افغانستان وافغانیان ،ازآن پدیدار ،وطلوع انواری ترقی ومدنیت رابرایش ظاهر وآشکار سازد !

گردشهای لیل ونهار ،اینچنین لیله های سعادت باررا ، برای هرملت درمرور ایام واعصار چابکرفتار خود اگرچه باربار بروی کارآورده است، اماهر کرا رتبهٔ شبانه روزی خودش سیر میکند، نه ازدیگران ! درصحایف تاریخ عمرافغانی خود ، چون نظر بیندازیم ! ازین خوشتر وشرف اندوزتر شبی را پیدا نمیتوانیم ! دیدیم ، خواندیم ،شنیدیم ! غیرازینکه باخوددر آویختیم ،خودرا محوتلف نمودیم ،خود راحت ندیدیم ،نه کسی رابراحت گذاشتیم . درعین زمان، ملکها هم بای داده رفتیم ، دگرچه ما که لیلهٔ سعادت حیلهٔ ولادت ذیسعادت (سراج الملت والدین) را، صباح الخیرفخروشرافت خود راميشناسيم ، وبيان ميكنيم ،تنها يك خوشآمد گو ئی بیجا، ومبالغه های بادر هوا، نباید پنداشت، وهم بجاهای بسیاردور احالهٔ نظرنباید کرد. تنها همین دقیقهٔ حاضره را، که دران هستیم ، تصوربایدنمود . کائنات همه درآتش جحیم آسای حرب وقتال ، جزجز میسوزد .قحط وگرسنگی ،روده های کباروصغار را به پیچ می‌آورد ! پدرها بی پسر، زنها بی شوهر میمانند ! پسرها یتیم شوهرها سقیم، می افتند . کشتزارها ، باخونهای بشرآبیاری میشود ! به جای باران از هوا انیران می‌بارد ! تناسخها وتمسخهای غریبی جلوه میکند ! دوجانور پرندهٔ درندهٔ دوسرهٔ عجب الخلقه، بهواپروازی می‌آید ! یکی از آنها آنقدر جسیم یك جانوریست که کرهٔ زمین راهم بچنگ گرفته میتواند ! آن دوسرهٔ دیگر که ازآن کوچکتر ،ولی تیز پنجه تراست ،آن دوسرهٔ اولین رامیخورد، هضم میکند ، کره رااز دستش می رهاند ! یك اختاپوت عظیم الجثه یی، در جهتهای نزدیك شمال کره ، درما بین قطعه های

امریکا اروپا پیداشده ، جسم صغیرالحجم، چشم بزرگش درعین همان نقطه مستحکم وپایدار ولواحق لامسه اش درتمام بحرها ، ودرهرهرنقاط دنیا ،چنان ملحق وملصق شده است ،که غیرقابل انفکاك شمرده میشود !عقاب تیز پنجهٔ دوسره ، از هوا و زیربحر ،بران حمله میکند ، پنجه میزند،اولی آن لواحق لامسه،بدرجهٔ کثرت ندارد ، وبمرتبهٔ قوهٔ مص وبلع ندارد ، که پنجه های عقاب هوائی غوطه خوار بران بزودی کارگرتاء ثیرآید ! همه عالم درین هرج ومرج ، تناسخ عجائبات وغرائبات دهر ، گرفتار آلام ومصایب گوناگون ، وجمله جهان وجهانیان را ، فلاکتها و غمهای بوقلمونی پیرامون گردیده !

تجارت برهم،زراعت درهم، صنعت همه برباد ،به جز کارآتش وحداد ! بوهای خون، بابوهای داروهاو غازهایك جاشده ،قوای شامه عمومی رامعطل وبیکارساخته! درخشیدن برقهای تیغ ، وسرنیزه ، باروشنیهای خیرهٔ شعله های توپ و تفنگ ، با برقهای چشم کورساز پروژکتورها ودودهای الوان رنگا رنگ یکجا شده، قوای باصره عمومی را، ازدیدار انداخته! صداهای مهیب بوسبه ها، وآوازهای کئیب اوبوسها ،قوای سامعه عمومی راکه سر کرده ! بیحسی ازگرسنگی،قوای لامسه راازدستها سلب نموده ! بعوض اغذیه واطعمه ، ازبسکه اجزای کیمیویه استعمال گردیده ،قوای ذایقه رامحو نموده !

ازهرطرفی که بخواهید ،چون ازین دایره محدود بقعه شریفه «افغانستان» بخارج قدم نهید، همه عالم را، دریك شور وفغان،جهان رادرسیا نیک گرداب هرج ومرج طوفان مشاهده میکنید! یکقدری،چون پیشتربرویم ، «مدنیت» نام یک چیزی راکه هنوزمعلوم نبود، و هر کس آنرا مدنیت میگفت ،ومدنیت میشناخت، سراسر ازبیخ وبن

به«وحشت» مبدلش می یابیم ! «بشریت» را که یکچیز ست معلوم ازاصل اساس، به «سباعیت» محول میبینیم، که این تناسخ، نه پرده دارد، نه استتار، بلکه درندگی و خونریزی شان، خیز یست بدیهی و آشکار !

هر کس که بگوید جنگ وخونریزی بهتراست ازامن و آرامی، گرسنگی را هم باید ترجیح بدهد برسیری، پیاده روی را بهتر بداند از سواری، عریانی را خوشتر شناسد از پوشیدگی ! الحاصل، مرگ را اولتر شمارد از زندگی ! آری ! گاهی این ترجیح هم ایجاب میکند: امانه در هر وقت و آوان، بلکه درانزمان که رسد کار د به استخوان ! همچنان احوال شاذ است و نادر. خوبیها ورجحانیتهای آسایش، آشتی، احوالیست منظور نظر هرغائب وحاضر !

خواندن قصه های جنگ برصحایف کاغذ ها، وبا نوك قلمها، بسیار شیرین و پر شرنگ خوانده ونوشته میشود. ولیکن هنگامیکه، عملا بفعلیاتش خواننده و نویسنده درآید، آنوقت ببینیم که چسان میخواند، چگونه مینویسد ! اگر درزیر کدام تاوه باران بسیارشدید الجریان، خواندن نوشتن ممکن باشد، آنهم ممکن خواهد بود ! آه از آن باران عذاب، آتشهای سوزان عجایب وغرایبی، که اگرما فوق آتش یکچیزی دیگرش بگوئیم، هم میشاید. میباراند، در زمین، می ترقاند بر هوا، می کفاند از آسمان، میریزاند درزمین، میقرتاند بحر را به آتش، وآتش را به سیال مایع تبدیل داده، میشوراند، میپاشاند، میسوزاند ! !

گفتم : نی یکقدم بیرون بگذار و ببین !

ما اگر در شکاران این نعمت عظمای بیکران، اهمال ورزیم، عین نا انصافی شمرده نخواهد شد، که در هر طرف دنیا، طوفان خون

و آتش جوش میزند، عالمها در گرسنگی و خواری زاری درخاک و خون میغلطد و ماپیچارگان افغان، بکمال راحت میخوابیم، بتمام بیغمی موگردیم، خوب سیر معمور، بی تکالیف شاقه میباشیم، حتی اگر بگوییم که درافغانستان مابهمین وقتیکه بتحریر این سطور میپردازیم، بهزارها مخلوقی خواهندبود، که هنوز از ین جنگهای رستا خیز آهنگ، هیچ بوهم نبرده اند، که درکجا ودرمابین که ها، از برای چهاست، بازهم یك مبالغه نگفته خواهیم بود! ...

نعمت امن وامان را، درچنین زمان مرگ طوفان هلاکت نشان، به افغان وافغانیان محضاً حسن نیت وخوبی تدبیر وسیاست متبوع مقدس باشوکت وشانی احسان نموده آنهائیکه تقدیر نعمت امن وآسایش رانکنند، لابد به بلای جنگ گرفتار خواهند آمد! جنگ اما چه جنگ! جنگ این عصر بیستم خصومت آهنگ! ...

جنگ را که بد گفته توانسته تاما هم بتوانیم؟! چنانچه فضیلت امن وامان، در هر وقت و هرزمان، وهمه حال وآوان، بهیچصورت از طرف هیچکس انکار شدنی نیست. همچنان محاسن ومحامد لاتعد ولاتحصای جنگ، در وقت ضرورت ولزوم نیزاز چیز های نیست که قابل رد و اعتراض باشد! ساز امن وآشتی را کوک نمودن، حاضریهای جنگ به آهنگ می آورد. گاهی، چنان حالها میشود، که جنگ موجب حیات جاودان میگردد. درچنانوقت، امن طلبی راموت فجایی باید شمرد! مردگان آنچنان جنگ هارا مرده نمیگویند، بلکه احیای ابدی میگویند. در چنان زمان وآوانی که «مقدسات»، یعنی ناموس وشرف دین دولت، ملت، وطن، در معرض خط وهلاکت افتد، اقدسترین کارها جنگ را باید شناخت. همه سعادتهای دنیاو آخرت را، درآن راه جستجو باید کرد. باوجودیکه ازعصرها به اینطرف، مسلمانها از قوت، از قدرت

ازشوکت درافتا دند ، وهمه قوت ها قدرتها ،شوکتها منحصر به اروپا و دولتهای نصارا ماند ,اینهم معلوم است که از سه چار عصر به اینسو ،جمله دولتهای اوروپا، برتنگی خاک ونفوس بیشماربیبا ک آن خاک،و کثرت صنایع آن خاک خود شان ،وفراخی میدان مشرق ومشرقیان نظر اندازحیرت گردیده،مجبورشدند ، که از بهر کارخانه های صنایع خود شان ،اشیا ومواد خام تدارک کنند،و آن اشیای خام را، بقوت اختراعات صناعیه خود شان ,بدیگر رنگهاو قالبها د رآورده، بازیك برده گرانتر بفروش برسانند,وبرای نفوس بیشما رو صنعتگران بیکار خود شان، بدر رفتها پیدا کنند . مانند سیلابها ،جریانها بسوی شرق حاصل شد.شرق که اکثر آنرا ممالك اسلام نشین تشکیل داده بود،از همه بیشتر معروض آن جریانها ماند . محرر ها وسیاسیون ورهبا نیون غرب - یعنی اوروپا - بعضی تعبیرات و عباراتی استعمال کردند ، که بواسطهٔ آن ،عبارات و تعبیرات عوام اهالی را چشم بندی نموده ،مقاصد خود را پیش بر دند .

مثلاًتعبیر عباره «مدنیت اوروپا » بمقابل عبارهٔ (وحشت شرق) برین مسئله موضوع وبناشده، که درچنین دور ,حاکمیت و نفوذ اوروپا ,هر اقوام و ملل که بیکی از هیئتهای اجتماعیهٔ نصرانیت-یعنی بیکی از دولتهای اوروپا - منسوب و محسوب نباشند ,آنها راضرور میباید که «وحشی» «بار بار» (یعنی خونخوار) و «غیر متمدن» بگویند ,وبشناسانند زیرا اگر آنها را وحشی ،باربار ، غیر متمدن نگویند ونشناسانند ,آیا «وظیفهٔ تمدن» نام تعبیری راکه ایجاد وخود شانرا موظف نشرآن درعالم میدانند ،چسان اجرا خواهندتوانست ؟ «وظیفهٔ تمدن» شان را این جنگ خونریزانه جهانگیرانه شان معلوم ساخت ، که بجز اقوام شرقیهٔ ناتوان را،

که ازقوهٔ مدافعه عاجزاند، استقلال ملی شانرا محو سازند، سلطنتهای سوروثی شانرا منقرض گردانند، آثارها، بناها، معبدها، مقدسات شانرا یا سراسر محو یا تغییر وتبدیل دهند، دگر چه؟ زهی مدنیت! وخهی وظیفهٔ آن!.

حالا یکقدری بغور تدقیق بین مسئلهٔ تعمیق فکر باید نمود: پیش از ین جنگ، که رازها افشا نشده بود، وسنگ تفرقه و بی اتفاقی بیك قوهٔ خارق العادهٔ معنویه درما بین موظفین «وظیفهٔ تمدن» نیفتاده بود، هیچ شبهه نباید کرد، که اجرای آن «وظیفهٔ تمدن» الی ماشاء الله دوام سیورزید. پس، درحالتی که پیش از ین جنگ، همهٔ شان در بجا آوردن« وظیفهٔ تمدن» از عصر با هم متفق بودند، و در جهت مقابل شان ـ یعنی شرق ـ قوت مدافعه هم مفقود بود، آیا چسان شد که در ینقدر مدتهای مدید وظیفهٔ تمدن(!) را بر بار بارهاو وحشیهای شرق ـ یعنی آن اقوام و مللی که بیکی از هیئت های اجتماعیهٔ اوروپا منسوب نباشند ـ بتمامها اجراء و بجا آورده نتوانستند، وهنوزاز آن غیر متمدن ها، بار بار ها وحشیها (!) دولتها حکومتها موجود مانده است؟ حتی درینوقتها، سر از نو ازان«بار بار ها» حکومتها تشکیل میبابد! عجیبتر اینکه، در همین سه چهار جنگ رستاخیز آهنگ، که همه موظفین تمدن برای اجرای وظیفه خود شان ـ یعنی تقسیم مما لك عثمانی وایران و افغانستان ـ هم آهنگ گردیدند، وشرایط معاهدات آن ائتلاف نامه را هم تصدیق وتنظیم نمودند، با زهم، درمیان آن شرایط، در پیش مسئلهٔ سراسر ازدنیا بر داشتن حکومات اسلامیه، درنگ ماندند. بعد از اندیشه ها وقرار داد های که بغور ملاحظه کرد ند، بر همین نتیجه قرار دادند، که امکان سراسر بر داشتن وحشیها وغیر متمدنها را، از دنیا

بیکبارگی ندیدند. بنابرین، وظیفهٔ تمدن خود را برتشکیل دادن یک حکومت «عربی»، در زیر سیادت دول متحدهٔ موظفه، برای باز بودن راه حج را بر مسلمانان روی زمین، تا بیکبارگی تور نخورند — در زیر قرار در آورد ند!
(تفصیل این اجمال در ذیل «حوادث خارجیه» گذشته است.)

حالا می بینیم، که در حالت حکم اعدام، بازهم چراه تبریکبارگی اعدامش نمیتوانند، ومیخواهند برای آنکه مسلمانان بیکبارگی تور نخورند — رم نکنند — یک راه دینی شان باز باشد. این نکته ایست بسیار پنهان، که بعضی ارباب امعان آنرا عیان وبیان توانسته اند!

آیا چیست آن قوهٔ معظمه یی که اسلامیت را بداینقدر عصرها تاب آوری مقاومت صدمه های معظمه متمدنهای موظفها نموده توانسته است؟

صاف وپوست کنده بگوئیم، که آن قوت همه فضایت «جنگ» است!

بلی! دول نصارا همه چیز دارند، اما همهٔ آنچیزها صرف مختص مادیات و جسمانیات است. قوای معنویه آنها از پشان سراسر مفقود گردیده است. هرچه قوتی که دارند، درمادیات است. دین نام، کتاب نام، چیزها در پیش آنها، بجز آلهٔ چشم بندی گروهجاهل اوروپا، دیگرچیزی نیست! تا آنها رابرانگیزانند، بر اجرای «وظیفهٔ تمدن» — یعنی وحشیها و باربارها را، از دنیا رفع نمودن! — تحریف متعددهٔ که در تواریخ مختلفه، در «انجیل شریف» از طرف پاپاها واوثقیفها بوقوع آمده است، چیزی نیست که خود شان هم انکار بتوانند. حتی دراینروزها، در لندن، یک آیهٔ انجیل از طرف کلیسا، بنابر مقتضای وقت تبدیل شد، کهاکثر

جراید هند آنرا نقل کردند. ذاتاً. در انجیل شریف، احکامیکه در باب «جنگ» باشد، و خون ریزی وقتال از آن استنباط شود، کجاست؟!! اخلاقها، اطوارها، عادتهای مدنیت اوروپا، بکدام احکام معنویات شان تطبیق مییابد!؟ تعداد فاحشه های رسمی و علنی، وآشکارا اوروپا، ازملیون تجاوز دارد! مقدار شراب خوری شان، فی آدمی اضافه از خروار درسالی میرسد! آیا اینها، باروحانیات و معنویات شان، که عماد عمدهٔ آن کتاب شانست ـ باوجود تحریف کجا سربر میخورد؟! حس جنگجویی شان، در مقابل شرق، همان ایفای «وظیفه تمدن» است، که مذکور گردید. امادرمابین خود شان، محض بر حرص وطمع شکم خالی بودن این کلماتست که درباب تجارت وصنعت ومستعمرات ومستملکات، که تو بیش خوردی، ومن کم، واقع میشود، لاغیر! (شماره ۵، صحیفه ۱، سال اول ما مقالهٔ بدیعه یی دارد).

حال آنکه در جهت مقابل، قضیه بعکس آنست! قوهٔ معنویه و روحانیه مردمان «غیرمتمدن» (!) اصلاً تغییروتبدیل نیافته است. قرآن عظیم الشأن، درسینه ها وذهنها، چنان حرف بحرف، کلمه بکلمه، حرکت بحرکت، نقش پذیرگردیده است، که از آغاز شرف نزولش، تا به آلان یک حرکه ویک نقطه آن تبدیل وتحریف را بخاطر هم نیاورده است! کتاب وسنت، همه احکام واوامر است. آن احکام واوامر، در نزد همهٔ مسلمانان، دایمی الاجر است. اگر دریکجا، کمترکی درکدام حکمی نقصان آید در طرف دیگر، بکمال شدت یک احکام دیگر آن اجرای حکم میورزد!

این است که قوای مادیهٔ دول متمدنهٔ (!) غربیه، همیشه در مقابل قوای معنویه

و روحیه غیر متمدنین (!) شرقیه، سپر عجز وناتوانی انداخته است، وآن قوهٔ مادیه، درپیش این قوهٔ معنویه، مانند برگ بید، بر خود لرزیده است! وازین بود، که به آوازهای بلند، از سرمنبرهای خطابت فریاد ها بر متمدنها میکردند، و اساس قوهٔ معنویهٔ ما را، بدستها گرفته نشان میدادند که «تااین را محو نکنید، هیچگاه برایفای «وظیفهٔ تمدن» (!) کامیاب نخواهید آمد» ! کذالک، ازین بود که یک مقام مقدس معنوی، غیر متمدنین ضعیف بیچاره یی که از عکس راندن روی خود عاجز بودند، به‌طوپ خراب کردند، تا باشد، که آن قوهٔ معنویه را تزلزلی رسد! عکس عمل بمیدان آمد! گفتند: زاغهابیرق‌شانرا پاره‌پاره کرد. بعضی باور کرد بعضی نکرد! وقتاً که تزلزل در بیخ وبنیاد خــودش افتاد «نــه‌تــنــهــا دنــیــا بلــکــه خود ش هم باور کرد ن میخواهد» اماچشم پوشی وظیفه چشمش رامیگیرد ! یک‌مسجدی در «کانپور»، نام‌یک شهری ازشهرهای هندوستان شهید میشود. گفتند در دیوار های مسجد مذکور، خون‌های افشان‌شده زیادی دیده شد کسانی تصدیق کسانی تکذیب کردند !

هنگامیکه بصدها کلیسا های شانرا، بمبه‌های آتشفشان، از آسمان خراب کرد، اگرچه گاهی خود را ندا نا نند، ونفهما نانند، بازهم دلهای شان ازیگان هراس خود داري نميتواند! آه ! از انتقام افساد واخلال مکه‌ومدینه !وآه از اخذآثارقدم نهادن در «بيت المقدس» واماکن متبرکهٔ عراقیه !!

خیلی بدهش انتقام است. صفاً صفا! خیلی پر ارزش اخذ ثار است ! دکاً دکا !!

صف ها، لین ها، کندکها، آلایها، غیرگت غندها، لوی غندها، غندها یی که مانند بنیان های سرب ریخته گی آهنین باشند، انصاف فرمائید، که بجزمعنویات

اسلا م،دیگر کد ام معنوی‌را بر آن امر خواهید یافت؟ هرفردي از افرادی،سه ـ صد ملیون یا بیشتر یا کمتر را ،بر مسلح شدن وشمشیربرافراشتن ،سلاح اند اختن و اسپ نگهداشتن ،وآدم جنگ شدن، ،به‌اوامرشدیدۀ اکیده ـ بقدراستطاعت مامور فرمودند،آیا کدام کدام روحانیات، کدام‌معنویات،بر کدام ذوی‌المعانی والروح امر فرموده .حتی کدام مادیات،وکدام جسمانیات ،برکدام ذوی‌الاجسام والاجساد تأکید نموده است؟

سه صد ملیونه یك اردوی معظم! که اگر نظامنامۀ داخلی‌فرد فرد آن‌اردوی محتشم را بغور ملاحظه کنید، در حسن انتظام، تنسیقات و تشکیلات آن حیران میمانید، چنان چیزی نیست، که به نظر استحقار و استخفاف دیده شود! بیك فقرۀ قانونیۀ داخلیه، یك‌نفری عسکری اردورا، که در قطب شمال باشد، بادیگرفرد نفری عسکری اردو، که‌در قطب جنوب‌باشد ، چنان‌یك‌جریان‌رابطۀ اخوت و اتحاد الکتریکی داده‌است، که‌نفی‌آن‌منفی واثبات آن مثبت است!...

قارئین کرام ما، تصویر اینچنین یك اردو را، از تصورات مالیخولیانه سرمحرر هرزه سرا خواهند پنداشت؟! کجاست اینچنین چیزها؟درکجاست این‌احوالها؟! اگر بود هم یکو قتی بود ورفت ،گاو خورد !...

عرض میکنیم! که بلی‌ما هم مادتاً آنرا نشان نمیدهیم،بصورت معنوی‌وروحانی تعبیر می کنیم.اما بایددانست، که آن غربیونی که‌خودشان را«موظفین‌وظیفۀ‌تمدن» (!)قرارداده‌اند، تا به سنه های‌اخیره محوو منقرض‌ساختن‌وحشیان وبار باران وغیر متمدنان (!)بلاد شرقیه راعهد وپیمان مینمودند، مانند شرقیون، کوته‌بین نیستند .

آنها بخوبی دانسته اند، که تا آن روح ، در اجسام شان باشد، وبه آن روح معنویات شان قایم و دایم باشد، آن اردوی محتشم ، که در بالا مذکور گردید، دایماً والی الابد، در «قوه» موجود است ، اگر چه ما یعنی غربیون آنرا میدان ندهیم، که ازقوه «بفعل» بیاید ! ...

این است قوهٔ معنویه، که معنویون خودشان ازان خبرندارند، و هیبت و دهشت آن ، موظفین وظیفه شناس را دایماً در لرزهٔ مرگ هراس می اندازد ! بناءعلیه آن قوهٔ معنویه قوهٔ «جنگ» است ! پس جنگ را که بدگفته توانسته است، که مابدگفته بتوانیم ؟ ! و هم چه جنگ ؟ ! جنگی که برای محافظه ناموس وشرف «روح»، یعنی دین حق ، که برداد، وبرابری، وآزادی عباد از اسارتهاي بندگی، برآبادی زمین، و زمین نشینان بر روشن ساختن جهان وجهانیان ، بنایافته است، بوقوع آید ! نه مانند جنگ متمدنان که برای حرص ، وطمع ملك گیري عاجز ماندگان ، ومحوو انقراض ملل غیرمنسوب بگروه رهبان ، اجر گردد ! جنگ تجارت سوداگران، و پیشه و ر ا ن کجا ، جنگ عدل برتقوی احسا ن کجا !...

***

این بود ، نغمه های خوش آهنگ پرشرنگ این سر مقالهٔ قدسیت عنوان «سراج الاخبار افغا نیه » در خصوص « فلسفه صلح و جنگ » ، که بمناسبت لیلهٔ پرشرافت و لادت با سعا دت سراج الملت ، به آن نغمه سر اگردیده توانسته است !

ای ملت نجیبهٔ افغان ! نعمت امن همین است ، که ما دتاً مایه آن متحسس و مشاهد هستیم ! نعمت جنگ یعنی قو هٔ معنو یه ر و حیه ما ! بقوا ی ما د ی طو پ و تفنگ هم، نسبت به احو ال سابق خود ، چو ن ببینیم ، ازهمه توا ریخ حیات خود بهتر تر

وسنظمترش می‌یابیم، بسیاری‌از حد سرکش نه کمی از اندازه فروکش،دوصدمنتظم جنگی بهتر از صد هزارنمایشی بودن‌را . پیشینان هم فرمو ده‌اند ! ایکاش که‌درجهت غرب خود هم ، بمثل غرب غرب خود یا به تعبیر دیگر در نقطهٔ « وسط بین الطرفین » خود نیز بهمین درجه قوت مادیهٔ امروزه روزحاضرهٔ خود ما،یك قوت‌مادیه را قوهٔ معنویهٔ عمومیهٔ‌ما مالك میبود ! !

این است که غیر از ین قوهٔ مادیه، که آنراهم بچشم میبینیم ، اصل‌اساس قوهٔ معنویهٔ ما را، که جهانها را بلرزه می آورد، نیز فیوضات خود پیدا کرده است!

« سراج الاخبار افغانیه» که در هرسال، بنا بر اطلاعی که از دایرهٔ بهیهٔ اطلاعات می گیرد، و به نشر و اعلان میدهد، صرف بر همین نیت و مقصد،مبنی میباشد، که ما بدانیم سراج‌الملت تا چه درجه در پاس و محافظهٔ روح قوهٔ معنویهٔ‌معنویهٔ‌ما(که‌داریم‌وند‌اریم‌همانست‌و بس !)اقدامات‌و تشبثات خیراندیشانهٔ دیندارانه‌یی بکار برده اند. !چون مقاله به‌رساله کشید، از انرو، همین دو قوهٔ عظیمه‌را، که بسایهٔ شرف‌همین شب شرافت‌مکسب، برای حاصل آمده است، برای سر مقاله‌اکتسابات علویت معانی خود، کافی‌دیده، دست بر داشته دعای با صدق وصفای محافظت دین مبین،ونجاح‌وفلاح امت‌ناجیهٔ محمدالامین (ص)- وزندگی افرادخوب‌خوب و حقیقی، این امت‌حقیقت‌ائین،از آنجمله افرادخوب،وملت ووطن‌نجیب عزیز چون بهشت برین خویش ، ختم مقال عجزاشتمال میورزیم.

زنده باد، پاینده باد، دین مبین سرمدی !

قوی و در ترقی باد قوای مادیهٔ و معنویهٔ امت نا جیهٔ محمدی(ص) !
مغلوب و مقهور باد دشمنان دین و است و ملت وو طن چون در ثمین .
آمین آمین آمین !
بجاه حضرت سیدالمرسلین
یاالهنا، یا رب العلمین !

* * *

سال هشتم ـ شماره ۸ ـ ۲۸ عقرب ۱۲۹۷

نتیجهٔ جنگ جهانی

تحت عنوان«نتیجه»ـ مقصد جنگ عمومی معلوم گردید , که از آغاز برای مسئله حاصل شدن«صلح عمومی»و«ترك سلاح عمومی»بود ! ! . . هیچ پی نبردیم, که باوجود اینهمه پیش قدمی وفتوحات عظیم الشان ارد وهای متحده,«باز چگونه یك کرامتی بظهور آمد, که بدون یك سبب معلوم ویك کمکی مفهوم, غالب مغلوب و مغلوب غالب گردید؟ . . .

. . . اینست که قراردادآخرین همین است که عرض شد اما حرص و طمع , یك درد بی دوائیست ,وچون انسانها بآن گرفتار آیند, همه چیز ها را مادون منفعت شخصی میدانند. لهذا؛ از همه این انسانیتها و صلح وصلاح ,انسانها چشم پوشی کرده بملیون ها روپیه خرچ ,خبر های راست را؛ از چهار طرف بریدن ,انواع خبرهای دروغ را نشردادن ,از چنان کار هائیست که بجز بسیار جسورها ,دیگران بران جرئت نتوانند ! ! .

بعدازین ,آیاچه خواهدشد؟

اسیرها، بحرها، برها، آزاد، دلشاد، آباد خواهد شد. همهٔ ملل و اقوام دنیاء با یکدیگرمزج و جمع خواهندشد .

زمین بی ریل و تلگراف، در تمام کره زمین باقی نخواهد ماند. به بحروبر، بخیر شر، به نفع وضرر، همه بنی بشر شریك خواهند شد. قیمت تفنگ ها، وطوپ های ساوزر و مارتین، به دو پیسه تنزیل، و قیمت قلم های خود رنگ خیلی افزونی خواهد گرفت! !

کرهٔ زمین، مسکن عمومی، و آبادی آن هم وظیفهٔ عمومی خواهد گردید. خصوصیات وشخصیات هیچ باقی نمانده، تمام دنیا بمنافع عموم کمر خدمت خواهند بست. آبادیها، ترقی ها بدرجه یی خواهد رسید، که یك وجب زمین را، در هیچ طرف دنیا، نشیمنگاه بوم و غراب نخواهید دید. نه تنها خشکه ها، بلکه سطح بحرها هم با اوتلهاو باغچه های معلق، و چراغها وتلفونها و تلگراف ها آباد خواهد شد. سیاحت ونقلیات، اکثر از روی هوا بعمل خواهد آمد. سیاحت روی زمین، بدرجهٔ یی آسانی پیدا خواهد کرد که برای یك قدری زحمت سفر را دیدن، خیال سیاحت دیگر کره وارد خواهد شد،

چنانچه، کرهٔ زمین، عرضاً بار بار گردش شده، همچنان طولاً نیز بار بار سیر و سیاحت خواهد شد ! . . .

سال هشتم - شماره -٥ - ۱۳ قوس ۱۲۹۷

آیا صلح عمومی ممکن است؟

[تحت فصل حوادث خارجیه مقالهٔ مخصوصه.]

از صلح عمومی چه کنی هر زهسرائی ؟ ای نوع بشر، صلح نباشد به نهادت !
از جنگ عمومی، سخنی گوی چو محمود تا آب حیاتی بشمارند، مدادت !

(«پراگنده» ص. ۱۳۳)

هرانقدر که خبر های صلح عمومی، بیشتر تواتر میگیرد، این سوال ها هم یکی بی دیگروارد خاطر میشود :

– آیا صلح عمومی ممکن است ؟

– اگر ممکن باشد، آیا بچه صورت، و بچه کیفیت، ممکن خواهد بود ؟

علی الخصوص «سراج الاخبار افغانیه»، که بسبب نام خود، میباید که مجمع خبرها باشد، ودرخبرها کنج و کاوها کند، وپی هم خبرهابه اوبرسد، هم آن خبرها نباید بر یکطرف منحصر بوده، ازهر طرف برسد، ونیزآن اخبارها، باید اخبار های طرفین محاربین باشد، تاخبرها وفکرهای هردو طرف جنگ کنند گان معلوم گردیده، برای ملت عاجز گوشه نشین، بی ذرایع وبضاعت خود، که تشنه جگر خبرها هستند، وبجز همین جریده وطنیه عاجزانه، اکثر مردمان ولایات واطراف ونواحی وطن عزیزما را، دیگر وسیله یی برای استخبار خبرها هم پیدانیست، که باین سببها، وظیفهٔ اخبار تنها بر عهدهٔ همین اخبار پرانکسار منحصر مانده است، که تا معلومات را اعلام بتواند . چون ذرایع رامفقود ومسدود نمودند، اخبار بیچاره، بجز اینکه به طق طق منطق، به استخراج مجهولات از معلومات، واستنتاج کدام معلوم مجهول مانده، از چند چیز معلوم شده، کوشش ورزد، وچیزی چیزی بگوید، دیگرچه خواهد توانست ؟ ؟ !

حالا، اقتدار نقود ونفوذ آژانس «روتر» را ملاحظه فرمائید، که تنهانه درملک هـای زیـرنـفـوذ خـود ش، بـلـکه درمـلـک هـا ی بـیـطـرف ها، همچنان اجرای تاثیرنفوذ توانسته، که در هر جا وهر موضع، که کدامها مور از خدا دور وجدان وایمان وامانت فروشی را در کدام مرکز دانشخانهٔ ملک های بیطرف، بدست آورده توانسته است، همانرا، بهر وسیله ونیرنگی که بود، بدامش

آورده ، وبواسطه آن ، چنان آدمکها سکتوبهای سر بسته لاك شده را که محفظه های اسرار وابهذا نواميس عالم است، پاره وخوانده، ومبدء ها ومقصد ها علم آورده، و باز آنرا بدیگر صورت برعالم شرح و حاشیه داده است .

اینها همه واقعا نیست، که این جنگ عمومی نابکار ، بروی کارآوردهد زاین وقت ، این صلح عمومی فیض آثار، آن را انکار نمود، حتی دراسپین ، وبرشین که ملت های بیطرف است، وقوع اینگونه حالات را، بعضی جراید نگاشته اند، که الحق انسان را برین قدر اقتدار وجرئت حیران میسازد، ودرعین زمان، یك سرمشق انتباه وبیداری ، برای ناظرهای تمام پوسته خانه های دولتها باید بشود، که دایما در ماسورهایی که مقرر میکنند ، ارباب وجدان وناموس را انتخاب بکنند .

اول فقره یی که مطرح مذاکره صلحیه شده است ، بازخواست همین قدر دروغها وپنهان نمودن حقیقت هاست ، که درممالك دوست ودشمن ، وطرف دار وبیطرف، نشرداده بسیاری مردمان را بازی داده اند، وبواسطه این دروغ ها، وپنهان کردن ها، و بازی دادن ها بسی مطالب خود را که خلاف حقوق انسانیت است پیش برده حال آنکه جنگ برای «حقوق انسانیت» چسپید، وصلح عمومی بر «حقوق انسانیت» آغاز میکنند. لهذا، چنانچه جواب دیگر حق ناشناسیها را بدهند ، این حق شناسی را که بدرجهٔ بی عاری کشیده است ، نیز خواهند داد !

حالا، باوجود بیخبری ازخبرها ، برین مدعا، کمیت خامهٔ چون بادصبا را بجولان آریم ، که: آیا صلح عمومی ممکن است واگر ممکن باشد ، بچه صورت وچه کیفیت ممکن خواهد بود ؟

درین خصوص یك حکمی دادن، وممکن یا غیرممکن بودن آن راگفتن، چندان کارآسانی

نباشد. چراکه سخن در عمومی بودن آنست. «عموم» ضد «خصوص» است مثلا:
«افغانستان» خاص است، نسبت به تمام دنیا، چنانچه المان، فرانس، امریک، انگلیز،
هر کدام جدا جدا خصوصیتی دارند، نسبت بتمام کره ارض. صلح عمومی که گفته
شود، معنی «صلح کرهٔ ارض» را در بر میگیرد، یعنی صلح همه ملل واقوام روی
زمین.

بخیال عاجزانهٔ قاصرانهٔ ما هم، چنین یك صلح عامی، در تمام اقوام و ملل روی
زمین، باوجود اختلاف رنگ، جنس، زبان، دین، مذهب خیلی دور از قانون حکمت
وخلاف قواعد طبیعت مینماید، تضاد، وتخالف طبیعت، دلیل یگانهٔ متغیرومبدل بودن آن
واین عوارض تغییر و تبدل او دلیل حدوث اوست، که قدم، یعنی صفت جلیلهٔ قدیم
بودن ذات حق سبحانه وتعالی جل وعلی را، ثابت وواجب میسازد.

در تمام موجودات عالم طبیعت، اگر نظر انداز عبرت شویم، بجز یك گیرو دار
وجنگ وپیکار عمومی، دگر هیچ چیزی دیده نمیشود، وبجز تضاد وتخالف طبایع
عمومیت، دگر هیچ خصوصیتی بدیدار نمیگردد.

حضرت مولانا جلال الدین رومی، صاحب مثنوی معنوی، قدس سره
العزیز، که یکی از جلهٔ صوفیهٔ کرام امت سید خیر الانام علیه افضل
الصلوات والتسلیمات میباشند، در کتاب خود که لب لباب، ام الکتاب
را، از رطب و یابس کائنات شرح و تفسیر میدهد، درین مدعا، چنین نغمه سرا
گردیده فرموده اند:

اینجهان جنگست، چونکل بنگری	ذره ذره همچو دین با کافری
آن یکی ذره همی پرد بچپ	واند گر سوی یمین اندر طلب

ذره یی با لا و آن دیگر نگون | جنگ فعلیشان ببین اندر رکون
جنگ فعلی هست از جنگ نهان | زین تخالف آن تخالف را بدان
جنگ فعلی، جنگ طبعی، جنگ قول | درمیان جز وها حربیست هول
اینجهان زین جنگ ها قایم بود | درعناصر مینگر، تا حل شود
چار عنصر چار ستون قویست | که برایشان سقف دنیا مستویست
هر ستونی اشکننده آن دگر | استن آب اشکننده هر شرر
پس بنای خلق بر اضداد بود | لاجرم جنگی شداند ضر و سود

این کلام حضرت مولانا علیه رحمة المولا، بزبان شکرفشان روحانی بیان خود از اجزای فرد بهذرات کائنات، ازنقطه نظر حکمت و کیمیا، ضدیت ومخالفت را در تمام اشیای دنیا، چنان عمومیت داده، که قائم بودن جهان رابرجنگهای ضرروسودی که ازین تضاد وتخالف بعمل میاید، حکم فرموده است:

بازدریک جای دیگر این سخن چون گوهر را، به اینصورت بیان میفرماید:

زانکه تو هم لقمه یی هم لقمه خوار | آکل ومأکولی ای جان هوشدار
مرغکی اندرشکار کرم بود | گربه فرصت یافت او را در ربود
آکل ومأکول بود آن بیخبر | در شکار خود زصیاد دگر
گر حشیش آب زلالی میخورد | معدهٔ حیوانش در پی میچرد
آکل ومأکول آمد آنگیاه | همچنین هر هستی یی غیر اله

این فرموده های حضرت مولانا، قدس سره العزیز را، در چنین موضعی که بحث از ممکن بودن ونبودن «صلح عمومی» باشد، وحل آنهم صرف مبنی بر قیاس وخیالات باشد، وخیال هم ازجمله آکل هاومأکولها باشد، که یک خیال، خورندهٔ

آن دیگر خیال باشد، نیز کاً در قید تحریر آوردن، اگرچه ازجهت اینکه قارئین کرام، همه گی ازمقدمه وعنوان مقاله منتظربه نتیجه آن میباشند، وسر محرر بنای مثنوی خوانی را گذاشته، تایك درجه دور از موضوع مینماید. اما، «مقاله های مخصوصه» چون در حد ذات خود، یك مخصوصیتی دارد، که در دایرهٔ همان حد خود، تابع یك اجمال سیاسی، یایك مقالهٔ ادبی یافنی نبوده، در هر موضوعی که عنوان اتخاذ کند، از هرهرچیزی مثالی، واز هر تخیل یك خیالی، بنوك قلم آورده بیان فکر مینماید، ممکن است که آن فکر صحیح بر اید! زهی مراد! نه براید، خهی قوت آکلی وما کولی خیالات دهر بی بنیاد!

طائر خیال تیز بال بسی ارباب کمال، باز برهمین نقط منحصراست، که صلح عمومی ملل روی زمین ممکن نیست. واگر ممکن باشد، بصورتی ممکن خواهد بود که تضادها وتخالف های رنگی جنسی، زبانی، دینی، اخلاقی، عاداتی همه برطرف گردد، که این هم یك چیز بعید الاحتمالی شمرده میشود.

اختلاف طبایع در عالم نوع انسانی، چنان عام گردیده، که آن اختلا فرا به اتحاد دعوت کردن، طلب محال کردنست. (در کتاب «ازهردهن سخنی، واز هرچمن سمنی» که از آثار قلمیهٔ عاجزانه است، درین خصوص، یك مقالهٔ بسیار شاعرانه وفلسفیانه خوبی درج است، مطالعه آنرا با لخاصه توصیه وسفارش میکنیم. حتی بسیاری از فیلسوفان، بنام رفع وازاله این محال را، هم اگرچه تا یك درجه قریب الاحتمال تصور کرده باشند، اما (الکسا ندر—اسکر)، نام فیلسوف بسیار مشهور المان، که با کلید جنگ گویا قفل در صلح راباز کرده است، برین مسئله حکم قطعی داده که «محافظهٔ موجودیت درعالم وجود، خواه در دریا تنها خواه در

انسانها ،بجز اینکه یکی آندیگر را دفع کرده جایش را بگیرد ،ویکی آند یگر را تلف وبه اتلاف آن حیات خود را محافظه کند ،دگر صورت ندارد» ودرین خصوص یك نطق بسیار بلیغ ومشهوری دارد، که در دارالمعارف شهر « فر یبورغ » د رسنهٔ ۱۸۷۱ عیسوی،ایراد وبیان کرده‌است ،که از همه جهت لایق ترجمه و مدار استفاده میباشد . ولیکن ، پیش از آنکه به ترجمهٔ آن آغاز کنیم، هرگاه انتظار قارئین کرام را خاتمه داده ،ازممکن وغیر ممکن بودن همین صلحی که همین جنگ موجوده را ختم داده است ، بحثی برانیم ؛ بمساق اهل مذاق، بهتر خدمت کرده خواهیم بود .

اگر چه طرف دار صلح عمو می نباشیم ،ولیکن این صلح موجوده را، که ازنتیجه متار که بوقوع آمده،وتواتر پیدا کرده است ،دوگرما گرمی ممکن التحصولی سیبا بیم ، زیرا،جنگ یك چیزیست که آخر نتیجه آن برصلح کردن‌و یا سراسر عدم شدن وازدیار هستی کوچ کردن،منجر میشود. یکبار تصورشود که ازآغاز جنگ تابحال ،چقدر ها نفوس ،وچقدر هامال تلف شده‌است؟ حساب اینها در ینوقت ،از قرار صحت کامل،بدست نمی آید،مگر بعد از صلح ، که مجلدات تاریخ این جنگ هشت اورنگ رستخیز آهنگ،در وادی عالم متداول گردد .

درین چهار سال کامل،همه دولت هائی که بجنگ درآمده اند، آنقدر صرف قوت نموده اند، که حال و مجال برایشان باقی نمانده است. بعضی خسته وشکسته ، بعضی زده وزخمی، کسانی ذلیل وحقیر،ویگانی سراسر عدم ، یانزدیك بعدم شدن رسیدند، که نقطهٔ آخرین جنگ هم همین است.

حالاچون بیندیشیم، که آیا این جنگ‌را چون جنگ عموسی نام نهاده‌اند، لابد

که صلح آنرا هم صلح عمومی باید بگویند. البته! زیرا، اکثر ملل ودول روی زمین یا راساً یا بواسطه، بضرر و زیان جنگ شراکت و علاقه پیدا کرده اند. پس چون صلح شود، هیچ شبه نیست، که تاثیر آن برعموم ملل کم و بیش شمولیت میگیرد. لهذا، چنانچه جنگ جنگ عمومی گفته میشود، صلح را هم صلح عمومی گفتن لازم می آید.

هرگاه، مذاکرات این صلح عمومی همان مذاکره ها و همان ماده ها وفقراتی باشد، که سی سال پیش ازین مطرح مناظره شده بود، الحق که این صلح عمومی، بمنافع عموم بنی بشر مصلح خواهد بود، زیرا چیزیکه ما بیاد داریم، آن مذاکراتی که از طرف خیر خواهان عالم انسانیت، نه از طرف حریصان خوراك حقوق انسانیت، موضوع بحث شده بود، چنان تصور ها وخیال هایی بود، که دنیا را آباد، دلها را شاد، هر کس را بحقش قانع، وبر حقوق غیرش از تجاوز مانع میساخت.

هزار افسوس، که دشمنان داخلی، و تضاد های اخلاقی، آنچنان تصورات و خیالات را چنان درمحو کردن بود، که امید های شیرین و رنگین خیر خواهان دنیا را، محو وهبا مینمود. «ط ـ م ـ ع» نام شکم کاواك های خاك ها و نفوس ها، بر چنین صلح قناعت کارانه، آیا چسان راضی میشدندی؟ اگر راضی میشدند، آیا از خزانه های لایفنای هندوستان، از جنگل ها ومعدنها و نفوسهای افریقا، کانادا، جزایر الهند، اوسترالیا، و اقصای غربها و شرق ها، چسان صرف نظر کرده آن ملك ها رابرای خود ملك دارهای آنجا ها، بامدد ها و معاونت ها، واگذار میشدندی؟

تنها دولت های مرکزی اوروپا» بودند، که آن چیزها را بدرجهٔ دیگر سالك نبودند وبان سبب، بصورت جدی و صمیمی، به آرزوی خیر خواهان نوع بنی بشر، تبعیت مینمودند؛ و میدیدند که دیگران درمیدان وسعت دادن ملك، و محو واتلاف نمودن

نقوس، چهار نعله میتازند، و صلح وصلاح، و غیر مسلح نمودن دیگرن را از سلاح، محض برای منافع شخصی و نفسی خود میخواهند. علی الخصوص که، چون تقسیم ممالك اسلامی، از طرف رئیس ائتلافیون، در میان آورده شده، رفقا و دیگر بعضی ها رایگان لقمه های شیرین و چرب نشان میدادند.

دولت آلمانرا، بجز اینکه «از صحن خانه تا بلب بام از ان من- از بامخانه تا به ثریا ازان تو» گفته، حصه دار بسازند، دگر چیزی نبود! این دولت، چون تمام در وسط اروپا واقع، و از هر طرف بدر رفتی برای توسیع خود نداشت، بلکه روزبروز در تضییق وفشار هم میدرامد، بکار خودحیران مانده بنظر دهشت و حیرت، بسوی این هنگامه ها نظر میدوخت. هرانقدر که تضیق و فشار میدیدند، بهمان مرتبه علم و حکمت، در آنها انبساط و کشاده گی گرفته، ترقیهای صناعیه و فنیه، و علی الخصوص فنون عسکریهٔ شان بدرجه محیرالعقولی پیش میرفت حال آنکه، برای اینهمه صنایع بدر رفت هالازم بود، تا آنهمه معمولات صناعیه خودرا بخرج رسانده، دریتخصوص هم، در پیش روی مقاصد انبساطیهٔ خویش، در هر طرف دنیا، بسی ممانعه ها و تضییق هامشاهده میگرد. مثلادولت انگلیز، همان رنگ اشیا ومصنوعاتی راکه بسیار ربح وسود در ان برای آلمان نباشد، وادنا ضررو د که بصنایع خودش یعنی به کار خانه جات لندن نرساند، آزاد، و دیگر هزار ها چیزرا، د ر زیرا هزار گو نه قید و انسداد می آورد، مثلا درحالیکه برای لقمه رباشی ها، روس، فرانس، چهاردسته کوشش میورزیدند، یگان لقمه های کمتر چرب و شرین به المان و اوستریا، مجارستان نشان میدادند. وآنرا هم نه بصورت فعلی وعملی، چون خود شان، بلکه به بعضی وعده ها و وعیدهای بعیده احاله مینمودند، با این همه

حال ها، از «صلح عمومی» دم زدن را، المان بلکه تمام عقلای زمان، یك تنا ب پر حجاب دو رنگی پر نیرنگی میدانستند.

دران اثنا بود که، یك مسئله مهمه دیگری را، هم دپیلوماتهای پارلمنت های اوروپا، به پیروی، بعضی رجز خوانهای که براین امر اصرار مینمودند «تاقرآن و پیروی قرآن بدنیا باشد، دنیا آباد نمیشود» (حاشا!!) تعقیب وتطبیق کردن میخواستند! یعنی برای لقمه ربائی، خوشتر وشیرین تر از ممالك اسلامیه، خوانی والوانی نمیدیدند.

این قمه ربائی را، دربین خود ما، یعنی اهالی نصرانیه، یك تشبث و اقدام بسیار مقدسی برقم داده، درذهنها، گروه عوام الناس اروپا؛ ازظلمها وجورهای دولت علیه عثمانیه، و عادتها ورواج های بدمسلمانان روی زمین، به لکها رقم رساله ها، وجریده ها و کتابها نشر داده، وپر و پاگندها کرده، همه افکار عالم نصرانیت را، بر علیه عالم اسلامی، یعنی برضد مسلمانها، بر می انگیختند، که یگانه جرثومه های فساد، نشر اینگونه هذیانها، هماناسیمیو نر یا میشنر ها بودند، وهستند، که بگروه رهبانیه یکی از گروه رهبانهای هردو لت منسوب بوده؛ و میباشند، اما میسیو نر های گروه رهبانیه انگلستان، در بتخصوص، از همه گان گوی سبقت را ازمیدان در ربوده اند!

قارئین کرام ما، این رابخوبی بدانند، که این مسئله برانگیزاندن نصرانیترا بر اسلامیت، ود یگردینها، یك کاربسیار عمده ومهمه پولتیك دولت های اوروپاست، که بواسطه همین وسیله، بر ممالك اسلام و هند نشین دنیا؛ نام استعمار ویاتاسیسات ناقعه بسی مردمان پیسروپا راکه در قطعه خوردترك اوروپا جای نمیشوند، سوق و گسیل داده میتوانند این مسئله، برانگیختن را؛ بواسطه جمعیت های بسیار توانگر گروه رهبان، بدرجه یی پیش بردماند؛ که نه تنها نصرانیت را، برعلیه عالم اسلامیت

بلکه خود اسلام های راهم که نفوذ وحلول درآنها کرده توانسته اند، برعلیه خودشان یعنی برضد مسلمانی ؛ به برانگیختن کامیاب آمده اند. مثال میخواهید ؟ بصدها ! در تقسیم ممالك اسلامی که بسرمیز هاي سنگین روی ماهوت ماشی نقشه کشیده میشد، همان پارچه های چرب تر وشیرین تر، مال همان هایی که پیشتر از همه در بحر وبر ممالك خشك وتر میبودند شمره شده، برای دیگران ، چیزیکه میماند ، آنهم برآن شرط منوط میشد، که لابد، دریك چیزی خود آن دریا نوشان هم شریك باشند، علی الخصوص شرط اعظم اینکه، درملل آزاد و مستقلهٔ ایشیائی مرکزی بغیرازدو جهان خوار ،دیگر هیچ کسی را بقدر ذره مقداری هم حق نباشد.

اینراهم بایدادانست ، که این برانگیزانیدن و بر انگیختن عوام نصارا را ، بر عموم عالم اسلامیت، اولاتنها بردولت علیه عثمانیه آغاز مینمود ، چونکه رعایای دولت مشار الیها، اکثر از ملل مختلفه نصارا ومسلمانان، آنهم ازترك وعرب و کرد وغیره اقوام مختلف الجنس تشکیل یافته بود، که برای پیش بردن مقاصد، یك زمین مناسب وموافقی بوجود می آورد. بهانه یگانه بر انگزانیدن هم همین بود ، که ارض مقدس و ملت مقدس، یعنی اهالی نصارا را، از ظلم ها و شناعت های عثمانی برآورند. و دنیا را، بزعم خودشان ،ازشراینچنین مردم ،وحتی که گویا دشمن مدنیت وبشریت هستند ،وارهانند. وچون یکبار ، کاردولت عثمانی راتمام کنند، البته که دیگر ها خود بخود تمام است .

بلی! تمام کردن دولت علیه عثمانیه، برای آن مردمانی که دریك وقتی اگر کدام کشتی مزین با بیرق هلال و مشتری، درکدام ساحل ملك شان وارد میشد، مسلمانان آن سر زمین ،زینه های آن کشتی را بوسیده برای زیارت آن کشتی بالا میشدند،

از الزم لوازمات قانون، حفاظت آن ملك شمرده میشد. ازین بود، که چنانچه از یك طرف عالم نصرانیت را بر اسلام، بنام دین بجوش می آوردند، از طرف دیگر، در تضییقات امتیازات اجنبیه وقونترولها، ودیونها، واجرای نفوذ ها، وبسی چالها ونیرنگها، در پیچ اب واضطراب داخلی اش افزودن، وبه آن وسیله روز بروز از اعتبار خارجیش در کاستن، و تنزل دادن، بدرجه یی که ممکن باشد، سعی و کوشش همی ورزیدند.

مسئله «روم ایلی شرقی» مانند یك داغ ناسوری، هرگاه و بیگاه، موضوع بحث گردیده، آخر بدرجهٔ رسانیدند، که تنها یك نامی از عثمانی در آن بوده، دیگر همه چیزها را خود گرفتند. اینها، همه تدارکاتی بود که برای بیرون کشیدن عثمانی را، از اروپا دیده میشد. چه باید کرد؟ باید بر آمد! بکجا؟ به آسیای صغیر باید رفت. حالانکه آسیای عثمانی را نیز، ازقرار شرایط ووسایط، بمقدرات حواله کرده، همه امتیازات سود آور آنرا روس میخواست بگیرد.

درین تقسیمات و مقدرات نیز، برای المان، حصه های بسیار خشك و غیرمغذی افراز میگردید. «موازنهٔ دولیه» نیز، روز بروز بچنان حساسیت وبار یك بینی میرسید، که اگر یك نخود چیزی در کدام کفهٔ ترازو بیفتد، آنقدر یك فرق معلوم داری پیدا میشد، که جهت مقابل، همانندم بتدارك برابری آن، بچها ر دست اهتمام باید همیکوشید.

دولت ایتالیا، و دولت ترکیه، دوسنگی بودند، که مقدرات موازنه ازآن بحقیقت مبدل میشد. کفه روس، فرانس، انگلیز، بمیل نمودن ایتالیا، بطرفشان یکی یکبار آنقدر بالائی گرفت، که فنر اصلی ساعت موازنه، یعنی عاملین سیاست مقدرات دنیا، وقت و هنگام رسیدن فرصت را بر متفقین خود، اعلان نموده، بر غیر مسلح نمودن

ملت مساحهٔ المان و پاك ساختن جهان را از دولت های مسلمان ، بیمحا با اقدام و رزیدند؛ و بواسطهٔ یك قطی کبریتی که بقیمت ربع خرج یك ثانیهٔ جنگ بدست آورده بودند؛ بقتل نا حق و ناروای یك ولیعهد رشید یك دولت معظمهٔ با شرف و ناموسی، نایرهٔ جنگ را در دادند.

دولتین متحدین آلمان، اوستریا، مجارستان، تنها به تنها، در مقابل دولت های معظمه سنگین وسهمگینی، مانند روس پر نفوس، انگلیز از دنیالبریز، فرانسیس عسکر و سلاح تاسیس، بلجیك به آتش نزدیك، مقاومت و توانائی ورزیده، چنان کارستانهائی نمودند، که تا به ابد، در صحایف تاریخ یادگار خواهد ماند.

یکی آنکه آلمانها ز یك عصر ، یك ونیم عصری، که رو به علوم و فنون نهاده اند؛ اول چیزیکه نظر ارباب نظر وفیلسوف های باخبر شانرا جلب کرد، حکمت و فلسفه اسلامیه بوده است؛ دربن خصوص دیگر هیچ ملتی با ندرجه پیشی نگرفته است. چون نیك نظر شود ، درامورعسکری وحکمت وغیره نیز ، در بسیاری ازچیزها، حکمت سیاسیه و فلسفه اسلامیه را ، پیشنهاد اقدامات نموده اند. دولت اوستریا مجارستان، بسبب محاربه های متوالیه، که از سال ها در مابین دولت علیه عثمانیه و دولت مشارالیها در جریان آمده بود، و مناسبات و معاملاتی، که بسبب همجواری از سال ها باهم داشته اند، خوب به احوال همدیگر خود با خبر بودند، لهذا بر دو امید بسیار قوی وستینی براتحاد و دوستی دولت عثمانیه همان دولت عثمانیه، که از طرف حریفان تقسیم و به این دو دولت کم ترحصه از ان نصیب شده بود، قرار دادند: یکی امید قوی آلمان بحقیقت کلمهٔ توحید مسلمانی، و دیگر اینکه شجاعت فطری، و موقع بسیار با اهمیت ممالك ترکیه، که عقب آلمان و اوستریا را نگهبانی

میکرد، نیز ازچنان سدها وقوة الظهرهایی نبود، که ارزان ورایگان دیده شود. دولت علیه عثمانیه، اگرچه مانند گوسفندی ازهول جان بطرف گرگ بدود، بطرف دوستی انگلیز، بسبب بسیار چیزها بیشتر تمایل داشت، اما انگلیز، چون در مقابل او ایتالیارا باخود بارساخته بود، وملت عرب را هم ازوقت های وقت، خوب بخودآشنا کرده و براحوال روحیهٔ دیگرمسلمانها هم خوب آگاهی حاصل کرده بود، ازان رو، ایتالیارا چرب ترسیدید.

اینست که جنگ بد، ودروقت حاضر، برای صلح کردن ستار که هم اعلان گردید. واقعات اخیره جنگ را، که چگونه ستار که، و چگونه نه مذا کرهٔ صلحیه شده و میشود، سانسورانگلیز، برای اینطرف ها، بغیر ازخبر های لازم الایراد خود شان، چنان سد وبند نموده که بغیرازخبرهای منتشر کردهٔ خودشان، هیچ گونهٔ خبری، که برحقیقت مبنی باشد، ودرذهن های ارباب مطالعه معقول ودل نشین گردد، فهمیده نمیشود، که انشاء الله، بعضی خبرهای تلگرافی روتر را، درذیل، برای نمونه درضبط قلم می آریم، تا قارئین گرام، تضاد وتخالف سراداران خبرها، ملاحظه فرمایند.

حالا سخن را براین خاتمه بدهیم، که آیا این صلح، همان صلح عمومی ایست که عقلا وفضلای عالم انسانیت، آنرا برای رفاه وسعادت عمومی بنی بشر، وشادی وآزادی بحرو برتاسیس و بنیاددادن میخواستند؟ آیا همچنین یک صلحی خواهد بود، که سانسور «قانون تحفظ» هند آنرا درفکرها، وخیالهای سابصورت «فتح شاندار اتحادیان» نشرمیدهند؟

هرگاه شق اول، یعنی «صلح عمومی» عالم انسانیت باشد، فهوالمراد و النعمه! هر کس که انسانست، آنرا خواهان وبرای حصول آن دعاخوانست، اگرچه آنهم مانند محال است.

هرگاه بصورت شق ثانی باشد، دران حال، آنرا «صلح عمومی» نباید گفت، بلکه «صلح

خصوصی» باید گفت، که تنها دراساس یک چند نفر لقمه ربایان، جهان خواران برسر دسترخوان تقسیم نمودن عاجزان پیش آمده است. اینست فلاکت عظمایی که جنگ را الی الابد، دربین بنی نوع بشر دوام خواهد داشت.

شش سال پیش ازین «سراج الاخبار افغانیه» دریکی از علاوه های خود، چنین یک بانگی براورده بود:

بشنو یدایدوستان، این ماجرای غرب وشرق — عبرتی گیرید، ازاسرارهای غرب وشرق
شدطلوع آفتاب ازغرب وشد نزدیک حشر — فاش گویم من ترا، ازرازهای غرب وشرق
آفتاب وغرب وشرق وحشر میباشدر موز — فهم معنی کن، چو هستی آشنای غرب وشرق
وقت استغفار وتوحیداست، ای اخوان دین — متحد گردید، دروقت غوغای غرب وشرق
تاقلم داری بکف «محمودطرزی» درسخن — آگهی ده قوم را، ازنکته های غرب وشرق

«و ما علینا الا البلاغ المبین» (ادبدرفن، صحیفه ۳۲ فی ۱۳۳۱)

این است که درشماره پنجم سال ۸ خود، بازآنر اقذ کاروا خطار نموده، بدرگاه محدث وسوجدعظیم قدیم لایزال کائنات، برای صلح وصلاح عمومی عالم انسانیت، مناجات میکنیم (انتهی).

ضرورت اعتماد به نفس شرقیان

سال هشتم - شماره ۴ - ۲۸ عقرب ۱۲۹۷

خود نه بینی، بیگا نه بینی!

[در فصل «دبیات بعد از اشاره به لطیفهٔ کمال خجندی «که آن بیچاره خود بینی ندارد» را دربارهٔ یک درویش بیریده بینی گفته بود و در کتاب «از هر دهن سخن» آمده، در معنی بر عکس، یعنی «از خود کش بیگا نه پرور» می‌نگارد]:

. . . شرقیون ما از عصرها به اینسو، هرچیزی را از غربیون دیده و یافته‌اند، واز خود را سراسر فواموش کرده‌اند، بحال بسیار بیچاره گی ودرماندگی افتاده‌اند. یک آدم شرقی، هرقدر با فضل و کمال باشد، بازهم در پیش خود شرق هیچ اعتباری پیدا نمیکند. همین که غربی شد، با اعتبار وذی اقتدار شمرده میشود. اگر یکشرقی، دعوی دیپلوماسی، داکتری، مهندسی و غیره بکنند، بدهنش میزنند! چرا؟ دیگر هیچ چون و چرا نمیخواهد. همینقدر کافی، که غربی نیست!

هرگاه یک غربی بی‌ادبی کند، عین ادب، واگر شرقی باادب باشد، عین بی‌ادبی شمرده میشود. غربی، وقتیکه در یک مجلس کلان بیاید، پای بر پای گذاشته، بچنان طورلا بالیانه می نشیند، که یکشرقی، در پیش آنچنان وضعیت حیران میماند. اما

پسند بده است! چرا؟ زیرا ازغربی است. وهر چیز غربی را «الافرنگه» باید دانست، و تقلید باید کرد.

هرگاه یکشرقی، مهندس شود و بشرقیان خود بگوید که: «من مهندسم» اولاً باور نمیکنند: شرقی و مهندس شدن اینچه سخن! مثلاً بر مهندس شرقی این عدم باورکردن گران آمده، در خصوص استفاده از قوای طبیعیه، بقوت و قدرت فن ریاضیهٔ هندسیه، برای فواید عامه، یك نقشه وپلانی حاضر میکند، ازهمه جهت مفید معقول خوب دیده میشود. تحسینها، آفرینها بخروارها، همینکه بجای دستخط رسند ونام کدام شرقی- که مانند محمد، احمد، ابو بکر، علی، جمال حسن وامثال آنها باشد- خوانده شود، آن نقشه و پلان؛ در نظر شرقیان، همانندم از قیمت ساقط میشود، زیرا نظر شرقی؛ در آخر کار، منتظرآن میبا شد، که نام چلیپا وار معکوس الکتا بتی ببیند، که بنامهای غربیون منسوب باشد. هرگاه کدام شرقی، برای شرقیان خود، ارزوی سیاسی، یا علمی، یا مصالح عامه، کدام تجویزی پیش کند، میخوانند، می اندیشند: ازهمه جهت معقول مقبول! بازمیپرسند که: آیا این تجویزازطرف کدام شخص پیش شده؟ درصف نعال یك شرقی نشان داده میشود. بازمیگویند: سبحان الله! فلانی گك و اینچنین چیزها!؟ چه سخنان بیجا! چه معانی مبهم پادرهوا! نی نی بابا! سرا سر بیقیمت وهم بی بها ست!..

شرقی، اگر بیك مرض سخت دشوار درمانی گرفتار آید، اما بحذاقت و مهارت کدام داکتر شرقی صحت یابد، بازهم آنرا باورکردن نمیخواهد، وبهمینقدر تسلی یاب میشود، که بگوید: خانهٔ فرنکستان آباد اگراین شرقی را «آدم» نمیساخت، کجا بما فایده میرسانید!..

حب وطن

سال اول – شمارهٔ ۷ – ۱۵جدی ۱۲۹۰

[در زیر فصل «ادبیات» تحت عنوان «حب وطن» مقاله ای داده شده وضمن آن آمده است:]

«. . . ای هم وطنان دانش قرین، وای، هم ملتان همدین وآئین! ایا ما میدانیم که وطن خود مانراچرا دوست میداشته باشیم؟ اگرازهمه سبب های بیشمارآن، یگان یگان، بیان کنیم میباید ازهم کائنات سخن بگوئیم، زیرا کائنات ما وطن است. موجودیت ما بوطن وابسته است. مقصدازدوست داشتن وطن تنهاعبارت ازدوست داشتن خاك و چوب وسنگ ومیوه وباغ وغیره نیست، بلکه وطن خودرادوست داشتن است. شرف وعزت ملیت ناموس خودرادوست داشتن است. آزادی خودرا دوست داشتن است.



وطن

هدیهٔ سال ششم شماره ۴۲، ۲۰ سرطان ۱۲۹۶

نام رساله ایست که، با این نسخهٔ ۴۲ مین سراج الاخبار افغانیه، بقرار وعدهٔ همه ساله، هدیة للناظرین، تقدیم پیشگاه مطالعهٔ قارئین میشود!

ما این رساله را، بسببی که اسم مقدس وطن برانست، ازروی شکسته نفسی تواضع «رسالهٔ ناچیزانه ـ یا هدیهٔ حقیرانه» گفته نمیتوانیم! مقصد از تحریر این رساله، همین است که بارها بار «سراج الاخبار افغانیه» درین شش سال، از حب وطن وقدسیت وطن، وجان فدا ساختن درراه محافظهٔ وطن، نظماً ونثراً بسی چیزها درج نموده است. برینهم امید کامل دارد، که نسبت بسال اول، درین سال ششم، معانی دانان کلمهٔ وطن، و دماغهای متحسس بحب وطن، بقدر ۶ درجه افزونی گرفته باشد! ....

اما، این یک هیچگاه بخیال وخاطر هیچ کس باید نرسد، که (لاسمح الله، العیاذاً بالله) ملت معظمهٔ نجیبه ما، قبل ازسراج الاخبار افغانیه، هیچگاه بحب وطن

متحسس نبوده اند ، وحال متحسس شده اند ! ! صحایف تاریخ افغانستان را مطالعه فرمائید ! ببینید ، که چه صحیفه های درخشان حب وطنی بشمانشان میدهد ، که هریک را باآب زر، درسینه وجگر ، ودرمغزهای سرببابد نگاشت ! آیا دوبار ، یک دولت اجنبی غیر دین وغیرجنس خود را ، ملت بهادار دیندار وطن دوست معظم ما ، بجزسلاح حب وطن ، که اشد ترین اسلحهٔ حفظ وطن است ، بدیگر کدام اسلحهٔ مقابل بالمثل ، دشمن خود کشیده توانسته است ؟ بر کوه های سرتیز ، بایك شمشیر تیز ، درزیرتوپها وتفنگهای آتش ریز ، آیا ، بجزحب دین ووطن ، کدام چیز آنهارا دوانیده ودشمن را سرازیر نموده ؟

این « حب وطن » ، خلقتاً ، فطرتاً در خمیر مایهٔ سرشت ملت افغانیه ، سودوع دست قدرت شده مانده است ، ویك چیزصنعی علمی نظری نیست . فعلی ، عملی ، معنوی یك چیز یست . مقصداز ، درجه افزونی یافتن این است ، که درزبانهای ملی ما تا بحال چون « حب وطن » نام ، نه یك فقره یی درقید تحریر آمده ، ونه بصورت جدی ازان بحثی درمیان رفته ، وجریدهٔ وطنیهٔ افغانیه ، « وطن » وقدسیت آنرا ازروی علم وحکمت جهت نظریات آنرا نشان داده است ، که مدعا ازافزونی یافتن ، دماغهای متحسس بحب وطن ، افزونی یافتن خوانندگان سراج الاخبار افغانیه است !

دردنیا ، هیچ چیز نیست که ازجهت نظری-یعنی که علماً بقرائت خوانده شود- وازجهت عملی- یعنی که فعلا آن رابکار ببرد- خالی وعاری باشد . جهت عملی حب وطن ، همانست ، که ملت نجیبهٔ ما آنرافعلا بار باراثبات کرده اند جریدهٔ وطنیهٔ شان ، بجز اینکه جهت نظری حب وطن را ، بدلایل عقلی ، براهین حکمی ، محاکمات

فلسفی ، جلوه پیرای انظار قارئین کرام هموطنان عزیز خود دارد ، دگر چه تواند ! ؟

گر پسند افتد ، زهی عزوشرف !

بسم الله الرحمن الرحیم

وطن
معانی متنوعه ومحاکمات حکمیهٔ آن
یکدو کلمه عرض
در تمهید

بعداداى ماوجب علینا :

عصرعصر ترقی، زمان زمان تجدد ونوی است . اینعصرنو ، ازتاریخ بکار آوردن قوت بخار ، وایجادقوهٔ الکتریك آغاز کرده است. این دوقوه، وتفرعات آن، اولاد اینعصر وزمان را ، بسرعت وتیزرفتاری حیرت بخش عقلها ، بشهراه ترقی، به پیش رانده است.

درینعصر ، چه کارهایی ، وچه صنایع، چه اختراعات نو، چه آدمها ، چه اخلاق ها چه اطوار هائی، وچه سخنان ، چه کلمات نوبظهور آمده ودرآمده نیست ؟ !

ازجملهٔ الفاظ و کلمات نو، یکی کلمهٔ مقدسهٔ « وطن » است ، که قدسیت آن وزبان زدشدن آن ، درمیان قومها وملتها نیز، ازمحصولات همین عصر نوسیباشد !

اگرچه این حکم غلط محض است ، که مابگوئیم لغت لفظ «وطن» نو وضع شده است ، ودر اعصار سابق ، هیچ نبوده، وهیچ شنیده نشده است ، خیر! بلکه ، قدیمترین کتابهای لغت را که ببینید، این کلمه رابه همین معنای موضوع آن ، درآن می یابید . اما مقصد ما، ازنو بودن آن، جهت استفاده برداشتن ازآن است ،

که این مسئلهٔ فایده برداشتن ازآن را،نوسیگوئیم . خلاصة الخلاصه تر ین فایده برداشتن این است که : «حب وطن ،ونام آوری آنرا د رسینه های افراد همان وطن کاشتن ،وبه اینصورت فایدهٔ نگهبانی ومحافظهٔ آنرا ازتجاوز ،تطاول اعداءحاصل کردن، وشرف وشان آنرا اعلاوبالا نمودنست ».

این است که این جهت مسئلهٔ فایده برداشتن را، نومیگوئیم . کتابهای دینی، اخلاقی وغیره، که از هفتصد هشتصد سال به اینطرف، نوشته شده، و برای استفادهٔ مابیادگار گذاشته شده است، درآنها، باین چنین طمطراقها وقد سیتها وفایده ها وجوش وخروشها، که در ینعصر حاضردر هرستون جراید وروزنامه هادر خصوص این لفظ مبارك دیده وخوانده میشود، هیچگاه دیده ومطالعه نشده است .

فایده وثمرهٔ این دیدنها وخواندنها، همین میشود، که حس و طنپروری را در خونهای اولادوطن بجر یان می‌آرد، ونتیجهٔآن، این میبراید، که درراه حفظ خاك‌آن و اعلای شرف وشان‌آن، خون ر یختن بسیار آسان شمرده میشود .

دروطن عز یزمقدس ماافغانستان، چنانچه همه‌چیز های اسباب ترقی و تمدن عصرنو، درآوان سعداقتران (سراج الملت والدین) سراز نوسرزدهٔ ظهور گردیده‌است همچنان، فن جر یده نگاری نیز که یکی‌از لوازمات ضروری‌ترقی وتمدن عصرنو، واز جملهٔ مایحتاج لابدی مردمان نو بین نوشنو میباشد، درهمین زمان سعد اقتران، در وطن‌عز یز ماافغانستان پیدا وعیان شده است .

«سراج الاخبار افغانیه»، نخستین جر یده خادم‌دین، دولت، ملت‌ووطن است، که‌از شعشعه پاشی بسیاردرخشان انوارترقی نثارعرفان بار‌اینعصر فرخندگی حصر، شهر یار شوکتدار استناره نموده، ودرآفاق وطن‌عزیز ما، طلوع سها آسایی یافته،

درماه دو بار، یك عرض دیداری میتواند بنماید. چون درقاموس فن جریده نویسی این زمان نو، این کلمهٔ مبارکهٔ «وطن» یك مقام بسیار مهمی دارد، که طنین ترانهٔ آن، دماغهای جریده خوانان وطن را، بی اختیار بیك جوش محبت، و بیك خروش مجلو بیت درحرکت و اهتزاز می آورد، از ینست که، درین شش سال، از بس ترانه های وطنیه، یابسی آهنگهای مختلفه، ونواهای متنوعهٔ موسیقار آسا، فغانها کشیده، و اگر زنده باشد، هنوزهم خواهد کشید!

این کلمهٔ تشخص یافتهٔ عصرنو، در وطن عزیز ما، چون سراسرنو ترو پوشیده ترمانده بود، وبجز در بعضی نغمه سرائیها که:

باز هوای چمنم آرزوست　　　کابل جنت وطنم آرزوست

یا اینکه:

در غربت اگر مرگ بگیرد بدن من،

آیا که کند قبرو که دوزد کفن من؟!

تابوت مرا بر سر کوهی بگذارید،

تاباد برد بوی مرا در وطن من!

یا اینکه:

مرغ دلم بیاد وطن گریه می کند

چون بلبلی که بهر چمن گریه می کند

یا اینکه:

مرغ دلم زکو یتو دور است وروزو شب،

فریاد می کند که: خدایا وطن وطن!

امثال اینها، دیگر ترانه وچغانهٔ شنیده نشده بود، وایها وامثال اینهاهم، از چنان نغمه های پردرد غریبی ومسافر پست، که سوزان درد وطن را بیاد نغمه سرا داده است، وگرنه از ین چیزهائیکه جریده نگاران زمان نو درخصوص این کلمهٔ فایده بخشای نو، سروده ومیسرایند، چنان گمان میشود، که کمتر چیزی شنیده و مطالعه شده باشد !

لهذا «سراج الاخبار افغانیه»، در ینبار خواست، که با این هدیهٔ مختصرهٔ عاجزانهٔ اسالهٔ خود، معانی این کلمهٔ قدیم الوضع جدید الفایده را، با محاکمات حکیمه، بقارئین کرام خود خوب معرفی کند، تابرهر گونه احکام آن، و موازنه ومحاکمهٔ هر حکم آن، بخوبی علم آورده نتیجهٔ حب وطن را خود بخود استخراج کند.

ومن الله التوفیق

«محمود طرزی»

فلسفهٔ وطن

تعریف معنای لغوی وطن ـ وطن موروث ـ مسقط رأس ـ منشاء ـ وطن متخذ ـ وطن حقیقی ـ وطن مشترک ـ وطن سیاسی ـ نتیجه ـ منظومه عشق وطن:

تعریف معنای لغوی وطن

در کتاب «شمس اللغت»، که متداولترین کتابها لغت در وطن عزیز ماست، کلمه «وطن» بهمین یك عباره «جای اقامت کردن مردم» تعریف وتفسیر شده، ودر «غیاث اللغت» که کتاب عامی لغات متد اول وطن عزیز ماست، هیچ نامی هم از آن ذکر نشده است! بکتب لغت عربی که مراجعت شود، باز هم درخصوص این کلمه مبارکه، خلاصة الخلاصه، همان تعبیر وتفسیر مختصره شمس اللغت،

نتیجه پذیر حقیقت می گردد . دیگر کتاب مراجعت، یعنی کتابهای که مانند کلید باشد، وچون به آن مراجعت شود قفل مشکل رابه آسانی بکشاید، وآن «آنسکلوپیدی» ها ، یعنی قاموس العلومها میباشند، آن هم بزبان قومی وملتی ما، بوطن عزیز ما، نام ونشانی ندارد .چیز یکه درین خصوص درکتب فقهیهٔ شریفه‌وتفاسیرواحادیث منیفه مذکور ومسطور باشد، آنهم درخزینه ها ودفینه های‌سینه ها، ودماغهای ارباب آن محفوظ ومستور مانده است ، که استفادهٔ عمومی ازآن کمتر شده‌است .

پس آیا ، این کلمه یی که‌جراید دنیا ، وازآن جمله جریده وطنیه ما،ستونها ستونها مدایح وثنایاازآن‌بیان‌ودرمیان‌می‌آورند، قارئین کرام‌ما، پیش ازین ، درآنباب‌از کدام ذریعه وکدام وثیقه معلوماتی بدست آورده توانسته باشند ؟ واگر توانسته باشند ، هم آیا این کلمه یی که تنها معنی «جای اقامت کردن مردمان» را دربر بگیرد ، چه جای اینقدرشرح کشاف ، ومدح واوصاف را داشته باشد ، که محرر درانباب خامه فرسائی نماید ؟

واگر این راهم در پیش نظر ملاحظه‌آریم ، که چون « ارباب مطالعه»، یا «قارئین کرام» گفته‌شود ، همانقدم در پیش نظر انسان ، هیئت معظمه همه ملت افغانیه جلوه گر ظهور می گردد ، که درمیان‌آنچنان یك هیئت‌معظمه ، وجودنابود یك محرر ، نسبت پشه را به‌فیل ، یانسبت ذره‌را به آفتاب ، هم نمی گیرد ! پس چسان جرائت‌گستاخانه یی خواهد بود ، که برشرح وبسطیك کلمه، که‌فن‌لغت، تنها «جای بود وباش‌مردمان » را برای آن وضع کرده باشد ، به‌تحریر وترتیب یك رسالهٔ علیحده اقدام ورزد ؟ !

لکن مقصد یگانهٔ عاجزانه مادرین رساله ، تنها همینقدر است، که آن‌چیزی را که «وطن» می گویند ، انواع احکام آنرا ، وموازنه ومحاکمهٔ حکمیه آنرا ، از روی فلسفه حکمای نو ، و کتابهای نو ،وفکر های نو،عرض انظار قارئین کرام داریم تا یك فایدهٔ اجمالی در اثبات حاصل آید ، وگرنه کلمه «وطن» همینقدر معنی لغوی فارسی دارد ، که بگوئیم «جای اقامت کردن مردم» و السلام ! !

«مختار الصحاح» ،نام لغت بسیار معتبر وعلمی عربی ، که در تاریخ ۷۶۰ هجری ، از طرف «محمد بن ابی بکر الرازی» تدوین وتالیف شده ، کلمه مبار کهٔ «وطن» را ،چنین شرح میدهد :

«الوطن ، محل الانسان ، واوطان الغنم مرا بضها ... » یعنی ، وطن جای انسان وچون وطنهای گوسفندان گفته‌شود ،مدعا از «مرابض» شانست.مرابض‌جمع «ربض» است که حوالی را میگویند ، مثلا می گویند «ربض المدینه» ،یعنی شهر وحوالی آن ، که برای حیوانات ،معنی«آغل» را دربر می گیرد .

پس اگر مدعا از «وطن» ، محل انسان باشد ، آنوقت نوع بنی انسان ،درهر جائی که موجود است ، همانجا را «وطن» باید گفت ، که به اینصورت ، تمام کره زمین،وطن انسانست ، چنانچه شاعر گفته :

«ملتم ملت انسان ، وطنم روی زمین ! »

بلی !اول باید معنی «وطن» را از همین نقطه نظر تلقی کرد ، زیرا ،معنی حقیقت انسانی هم درهمین است ، که انسان باهمه بنی نوع خود ،مانندیك ملت ویك عشیرت ، حتی همچون یك عائله زیست نموده ، به اتفاق ووفاق عمومی ،به اعمار وترقی‌وطن‌عزیزخودشان ،یعنی کرهٔ زمین ،سعی‌و کوشش ورزند .ولی‌هزار

افسوس ، که از قوه بفعل آمدن این گونه ملیت ، «وطنیت » به این متوقفست، که جنبه ملکیت انسان ، برجنبه بهیمیتش غالب آمده آنرا محو سازد ، ودشمنان داخلی مانند حرص ، طمع ، بغض ، حسد ، کین وغیره ، سراسر معدوم شود ، ویك مساوات وآزادی تمامی ، برای تمام نوع بشر حاصل آمده ، اختلاف ادیان ، مذاهب وکشمکش «تو بیش گرفتی ، ومن کم» و «تو مگیر ، که من میگیرم» از عالم سراسر برطرف گردد ، واز طوپ ، تفنگ ، شمشیر ، خنجر ، دینامت ، بومبه ، غاز زهر دار وغیره ، هیچ نام ونشانی نماند ، ویك عدل وعدالت تامه ، ویك حق وحقانیت کامله ، عالم را فرا گرفته ، وهر کس بحق خود ، قانع گردد ، حتی دعوا های اختلاف ملیت ، وقومیت ، وجنسیت ، ورنگ وشکل ، وعادات ، واخلاق ، واطوار وزبان هم درمیان بشریت هیچ باقی نماند ! این است ، که دران وقت ، کره زمین برای انسان ها وطن ، وهمه انسانها مانند یك عایله ، درآن مسکن میتوانند نمود ! واگر این چنین شود در آنوقت ، در تمام روی زمین ، یك وجب جای خراب وبی عمارت ، وهیچ انسان فقیر وبی معیشت ، باقی نمیماند ! صنایع وایجاد ها بدرجه یی ترقی می کنند ، که کره ارض ، با کرات همجوار خود مخابره ، واز همدیگر استفاده می کنند . سطح بحر ها ، باچراغهای الکتریك منورگشته ، موجه های کوه آسای آن با دواها رام وآرام میگردد ! حتی ، بر روی بحر ها ، اگر خطوط راه آهن تمدید یا بد ، و برای سیرو سیاحت سفاین تنها زیربحر ها تخصیص شود ، هم احتمال دارد ! بر آبناها و نهر های بزرگ ومشهور دنیا ، پلهای آهنین عظیمه ربط گرد یده ، راه های آهن برقی ، خطوط ارتباط بشریت را در تمام کره زمین یعنی «وطن» شان ، با هم وصل می کنند ! افزونی گرفتن نوع بنی بشر ، خانه را بر خانه نشینانش تنگ کرده

برای وسعت دادنش کوشش ورزیده میشود! یخها وجمودیه های قطب شمالی وجنوبی را، برهوا کرده، مهاجرین دران اسکان شده میرود! حتی آنهم کفایت نکرده، ونسبت بحر رابه برخیلی ازخیلی بیشتر دیده، وآله های واچزاهایی میسازند که آب بحر را بخشکاند، وگلهایش را رویده درآنجا زراعتگاه ها وشهرها اعمار مینماید! البته آخر کدام «دابة الارض» دیگری ظهور خواهد نمود که همه رابلعیده و رو پیده، نه ازوطن ونه از وطن نشینانش اثری نمی گذارد! ! ....

هیهات! هیهات! بشریت کجاو نایل شدن بچنین وطن کجا؟ همه روزه رای العین می بینم که بشریت هر آنچه تمدن و ترقی کرده میرود، همانقدر آلات وادوات خود کشی شان نیز بیشتر می گردد وهرآنچه آلات وادوات خود کشی شان نیز بیشتر میگردد وهر آنچه درعلم و کمالش می افزاید، بهمان نسبت درمحو وافنای یك دیگر کوشش شان نیز افزون میشود! لهذا ازوجود یافتن چنین وطنیت و سلوت دندان طمع را بکلی بر کنده دیگر احکام معمای «وطن» را ملاحظه باید کرد:

«مختار الصحاح» درشرح لفظ «وطن» چنانچه درفوق گذشت «اوطان الغنم مرابضها» نیز فرموده. پس به این حیثیت، گویا وطن انسان همان شهر و حوالی آن باشد که در آنجا پیدا شده باشد و ازعدم بوجود آمده و بود وباش درآن داشته باشیم، مانند معاطن ومأوای پیدایش بره ها درآغل و گوسفند شدن شان درآن!

امااین راهم بایداندیشید که اولاد انسان درجائیکه پیداو موجود میشود، مانند بره همیشه بود باش کرده نمیتواند. چونکه از وقت پیدایش خود، تا بوقتی که رجل کامل شود، ممکن است که موجب بسی عوارضات و تحولات وتقلبات گردد. مثلا یك بار بیندیشیم: یک آدم در رحم مادر درقفقاسیه افتاده باشد، در ششماهه حامله بودن با

والده اش دربغداد آمده در آنجا تولد یافته باشد وهنوز در قونداق باشد که به استانبول آمده عالم طفولیت خود رادرآنجا گذشتانده باشد، وباز از آنجا بمصر رفته عالم صباوت و جوانی خودرادرآنجا بسرآورده باشد، واز آنجا بهند آمده، امرار عالم پیری ومدفن خود رادرآنجا کرده باشد، آیا برای آنچنان یک آدم کدام جارا شماوطن قرارخواهید داد؟ البته که درباب حل نمودن این معمای وطن، بسیار زودی کردن، ایجاب نمی کند، ویک قدری موازنه و محاکمه کردن لازم می آید.

اولا «نطفه» نام جوهر مایعی را که از ثمر فیض و برکت مزروعات اراضی، واثمار اشجار، ولحم وشحم حیوانات قفقاسیه نام دیار حاصل شده است، آنچنان یک چیزبی اهمیتی نباید پنداشت که گویا اهمیت وطنیت را ازوزایل نماید، زیرا او از همان نطفه یی پیدا شده که آن نطفه از جوهرخونی که از مزروعات خاک وآب قفقاسیه بوجود آمده وحاصل شده است:

تشکیل جسم وجان بشر ز آب نطفه شد
آن آب هم زجوهرخون آب بسته شد

خون از غذاو آب و هوا حاصل آمده
از امتزاج این همه آن کامل آمده

خاک «وطن» بود که بدید آورد غذا
خاک «وطن» بود که شدش آب وهم هوا

خاک «وطن» بدایت تشکیل هر وجود
کرد است با هزار جد وجهد وتار و پود

خاک « وطن » بحکمت حی قدیم فرد
از بدأ جسم وجان بشر ، ابتداء کرد
(« پراگنده » : صحیفه ۲۵)

پس یک آدمی که یک خاک براینهمه حقوق را داشته باشد ، آنرا چسان قسمت « وطنیت » نه بخشد ؟ حال آنکه کار به ایندرجه هم نمیماند : ـ ششماهه بود که به بغداد آمد ، اصل خدمت تصفیهٔ خون را هوای بغداد برای او بعمل آورد ، خونی که از آب وهوا وغذای بغداد ، برای والده اش حاصل شده بود ، به آن پرورش یافت ، واول بار هوای نسیمی بغداد را ، در نخستین سقوط راس خود ، یعنی ولادتخود ، در بغداد تنفس کرده است ، واول بارچشمش چون باز شده ، بخاک بغداد بر زده ، اول صدایی که شنیده ، صدای مردم بغداد بوده :

اول نفس که باعث مدحیات بود
از آن هواست کان وطنت را محاطبود
حس بصیر که نعمت عظمای خالقست
اول بخاک پاک وطن در تعلق است
سمعست قوتی که سمیع علیم حی
احسان نموده استبه انسان نیک پی
اول صدا بگوش زحب وطن رسید
صوتیکه بشنود همه زاهل وطن شنید
اول مشام هم زوطن بوی عشق یافت
ذوق از وطن بدایت لذات رزق یافت
« پراگنده »

حالا، چون این فیوضات وبرکات بغدادرا، آن آدم در زیر نظر ملاحظه درآرد، لابد در حق بغداد، یك حس حب وطنی، وحق مسقط راسی را تسلیم می کند، حال آنکه، حب وطن ورابطهٔ قلب باوطن، یك حسی است که آن حس، برای انسان آنوقت پیدا میشود، که عقل و اذعان انسان، تا یك درجه نشونماحاصل کند، وچون این قوت ابتدایی، در عالم طفولیت استانبول حاصل شده، لا بد ارتباطآن آدم را با استانبول‌نیز، بدرجهٔ قفقاس وبغداد، اهمیت میبخشد.

این هم ازضرب‌المثلهای مشهوراست که: «انسان درجائی‌زیست میتواند، که سیرشود، نه‌درجایی، که زائیده شده باشد»: لهذا، آن آدم که عالم‌صباوت‌وجوانی خودرا درمصر گذشتانده، وبعد ازآن نصف ایام عمر خود رادرهند بسرآورده، تابه مادام حیات خودرآنجاها زیست کرده باشد، وآخرالامر خاکش‌هم درهندوستان شده‌باشد، هیچ شبهه‌نیست، که مصروهندوستان، نیز برای‌اوبدرجه قفقاس‌وبغداد واستانبول، حیثیت واهمیت وطنی را داشته خواهد بود!

محاکمات حکیمه که تابه‌اینجا شنیدید، آنرا در نظر اهمیت خود تان خوب حفظ کرده، حالا به‌جهت دیگر این مسئله، یك‌عطف نظر بکنیم:

آیا چیزیکه ما آنرا «وطن» می‌گوئیم، خانهٔ‌معیشتگاه یك ملت‌شمرده‌نمیشود؟ حال آنکه «ملیت» چون بحقیقت ترجمه شود، معنی یك عایله ویك‌خانواده، ویك دودمانرادربرمی گیرد. شایان حیرت اینست که بعضی وطنها بی میبینیم، که یك چند ملیت‌را یك‌جا درخود جمع آورده است، مانند ممالك عثمانیه، و ممالك روسیه وامریکه، وامثال آن. آیا یك‌وطنی که خانهٔ‌یك ملت‌میباشد، برای هر کدام ازان ملتها، جدا جداوطن شمرده خواهد شد؟

اینهم یك معما ! اما مشکلتر از آنهم اینکه: وطن شما افغانستان، ملیت شما افغان، حال آنکه اگر برملك ایران یاممالك عثمانی یك تجاوز ویا یك فلاکتی وارد آید، اگر چه چیزی کرده نتوانید، ولیکن بدرجه یی متأثر میشوند، که گویا بروطن خود شما وارد آمده باشد! علی الخصوص، اگرآن تجاوز وفلاکت به مقامات مقدسه، مانند مکه، مدینه، بغداد وامثال آن وارد، آیدبدرجه یی بجوش وخروش می‌آیید، که حسیات فدا کردن جان هم، دماغ شما رافرا میگیرد، وچون بحقیقت بنگرید، نه آنجاها وطن شما، ونه آن ملت ملت شما میباشد!

آیا این ازچیست؟ این راهم گذاشته، ازین بشنوید: مثلاً یك آدم افغان دراستانبول تولد می یابد، ودرآنجا گذران ومعیشت خود رامهیا کرده، درآنجا امرار اوقات حیات میکند، ولیکن بازهم آنرا «افغان» میگویند، ترك نمی‌گویند، حال آنکه مایهٔ خلقت آنرا، ثمرهٔ برگزیدهٔ فیض وبرکت زمین استانبول تشکیل داده، واول بار سقط رأسش استانبول شده، واول بارچشم خود رابخاك استانبول بار کرده و اول تنفس بهوای استانبول نموده، زندگی وموت خودرا درهمانجا حصر کرده، ولی بازهم، چراآن مملکت را وطن او نمی‌گویند، وافغانستان، را که ندیده ونه شناخته، وطن او می گویند، وبه افغانیت نسبتش میدهند ؟

حالاچون اینهمه احکام این لفظ سه حرفی «وطن» درزیرنظر ملاحظه آورده شود، معلوم می گردد، که معنی این کلمهٔ مقدسهٔ مبارکه، تنها بهمین یك تعبیر «جای اقامت کردن مردم» ویا «مرابض غنم» تمام نمیشود، بلکه انواع واقسام آنرا درزیرنظر مطالعه گرفته، بعدازآن درآنخصوص بنتیجه باید داد.

وطن موروث

وطن موروث ، آنجاییست که ازپدرهاونکه ها ، به انسان میراث مانده باشد ، مثلا برای آنشخصی که در قفقاسیه درشکم مادرافتاده باشد ، ملك قفقاس، وطن موروثی اوشمرده میشود ، زیرا، پدر ومادرش قفقاسیایی بوده اصل مایهٔ خلقتش ، یعنی نطفه اش، ازمحصولات اراضی قفقاس بحصول آمده است . کذالك ، برای آدم افغانی ، که در استانبول تولد یافته ، ودرآنجا معیشت وزندگانی خود رابسرآورده ، افغانستان ، وطن موروث اوشمرده میشود ، زیراپدر ومادرونکه اش افغانی بوده است !

اماموازنه یی که درینباب ، یعنی درخصوص « وطن موروث » میشود ، اول برین موقوفست ، که این یك بخوبی دانسته شود ، که وطن موروث ، آنوقت گفته میشود ، که ولادت انسان دران نشده باشد ، وعلی الخصوص ، دران وطن موروثی یااصلی خود کلان نشده باشد . اما، اگر اینچنین نباشد ، درآنوقت، مسئله بدیگر نوع های وطنی، تعلق گرفته این موازنه واین حکم صحیح نمیشود .

پس اگربه نظرتدقیق حکیمانه غورکرده شود، قدسیت وطن اصلی ، و یا وطن موروث را، خیلی نازك ودقیق می یابیم ، وچسان چنین نباشد ؟! یك آدم ، وقتیکه تصورکند که، این خونی که درمیان رگهای من درجولا نست، آیا ازکدام خون خواهد بود، وچون یکبار بداند ، که این خون ازخون آن آباءو اجداد است که از قفقاس یاافغان بعمل آمده است ، درآنوقت ، قیمت وقدسیت «وطن موروث» ظاهر وپدیدار میگردد .

عنوان خاندانی ، نام وطنی ترا ، «وطن موروث » تو، درهرجایی که تولید یابی ، برایت باقی میگذارد . آن نام وعنوان را ، همان یك مشت خاکی که آباء واجداد ترابسررسانیده ، بتو بصورت میراث، بخشش واحسان نموده است . آیا کدام آدمی

تصور خواهد شد، که مانند سماروق، خود بخـود روئیده، و هیچ اصل وتخمش پدیدار نبوده باشد؟ این است که‌آن تخم وآن اصل را، خاك وطن موروث تو پرورش داده، وبسر رسانیده است، حتی انسان، تنها بشنا ختن پدرخود هم اکتفا نمیکند، بلکه میخواهد، که‌نکهٔ خودرا، ونکه کلان خود را، حتی چند پشت خودرا، تابه زائی ونسل خود را هم بشناسد. این است که این آرزوی شدیدهٔ انسانها، آدم راکشان‌کشان تابه «وطن موروث» کشیده میبرد!

ولی این راهم باید دانست، که بموجب معنای حقیقی «وطن‌موروث»، که پیش‌ازین مذکورگردید، یعنی که‌ولادت انسان در ان نشده ودر آن کلان وبسر نرسیده باشد. به‌این‌حیثیت قدسیت «وطن‌موروث» محدود مانده، به‌آندرجه یك‌قوت ورابطهٔ پیدانمیتواند که، انسان رابه‌بالای «عشق‌وطن» نام‌سودای غیرقابل‌انفکاك مبتلا گرداند. اگربسیار بشود، همینقدر است که برای‌انسان، درخصوص وطن موروث، دایماً یك حس تعظیم واحترام تقدیس‌واکرام، حاصل‌شده‌میباشد، وهمیشه انسانرا درحق آن خاك، یك اندیشهٔ تجسسانه ومراق، وحسیات محبت پرورانه‌وا شتیاق، پیدا می شود. ولی، به این درجه عشقی کـه خون ریختن خود را درراه آن آسان بداند، پیدا نمیشود، مگر که دیگرا حکام لفظ «وطن» نیز، در آن داخل شده باشد. آنوقت حکم دیگرگونه میشود!

مسقط رأس

چیزیکه معنای لفظ «وطن» را به اصل موضوع «اوطان‌الغنمی» آن‌شرح‌وادا میکند، همانا همین مسقط راس است!

واه ! چه مقدس است آن اوتاقی که بمجرد یکه از کتم عدم بعرصهٔ وجود در آن خانه سر بزمین فرو آمده ام ، بیك بکای پروا ویلایی ، که گویا از حسرت وافسوس برین فرو آمدن خود بر آورده ام ، درو دیوارآن اوتاق رابسرورداشته‌ام ، وچون من ، برین زینت ها وسرور ها وشادمانیهای دنیا ، که بجز یك بازیچهٔ اطفال دیگر چیزی نیست ، اول باریك تبسم حیرتی کرده باشم ، همه درودیوار آن‌خانه واوتاق‌نشینانش ، بخنده ها ورقصها درآمده اند !

لهذا ، تقدیس کردن ومحبت این چنین افق مبارکی را ، که اول بار فیض حیات را بمن رسانیده است ، از واجبات ذمت حمیت میشمارم .

اما قوت این قدسیت «مسقط رأس» نیز بدرجهٔ قوت قدسیت« وطن موروث » یك‌چیزیست. یعنی ،اگر دیگر احکام‌معانی‌وطن‌در آن داخل نباشد ، تنها خود مسقط راس ، بجز یك احترام محبتانه ویك تقدیس تکریم پراوارانهٔ ، دیگر چیزی مزیتی را در بر ندارد،زیرا درآنوقت یعنی از آمدنم به دنیا تا به ایام سن ادراك طفولیتم ، من گویا هیچ موجود نبوده ام . دراول چشمانم برای دیدن یکچیزی توجه نمیکرد . بلکه بدون اختیارمن ، خود بخود به آنچیز متوجه میگردید .

گوشهای من نیز ، هر چیزیرا بدون اختیار من میشنید . بدرجه یی بی قوت‌وضعیف بودم ، که اگر ازگرسنگی میمردم ، چارهٔ سلامت جان خود را نمی یافتم ، مگر یك گریه یی که خود بخود ازحالت گرسنگی از من برمیخاست ، واین حال گرسنگی مرا ، بوالدهام میفهمانید . دماغم آنقدر ضعیف بود ، که اگر یکچیزی‌را حس میکردم ، بعد از پنج دقیقه آنرا فراموش مینمودم ، والحاصل تا بوقتیکه چهار پنج ساله شدم ، بمن گفتند که : -« تو از چهارپنجسال است که در دنیا

میباشی » . حالانکه ، من هر آنقدر که فکر کردم ، واندیشیدم ، بغیر از حوادث یك یا یك ونیم سال پیشتر ذکر چیزی را بیاد آوردن نتوا نستم !

پس معلوم شد که من به مسقط راس خود ، بدون مالك بودن برخود آمده ام . در میان ، تنها یك نامی از من بوده ، و خود من نبوده ام . پس چون به ا ینحا ل خود نظر کنم ، در مابین قدسیت مسقط راس خود ، وقدسیت وطن موروث خود ، چندان فرقی نمیبینم ، مگر اینقدر که در وطن موروث خود ، هیچ موجود نبوده ام ، ودر وطن مسقط راس خود ، یکقدری موجود هم بوده ام .

منشاء

یعنی در وطنی که انسان درانجا تولد نیافته باشد ، وبمیراث هم نام آنرا مالك نشده باشد ، ودرعالم طفولیت درانجا آمده کلان شده باشد ، و هرچیزی را درانجا دیده وشنیده وآموخته باشد ، وزندگانی ومعیشت خودرا تایکوقتی درانجا تدارك کرده باشد ، که آنرا منشاء ــ یعنی جای ظهور ونشأت ــ میگو یند .

وطنی که انسان آرزو وسوادی آنرادر دل میپروراند ، همین وطن منشاء اوست. منشاء آنجائیست که انسان ، در دیگر مسقط رأس زائیده شدهٔ ودرانجا بعدازان آمده باشد ، وچون هرقدر فکر کند و بیندیشد ، موجودبودن خودرا بغیراز همانجادر دیگر جایخاطر آورده نتواند . چشمش اول درانجاباز شده ، تمام دنیا راعبارت از همانجا پنداشته ، در چمنزارها وگلزارهای همانجا چمیده ولمیده ، ازچشمه سارهای آنجاآب نوشیده ، از بر های شیرمست آن سرزمینها گوشت برداشته وپرورش یافته ، ازمیوه های شیرین و بستانهای رنگین همانسر زمین شیرین کام ومستفید المرام گشته ، با همزولهای ذکور واناث همان مملکت ، در گلگشتها ومکتبها گردش وتحصیل کرده ، بز بان و

عادات واخلاق آنجاتکلم وتعود وتخلق نموده، بزی وقیافت همان‌جا داخل شده، خود راوپدروساد رخود راد رهمانجاد یده‌وشناخته. اگرخانه، اگر کوچه، اگربازار، اگرمکتب اگر باغ، ودگرهرچیزی که متعلق بشهربودن است دیده باشد، درهمانجا، وازهمانجا رادیده، ودرهمان‌ها بودو باش ورفت وآمد کرده است.

زمان صباوت، الذترین عالم حیات است! زیرا، زمان طفولیت، که یك قدمه بیشتر ازانست، چنان یك حیات بیخبری و بیهوشیست، که خود انسان را، ازان هیچ خبری نیست. امازمان صباوت، همان زمانیست که خون انسان نو درجولان حرارتناکی دررگهای می‌آید، وازامور دنیا، بجزشوق وذوق باز یگاهها و باز یچه‌ها، دیگرهیچ چیزی نمی‌اندیشد. ازغم وکدردنیا، بجزغم واندوه آخندومکتب، دیگرهیچ چیزی ندارد! حتی، تدارك امورمعیشت وزندگانی دنیاداری اونیز، بروو ظیفه‌نه‌شده، وازهمه تکالیف آزاد بوده است! ...

آه! چه مقدس مقامیست، آن مقام که انسان آنچنان یك زمان بیغمی، و تازگی خودرا دران دیده باشد، و باسردوزن وکوی و برزن آن شناسایی، آشنائی پیدا کرده باشد. هردخترو پسرآنجارا، مانندخود، خودراماننددآن دیده، وباهم دو یده‌ونشسته و برخاسته باشد! آیاممکن است، که خود رابآنها، وآنهارا باخود، اولادمادر یك وطن‌نداند، ونیندیشد؟ حالانکه اگرآنخاك بز بان‌آید، وقوه تکلم‌را داشته باشد، او نیز به‌آن‌آدم میفهماند که «ترابه نظراولاد خودمیبینم». زیرا آنخاك مبارك است، که ترا مانند یك والده، درآغوش تربیهٔ خود پرورانیده، وتربیه کرده، و چون شما نیزاین جهتهارا ملاحظه وموازنه‌نمائید، هیچ شبهه‌نیست، که بانخاك مبارك، بنظر والده نظر خواهید کرد. چونکه شمانیز بخوبی میدانید، که درآغوش شفقت همان

خاك مبارك، دنیارا دیده‌اید، وخودرا شناخته اید. لهذا، ازتصویر وتحریر یکه‌تا به‌اینجادر باب «منشاء» بیان گردید، درجهٔ قدسیت وسبب محبت‌آن، البته تا یك درجه، فهمیده شده باشد.

حالا باید که یك موازنه حکمیه در این باب بعمل آورده، حکم باید کرد، که‌اصل جایی که انسانراسجنون وسفتون خود میسازد، همان جائیست که انسان درآنجاتوطن، یعنی آشیان بندی، خانه‌داری خودرادرآن کرده‌باشد، ومدارمعیشت‌وزندگی خود رادرآن کرده باشد. حال‌آنکه «منشأ» نام‌وطن، این‌صفات‌روحانی‌و استفاده معنوی‌رادربرندارد، ازآنسبب اگرمنشاخودرااز دست‌بدهد، یاازمنشاخودجداشود، گویایک‌چیزی بزرگ ضایع وغائب کرده نمیباشد!

بلی! این‌جهت موازنه‌حکمیه رادرهیچگاه‌ازپیش نظر دورنباید داشت، که‌انسان تابوقت داخل‌شدن به‌قبرخود، بمحبت‌وسودای«منشأ»خود میمانده‌ودرهر جاوهرحالی که باشد ازتفکر وسودای‌آن خالی‌نمیگردد، حتی‌درخواب‌هم‌گاهی که«منشأ»خودرا ببیند، یک‌لذت‌عجیبی حس‌می کند، امابدرجه یی که‌فدای جانرادرراه‌آن‌آسان‌بداند نیست. آیا مقتضای خلقت‌می‌گویند، طبیعت‌می‌گویند، جبلت‌میفرمائید، هرچه که هست، این یک هیچ انکار شدنی نیست، که‌دردنیا، هیچ حیوانی برای آن‌زائیده نشده، که‌زندگانی خودرا تابه آخر عمر، درآشیان‌پدروماد رخود، یعنی‌منشاخود، بسر بیارد. ذات اقدس خلاق کائنات، جل‌و علاشانه، نظام‌و انتظامی که‌برای هر کار وبار دنیا وضع فرموده عقلهاراحیرت میبخشد! قانون‌توالدو تناسل، که‌برای‌ابقاءو دوام نوع حیوانی اساس مسئله‌راتشکیل‌میدهد، ازچنان قانون عامیست که حکم‌آن برجمیع عالم عضوی یعنی

جاندار ونبات — شامل است. بدون امر توالد و تناسل، بقا ودوام نوع جانداران وروئیدنیها ممکن نمیشود .

این حکمت را ببینید ، که این محبت وعشق پدری ومادری وفرزندی، ازچیزهائیست که عایله را، وعایله ها خشتهائیست که عمارت های قومها و قبیله ها را، و قومها وقبیله ها عمارتها و بناهائیست که شهرها وقصبه های ملتها را، بوجود آورده، نظام و انتظام عالم را، روز افزون نموده است !

حضرت ذات اقدس باریتعالی جل شانه، اینمسئله تشکیل یافتن عایله وخانواده ها رانیز، به اینصورت نظام داده است، که عشق ومحبت نام سودای بـلاانتمارا ، اول درمابین زوج وزوجه تشدید و تقویت داده، ثمره های حیات، یعنی اولاد ها را بوجود می آورد. حس عشق و محبت سابق، دو بالا گردیده، یک کیفیت دیگری پیدا می کند: «فرزند» نام، خلاصه جو هر حیاتی، که بدنیامی آید، دردل پدر ومادر عشق وسودای عجیبی درباره آن می اندازد، که همان عشق ومحبت، موجب زندگی وبسر رسیدن او میشود، وگرنه، یک مخلوقی که ازمگس براندن خود عاجز، حتی ازبود ونبود خود هم بیخبرباشد، چسان میتواند که بدون مدد محبت پدرو مادر، بزندگی خود کامیاب آید؟ حیات محبت مادرانرابه اولاد ، قلمهاي شاعران بسیار ماهر نیز، از تصویر کردن عاجزاست !آیا این چسان حس غرام پروریست، که پدران اطفال دار، برای تدارک نان ونفقه آنها، سود شان راد ر هرگونه مهالک، بی محاباپرتاب مینماید: شیر، مار، نهنگ فیل شکارمی کنند در جنگلها با خرسهای درنده وپلنگهای زنده پنجه داده ، درختهای بیست گزی رابزمین میغلطانند، درزیر زمینها، در کانهای زغال سنگ، سیدراید وازصبح تا بشام کلنگ میزنند، وازخفه شدن به غاز کاربون

یعنی گیس قحمی ، هیچ پروا نمی کند . درکندن کاریهای تونل های بسیار درازی که در زیر کوه های بلند ، برای گذرانیدن خط های راه آهن کنده میشود ، بی آنکه از غلطیدن خروار ها خاکها وسنگها اندیشه یی بخاطر راه دهد ، بیل بکف میدراید . حبس نفس کرده ، در زیر بحر غوطه میزند ، سنگها را ، برای سنگ بستهای کلان بندر گاه ها ، یاپایه های پلها ، یا برآوردن صدف مروارید وسرجان وغیره ، صرف سعی وقدرت میکند ، واز خفه شدن بفشار تنگ ،ولقمه شدن بدهان نهنگ ، باکی نمی آرد . در پیش گلوله های آتشین پیکانی ، وسرنیزه های جان ستانی ، و بومبه های توپهای صدمتی ،سینه سپر کرده، بیباك ازهندو کانادا ، به اروپا میدود ! ...

اینها ، وهزار ها چون اینها ، که گاهی به بداخلاقیها هم انسان را مرتکب میسازد ، جمله برای آنست ، که نفقهٔ عیال و تأمین استقلال ثمره های حیات خود را بدست آرند ! این راچه بوجود می آورد ؟آیا مگر نه محبت زوج بازوجه واولادی که ثمرهٔ آن محبت است ، انسان بیچاره را بربنها مجبور گردانیده است ؟

آری آری ! جناب حق ، که قادرمطلق است ، جل وعلا ،این محبت رادر تمام عالم ذی جان ، نه تنها انسان ، بیك نظام بسیار غریبی تخلیق فرموده ، که اگر بنظر غورحکیمانه دقت شود ، در پیش آن نزاکت پرلذت ضبط وربط آن نظام و انتظام،بجز اینکه سر بسجود حیرت برود ،دیگر چه تواند ؟ !

اگر هیچ نباشد ، آیا در خانهٔ نشیمنگاه خود بکدام آشیانهٔ گنجشکی ، یاغچی کدام وقتی علی الخصوص در اول بهار ، حصر نظر دقت کرده باشید .اگر کرده باشید ، هیچ شبهه نیست ، که ملاحظه فرموده باشید، که چون آفتاب جهانتاب

بشعاعات حیات افزای خود ، در اوایل عالم نوروزی بهار طراوت بار به پرتو نثاری آغاز می کند ، چنانچه در عالم نامیهٔ نباتات ، حرکات هیجان آمیز شوق ونشو عجیبی برمیخیزد ، درحیوانات ، که از آنجمله گنجشکان وغچیان باشد ، نیز یك مستی سرشار عشق وسودا انگیز غریبی درمی گیرد !

یك حس عجیب عشق و لذت	از بهر حیات ، کرد خلقت
مجلوب شده ست نوع حیوان	از بهر همان لذایذ جان
تفریق نموده برد و فرقه	یك فرقه «نر» ودگرچه ؟ «ماده» !
و ماده ! سواد روح با تو	عشق از تو ولذت تو هر سو
درطایرو وحش وماهی ومور	عشقی بنهاد ولذت و نور
نوری و چه نور ! نور اسرار !	تخلیق نموده ، بهر آن کار
کاریکه حیات را ثمر داد	کاری که هزار نوع ایجاد
زان کار بروی کار آمد	جان آمد و عشق یار آمد
عشقست مدار زندگانی	بی عشق کجاست کامرانی؟
ازعشق بپاست کائناتش	ازعشق قوام و عمر نباتش
در «جاذبهٔ عمومی» بنگر	کو عشق بود ، نه چیز دیگر
زان جاذبه ، عالم است برپا	زان عشق، حیاتشد هویدا
در طایر و چار پا و انسان	شد جوهر نور عشق سوزان
زان سوزش و شوق ولذت و نور	گردیدعیان ، چه شورش و شور
یك قطرهٔ آب گرم مایع	با قدرت پمپهٔ طبایع
از منبع صلب و الترائب	اجرا بمجاری العذائب

آن آب عذوب شد گوا را | بر طبع لطیف نطفه پیدا
بلعش بنمود و در رحم برد | بد آب و ویش «جنین» براورد
شد طفل وقدم نهاد بر خاك | مادر پدرش، خوش و صفا ناك

(فصل «توحید» در رسالهٔ «پراگنده»)

چه ازدواجها، چه محبتها، چه عشقها، در این گنجشک نروماده بظهور میرسد. چه بوسه های شیرین، چه هم آغوشیهاسودا آگین حاصل میشود. کمی نمی گذرد، که آن عشق وسوداو هوس وهوا، بیکحال تلاش کوششی انتماتبدل میورزد، هرد وعاشق سودا مطلب، آشیان طلب میشوند. خس های نازك و نرم را، ازهزاران نوع متاعی که دکاکین طبیعت، در هر هر طرف دنیا، باز وانباز داشته را انتخاب نموده، فراش آرامگاهی آماده می کنند. چندی نمی گذرد، که ماده در شاخسارها وچچه ها پدیدار نمیشود. در آشیان یك نورو سرو دیگری آشکار می گردد.

این چه ؟ ! ازآشیان، غیر از آن دو صدای طمطراق دار ما در وپدر، یك آواز «چیوچیو» لطیف دیگر ظهور نمود ـ یعنی «چوچه» نام مخلوق ضعیف از «بیضه» نام محل دبیجان بدیع، بدنیا پدید آمد :

غوری تو بکن بنوع حیوان | اسرار خدا ببین نمایان
در بیضه سخت کاس مانند | کز جان اثری نداشت، ای رند
بنگر که چسان حکیم مطلق | ز اثار حیات داد رونق
آن زردی مایع درونش | چوچه شد و شد سفیدی خونش
از زردی تخم و هم سفیدی | مرغی شد و رفت در بلندی

(فصل توحید در پراگنده)

این پروازهای با هتز ازمادر پدرچوچه گگ ها را ببینید: بچه حرص، بچه شوق بچه آرزو، در پی تدارك نفقه ورزق آن تخمکهای گوشت عاجز وضعیف، بال افشانی سعی وغیرت دارند. گاوی خودراندرحلقه دام صیاد، سینهٔ خود را هدف تیرسا چمهٔ بیداد، وجود خودرا وقف جنگل شهبازجفا بنیاد کرده، وازیکی ازانها، باك نیاورده، رزق قابل معده آنها، را بمنقارسحبت تذکارخو دشان برمیدارند. همینکه به آشیان نزد یك میشوند یك قیامت سرور ونشاطهست، که درآشیان برپامیشود. آن کله گکهای کوچك کوچك زردمو، و آن منقار کهای لطیف حرص نمو، وآن چشمکان مهره آسای متوجه بهر سو، و آن بالکهای ریزه گکی که بجزیك حرکت دادن قوت دیگری ندارد، بچه شوق، بچه هوس بچه حرص، بچه رقابت، بحرکت و اهتزاز میاید. برای ربودن، لقمه را پیشتر بدرجه «چیوچیو» ها، وبال افشانی ها، وگردن بلند کردن ها، می بینیم. افتاد نشان ازآشیان برحسیاتم یك لرزه واردمی آورد

این چه انهماك است؟ این چه محبت سوزناك است؟ ولیکن، عجیب ترازان، واغرب ترازان هم یك قانون دیگر حکمت نظام دهندهٔ عالم جل جلاله را تماشا کنید، که خواه در حیوان، خواه در انسان، این حسیات، تا یکوقتی دوام ورزیده، بعد از آن، تنها با یك حس معنوی فرزندی و پدری اکتفاء میشود، ومفارقت جگر پارد های خود را از خود جواز میدهد! واین، از نظام محبت پدری و فرزند یست، که اگراولاد نودساله شود، پدر مادر او را بهمان حالی مینپدارند، که گو یا هنوز در آغوش شان بازی می کند، اولاد هم از همان ناز هاودلالهای بچه گی خود، و بیقیدی که دارند، به همان روی دادنها وناز کدانه گیهای عادت گرفته گی خود، پدر ها را تکلیف

میدهند . حال آنکه «هر سخن جائی و هر نکته مکانی دارد» ! وقت وزمانی میرسد، که چنانچه درسابق خودش ، بعشق والدهٔ چوچه ها ، آشیان پدر را ترك کرده، سر از آشیان نو بند محبت گردیده اند ، دورانی میرسد ، که بجگر پاره های خود بگویند که: «شما هم رفته برای خود آشیانی تدارك کنید !».

حالا بر موازنهٔ حکمیهٔ خود در باب «منشاء» رجعت نموده میگوئیم که «انتهای حدود وطنی که آنرا «منشاء» میگویند ، تا بهمان وقتیست، که این حکم عامی، بر تمام نوع حیوان جاریست، در موقع اجراء آید ، وآن حیوانی که برسر چوچه های خود ، مانند برگ بید میلرزید ، وقتی که دید حال بخود امر معیشت خود را تدارك میتوانند ، لگد، پیخ ، ، پنجه ، زده آنرا از خود دور کند !

پس ازین موازنه، این نتیجه را استخراج میتوانیم ، که انسان بامحبت «منشاء خود وفات می کند ، و آن محبت را ، با خود بخاك میبرد ، ولی برای محافظهٔ یك وطنی که تنها صفت منشائیت را در برداشته باشد ، جان نمیدهد ، مگر که آن منشاء برای او «وطن متخذ» هم شده باشد :

وطن متخذ

یعنی جایی که انسان آنرا وطن اتخاذ کرده باشد ، وبرای خود آنجا راوطن گرفته باشد . آیا چنان گمان می کنید ، که درجهٔ محبت انسان بوطن متخذ ، از درجهٔ محبتش بهمنشاء ، کمتر خواهد بود ؟ موازنه کنیم ببینیم که چسان است :

اولاد انسانرا، از حال طفولیتش ، بالتدریج کلان کرده ، تا بحال یك نوجوان رعنای توانائی بیاریم. ببینیم ، که در حال او ، چه چیز ها در نظرما جلوه گر میشود ؛

آن طفلی که پدر و مادر درنظرش بجز یك یك ملا یکهٔ مقدسه ، که او را نگهبانی کنند وهر خواهش آنها را بجا بیارند ، دیگر هیچگونه حسی در باب آنها قبول کرده نمیتوانست ، و در دنیا بهیچ چیزی ، بجز بازیچه ها و اسبابهای ساعت تیری خود شان علاقه ومحبتی نمی بست ، همینکه بسن چهارده‌پانزده‌رخ مینهد ، یك دیگر گونه‌حسیاتی‌در خود ملاحظه میکند . خود بخود یك دلتنگی گرفتار میاید . بعد از ان ، آن بازیچه ها و ساعت تیری ها ئیکه داشت ، او را مسرور نمیسازد ، وساعتش راتیر نمیکند . پدر مادر ، درنظرش ازحال‌سلك‌الصبیانه‌گی برآمده ، بخود پی میدانند که سبب حیات و باعث وجود و مربی جسم و روح او آنها ست . لهذا ، یك حس تعظیم و احترام ، و یك وظیفهٔ اطاعت‌و خدمت، در خود بمقابل آنها حس‌میکند .

باز یك حالی می‌آید، که پسر خودرا چنان میپندارد ، که سر از نو بدنیا تولد یافته است ...

تابه آنوقت ،بچه چنان میپنداشت ، که‌در دنیا تنها برای بازی کردن،و چون از بازی فراغت یابد، بردوش و آغوش پدرمادربرجهیده، رخساره ها وموبها وجبینهای خود را بان‌ها بوسانیدن، آفرینش‌یافته است ! حال‌آنکه، چون به آن‌سن وسال برسد، حکم میکند، که بسیار وظیفه های دیگری هم هست، که اوبرای‌آن‌خلق گردیده، و تنها بهمین قدرها کار تمام نمیشود !

یك‌وقتی‌بود ، که بادختران همزول خود، چون درعالم‌معصومیت بازی‌و نشست و برخاست‌میکرد، آنهارا هم مانند خود یك چیزی خیال کرده، هیچ گاه دیگرگونه محاکمه و فلسفه درانخصوص صرف نمیکرد . رفته رفته، بتشریح وتفسیرمعانی لفظ

«دختر» صرف فکر نمودن میگیرد! هرشب بتفکرو حل نمودن این معمای لاینحل، بخواب میرود، تا آنکه جلوهٔ طبیعت، یك شبی از شبها اورا در عالم منام، برحل آن معما کامیاب آورده میداند، که درین کلمهٔ مختصر، چه جهان جهان مضمر و مستتر است! این است، که سر ازین ساعت، احوال پسر، سراسر دیگرگون میشود!...

حالا یك انسانرا تا به این سن وسال وفضل و کمال، دربنشاش بسررسیده، فرض کنید: و در عین حال، او را بر داشته، بیکجای دیگر بپرند! معلوم است، که بعد از حل معمائیکه خوابش آنرا حل کرده، احوال آن انسان عاقبت نیند یشیده بدیگر گونه شده است! بعضاً بی‌خوابیها، بی‌اشتهائیها، برایش پیش میاید! بعضاً، به اندیشه های دور و دراز، و تصورات لذایذ هراز بسر میارد! چنان میپندارد، که یك چیزی میپالد، و نمی‌یابد! چشمانش بجز همان پالیدگی خود، دیگرچیزی نمیبیند، طایر خیالش، دایماً در پی همان پالیدگی خود، در هر طرف پرواز میکند! آیاآن پالیدگی او، چیست، چه خواهد بود؟! بجزاینکه یك وجودی‌میخواهد، که وجود خود را، باوجود او امتزاج داده، سبب تشکل و وجود یافتن بسی‌وجود های دیگر شود! ...

هر یك‌وجود، صدصدها هزاروجود هریك‌جهان، هزارجهانراد هدنشان

رفته رفته بمقتضای:

«مصرع»

عاقبت جوینده یابنده بود!

پالیدنی خود را مییابد! یعنی اول، یك عشق‌سوزنا کی‌به‌ظهور می‌آید، چندی به بلاهای‌آز روی دیدارو انتظاروصال دار گرفتارمی‌آید! اینهم، یك جلوهٔ عجیب حکمت

بازنیست، که مقصد ازآن، این است که اگر در نظرانسان، دنیاسینا، جهان جهان چیزی باشد، بجز او نباشد، و آن محبت را چنان محبت پر قوتی میکند، که همه محبتها را در هم شکسته، بجای آن تنها همان یك هوس، یك آرزو، یك محبت یك سودا، یك عشق، یك والگی را قایم میسازد !...

اماخواهدگفت، که آیاطبیعت، این مقصدراحاصل کرده میتواند؟ بلی بلی! به آنسوهم میگذرد : چونکه حکیم علیم ذی قدرت، و خالق کارگاه طبیعت، و اشیای کارگاه آن جل و علی، چنانچه برای نظام وانتظام حکمت عالم، وافزونی بنی نوع اد ازدواج یك زن را، با مرد مصنوعه طبیعت امر ضروری نموده، تشئید و تائید آنرا، با سلسلة الذهب احکام شرایع نیز، بیشتر محکم تر وقوی تر ساخته، که آنهم، معنی بانسوگذشتن را میگیرد! در انحال، چنان یك حالی براو میاید، که برای یك شکر خندهٔ آن رفیقهٔ جدیدهٔ حیات خود، فدا کردن بسیاری از محبتهای دنیا حاضر میشود ! حتی لذت و حلاوتی که از ین عشق و محبت سوزناك پر لذت جدید خود میگیرد، به آن محبت پر قدسیت، وسراسر تعظیم و حرمت ما در پدر سراسر شفقت، هیچ مناسبت وشابهت داده نمیتواند!

اما خواهید گفت، این محاکمه هم، مضر وهم خارج دایرهٔ اخلاق، یك محاکمه ایست که انسان، بمحبت وسودای پدرمادر خود، سستی وضعیف روادارد! مضر و خارج دایرهٔ اخلاق بودن آن داخل بحث مانیست. چونکه، بحثما، فلسفهٔ وطن است، فلسفه یك چیز یست، که لب لباب هر مسئله را بربد یهیات ومرئیات تطبیق داده، شرح و تفسیر میدهد. لهذا، چون درعالم طبیعت، این را موجود می بینیم، ازانسبب، داخل موازنه نمودیم !

آیا شما جلوه یی که درین حکمت ربانی ، در عالم طبیعت جسمانی ، ظهور یافته ، یك چیزی بی حکمت وبی اهمیتی میشمارید ؟ نی ! یکبار شمادرسرحکمتی که در ان مضمرو مستتر است ، یکقدری غور وملاحظه نموده ، محاکمه‌فرمائید !

انسان ، پدر خود را که از صلبش ، ومادر خود را که از رحمش بدنیا آمده ، ودیگر خویش و اقربای خود را ، بخود خویش وقریب دانسته ، با همان محبت صلهٔ ارحامی ، تا به آخر دوام کرده میرود . اما ، یك آدم ناشناس بیگانهٔ محض را ، که اکثر بقوم وقبیله هم نزدیك نباشد ، آیا کدام رشتهٔ پرقوتی خواهدبود ، که او را باتو چنان خویش و اقربا سازد ، که وجود همدیگرشان بیکدیگر مزج وخمیر شده ، از ان خمیرمایهٔ ممتزج شده ، دیگر وجود ها بوجود آید ، ودر بزم محل انس ، قرب و نزدیکی آن وجود بین ابوین ، که اقرب ترین وجود ین است ، بیگانه بماند ، و محبت بدرجه یی افراط گیرد ، که ترك پدر ومادر وخویش وتعلقات ، حتی وطن نیز برای آن وجود ضعیفهٔ بیگانه ، آسان ، و ترك جان نیز درراه زوجش ارزان نماید !!

هیچ شبهه نیست ، که این رشته ، همان رشتهٔ عشق ومحبت پرلذتیست که از طرف زوج بر زوجه ، تاثیرمقناطیسی انداخته است ! ومبنی بر همین حکمت‌است ، که عایله ها تشکیل یافته ، نظام وانتظام بقای نوعی حصول پذیر گردیده ! حالا دیدید حکمت را !

پس اگر در حاکم بالغهٔ حضرت حکیم مطلق ، جل وعلی ، که لحظه بلحظه در عالم طبیعت جلوه پیرای تجدد وظهور است ، کدام حکمی ببینیم ، و اسرار حکمت آن بحوصلهٔ عقل ما نگنجد ، نماندم ، به اعتراض برخیزیم ، بلکه در

اسرار حکمت آن ، کنج و کاو کرده کوشش ورزیم ، که خود را به‌آن بفهمانیم ، با زهم ، آنرا بر عجز و ونقصان فهم محول نموده، ابداً بر انکار واعتراض جراءت نورزیم. حال‌آنکه وطن متخذ ،تنها بهمین احکام‌اشیان‌بندی‌جدید منحصر نمیماند . بلکه، بعد ازآن ،تدارك نمودن اسباب معیشت ،واز روی‌رفاه وسعادت نیز دامنگیر خیال شده ،از اندوخته‌گیهایی که‌درعالم صباوت ،اززمان تحصیل خود بدست آورده، باستفاده ومنفعت برداشتن ،آغازمینهد.سعی وکوشش را ،مشغلهٔ راه خود ساخته ،باغچه ،خانه ،مزرعه ،یادکان ،تجارت ،یا خدمت برای خود تدارك می‌کند .آیا این راهم دقت کرده باشید ، که‌انسان،باغ وخانه ویادکان ومزرعه‌یی که خود بعرق جبین خود تدارك کند ،ازخانه وباغ ودکان وکاری که از پدرش مانده باشد،زیاده تر دوست داشته‌میباشد ! چونکه ،درآشیانهٔ پدر ،یك‌زوجه‌یی یك رفیقه حیاتی نبود ؛که‌اورا استقبال کند .درآشیانهٔ پدر،خود رادیده بود ، که چون پدرشان‌ازکاروبار خودمیامد،خوداو درپیش رویش دویده ؛بدامنش میپیچید ؟ حال درین آشیانهٔ‌خود، می‌بیند که‌چوچه گکهای خودش را، بایك رفیقهٔ ،حیاتش، یکجا استقبال مینماید ؟

احکام قدرت لایتغیر است .جریان‌آب‌دایماً از بالابپایان است. از پایان ببالا طبیعتاً ممکن نیست ،مگر بصورت صنعی ،وغیرطبیعی،آنهم بشق‌الانفس.جریان محبت ازوالدین به اولاد ،یعنی از بالا بپایان است. سودای‌محبت مادر پدر،دل‌انسانرا مالامال کرده می‌آماساند، امایك سوزش‌دلخراشی که‌بسیارشیرین ولذیذ یك سوزش باشد، حاصل نمیتواند ! بعضی‌متعصبان، که‌درین خصوص اعتراض کنند ، و این سخن راقبول نکنند ،اختیار دارند،اما بازمحقق بدانند، که احکام طبیعت لایتغیر

است . از آغاز خلقت ، همچنین نظام وضع شده‌است . کثرت یافتن نوعی انتظامات مدنی، برهمین قانون مبنی شده آمده است.

این است معنی «وطن متخذ» که عرض شد . اما، این راهم باید دانست، که اگر «وطن متخذ» تنها بهمین صفات خود باشد ، واز دیگر احکام وطن چیزی دران داخل نباشد ، با زهم، آن محبت وقدسیت را، سزاوار نمیشود؛ که فدای جانرا انسان برای آن‌آسان وشادان اجراء کند، مگراز احکام دیگرمعانی وطن هم، بدرجه کفایت چیز ها دران موجود باشد .

«وطن حقیقی»

حالاسوال خواهید کرد، که کدام وطن است آن وطنی که انسان دراه سودای محبت آن ، فدا کردن جانرا، بکمال رضا ورغبت وتمام شوق ومفخرت ارزان وآسان داند ؟

آن وطن ، همان وطن است ، که نام آن بمیراث، به انسان رسیده باشد — یعنی آبا واجداد او، از آن خاك بسر رسیده باشد، وهر کس اورا درهرجا، بنام همان خاك یاد کردهٔ باشد ، وبعد ازان ، اول بار سرش بدنیادرآنجا سقوط نموده باشد، و بعد از آن، اول بارخود راو دنیارادرآن شناخته ، ودران نشوونما یافته باشد ، واخرالامر ، همانجا را برای خود آشیان حیات ومماتاتخاذ کرده باشد؟ پس هروطنی ، که برای انسان این چهار صفت را بتمامها جامع باشد ، آن « وطن حقیقی » انسان، میباشد ، و معنی اصلی لفظ وطن را، همان وطن بتمامها افاده میتواند .

مقصدمانیز، ازینهمه شرح وتفصیل ، همین است که همین وطن را بخوبی بشناسانیم، که هم بمیراث به انسان رسیده باشد، وهم مسقط الرأس انسان ، و هم منشاء، وهم وطن متخذ باشد .

هر گاه تنها وطن سوروت باشد ، ودیگرصفات را حایز نباشد، انسان چسان میتواند که انرا وطن گفته بتواند ؟ واگر تنها مسقطراس ویا منشاء و یا وطن متخذ باشد، ودیگر صفات را حایز نباشد ، باز هم انسان آنرا وطن گفته نمیتواند. وطن همین است، که همین هرچار صفت را حایز باشد ، واگرهیچ نباشد ، لااقل ؛ سه صفت آنرا بهمه حال باید که داشته باشد. مثلا اگرصفات وطن سوروثی ، ووطن منشاءی و وطن متخذرا داشته باشدوتنها بسبب کدام سفر، مسقطراءس در کدام جای دیگر شده باشد، باز هم وطن او همین وطن حقیقی او شمرده میشود .واگروطن سوروث ومسقطراءس ، ووطن متخذش بود ، وباز بسبب وقایع دهر منشاءش در دیگر جاباشد، بازهم وطن حقیقی او، همان وطنست که صفات سه گانه دیگر را حایز است، والحاصل ، وطن حقیقی همان وطنیست ، که همین صفات چارگانه ، ویا سه صفات آنرا بهمه حال مالك باشد .

پس انچنان، یك جای، که این چار خاصیت واحکام وطن را جامع باشد، اگر آنجاوا ان ماء وا را دوست نداشته باشد ، کجا را دوست داشته خواهد بود ؟ !

حقیقت وجودوطن ، عبارت از همین « وطن حقیقی » میباشد، که از همین چار عنصر تشکیل یافته باشد. ماکه ، این تقسیمات ومحاکمات را تابه اینجا بنظر قارئین کرام بیان نمودیم ، ازین بود ، که این لفظ وطن ، را خوب تشریح نموده، وهریك عنصر آنرا جدا جدا تحلیل وتعریف کرده، «وطن حقیقی» را بمیدان براریم .آیابرای ما، چیزیکه آنرا عالم می گویند، غیر از همین چار دیوار وطن ما، دیگر چه چیز خواهد بود ؟ شرف وانتخاری راکه از اباو اجداد مابما میراث گذاشته ، همین خاك پاکست . اول نشئهٔ حیاتی که بما رسیده، از آب وهوا وسزروعات همین خاك پاکست! اول لقمهٔ

رزقی که در دهن ما آمده، از محصولات همین خاك پاك است! گوشت، پوست، استخوان، عقل، ذکا، حواس ما را، جمله همین خاك پاك پرورانده! در آشیان پدر، در همین خاك پرورش یافته ایم! خود ما، در همانجا، آشیان بسته، وعشق باخته مانند پدران خود، اولاد بسر رسانیده ایم! باغ، باغچه، خانه، مزرعه، دکان، سرا، دواب مواشی، راحت، امنیت، سعادت والحاصل هرچه بود ونبودی که داری همین خاك پاك است، که بتو بخشش وعطا فرموده است! ناموس، شرف، افتخار، همه را خاك پاك وطنست که بتو بخشیده! درغربت، اگر هر قدر بسر آری، هیچگاه ترا کسی بجز نام وطنت، بدیگر وطن منسوب نمی کند، اگرچه مسقط راءس توهم باشد، مثلا اگر افغان بچه یی، در بطن والدهٔ خود بمکهٔ معظمه رفته، درانجا تولد یابد، وایام طفولیت و صباوت خود را هم در انجا بسر آرد، باز هم، او را افغانی می گویند نه مکاوی و اوهم، به نسبت افغانی مفتخر میبا شد.

هیچ ذی عقل وشعوری، در دنیا تصور نخواهد شد که بگوید دو بار دو پنج میشود نه چار! کذالك، اینهم بهیچ صورت قبول نمیشود، که غربت را از وطن بهتر وخوشتر بگویند. فرق غربت ووطن را آنوقت کسی میداند، که به آن در دگرفتار آمده باشد. انسان را، آرزوی سیرو سیاحت، ضرور پیرامون خیال می گردد.

سیاحت هم می کنند، بلکه سالها در غربت مانده هم میتوانند، حتی منشاء و وطن متخذ هم کرده میتوانند. لکن هیهات! چون آنجاها، صفات وطن حقیقی را جامع نیست، دل انسان دایما مانند سوزن قبله نما، بهمان جهت وطنش متوجه ومایل می باشد، وهمینکه یك فرصتی بدست آرد، مانند مرغ، رشته از پاگسسته، به آنطرف، یا تنها، یا اگر

بتواند با همهٔ آشیان وخانمان ، پرواز کرده می آید ؟

آیا نمی بینید ، که درزمانهای جنگها وجدالها ، درمابین دولتها وملتها ، یك المانی که درهندوستان وطن متخذ کرده باشد ، یا یك فرانسیس ، یا یك یونانی که در چین یا امریکا مقیم باشد ، هماندم ، میبینیم ، که اگر تجارت داشته باشد ، تجارت خودرا ، اگر مزرعه داشته باشد ، مزرعه خود راترك کرده بسوی وطن خودمیدود.
این ازچه پیش میشود ؟ ازین پیش میشود ، که وجدان ایمان ، عقل ، اذعان همه برین حکم می کند ، که آنوطنی که حق وراثت ، حق ولادت ، حق پرورش ، حق نوش وخورش ، حق شفقت مادری ، حق تربیهٔ پدری ، حق ازدواج ، حق بسر رسانیدن اولاد ، حق تابعیت ، حق متبوعیت ، وبسی حقوق دیگر دارد ، درتهلکهٔ حملهٔ دشمن افتاده است ! به تعبیر دیگر ، وطن ، که مادر است ، وطن که پدر و اجداد است ، وطن که زن واولاد است ، وطن که شفقت وناموس وافتخار است ، مبادا که درچنگ دشمن جانستان آن درافتد ! این است که این حسیات ، انسان را دوان ، کشان کشان ، میدواند ، و می کشانند ، و توشدان بدوش ، و تفنگ بدست ، بر سر حد پرتابش می کنند !

این راهم بگوئیم ، که این حسیات محبت و فداکاری خود بخود و بیهوده یك حسی نیست که دماغ را فرامی گیرد ، بلکه غیرازان سببهای چارگانه ، که تا به اینجا بیان گردید ، بعضی سببهای دیگری هم است ، که هرانسان باوجدان را ، برین محبت و فداکاری مجبور می کند .

اولا این راباید اندیشید، که نسبت وطن انسان، بهمهٔ کرهٔ زمین نسبت خانهٔ انسان است، بتمام یك شهر یکه دران ساکن میباشد. هیچ شبهه نیست، که انسان، خانهٔ خود را، اگرچه نسبت به دیگر خانه های شهر کهتر و حقیرانه ترهم باشد، باز هم طبعاً انسان آنرا ازخانه های دیگران زیاده تر دوست میداشته باشد، ودر وقت تهلکهٔ حریق یاسیلاب، یاغیر از همه بیشتر، طبعاً اول برهائی دادن، وسحافظه کردن خانهٔ خود می کوشد، لهذا انسان وطن خود را، ازتمام دنیا بیشتر دوست داشته میباشد، ودر راه محافظه ونگهبانی آن بمحابا، بانوك سرنیزهٔ تفنگ، مدافعه مینماید.

ثانیاً، چون اینهم از محققات امور است، که انسان، بااهل خانه وتعلقات بیتیه خویش، بدرجه یی انسیت والفت ومحبت بهم رسانیده میباشد، که بااحوال ظاهره و باطنهٔ همدیگر، بلهجه وزبان، واصطلاحات ومعاملات و عادات، و هرگونه حالات دیگر سانندوجود واحد باخبر، وبه نفع وضرورو خیرو شربا همدیگر شریك و همسر میباشند. حال آنکه، باتمام اهالی آن شهر، این کیفیت موجود نیست. لهذا، اهالی وطن خود را انسان نسبت به اهالی دیگرتمام دنیا، مانند اهل خانه خود دانسته زیاده تردوست میداشته باشد وخیرومنفعت آنهاراطبعاً برتمام دنیا ترجیح میکند.

ثالثاً، چون ما بین انسان و ابنای وطن، بسبب اشتراك لسان واتحاد مقصد، و کثرت موانست یك قرابت قلب ویك اخوت افکار حاصلشده است و کشش رگ و خون جنسیت وهموطنیت، پدیدار آمده است، طبیعت، جبراً برا و حکم می کند، که اهل وطن خود را، و وطن خود را از تمام دنیا بیشتر و افزونتر دوست داشته باشد

رابعاً، خون انسان درداخل حاکمیتی که دروطنش یافته، لااقل بریك جزء آن که

عبارت‌از چاردیوار یک‌خانه، یا یک‌دکان یا یک‌جریب زمین باشد، باتصرف حقیقی شرعی‌حاکم ومتصرف میباشد،لهذا، انسان،وطن خود راسبب مالک‌بودن خود،بر یک‌جزاز اجزای‌ان،زیاده‌تراز جاهای که هیچ علاقه وتصرفیتی دران‌ندارد، دوست میداشته‌باشد. بلی‌ممکن است که این‌حق مالکیت وتصرف‌را، دردیگر وطنهای‌غیر نیز، جایز شود اما هیهات:

هرد ود لسوزند ،اما این کجا وآن کجا!

دروطن غیر ، انسان، مالکانه‌و متصرفه‌خود رادایماً بنظر عاریتی یک‌چیزی‌تصور می کند، به‌اطراف خود، چون‌نظر کند،ازقوم‌خود، ازقبیله‌خود، ازملت‌خود همسایه نمی‌یابد. حتی‌اگرآن خاك بزبان آید، هم خواهدگفت که: آباو اجدادتودر من‌مدفون نیست! اول به هوای حیات‌پرور ومحصولات‌جان‌آورمن پرورش‌نشده یی‌تا بحاکمیتی هم‌نیستی ، که‌برمن حاکم‌است، بناًعلیهٔ، تواز من نیستی!

آه چقدرایمان ضعیف،و چگونه سست عنصری کثیف ، که بعضی‌ها راگر چنین گمان‌باشد ، که«وطن» چیست؛وطن عبارت‌از همان‌باغ وباغچه و دکان‌وخانه منست، که من‌مالک‌آنم؛ خواه‌در شرق‌باشد خواه‌درغرب خواه‌حاکم آن‌خاك انگلیس باشد، خواه روس، و بعضی چنان‌گمان کرده‌اند، که «وطن»چیست ؛وطن‌عبارتست از همان‌خط موهومیکه بروی کاغذ بنام‌افغانستان یاهندستان، یاغیره بنوك قلم‌بعضی نقشه‌نویسها ؛نشان‌داده‌شده است‌پس برای اینچنین یکچیزی، که عبارت‌ازواهمه و موضوعات بشرمیباشد، وبجزاینکه‌برای برادری‌و الفت‌عموم‌انسانها یک‌سد ممانعتی می کشد، دیگرچه‌تاثیروحکمی داشته‌خواهد بود، که‌انسان برای آن‌فدا کردن جان راآسان‌یدا ند ؟

ازینهم بدتر، اینکه بعضی چنان گمان می کنند، که معنی «وطن» بر همان یک شهر ویا یک ده، ویا یک قریه که خود او متوطن است، شامل بوده، بر دیگرجا هائیکه عنوان، تمام وطن بران حاویست، هیچ حکمی ندارد!

امابایددانست، که این گمانها، سراسرغلط، وقابل قبول یک چیزی نیست؛ زیرا زندگانی قومها وملتها، و پایداری حکومتهاو دولتها، در همه اوقات، وعلی الخصوص درینوقت و زمان حاضر، اول بر همین موقوف است، که انسانهای هر ملت هر دولت، وطن شناس، وطن دوست، وطن عزیز باشدوتاچنین نشوند، ملیت، وطنیت، حاکمیت خودرا، محافظ کرده نمیتوانند؛ وطعمه همان ملتهاودولت های میشوند، که وطن شناس ووطن دوست باشند.

چوگشت حب وطن، جای دردل ملت

عدوبلرزه فتد، میشود هلاک وطن

وطن بحب وطن قا یمست وهم محفوظ

که هست حب وطن، تیر مهلک وطن

اگر محبت وطنی، در دلهای انسانهای یك وطن نباشد، هیا آمنشورا رفتن آنرا، هیچ پروا نمی کند، وتنها همان خانه وباغ مزرعهٔ خودرا اندیشیده، درآبادی و از دست نرفتن آن، سعی کوشد. فرض کنیم، که آن خانه و مزرعه اش، محفوظ ماند، ودیگرهمه خاکی راکه عنوان وطنی بران شامل است. (مثلا یاوطن ایران، برای ایرانی، یا وطن افغانستان، برای افغانستانی و یا غیره) دشمن استیلا کند، اگر ذره یی وجدان، اگربقدر يك نخود يك دل، اگربقدر يك ماش ایمان باشد، آیا چسان حسیات در خود حس خواهد کرد؟ هیچ شبهه نیست که مزرعهٔ وخانهٔ خودرا، چون کشتی خواهدد ید، که برآب استاده! مانند سفینهٔ نوح(ع)! همه عالم غرقاب

لجهٔ فنا شده وآن مزرعه وخانه با قیمانده! آیاآن خاك، هردم وهرلحظه، با زبان هر سبزه و خار خود، بهآن خانه و مزرعه استهزاء کنان نخواهد گفت که: «ا وخانه !او مزرعه! توبر من عاریت نشسته بی! اصل خاك که تو بران بنا یافته بی، ازآن شخصیست که (لا سمح الله) حاکمیت ملتی ترا مغلوب و منقرض ساخته، ابنای ملتت را اسیر نموده، وطنت را که حق شفقت و پرورش مادری بر تو داشت، ازخود کرده است! . . . .»

آه! چه بد بختیا نه فکر یست، که دست قدرت، بقدر وسعت یك «افغانستان» اراضی وا سعه یی را، که برای اووطن مقرکرده باشد، واو خود را تنها کابلی، قندهاری، ننگرهاری، هراتی، ترکستانی و غیره بگوید! یا تنها خود را، بیك ده و یك قریه منسوب ساخته، چاردهی وال، شیوکی وال، و غیره وغیره یاد کند!

آیا شما گمان میکنید، که اگر بخارج بروید، و هزاربار بگوئید: «من چاردهی وال، یا ارغستانی، یا کوهستانی، یا غیره هستم» کسی شمارا بشناسد؟ خیر! هیچ گمان نکنید! حال آنکه اگر درچین وامریکا باشید، و همین که بگوئید «من افغانم!» هماندم، شما را هر کسی میشناسد!

بی وطنی آنوقت برای انسانها میسر میگردد، که تمام کرهٔ زمین، برای جمله بنی آدم، مسکن واحد شود، و ملیتها وقومیها از میان برخاسته، همه افراد بنی آدم، تنها بعنوان «انسان» یاد شود! چنانچه درفصل «معنای لغوی وطن» گذشت.

حلا باز، بر اصل بحث خود که «وطن حقیقی» است، انتقال نموده، میگوئیم، که وطن حقیقی، عبارت از همین است، که تا بدینجا، در حق آن بیان، مطالعه و شرح وتفصیل لازمه، و موازنه و محاکمه عرض انظار خوانندگان کرام گردیده.

ای ابنای با تمیز وطن عزیز! برای ما، تمام دنیا عبارت از وطن عزیز و

مقدس ما «افغانستان» است. ماچه کنیم، دنیا بی‌را که ازما نباشد! از ماست: یعنی از اجدادما، بما موروثاً انتقال نموده از خودما، از دین ما، از ملیت ما، ازجنسیت ما، از افغانیت ما، حاکمیت واستقلال مادران برپا ومهابت نما مانده است، وانشاءالله، تاعصرهای بیشمار خواهد ماند! ولادت ما، نشو ونمای ما، دران شده است. سعادت خانهٔ مادر پدرما، آشیانهٔ استقبال اولاد ما، همین خاک پاک گردیده است! از باغ ارم بما قیمتدارتر، ازهمه چیز بما عزیز تر، همین خاک پاک است! دین ما، عرض ما، ناموس ما، عشق ما، سودای ما، لذت ما، محبت ما، والحاصل دردنیا انسانیت ما، عبارت ازهمین وطن مقدس ما، ازهمین خاک پاک معززما «افغانستان» است! اگر کسی بخواهد که آنرا ازدست ما بگیرد، گویا همهٔ این چیزهارا ازماسلب کردن میخواهد، ومااز عالم هستی بیرون برآوردن، ودرعالم سیاه‌عدم انداختن میخواهد! بنابرین، برمالازم است، که دایماً وطن خودرادوست داشته باشیم، وبرای محافظهٔ استقلال، حاکمیت دولتی، ونگهبانی شرف وآزادی ملتی خود، مایدودست حرص وانهماک، ودندانهای غضب وتپاک، برای ازدست ندادن آن، بمدافعه وجانسپاری، بسروماال، بجان وعیال، درمقابل دشمن دین ووطن خود، که درهروقت، چون فرصت یافته، خنجر جان شکاف غدر وستم خود را برجگرگاه این وطن مقدس ما حواله نموده، حاضر وآماده باشیم!

دشمن دین ووطن واستقلال وآزادی ما، بسیار غدار نابکار است. اول، وطنهارا بحیله وچاپلوسی می‌گیرد. چون مستولی شد، تنهابسلب نمودن همهٔ چیزهائیکه مذکور گردید اکتفا نورزیده، به دعوای خدائی، هم برمیخیزد! باوجودیکه ورد زبان ما همین باشد که:

«دشمن اگرقویست ، نگهبان قویتر است »

ولی بازهم ، هیچگاه ، ازین اندیشه هافارغ نبوده ، بقدر یك لحظه ، درحب وطن وجانسپاری درراه وطن ، غفلت وبی پروایی وبیباکی راازخود دور بایدداشت:

بحفظ وحب وطن، لحظه یی مشو بیباك :
بنوش بـادهٔ حب وطـن زتـاك وطـن !
زحـق نیا زکند عا شق وطن « محمود »
که دشمنان وطن ، باد زیر خاك وطن !

آه ! چه‌شایان حسرت، چه‌سزاوار اسف حالیست ، حال آن‌ملتی ، که ازغفلت وبیباکی وبی پروایی ، بخواب‌نادانی و بیخبری‌بسر آوردند ، وچون بعضی ازآنها بیدار شده ، وملت رابیدار ساختند ، وچون هشیارشدند ، دیدند که یك دشمن غدار نابکار بیگانه یی که نه‌به دین ، نه‌به جنس، نه‌بقوم ، نه‌به‌ملت ، نه بخاك ، نه‌برنگ ، نه‌بشکل ، باآنها هیچ شراکت ومناسبت ومشابهتی داشت، بر وطن موروث ، بروطن مسقط رأس ، بروطن‌منشاء ، بروطن متخذ ، بروطن حقیقی ، یعنی برهمهٔ موجودیت مادی ومنعوی آنها ، چنان مسلط آمده ، و پنجه های سبا عانهٔ آهنین خودرا چنان دروجود شان فروبرده ، که نه ازحاکمیت ، نه‌ازآزادی ، نه ازوطنیت ، نه‌ازملیت ، هیچ چیزی برای شان باقی نگذاشته ، واگر ادنا حرکتی درباب طلب یکی ازآنهمه حقوق از آنها سرزده باشد ، قانون «مارشال لای» ظالم بی‌امان ، سروسال شانرا بربادداده ! ....

اللهم احفظنا من هذ الحال ، وبدل حالناوحالهم ، الی احسن الاحوال.

آمین

وطن مشترک

پیش ازین ، درمقدمهٔ رسالهٔ ناچیزانه خودگفته بودیم، که اگر چه لفظ وطن یک کلمهٔ نونیست ، ولی ، جهت فایده برداشتن آن نویست . جهت فایده برداشتن آن ، دریتعصر وزمان حاضر ، همین است که محبت وطنی را ، دردلهای ابنای وطن ، چون نقش فی الحجر ، حک ونقش کنند ، تابواسطهٔ آن ، دروقت دفاع وطن ، اهالی وطن شادان شادان ، دوان دوان ، برضا ، ورغبت تمام ، درراه محافظه ومدافعهٔ آن ، جان بازی وترکتازی نمایند ، واگر یک وقتی ، درراه اعلا نمودن شرف وترقی آن ، حمله کردن ایجاب کند ، بازهم ، اهالی وطن را ، همان بادهٔ سرشار عشق ومحبت وطن ، بجوش وخروش که آورده ، هرگونه مهالک را در آنراه بر خودگوارا دانند ! وظیفهٔ این حکاکی ونقاشی را ، درین عصر ها ، قلمهای ادبای شیوابیان ، شاعران شیرین زبان ، فیلسوفان حکمت بیان عصر نودرعهده گرفته است . درمکتبهای فنون ، درمدرسه های علوم . علی الخصوص درعالم عسکری ، وجراید وطنی ، درخصوص وطن ، ومحبت وطن ، بسیارچیزها خوانده وشنیده میشود ، بنابرین ، درین خصوص ، وظیفه یی که برقلم مدیر عاجز بسیار کم بضاعهٔ جریدهٔ وطنیهٔ «سراج الاخبار افغانیه » ترتیب می کرد ، همین بود ، که بقدر عجزوعدم استطاعت خود ، درین شش سال ایفا نموده ، ودرینبار ، بااین رسالهٔ عاجزانه ، درتشریح آن ، تابه اینجا قلم چلانید ، وطن حقیقی رانیز تابیک درجه شناسانید .

حال دونوع وطن دیگر میماند ، که آنرا هم ازنظربگذارنیم : یکی همین «وطن مشترک » میباشد ، که دراسلامیت بجز همین وطن ، دیگروطنی شناخته نشده است .

برمطالعه کنندگان «تاریخ» آشکار وپدیدار است ، که پیش از ظهور یافتن

دین مبین برحق اسلام، هردولت، ازهر ملتی که ظهور یافته، وبدرجهٔ صاحب قرانی وجهان گیری ترقی کرده، اول کارشان، همین شده است، که ملتهای دور و پیش خودرا، محوومنقرض ساخته، خودرا بجای آنها قایم ساخته اند. مثلا، ملتها ی باکتریا، میدیا، بابل، آثور، کلده راکه در ینوقتها تنها نامی ازآنها درتاریخ دیده وشنیده میشود، ملتهای قدیم ایران محو کرده اند. وآن ایران های قدیم نیز، دردست ملتهای ما کدونیا، وانطاکیه، ویونان، محوشدند. یونانیها راروما ئیها پامال کرده وآنهارا نیزدیگران نابود ساختند. واین از ین بود که «وطن مشترك» نام چیزی نه ایجاد شده بود، ونه کسی نام آنرا شنیده بود.

دیانت جلیلهٔ مقدسهٔ اسلامیه، که اساس قدیم الاندراس آن، بر بنیان حکمت نشان مدنیت بنا یافته بود، قاعدهٔ «وطن مشترك» راوضع نمود. درنظر قانون اسلامی، یك مسلمان معتبر، باحسب ونسب مسلمان، بایك یهودی یا نصرانی عادتی، در نزدشر یعت غرای محمدی (ص)، درمعاملات حقوق سیاسیه، یعنی شرعیه، مساوی و برابر گرفته شد. هران ملتها وقومهائی که در زیر تصرف احکام شر یعت غررای اسلامی درآمدند، عرض شان، ناموس شان، سرشان، مال شان، دین شان، آئین شان، جملتاً دراماں ماند. هیچ مسلم فاتحی را حق آن نبود، که بر یك ذره حقوق ذمی، تابع تجاوز وتطاول نماید! وقتیکه اینگونه یك قانون عدالت ومساوات، ازطرف حکومت اسلامیه، اعلان گردید، همه عالم رایك حیرت ومحویت عجیبی استیلا نمود! وبحقیقت که شایان حیرت یك حالی هم بود! ز یراتمام جهانرا، ازخیلی زمان ها، چنان یك ظلم واستبداد پرجفا وبیدادی استیلا نموده بود، که این چنین حکومت و حاکمیت را، کسی بخواب خود هم ندیده بود. رومها، همهٔ عالم را، بزور بیداد، وجور استبداد،

عبید خود ساخته بودند. فرسها ازانهم بالاتر رفته بودند، در محاربه «قادسیه» بهزارها نفر عسکر فرس، که اسیر بودند، و بزور و جبر بزنجیرها آنها را بیکدیگر بسته، در پیش میراندند. در وقت مغلوبیت، همگی بازنجیرهای ثقلت‌فرسا، غریق نهر فرات گردیدند!

حال آنکه دین مبین اسلام، درهر سر زمینهایی که داخل میشدند، وطنیت، ملیت، دیانت آنها را برقرار گذاشته، بعدل وانصاف وآزادی و برابری، وطنیت خود راوآنها را، باهم مشترك مینمودند. آنهائی که اسلام را قبول می کردند، در مابین بومیهای آنوطن، وفاتحان آن، هیچ فرقی درملتی ووطنی باقی نمیماند. آنهائی که جز یه را که معنای حمایت وتابعیت را دربرمی گیرد، قبول می کردند، بازهم، بجز همان تکالیف سرکاری، که عبارت ازگرفتن یك مقدار جزوی جزیه، که بصورت صفت تابع ومتبوع ازآنها گرفته میشد، دیگرهیچ تجاوز و تطاول، برهیچ یکی از حقوق مادی و معنوی آنها نمیشد، وآن ممالك نیزازوطن اسلامی معدود شده، دروقت حاجت مدافعه، ومحافظه هم میشد. پس باینصورت، به هیچ وطن، جداگانه یی برای عالم اسلامیت، حاجت باقی نمیماند، وهمهٔ مواطن، بلکه تمام جهان، معناً وطن اسلام شمرده میشد!

این را هم باید بنظر مطالعه ومحاکمه درآورد، که چون دین مبین اسلام، برای روشن ساختن تمام دنیارا بنورهدایت، دین حق ونشرانوارعدالت مطلق ظهور یافته بود، ازآنسبب، بمجردیکه آن قانون مساوات بلااستثنارا، درمیان تبعهٔ ورعایای بلاد مفتوحهٔ خویش اعلان نمود، هرکس را بهآنچنان عدالت ومساوات حیران ساخت!

حال، این حکم را، بامدنیت، از نقطه نظر سیاسی جهانگیری مطابقت داده، یك موازنهٔ حکمیه اجرا نمائیم.

اولا این رابیندیشیم، که در ینقدر مملکتهای فراخی، که دین اسلام بران پرتو افشانی نمود، یعنی ازحدود بحرمحیط اطلسی، بنام دیگر بحر اوقیانوس اتلانتیك، تا به صور چین، وازصورقسطنطنیه، تابجزایر بحر محیط الهند، غرباً، شرقاً، شمالاً، جنوباً، در ینقدر اراضی واسعه، آیاچه‌قدر ملیتها، چه‌قدر وطنهای بوده باشد، که آن ملتها، آنوطن، آن وطنها وآن اولاد پرورش یافتهٔ خود ها را، بهمین حسیات عشق وسودا دوست داشتند، که تا به اینجا، درحق آن تفصیلات ومحاکمات بیان شد!

پس هرگاه، دین مبین اسلام نیز، مانندحکومتهای سالفهٔ دنیا، بمحو کردن و بر باد دادن آن وطنیتها وملیتها اقدام میورزند، آیا که‌او را مانع میتوانست بشود؟ هیچ کس نبود که‌مانع بشود! ولیکن، احکام خود آن دین‌مقدس، مانع اینچنین کارها بود. دین مقدس اسلام، انوار سعادات وفیوضات رحمت را، به‌نشر نمودن، وهمهٔ نفوس بنی‌بشررا بر راه‌حق وهدایت دعوت فرمودن، وکلمهٔ مقدسهٔ «لااله الاالله، محمد رسول‌الله» رابرای تمام مسلمانان دنیا وطن اصلی مقرر کردن، وعالم را به برادری، برابری بزنجیر جامعهٔ اخوت واتحاد دینیه ربط دادن، به اقدامات صاحبقرانی وتشبثات جهانگیری برخاسته‌بود، که برای حصول این مقصد، قرآن‌عظیم الشان حضرت‌خالق کون‌ومکان، ودستورالعملهای حضرت نبی ذیشان(ص) اوامر وقواعد بسیار واضح ومتعددی تعیین ووضع فرموده است.

این است، که برای محو نمودن وبرباد کردن وطنیت وملیت مواطن واقوام دنیا، خود دین مبین اسلام مانع بود.

وقتیکه یك ملت، یك مملکتی را فتح واستیلاء می کند، هرگاه، به‌مردم آنجا از حریت وسعادت وراحت‌وامنیتی که پیشتر ازان داشتند، پیشتر وافرترحریت‌وسعادت

وراحت وامنیت نبخشد، وتنها برای یغماگری وقتل نفوس ، آنجا را فتح کرده، در بگذرد ، چنانچه چنگیز ها ، هلاکوها ، آتیلا ها ، وامثال آنها کرده اند ، آنچنان ملت فاتح را ، یك ملت مدنی عادل نی ، بلکه یك جمعیت سفاك قاتل باید گفت . حال آنکه وجود مسعود حضرت رحمة‌العالمین ، ودین مقدس حق ، وعدالت کمین آن یك رحمتی بود که برعالم پرتو افشان گردید . تاریخ اسلام را ، کسانیکه بدیدهٔ غور و امعان مطالعه کرده‌باشند ، عین الیقین میدانند ، که‌خواه در زمان آنحضرت صلی‌الله علیه وسلم ، وخواه‌در زمان خلفای ذیشان اسلام رضی‌الله‌عنهم ، بلاد واوطانی را که فاتحان ذیشان اسلامیان‌فتح کردند ، بجزاینکه گردن های جبابره ومستکبرین را شکسته ، عالم را از قید اسارت‌وجور واستبداد رهائی داده عدل انصاف ، راحت ، امنیت‌حریت را تأمین نموده اند ، دیگر چه کرده اند ؟ ! اگر یکان‌یکان ، مثالهای تاریخیه‌رادرین خصوص بیان‌نمائیم ، سخن بدرازی‌می کشد .

وهم چه حاجت ! یکبار ملاحظه‌فرمائید : وقتیکه‌اول بار ، دین‌مقدس‌اسلام ، بنشر انوار هدایت آغاز نمود ، در دنیایی که اسلامها بران غلبه وظفر یافتند ، آیا چقدر ملیتها بران قایم وموجود بود ؟ آنکه در وقت حاضر ، چون نظر کنید ، همهٔ آن ملل را موجود می بینید . نه تنها مانند دیانتهای کلان نصرانی وموسوی ، بلکه به امتیازات دینیه وقومیهٔ هیچ یك قوم وملت تابعهٔ خود ، غرضدارنشدند !

بنابرین ، در نظر اسلامیت ، چیزیکه آنرا«وطن» میگویند ، به‌اینصورت دیده میشود ، که وطن ، مانند یك والد یست ، که بر هفت هشت اولاد ذکور و اناث خود ، اگر چه هر کدام به‌اخلاق وعادات مختلف باشند ، والده گری خودرا اجراء میکنند . هر مملکتی ، که در زیر بیرق حمایت وتابعیت اسلام درآمده،

آن ملك ووطن ، یکی از اولاد ما د ر وطن ا سلا م گفته شد . مثلا همینکه مبلغین و فاتحین اسلام ، د رزمان خلیفهٔ ثالث ، د رحدود افغانستان آمده د ین حق را تبلیغ نمودند ، وافغانها هم دین مبین را قبول کـر د ند ، از هما ند م ، ا فغا نها وافغانستان ، یکی از اولادوالدوطن اسلام معدودگردید ، بموجب امر «انما المؤمنون اخوة» از برادران اولاد وطن اسلام بحساب آمد !

واز ین است که در اسلامیت ، یك وطن جدا گانهٔ مشخصی ذ کر نشده است . هرگاه اسلامیت ، یك وطن معین ومشخصی میداشت ، میبایست که مکهٔ مکرمه ، یا مدینهٔ منوره را بنام « وطن حقیقی » مسلمانان تعیین ومقرر میفر مودند ، و تنها ملت عرب رااولاد آن وطن گفته ، دیگر ملل اسلامیه ، از ین شرف محروم میماندند. حال آنکه ، اینچنین یك چیزی هم نشده است . زمین را ، میراث عبا د صا لحین مقرر فرموده ، نه مخصوص عرب وعجم وترك وافغان و هندی وغیره ! و عباد صالحین ، همان بزرگواران دین بودند ، که قدم برقدم ، بقوانین عدل وانصاف ، واخوت واتحاد شریعت غرای محمدیه (ص) ، پیروی حر کت نموده ، زمین را مالك شد ند !

هزار افسوس ، که چنانچه همه فضایل و محاسن مدنیه را ا سلا میت و ضع نموده ، ورفته رفته خود شان فراموش کرده ، فرنگان آنرا بدیگر لباس ونشان ودیگر نام وعنوان ، بخود منسوب کردند. این مسئلهٔ « وطن مشترك » رانیز بعد ازبسیار وقتها ادراك کردند ، اما بصورت بسیار قوی وشدید ، به اجراآت وفایده برداشتن از آن آغاز نهادند . آن او روپایی ، که تا یکچند عصر بیشتر ، غیر د ین خو د شانرا بهم وطنی وهمشهری گری هم قبول نمیکردند ، بلکه با ن اشخا صیکه در مذهب هم چیزی مخالفتی باهم داشتند ، بنظر ملعون نظر میکردند ، رفته رفته ،

این نکته مهمهٔ وطن مشترك اسلامی را ، که اساس الاساس فتوحات جهانگیری شمرده میشود ، بچنان یك اسلوبی از خود کرده پیش بردند ، که اکثر کرهٔ زمین را تسخیر واستیلاء نمودند !

والحاصل ، معنی وطنی را در اسلامیت ، همین وطن مشترك در بر میگیرد ، که اساس آن بر اتحاد واخوت همهٔ مؤمنین ، وعدل ومساوات وآزادی همهٔ اقوام روی زمین مبنی بوده است . اوروپا اگر چه تقلید کردند ، ولی ، چون ساخته گی وغرضی بود ، واصلی وصمیمی نبود ، مدنیت غیر فاضله را نتیجه بخشید ، و اگر چه لباس ظاهری آنرا همان لباس وطن مشترك اسلامی نشان میدادند ، وملتها رادراول بهمان اصول وقواعد رام وآرام بخود میساختند ، اما در حقیقت حال ، باقسماقسم نیرنگها وحیله ها ضمنا در سلب نمودن همه حقوق آنها کوشش ورزیدند .

دراینوقت ، همه ملتهای روی زمین ، بر حیله ودسیسهٔ شان واقف گردیدند ، وبر هر چیزی دانا شدند ، ولی افسوس که کار از کار گذشته است !

* * *

وطن سیاسی

ازوقتیکه دولت های اوروپا ، این ترقیات خارقه‌نما ، واین جهانگیر یهای حیرت بخشارا اجرا کرده‌اند ، و اسلامها ، بعکس آن ، درمسلك باختن وزبون شدن رو نهادند ، بنام «علم حقوق دول» یك علم جدیدی درمیان برآمده ، آن علم بنام «وطن سیاسی» یك وطن دیگری نیز بوجود آورده است .

وطن سیاسی ، سراسر جدید یك چیزیست ، که مدعا از ممالك مفتوحه ویا کشف کردگی شانست . اوروپا ، وقتیکه بسیاحات و کشفیات آغاز کردند ، بسی قطعات مجهوله وارضی واسعه‌یی کشف وپیدا کردند ، که پیشتر هیچ خبری از آن نداشتند .

! مثلا قطعه جدیدهٔ امریکای شمالی، وجنوبی، وقطعهٔ اوسترالیا، وجزایر او قیانوس الهندی، و اراضی واسعه هندستان، (که در بعضی افسانه های حکایات اساطیری آنرا شنیده، و بخیالخانه های بوهای خوش دارچینیها و میخکها و زنجبیلهای آنسر زمین خزانه آسا، آبهای دهن شان میریخت) وغیره رابدست آوردند واز اهالی بسیار وافر، و زمین تنگک پرفشار خود، به آنجا هامردم فرستاده، اسکان نمودند، وآنهارا برآنها مسلط نمودند. با هالی خود، همانجارا، برای منافع شخصی ومالی خود، بکار انداختند.

این است که آنجا ها را «علم حقوق دول» از اجزای متممه لاینفك هر دولتی که برآن متصرف و مستولی شده است، میشمارد که چون بحقیقت نظر کرده شود، اینهم یك چیزیست که معنی «وطن مشترك» را بیك قالب دیگر، واصل موضوع آنرا، تحریف کرده، بیك فقرهٔ قانونیه آنراجلوه گرساخته اند!

زیرا، آن ملتهای که مستملکات و مستعمرات خودرا «وطن سیاسی» گفته، برآن حکمرانی میکنند، مانند اصول دین مقدس اسلام، در «وطن مشترك» نیست، که آن وطنهای مفتوحه یامکشوفه خود راعیناً وطن خوددانسته دوست داشته باشند، وخود رادرهمه حقوق انسانیت، باهمه انسانهای آنجا، بلااستثنا، مساوی و برابر شمرده، معامله کرده باشند، نی! بلکه، اروپا ارتباط حسی ومعنوی شان بامستعمرات، یعنی وطن سیاسی شان، تنها ازجهت منافع و فواید یست، که از آنجا ها برای شان برسد. درجهٔ محبت شان، و درجهٔ فداکاری شان نیزنسبت بفواید و منافعیست، که از آن وطنهای برای شان حاصل آید. اگرمنافع بسیاری ازآن برد اشتنی باشند، در خصوص محافظه آن نیز همانقدر فداکاری می کنند. واگر کم باشد، فداکاری شان نیز کمتراست مثلا دولت انکلیز، که هندستانرا ازانکستان زیاده تراهمیت مید هند، ودرآنراه فداکاری می کنند، بسبب فواید ومنافعیست که خزینه های لایعدولا یحصای خودرا، ازآن پر کرده اند.

نتیجه

رسالهٔ عاجزانهٔ «وطن» یا هر گونه تاب و شکل ، هر آنقدر معلوماتی که در خصوص این کلمه سهل اللفظ صعب المعنی ، از تتبع و مطالعهٔ آثار بسی ارباب ذکاء و نیز از قریحهٔ ناقصانهٔ عجز انتما ، که لازم میدانست ، تا به اینجا بعرض معلومات پرداخت. درین هم ، هیچ شبهه نباید کرد ، که درخصوص وطن و محاکمات فلسفیهٔ آن ، ازین بیشتر سخن گفتن ، انسانرا بدیگر وادیها سوق داده ، از دایرهٔ بحث خارج میسازد و بدیگر مباحث عوالم اجتماعیه و حقوقیهٔ و اخلاقیه ، جهت تعلق پید کرده ، رساله را بقباله میکشاند. مقصد ازنوشتن ومغز سرخوردن ازآن ، همین یك چیزاست ، که «حب وطنی » را ، در دلهای ابنای وطن کاشتن است .

هر عصر زمان ، ازخود بسی مقتضیات و لوازماتی دارد ، که انسهای آن عصر وزمان ، مجبور میشوند ، که برهمان مقتضا و همان لزوم ، خط حرکت خود شانرا تعین ، وبرهمان خط حرکت ، روش ورفتار خود راپیروی وتعقیب کنند . هیچ قرنی نیست ، که نسبت به نقصانهاي قرون سابقه مکملتر دیده نشود. هرقرن ، هر زمان ، همان مقصد و مسلك مقتضی خود را ، قابل اجرا و مقرون حق وصواب میشما رد . هر عصر ، یك روش نو ، یك اخلاق نو ، اطوارنو ، یك احکام ومعاملات نودارد ، که انسانهای آنعصر و آوان ، نام آنرا «استعداد زمان » نهاده ، برمقتضای آن ، بحرکت کردن کوشش میورزند. بنابرین ، چون وطن نام مجموعهٔ اسرارقدرت ، درینعصرها و زمانها ، یك اهمیت وموقعیت عظیمی حاصل کرده ، واز اهمیت و موقعی که در اعصار سابق داشت ، یك جهت فایده برداشتن نیز بر آن علاوه گردیده ، که همین فدا کاریها و جانسپاریها ، وسخت جانیهایی ، که درین جنگهاي رستاخیز آسای

عمومی میشنویم، وشنیدنش خیلی شیرین وآسان مینماید ، و عملیاتش از ترك جان نمودن ، باربار دشوار تر گران می‌آید ، همگی را سبب یگانه ، همین جهت فایده برداشتن حب وطنی شده است .

در شدیدترین هنگامه های رستا خیز جنگی ، موزیکهای عسکری لاره های «حب وطنی» ترانه های «غیرت‌ملتی»را مینوازند ! همینکه ، این ترانه ها ونغمه ها را ، صفوف آهنین عسکر میشنوند، بچنان جوش‌وخروشی مید رایند ، که‌غاز زهردار را ، رایحه طبلهٔ عطار، بوسبه های طیاره‌ها را، لکه های ابر رحمت بار، گله های صدمتی را، خوار وابیمقدار دانسته، براستحکام فولادی، وخارزار های آهنینی سحا با میدوند، و برقدمه هاو بیشه های جسدهای همدیگر خود بالا بر آمده، بر کنگر های آن قلعه های فولادی ، بیرق شرافت فتح ملتی خود را میخلانند!

در آغاز فتوحات اسلامیهٔ ، در راه حصول وطن مشترك اسلامی، در وقت مقابلهٔ اعداد ،صدا ها وغلغله های «الله اکبر!» ،«بولی» هجوم داده میشد ، روگردانیدن بعد از آن، بر مسلمان حرام میشد !

***

خلاصه و نتیجه اینکه ،براي‌ما ملت افغان ، خاك پاك مقدس «افغانستان» از جهت معانی مختلفه ،و محاکمات حکمیهٔ که‌تا به اینجا درآنخصوص صرف شد ، صفت «وطن حقیقی» را دربر دارد، واز جهت نقطهٔ نظردین مبین‌سیدالمرسلین (ص) صفت «وطن مشترك» راکه عبارت از کلمهٔ طیبه و نقطهٔ اتحاد جامعهٔ اسلامیه را باشد، حایز میبا شد . لهذا ، بر ما از هر جهت، فرض وواجب است؛ که حب آنرا در دل بکاریم ؛و بسودای آن عشقبا زیم ،و حسن

رقابت،وحرص ، وغضب ، که ازبدترین صفاتست ، درباب از دست ندادن آن معشوق حقیقی خود ، شعارخود سازیم ، به تعصب تمام ، درراه محافظه ومدافعه آن بکوشیم ! چونکه ، دین ما ، پدرومادر ، زن وفرزندما ، شرف وافتخار ملی ما ، همین وطن مقدس ماست . اگر اینچیز ها ، بر ماعزیز وگران نباشد ، چه خواهدبود ؟ بیدینی (یعنی که حاکمیت دین وملت خودانسان نباشد) بی پدری ، بی مادری و غیره را که دوست دارد که مادوست داشته باشیم ؟

این است که تا بدینجا ، هر انچه درینخصوص لازم بود ، عرض انتظار قارئین کرام نموده ، حال بردعای واجب الادای وترقی روز افزون دولت متبوعه مقدسهٔ خود ، نگهبانی وطن مقدس خود ، از شردشمنان دین ، ختم مقابل نموده ، یك نشیدهٔ عاشقانه وطنیه راکه ، قبل ازچندسال ، از طبع حقیرانهٔ سرزده ودر «پراگنده» نام مجموعهٔ اشعار عاجزانه ، در مطبعهٔ مبارکهٔ «عنایت» ، بطبع رسیده ، برای تنشیط طبع قارئین کرام ، از انجا بالمناسبه نقل نموده ، جلوه پیرای عیون اولی الابصار میدارم :

عشق وطن

هرکس که دل به عشق وطن کرد مبتلا
ایمان و عقل و دین دنشود هیچ ازو جدا

قول رسول برحق ما اینچنین بود :
حب وطن اساس به ایمان و دین بود

حب وطن ، بخاك وگل وچوب وسنگ نیست
زیرا بخاك و سنگ قرا رودرنگ نیست

حب وطن ، بمیوه وگلزار و باغ نیست
حب وطن ، بکوه و بصحرا و راغ نیست
حب وطن ، بشهر وبه انهار و مزرعه
نبود ، چرا که پرشده دنیا به این همه
اینها عوارضست و محبت نه عارضیست
آن جوهریست خاص که از فیض معنویست
حب وطن معانی دیگر بود روا
کز حب خاک وسنگ ود رخت آمده جدا
این چند چیز باعث حب وطن بود
گویم ترا که ، تجربهٔ اهل فن بود
تشکیل جسم وجان بشر زآب نطفه شد
آن آبهم ز جوهر خون آب بسته شد
خون از غذا و آب و هوا حاصل آمده
از امتزاج این همه ، آن کامل آمده
خاک وطن بود که پدید آورد غذا
خاک وطن بود ، که شدش آب وهم هوا
خاک وطن ، بدایت تشکیل هروجود
کرده ست با هزار جدو جهد و تارو پود

خاک وطن به حکمت حی قدیم فرد

از بدء جسم و جان بشر ابتداء کرد

حس بصر، که نعمت عظمای خالق است

اول بخاک پاک وطن در تعلق است

سمعست قوتیکه سمیع علیم حی

احسان نموده‌است، به انسان نیک پی

اول صدا بگوش ز حب وطن رسید

صوتیکه بشنود همه ز اهل وطن شنید

نطقست خاصه ئیکه خداوند لایزال

فرق بشر نمود، ز حیوان باین کمال

اول کلام، چون ز دهان میشود برون

نطق زبان اهل وطن گشته رهنمون

اول مشام هم ز وطن بوی عشق یافت

ذوق از وطن، بدایت لذات رزق یافت

اول قدم، بعشق چو آغاز می کند

از لمس خاک پاک وطن ناز می کند

اول نفس که باعث سد حیات بود

از آن هواست کان وطن‌را محاط بود

پس گر سراجعت سوی وجدان کنی بجد

و آن گاه فکر این همه اسباب بیعد

یا بی ز بهر عشق وطن خویش را مطیع
مجبور حب او ست ، شریفست گر وضیع
ای خاک پاک ، عاشق افتادهٔ توام
با جسم و جان ، فدائی دلدادهٔ توام
مجبور حب تست ، حواس و قوای من
عشقت ز بهر هر مرض من دوای من
بشنو که عشق از چه به انسان شود بلا
تا گویمت ز قول حکیمان پرده ها
هر نقطه یی که جمع در وشد ، حواس خمس
سمع و بصر ، مشام و دگر حس ذوق و لمس
معشوق نام مجمع این پنجگانه است
عاشق همانکه جمع حواسش بهانه است
معشوق من وطن بود از این سبب که او
مجمع ز بهر جمله حواسم شده ست او
عاشق از آن منم که جمیع حواس را
کردم بخاک پاک وطن ، جمع و پا بجا
عشق وطن حواس ود لوجسم و جان من
مربوط کرده است بخود با هزار فن
چون اصل فطرت و نسب و قوم و ملتم
چون جسم وجان ورنگ وزبان شکل وهیئتم

چون اب وجد و جده و مادر ز هفت پشت
از تست و در تو بوده و در خاك تو بخفتست

چون جمله حواس من از جمله وجود
کرده‌ست با تو رابطه از جمله تار و پود

پس عشق تو چسان ز سر من بدر شود ؟
با شیر اندرون شد و با جان بدر شود

شد سالها که داغ جدائی و فرقتت
میسوخت ، همچو شمع ، دل و جان عاشقت

شبها ، بیاد وصل تو بیخواب مانده‌ام
در روزها ، بفکر تو در تاب مانده‌ام

هر علم و فن که خوانده و تحصیل کرده‌ام
نیت برای خدمت و نفع تو بوده‌ام

نیت به از عمل ، چو نبی کریم گفت
امیدم آن بود که همان نیتم برفت

جمله گناه و روسیهی و بدی من
پوشد خطا و جمله صفات ردی من

الله ذوالجلال ، که علام غیبهاست
داند که فکر و نیت من خالص و صفاست

ای خان پاك و ای وطن خوش زمین من
معشوق من ، حبیب من و دلنشین من

مسعود باش و شاد بزی تا ابد بمان
در حفظ و در ترقی و معموری و امان
از شر دشمنان شریر قوی بد
محفوظ باد خاك تو، در حضرت احد
در مسلك تمدن عمران و برتری
در علم و در صنایع و در هر هنروری
رشك آور بلاد تمدن نشان شوی
در شرق، همچو شمس درخشان عیان شوی
ابنا و اهل تو ز فیوضات اتفاق
گردند بهره یاب و برایند از نفاق
گردند یك وجود ونمایند دست یك
بندند جملگی کمر همت و کمك
از بهر دفع دشمن و جذب علوم وفن
از بهر اخذ صنعت وهم عسکری شدن
خلاق ذوالجلال، عنایت کند ترا
انواع عزت و شرف ونعمت و بنا
امنیت عمومی وحق و حقوق وعدل
آسایش ورفاه و مساوات وعلم و عقل
خیریت وسعادت و ثروت نظام و نظم
قانون حرب و نظم سیاسی و جند رزم

آزادی و تجارت و صنعت زراعتت

سال کثیر وراه وسیع و عمارتت

ازاین همه توانگروهم بهره ور شوی

در کرۀ زمین به ترقی سمر شوی

«محمود» بینوا، بشب وروز ا ینـدعا

میکرده است و باشد تا بت ز کبریا

تمت

چاپ مطبعه حروفی کابل، ۱۳۳۰ ق

دین، دولت، وطن، ملت

سال چهارم - شماره ۲ - ۳ - ۲۳ جوزا ۱۱۲۹۳

تحت عنوان «دین، دولت، وطن، ملت». در فصل «اخلاقیات» مینویسد:

این چار کامهٔ مقدس را مینید؟ اینها چار عنصریست که قوام انسانیت انسان به آنست. کسیکه وطن خود را دوست ندارد، شرافت ملتی خود را محافظه نمیتواند کسیکه شرافت ملتی خود را محافظه نتواند، حقوق خدمت وصداقت دولت خود را نمیشناسد. کسیکه اینچیزهارا نداشت، و نتوانست ونشناخت، دینش راناقص، اخلاقش را فاسد، تربیه اش را مفقود، و از هیئت اجتماعیه اش مطرود باید شمرد!

«وطن» چست؟

و طن یك ظرفیست که ملت مظروف آنست. چنانچه ظرف بدون مظروف خالی و بیکار است، کذالك، مظروف بیظرف نیز از جمعیت به پریشانی سر دوچار است.

«وطن» پدر مهربان، «وطن ما در شفقت شان است که، ملت اطفال پرورش یافته و اولاد حمایت دیدهٔ اوست.

چنانچه مادر و پدر بی‌اولاد عقیم وعنین است، کذالك اولاد بی پدر و مادر را نیز یتیم، اسیر، وحزین باید دانست.

وطن، شجر است، ملت ثمر! وطن چشم است، ملت نظر! وطن مزرعه‌است، ملت محصول آن! وطن خزینه است، ملت نقود آن! پس چنانچه شجر بی ثمر، دیدهٔ بی‌نظر کشت زار بی حاصل، خزینه بی معامل از فایده و نفع معر است، کذلك، وطن بی ملت، و ملت بی وطن نیز از همه چیز معر است.

* * *

حالا، ازین تعبیر های شاعرانه درگذشته، یکقدر معنا های حقیقی این کلمات مبارك و مقدس را بعبارات ساده بیان کنیم، تا اولاد های وطن بدانند وبفهمند که اینهاچیستند، و چه تاثیرات، و تا چه درجه اهمیت دارند.

پیش از سه چار سال که اول بار به نشر این اخبار عاجزانهٔ خود آغاز نمودیم، کلمه مقدسهٔ وطن را که مینوشتیم، بعضی از ابنای وطن عزیز ما، در خصوص قدسیت آن، ودرجهٔ اهمیت‌آن تردد میکردند، وبحقیقت معنای آن‌پی‌نمیبردند که بحث قدسیت و محبت وفدا کاری آن، یك چیز عجیب و غریب بیگانه بگوش شان بر میخورد، حتی کلمه های انگلیزی میشمردند!

زیرا بعضی کاکه ها واوباشهارا خطاب «بچهٔ وطن» داده تعبیر اولاد وطن را ازهمان قبیل یك کلمهٔ محقرانه و بدرجه مستهزیانه گمان میکردند! رفته رفته، باین کلمه «وطن»، گوشها عادت گرفت، ودرجهٔ اهمیت وقدسیت آن، تا یکدرجه بعضی ذهنها وفکرهارا بشور

و حرکت‌آورده اما بازهم، بعضی چنین گمان خواهند کرد، که مراد از وطن، همان قریه یاقصبه یاشهری خواهد بود که درآن توطن وبود وباش شان باشد، و مقصد ازدوستی و صداقت‌وفداکاری وطن، منحصربهمان ده و قریه و قصبه و شهر خواهد بود، حالانکه معنی حقیقی وطن این نیست!

مختصرترین و بحقیقت نزدیکترین معنی وطن اینست که، وطن همان‌خاکی را باید شناخت، که باخطهای سرحدی غربی و شرقی‌وجنوبی‌و شمالی، از خاک‌دیگر دولت های همسایهٔ خود جدا شده باشد. به تعبیر دیگر وطن همانقدر ملکها، زمینها وشهرها وقصبه ها وده هائیست که حکم یک دولت‌و یک حکومت بران نافذوجاری باشد. وطن کابلی، جلال آبادی، مزاری، لغمانی، کنری، نورستانی، شنواری، سفید کوهی، خوستی، منگلی، جدرانی، کوهستانی، کوه‌دامنی، نجروی، تگاوی، پنجشیری غزنیچی، هزاره‌ئی، وزیرستانی، بدخشانی، قطغنی، بلخی، مزاری، میمنه ئی، هراتی، قندهاری وغیره وغیره، همه گی همان خاك پاکیست، که‌آنرا «افغانستان» میگویند و میخوانند، و مینویسند!

حالا بیائیم بر معنی لفظ ملت:

«ملت» نیز مانند لفظ «وطن»، یك شمولیت عامی دارد. اگرچه همهٔ اهل اسلام را ملت اسلامیه میگوئیم، و میدانیم، اما مـراد ما از کلمهٔ ملت، همان مـردم و نفوسیست که‌در خاك پاك وطن مقدس افغانستان، معیشت‌و سکونت‌وبودوباش‌دارند

ورعیت وتابع یك دولت و یك حکومت هستند ، که برجملهٔ آنها ، عنوان . ملت افغان اطلاق میشود . تعبیر قوم ، معنی ملت را در بر نمیگیرد . زیرا ملت از اقوام مختلفه ترتیب وتشکیل یافته است ، وچنانچه کلمهٔ وطن تنها بر یك شهر ویك قصبه ویك ده منحصر نمیماند ، همچنان ، کلمهٔ ملت نیزعبارت ازیك قوم ویك قبیله ویك زایی نیست . درانی ، غلجایی ، تاجیك ، ترك ، اوزبك ، هـزاره ، کوهستانی ، پنجشیری وغیره وغیره جملگی ملت افغان گفته میشود . چرا که ، در یك وطن ، وزیر حکم یك دولت ، سکونت ومعیشت دارند ، وآن وطن ، وطن مقدس افغانستان ، وآن دولت ، دولت مستقله افغانستان است وبس .

آمدیم بر کلمهٔ « دولت » :

هزار افسوس که در عوام الناس ما ، کلمهٔ دولت ، تنها بر پیسه وروپیه وطلا ومال یعنی توانگری اطلاق میشود ! مثلا میگویند فلان آدم بسیار دولت دارد ، یافلان آدم دولت مند است . مراد شان این است که یعنی آنشخص بسیارصاحب پیسه وثروت توانگرت میباشد ، و چون طایفهٔ هنود ، باموروصرافی مشغول ، و به ثروت وتوانگری معروف اند ، القاب وخطابی که برای آنهانوشته شود « دولت پناه » نوشته میشود ، و اگر بان طایفه مراسمه سلام و کلام ابتدائی ملاقات بوقوع آید ، بجواب « خدا نگاهدار ! » آنها « دولت زیاد ! » گفته میشود !

عجب القاب ، وخطاب بزرگی داب !

اما عجبتر اینکه ، این القاب وخطاب را ، از روی کم زدن وخوار شمردن میدهند ، نه از روی اعزاز واکرام ! چرا که آنها را چون لایق خطاب و القابی که بمسلمانان داده شود نمیبینند ، از آنرو ، بچنان خطاب والقابی که لایق

مسلمانان نباشد ، مخاطب وملقب میشوند. حالانکه لقب دولت پناه ، بایدیك لقبی باشد که مخصوص وزرا ووکلای دولت شمرده شود . بهر صورت ، حالا از این سخن صرف نظر کرده ، اینرا بگوئیم ، که دولت در لغت اگر چه معانی بسیار وپرشاخ وبرگ داری دارد ، اما برای آنکه سخن دراز نشود ، واز راه کوتاه تری بمقصد برسیم ، بهمینقدر اکتفاءمیورزیم ، که « دولت » عبارت از قوهٔ حاکمه ایست ، که زمام ادارهٔ وانتظام ، واحکام عدالت ورفاهیت وثروت وسعادت وآبادی وعمران یك ملت ویك وطن ، بدست کفایت و درایت آن قوهٔ حاکمه ، که از وطن وملت ودین خود شان باشد ، سپرده شده‌باشد .

.. چون این سه چیز ، یعنی «وطن ، ملت ، دولت » نباشد ، دین هم ناقص وبیکار میماند . بگوئید که : چرا ؟ میگوئیم : ازین سبب ، که تاریخ وواقعات یومیه ، بما عیاناً نشان‌میدهد ، که آن وطنها وملت‌های اسلامیه ، که در زیر احکام وقوانین فرمان روایی غیر دین شان درآمده ، وآزادی ملتی ووطنی شان به اسارت منقلب گردیده ، بر احکام دینیه خود آزادانه مالك نیستند. یکبار با طراف خود ببینید : آیا گمان میکنید ، که آن برادران دینی ماکه در زیر پنجهٔ فولادی اسارت غیر دین وغیر ملت خود درآمده اند ، مانند مایان ، آزادی دین ، حق وطن ، شرف ملتی را مالك خواهند بود ؟ لاوالله ! حاشا ! هیچگاه ! ..

آیا نمیشنوید که مسجد مسلمانان را خراب میکنند ؟ عزت وحقوق و اعتبار مساجد ومعابد اسلامیه ، نسبت به کلیسا های خود شان لا شی میماند ! اگر سرك یا راه ریل شان برکدام معبدو زیارتگاه مقدس اسلام برابر بیاید، بکمال بی پروایی و بیپا سی ، آنرا مشکا فند ، و خراب میکنند . در عزت و اعتبا ر و حقوق ، هیچگا ه یك مسلما ن بسیار معتبـر و با حیثیت ، بایك آ د م معمو لـی خود شان، برابری کرده نمیتواند ! اگراولادمسلمان، هزاربار بدرجهٔ خود شان تحصیل یافته باشد، باز هم در رتبه ومنصب وماموریت، درجه اولاد تحصیل یافته خودشانرا نمی یابد. همیشه خود شانرا دارا و دیگران را نوکر میدانند. آنانیکه بوطن وملت ودین خودشان خاین ،غدار، دشمن باشند، خطابهای بزرگ و القابهای مترك، وعزت واعتبار و برتری میگیرند. آنانیکه ان اميل ورغبت بوطن و ملت ودین خود داشته باشند ،ودرراه حقوق دینی ووطنی وملتی خود زبان بجنبانند، یاقلم بزنند، ضبط میشوند، تاراج میشوند ، بندی میشوند ، اعدام میگردند

برتحریف و کشیدن کلمهٔ «کافرون» راازقرآن عظیم الشان ، جرئت وتشبث میورزند. ملاها و امامهای مسجدهای مسلمانان را ، بردانستن زبان خودشان، برعالم شدن علوم خودشان، مجبور میسازند. قاضی ها ،مفتی های مردم مسلمان ،اگر احکام دینی وقوانین ملکی شانرا ندانند، مجازات میشوند و الحاصل ، برای آن اخوان دینما که در زیرتسلط وحاکمیت غیردین وغیرملت خودشان درآمده اند، نه محافظه دینی ،نه شرافت ملتی ،نه حقوق وطنی، هیچ چیزی باقی نمانده است .

اسیرذلیل حقیربیچا رگانی هستند که خالق عظیم الشان کون و مکان، و روحانیت

پیغمبر آخرزمان وبرکت قرآن‌ما را ازآنحال نگهدارد وآن اخوان‌ما را هم نجات‌بدهد ! آمین

ای اولاد وطن !

دین،دولت، ملت،وطن خودرا عناصر چارگانه حیات‌خود بشناسید ! در پابندی دینی‌صداقت دولتی،حفظ شرافت‌ملتی، محبت وطنی‌خود، بجان ودل کوشش‌ورزید ! درین‌شماره بهمین‌قدرسخن‌اکتفاورزیدیم. انشا الله، درشماره آینده، از هرکدام‌این کلمات مقدسه چارگانه، جدا جدا بحث خواهیم راند .

سال چهارم ـ شماره ۲۲، ۲۲ سرطان ۱۲۹۴

دین ، دولت ، ملت، وطن .

ملت‌ووطن ، آنچنان با هم مربوط با یکدیگر پیچیده ورشته و بافته چیز های میباشند ، که اگر هردو رایك چیز واحد بگوئیم ، جادارد زیرا ، این دوچیز، بدون همدیگر یك‌معنی مستقلی رادربر نمیگیرند . ذاتاً ، دراول‌مقالهٔ‌خود، ثابت ساختیم که‌این چهار کلمهٔ مقدسه ، بایکدیگر بدرجهٔ مرابطات و مناسبات دارند ، که اجزاء لاینفك شمرده میشوند ، ویکی بدون دیگرقایم‌ودایم نمیما ند .

چنانچه قبل‌ازین گفته شده بود ، بازتکرار میکنیم ، که اگر خدا ناخواسته ، وطن یك‌ملت ازدست شان برآمده ، بدست دولت غیر دین وغیر ملت شان بیفتد ، اول چیزیکه باوطن یکجا محوشد نیست «دولت»و«دین»آن ملت‌است ، زیرا ، مثال های تاریخی ، بصورت واضح بمانشان میدهد ، که بر یك ملت و وطن ، که اجنبی مستولی شده است ، محوشدن «دولت» آن ملت‌ووطن ، بصورت آنی‌ودفعتاً واقع شده است . چونکه ، تادولت یك ملت ووطن محو ومنقرض نشود ، بران وطن

وملت، اجنبی مستولی شده نمیتواند . امادین آن ملت ووطن شان، بصورت تدریجی ، آهسته آهسته محو ومنقرض میگردد ، وشرافت حقوق ، اخلاقیات ، ادبیات ، زبان، تهذیب ترتیب آن ملت ، یکی بعد دیگر محو ومنقرض شده میرود، تاهیچ اثری ازملت آن هم باقی نماند . امابعضی خواهندگفت، که : «آقای سر محرر در ینباب مبالغه گویی میکند ! این است بعضی مملکتها ی بسیار نزدیك همسایهٔ شما، که با وجود استیلای غیر دین وغیر ملت شان بران، بازهم باینددرجه هائیکه سرمحرر میگوید، چیزی نشده است ».

حال آنکه ، این یك تسلی ودلخوشی ایست، که خود آن گوینده بخود ش میدهد . وچون عینك دوربین حقیقت رابردیده نها ده، بغور و انصاف نظر کند ، بعضی ازآن مقدسات را سراسر محو و منقرض می بیند ، و بعضی رانیم منقرض ، وبعضی راروبانهدام ، وانقراض ! مثلاً ، دولت ووطن شا نرا سراسر محو ومنقرض می بینیم زیرا دولت شان ، همان دولت غیردین ، وغیرملت شان است که برانها حکم میراند ، وازخود دولتی ندارند ، ووطن شان یك پارچه ازاعضای بدنیهٔ همان وطنی است، که وطن اصلی دولت حاکمهٔ شان میباشد ، چرا که قانون هر دولت ، همچنین حکم میکند ، که هرپارچهٔ ازپارچه های قلمرو هردولت ، یك عضو یست ازاعضای وطن همان دولت ، اگرچه وطنی اصلی آن دولت درغرب باشد ، وآن پارچه اش د رشرق . دین شانرا بایدنیم منقرض بد انیم ، زیرا اولا نماز جمعه وعیدین ، که بخطبه موقوفست ناقص شمرده میشود ، وبعضی ازاحکام دینیه ، بتما مها اجرا نمیشود ، که اگر یگان یگان ازآنها بحث برا نیم ، یك کتا ب عقا ید باید بنویسیم . ملت شان را ، روبه انهدام و انقراض می یابیم ، زیرا ، زبان خود شان ،

که یکی از اهمترین امتیازات ملتی شان شمرده میشود ، زبان رسمی دولتی شان نیست. باوجود یکه زبان‌شان ازفارسی وعربی ، واصل زبان خودشان مرکب است ، رفته‌رفته بعضی ازاجزای مرکبهٔ آنرا، سراسر کشیدن وحذف نمودن میخواهند . مثلا زبان‌فارسی ، که دریکوقتی زبان‌رسمی سلطنتی ملتی شان ، وزبان ادبی رسمی سلطنتی ملت‌شان ، وزبان ادبی اصلی شان بود، ودر وقت حاضرزبان دودولت مهمهٔ اسلامیه میباشد ، واز زبانهای‌بسیار عمدهٔ شرقیه شمرده‌میشود ، این زبان‌را ، سراسر میخواهند لغو کنند ، وتحصیل وتعلیم آنرا منع نمایند ، وممکن است که رفته رفته زبان عربی راهم که‌جزوثانی زبان شانرا تشکیل داده نیزمحوسازند ، و بالاخره ، زبان اصلی‌شانرا نیزازمیان برداشته ، زبان ملتی وحکومتی‌خودشان راقایم گردانند، که‌اینمسئله ، حقیقتا خیلی د هشتنا ك یك ضربه ایست ، جانکاه که بر ملیت شان حواله مینمایند .

تنها نه‌زبان بلکه بسیاری ازحقوق ملی‌شان پامالست .

این احوال مملکتهای نزدیك‌ماست، که‌بسبب استیلای دولت غیرملت وغیر دین‌شان، باین‌حالهائیکه یك‌قطره‌ازبحر ازان بحث‌رانده نتوانستم ، گرفتارآمده اند، وچنانچه، وطنیت وحاکمیت شان سراسرمحو ومنقرض‌گردیده ، دین وملیت شان نیز تدریجا زایل‌شده میرود. حالانکه اگر یکقدری دورتررفته ، به«اندلس» نظر بیندازیم، درآنجا هیچ اثری‌ازآثار این‌چار کلمه مقدسه‌رابامیکروسکوپ‌هم دیده نمیتوانیم !

پس ، ای نونهالان چمنستان وطن عزیز !

برحال واحوال عالم بینا شوید، وبرنعمای که خالق یگانه بی همتای ماجل وعلا برماوشما احسان فرموده ، داناگردید. این‌چهار عناصر مقدسهٔ حیاتیه خودرا،

ازجان وجهان عزیزتر وقیمتدارتربدانید، زیرا، منافع دین ودنیا، دردوست داشتن همینهاست، زیرا، حاصل کردن حیات ابدی، درفدا کردن جانست، در راه همین هاست. زیرا، مالك شدن بر بهترین اخلاق حسنه، نقش کالحجر ساختن محبت دردلها، همینهاست زیرا، صاحب‌شدن برهمه علوم عالیه، تربیه کردن دماغست بردوست‌داشتن همینها! زیرا ناموس، شرف، عزت، اعتبار، سعادت، افتخارهمگی، درمحبت به‌اینها درارتباط قلب‌اینها، درقایم‌بودن اینها، دردایم‌ماندن اینهاست!

ای ابنای وطن عزیز! ای ملت نجیبه باتمیز!

الحمدلله، دین مقدس‌ما، احسن واشرف واقدس واعلاترین همه ادیانست، زیرا خداوند تعالی‌رابه‌یگانگی وبی‌مانندی ولاشریکی میستاید. سبحان‌الله! آن‌ملتهائی که‌بعذاب‌تثلیث گرفتار آمده‌اند، چقدرمعذب، مترددد، چقدر مشغول الفکرند، تایك‌رادو، دوراسه، وبازسه‌رایك کنند! چه‌عذابها، چه مشکلاتها می‌بینند! پیغمبربرحق ما، قرآن‌قادر مطلق‌ما، بجز خوبی، بجزنیکوبی، بجزعدالت، بجزراه‌های نجات‌وسعادت، دگرچیزی‌بما نشان‌نمیدهد. راه‌های‌راست، دنیاوآخرت‌را، برای‌ما بازداشته است، باهمه‌افراد بنی‌نوع بشر، مارا برخوبی‌وحسن‌سلوك ماموزفرموده، وباهمه‌ملتهایی که همدین‌ماباشند، خواه‌در شرق‌باشند خواه‌درغرب، به‌برادری وهمدردی ویکوجودی دستور داده است.

دولت‌متبوع ما«دولت‌اسلامیه افغانستان» است، که‌ما تابع‌آنیم......

... ملت‌ما «افغان» است: ازحیثیت تابعیت دولت افغانستان، افغان است.از حیثیت‌معیشت‌وسکونت‌درخاك‌پاك افغانستان، افغانست. دیانت، شجاعت، اطاعت به‌اولوالامر، درنهاد وفطرت‌ما ودیعه‌الاهیست. افتخار،شرافت ملتی، بدرجهٔافراط،

وطن‌دوستی غیرت ناموس، ذکاء، هوشمندی، ازشیم عالی ایست، که خداوند عالم، بصورت بسیار وافری بما احسان فرموده. وطن مقدس ما «افغانستان» است، که حضرت خالق ارض وسماجل وعلا، ازهمه ثروتها وتوانگریهای طبیعت آنرا معمورومملو داشته است. چه زمینهای زراعت‌نثار، چشمه های سارهای خوشگوار، چه جویبار های با آبشار، چه کوه‌های سربفلك کشیده، چه جنگلهای تبرندیده، چه میوه های حلاوت بار، چه غله های بیشمار، چه معدنهای مختلفه، چه حیوانات متنوعه نیست که در ان نیست ؟ لاجرم ، اینچنین دین مقدس ،اینچنین دولت مقدس ،اینچنین ملت مقدس ،اینچنین وطن مقدس خود را ، اگر بتمام وجدان‌وایمان دوست نداریم ،ودر راه اعلای آن در راه صداقت آن ، درراه شرافت آن ، درراه محافظت آن جان فداساختن راشرف عظیم نشماریم ، خدای ما برما غضب خواهد کرد ! دولت برما لعنت خواهد کرد ! ملت مارا مطرود ، وطن مارا مردود خواهد نمود !

ای برادران همدین، وهم تابعیت وهم ملت وهموطن !

بیائید ، که همه دست یك کنیم ، دلهای همدیگرخودرابزنجیر های محبت این عناصر اربعهٔ مقدسه ، چنان بیکدیگر مربوط نمائیم ، که شیر های قوی پنجهٔ مفترسه ، وخرسهای عظیم الجثهٔ وحشیه ، نتوانند آنرا ازهم بگسلند .اگر دشمنان این مقدسات ،تصورچشم زخم رسانی‌را در یك گوشه ازگوشه های‌دل خود،دریك حسی ازحواس دماغ خود ، جابدهد ، بقوت اتحاد وارتباط همان‌محبت این‌عناصر مقدسه ، دلهای شانرا از درون شان برآورده ، ریزه ریزه کنیم ، مغز های شان‌را از دماغهاي شان کشیده ، حواس شانرا پاره پاره نمائیم !

بلی بلی ! برای حفظ این مقدسات خود ، بیدار گردیده هشیار شویم .هردم و

هر لحظه ، حاضر باشیم ، بیاموزیم ، بیندوزیم ، غیرت ورزیم ، همت کنیم ، که بهترین اخلاق حسنه ، همین است. والسلام !

(درین شماره همینقدر ، انشاالله در شمارهٔ آینده ازحقوق متقابلهٔ اینها بحث میرانیم).

سال چهارم ـ شماره ۲۳ ـ ۵ اسد ۱۲۹۳

دین ـ دولت ـ ملت ـ وطن

حقوق متقابله اینها:

حالا یکقدری ازحقوق متقابلهٔ این مقدسات بحث وبیان راندن لازم است، تامعلوم شود ، که حق یك مقدس ، بران مقدس دیگر چیست؟ ازین چار کلمهٔ مقدسه ، کلمات اول وآخرآن ، یعنی دین ووطن , حق دار وصاحب حق هستند . امادولت وملت ، چنانچه یکی باد یگر خود شان باد ای حق همدیگر مجبور، ومکلف میباشند ، همچنان ، هردوی شان در بجا آوردن حقوق دین ووطن نیز در زیر تکلیف شمرده میشوند .

اولا از حقوق متقابلهٔ دولت وملت ، باید بحث برانیم ، که این بحث خیلی مهم وبسیار نازك است ، وبیان آن ، براظهار حقیقت ، وعدم کتمان ، وآفتابی کردن هرچیز موقوف است . بااینهم ، محرری که میخواهد ازینمسئله مهمه بحث راند ، میباید که یك معلومات وعرفان فوق العاده واسعی را مالك باشد، و قتی که میخواهد ازین نکتهٔ سر بسته چیزی بنگارد ، میشاید که یك میدان فراخ بی سنگلاخ آزادی را صاحب باشد ، تا جولان شعلهٔ جواله آسائی خودرا بتمامهابکار آرد . حالانکه ، این محرر عاجز را ، نه معلومات وعرفانی آشکار است ، ونه قلم لنگ باپالهنگش را قوت جولانی پدیدار است ! لاجرم ، از بعضی بیانات ساده وبسیط ، بدیهی و

آ شکارا یک مسئله مهمه چیزی چیزی مینگاریم، تا در ترتیب موضوع بحث ما بی انتظامی نیاید.

آیا دولت بی ملت، یاملت بی‌دولت را، بچه چیز تشبیه داده میتوانیم؟ «بار ها گفته ام و باردگر میگویم» که‌ملت بی‌دولت، بیک کمند اسپهای فربه وتوانای بدمستی میماند، که افسار وپچاریهای شان گسلیده، و لجامها از سرشان کشیده‌شد، و در یک ساحهٔ محدودی، که‌باچهار دیوار، ازچهار جهت محاط‌باشد به لگد کوبی، کپ گیری همدیگرآمده‌باشند، یابه‌رمه های‌گوسفندبی‌چوپان، یابه عرابه موترو انجن ریل‌چالان شدهٔ بی‌موتران، مشابهت میرساند. آیا دولت بی‌ملت چه‌خواهد بود؟ هیچ! بلی‌یک هیچی، وعدم مطلق دولت، بوجود ملت عنوان‌دولت راگرفته میتواند، وگرنه، یک‌پادشاه ویک‌چند نفروزیر ووکیل را، در یک‌دشت بی‌آدم، چه‌نام خواهیم‌داد؟ پس‌معلوم میشود که، دولت و ملت، یک وجودیست که سرآن دولت، و بدن‌آن‌ملت‌است. چنانچه تن بیسرزنده شمرده‌نمیشود، همچنان، سر بی‌تن نیزهمان‌حکم‌راد ر برمیگیرد. چون‌بحث‌سرو بدن، درمیان‌آمد لازم شد که حقوق‌متقابلهٔ دولت‌وملت‌رانیزازنقطهٔ‌نظر فن«منافع الاعضا»در زیر بحث‌بیاریم.

معلوم است که همه‌اجرای حرکات اعضای‌بدن تابع دماغ، یعنی سر است زیرادماغ، موضع‌عقل وخواس میباشد که‌برتمام اعضای بدن، ارادهٔ حکمرانی را اجرامیکند. عقل تمیز، تصور، تخیل، تفکر، محاکمه، دیدن، شنیدن، شمیدن چشیدن، دانستن اگرنباشد، اعضای‌بدن حرکت کرده‌نمیتواند، واگرحرکت بتواند، آن‌حرکت، همان‌حرکت‌غیراختیاری بی‌لگامانهٔ مهلکه‌خواهدبود. اینست که، حق دولت برملت، بمشابهٔ حق‌دماغ است براعضای بدن.

ملت بدنست: در بدن، پای، دست، پنجه، شانه، گردن، کمر، معده، جگر، قلب وغیره اعضای مهمهٔ موجوداست، که هر یك ازآنها وظایف حقوق حیات را بجا می‌آرند. دست، پای، پنجه، شانه، کمر، سعی و کوشش زراعتی، تجارتی، صناعتی، عسکری ملت است که مواد غذائیه ومالیه، ومعدنیه، ذهبیه و فضیه، وتدافعیه را تدارك واحضار میکند. معده، استهلاکات نافعه را اجرا کرده، مادهٔ مابه‌الحیات خون راحاصل، وکیمیاخانه، وضرابخانه، واداره خانه های جگرها، وگرده‌ها، و زهره، وغیره آنهارا تصفیه وتربیه، ودیگر اعمالات نافعه‌بکار برده، زرمه‌های خون را، درخزینهٔ عامرهٔ قلب، جمع آوری میکند، که ازآنجا، بواسطهٔ مامورهای اجراآت شرائین و وریدها، درتمام بدن ساری وجاری داشته، واعصاب واعضارا حیات‌وقوت بخشیده، بحضرت دماغ عرض وتقدیم مینماید. این‌است که حق ملت بر دولت، بمثابهٔ حق اعضای بدنست بردماغ !

اما اینراهم باید دانست، که‌حقوق متقابلهٔ دولت وملت، چنان با هم رشته و بافته است، که‌اگر یکی درایفای حق‌خود قصور وتکاسل ورزد، در بجا آوردن حق‌آن دیگرنیز قصور ونقصان واردمیشود، مثلاًاگر دولت، در وضع قوانین متین، ونظامات مفیدذهن نشین، برای اجراآت عدالت وآسایش مملکت، و معموریت و سعادت ورفاهیت وراحت عمومی، وتعمیم معارف عمومی، و انتظام عسکر گیری، واعتدال مالیه‌گیری، وترویج صناعت، و افزونی تجارت، و غیره غیره، کوتاهی وسهل انگاری کند، ازفواید ومنافعی که ازملت حاصل شدنی‌باشد، امیدبایدنکند. درانحال، دولت‌بدماغ مختل وضعیفی مشابهت میرساند، که‌حرکات اعضای‌بدن نیز، تابع همان قسم‌فعالیت دماغ مانده، درهرآن وهر لحظه، تهلکهٔ افتادن و غیر

انتظامیها، وسوءهضم، و بیماریهای مختلفهٔ، ازعدم انتظامجولان دم ملحوظ است. کذالك، اگرملتی، که به‌قوانین موضوعه واحکام مرعیهٔ دولت خود، عدم صداقت وعدم اطاعت ورزد، آن‌ملت رامفلوج، معیوب و به‌انواع امراض‌عصبیه مبتلاباید شناخت، که‌نه خودشان از دولت، و نه دولت شان ازچنان ملت، هیچ استفاده نمیتوانند، که‌بیم محووهلاك هرآن باآن توأم افتاده است .

اگرچه، قواعد حکمیه ومنطقیه و سیاسیهٔ بسیاری، در باب این حقوق متقابلهٔ دولت وملت، ازطرف علمای حقوق‌بیان شده است، ولی ما، ازان مسا یل مهمهٔ مغلقه صرف نظرنموده، بهمچنین بیانات خودکرندی ساده و قریب الفهم وچیزی قناعت ورز یدیم. «درخانه اگر کسست، یکحرف بسست ! » .

* * *

حالا این را بگوئیم ، که‌دولت باملت ،وملت‌بادولت ، چنانچه به ایفای وظایف حقوق متقابله همدیگر خودشان مکلف میباشند ، همچنان ،در بجا آوردن حقوق دین ووطن نیز مکلفیت ومجبوریت قطعی دارند .دولت ، چنانچه بقوانین ونظامات ، وسر رشته های تدبیروسیاست ، ملت راآسایش ،سعادت،معرفت،صنعت، تجارت می بخشد ،وملت نیز ، بسعی وکوشش وعلم وصنعت خود ،دولت راقوت، ثروت ، خدمت تقدیم میکند . همچنان ،لازم وواجب است ،که‌دولت وملت هردو، با هم دست یك کرده ،باتمامی هستی ، وهمه قوای خود شان ،حقوق دو حقدار مقدس خود شان ، یعنی دین ووطن را بجا آورند .نخستین وظیفهٔ بجا آوردن حق این دو مقدس همین است ، که از هجوم وحمله دشمنان دین ، ووطن ، آنها را

محافظه ومدافعه کنند. یعنی اگر دشمنان دین ووطن بخواهند، که برخاك پاك مقدس وطن که دین،دولت،ملت در آغوش شفقت وحمایت آن غنوده وگهواره سعادت وراحت است، بقدر یك قدم از حد خود تجاوز کنند، همان دم، دولت، با همه قوتهای ناریه کوه های آتش فشان آسا، واسلحه جارحه برقی نما، وملت، با همه هستی وجود توانا، بمرد وزن وپیر وبرنا، چنان صولتهای شیرانه، وچنان مدافعه های مردانه نشان بدهند، که تمام هستی، ملکیت، وملیت دشمنان را از بیخ وبنیاد بلرزه انهدام، وزلزله محوو اعدام درآورند، تاحق دین ووطن بجا آورده شود احکام دین را بجاداشتن، ومحبت مفرطهٔ آنرا در دل کاشتن، نیز ازحقوق مرعی الاجرائیست که دولت وملت به اشد لزوم بان مکلف است آباد داشتن وطن، ومزروع ساختن وطن، وبکار انداختن معدنهای وطن، وهمه چیزهائیکه موجب زندگی وتازه گی ورونق وثروت وسعادت وطن باشد، حاضر وآماده نمودن، نیز از حقوق مشروعه لازمی ولابدی ایست، که بررقبه دولت وملت فرض وقرض است درعین زمان، محبت مفرطه وطن را، درحواس وقلب پروریدن، نیزاز وظایف حق شناسی، عظیم دولت وملت است، دربجا آوردن حقوق وطن.

سرلوحه اخلاقیات ما، درباب اینچار عنصر مقدس، بااین مقاله عاجزانه خود، خاتمه میدهد.

انشاءالله، درما بعد، از دیگر محاسن اخلاق وفضایل تهذیب، که موجب تنویر اذهان اولاد وطن عزیز ماگردد، نیز بحث وبیان خواهیم راند. ذاتاً وظیفه یگانه قلم عجز رقم «محمود طرزی»، ودرین اخبار وطنیه مقدسه، بجز همچنین بحثهائی یك خدمت عاجزانه شمرده شود، دگرچه چیز است؟«ومن الله التوفیق!».

[افغانستان و نعمت آزادی]

تحت عنوان «موعظه»

ای برادران وطن!

خدای یگانهٔ بیهمتای خود ما نراسپاس بگوئیم که وطن مارا بنعمت «آزادی» ممتاز فرموده است وما ملت افغان را «آزادی» عطا فرموده است. دولت متبوعهٔ مارا استقلال و «آزادی» احسان فرموده است ..

... نی نی! آزادی بیحکومتی، بی قانونی نیست. آزادی مانند اسپان بی لجام، شتران بی مهار، ساندن نیست. آزادی مانند یک عرابهٔ موتر چالان شده، ویک ریل براه افتاده بی در یور سانده نیست. آزادی آنست که یک ملک ویک ملت، استقلال حکومتی خود را مالک باشد، وبزیر حکم واداره حکومت غیرجنس وغیر دین خود نباشد، صاحب آزادی، حقوق حاکمیت، آزادی حقوق دین ومذهب آزادی لسان و قومیت، آزادی ادبیات ومدنیت خود باشد.

ای برادران دین و وطن!

سپاسها سپاسها، ثناها ثناها، که ما افغانیانرا این نعمت آزادی با همهٔ معانی آن حاصل است. ، قانون ما، حکومت ما ازخود ماست شرع شریف محمدی، همه حقوق دینیه ومذهبیه مارا محفوظ وآزاد داشته. آزادی قومی وملتی ما پا برجاست. از همه

تسلطات اجانب فارغ وآسوده ایم. وطن بسیار آباد وآزادی داریم. ما راست که قدر این نعمت رابشناسیم، ودر تصحیح اخلاق واصطلاح حال وسآل خود کوشش و رزیم. بعلم ومعرفت، بصنعت وزراعت، بحرفت وتجارت، باکتساب ثروت وسعادت، بیما کمال قوت وشوکت دولت خود، بروح وحواس، بصدق واخلاص، جد وجهد نمائیم.

باهمدیگر خود دوست شویم. دشمنیها وبغضها وکینهای قدیمهٔ جهالت را، از سینه بیرون کنیم. منفعتها را در اسباب سازیها برای از پا اندازیهای برادران مسلمان خود نجوئیم. حیف است، بر ماندگی فکر وذهن ما، که باینچیزها صرف شود، زیرا آن فکرهای رسا وذهنهای وقاد ما، درینعصر وزمانی که ما دران هستیم، دیگر چیزها از ما امید میکند: خزینهٔ دولت را کیسهٔ خود پندا نیم، توانگری آنرا توانگری خود بشناسیم. پرشدن، بیت المال مسلمین، در رفاهیت وسعادت دهقان است. نوك بیل دهقان را تیز کنیم، یعنی برای یك حبه نفع خود، یك مزرعه را ویران نکنیم. رحم وشفقت کنیم، تا پرورد گار ما برما رحم کند. نفسهای خودرا متغیر نسازیم، تانعمت آزادی قومی ووطنی ما بفلاکت اسارت متغیر نشود!...

(درین جا مثال مظالم خارجی را برملت های دیگر می دهد)

ای برادران وطن!

این یکدوسه مثالکی جدید بود که برای شمان بیان کردیم. اگر ازین قبیل مثالها را بخواهیم، که درقید تحریر آریم، بجلدها کتابها نوشتن لازم می آید لهذا، به بسیار زار ناله گی، وبسیار دلخراشی باز تکرار میکنیم، که هزاران هزار نی، بلکه ملیونها ملیون شکر وثنا بدرگاه ایزد بیهمتا جل وعلا، درهر لحظه وهر نفس بیاریم، که الحمدالله آزادیم، واسیر پنجهٔ غدر وظلم غیر جنس وغیر دین خود

خود نیستیم.ماراست که ازین آزادی خود استفاده کنیم، و به اصلاح اخلاق و نفسهای خود کوشش ورزیم، ودقیقه یی ازین غافل نباشیم، که صیاد ان پر کین وعدوان ما، ازما غافل هستند. از شرق وشمال ما، همیشه بگستردن دامها وشبکه ها برای ما مشغول اند.

افسوس که سراج الاخبار افغانیه تابقدر یکه میتواند، وظیفه خود را ایفا میکند. ولی باز افسوس، که صدای او درگوش هزار یکی از برادران وطنش نمیرسد. اینچنین موعظه ها، از موعظه هائیست که از ایجابات ولوازمات عصر وزمان ووقت و آوان موجودهٔ حاضره است. هروقت وهر زمان، یکنوعی موعظه بکار داشت، درینوقت قدر وقیمت آزادی را، وحقیقت وماهیت آزادی را ومصیبت وفلاکت اسارت راو کیفیت حقیقی وماهیت طبیعی اسارت را بعموم اهالی دانا ندن، ازاهم واجبا تست، که آنهم وظیفه علماست اما، و لکن... فقط!..

افغانستان

واهمیت موقعیت سیاسیهٔ آن

سال چهارم ـ شماره ـ ۱ ـ ۳ ـ ۱ سنبله ۱۲۹۳

یك سیاحی که از اقصای غرب شمالی مثلا از لندن، برای سیاحت آسیای شرقی ره پیمای عزیمت شود، وبحر های محیط را عبور و قطعهٔ فسیحه هند را غرباً بشرق سرور کردن بخواهد، وبسوی شمال شرق وسط آسیا عنان سیاحت خودرادور بدهد، درپیش رویش یکی یکبار دیوار یك بام بسیاربلندسربفلك کشیده ئی تصادف میکند، که «عروج بر فلك سروری به دشواریست» گفته مجبور بر توقف میشود!

این نام بلند معظم قطعهٔ پاک «افغانستان» برو مندسحتشم است ، که یك قطعهٔ بزرگی از آسیای وسطی میباشد . این بام ذی احتشام ازطرف شرق شمالی با دیوارعظمت مدار « هندو کوه» که زبانزد به« هندوکش » شده‌است ؛ وبا « کوه بابا» که یکسر بطرف غرب ممتدشده رفته است ، و با کو هستان « غور» مربوط است . شرقاً بالتدریج فرودآمده با « کوه سلیمان» ، که از شمال یکسر بسوی جنوب ممتد شده‌است ، کسب ارتباط میکند . جنوبا تابه « بلوچستان» وازآنجا تابساحل بحریك سطح مایلی تشکیل میکند . درطرف غرب ؛ رفته رفته ، یك نشیبی پیدا کرده ودر اطراف کول « هامون» یک حوضهٔ داخلی ، ودرجهت جنوب غربی یك صحرایی تشکیل داده ، بعدازآن باز بطرف کوه‌های « خراسان» بلند شده میرود . درجهت غرب شمالی تدریجاً تابصحرای «مرو» ، وحوضهٔ «جیحون» سرراست فرو میآید .

بلندترین مواقع افغانستان ، همانا جهتهای شرقی شمالی آنست که با کوه های بابرف دایمی مستور بسیار بلندی دربرگرفته شده‌است . بعضی از ذروه های این کوه‌ها ؛ بقدر (٦٠٠٠) ششهزار متر و بعضی بیشتر ازآنهم ازسطح بحربلندی دارد . حتی بعضی درهٔ هاي این کوهها ، که گذرمیدهد ؛ نیز کمتر ازچارهزار مترنمیباشد. ذروه های «سفید کوه» نیزدر نزدیکهای جلال آباد ؛ تابه‌ارتفاع (۴۳۸۰م) متر میرسد که دایماًبابرف مستور است . ذروه های بابرف‌دایمی مستور « کوه بابا» ، که در محل التصاق سلسله « هندو کوه » وسلسله « کوهستان غور » واقع است ؛ نیز تا (۴۹۰۰م) متر بلندی دارد .

درمابین این کوه ها وسلسله ها ، چنان دره های صعب المرور تنگ پر پیچتاب و دهشتناکی موجود است ، که خیال رانیزازگذشتن آن دراضطراب می‌اندازد . اینراهم

بگوئیم ، که این خاک پاک تنها عبارت ازهمین کوه های بلند پر برف سربفلک کشیده ،وهمین دره های مدهشه یی که مذکورگرد ید نی ،بلکه ، بسی وا د یها پر آبشار لطافت نثار ،وبسی زمینهای پراثمار محصولدار ی رانیزمالکست، که از هر ونه ثروتهای طبیعیه، بدرجهٔ عال العال پر فیض وبرکت است .

درخصوص اهمیت موقعیه این خطهٔ پاک ، بهمینقدر اکتفا کرده ،یکقدری از اهمیت سیاسیهٔ آن بحث میرانیم.ولی ازهمه اول تر،این رامیگو ئیم ، که این بحث ما ،محض ازروی افکار جریده نویسی بوده ،بسیاسیات دولتی ،هیچ جهت تعلقی ندارد. ذاتاً اخبار ما، یک جریده رسمی دولتی نیست؛ که ازرسمیات سیاسیهٔ دو لت متبوعهٔ خود دم بزند .

«افغانستان» یك دولت با هیبت و ذی اهمیت اسلامیه قلعهٔ آسیا ست ؛ که درجهٔ اهمیت سیاسیهٔ آنرا ،باریك بینان عالم سیاسی ،بخوبی درک و تقدیر میتوانند . برای دانستن درجهٔ اهمیت آن، اولاً میباید که بجهات اربعهٔ آن یك عطف نظربکنیم :

جهت شمالی قطعهٔ افغانستانرا ؛ ممالك وسیعهٔ ترکستان روسی، یعنی ماوراءالنهر وجهت جنوب آنرا «بلوچستان» ،وجهت شرق آنرا قطعهٔ «هندستان» ؛وجهت غرب آنرا ممالك دولت علیهٔ «ایران» در برگرفته است .این تحدیدحدود افغا نستا نرا که گفتیم ، هر جغرافیا خوا ن خریطه بین میداند ؛ومی بیند. ولی ، مقصد ما در ینجا این است ، که ازنقطهٔ نظرسیاست اسلامیه ، درین حد ود یك نظری بغور کنیم؛ تا معلوم شود که اگرافغانستان بخواهد ،چه رولهای عجیب وغریبی د ر عالم سیا سی وچه استفاده ها ی ماد ی ومعنوی بدیعی از فر صت ووقت بدست آورده میتواند .

بلوچستان، تقریباًباسه ونیم ملیون نفوس اسلام ، که همه یك جنس ویك

ملت اند مسکون میباشد. ترکستان، باپانزده ملیون مسلمان خالص، و در هندوستان بقدر صد ملیون نفوس مسلمان چاندی، وایران یکدولت مستقله اسلامی میباشد که همین مسئله: تا یکدرجه ما را به بسی چیز ها رهنمایی میکند...

سال چهارم ـ شماره ۲ ـ ۳. سنبله ۱۲۹۳

(ادامه مقاله)

اگرچه بعضی خام خیالان را خیال این است، که بمناسبت رقابت سیاسیه که بین دولتین روس وانگلیس در آسیا دارند، «افغانستان»، بسبب حد فاصل بودن خود موقع خود را محافظه کرده توانسته است، حالانکه، اگر عکس این قضیه ادعاء کرده شود، نتیجهٔ آن صحیحتر کیفیت میبخشد. مثلاً اگر گفته شود، که مدار موازنهٔ صلح و مسالمت آسیا افغانستانست، که چه گفته میتواند؟

بلی! افغانستان، حجماً کوچك، مادتاً خیلی بزرگ یك دولت آسیایی، میباشد که درموازنهٔ دولیهٔ شرقیه، اهمیت عظیمه رادارا ست. تنها محافظت موقع خود را، بسایهٔ رقابت سیاسیهٔ دولتین روس وانگلیس نی، بلکه دولتین مشار الیهم، محافظهٔ آسایش وآرامی ماوراء النهر وهندستانرا، بسایهٔ صلحپروری افغانستان، محافظه کرده توانسته اند.

این ادعای مارا، بعضی مردمان، بر بلند پروازی و مبالغه گویی حمل خواهند نمود. اما، چون درا همیت موقعیهٔ افغانستان نظر کرده شود، هیچ شبهه نیست، که حقیقت در همین نقطه تظاهر خواهد نمود. افغانستان، ازجهت غرب، باپانزده شانزده ملیون نفوس برادران ایرانی خود سر بوطست، وازجهت شرق نیز، با قریب سه صد ملیون برادران هندستانی، ازجهت جنوب، با سه چهار ملیون

نفوس برادران بلوچی، واز جهت شمال، بابیست سی ملیون برادران ترکستانی خود التصاق دارد. پس، اگر دولت علیهٔ افغانستان، جهت صلحپروی را التزام نمینمود، وبحرکات فعالانهٔ اختلال اندازانه، درهر گاه و بیگاه، به اینسوو به آنسو، به توزیع اسلحهٔ متنوعه و پروپاگاند های پرولولهٔ خفیه، ورقم رقم حرکات مز عجانه تشبث وقیام میداشت، چنان گمان میشود که با بسی غوایل هایل همسایگان خود را از راحت و حضور دور میتوانیست نمود. علی الخصوص در ایام فرصت، واوقات فترت!...

باا ینهم، دولت افغانستان، همیشه جهت صلح و مسالمت، و عهدو پیمان مودت را مراعات کرده آمده است. حتی، درین هنگامه های حال حاضر، که هر کس بفکر ربودن کلاهی افتاده وهر دودرانتها ز فرصتی بر آمده، باز هم مسلک بیطرفی راگرفته است. هیچ شبهه نیست، که این طرز روش، دولت مقدسهٔ ما را علاقه داران شرق و شمالش، باآنکه تقدیر بکنند، ابراز تشکر را نیز از لوازمات همسایه داری بشمارند.

اقوام افغان که در جهت شرق و جنوب شرقی، در علاقهٔ غیر هستند، در هروقت و هر زمان، استعداد تشکیل یك حکومت ممتازهٔ جداگانهٔ را حایز میباشند، که اطراف و جوار خود را تهدید بتواند نمود. حکومت های کوچك شمالی و غرب شمالی، که ما ورای دریای آمو هستند، نیز علی هذ القیاس. قومیت، عصبیت، جنسیت، مذهب، لسان تاثیرات عجیبی دارد. اینهمه، هنگامه های رستاخیزانهٔ که دنیا ای خونر ادرو قتحاضرجاری نموده، آیا غیرا زدعوای عصبیتاسلاوی و جرمانی دگر چه چیزاست ؟

افغانستانرا که یك حکومت کم زورو کم قوت نشان میدهند، بنا بربعضی اغراضی ست ; که آنراقصدا جزم کرده اند. حالانکه افغانستان، حدذات خود، چنان

بسیار عالی ولی بسیار خفی مضمر دارد، که کمتر کسی را نصیب شده باشد. مثلا بسیاری از ملل عالم، در مسئله شورای ملت و استبداد حکومت، جانکنیها کرده، خون جگرها خورده‌اند، حال آنکه شکل حکومت افغانستان، خلقتا و طبیعتا، حکومت ملتی تقرر یافته‌است، و در مابین حکومت و ملت، یك جزو استبدادی که تفریق داده بتواند، وجود ندارد.

این قضیه با بعضی مثالها ثابت میشود: ـ مثلا در سنه ۱۳۰۲ هجری، که روسها از جهت مرو بر بالامرغاب پیشقدمی کرده بودند، و هنوز اوایل استقلال سلطنت افغانیه بود، که بوجود مسعود ضیاء الملة و الدین تشکل یافته بود، و بنا بر دعوتیکه از طرف لورد دوفرین وایسرای هند بوقوع آمده بود، خاقان مغفور بهندستان تشریف برده بودند، که در بعضی فقرات مذاکراتی که در مابین اعلیحضرت مغفور و لورد مذکور جریان یافته‌است مثالا درج مینمائیم:

وایسرای ـ مثل خود شما، امروز مرد شجاع دانا کمتر خواهد بود، و مثل ملت شما قومی قوی و دلیر در عالم کم است.

اعلیحضرت ـ شجاعت من بر خود من معلوم نیست. از دانائی خود راضی هستم که آن دانائی من تا امروز بکار قوم و ملت من آمده، وخیر و بهبود آنها را اختیار کرده و با زهم امید بخداوند دارم، که خوبتر بکار ملت من خواهد رفت.

وایسرای ـ دولت افغانستان، در میان دو دولت قوی و کلان افتاده لازم است که با یکی ضرور دوستی داشته باشد.

اعلیحضرت ـ من هم این معنی را دانسته، برای نفع ملك و ملت خود دوستی دولت شما را اختیار کرده‌ام.

وایسرای ـ تشریف آوری شما بدولت ما دلیل ظاهر دوستی و یگانگیست.

اعلیحضرت— بلی! دوستی دولت شمارا، برای منافع ملت ووطن خود، نافع ومفید دانسته اختیار کرده ام، و امید میکنم که ازبرای منفعت ملت خود، با دولت شما ملاقات کنم ودوستی بردوام باشد.

وایسرای— امروز بپایه تحقیق وثبوت رسیده است، که روس درقفقاز ومرو، برای تجاوزبرخاك افغانستان لشکر تیارمیکند، وامکن شمار اتامیات میدهم، که اگربرین کاراقدام بکند، درهرطرف دنیابااوجنگ آغازخواهدشد. شمابردولت مابا یداعتماد تام داشته باشید.

اعلیحضرت ــ اگر چه شخص خود من اعتماد کرده میتوانم، لاکن اعتماد ملت افغانستان آنوقت حاصل خواهد شد، که به ابراز دوستیها و معاونتهای متواتر شما، دهشت ودل زدگی آنها، که از خونریزیهای چندی پیشتر از ین، در دل شان جایگیر شده، بر طرف گردد.

. . . .

والحاصل، از همه محاوراتی که در ما بین خاقان جنت مکین ضیاء الملة والدین مرحوم، وجناب لارد دوفرین وایسرای هند، که در باب مذاکرت دولتی در راول پندی اجرا شده، ویك کتاب مستقلی میباشد، صاف واضح میشود، که حکمت سیاسیهٔ دولت علیه متبوعهٔ مقدسهٔ ما افغانستان، صرف بر شو رای ملتی مبنی است.

حالا از محاورات خاقان مغفور، بهمین چند، فقرهٔ فوق، بر اثبات مدعا اکتفا ورزیده از بعضی کلام های حکمت پیام سراسر الهام سراج الملةوالدین امیرحبیب الله خان ودولت مستقلهٔ افغانستان، در ینمدعا بیان کنیم.

سراج الملة، در سنهٔ هزار وسه صدو بیست و چهار هجری، محض بعزم سیاحت،

تشریف فرمای هندستان شدند، که این تشریف مبنی بر مذاکرات سیاسی و بندو بست دولتی نبود، زیرا آن مذاکرات و بند و بستها، پیشتر از ان در دارالسلطنهٔ کابل، با کومیسیون (کومیشن) که از طرف حکومت هندیهٔ انگلیسیهٔ آمده بود، فیصله شده بود. چون جناب وایسرای هند، سراج الملة را دعوت نمود، بهمین شرط اجابت فرمودند، که تشریف شان محض مبنی بر سیاحت وملاقاتهای دوستانه دور از سیاست باشد. معما فیه، در بعضی مجالس و محافل، بدربارها، از ین رهگذر بحث ها الثرّ اما در میان آورده میشد، حتی در یکی از محافل رسمی سراج الملة ازقرار ذیل یك تقریری بیان فرموده اند، که، حکمت سیاسیهٔ حکومت متبوعهٔ ما را واضح میسازد، در ینجا تنها یك فقرهٔ آن تقریر که دلیل اثبات مدعا میشود، تذکار مینمائیم: بعد از آنکه درلزوم قطعی دوستی دولتین افغانستان وانگلستان بیانات واضحه وبراهین قاطعه بیان فرمودند، گفتند:

«من از دولت شما هیچگاه عزت واحترام شخصی خود را منظور ندارم، وبه آن ممنون نمیشوم. شما میباید، که هیئت عمومی دولت وملت مرا معزز محترم بشمارید. زیرا من هم یك فردی از افراد ملت افغانستانم، دوستی، دشمنی شخص واحد خودم، برای شما هیچ ثمر وضرری نمیبخشد. اما اگر شما، به ابرازدوستیها و صمیمیتهای روز افزون خود باستجلاب امنیت ومحبت هیئت عمومیهٔ دولت و ملت صادقهٔ من کوشش ورزید، وموفق شوید، درانحال ازدوستی واتحاد دولت افغانستان امین وخاطر جمع شده خواهید بود.»

غیر از ین چیز ها که بیان شد «جشن اتفاق ملتی» که هر سال در تمام دولت علیهٔ افغانستان اجرا میشود، نیز یك مثال واضح وجاندار اثبات مدعای ما ست.

پارسال سراج الملة در جلال آباد، در لیلهٔ شب جشن مبارکهٔ مولودی، بر همهٔ اعیان واشراف ورؤسای قبایل وعشایر ملت، رسماً بیان فرمودند، که هیچگاه، در امور مهمهٔ خارجیه دولیه، بی استشاره وانضمام رأی ملت، تشبث واقدامی نخواهد شد.

مقصد یگانهٔ ما از ینهمه بیانات این است، که درجهٔ قوت و شوکت اقتدار دولت متبوعهٔ مقدسهٔ خود را تا یکدرجه بهنظر یار واغیار نشان بدهیم. آیا یکدولتی که اینچنین یك اتحاد ملت وحکومت راحایز باشد، برتر از آن قوت وبهتر از ان هیبت پردهشت، چه تصور خواهد شد؟ به اینصورت، در هر دقیقه، وهر لحظه، بملیونها عسکر برای دولت افغانستان حاضر وآماده ایستاده است. در هر لحظه، همهٔ ثروت تو انگری ملت، باخزینهٔ دولت الحاق میشود. هر دشمن خارجی که علی الخصوص غیر دین هم باشد، چون خیال خام قدم برداشتن را بسوی این خاك پاك مقدس درسر آرد، چنان یك کتلهٔ عظیمهٔ سد هشه، ویك هیئت مجتمعهٔ محتشمهٔ رابمقابلهٔ خود حاضر می بیند، که اگر کوه هم باشد بلرزه اش میدرارد!

این سخنان مارابر رجز خوانیهای مبالغه آمیز حمل نباید کرد. «افغانستان» حقیقتاً یك قوت عظیمهٔ فوق العادهٔ مادی ومعنوی راما لکست. اتفاق ملتی عصبیت دینی، شجاعت جبلی، استقلال پروری قومی، وبدرجهٔ افراط وطنپروری شان؛ ازقوای معنوی غیرمتزلزل شان است. مسلح بودن عمومی، سلحشوری وجنگجویی طبیعی، محبت مفرط به اسلحه، نشان انداز بودن باکثریت، محارب بودن ازروی طبیعت، برسرآنهمه، تقریبادوسه لك لشکر معلم مسلح به اسلحه جدیده، وبقدرهفت هشتصد طوپهای کوهی وصحرائی و قلعه کوب مریع الحرکه، از چنان قوتهای نیست که انسان آنرا بنظراستخفاف دیده بتواند.

افغانستان نقصانی که دارد تنها ازجهت علم و عرفان عمومیست، که دران خصوص

نیزدرینعصر ترقیحصر سراجیه ؛ جداً سعی و کوشش ورزیده میشود .

این بود که در باب اهمیت موقعیه و سیاسیه وطن مقدس خود ، برای نا قصانه ، و مشهودات بدیهیه ، همینقدر قلم جنبانیده توانستیم . اما اینقدر یك سوال شبهه آمیزی درفکر عاجزانه ما باقی مانده که :

آیاسیاست خارجیه دولت متبوعه مقدسهٔ ما ، که عهداً مبنی بر رقابت وعدم ائتلاف دو همسایه شرقی وشمالی ما بود ، بعد از اتحاد و ائتلاف آنها تاچه درجه حکم استواری وپایداری راحایز خواهد بود؟ انشاءالله در شمارهٔ آینده آنرا نیز تشریح میکنیم .

سال چهارم - شماره ۳-۳ ، میزان ۱۲۹۳

ادامهٔ مقاله

دوستی واتفاقی که دولت متبوعهٔ مقدسه ما افغانستان با دولت معظمهٔ انگلیس دارد، صمیمیت و جدیت آن، مانند عهد های دوستی و پیمانهای اتفاق زبانی دیگر نیست، زیرا در سیاست و پولتیك افغانستان، در زیر کاسه نیم کاسه ها ، و در زیر پرده پرده ها گنجایش دخول را ندارد. صاف ساده، و به اصطلاح خودما «افغانی» یك پولیتیکست. لهذا ، دولت دوست و متفق افغانستان یعنی انگلیس، ازین یك مطمئن و خاطر جمع شده میتوانند، که در هر وقت و هر لحظهٔ که دولت روس خیال تجاوز را بر هندستان از راه افغانستان یا از کنار ملك افغانستان مصمم کند ، همانندم ، افغانستان را با همه قوت و هستی اش سد راه ممانعت خود خواهد یافت. در عین زمان ، افغانستان نیز بکمال آسودگی مطمئن است که اگر دولت روس، چشم زخم خیالی را در حق او بتصور بگذراند ، همانلحظه ، دولت دوست و متفق خود انگلیس را ، با همه قوت وهیبتش، بمعاونت و مدد گاری خود حاضر و آماده خواهد دید، چنانچه ، این مدعا را

باز یکدو فقره سوال و جواب ذات خاقان مغفور جنت مکین، ضیاء الملة و الدین، وجناب لارد دو فرین، وایسرای اسبق هندستان، اثبات مینمائیم:

اعلیحضرت - در باب حملۀ روسی بخاك افغانستان، واین پیشقدمی که حال بر سرحدات هرات کرده، و لشکر ما بالشکر او مقابل شده اند، از قرار اقرار نامۀ که دولت انگلیس بما داده و در نزد ما موجود است، ذمه دار دفع آن میباشد. پس درینوقت آیا چه تدبیر اندیشیده اند؟

وایسرای - جمیع دولت وملت ما آماده و مستعد اند، که در حمله روسی بر خاك افغانستان، محاربات سخت و شدید در برو بحر با او سر کنند، و نیز دول دیگر از هر طرف گریبان گیر او خواهند بود.

ازین فقرۀ مافوق بخوبی واضح میشود، که اتفاق و یگانگی دولتین افغانستان و انگلستان، بر ضد دولت روس، تابچه درجه شدت وحدت را حایز میباشد. دولت بهیۀ انگلیس، با همۀ هستی دولت وملت خود، بمدافعۀ دشمن خاك افغانستان اکتفا نمیکند، بلکه معاونت و گیرو دار دیگر دولتهارا نیز در آنراه به او وعده میدهد. این است که به ایندرجه صمیمیت ها، به استجلاب دوستی صمیمی دولت افغانستان موفق آمده اند، و دولت افغانستان نیزدر صمیمیت، دوستی و درستی عهد و پیمان خود ثابت قدم است.

این دوستی و اتفاق، اگرچه دیگر سببها هم داشته باشد، ولی سبب اهم یگانۀ ظاهر و باهر آن، همانا تضاد منافع اقتصادی و سیاسی آسیایی روس و انگلیس میباشد. روس یك سطوت و قوت بزرگی در آسیا مالك است، واز سه صد سال به اینطرف، خیال پیش قدمی را بسوی هندوستان در پیش گرفته، و در وسعت ملت و کثرت نفوذ واقتدار سیاسی واقتصادی، خود، در آسیا روز بروز از سعی و کوشش باز نمانده و نخواهد آمد و همان وصیت پتر کبیر را که به اخلاف خود، برای گرفتن هندستان سفارش کرده -

هیچگاه فراموش نخواهند کرد. انگلیس، که عروس نازنین مدعا - یعنی هندستان قیمت بها را در آغوش کشیده، این آرزو و هوس حریصانه، و این دست درازی جرأتکارانهٔ آن رقیب دیو سیرت خودرا دمبدم ملاحظه وتعقیب کرده آمده است، ودر هر جا وهر بار پنجهٔ درازشده آنرا تاب داده، وپایهای اورا از رفتار مانع آمده است. ولی آن رقیب دیو سیرت نیز، هیچگاه، از نیرنگ بازی وحیله پردازی غافل نمانده ونخواهد ماند. حتی بعضی را رای بر اینست که همین معاربهٔ حاضره نیرنگهای اوست، که بعد از آنکه انگلیس را خوب مانده و ماندهٔ حرب بسازد، باز خود را بیك تقریبی وبیك نیرنگی از حرب وا پس کشیده، بر اصل مدعای خود پیشقدمی میکند.

اگر چه این یك رای خیالی وتصوریست، ولی باز هم خارج امکان یك چیزی شمرده نمیشود. روس ضایعاتی را که از حرب ژاپان یافته، بدیگر هیچ چیزی تلافی کرده نمیتواند، مگر به قبضه نمودن بر هندستان، حالانکه برای نایل شدن باین گوهر مقصود، دراول امر، سدها ومانعه های ایران وافغانستانرا تسویه نمودن ایجاب میکرد، واینهم میسر نمیشد مگر به همین ائتلاف نحوست اوصافیکه انعقاد پذیرفت. وچون امروزه روز، قوتهای دماغیهٔ که از زمان «ویلیام پت» تا با «سالیسبری» ها و «گلادستون» هایکدیگر خودرا استخلاف کرده آمده بودند، موجود نبوده، روسها به بسیار آسانی برین مقصد خود کامیاب آمده، ائتلافنامه را بر انگلیس ها تصدیق گردانیدند. اگر چه از عدم تصدیق وتمهیر افغانستان، برآش نیم پختهٔ روس، آب سردی ریخت، اما بازهم، بسبب تصدیق ایران، تا بسیار جاها کار را پیش برده توانستند.

حالا اصل مسئلهٔ مهمهٔ که موضوع بحث مارا تشکیل میدهد، این است، که آیا بعد از ائتلاف روس وانگلیس ، برای عهد وپیمان دوستی واتفاقیکه برضد روس در بین دولتین افغانستان وانگلستان منعقد است ، تاچه درجه اهمیت وقیمت باقی مانده باشد ؟ در ینخصوص ، اگر چه مارا حق وصلاحیت مطالعات و بیان محاکمات نیست ، ولی چون جریدهٔ ما بهیچ وجهی من الوجوه صفت رسمیت ونیم رسمیت راندارد . چیزیکه مینویسیم ، محض از نقطهٔ نظرنامه نگاری مینویسیم، مع ذالك ، دریتباب ، باز هم همهٔ تبادرات افکار خودرا بنا بر بعضی ملاحظات نمینویسیم . واین نا نوشتن ما از ین نیست که اخبار ما آزادی تحریری فکریه را مالك نیست ! نی نی ! بسایه مدنیت پیرایهٔ سراج الملهٔ، جریده « سراج الاخبار افغانیه » بر همه حقوق شخصیه خویش ، که عبارت از تحریرات او ست همهٔ آزادی تامه را حائز است ، اما باز هم ، « والی اللبیب الاشاره » گفته بر همینقدر تفصیلات ختم مقال مینمائیم ، ودعای خیرها وسعادتها وترقیهای دولت متبوعهٔ مقدسه خود را ، وردزبان صداقت نموده سخن را برین وادی دورمیدهیم ، که درین زمان فترت ، وفرصتی که دولت متبوعهٔ مقدسه ما مسلك بیطرفی رااعلان فرموده اند، ماملت صادقهٔ افغان را لازم است ، که بسکونت واعتدال ، دم به انتظار نتیجه انقلابات وتبدلات عظیمه عالم سیر بینی نمائیم تا ببینیم ، که چه میشود !

هیچ شبهه نیست ، که دولت مقدسهٔ ما ، این فرصت را غنیمت دانسته ، از تدارکات واستحضارات اسباب تکامل وترقی لحظهٔ چشمپوشی نخواهندفرمود. ترقی معارف عمومی ، وپیشرفت صنایع داخلی ، تنسیقات وتنظیمات امورعسکری، وضع قوانین ونظامات ملکی واشکری ، تحکیمات وترصینات وتجهیزات ، استحکامات

سرحدی ، سررشته امور نقلیه وبار برداری ، استفاده از همه ثروتهای طبیعی وغیره ، از وظایف مهمه ایست که در همین فرصتها بدست می آید ، زیرا اگر برای اقتطاف ثمره های ائتلافها از فرصت بدست شان بیاید ، کار از کار گذشته خواهد بود « انتها »

[مساوات حقوق افغانستان با دیگر دول]

سال پنجم — شماره ۵ — ۱ عقرب ۱۲۹۴

در صفحه اول تحت عنوان «بمناسبت عید، عید اضحی» مینویسد . . . . . .

ملت افغان همان ملت با عز و شانیست ، که بقوت جلادت وسرتیز شجاعت خود تشکیل دولت و استقلال نموده، و ازیك عشیرت مختصرهٔ درسنه ۱۱۶۱ ، یکدولت معظمهٔ سدّاله بوجود آورده، از هندوهند تا پنجاب، حتی تا به دهلی و کشمیر و ماوراء النهر ، به توسیع ممالك پرداخته ، واز آن تاریخ تا الی الان ، وانشاالله تا به آخر دوران، بر محافظه استقلال حاکمیت آزادی خود موفق و کامیاب آمده و می آید .

ما راست که دایماً شرافت وحیثیت ملی خود ما را مدنظر داشته، حق استقلال خود را بقیمت جان خود محافظه نمائیم. زیرا شرافت وحیثیت دولتی ملتی قومی ما، موقوف بر استقلال و حاکمیت است. استقلال و حاکمیت آنست که هیچیك دولت بیگانه، درهیچ امور داخلی وخارجی دولتی ما، حق هیچ گونه مداخله وتجاوز را نداشته باشد، اگرچه در وسعت ملك وتعداد نفوس وغیره برابر دولت های کلان نباشیم، لکن شرعاً عرفاً قانوناً با همه دولت های کلان مستقل مساوی وبرابر شناخته شویم . . . .

سال پنجم، شماره ۱۰، ۱۶ جدی ۱۲۹۴ (۷ - ۱ - ۱۹۱۶)

صفحه اول ودوم.

حی علی الفلاح

«نوا راتلخ ترمیزن، چوذوق نغمه کم یابی!

حدی را تیزتر میکن، چومحمل را گران بینی!

آری! آری! هرانقدر که میتوانی، نوارا تلختر بزن! همانقدر که درحنجره ات بگنجد، حدی را تیزتر بکن! زیراوقت، مانندنفسهای آخرین بیمار، در گذر است، و محفل بیخبر! تا بخواهی که آهنگ نغمهٔ «آسا» را راست کنی، سرود نوای شام «کلیانی» بیوقتی، تابه «اصفهان» و«حجازت» می کشاند! چراکه، منزل خیلی دراز است، ومحمل بدرجهیی سنگین میرود، که صداهای حدی، باآواز های درا هادمساز آمده، شرق وغرب رادر یك اهتزاز سامعه خراشی درآورده! اما هزار افسوس، که اشتران بار بردار، محمل یا غمگسارراً، ازکسالت وعطالت وانمیرهاند، وقدم ازقدم برنمیدارد.

بشنو! بشنو! که نوای هرنغمه رامقامیست، وذوق وآهنگ هرمقامی، با وقت میعادمعین آن کامل وتمام! وقت چون مساعد آمد، از فرصت استفاده کرده، مقام

مخصوصش رانواختن لازم می‌آید، که اگر مقام باوقت تمام نیاید، ذوق آهنگ در نغمهٔ او تار تار و مار میگردد !

صبح شد بر خیز ساز راستی آسا نواز !
شام حرمان در عقب باشد، چو وقت از دست شد !

مبلغین اسلام، بابلاغ های حقیقت مقام نغمه ها میسرایند حدیها میخوانند، آوازها میدهند، فریادها میکنند، «بیدار شوید» گفته، فغانها برمیکشند، «هشیار گردید» نداها کرده، سنا پهامیدوانند، اما که میشنود؟! که میخواند؟ که گوش مینهد؟ چند نفر میفامد؟ چند شخص میداند؟ چند تن برمیخیزد؟ کو؟ کجا؟ کی؟

آتشها افروخته میشود، جهانرا آتش فرامیگیرد. کرهٔ زمین، شکل یك والکان مهیبی را کسب مینماید. انفجارهای عظیمی، بعمل می‌آید. سیلابهای موادمذاب شده مانند اژدها های آتشین سهمگین، از هرطرف سیلان مینماید. خشك، تر، خوب، بد، هرآنچه در پیش و پس تصادف میکند، پاك سوخته ومحو کرده میرود. ازقعر بحر، آتش فوران کرده، بکرهٔ نسیمی تأثیر میکند. بعوض باران رحمت، ازلکه های ابرژ پیلین ها، قطره های بومبه ها غضب میریزد. بر که میریزد؟ در کجا می‌افتد؟ بران نمرود ها، فرعونها، شدادهایی میریزد، که بخداوندی بحر ها مدعی شده اند. شیپور کج وپیچ ادعای خداوندی برها را، بر کمر آویختند، ودر بیرق برافراشتند. میلیو نها میلیو نها بشریت را، اسیر عبید ساختند. چه استقلالها چه آزادیها، چه حکومتها، راپایمال نمودند! چه خانمانها، چه خاندانهارا، بر باد کردند! هنوزهم، خیالها دارند، که چها کنند وچه تقسیمهای برادرانه وچه کاسه بخشیهای خویشاوندانه بکار برند!

الله الله! «ما درچه خیالیم وفلك درچه خیال»! فرعونی دعوی ربو بیت میکند:

دماغ شکنی درخانهٔ خودش تر بیه شده، بسر بسرمد، و بیك عصا، مانند سنگ بقه، در قهرقلزمش غرق مینماید ! نمرودی بدعوی الوهیت برمیخیزد، پشهٔ پا شکسته بی بمغز خوردنش مامور میگردد ! پرکار داران پرکاری ظهورمیکند، یك نوك پرکارخودرا بر يك نقطهٔ وحیدغرب شمالی گذاشته، دیگرنوك آنرا برهر هرطرف کرده دورداده، درخریطهٔ عالم هیچ قطعه ونقطه رانبینی که ازاثرخون آلودنوك پرکار غدارانه اش، خالی مانده باشد ! بحرها از منست ! برها از منست ! درقطعه های پنجگانهٔ زمین، اراضی های واسعه ازمنست ! ممالك فسیحه ازمنست ! نفوسهای بیشمار سیاه، سرخ، زرد، رنگارنگ ازمنست ! طلاها ونقره های بیحساب شوخ وشنگ، ازمنست ! درعالم وحید، منم ! برنفوس بشر، جبار عنید منم ! ذوالطبش الشدید منم ! سد سدید منم ! درهای همه آبنا های عالم را کلید منم ! منم منم ! دیگرنیست، همه هستیها ، در بر هستیم باشد نیست ! ...

دیدی که چطورشد ؟ ازاصل مرکزش، بلی ! بلی ! تام ازاصل مرکزش، یك دینامیت کفید. همهٔ محیطش رابلرزه درآورد ! آتش داد، درداد، سوختاند، داهیه های عظمایی که عالم را انگشتری انگشت خود میدانستند، عقل های خود را گم کرده حیرت زده شدند. خزینه هایی که گو یازمین از برداشتن آن بستوه آمده بود، وازکوه امداد میخواست، بدرجه بی خالی گردید، که تخت های زیر بن صندوقهای آن پدیدار آمد ! خرسها ی سفید قطب شمالی، صورت شیر های برفی را گرفته، انجماد یافت، ناخنهایش درکفهایش فرور یخت. آتشها، دودها، بخارها منجمدش ساخت ! بلی بخت چون بر گردد، آتش کار برف میکند !

بما وشماچه ؟ ببلای ما، بدردما ! خدااز پنهم بدترش کند ! ماغم خودرابخوریم.

بحال خود بیندیشیم. هرنغمه یی که میسراییم، از خود بسراییم ! هر سازی که مینوازیم، ازخود بنوازیم ! حادی‌حدی محمل خود شویم. اما،نوا راتلخترزدن لازم ! حدی را تیز کردن ضرور !

مراد از کلمه جمع «ما» مسلمان است. مقصداز تلختر نوازی نوا، وتیز کردن حدی، صاف‌صاف گفتن، پاك پاك فهمانیدن است .

«سراج الاخبار افغانیه»، یك اخبار مسلمانیست، نه انگلیز یست، نه روسی، نه‌فرانسو یست، نه ایتالیانی،نه‌جرمنیست، نه‌اوستر یایی، نه چینیست ، نه ژاپانی ! صرف مسلمانیست. در مسلمانی هم، محض افغانیست. هرچیز یکه میگوید، هرنغمه‌یی که‌میسراید، هرنوایی که‌مینوازد، ازنقطه نظرافغانیت میگوید، ازمقامات‌علویت افغانیت میسراید، از نواهای شرافت ملیت مینوازد !

افغانیت که گفته شود، هیکل دلاوری و غیرت را، بنظر باید آورد. افغانیت که گفته شود، مجسمهٔ دینداری وحمیت رادر نظر باید تصور کرد. افغان، همان افغانست، که در راه حفظ شرافت ملی خود، در راه آزادی و استقلال ملکی خود، در راه رها یی دادن ناموس وطنی خود، دایماً در یختن خون خود، بفدا کردن جان خود، به هبا ساختن مال خود ، در مقابل دشمنان دین ووطن خود ، افتخار ها ، مباهات ها نموده است . دره های‌خیبر وبولان ،جنگلها کوه های‌پیوار، کرم، کوژك ، آسمایی ، شیر دروازه ، میدانهای موشکی غزنی ،میوند ، وادیها تپه های چهاردهی ، بیمارو ، مرنجان ،قلعه های بالاحصار ،شیرپور ،سرغاب، شغنان را ببینید ، که هریك شاهد عدلیست ، که اگرخاکهای هر نقطه آنها را تحلیل کنید ، بجز خون نجس‌دشمن دین ووطن را ، با خون مقدس فدا ئیان

ورهایی دهندگان دین ووطن ازدیگر چیزی‌ممزوج نخواهید یافت! افغان، همان افغانیست، که بشرافت قومی،وحیثیت ملتی خود مینازد! برخود میبالد! اگرافغان را بغیر از افغان، هرچیزی بگویی، یعنی مکی،مدنی،حتی اگر ملائکه بگویی، هم گویا بخنجر زده اش خواهی بود!

خود این‌عاجز،در اثنای سیاحتهایی‌که درعالم کرده ام،بهرسرزمینی که رسیده ام،وبا یکی ازافغانان هم ملت خود برخورده‌ام،آن افغانرا،بحیثیت‌افغانی وشرافت ملتی خود،بشدت وعصبیت فوق العادهٔ افغانیتش،متمسك دیده ام. حتی با یکی از علمای فاضل‌وفیلسوفی،که اکثرعمرگرانمایه خودرابسیاحت وتحقیق وتدقیق احوال عالم واطوارا مم بسرآورده بود، دریک کشتی بخاری، در بحر سفید، ملاقی وهمصحبت شده بودم، که آن ذات محترم، بمن چنین‌فرمود:

«یقین دارم، که شما ملت افغانیه،استعداد وقابلیت آنرا دارید که یکی از ملل معظمه غالبه دنیا بشوید».

چون پرسیدم که:

«آیا این را ازچه استدلال فرموده اید؟»

بجواب فرمودند که:

«من در هرجائیکه بایک افغانی تصادف کرده‌پرسیده‌ام که: شما کیستید؟ بچنان یک وضع مفتخرانه، وشدت دلاورانه،دست برسینه زده،و«من افغانم!» گفته است، که مرا حیران ساخته است! لهذا یک ملتی که به‌ایندرجه بشرافت ملتی خودمفتخر، وبر غرور قومی خود متعصب باشد،ممکن‌است که یکی‌ازاقوام جلیلهٔ عظیمه دنیا بشود».

حی علی الفلاح ! ای ملت نجیبه افغانیه ! شرافت ملی ، عظمت قومی خود را محافظه کنید ! استقلال وحاکمیت دولتی خود را صیانت نمائید ! افغان که بدیانت ودینداری ، به شجاعت وبهادری ، بغیرت وناموس شعاری ، در تمام دنیا مشهور و معروف شده باشد آیا این را برو وجدان وایمان وشرف و ناموس خود چسان گوارا کرده میتواند ، که نام حمایت وتابعیت دولت اجنبی غیردین و غیر ملت براو بوده باشد ؟

حاشا حاشا ! کلا کلا ! افغان به بسیار آسانی وخوش گواری مرگ راقبول کرده میتواند ، ولی هیچگاه ، به هیچ صورت ، قطعاً ، قاطباً ، کلمات متعفنه معده بشور آورنده تابعیت وحمایت را هضم کرده نمیتواند ! معنی صاف و صریح تابعیت ، وحمایت این است ، که یک دولتی ، بدیگر دولتی بگوید که : «بغیر از من ، دیگری را نشناس ! بغیر از من ، بادیگر دولتی حرف مزن ! بغیر از من ، با دیگر دولتی عقد معاهدات یا رابطهٔ مناسبات ومعاملات مکن ! بغیر از من ، بدیگر دولت نه سفیر بفرست ، ونه سفیر قبول کن !»

معنی صاف وصریح استقلال تامه ، وآزادی کامله نیز این است ، که هردولت ، درهمه چیزهایی که در بالامذکور گردید ، مستقل وآزاد باشد .

دنیا بیک حال نمیماند . بشریت ، برمدارج مختلفه سیرو دورمیکند : طفل میباشد ، شیرمیخورد ، جوان میشود ، شیرگیرمیگردد ، بکمال میرسد ، خودرا کامل میکند .

ملت نجیبه افغان ، بینائی ، دانائی ، آگاهی حاصل کرده ، بخیر وشربه نفع وضرر خود پی برده . شرف آزادی قومی ، حقوق استقلال ملتی خود رابخوبی شناخته . تابه حال هرچه که بود بود ، هرچه که شد شد ! لکن بعدازین ، افغان آن افغانی نیست ، که از حقوق خود چشم پوشی بتواند . (باقی دارد)

تذ کر : این مقاله «حی علی الفلاح» راخوانندگان جریده حتی در کابل نخواندند، بلکه محمود طرزی مجبورگردید آنرا از جریده بیرون کرده بجای آن . بعضی اشعار سردار غلام محمد طرزی را بحیث صفحه اول و دوم بچاپ رساند. یکی از اوراق کنده شده از آن شماره بد ست علا قمند ا ن با قی ما ند ه و ا کنون نظر به اهمیت آ ن در کتابخانه نسخه های خطی وزارت اطلاعات و کلتور محفوظ است .

در ینجا مقالهٔ «حی علی الفلاح» را از روی ورق چاپی محفوظ در کتابخانه گرفتیم و در کلکسیون ها مجلد به ملاحظه نمی رسد .

—* * *—

سال هفتم - شماره ۱۲، ۹ دلو ۱۲۹۶

[استقلال افغانستان]

«عالم اسلام» :

جریدهٔ شریفه «چمن» بعنوان بالا، در شماره (۳۶) سال سوم خود مورخهٔ ۱۰ ربیع الاول سنه ۱۳۳۶، یک سرمقالهٔ غرایی، بقلم آورده، اسرار خفایای «اتحاد اسلام» را، که درمحفظه های دماغهای مسلمانان بیدارمغز ازبسیاروقتها به پنهانی درجولان بود، وموقع ازتصوربفعل آوردن آن- یعنی موقع اینکه ارباب قلم ایران، آن تصورات فکریه را به تحریرات قلمیهٔ خود بیارند- نرسیده بود، بصورت واضح تفصیل داده است، که بنابر عدم وقت، بدرج عینی آن در بن شماره فرصت نیافتیم. شاید درشمارهٔ آینده عیناً آنرا نقل کرده بتوانیم، اما سلفا اینقدر میگوئیم:

«افغانستان»، دولتیست که مستقل بوده، و مستقل هست، و مستقل خواهد بود. تعبیری که «و درسیاست خود آزاد خواهد گردید»، چنان تعبیر یست، که در قاموس اللغات حکومات خالص بخلص اسلامی پیدا نمی‌شود. آن تعبیر اتیست که ایجاد کردهٔ «موظفین وظیفهٔ تمدن» است! حتی قانون دولتی که بنام «حقوق دول» وضع شده است، نیز اختراع کردهٔ مستجدیست که هنوز بسیاری از شرقیون، به آن نه علم آوری دارند ونه پابندی!

زیرا پابندی کسی بیك چیزی، آنوقت ممکن میشود، که آنرا بداند و بشناسد. استقلال یا خود بخود حاکم بودن ـ یا خود مختار شدن ـ از نقطهٔ نظر اسلامیت که شناخته میشود، این است که، شرعاً عرفاً یك جم غفیری، از مسلمین، بقوت بازوی اجتهاد خود، یك حکومت آزادی تشکیل داده، همهٔ آن جم غفیر، که عبارت از یك قوم و ملت معلوم ومعروفی باشند، آن حکومت تشکیل دادهٔ خود شانرا، حکومت مشروع ومعروفی بشناسند و بدانند واعتماد کنند. اگر اینچنین ندانند، واعتماد نکنند، بسیاری ازاحکام شرعیه، دران ملك وملت ساقط یاناقص میماند. لهذا، درمعنی استقلال یك حکومت اسلامیهٔ شرعیه، جنبه های داخلی و خارجی قطعیاً گنجایش دخول ندارد. زیرا تابع بودن بدیگر دولت، که غیر دین هم باشد، معانی باج ولواز م آنرا دربر میگیرد، که دولت مستقلهٔ آزادخود مختار داخلی وخارجی مشروعهٔ افغانستان، همیشه ازدیگری باج ستانده، نه آنکه بکسی اظهار تابعیت وباج دهی کرده باشد. این حسیات دینی ملی افغانیه ماست، که عموما به آن متحسس هستیم، و اعتقاد و اعتماد کامل داریم. کسانیکه بخیال خود قانونهایی بسازند، ونام ها واصطلاحات جدید وعجیبی اختراع کرده برای محونمودن استقلالها، بزعم خود شان ایجادواختراع کنند، اختیار دارند.

افغانستان، ازدوعصر به اینطرف، خودرا خود دولت مستقل ساخته، و خود را مستقل شناخته. چنانچه دولت علیهٔ عثمانیه را دایماً دولت مستقل و آزاد، حتی مقام خلافت دانسته. وهمه دولتهای اجنبی غیر اسلامی را، ازدور ونزدیك نیز، در ملکهای خود شان مستقل وآزاد وقوی وبااستعداد شناخته، ودانسته است. بنابرین، اول باول، افغانستان را بهمه معانی آزادی و استقلال مسلمانی شناختن، وبعد ازآن فقرهٔ قضیهٔ ذهنیهٔ را، که جریدهٔ شریفهٔ «چمن»، در باب فواید افغانستان، از نتیجه اتفاق متصوری

مادی- یعنی اتحاد لا یتغیرمعنوی روحانی- بیان فرموده ، موضوع بحث باید ساخت . انشاالله ، درشمارۀ آینده، دلایل عقلی ونقلی وتاریخی ، که در باب استقلال داخلی وخارجی دولت متبوعۀ مقدسۀ خود ما«افغانستان» بدست داریم ،با مقالۀ رفیق همقلم خود ترديف خواهيم نمود .

استقلال افغانستان

سال هفتم - شماره ۱۳ - ۲۳ دلو ۱۲۹۶

استقلال دولت علیه مستقلۀ افغانستان.

«قلة» کم واند کی رامیگویند ، که عربی است . استقلال ،مصدرباب استفعال، وبمعنی کم دیدن واندك شمردن می آید . ما اصل معنی استقلال را، بسرخود بودن، وبهیچکسی تابع نبودن ،وخودبخودشدن ،ومختار بذاته بودن ،دربرمیگیرد ، که اینها معانی لغوی استقلال است . ازمعنی اندك شمردن لغوی آن نیز، همین استنباط میشود ، که خودرا،بسر خود، وخودبخود دیده ودانسته ،تابع بودن بدیگری را کم واندك چیزی برای خودبشمارد .

علم حقوق دول - بنام دیگرحقوق بین المللی ،درخصوص حق استقلال دولت ها ازقرار ذیل ایضاحات میدهد:

۱- دولتها ، مانند اشخاص وافرادی هستند که هرفرد برنفسهای خودشان یعنی برخودی خود شان - مالك میباشند ، وچنانچه هرفردی ازافراد این حق وصلاحیت رادارد ، که نظربه اختیار وداخواه خودشان،برای خودی خود ، هرگونه تدابیراتخاذ یکنند . همچنانست ، دولتها که هردولت یکیك شخص معنوی وهیئت قانونیه شمرده میشوند .

این اشخاص معنویه ، یعنی دولتها ، ازتحکم و تسلط یکدیگر و ارسته وآزاد میباشند ،ودر دایرهٔ امکان ، بهرنوع معاملات ، بشرطیکه هرگونه مسئولیت وباز-خواست بخودشان عائد وراجع باشد ، بهرگونه اجراآتاقدام وقیام میتوانند ،وسالك حق حروآزاد شدن میباشند، کهاین ازقابلیت ذاتی دولتهاست .

۲ - ازارباب قلم مشاهیرامریکا «میستر هانریت پچرسو» نام یك سیاسی درباب تصویر احوال اسیران امریکا چنین یك فقرهٔ بیان کره است :

«حق حر وآزاد بودن برای دولتها اینست که دولت شوند،وحق حروآزاد شدن برای انسانها اینستکه «انسان»شوند،نه آنکه حق حیوانیت برای انسانها شمرده شود ».

جناب مالك الملك والملکوت تعالی شانه ،ابنای بشر ،راحروآزاد وسالك بذاته وفاعل مختار خلق فرموده استوازاین نعمت حریت است که انسانها برای محافظهٔ نفسهای خودشان ،هرنوع تدابیر رااتخاذ میتوانند بکنند .

هرکس چون حر خلق فرموده شده است ، ازآنرو در اجرای کار های خوبی وبدی مختار است . اما اینقدرهست که مسئولیت وباز خواستی که در نتیجهٔ آن کارهایشان پیداشود ، به نفس های خودشان انحصار میکند . مثلا ، یکی ازافراد اهالی ،برین کار مختار است که برحق دیگری تجاوز کند ، اما درعین زمان ، برینهم مجبور است که مسئولیت محکومیت رانیز برنفس خود قبول کند ! دولتها نیز درخصوص حق اختیار خودشان ،عینا بهمچنین یك حقی سالك بوده ، هردولت ،در استبقاء ومحافظه خود ، بهاتخاذ کردن هرهرگونه تدابیر واجرای آن حروآزاداست. حتی این حق ،اگرچه بر حیوانات هم شامل است ، ولیکن ، اجرای تحکم و تسلط انسانها ،مانع این حق آنها شده است .

۳- درمابین حریت - یعنی استقلال - یا مختارربالاراده - بودن اشخاص وافراد، ودولتها که هرکدام شان بیکیک شخص معنوی شمرده میشوند، فرق بسیار عظیمی موجود است، زیرا حریت اشخاص وافراد بشر، باحکام موضوعه، یعنی احکام شرایع وقوانین تقیید وتحدید کرده شده است. حال آنکه، دربرهٔ حریت اشخاص معنویه، یعنی دولتها، بدرجهٔ نهایت وسعت و دامان فراخی دارد، که صلاحیت حقوق حریت آنهارا تحدید کردن غیرقابل است.

۴- چنانچه برای یکدولت، وجود یك آمر وحاکم دیگر راتصور کردن ممکن نمیشود، همچنان برای «صلاحیت» آنها که قصور وتحدید شود، نیز هیچگونه یك شرطی بیان کردن درامکان نیست.

۵- «حق حریت دولتها» - یا «حق استقلال دولتها» یا «حق حاکمیت دولتها» یا «حق مختاروبسرخودبودن دولتها» اگرچه همه گی نامها وتعبیرها ئیست که بیك نقطه مربرمیزنند، اما «حق حریت دولتها» صحیحترین تعبیرات شمرده میشود، که مقصد ازاین حریت یا استقلال وغیره اینست که به اجراآت یکدولت دیگر دولتها غرضدار نباشد، ومداخله نکنند.

۶- ازاوصاف اساسیهٔ حق حاکمیت هردولت است، که شکل حکومت خود را، و اصول ادارهٔ خود را، بدون آنکه هیچ مداخلهٔ خارجیه بوقوع آید، تعین بکند، ودرخصوص تنظیم وتنفیذ کردن قوانین داخلیهٔ خود، آزاد مطلق باشد، که اینگونه حاکمیت را حاکمیت تامه میگویند. واین میسر نمیشود، مگر به استقلال وآزادی تمام.

۷ ـ هر دولت ، چنانچه در خصوص تعیین کردن شکل حکومت خود حق و صلاحیت کامله دارد ، کذالك درخصوص انتخاب شاه خود شان ، و هرگونه نام وعنوان و القابی که به پادشاه خودشان بدهند، نیز حق وصلاحیت کامله را دارند. (ازتلخیص حقوق دول . اثر حسن فهمی پاشا ـ ومفصل حقوق دول ـ اثرعلی شهباز افندی ، معلم علم حقوق ترجمه واقتباس گردید) .

. . . . .

در خصوص ایضاح مطلب ، ازعلم حقوق دول ، همین چند فقرهٔ بالا ما را کفایت میکند زیرا :

اولا ـ این علم یك علم جدیدیست که اگرچه قواعد اساسیه آنرا ازقدیم الایام در بین بشر جاری هم بوده باشد ، ولی از وقتی که دولتهای متمدن غربیه به ترقیات روز افزون خود شان آغاز کرده ممالك واسعهٔ غیرمتمدنیهٔ شرقیه را مطمح نظر نموده اند، به تدوین نمودن این علم ووضع نمودن قوانین آن یك مجبوریت حس کردند .

ثانیاـ تدوین ، تعلیم وضع هم نمودند ، به اشد درجه سرعی الاجرا ، و پابندی آنرا هم اعلان نمودند . اما افسوس که این جنگ پرشور وشر پرده در ، برای هیچ چیزی آبرو یی باقی نگذاشت . دیده شد که این حقوق هم ، تاچه درجه پابندی و پایداری را حایز بود . چون هیچکسی به احکام آن پابندی نکرد ، مانند دیگر راز ها ، اسرار علم حقوق دول ، هم افشا شد که معانی تعبیرات «نیم مستقل »و «غیر مستقل »وتابع،مدغم وغیره، برای دولتها ـ وملتهای غیر متمدنهٔ شرقیه منحصر بوده است ، ودر میان خودشان این معانی هیچ شمولیتی نداشته بوده است ! ! هرقواعد وقوانینی که درباب نیم مستقلها وغیر مستقلها وتحت حمایتها وغیرها بیان شده است،

مخصوص حکومتهای غیر متمدنهٔ شرقیه بوده است !آیا درتمام اروپا«منطقهٔ نفوذ» تام یك زمینی شناخته میشود؟ استقلالهای داخلی خارجیدرکجاست ؟ هرچه که هست ، همان استقلال تام است که در فوق مذکورند ! ..

خیر ، بهر صورت ! جریده «سراج الاخبار افغانیه » چون یك اخباریست که که زبان رسمی دولت نی ـ بلکه ترجمان حسیات ملت است ، که در حقیقت دولت هم از خود آن ملت است — مباحثش نیز اکثردینی،علمی،ادبی است، که حوادث خارجیه را نیز از نقطهٔ متعلق بعالم اسلام— تعقیب وپیروی میتواند بکند.ازین است که در شماره ۲ ، خود ـ از مقاله جریدهٔ شریفه «چمن» اشارتی کرده ،وعدهٔ درج وشرح آن مقاله را درین شمارهٔ خود نموده بودیم .از همه بیشتر ، جان بحثمارا مسئله «استقلال دولت افغانستان » تشکیل میکند ، تا دولت افغانستان مستقل نباشد ، و مستقل شناخته نشود ، زمینی که تخم ائتلاف واتفاق دران کاشته شود ،چسان حاضر وآماده خواهد گردید ؟ بنابرین ،اگرچه غور وخوض در فقرات مائره وظیفهٔ ارباب حل وعقد امور جانبین است ، اما درخصوص یك فقره یی که به استقلال تام رگ حیاتیهٔ دولت متبوعهٔ مقدسهٔ ما تعلق میگیرد ،قدرت سکوت را در خود نمی بیند ،و برضبط حسیات خود توانایی نمییابد ،لاجرم ،هر آنچیزیکه بعقلش میرسد ، و میداند ، ومیتواند بگوید ، گفته میرود .واین گفتن را ،بنابر وظیفهٔ مقدسهٔ دین دوستی ،دولت دوستی ، بقوت شرف وناموس ملی افغانی خود میگوید :

توخواه معترضش شو تو خواه کن تصدیق !

.....

از همه بیشتر « سراج الاخبار افغانیه » بقوت هرچه تمامتر ، برهمه برادران

داخل وطن عزیز خود ، وعموم برادران خارج وطن عزیز خود ، که بواسطهٔ کلمه طیبه «لااله الاالله ، محمد رسول الله » یکوجود میباشیم ، بفریاد بلند اعلان میکنند که :
« دولت علیهٔ مستقلهٔ افغانستان » نسلا بنسل ، باهمه معانی «استقلال » مستقل و آزاد یکدولتی بوده و هست وخواهدبود ، چراکه دولت اسلام است ، دراسلامیت بغیر از دولت آزاد ومستقل ، دیگر گونه حکومتی شناخته نشده ونمیشود .
وخواهد شد . دولت اسلامیهٔ مغلوب، منهزم، پریشان حتی سراسرمنقرض ومعدوم هم میشوند، ولیکن، غیرمستقل، نیم مستقل وزیرحمایه داخلی وخارجی چیزهاشدن را، ازروی حقوق حبل المتین لایتزلزل، نه ازروی «حقوق دول» هردم متبدل، درقوه وتصورهم گنجانیده نمیتوانند. چونکه فقرات قانونیه شرعیه محمدیه (ص) حکومت تابع ومحمی وغیره رابغیردین حق مانع است، بتابعیت ومحکوم کردن دیگر شرایع رابخود امراست، زیرا بعد ازقرآن نه قرآنی، ونه بعدازنبی آخر زمان کدام پیغمبری هست. وچون دولت افغانستان، نسلا بنسل، یعنی ازوقتیکه احمدشاه ابدالی سلطنت تاسیس داده، تابه این زمان سعداقتران حاضرهٔ سراجیه، دولت مسلمان وتابع قران یك دولتی خودرا دانسته وشناخته، وعالمی هم اوراشدترین اینگونه دولتهای مسلمانی دانسته وشناخته اند، بنابرین، چون دراسلامیت «رقیت» که ضد «حریت» یعنی استقلال است موجود نیست، ازآنرو دولت افغانستان «حقا بالشرع» ازابتدای تاسیس خود حرومستقل بود، وخواهد بود. ازآغاز که افغانستان خودرا دولت مستقل وحر وآزاد ساخته است تابه این دقیقهٔ تحریر، هیچگاه، هیچیکی ازافراد رعایای اسلامیهٔ افغانیه باین بوعم نبرده اندوخبرهم ندارند که غیر ازاستقلال وحریت دولتی وملتی

که دارند دیگرنوع حکومت وسلطنت هم برایشان متصور خواهد بود. این تازه قباها ورداهائیکه مقراضهای حرص وآزخیاطهای موظفین «وظیفهٔ تمدن»(! !) برای مردمان بیچاره شرق که بزعم خودشان آنهاراوحشی وحشرات مضره میشمارند (! !)، بریده ودوخته اند، ودردستگاه تصوری خودشان بردوشهای آن بیچاره ها انداخته وخیال کرده اند که خیلی رعنا وچسپان آمده است، تاحال آنکه قبادرپیش خودش، وجودم در پیش خودم، پس چسان چسپان وبرابرآورده توانسته است؟ یکی گفت: گوشت راپشك برد! من گوش خودرا ببینم یادرعقب گربه بدوم؟ منکه خودراحر آزاد مستقل دیده وشناخته واعتقاد واعتماد کرده ام، وحالا هم درهمان حال هستم هیچگاه بجز قبای استقلال دیگرقبارا برخود راست آورده نمیتوانم ونه آورده ام. دوبارخواستند آن خلعت خدایی را ازبرما بکشند، ولی قانون حبل المتین لایتزازل «برهان دول» هردم متبدل غالب آمده، نتوانستند بربایند! این است حسیات دینیه ووجدانیه «سراج الاخبار افغانیه».

حالا بیائیم برقواعدحقوق دول که سرلوحهٔ مقاله ماراتشکیل نموده است. فقرات علم حقوق دول که دربالا ذکروبیان شد اختراع کرده خیالخانهٔ خود این سرمحرر عاجز نیست. از کتابهای معتبر این علم همان فقراتی را که درخصوص استقلال دولتها مسطورومذکوربوده است ودرخصوص استقلال دولت متبوعهٔ مقدسهٔ ما دلیل وبرهان اتخاذ میشد بالا انتخاب منظورنظراولی الالباب گردید. بموجب فقرات فوق چون بغور ملاحظه شود وبحال سابق ولاحق دولت متبوعه مقدسه خود ما تطبیق داده شود «افغانستان» بهمه معانی استقلال، مستقل دیده میشود.

اولاـ دولت افغانستان ازهنگامیکه هست شده، تاسیس یافته ازهمانزمان برخودی خودش خودمالك گردیده نه آنکه دیگری اورا آورده ومالك ساخته است، واز همان

روز حق وصلاحیت آنرا حاصل کرده است که به اختیار ود لخواه خود برای هستی و بقای خود هرگونه تدابیری که دلش بخواهد اجراء واتخاذ کرده است، وهیچکس مانع آن نیامده است. این است که ازهمان روز یك شخص معنوی گشته درمیان دولتها داخل شده وهرکس اورا دولت افغانستان شناخته است. تسلط وتحکمی که دیگر دولت بران روا داشته باشد، کدامست؟

ثانیاً ـ چنانچه حق حر وآزاد شدن برای دولتها اینست که دولت شوند، به اینحساب «افغانستان» که دولت شده است، حق حریت وآزادی راهم طبعاً حاصل کرده است. دولت شدن اگر بهمین چیزهایی شود که دیگردولتها شده اند، دولت افغانستان هم همان چیزها را مالك است. ادارهٔ حکومت خود را خود کرده است. تنظیمات وتنسیقات ملکی وعسکری خود را بهراصولیکه دلخواه خودش بوده است اجراوانفاذ نموده است. درمحاربات واحوالات داخلیه اش هیچ گاه هیچ دولتی مداخله نکرده است. دایماً خود را خودش ساخته است نه آنکه دیگری او را بسازد. لهذا دولت است و چون دولت است، بقواعد منطقی حر ومستقل است.

حضرت ذی العظمه و الکبریا و الجبروت و تقدس و تعالی شانه چون جمله ابنای بنی بشر را حر و آزاد و مالك پیدا ته و فاعل مختار خلق فرموده باشد، آیا دلیلی که برابنای بشر نبودن دولت افغان وافغانیان ابراز کرده شود کدام است؟ تاریخ افغانیه را که مطالعه کنیم، دولت افغانستانرا، روز بروز دولت شده میبینیم، وافغانیان را دمبدم انسان شده می یابیم. مسؤلیتها وباز خواستهای که درنتیجهٔ اعمال وافعال خود دیده هم

بخودش عائد وراجع بود، ، هیچ کسی آنرا در محکمهٔ بازخواست ومسؤلیت نکشیده. اگر چه تاریخ ما ، بعضی چیزهایی بما نشان میدهد ، که موجب بعضی تجاوزات مسؤلانه دولت اجنبی شده ایم ، اما ، آن تجاوزات ومداخلات ، عبارت از تجاوزات استیلا کارانهٔ عادتی «متمدنین» بوده، که اگر مدافعه شدیده زبردستی نمید ید اند ، البته که باز خواست مسؤلیتی را که بر خودما عاید - راجع می آمد ، دیگری آنرا عاید وراجع خودمیخواست بداند ، اما موفق نیامدنش هم بدیهیست. بااینهم آن تجاوز بر حق غیر که مستوجب مسؤلیت شود ، لله الحمد ، که هیچ گاه از دولت افغانستان بعد ازدوراستیلای شان ، بر دیگری بوقوع نیامده ، بلکه برای «ایفای وظیفه تمدن» ! از طرف موظفین تمدن بوقوع آمده است ، که فناً وقانوناً جرم ممانعت حریت وآزادی واستقلال ملل شرقیه(«غیر متمدنه» اصطلاحی خود شان نه بالحقیقت والعیان) بران موظفین ثابت است .

ثالثاً – هرگاه گفته شود ، که دایره دامان وسعت وفراخی صلاحیت حقوق حریت آزادی دولت علیه افغانستان ، نسبت بهمگان غیر محدود تر است ، هیچ مبالغه اش نباید پنداشت . در هیچوقتی ، هیچ یك دولت اجنبی ، چانچه بر ان تحکم وتسلط نتوانسته است ، کذ الك ، خود ش نیز ، هیچگاه پا بند هیچگونه شرایطو حقوق دولیه نگردیده است . اما بر صاواختیار خود ، خودش را پابندنکرده، نه آنکه دیگری برو چیزی روا داشته باشد .

دربنجا ، يك فقره تحفه،از مسموعات موثوقهٔ خود ، روایتاً از گذشتگان بخاطر آورده ، از تذکار آن خود داری نتوانستیم :

مگر درزمان یکی از امیران جلیل الشان افغا نستان ، يك هیئت مرخصه از دولت فرانس ، برای چاره جویی راه های اقتصادی وتجارتی ، درما بین د و لتین

بدارالسلطنه کابل آمده ، وبعضی شرایط مفیده ، بحال جانبین درمیان آورده شده بود . دراینخصوص ، از اکابر قوم یك مجلس مشاوره ومذاکره اجتماع نموده ، نتیجه برین قرار گرفت که تعلقات مناسبات را با دولتهای اوروپا قطعاً بحال خود نافع نیافتند وگفتند که : دولت بریتانیا نیز ، اول که هندستان را استیلا کرد ، از راه تجارت وشرایط نافع مفید ، داخل گردید ، رفته رفته ، بدرجه یی آن تجارات را پیش برد ، که هندوهندیانرا محو ، وخود را بجای آنها اثبات نمود ، لهذا ، بهتر همین است که ازین گونه پابند یها آزاد بوده ، بهمین هست موجود خود قناعت ورزیم ، ودر پی رنگین وزرین نگردیم ! .

حالا میبینیم ، که این عدم پابندیها اختیاری بوده است نه اجباری. اما این را هم بگوئیم ، که درآنوقت ، حقوق دول نام یك علمی را ، کسی بخواب هم نشنیده بود ، که هست یانیست. هرگاه ، بدرجهٔ اینوقت ، مردمان از حقوق دول واسرار دول ووظایف دول ومدنیت غرب ، بمقابل وحشت شرق ، ووظایف متمدنین وغیره اصطلاحاتی که در ینوقتها چهره های آیینه های آنها ریخته ، و هر چیز آنطرف آنها دیده میشود ، با خبر میبودند ، بلکهٔ دیده واندیشیده داخل معاهدات دوایه هم میشدند . این داخل نشدن را ، اگرچه دیگر معنا ها هم بدهند ، اماآنگونه معنا ها دخلی درینباب ندارد.

رابعاً : بردولت مستقله افغانستان هیچگاه یك آمر وحاکم خارجی دیگر در تصور نیامده ، وهیچکس ، هیچگاه ، هیچگونه تحدید وتقصیری هم در صلاحیت او از هیچ طرفی بوقوع نرسیده است ، لهذا حرو مستقل است.

خامساً : چون به اجراآت دولت افغانستان ، هیچگاه، هیچکسی دخل و تعلق نگرفته ، ازآنرو ، دولت افغانستان همه صفاتی را که استقلال حائز است او هم حائز میباشد .

سادساً : - دولت مستقله افغانستان دایماً شکل حکومت خود را، بهرصورتیکه خواسته است، خودش تشکیل نموده، واصول ادارهٔ خود را، بدون مداخله غیرخودش تعیین، ودرتنفیذ کردن احکام قوانین داخلیه خودآزاد مطلق بوده است ، که باین حیثیت صفت حق استقلال تام را بحق سزاوار گردیده است .

سابعاً : افغانستان دایما پادشاه خود شانراخود انتخاب وبهررنگی که جمهورآبران اتفاق نموده اند ، همان عنوان والقاب راعطا نموده اند، چنانچه به اتفاق آراء عنوان ولقب ضیاءالملت والدین را به ذات اعلیحضرت خاقان مغفور امیرعبدالرحمن خان ، طاب مثواه ، اعطا نموده بودند . کذالك اقب شرافت قرین سراج الملت والدین را، خود افغانستان ، بروجود قدسیت آسود همین متبوع واولی الا مر حاضر وموجود دولت حر وآزاد مستقل ، چسپان یا فتند .

* * *

این بود حسیات ایمانیه وو جدانیهٔ «سراج الاخبار افغانیه» در خصوص استقلال دولت علیه مستقله متبوعهٔ خود ش ، که اولاً دیناً شرعاً ، ثانیاً حقوقاً ، سیاسیتاً ، عرض بیان گردید . سائق قلم عجز رقم عاجزانه ، حسیات وجدانیه واعتقاد و اعتماد باطنیه ایست ، که خیلی رقیق ودقیق است سراج الاخبار افغانیه زنده وگوینده بقوت همین حرارت غریزهٔ استقلال است . درزمین غیرمستقل متزلزل ، نشوونما نمی یابد . بهتر دلیلی ازخود، در باب استقلال خود هم نمی یابد . شش ونیم سال است، که

دولت متبوعه خود را مستقل وحر آزاد گفته اعلان کرده است وبرخلاف دعوای خود ، هیچ مدعی ندیده است .

همچه حاجت ! تنها یك دولتی بود که باما رفت وآمد ومعامله پیدا کرده ، ما را بخارج ، بهر صورتی که منافع وفواید خود را ملاحظه کرده بود ، معرفی وشناسایی داده بود ، مردمان بیرون هم ، بهمانصورت مارا شناخته بودند ، حالانکه ازآخرترین تقاریر شان ، اعتراف وتصدیق استقلال افغانستان صراحتاً معلوم گردید. (چنانچه در شماره دهم صحیفه پانزدهم جریده خود درج نموده ایم). لهذا آن مانع هم برطرف گردید . پس اگر دولت افغانستان را ، مستقل وحرو آزاد وبالا استقلال تام نگوئیم ، چه خواهیم گفت ؟

حالا فقره یی که به سراج الاخبار افغانیه تعلق داشت ، همین مسئله استقلال بود ، وزندگی خود را منحصر بان میدید ، چون حل گردید ، سرمقاله همقلم معزز ومحترم خود «چمن» راعیناً در نظر قارئین گرام خود عرض مینمائیم . از هر سطر ، وهر مفاد این مقاله یك روح تازگی دردلهای آرزو کشان اتحاداسلام ، میدماند وگلهای امید استقبال را ، در چمنهای قلوب مشتاقانش میشگفاند . بجز همین فقره استقلال ، که بیان گردید ، دیگرفقراتی را که رفیق ما «چمن» ، برای زمینهٔ ائتلاف واتفاق بیان نموده ، ما هم آنرا بر رأی زرین اولی الالباب وامیگذاریم ، چنانچه آنها نیز همچنین کرده اند .

این یک تخمیست که درمزرعه های دلها و قلبهای مسلمانان ، از طرف رنجبران حقیقی است ، اگرچه از وقتها افشانده شده است ، اما هزار افسوس ، که سعی و کوشش نشو ونما را ، از دهقانان غافل خود ندید . مگر چون تخم خیلی

درست وسالم وزندۀطبیعی بود ، باوجودیکه ، درین سالهای سال ، هیچکسی خبرهم نداشت ، که همچنین تخمی درهمچنین مزرعه ها آیا خواهد بود یانه ، بازهم ، دیدیم که طبیعت ، خود بخود ، آنرا رویانید ، وآثارنشوو نماوثمره هاومحصولات گرانبها را ازآن بظهور آوردن گرفت . بلی بلی ! آبیاری ، رنجبری ، خواری کشی لازم است . این شجره طوبی منش سعادت را ، پرورش دادن ، وسیوه های شیرین بهشتی آنراچیدن ضروراست !

حالا بشنویم ، که بلبل «چمن» اتحاد ، عمقلم محترم ایرانی نژادما ، چه میفرماید :

آسیای وسطی و افغانستان

استفاده ازموقع

جریدۀ شریفۀ برگزیدۀ «چمن» – شماره ۳٦ سال سوم – مورخه ۱۰ ربیع الاول سنه ۱۳۳٦ .

فکراستفاده مسلمانان آسیای وسطی ، ازاتحاد دول اسلامی ، چنانچه درشماره های قبل ذکر کردیم ، قبل درد ماغ خواستاران اسلام و مسلمین جریان داشته ، جراید ترکیه ، مصر ، هندستان و ایران دراینخصوص بحث کرده مقالاتی نوشته اند . ازآن قبیل ، شیخ محمدعبده ، که یکی ازاعاظم علمای مصر است ، دریکی ازمقالات خود ، که تحت عنوان ، ایران وافغان » نگاشته است ، مینویسد : « علاوه برمناسبات دینیه وملت مزبور نژاد افغان وایران ، ازیك اصل و منشا واحدبوده ، زبان ایشان هم که وحدت آن پایۀ ملت و یگانگی می باشد ، وشناسائی هرملت وقوم بسته به یگانگی زبان است ، همان فارسی است . امروز ، برهریك از بزرگان ایرن و افغانستان ، که ترقی قدرت وحیات آتیۀ ملت خویش را بخواهند تامین نمایند ،

فرص وحتم است، که بوسایل ممکنه، اسباب اتحاد دولتین ایران و افغانستان رافراهم ساخته، تشکیل یك دولت قدرتمندی درآسیاوسطی بدهد» .

آنروزیکه عالم مزبور مقالهٔ خودرا نوشته است، سلطنت افغانستان، بادست مرحوم ضیاءالمله والدین امیرعبدالرحمن خان، طاب‌ثراه، اداره شده، تازه میرفت قدم براه ترقی ودائره تعالی گذارد، ودر آنعصر وسایل ایجاد این اتحاداین کمترفراهم بوده، افکار سلتین ایران وافغان تاریك، اوضاع سیاسیه دنیا هنوز تشکیل یك زمینهٔ سعادتمند را بمسلمانان، مشرق اجازه نمیداد. لاکن امروز، احساسات ملل اسلامیه روشن شده. هرفردی ازافرادی مسلمانان، احتیاج امت رابوفاق و اتحادحس کرده، مردم، لزوم ایجاد یك حکومت قدرتمند اسلامیه ارا، از اتحاد دول اسلامیه، برای العین مشاهده میتمایند، وازجانب دیگرهم، درظل توجهات کامله سراج الملة والدین، که از دانایان رموز سیاست عالم میباشند، اوضاع سابقهٔ افغانستان بکلی تغیر کرده، صناعات جدیده، فابریك ها، و کارخانه های عالیه در پایتخت، وسواد اعظم مملکت مزبور تاسیس گردیده، مخصوصاً تشکیلات عسکریهٔ افغانستان، بعز وطرز تازهٔقابل تقدیری تبدیل و کارخانجات این مملکت، ازحسن توجه وزارت جنگ و مساعدت وجدیت امثال سردار محمدنادر خان سپه‌سالار افغانستان، روز بروزبر تزئید ذخایر دولیه و قورخانه توپ‌ریزی، تفنگ سازی وغیره کوشیده، افراد بزرگان آنجا، شب وروز سعی و کوشش دارند، تا احتیاجات خویش راازمال اجنبیه مرتفع ساخته، برتوسعهٔ قوای نظامیه، مالیه و اقتصادیات مملکت بیفزایند.

ازجانب دیگر، وقتیکه دروضعیات سیاسیه دنیا می‌نگریم، تمام حوادث فعلیه را بری تهیه یك زمینه صالحه منفعت بخشی، در اتحادو اتفاق دولتین و ترتیب یك اصول

متحدی درسیاسیات خارجه افغان وایران ، از نقطهٔ نظراتحاد ذات البین مناسب ومساعد دیده ، موانع سابقه را مرتفع ووسایل مفقوده رامهیامشاهده مینمائیم .

آری ! حقیقتا دراطراف این قضیه ذهنیه ، که هنوز بدائره کردار وعمل نرسیده است وقتیکه عطف توجه مخصوص نمائیم ، فوائدآن مکشوف و مبرهن میگردد. درخصوص منافعیکه برای دولت ایران ازیك چنین اتحاد اسلام خواهانه مرتب خواهدشد ، ماچیزی ذکرنه مینمائیم ، اگرچه تا یکدرجه هم منافع مزبوره آشکار، وشاید بیشتر قارئین محترم برخی ازآن را استنباط فرمایند. ولکن درصورت امکان ، یك مقاله از شماره های آتیه «چمن» رابتذکار رؤس مسائلی که منافع آنها ، درنتیجه این اتفاق عاید ایران میگردد ، اختصاص خواهیم داد. اینك پارهیی ازفوائد حتمیهٔ که بافغانستان میتواند عاید گردد ، واز جملهٔ مسایل حیاتیه محسوب می آید ، یکی همان استقلال آند ولت است که در سیاسیات خارجیه خود آز ادو مستقل خواهدگردید ، و دیگری ترقی تجارت واقتصادیات آن میباشد ، بالخصوص بعد از بدست آمدن یك ناحیه ساحلیه از بنادر خلیج عمان ، که سالها ست سیاست افغان در دربار هندوستان و برطانیا ازآن تعاقب کرده ، وانگلیسها مساعدت نکرده اند ، در صورتیکه فقط خسارت واردهٔ این بخشش مربوط به بلوچستان ، وعشایر آن ایالات خواهد بود که هنوز تقریباً نیمه مستقل مهیا شند . بزرگترین فایدهٔ دیگری که ممکن است برای دولت خداداد منظور گردد ، همانا تجارت وخلاصی ازمعاهدات بر یتانیاباروس وژاپون و غیره، درسالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۰۷ خواهد بود ، که قسمتهای شمالی افغانستان رامورد بحث وگفتگو آورده. شایدقر یاتی هند ستان میخواستند بنمایند، فرضاً که حالا ازتصرفات روسیه اندازه راحت شده باشد، ولیکن

درآتیه خواهندبود، اژدها مانندآن حریصیکه ممکن است، یکی ازآنهاخود بریتانیا باشد که برای جلوگیری از ترقیات افغان و حفاظت هندستان از تصرفات افغانستان قدرت مند آتیه در مقام انفاذ پولتیك انحلال قوای مشرق زمینی ها برآمده اقداماتیرا که همه دیده ومی دانیم. درموقع افغانستانیکه بعد ها برای جلوگیری روسیه لازم نخواهدبود، اجرا نماید؟ بالاخره فواید ومنافعیکه ازایجاد یك اتحادوائتلاف محکمی ما بین دولتین ایران وافغان که فرزندان یك آب وخاك وملتین مز بوراز یك اصل وشاخ میباشند متصوراست، هر یك را بجای خود شرح مبسوطی است که ما درنمرات آتیه «چمن» مشروحاً خواهیم نگاشت. اینك اولیاء مملکت وملت راست که در زمینهٔ فوق بانظر دقت و اهمیت نگریسته، اطراف آنرا مطالعه فرمایند. (ختم اقتباس ازمقاله جریدهٔ «چمن»)

شناخته شدن استقلال افغانستان

سال هفتم ـ شماره ۲۳ ـ ۱۹ سرطان ۱۲۹۷

فصل هفتم ازسوادعهدنامه ، که درسوم مارج ۱۹۱۸ درمابین دول غالب با دولت روسیه درشهر بریست لیتوفسك عقدوامضا گردیده است :

«دولت های ایران وافغانستان هر دو مستقل اند ، ضمیمه هیچ دولت دیگری نمی شوند. دول امضا کنندگان صلح ، موظفند که استقلال سیاسی واقتصادی ایران وافغانستان رامحترم شمارند» .

چون این فقره عهد نامه دول معظمه،از مسائل هستی وحیاتی دولت متبوعه

مقدسهٔ ما ،افغانستان شمرده میشود ،«سراج الاخبار افغانیه» نقل وثبت فقره هفتم آن را ،با ایفای مراسم تشکروامتنان ، ازلوازمات حقوق شناسی میداند،و بصورت یك وثیقهء مهمه ،ثبت صحایف یادگار حیات خود میسازد :

ای ملت غیوروجسورافغانیه ! دولت های معظمهٔ غالبه دنیا ،مانند دولت های معظمه قوی الشکیمه المان ودولت بزرگ اوستریاومجارستان ،و مقام خلافت ، یعنی دولت علیه آل عثمان ،ودولت تازه جوان بلغارستان ،در عهد نامهٔ بی که با دولت روسیه امضا نموده اند ،استقلال دولت متبوعهٔ مقدسهٔ ما افغانستان را ، بفصل هفتم آن عهد نامه ،داخل شرایط صلح ، ودولت روسیه هم آن راقبول وامضانموده است.

دولت متبوعه مستقلهٔ افغانیه ما که ازآغاز هستی و وجود یافتن خود مستقل برأسه تشکیل یافته ،وجود خودش را اداره کرده ،ونسلا نسلا بادشاهان ذیشان افغانستان ،ازخود قوم وجنس افغان بوده ،ودراول تشکیل دولت خود،بقرار قاعدهٔ طبیعی ،انبساط ورزیده ،تاهند سند ، کشمیر ،ترکستان جاها را بقوهٔ انبساطیهٔ طبیعه خود، پروامالا نموده ، وبازد رمیان خود ،خود بخود ،هرگونه نشیب وفرازی که دیده، درخود وازخود دیده ، وهرسود و زیانی که ازان انقلاب های پر فراز ونشیب هم دیده ،بخودش عائد بوده ، که این چیز ها طبعاً وفناً،آزاد ومستقل سیاسی واقتصادی بودن افغانستان را ،از روی تاریخ ،آشکار می سازد؛ اما«حقوق دول» نام یك دستور العمل نوظهوری ،بعدازآغاز تشکیل یافتن دولت افغانستان ،تنها درمابین دول غربیه اوروپا قرار گیر شده، وسبب بعد مسافات،وموجود نبودن علایق وروابط مناسبات ،دولت متبوعه مستقلهٔ ما ،داخل آن دستورالعمل شدن نی ،بلکه تا به بسیار زمانها ،از وجود داشتن این گونه دستورالعمل هم خبردار نبود .

ازین بود که از تصدیق شدو محترم شناخته شدن استقلال دولت متبوعه ما ازطرف دولت های معظمهٔ غربیه، در تعویق مانده بود. حال آنکه، بشناخته شدن، یك چیزی وجود نداشتن آن چیز لازم نمی‌آید، بلکه بعضی عوارض وحایل میبا شد که بودن وشناخته شدن آن چیز را مانع آمده میباشد! مثلا آفتاب طالع، اگر یك مدت مدیدی بواسطه عارضه ابرهای کثیف یاتحدب کره دیده نه شود وشناخته نه شود، باآنهم برعدم وجودآن حکم نمیشود. ولیکن، چون اعتماد روحانی ما، بر این است، که چون نوری را ایزد برافروخته باشد، وکسی خواهدآن راپف کند، نمی تواند، بلکه نورخلقی وطبیعی که آن راروشن کرده باشد، ضیاپاشی وانوار نثاری آن بقرار قواعد طبیعی، خودبخود کامل وتام شده میرود. اینست، که آن ابرها و عوارض را، قوه خارقه باصره ازهم پاره پاره نموده، آن حقیقت که دولت افغانستان مستقل و آزاد خلقتی و فطرتی بوده است، بظهور آمد، وآن حقیقت از طرف حقیقت بیان دیده شده، تصدیق ومحترم گردید.

ای کهن سالان معظم ومحترم قوم مکرم افغانیه! ای جوانان غیور و برومند ملت افغانیه! ای نونهالان آمال استقبال! ای عزیزان با کمال!

چشمهای تانرا باز کنید! گوشهای تان را باواز! رحمتهای بلا نهایاتی که از خزینه های غیبی لا ریبی، ذات اقدس خداوندی، جل شانه، برافغانستان و افغانیان، در چنین زمانهای بلا باران، وآوان آفت رسان، که برتمام جهان نازل و وارد آمده ازچنان چیزهائی نیست که بمقابل شکران آن چشم پوشی کرده شود، واین نیست مگر ازفیوضات نعمت بزرگی حق. چون این نخستین بار است که از طرف دولتهای بزرگ دنیا، استقلال سیاسی واقتصادی، وحاکمیت وملکیت نامه افغانستان تصدیق

وقبول ومحترم شناخته شده است؛ شکرا ین نعمت عظمهای غیبی ، ربانی را؛ زیب وظیفه بندگی دانسته ، بود ولت های معظمه که محض ازراه حق بینی و حق شناسی، این حق صریح طبیعی مارا شناختند ، وتصدیق فرمودند ، ابرازمنت داری وامتنان را از لوازم تربیه انسانیت می شناسیم .

استعداد ترقی افغانستان

سال هفتم شمارهٔ اول ۱۳- اسد ۱۲۹۶

تحت عنوان : افغانستان چقدرمستعدد قابل ترقی و تمدن است :

«بقدر مشکران»

ایزد دانا وتوانا، خداوند بزرگ بی مانند یکتا جل وعلی رابکدام زبان عجز بیان شکروشاتوان گفت که ماملت افغانیه را، به انواع نعمتهای گوناگون، واقسام کیفیتهای قابلیت نمون، مستغرق هزاران هزار فضل واحسان فرموده ، که ماازشکر میلون یك آن عاجزودر ماندهایم بعضی ازان نعمتهای نمایان راعرض می کنیم :

بهترین وبرترین نعمتها، نعمت «اسلام» است ، چه سعادت ، چه قدسیتی است که ما رااز دوازده عصر و کسور به اینسو، بدین مبین اسلام مشرف وسر افراز ، واز آغا زتبلیغ تابه امروز ، ملت نجیبه افغانیه مارابران مستقیم ویا ثبات ، و به تقویت و محا فظت آن برگزیده وممتاز فرموده است ! الحمدلله علی دین الاسلا م !

ایا بعدازان نعمت عظما ، برتروعالیتر ازین دوات اعلا ، دیگرچه خوا هدبود که ملت نجیبه افغانیه ما راتقریبا ازدوعصر به اینطرف ، یك ملت آزاد حا کمه ودولت دلشاد مستقله ساخت؛ و دو عصراست که درهمین بقعه خاك مقدسی که آنرا وطن عزیزخود «افغانستان» می گوئیم ؛ وبفدا کردن جا ن خود رادراهان باربارا ثبات لیاقت وشجا عت

نموده‌ایم،ازخود خود ،یعنی ازدین خود، ازملت خود بکمال آزادی بصورت بااستقلال حکومت‌میرانیم‌وحاکمیت‌داریم. آه! چه مصیبت کبرا ،چه‌عذاب جهنم آسا ،چه‌عقاب‌تحمل فرساست که یک‌ملتی که‌ازخودملیت مشخص‌ومعین داشته باشد تابع‌ورعیت ومحکوم‌غیر دین و غیرقوم غیرملت خود شده‌باشد !اللهم احفظنامن هذا الحال ! آیا کدام زبان‌و کدام توان‌را طاقت‌ویارای ادای شکران این نعمت گرانبهاو عطیه بیش بهای خالق یگانه‌بی‌همتاخواهد بود که‌سراج‌المله‌والدین فرزندضیاءالملة والدین مغفرت قرین است که وطن عزیز و مقدس خود را و ملت عزیز و محترم خود را از لگدکوب سم ستوران یک دولت پرقوت بیگانه یی که درد سیسه وحیله‌شیطان ازیدرود میگیرد و درقوت‌سلاح واسباب و توانگری نسبت مابا اودوراز مناسبت‌می افتد، باسیاست‌تدبیروقوت تهدید صد هاهزارنفوس ازملت‌مسلحه افغانیه چون‌حدیدآن‌دشمن دین‌ووطن راکه‌ملت ماراسیروبنده کردن میخواست، وحاکمیت واستقلال‌ما راازبیخ وبن بر کندن آرزوداشت، خلاص ورها نمود.نخستین بار موسس بنیان‌سلطنت‌سنیهٔ اسلامیه افغانیه اعلیحضرت «احمد شاه» است که ملقب به «بابا»و «غازی»میباشد (ازصحیفه ۹ تابه‌صحیفهٔ ۳۵ جلداول کتاب‌مستطاب «سراج‌التواریخ رامطالعه‌فرمایند!) اصل نشوونمای‌طبیعی سلطنت‌افغانیه نیزهمان حدود مملکتی بود که‌دراول تاسیس‌و بنیان‌خود یافته بود. آه‌دشمنان خاین‌غداروطن که‌ازسالهای سال چسان‌باقیچی حیله‌ودسیسه ومقراض خیانت‌وانتریگه‌ازاطراف وجوانب‌وطن‌عزیز مقدس ما به‌تنقیص وتقطیع کوشش‌ورزیده رفته‌اند، وحال‌ازسه حصه بیک حصه مارا فرو آورده اند.الحاصل‌چنانچه اعلیحضرت احمد شاه بابای غازی‌ازسلاله شریفه درانیه‌افغانیه‌نخستین بار بتاسیس‌وبنیاد نهادن‌سلطنت سنیه اسلامیه‌راد ریک مقیاس واسعی کامیاب آمده ازبی‌وجودی وجود داد، همچنان‌ذات اعلیحضرت امیر کبیرامیر

دوست محمد خان مؤسس ثانی وذات اعلیحضرت «ضیاء الملة والدین» مؤسس ثالث شمرده میشوند زیراانان تاء سیس و بنیاد کرده احمد شاه غازی را، دشمن حقیقی دین و دولت و وطن مقدس ما، بحیله و دسیسه سلطان پسندانه، اول بار در سنه ۱۲۵۵ هجری مطابق ۱۸۳۹ میلادی «شاه شجاع» نامی، ازاحفادمؤسس بنیان سلطنت افغانیه اعلیحضرت احمد شاه غازی را، واسطه و آله شرو فساد خود ساخته، ودر پس روی خود انداخته باعسکر انبوه وقوت پرستوه، وطن عزیز ما را استیلا نمود. همان بود که ذات اعلیحضرت امیر کبیر، و اولاد نیك نهاد شان، بقوت اتفاق واتحاد رئیسها وسرداران اقوام ملت معظمه افغانیه، بیك قتل عامی، اردوي دشمن دین و وطن را گرفتار، واز خاك وطن مقدس اخراج داده، سرازنو به تاسیس سلطنت اسلامیه مستقله افغانیه کامیاب آمد! باز در سنه ۱۲۹۶ هجری، آن دشمن دین و خاین غدار کمین مانند اژدر زهر آگین، سرنحوست اثر خود را از دره خیبر و پیوار و کوژك بیرون برآورده، و باز چنانچه در استیلای اول کرده بود، یکی از احفاد ان مؤسسان نیك نهادان را واسطه وآلهٔ امضا نمودن اعدام نامه افغانستان نمود، وآشیان سلطنت و استقلالی را که بخون جگر ملت غیور و دین پرور افغانیه ساخته بودند، دیروز بر گردانید. همان بود که در ینبار ذات اعلیحضرت ضیاء الملة والدین در سنه ۱۲۹۸ هجری، بار دوم، وطن و ملت را رهائی داده بناء سیس سلطنت افغانیه، دوم بار کامیابی حاصل آمد!

سال هفتم ـ شمارهٔ اول ۱۳ اسد ۱۲۹۶

استعداد و قابلیت دینی، اجتماعی، سیاسی افغانستان

«آنکس که خود راشناخت خدا راشناخت» ! این یك دستورالعمل فلسفهٔ دینیه اسلامیه است. گروه حقایق شناس صوفیه اسلام، رحمهم الله تعالی، این دستورالعمل را مسلك خط حرکت اتخاذ کرده، اول در حقیقت خود وحقیقت اشیا تفکر وتدبر کرده از انجا خود بخود برمدارج ومراتب انفس وآفاق سیرو دور نموده توانستند.

مراد ازین تصوف خوانی اینکه، هرقوم وهرملت، تابحقیقت وهویت ذاتی ونفس خود بخوبی آگاه نشوند، موقع وحیثیت خود را، در هیئت جمعیت بشر ادراك کرده نمیتوانند. وتابر نفس خود وذات خود یك اعتماد واعتبار کلی حاصل نکنند، و خود رابنظر خود موقر معزز مشرف نشناسند، برمحافظه شرافت وحیثیت وحاکمیت واستقلال وآزادی قومی وملتی خود وحق خود موفق وکامیاب آمده نمی توانند! وتا خوبی ها، محاسن وطن خود را خود را وحق آنرا برخود بخوبی نشناسند، قدر وقیمت آنرا وجان فدا کردن را در راه آن استدراك کرده نمیتوانند.

اول قابلیت دینی آنرا بیندیشیم: ـ افغانستان درهمه اطراف عالم، بصلابت وعصبیت دینیه معروف اسم گردیده است. واین معروفیت، تنها یك شهرت کاذبه نی، بلکه عین حقیقت ست. مسند شریعت غرای محمدی (ص)، در محکمه عالیه شرعیه گسترده، و احکام قوانین الهی، برای رفاه وسعادت اهالی ممهد وآماده است. جوامع شریفه، باجماعتهای مصلین مالی، واحتساب در فروعات بشدت تمام جاریست!

اهالی علی العموم، به محبت رسول برحق خود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم، آل بیت او اصحاب هـ صحبت او، از دل وجان وصدق ایمان محبت وصداقت میورزند، ودر دل بیکینهٔ خود، در حق هیچ یکی از بزرگان دین خود، بغض وکین نمی پرورانند به تعبیر دیگر، تنها دلهای شان با محبت و خلوص و صداقت مالی، واز بغض وکین و بدگویی خالی است!

همه مردم افغانستان، بیك دین وبیك مذهب پابندند. یعنی مانند کشکول فقرا وطن، قدس ما از ادیان ومذاهب مختلفه مملو نیست. ازمذاهب مختلقه، تنها مذهب شیعه موجود است که سنی وشیعه افغانستان نیز با هم مختلط ومتحد وهموطن وهم ملت خود شانرا دانسته، هیچ مغایرت وضدیتی که بچشم دیده شود، و بگوش شنیده شود، درمابین شان پدیدار نیست.

از غیر دین مسلمانی تنها یکچند هزار بودایی (در اصل متن آمده است ر. ف) و برهمایی و سیکهه و غیره از مذاهب مختلفهٔ «هندو» موجود است، که اینها هم هندوهای افغانی، یعنی در افغانستان توالد وتناسل نموده، و بود وباش کرده، ازان سبب چنانچه افغانستان آنرا هندوی افغانی میشناسند، خود تنها نیز خود را هندوی افغانی شناخته، بزبان افغانی متکلم، ودر نظر هندوهای هندستان نیز خود را به افغانیت مفتخر و محترم مینمایانند! از ین طایفه، بوظایف و مناصب دولتی بسر رسیدگان بسیار اند.

افغانها علی العموم «حنفی المذهب» هستند، که از مذاهب مختلفهٔ که در دیگر ممالك اسلامیه انتشار دارد، خیلی کمتر اندران پیدا میشود. افغانها در پابندی مذهب ومحبت بدین درجهٔ که فوق العاده گفته شود، شدت وصلابت دارند.

همین صلابت و محبت دینی بود، که غیر دین خودرا در وطن عزیز خود حاکم دیده نتوانستند، و جانها فدا کرده، زده زده آنها را بدر کردند!

حال این استعداد و قابلیت دینی را، با قابلیت اجتماعی تطبیق داده، جهت استفاده های سیاسی را ازان درمدنظر آریم: ـ قابلیت اجتماعی این است، که یکبار خود را ودورو پیش خود را بنگریم، که مادرکجاو چارد ورما با چه چیز ها و که هامحدود و محاط است. مقصداز«اجتماع»جمعیت است، که جمعیت ضد«مفارقت» است. جمعیت، یگانگی ونزدیکی است. «مفارقت» بیگانگی‌ودوری ست. دین مقدس اسلام، مبنای یگانهٔ آن برجمعیت واتحاد و یگانی ووداد، وجماعت، وعدم رهبانیت استوار آمده است.

اولا درموقع افغانستان نظرانداز یم: — چاردور ما، با ملیونها ملیون از برادران مسلمان ما مسکون است. اگرچه حکومتهای شان غیر دین شانست، ازجهت غرب ما نند دولت ایران، یکدولت علیه مستقلهٔ مسلمان، واهل قبله و قرآن موجود است، که تخمیناً پانزده بیست ملیون نفوس مسلمان‌را حاوی میباشد؛ وآن خاك متصل است با خاك دولت قوی انشکیمهٔ سعظمهٔ عثمانی، وتمام عربستان، که مقام خلافت و ماوای همه مقدسات اسلامی میباشند؛ ونیز متصل است با خاك ممالك«قفقاز» که دریندر زمین پاك نیز بملیونها برادران بیدارو هشیار مسلمان ما مسکون‌اند. درشمال خود چون نظر اندازیم، بملیو نها نفوس برادران دین وایمان خودرا می بینیم، که درارا ضی وا سعهٔ ترکمان ها، و ماوراء النهرهامسکون‌اند. همه را همدین، همجنس، هم کیش، هم‌مذهب، بلکه شریك المنفعه هم میدانیم. درین ارا ضی واسعهٔ مبارکه، دو حکومت اسلامیه، که دراول زیرحمایت واسارت دولت روس بود،

ودر چندی قبل آزاد یهای خودشانرا اعلان کردند، موجود است، که یکی حکومت اسلامیهٔ خیوه ودیگری، حکومت اسلامیهٔ بخارای شریف میباشد.

باز چون بسوی جنوب عودت کنیم، یک اراضی مربعا لشکلی، از خاک سرحدهای جنوب غربی ما تا ببحر، یعنی تا بدریای شور، که دران حدآنرابحر عمان یا خلیج فارس می گویند، امتداد یافته است. هنوز نیم عصر پیش ازین، درما بین این دو خاک، هیچ دوئی و جدا گانگی موجود نبود و یک وجود بودند، که تیشهٔ ظلم و غدر دشمن خارجی، وریشه کنی و بیخ بری محاربات خونریزانهٔ برادرانهٔ داخلی، آن عضو نازنین رابریده بیکسو افگند، بدرجه یی که هیچ باهم شناسایی گویا ندارند! ! آن خاک «بلوچستان» است، که چند ملیون نفوس جسور و دین داری از برادران مسلمان ما را حاوی میباشد!

حالا چون از جنوب غربی فرو آمده، کنارهٔ جنوب را تا بشرق، و باز از شرق تا به قریبهای شمال، از نظر مطالعه بگذرانیم، از آن دشتهای نشیب و هموار، پر ریگزار جنوب غربی، دفعتاً بریک کهسار شامخهٔ پر نفوس بیشمار ترفع مینمائیم، که این کهسار جمله هم جنس، هم زبان، هم قوم، هم ملت، هم وطن، هم دین، هم مذهب، هم خوی، هم عادت، برادران دینی افغانی سرحدی ماست، که بسیاری از پارچه های لذیذ وشیرین آنرا تیغ قصاب ماکة العذاب امت محمد (ص)، به قطع نمودن جسارت ورزیده است. ماورای این کهسار صلابت آثار، سواد براعظم «هندستان» است! این خاک هیبت ناک، بسبب تماس دائمی که با ما دارد، خیلی جالب توجه یک خاکیست. معاملات تجاریه، مناسبات سیاسیه، مرابطات تاریخیهٔ ما و هندستان، یک بحث دیگر است. درین فصل خود، تنها از نقطهٔ نظر اجتماعی، مطالعات ومحاکمات اجراء میداریم.

هندستان را عجا یب خانهٔ اجناس و ادیان و مذاهب مختلفهٔ دنیا گفته اند. استعداد و قابلیت طبیعی و ثروت و مکنت خلقتی آنرا بخزینه های عالم تشبیه‌داده اند! درین خاك یا وسعت پر غرابت، تقریباً (۸۰) ملیون نفوس، از جمعیت و جماعت برادران مسلمان ما مسکون اند، که از دیگر برادران اطراف، بیشتر ما با آنهاوآنها باما شناسا یی دا رند!

پس‌چون به این جدول ذیل دقت کرده‌ببینیم، بخوبی میدانیم، که از نقطهٔ نظر«اجتماعی اسلامی» که‌زنجیر مرجع «کلمهٔ طیبه»، همه‌را بیکدیگر یك‌و جو دو یك‌امت‌ساخته، دولت متبوعهٔ مقدسهٔ ما افغانستان، در یك گوشهٔ هجرو تنهائی، بلکه در میان کرورها برادران دین خود و ملیون ها هم وطن مشترك خود، بودوباش، و عقد اخوت‌ومعاش دارد! یعنی«وطن مشترك» را البته از رسالهٔ «وطن» که بانسخهٔ نمبر ۲ همین سال، خود سراج‌الاخبار افغانیه، هدیهٔ انظارقارئین کرام‌نموده، بخاطرخواهندآوده که چه‌بود!!..

جدول

تعداد نفوس تقریبی برادران دینی ما، دراطراف‌ما که از راه خشکه، بدون بحر باهمدیگرمتصل افتاده ایم:

نام مملکت	تعداد نفوس مسلمان آن	نام مملکت	تعداد نفوس مسلمان آن
ایران	۱۰/۰۰۰/۰۰۰	بخارای‌شریف	۳/۰۰۰/۰۰۰
ترکیا	۳۲/۰۰۰/۰۰۰	ماوراء النهر	۳۵/۰۰۰/۰۰۰
		اورنبورغ و قریم	۵۰۰۰۰۰۰
عربستان	۲۰/۰۰۰۰۰۰	چین	۵۰/۰۰۰/۰۰۰
قفقاس	۵/۰۰۰/۰۰۰	هندستان	۷۰/۰۰۰/۰۰۰
ترکمن	۲/۰۰۰/۰۰۰	افغانستان	۱۰/۰۰۰/۰۰۰

جمع و میزان کل : ۲۳۲۰۰۰۰۰۰

. . . . در یك وطن مشترك زیست داریم. این است استعداد و قابلیت «دینی اجتماعی» که اگر آرزوی استفاده واستنفاع ازین قابلیت واستعداد دینی واجتماعی درخمیر مسلمانهای همین قطعات وصفحات ازیك چند عصر پیداشده میبود، درینوقت یك سیاست تقویهٔ دینیه، برای اسلامها حاصل آمده میبود، که هیچ قوتی در مقابل آن مقاومت کرده نمیتوانیست. اما هزار افسوس که از عصر ها بدانیطرف، مسلمانان، بعکس عمل، یعنی بجای اینکه اجتماع دینی جماعت مذهبی اتحاد ملتی اشتراك وطنی کنند، در تفرقه، در بیگانگی در عداوت در کین پروری بهم کوشیده اند. مصیبت عظمای دعوای «خلافت» و «امامت» در دولت صفوی ایران و دولت عثمانی ترك، دفعتاً مسئله اجتماع دینی را به تفرقهٔ سیاسیه دینیه مبدل آورده، از چهار پنج عصر باینسو، محبت ووداد، یگانگی و اتحاد، از بغض و کین مذهبی، در هیئت اجتماعیه اسلامیه مفقود گردید. و این دعوا نبود مگر محض از برای هوای نفسانی سلطنت و ریاست، که در پردهٔ جدا شدن «امامت» از «خلافت» رولهای سیاسی با خته میشد ! این جدایی از عصرهاست که جگر های ارباب فکر و هوش، و دیده های استقبال اندیشان وبینندگان این عالم پر جوش و خروش دهرپرآشوب را، خونریز حسرت، و اشکریز عبرت و حیرت میگرداند، ودشمنان فرصت کمین دین مبین را، فایده های پر منفعت میرساند ! از یکطرف، چنانچه این مصیبت پرکش و کوك مذهبی، روزبروز درمابین دولتهای اسلامیه، یعنی «ایران-عثمانی» کندها و گودالهای عمیق عمیقی بوجود می‌آورد. هم چنان، انتریگهای دولتهای روس و انگلیز نیز، که اکثر ممالك اسلام نشین را ملك موروثی خود شان پنداشته، ومسلمانانرا مال و مواشی خود انگاشته،

نیز در پیدا کردن اسباب منافرت و مباغضت ، درمابین آنها ، و افزون ساختن کندها وعمیق نمودن گودالها ، لحظه یی درین دوسه عصر، از کوشش وانه ایستادند ، تا آنکه بغض وکین و منافرت ، بدرجه یی رسید ، که نصارا ، درنظرها ازسنی بنظرشیعه و از شیعه بنظر سنی بهتر واشرفتر در آمد ، و اعتماد و اتحاد را بادولتهای نصارا، از اتحاد همدیگر و اعتماد بریکدیگر، بحال خودنافعتر دانستند، یاد انستانده شدند !

چون بحقیقت نظرشود ، روس وانگلیز ، دریتخصوص - یعنی القای بغض ومنافرت در هیئت اجتماعیهٔ اسلامیه حق بدست هم بودند ، زیرا ، این دو دولت ، در آسیا خیال توسیع ممالك داشتند ، ودارند. آسیا راهم میبینید ، که قسم اعظم آن با مسلمان مملو و معمور است. پس هرگاه درمابین این کتلهٔ عظیمهٔ مهیبه ، و این هیئت معظمهٔ مدهشه ، علی الخصوص درین سه دولت معظمهٔ اسلامیه ، اتحاد ، اتفاق یگانگی ، برادری ، بموجبی که دین مبین شان برآن امر و قرآن عظیم شان بران ناطق است حاصل آید ، آیا این دو دولت طمعکار آسیاخوار ، تاچه درجه ، برمرام ومراد خودشان کامیاب آمده خواهند توانست ؟ .

تخم فساد رادر بین ترك و عرب ، درین روزهای جنگ حاضر ، باشانیده وخدیو مصر را « سلطان الاعظم » ، و شریف مکه را «خلیفة المکرم» ساخته اند! آیا سبب حقیقی و لزوم ضروری آنرا مسلمانان درك نکرده باشند ؟ البته درك کرده اند ، که تماس دولت عثمانی را بدولت ایران ، و علایم رفع شدن بغض و کین را درمابین شیعه

و سنی از هر طرف، اظهر من الشمس دیدند، و از بلایی که میرسید، بدرجه یی دهشت زده گردیدند، که مانند غریق بدریا افتاده به حشیش غشیش «خلافت حقیقی عرب» و مغصوب بودن «خلافت ترک» تشبث ورزیدند، و واقعه دعوای «امامت ایران» و «خلافت عثمانی» را، که از چندعصر پیش ظهور نموده بود، سر مشق خط حرکت گرفته، دوینبار، همان دعوارا درمسئله پر مصیبت خلافت»، درمابین عرب و ترك تازه گردانیدند ولکن از ین یك، بیچاره ها غافل بودند که: «چاه کن راچاه در پیش است،» واین را هیچ نیندیشیدند که: آنوقت ها را گاو خورد! مسلمانهای بیدارمغز این عصر مبارك چهاردهٔ هجری نبوی (ص) باین دانستند که بیخ کنی اسلام، در تفرقه ونفاق و ریشه دوانی، و باروری شجر اسلام، در اتحاد و رفاقست. اینچنین دعواهای واهی، که بجز رسوائی دیگر هیچ نتیجه نمی بخشد، از کرم عنایت الهی، که بحفظ دین خود وعده داده است، و مدد روحانیت نبوی (ص)، که حافظ امت خود است، بعدازین موجب تفرق و تشتت اجتماعی و مذهبی مسلمانان نشود، و سحر و افسون نیرنگ پردازان فرنگ، بقوهٔ دماغ های روشن بنور این عصر ترقی آهنگ، باطل و درهم شکند. انشاءالله العزیز الرحیم.

درین شماره، همینقدر توانستیم، که از جملهٔ استعداد ها و قابلیت های دینی، اجتماعی، سیاسی افغانستان، تنها تا یک درجه یی درخصوص حیثیت وشرافت ذاتی و تاریخی، و صلابت و محبت دینی، وطنی، و وضعیت موقعی او، درمیان هیئت اجتماعیه اسلامی، یك فکر اجمالی عرض نمدیم. انشاء الله تعالی، در شمارهٔ آینده از دیگر استعداد ها وقابلیت های وطن عزیز مقدس خود نیز، بعرض معلومات بپردازیم.

سال هفتم شماره ۱۶ - ۷ حمل ۱۲۹۷

مقاله مخصوص
افغانستان وقابلیت دینی - علمی - اجتماعی آن

درشمارهٔ اول همین سال هفتم «سراج الاخبارافغانیه»، درخصوص اینکه وطن عزیز مقدس ما «افغانستان»، درمیان چه جم غفیر، وچه انبوه کثیر، از هیئت اجتماعیه برادران مسلمان خود موقع گرفته است، بعضی بیانات واضحه، ومعلومات مکمله بقلم آورده شده بود. آن سر مقالهٔ نسخهٔ مذکور، چون مطالعه شود، معلوم میگردد، که افغانستان از چار اطراف خود، تقریبا یادصد وسی ودو ملیون برادران دینی ونژادی خود، محاط میباشد.

وباز چون، درمیان این مسلمانان دربدیوار دور وکنار خود، که همحدود همسایهٔ ایم، چون پیش ازین جنگ نظر اندازیم، بجز ازجهت غرب، که دولت همسایهٔ ما ایران، که باوجود تقسیم منطقهٔ نفوذ، بازهم یکدولت مستقل گفته میشد، دیگر همه برادران جهات شمالی‌جنوبی شرقی خود را میدیدیم، که ازمدتهای مدید، گلو های شان در زیر فشار پنجه های آهنین دولتهای اجنبی درآمده، نه ازحکمرانی، نه از استقلال، ونه از آزادی واقبال، هیچ حیاتی برایشان باقی نگذاشتند، حتی از تعلیم وتربیت آزادانه نیز محروم ماندند، وبجز علم وتربیه که اسارت - یعنی وفاداری - را یاد گیرند، بدیگر رنگ‌تربیه وتعلیم هم خونگرفتند. دیگرینرا که تعلیم بد هند، آیا بجز همان تعلیمی که خود گرفته اند، دگر چه خواهد بود؟ آنانی که بجد وجهد خود، بدرجهٔ آنها آموختند، ومانند خود آنها آزادی‌افکاروخیالات را مالک شدند، وازنتیجه آن‌بدعوای حقوق‌خودبرخاستند، یااعدام یا حبس گردیدند!

درمیان اینهمه دور وکنار ، تنها دولت تازهٔ جوان با هیبت وشان«افغانستان» را می بینم که بهمه حقوق حاکمیت خود مستقل وآزاد ، وازقوت حربیه،عسکر معلمه ، اهالی مسلمهٔ مسلحه ، بعضی آثار مهمه مدنیه ، آباد وبا استعداداست . درین خصوص ، از سالها سیاسیتی که دولت متبوعه مقدسهٔ ما افغانستان ،خودرا در مقابل بسی وظایف معتنا بها ، حاضر و آماده ومهیا میدید! افسوس کهندید! نه تنها اوندید ، بلکه دیگران ، خواه دور ان ، خواه نزدیکان ، هم ندیدند.وقتی دیدند ، که بسیار زبون مانده بودند ! وقتی بر همدیگر صدا کردند، که گلوهای شان خفه شده بود ، وکرهٔ هوا که موجد صداست ، بدست تسخیرواستیلای اغیار آمده بود ، که نه بأسم وزنه بی سیم ، آواز هیچ یکی را به آید یگر شنوا نیده نتواست! از همه بد تر اینکه ، بمجرد یکه بهمدیگر خود را شناختاندند ، ویک صد او ندای بر یك دیگر نمودند ، قبل از آنکه ، چشم ولب خود راباز کنند ، عروق ارتباطیهٔ شانرا ، که تنها ازطرف حدود غربی بیك دیگر یك ارتباطی داشت، آنرا هم میخواهند که ببرند ! بسیار شایان حیرت ، وسزاوار حسرت یك حالیست، که به این بریده شده عرق ارتباط ، «افغانستان» عاجز ما، سر اسر تنها وبیکس خواهد ماند ! اگرچه پیش از آن هم ، در آن عرق ارتباطیه ، بسبب بعضی مواد فاسدهٔ تعصب نادانی ، خون حقیقی وجدی حیات رسانی ،از سال های سال ،ازجریان بازمانده بود ،ولی چون رگ منقطع نشده بود ، با مید همان رابطه زندگی ، میسر میشد ! افسوس که آنرا هم به بریدن قیام کرده اند ! ...

تا این بود که معجزه ظهور نمود ! بلی انقراض واضمحلال دو دولت معظمهٔ اسلام خوار را به جز معجزهٔ باهرهٔ معنویهٔ اسلامیه ،بدیگری چیزی حمل نباید کرد.

ما را بدیگران چه کار ! ما از «افغانستان» وقابلیت واستعداد آن» بحث و بیان میرانیم ، وبدور وپیش خود نظر انداخته بحال خود می اندیشیم می‌بینیم که معجزهٔ باهره ظهور نمود ، واین معجزه باهره ، از نقطهٔ نظر دینی اجتماعی سیاسی ، بحال ما نافع آمد . ببینید که چه طور :

تطبیقات محاکمات

اولاً ببینیم که برادران مسلمان دورا دور ما را کدامها اسیر کرده بودند؟ برندگان عروق حیاتیه وارتباطیهٔ ما، چه کسانند ؟ هیچ شبهه نیست که اطفال خورد سال ما هم ، بیك نظر آنها را میشناسند که کیستند وچیستند . معجزهٔ باهره این است ، که جنگ رستا خیز آسای حاضر آنها رامغلوب ، منکوب ، بی قوت ، بی ثروت ، بی شوکت وجلال ، بی عزت وپامال ساخت ! آنکه جهت شمالی وغرب شمالی ما را سراسر فراگرفته بود ، حتی برجهت غربی ما نیز تاثیرات بدی انداخته وما را ازهیئت اجتماعیهٔ آن سمتهای ما جداساخته ، وخونهای برادران آن سرزمینهای ما را ، در رگهای شان خشك کرده بود ، وزبانهای شان رادر کام های شان دوخته ، وچشمهای شان را از دیدن دیگر شان بسته بود ، بچنان یك طراقهٔ هولناکی از هم پاره پاره شد ، که تامدتهای مدیدی ، کمر خود را راست کرده نتواند ! وآنکه جهت شرق وجنوب ما را ، سراسر دریك کابوس انداخته بود ، بچنان تب لرزهٔ مدهشهٔ موت آوری گرفتار آمده که مجال دم زدن وحرکت کردن ، برایش باقی نمانده است .

این احوال راچون دیناً بحال خود تطبیق بدهیم ، می بینیم که آزادی‌دینی برادران همجوار ما ، بکمرشکنی دشمنان آنها میسرآمد. حس اتحاد ،حس اجتماع ،

حس اخوت ، علی‌الخصوص رفع عداوت مذهبی در مابین شیعی وسنی ، ازنتیجهٔ این کمر شکنی اعلما ظهور نمود ، دفعتاً در اهالی مسلمان قفقاس وترکستان ، تابه‌قازان وقریم ، یك روح آزادی ، یك خون قومی ، یك زبان سخن گویی ، پیدا گردید ! معجزه باهره ، خاك پاك وطن‌مقدس مارا ، یکی یکبار ، ازخاك غیردین ما مقطوع ، وبخاك دو حکومت مستقل وآزاد «خیوه» و«بخارا» موصول گردانید !

اگر ما این واقعات را بنظر بیقیدی وبی پروایی نظر کنیم ، و اهمیت سیاسیه ووضعیت موقعیهٔ خودرا هیچ نیندیشیم ، آن‌چیزیست که بخود ماعاید وراجع خواهد بود ! وگرنه ، درظهور یافتن همین واقعاتی که بیان گردید ، و ما آنرا معجزه می‌گوئیم ، هیچ شبهه نیست ، که بظهور آمد وهم خوب بظهور آمد ! ازنقطهٔ نظر اجتماعی ، دینی ، وقایع دهریا منافع عالم اسلامی ، قدتاً موافق ومساعد آمد ! سوانحیکه در راه اتحاد اسلام آمده بود ، همین‌هایی بودند که مضمحل و پامال اسلام ، ومدد گاران اسلام گردیدند ، ومدد گاران اسلام هم آن کسانی بودند ، که باما و خاك ما ، هیچ منافع سیاسی واستیلاء رابخیال وخاطر هم نداشتند ونداارند !

جهت سیاسی را ، مابزبان نمی آریم . چرا که ، سیاسی نیستیم . اماازجهت تطبیقات دینی ، واجتماعی ، همین قدر عرض کرده میتوانیم ، که اضمحلال وانقلاب روس ، ومغلوبیت وسقفات انگلیز ، درخصوص مسایل اجتماعیه ودینیه مسلمانان روی زمین ، شهراه های بسیار روشن (ومتینی) باز نمود !

آیا افغانستان از این واقعات چسان استفاده کرده میتوانست ؟

اگر افغانستان ، با اینهمه استعداد وقابلیت فطری وقدرتی خداداد خود ، از نیم عصر به اینطرف ، آسوده‌حال ومرفه البال میماند ، ورقیب ها خرسنگهای مانعه‌ها در راه نمی انداخت ، و باینصورت در ترقیات علمیه تنها بدرجهٔ یک‌ملک « پنجاب » که در یک وقتی از ضمیمهٔ ممالک افغانیه محسوب بود ، کار را پیش رانده میبود ، هیچ شبهه نکنید ، که بدون استعمال سلاح ، وتلف نفوس ، بازحال اصلی خود را در وسعت اراضی ، واستعداد فطری خود را به استفاده های علمی وعملی ، در وقت حاضر ، بدرجهٔ اعلا اکتساب ، واستحصال کرده میتوانست !

بسیار افسوس است ، که ما مردمان افغان ، بسبب جنگ‌آوری وسلحشوری که در خلقت به آن متخلق هستیم ، هرچیزی را بقوت شمشیر منحصر پنداشته ، جهت قوت علمی را هیچ در هیچ میدانیم ، زیرا افغانان ما ، علم را بمعنی « دانائی » تلقی نمی کنند ، ومنحصر در همان کتابهای کهنه وفرسودهٔ پر خسک ، و همان طالب العلمهای بیچارهٔ گرسنه و بی چراغک میشمارند ! واگر این چنین نمیبود ، در ینقدر سالهای مدید ، دیده های ما ، یک بنای جدید بنام مکتب باید میدید ، حالانکه ندید ! . آیا هیچ یک خشتی برخشتی کسی بنام مکتب و ضع نمود ؟ نی ! ننمود ! آیا چرا ؟ چونکه قدر وقیمت وحیثیت ومنزلت علم را ما تقدیر کرده نتوانستیم . خود ما دیگران را ندیدیم . چیزی چیزی شنیدیم . « معارف » ، نام ، « مکتب » نام ، « اخبار » نام ، چیزها هست بدنیا ، اما آیا آنها چسان چیزهاست وبرای چه بکار میآید؟ ! دیگران بقوت این چیزها چسان ترقی کردند و چگونه

جهان گیر شدند ؟ درین نقطه ها هیچ فکر واندیشهٔ دوانیده نشد ! حتی معارف ومکتب را بدعت وتقلید غیر دین وملت هم پنداشتند !

ما هیچگاه فراموش نمی کنیم ، آن نطقها وبیانهای پر تأثیر سراج الملت که در مجلسها ودر بارهای متعددی که برای تشویق وترغیب اولاد های ما دراد خال مکتبها بر آوردهٔ زبان مرحمت و عنایت فرمودند ، بنفس نفیس شاهانهٔ شان ، لباس شاگردان مکتب را بروجود مسعود ملوکانه اکساء ، وبه آن صورت ، شرف علم را اعلا و بالا فرمودند ، که اینهمه نبود مگر برای تشویق وترغیب اولادوطن به تحصیل علم و فن !

مقصد اینکه این تشبثات واقدامات علمیه ، تنها ازثمره های عرفان پروریهای عصر سعادت حصر معارف نشر بظهور پیوسته وتنها از برکت عواطف ومراحم شان بود که « مکتب » نام ، « معارف » نام ، « اخبار » نام چیزهارا وطن عزیز ما شناخت ! حالا نکه ، قبل ازین آنچیز ها وجود هم نداشت .

اهمیت وقوت معارف و جراید

ببینید که اگر از نیم عصر به اینسو ، « معارف » ـ یعنی علم وفن ، بسایهٔ مکتبها ـ وباخبری ودانائی بسایهٔ « جراید » ـ یعنی صحایف اخبار ها ـ بدرجهٔ لازمی وضروری افزونی میگرفت ، حال ، ما چه فایده ها از آن برمیداشتیم :

نیمعصر یعنی پنجاه سال : ـ در سال اول ، در پایتخت دومکتب ، در هر ولایتهای کلان یعنی نائب الحکومه نشینیها ، و حاکم کلان نشینها ـ یك یك مکتب ، که جمله .. باب مکتب شود ، تاسیس وبنیاد می یافت ، وسرهم در هر مکتب ، صدصد اولاد وطن ، که جمله هزار نفر شاگرد شود ، ادخال میشد،

ودر ظرف پنجاه سال ، هر سال این عدد دوچندشده ، افزونی میگرفت . درنتیجه ـ یعنی دریتوقت ، افغانستان را لااقل یك مليون ، آدمهای عالم علوم جدیده ، ومتفنین فنون متنوعه ، حاصلات می بخشید ، که درمیان اینها ، افسرانجنگی قابل ، قوانین شناسان فاضل ، کیمیا گران ، کان شناسان ماهر ، انجنیران مهندسان وافر، بوجود می‌آمد ! کتابها ، جریده ها ، بهزارها زبان آشنا ها ، وخوش فکرها ، به لكها پیدامیشد . اربابدانش وذکاء ، واصحاب بینش ودها ، وچهاوچها پدیدار می آمد ! غیر از زبان فارسی ، بزبانهای مختلف اقوام افغانهای سرحدی وترکهای ترکستان افغانی ، وماوراء النهری ، بصدها «جراید» روزانه ، هفته وار ، ماهانه ، طبع ونشر میگردید ! .....

خواهند فرمود که از ینها چه ثمره حاصل میشد ؟ خلاصة الخلاصه ، عرض میشود ، که ازده جریدهٔ هفته وار منظم ، همدم وهم قلم ، که همگی بیك مسلك ویك خط حرکت قدم زنند ، کار یك لك نفر عسکر را بهر مدعایی که داشته باشید ، میتوانید بگیرید . ازصد نفرجن فکر با دانش وبینش ، که خفیه بیك کاری ، دریکجایی ، اجرای حرکت وفعالیت نمایند ، کار ده هزارنفر را، از هر مقصدی که داشته باشید ، حاصل میتوانید ! جنگهای حاضررا ، چون بدیدهٔ امعان تعقیب نمائید ، وتمهیدات پیش از جنگ را چون بخوبی ملاحظه فرمائید، این فایده هارا ، در دیگر دولتها ، بصدها مشاهده میکنید ! . . . . .

قابلیت علمی افغانستان وموانع آن

آیا شما میپندارید ، که مردم افغانستان ، قابلیت علمی را مالك نیستند ؟ این را بخیال وخاطر هم نباید آورد ! زیرا ، پروردگار عالمیان ، مردم افغان را ،

چنانچه بهرگونهٔ کمالات وفضایل مستعد وقابل ساخته ، همچنان ، درتحصیل واکتساب علوم وفنون نیز ، یك استعداد اعلا وقابلیت دو بالارا مالك میباشند .

افسوس است ، که تراجم احوال علما ومتفننین وطن عزیز ما ، درقید تحریر نیامده است ، وگرنه ، نجمهای بسیاردرخشان ونایابی ، درسمای وطن‌عزیزخود نشان داده کرده میتوانستیم ! ملا کته آخند زاده ، ملا حبو آخند زاده ، وامثال آن ها، رحمهم الله ، که ازقندهار نشاءت کرده‌اند ، وملاها وفاضل ها یی که از کابل ، وهرات و کوهستانها ظهور یافته اند ، وما تنها نامهای بعضی آنهاراشنیده وبه هیچ اثری از آثار آنها وهیچ ترجمهٔ احوال آنها دسترس نشده ایم ، هر یك ، از چنان علمایی بوده اند ، که در اکثر علوم متداوله ، صاحب یدطولا بوده‌اند ! خود این سر محرر حقیر ، یك استادی داشتم که « ملامحمداکرم » نام‌داشتند ، واز مردم قوم « هوتکی » قندهار بودند . این ذات ستوده‌صفات‌محترم ، علیه رحمه من علیم الاعلم ، غیرازاخلاق حسنه یی که از صدق ووفاواخلاص وراستگویی رامالك بود ، درعلوم اصولیه وفروعیه ، وفنون حکمت وفلسفه بدرجهٔ عا م‌ساهر بود ، که انسانرا بوسعت معلومات علمیه ، براهین حاضر جواب منطقیهٔ خویش ، حیران میساخت . درمجالس ومحافل علمیهٔ شهرشام شریف ، با فحول علمای آنجا ، درمباحثات ومناظرات علمیه ومذهبیه و حکمیه ومنطقیه ، هیچ گاه مغلوب نگردید .

حال ، درمردم حاضر ، یك شخصی از اهل وطن عزیز خودرا میشناسیم ، که « ملاسید احمدخان » نام دارند ، واو نیز از قوم بودین میباشد . این‌ذات کمالات صفات ، برای خواننده ونویسنده ساختن ، آدمهای ناخوان ونانویس ، یك قاعده

واصولی « اختراع » کرده ، که یك آدم امی جاهل را ، که اگرچه کلان هم باشد ، واز سن تحصیل گذشته باشد ، واز الف تابا فرق نکند ، این ذات موصوف، بنا برقواعد اختراع کردگی خود ، آن آدم را ، درظرف چهل روز ، خواننده ونویسنده میسازد ، ودر ظرف سه ماه ، بدرجه یی میرساند که هرکتاب و خطرا بخواند ، واز علم حساب هم بدرجهٔ لزوم ضرورت باخبر گردد.« ملا سیداحمد » خانرا ، چنانچه شخصاً دیده ومیشناسم ، وکتابی راهم که درین باب تصنیف کرده ، بچشم دیده ، ومطالعه ، وتجربهٔ آنرا نیز برای العین مشاهده کرده یم ، چنانچه قبل ازچند سال ، ذات فخامت پناهی جناب مستطاب نائب السلطنه به تجربه وامتحان این مسئله امرنمودند ، دونفر خانه سامان ناخوان ونانویس حضور عالی خود را در زیر تعلیم وتربیهٔ معلم موصوف تسلیم نمودند بوا قعی که بعد از مدت منقضیه ، خواندن ونوشتن آنها را هرکس بچشم خود دیدند !

هرگاه بخواهیم که در خصوص استعداد ها وقابلیتهای علمی افغانستان ، وازینقبیل نمرنه ها ومثالها درافغانستان بیان کنیم ، موجب تطویل کلام میشود. حال آنکه ، حصهٔ مقاله اینشمارهٔ مانزدیك است که تمام شود .لهذا ، برهمینقدریك سخن ختم کلام میکنیم ، که مردم افغانستان ، به تحصیل علوم وفنون بدرجهٔ مستعد وقابل هستند ، که اگردیگری یك علم رابه بیست روزتحصیل بتواند ، یك شاگرد افغان ، به ده روزآنرا تعلیم گرفته میتوانه !

چون چنین است ، آیاچرا درجهٔ«معارف» تمام افغانستان برابریکی از شهر های کوچك « پنجاب » هم نیست؟ آیاچراتنها ، پایتخت ، یك باب مکتب ملکی و یك باب مکتب عسکری داشته باشد ، ودیگرتمام افغانستان از«مکتب» نام سرچشمهٔ علم وعرفان ،

وماشینخانهٔ ساختن انسان، درحرمان مانده باشد؟ آیادولت متبوعه مقدسهٔ ما، در راه ترقی معارف، ازصرف مال وجهدوجهدبا کمال کوتاهی وقصور روا داشته، وقتیکه بپای حساب بیاید، می بینیم، که ازهنگامیکه سراج الملة به نشرمعارف وبنیادمکاتب فرمان حیات رسان شاهانه را شرف اصدار فرموده اند، تا بوقت حاضر، قریب (۲,۰۰۰,۰۰۰) دو ملیون روپیه، ازبیت المال، بنام معارف بخرچ رسیده، وهم دسبدم دررسیدنست، وابنهم ازبدیهیاتست که یك دولتی چون درراه استفادهٔ معنوی افراد ملت خود ازفدا کاری (خرج ۲ ملیون) روپیه کوتاهی نکرده باشد، هیچ شبهه نیست، که خرج دوو بلکه چهاردیگر راهم هیچ میداند، ولی اگرثمره ونتیجهٔ ازان دیده شود، هیچ شبهه نیست، که افرادملت نیز، بجوش وخروش وشوق وهوس آمده برای اعانه ومددگاری، کیسه های حمیت وسخاوت خودرا بازخواهند کرد!

حالانکه، درین یك عشرعصر، که درباب نشر معارف ارادهٔ سراج الملت شرف صدوریافته، و بکار آغازشده، هیچ ثمرهٔ ونتیجهٔ جدی وحقیقی، از آن دیده نشد!

مدرسهٔ مبارکهٔ حبیبیه، نخستین بارنام«مکتب» رادرآفاق افغانستان، طنین انداز سامعه ملت افغان گردانید. ذات سراج الملت، ازکمال مرحمت، بهاسم خاص خود، آنراموسوم فرمودند. مانند«باغ مهمانخانه» یك باغ وبستان عالی را که از نشیمنگاه های بادشاهی بشماراست، برای آن مکتب عالی تخصیص فرمودند. آخر چه نتیجه بخشید؟ آنواقعه مدهشهٔ خانه براندازی ازآن ظهورنمود، که معارف ومکتب نام چیزهارا مانند مار زهردار سیه کرداری بنظرهاجلوه گر، وهمکار انراچون ماردیدگان ازآن خایف وپرحذر، حتی وطن را هم در تهلکه وخطر انداخت!

از آن بعد، یك حسن نیت خیرخواهانه درحق معارف ومکتب درهیچکسی باقی نماند، زیرا منفعت هیچ ندیدند، ومضرت بسیار!

حالا ازین توضیحت تنها همین یك نتیجه حاصل میشود، که ذات سراج الملت از آغاز جلوس میامن مانوس شان، از ذوق و هوس عرفان پروری که دارند، به نشر معارف و تاسیس «مکاتب» فرسان، ودرراه ترقی آن هرگونه بذل واحسان فرسودند، که تاامروزه روز، آن بذل عاطفت واحسان جاری ورایگان است. لهذا، موانع ترقی «معارف» خودرا ازآنطرف قرین الشرف قطعاً وقاطبتاً وبخیال وخاطرهم نباید آورد! چهسان باید آورد، سراج الملت خود بتاسیس معارف ومکاتب فرسان میدهد، اعلاترین عمارات سلطنتی رابرای آن تخصیص مینماید، لباس شاگردان مکتب رامیپوشد، برای ترغیب وتشویق اهالی نطقها بیان هامیفرساید، ازهمه پیشتر، شهزادگان خود را درمکتب بهلباس عادتی دیگر شاگردان ادخال میکند، بملیونها روپیه خرج میکند، اول برادر بازفرزند اکبرخود را مامور معارف میفرماید، آیا برتر و بیشتر ازین فداکاری چه تصور میشود ؟

بنابرین، اسباب موانع ترقی معارف خودرا، ازطرف حکومت نی، بلکه در دو نقطهٔ دیگرباید جستجو وتحری کنیم که یکی «موانع داخلی» ودیگرش «موانع خارجی» میباشد، وانشاءالله درشمارهٔ آینده ازآن به تفصیل بیان میشود.....

افغانستان

سال هفتم ـ شماره ۱۸ - ۷ ثور ۱۲۹۷

نخستین چیزیکه درموانع شهراه معارف خوددر افغانستان می بینیم، همانا مسئله اخلاقی و عادات وروا جهائیست، که ازقدیم الایام مردم افغان ما به آن خوگرفته بودند. درشماره های سالهای گذشته نیز، در یکی از تحریرات عاجزانه خود، گفته بودیم که مردم افغانستان، خاقتاً خود هارا بصف شمشیر منسوب میدانند نه قلم! اهل قلم را

«میرزا» و ارباب علم را «ملا» گفته آنها رایك دوصنف مخصوصی میشمارند، که بعالم افغانیت هیچ سروکار ندارند! زیرا، در نزد عموم افغانها، یك افغان بچه آنست که چست چالاك، بهمراه تفنگ، بر کوهها بر جهد، خوب نشان بزند، تفنگ چقمقی یافتیله یی خود را به سیار زودی و چابکی، پرو خالی کند، شمشیر سیلاوه، پیش قبض راخوب استعمال نماید! واگر از صنف خانزاده واصیل زادگان باشد- برسر این چیزهای ضروری التعلیم، میباید که، اسپ تازی و نیزه بازی، و تفنگ اندازی و شمشیر بازی را بر پشت اسپ هم بتواند. بعد از اتمام این مهمات، اگر یك قدری خواننده ونویسندگی هم بیاموزد، جایز است. اما بازهم، بدرجه «میرزایی» یا «ملایی» نباید پیشرفت! زیرا، برای یك اصیل زاده وخانزاده افغانی، نسبت «میرزایی» یا «ملایی» ازچنان نسبتهای محقرانه نبود، که کسی آنرا هضم بتواند!.....

مثلا: «فغه خان نه دی، یو ملاسری دی.» یاآنکه «اوهو! سردارما، بنای میرزایی راگذاشت!...» ازچنان عبارت هایست که بارهابار ازطرف عملهٔ خان، یا همنشینان سرداردرحق آن خان بیچاره، ویاسردارازا فلاس آواره، درمقام تحقیرواستهزاء صرف شده است! وازین است که اگرما ادعاء کنیم، که ازطبقه عصرسابق، هیچ یك خان زاده سردار زاده، در تمام افغانستان، نیابید، که آنها ازعلم حساب، هندسه، یا سیاق ورقوم (که به میرزایی متعلق است) و علوم فقهیه، وحقوقیه، که بفیصله دعاوی ویاصرف، نحو، منطق (که به ملایی متعلق است) هیچ بهره یی داشته باشد، و اگرباشند، بسیار کمیاب، که آنهاهم هدف همان تحقیرهاو استهزاءاشده اند، که در گذشت!

دراثنای این تحریرات، یك فقره ازحکایات لطیفه آمیز افغانی ما، بخاطر آمده، برای نشان دادن حب جنگ جویی، ومنسوبیت صنف شمشیر بودن ملت افغانی، از تذکار آن خود داری نتوانستیم:

«یکی از خانهای صحرایی افغان، در نواحی قندهار، پسر هفت ساله یی داشت که خواندن و نویسنده شدن آنرا آرزو کرده، در نزد ملای ده آنجا شاگرد نشانده بود. روزی بود، که پدر از صحرا بسوی ده می آمد، بناگهان، چشمش بر ملای ده افتاد، که که از پیش میدود، و پسر هفت ساله اش سیلاوهٔ برهنه در دست، از عقبش می تازد. پدر از دیدن این حال، سراسیمه شده فریاد برپسر زده، بتوقف امر داد، و در مابین هر دو درآمده به استنطاق کیفیت پرداخت. مگر ملا، بسبب کوتاهی در یاد گرفتن سبق، کدام قفاقی بروی خان زاده، نواخته، خان زاده هم اندم، تلواری را که در آنجا بر کدام میخ آویخته بوده، برداشتن، و از نیام بر آوردن، و برآخند حمله بردن، و آخند ازهول جان به بیرون برجهیدن، یك چند ثانیه کاری بود! حالا چه خوش تان می آید، که جناب خان صاحب، چه فیصله کند؟! خان صاحب، چنین فیصله نمود که:

اولا جناب ملا صاحب، بزدن سیلی بروی خان زاده، سراسر حق بدست است، چراکه برای یاددادن بچه، ضرور است که همچنین یکان چپات ها، درمیان باشد! اما در عین زمان، خان زاده هم حق دارد، که رگ حمیت اصالت افغانیش بحرکت آمده به این حرکت طبیعیه، قوهٔ غضبیهٔ عصبیه گرفتار آید. لیکن شایان دقت وسزاوار اهمیت، یك مسئله دیگریست، که آنهم اول بار تیغ برکشیدن خان زاده، وخالی رفتن آنست، که بد شگون بودن این مسئله را، جناب ملاصاحب هم انکار کرده نمیتواند! بواقعی که این مسئله، نخستین بار تیغ برکشیدن خان زاده، وخالی رفتن آن، از چنان بد شگونی و نحوست بد نشانی نبود، که جناب ملا هم از آن انکار بتواند! لاجرم، جناب خان، قوت دست پسر، وستبری و کلفتی «کوسی» (۱) ملارا، باتیزی شمشیر یك مقایسهٔ

---

(۱) کوسی به فتح میم بمعنی عبای سپید ساخته از نمد در کندهار وفراه وهرات.

سریعی نموده ، وهیچگونه ضرر جنایت زادرآن ملحوظ نداشته ، برخان‌زاده، که همچنان تیغ برسر داشت ، حواله نمودن شمشیر را برپشت ملا، امر نمود! نتیجه این شد که بد شگونی اول، تیغ بسر بردن وحواله نمودن خان زاده رفع گردید ! ضرر و زیان این دعواهم منحصر بر تن ماند ، که‌جناب خان بك «کوسی» نو و خوبی به‌ملا خلعت پوشانید ؛زیراشمشیرخان زاده، برپشت کوسی‌ملا یك‌شکافتگی حاصل کرده بود ! !

حالا این حکایت رااینها عبارت ازیك لطیفهٔ خنده آوری نباید تلقی کرد ، که گویا مابرای خوش طبعی قارئین کرام خویش حوالهٔ قلم نموده ایم : نی ! بلکه ، این چنان یك لطیفه ایست ، که از بسیاری شهرت حکم ضرب المثل را گرفته، وآیینهٔ اخلاق وعادات یك ملت کسلان شمرده میشود . حقیقا میست که درجهٔ قیمت علمیهٔ یك قوم را بمیدان میبراود ! حالا چون قضیه چنین باشد ، معلوم میشود ، که سویهٔ عرفان وطن عزیز ما ، تا کدام حد خواهد بود ! هیچ مبالغه مپندارید که ازین دوعصر سلطنت علیه افعا نیهٔ ما ، یك ونیم عصرآن را، همچنین خانها وخان زاده‌ها اشغال کرده بودند! ازنیم عصر به اینسو ، این‌گونه فکرها وخیالها تعدیل وتصحیح یافته ، سردار ها وخانها، عموماً علم و کمال راتقدیر ، وهر ذاتی که کمتر کی ثروت واقتدار را مالك بودند ، آخندهاوملاها در دائره های خودشان ، برای تعلیم وتربیهٔ اولاد های خودشان ، مقرر نموده، جلوگیری ناخوانی ونانویسی سردار زادها وخان زاد هاممکن گردید. ولی بازهم اکثر تابدرجهٔ علوم ادبیه پیش رفته ، ازعلوم وفنون عالیه، کمتر خبری‌گرفته اند ! علی الخصوص ، که علمهای میرزایی را ، تا بحال هم کمتر کسی از

سردار زادگان واصیل زادگان ، به تحصیل آن رغبت وتنزل مینمایند ، وازینست که علم حساب وهندسه وسیاق ورقوم ، ازمدت های مدیدیست که بنام علم «میرزایی» یك شخصیت معین ، وصنف «میرزا» یك گروه مستقل ومشخصی گردیده اند . حال آنکه ، این علم میرزایی ، هم یك چیزیست که در وقت حاضر مخصوص درهمین چاردیوار افغانستان ، ومنحصر برهمین صنف میرزا یان افغان است ! این علم به هندسه وحساب وریاضی هم چندان احتیاجی ندارد ! صرف علم میرزائیست که من ذالك العلوم منهاست، چنانچه گروه دهقان ورعایا ، بسرو پای آن پی برده نمیتوانند ، خانزادگان واصلیزاده نیز ، بسبب غرور نفسی ازان عاری مانده اند! چه نتیجه میبخشد ، برای آن اصلیزادگان نجابت اساس، بجز بی زری و افلاس، و عظمت فروشی خشك وخالی ، بیرون از قیاس !...

زنهار که این بیانات «موانع داخلی» ، مارا برعدم استعداد وقابلیت فطری علمی ماحمل نفرمایند ! عادات وطبایع ورواجها ، وسوء افکارها ، این موانع را ایجاد نموده است ، وهمینکه یك رهبر ورهنما ، و یك شمع وچراغ روشنی افرا پدیدار آید ، هماندم، جوهر استعداد ذکا وقابلیت هوش ودهای افغان،خودبخود بمیدان میبراید !

برای اثبات این مدعا، آیا دلیل واضحتر وروشنتری ، از عصر ترقی حصر «سراجیه» چه چیز رانشان خواهیم داد؟ از سنوات آغاز جلوس میامن مانوس سراج الملت والدین، به نشرمعارف عمومی فرمان نمودند. باوجود هزاران موانع داخلی و خارجی ، دفعتاً یك جوش وخروشی عمومی پیدا گردیده ، شهزادگان، سردار زادگان ، اصلیزادگان ، خان وخوانین زادگان، میرزا زادگان و عوام اهالی افغان بیك شوق

وهوس تماسی، بمکاتب ها رجوع کردند . ودرهمین برهۀ قلیله، باموانع موجوده ، نسبت سنین سابقه آنقدر اولاد باهوش وعرفان ونوجوانان باعلم واذعان درپایتخت سنیه از ملت افغانیه دیده میشود، که ادای شکران آنرا عرزبانی بیان کرده نمیتواند ! این نیست مگر از استعداد وقابلیت فطری مردم افغان ، در تحصیل علم وعرفان !

موانع داخلی ترقی معارف خود را، درعادتها ورواجها ، چنانچه شمه ای در فوق مذکور گردید ، باید جستجو نمود ، که آنهم اول به اول ! از قوت و غلبۀ حب شمشیر برقوت حب قلم ، که افغانها فطرتاً بدآن مفطور اند ، آغاز کرده است. دراول ها ، که تنها شمشیر کار میتوانست بکند، وقلم هیچ ، افغانها با آن سلاح فطرت خودشان ، چه کارستانهای نبود که نکردند ! مرو ، پنجاب، دهلی کشمیر وغیره راهمین حب فطرتی شمشیر بود ، که باآنها کمائی کرده بود .دولت اجنبی برقوت وشوکت شمشیر وقلم را تنها همین حب فطرت شمشیر بود که از وطن مقدس بیرون کشیده بود !

رفته رفته ، نور درخشندۀ علم ومعارف چنان بدرخشیدن آمد، که جهانیان را برین امر متفق ومعترف نمود، که این هردو چنان لازم وملزوم همدیگرند ، که بدون معاونت یکدیگر خود، قطعاً کاری کرده نمیتوانند ! علی الخصوص که رفته رفته، علم وعرفان بدرجه بی رسید ، که شرف استادی شمشیر را هم حاصل نمود ، و برهمگان عیان گردید ، که شمشیر آختن بیعلم ، هیچ برشی ندارد !

حالانکه، این قضیه نیز ، درین عصر سعادت حصر ترقی نشر ، در دماغهای افغانان تایك درجه جایگیر گردید. بازهم، درنفس پایتخت سلطنت سنیه ،درصدی ده ودر دیگر ولایات ، درصدی ازیك هم کمترك !

آیا سبب این کمترکی ،از چی ؟ یکی همان موانع اخلاقی وعاداتی، دیگر موانع عدم اسباب و آلات وادوات ! اسباب وآلات ترقی معارف چیست ؟ اول چیزیکه از اسباب مهمهٔ ترقی معارف شمرده میشود ، استاد ومعلم معارف است . آیا اگر شخصی نباشد که بما «قند» نام یك چیزی شیرینی را تعریف وتوصیف نماید ،یا فعلا نشان بدهد وما هم قند راندیده ونچشیده باشیم، از شنیدن لفظ قند، چه استفاده کرده خواهیم توانست ؟ همچنین است، قند چاشنی بخش حیات ترقی ملت ، یعنی «معارف» که اگر استادان دانانباشد ، به بیخبران معارف ، رموزات اسرار معارف راکه بازگفته میتواند ؟

جز فلاطون خم نشین شراب ،
سر حکمت بما که گوید باز ؟!
«حافظ رح» .

پانزده سال است که به نشر معارف فرمان شرف صدور یافته ، وبنام «بیت العلوم» یك «اکادیمی» ، یعنی دار الفنون تشکیل یافته ، و از سه چار سال است ، که بنام «انجمن معارف» یك مجلسی بوجود آمده ، و ذات عالی معین السلطنه در ین مدت بسی اقدامات کوششمندانه وغیورانهاجرا میفرمایند ، واز شش سال و کسور است ، که « سراج الاخبار افغانیه » «معارف ! » گفته و لوله ها انداخته است، آیا با اینهمه ولوله ها ، و هنگامه ها ، افغانستان چند نفرآدمی که تنها معارف را بشناسد ، که چیست ، مقصد از تشکیل « انجمن معارف » چیست ، و ظیفهٔ آن مجلس چه باید بود ، ترقی معارف بچه گونه ، وسایل ووسایط ، وچسان اقدامات و تشبثات منوطست ، آیا هیچکسی اند یشیده ، این همه نیست

مگر از پی اسبابی ، و بی آلا ئی ، که نخستین درجهٔ اهم آن ، عدم موجودی معارف شناسانست، که معارف را بمابشناسانند، وسبب یگانهٔ این ناموجودی 'چون باذره بین غورو دقت ملاحظه شود :

موانع خارجی معارف افغانستان

آنرا ظاهر و عیان میگرداند ! درد های موانع خارجی معارف ما ، از درد ها والمهای موانع داخلی ما ، خیلی جانکاه ترود لخراشتراست ! زیرا ، جوانب مارا ، اجانب چنان درهم پیچانیده بود ، که نه ما خارج را دیده میتوانستیم ، و نه خارج مارا !

حال آنکهٔ معارفی که درین زمانه لازم وبکار است، ودو لتهاو ملتهای دنیا به آن ترقی کرده اند ، در خارج ، یعنی ماورای حدود افغانستان است ! آیا ما آنراچسان بدست آورده خواهیم توانست ؟ وبه آن چگونه رسیده خواهیم توانست؟ معلوم است که چون دزدی از زمانها مترصد تاراج ویغمای خانهٔ شخصی باشد ، هیچگاه بیداری وباخبری صاحبان خانهٔ را آرزو نمیکند ، وهمه وسایل و وسایطی را که موجب بیداری وآگاهی صاحب آن خانه باشد محوونابود میکند !— این است ، که جیران دزدافغانستان ، چنان قطع طریق معارف را کرده ، که راه حصول را به آن مستحیل ساخته !

در ظرف این مدتی که به نشر معارف وتاسیس مکاتب در افغانستان تشبث و اقدام ورزیده شده ، هرآنقدر معارف شناسانی که برای معارف شناسانیدن خود جلب کرده توانسته ایم ، از معارف شناسان برادران مسلمانان هندوستان ما بوده اند ! حال یکقدری ، در مسلك وخط حرکت معارف دولت حاکمه هندستان ، غور نمائیم ، که برای مردم مستملکات ومستعمرات خود ، چگونه معارف بکار میبرند ؟ هیچ حاجت

نیست ، که وثا یق واستناد های «انجمن کبیر معارف » لندن را ابراز نما ئیم . تنها همینقدر یك قیاس نفس نموده ، خود رابجان آن انجمن قرار بد هیم :

هرگاه ما از افغانستان برخاسته ، وبحر های محیط رابهزار ها مشقت طی کرده، وبکرور ها طلا مخارج رابر خودگرفته ، وبر یکقطعهٔ بزرگی که سه چها ر برا بر افغانستان در بزرگی وثروت ونفوس باشد ، به نیرنگ وحیله ، یا بقوت وغلبه ، قا بض ومالك شویم ، واهالی آنجا را در چنان حالت خا سی و نا پخته گی بیابیم ، که بجز آسمان بالا وزمین پایان از دیگر هیچ چیزی خبر نداشته باشد ، وچون برنگ ونسل ودین هم بایکدیگر هیچ شرکت نداشته باشیم ، آیا کدام عقل و سیاست ، فتوا مید هد که ما آن مردم رابدرجهٔ خود ، به بیداری ، به هوشیاری ، به آزادی ، و طن دوستی ، تعلیم وتربیه کنیم ، وبجز وفاداری مجهولانه ، واسارت کور کورانه ، دیگر نوع عرفانی به آنها بیاموزیم ، زیرا اگر آنها بدرجهٔ خود ما معرفت حاصل کنند ، وبدرجهٔ خود ما بحسن آزادی وحا کمیت واستقلال تربیه وتعلیم شوند ، ازآنها بدرجهٔ خود ما افسران جنگی ، دیپلوماتهای ملکی ، کان شناس ، کیمیا گر ، اوپه را تور ، انجینر وغیره وغیره حاصل آید ، بجای اینکه ما از نشر اینگونه معارف یك فایده بر داریم ، ضررها خوا هیم دید !

(استطراد ایـن قیاس نفس درآنوقت صحیح است ، که ما بتمامها بلا تشبیه والتمثیل ' انگلیز باشیم ، وهندستان همین هندستان ، ولیکن اگر ما همین دو لت افغانستان باشیم که هستیم ، یعنی الحمد لله مسلمان هستیم ـ درآنوقت ، اینچنین قیاس نفس صحیح نمیشود ، زیرا دین مبین اسلام ، هیچگاه برای استعباد عباد واسارت اقوام آزاد مساعده نمیکند .)

دولتهای اروپا برای مستملکات ومستعمرات خودشان یك معارف عجیب و غریبی ایجاد کرده اند ، که بمعارف ملکهای اروپائی شان، به بسیار چیز هافرق ومباینت دارد. مثلا اولاد های ممالك وحشیه ، مانند اوستریلیا ،وجزایر وغیره را که بسیار دور افتاده اند ، چنان جغرافیه می آموزانند ، که خود را در آن حاکم همه قطعات میشناسانند ، وبغیر ازموجودیت خود ، دیگر موجودیتها رابسیار سرسری و تابع خود نشان میدهد! مثلا مکاتب معظمه عسکریه خودشان رادر مستملکات خود ، هیچگاه افشاء نمیکنند، تادرجه تحصیل مستعمره ئی ، بدرجه افسری کلان نرسید، واگر برسد، هم هیچ فایده نمیبخشد ! زیرا افسر کلان مستعمره ئی ان ممکن نیست ! مثلادر نصاب تعلیم مستعمرهٔ خودشان ، فنون عالیه ،مانندطبیعیات و کیمیا، وغیرهٔرا بمقابل تعلیم زبان عربی ، که دینیات بران موقوفیت، وضع میکنند . یعنی شاگرد را مختار میسازند ، که هریك راآرزو کند، همانرا به او تعلیم میدهند ، وبه اینصورت شاگرد مجبور میشود که یافن بیاموزد، یا دین !

(استطراد - چنانچه بکمال افسوس میبینیم ، که درتعلیم نصاب مدرسه های ما نیز، تعلیم زبان انگلیزی را، بمقابل تعلیم زبان افغانی وضع نموده اند، که شاگرد در انتخاب یکی از آنها مجبور است یعنی یافن بیاموزد یاز بان ملی خود را !)

این است، که در نخستین خطوهٔ معارف، به اینچنین موانعات برخوردیم ! معارف شناسان ما یان، یا ازآنهای بودند، که بهمان اصول تعلیم وتربیه ، قناعت ورزیده اند ، یا ازآنها یی بودند که تنها بهماندرجه نمانده ، خیلی پیش رفته اند . ازقسم اول آن استفاده محدود است . قسم دوم آن بدرد خودشان مشغول تداوی مانده اند ، که آنهم مفقود ! در ینهم هیچ شبهه نداریم ، که حضرات معارف شناسان ما ، ازین بیانات عاجزانهٔ ،

بر آشفته شوند . ولیکن این را هیچگاه بخیال و خاطر خود همراه ندهند، که ما بنا بر یك غرض معینی این حرفها را میگوئیم ؛ یا اینکه ما ازفضل وعرفان، یاخدمت وصداقت شان انکار داریم نی! نی! برادران مسلمان معارف شنا س همسایهٔ ما ، که برای تعلیم وترقی معارف وطن عزیز ما برضا و خواهش خود، صرف برای ابر از خدمت و اخوت ترك دارو دیار نموده آمده اند، در جدوجهد در تعلیم وعهد هیچ کوتاهی نورزیده اند . و ازاند و خته گیهای خودشان دماغهای اولادوطن عزیز مارا بجواهر کمالات ترصیع و تزئین نموده اند. دلیل ظاهرو با هر آن ، بعضی جوانان ذی هوش و عرفان اولاد وطن عزیزماست ، که بچشم سرو عین سرور آنها را امشاهد میکنیم!

مقصد یگانهٔ ازین تحریرات عاجزانه ،نشان دادن ،موانع خارجی معارف خود ماست، که برای استعداد و قابلیت علمی ما سد راه آمده است. این را هر کس میداند، که مردم افغان ، درتعصب دینی ،بعالم معروف آمده اند . باینسبب، تعلیم علمی خود را، از نصارا بهیچصورت اخذ کرده نه میتواند. معلم، ضرورباید مسلمان باشد تا اخذ علم ازاو کرده شود، معلم ازکجا آورده شود؟ اقرب واسهل آن هندوستان . اگر تعصب دینی ،و درعین زمان مضرتهای سیاسی ملحوظ نمیبود، معلمی که از دارالفنونهای عالی لندن، ازخود لندنی الاصل ها، بوجود آمده باشد ، درخصوص تعلیم لابد که معلمتر و عارف تر خواهد بود! اماچه فایده ، که نه ماآنها راقبول کرده میتوانیم، واگر بتو نیم، آیا آنها بر هندستانیهاچقدر دل شان سوخته، که بر ما بسوزد ! ...

علی الخصوص ،بالخصوص، که ماعلوم و فنون حربیه و عسکریه را بهیچصورت از دولت همسایه خود آموخته نمیتوانیم، و اسرار آنهاآور دن را، باید، هلاك خود

تصور کنیم ،و میکنیم ،زیرا آلای هائی که روسها در ایران تربیه کرده‌اند، یك درس گاه عبرت عظیم است ! ...

حالا میبینیم، که درگام نخستین ، که تدارك معارف شناسان است، ما بچه موانع عظیمهٔ ترقی **معارف** برمیخوریم .آیا هیچکس ، ازخود چیزی شده است که‌ما بشویم ؟ استادی میفرماید :

هیچکس از پیش خود چیزی نشد — هیچ آهن ، خنجر تیزی نشد
هیچ حلوایی نشد استاد کار — تا که‌شاگردشکر ریزی نشد !
هیچ ملا نی نشد ملای روم — تا مرید شمس تبریزی نشـد

حال باید یکقدری درین بیندیشیم که :

معارف چیست و ترقی آن به چه چیزها ممکن است؟

معانی لغوی معارف ، جمع معرفت، و معرفت مصدر میمی«عرفان » است، که‌چون بفارسی ترجمه شود، معنی شناسایی هارا افاده میکند .دانایی علم دانش‌هنرمهارت صنعت فضایل کمالات همه گی داخل معارف است . تحصیل معارف گفته شود ، آموختن علوم و فنون ازان مراد میشود .نشر معارف که گفته شود، عام ساختن و افشاندن و پاشانیدن‌تخم علوم و فنونست‌در ذهنها ودردماغهای‌تمام‌اهالی، بواسطهٔ مکتبها ، ومدرسه ها و دارالفنونها ، و کتابها ،ومطبعه هاو امثال‌انها . نظارت معارف که گفته شود ، مقصدازان دایره رسمیه دولتی است ، که امورات معارف را نگرانی و دیده بانی میکند .مجلس کبیرمعارف که گفته شود،مدعا ازان یك جمعیتیست ازدانایان و عارفان ، که دردایره نظارت معارف‌همیشه مجتمع میباشند،

و برای نشر نمودن علوم و فنون و عام‌ساختن وافزون کردن مکتب‌ها و تعلیمگاه ها ، اندیشه ها، تدبیر ها،افکارها ، صرف کنند، و قانونها و نظامنامه هاوضع کنند، و بسی موسسات علمیه و فنیه بوجود آورند. ناظر معارف که گفته شود ،عبارت از یك ذات با کمالاتیست ، که وزیر علمیه یك دولت میباشد ، واجرا وانفاذ احکام مجلس کبیر معارف را میکند ، ورئیس و افسر کل امورمعارف میباشد. مفتش معارف آنست، که در حال و احوال امور مملکت جستجو و کنج و کاو کند، که مکاتب و دیگر موسسات علمیه ، آیا بر محور لایق خود دور میخورد ، قوانین و نظامنامه موضوعهٔ معارف بتمامتها اجرا میشود ، تحصیل برموجب پروگرامهاجاریست وغیره. اینهم حاجت بیان ندارد، که مفتش بسیار عالم باشد .

این است شمه‌یی از معانی لغوی «معارف» که درعصر حاضر مقصد و موضوع این کلمه‌برای همین چیز ها وضع گردیده‌است . درشماره‌های آینده ، انشاء الله، تفصیلات کامله ، درحق‌معارف‌وترقی آن‌عرض خواهدشد .

(مابعد ش‌درشماره آینده.)

احوال سید جمال الدین افغانی

تذکر: سراج الاخبار در شماره ۳ سال ششم (۲۲ سنبله ۱۲۹۵) ترجمه مقاله «الهلال» مصر را در بارهٔ سید جمال الدین افغانی به چاپ می رساند. این مقاله را سلطان محمد کابلی، مدرس «مشن های اسکول» فرخ آباد، و اتم «یو پی» (هندوستان) ترجمه کرده است. در اخیر ترجمه مقاله الهلال محمود طرزی می نگارد:

-. اگرچه در باب اصل و نسب سید مشار الیه مرحوم، بعضی روایات مختلفه بوقوع آمده است، ولی چون خود جناب استاد، در یکی از تالیفات خود، ترجمهٔ احوال و سوانح عمری خود را بهمین ترتیبی که فاضل دانشمند اسلوب نوشته در قید تحریر آورده اند، و مولد خود را اسعد آباد از مضافات «کنر» افغانستان نشان داده اند، و در تمام عالم به «سید جمال الدین افغانی» مشهور و معروف میباشند، در افغانی الاصل و النسل بودن شان، هیچ شک و شبهه یی نیست. سراج الاخبار افغانیه، بجناب فاضل هموطن عزیز خود «سلطان محمد» خان کابلی، ایفای شکر گزاری را لازم میداند. که صحایف آنرا به ترجمه احوال همچنین یک ذات حکمت سمات وطن مقدس ما تزئین نموده. در ینخصوص انشاءالله تعالی در آینده چیزی که خود سراج الاخبار هم خبر دارد، علاوه معلومات نموده، عرض انظار قارئین کرام کرده خواهد شد. فقط.

سال ششم - شمارهٔ ۵-۲۱میزان۱۲۹۵

علاوه معلومات
بر ترجمه احوال السید جمال الدین افغانی

درشماره۳سال ۶سراج الاخبار افغانیه سوانح عمری علامه مشهورشرق «السید جمال الدین افغانی» را ازقلم یك فاضل هموطن عزیز خوددرج صحیفه افتخار نموده، درآخروعده کرده بودیم ، که درشمارهٔ آینده، چیز یکه خود سراج الاخبار افغانیه هم دراینخصوص خبر دارد ، آنرانیزعرض انظارقارئین کرام خواهد نمود. این است که بر ایفای وعده خود مسارعت ورزیده، می گوئیم که خود این مدیر وسر محرر عاجز، با جناب سیدمشار الیه، به دوواسطه معارفه وشناسائی دارم. یکی شنیدگی دیگری دیدگی. اما شنیدگی مرانیز، « شنیده کی بودمانند دیده »نباید انگاشت ، چونکه درجه وشرف واعتبارآن شنیدگی بدرجه ، دیدگی موثوق ومعتبر است .

اگربگویم که این عاجز، نام جناب علامه را، از هنگامیکه خواندن ونوشتن فارسی راآموخته ام و ودرزبان کرده ام ، هیچ مبالغه نخواهدبود، زیرا، برهمه گان معلومست که کتابهای قرائت ابتدائی وطن عزیز ما، چنانچه از اشعار آغاز می کند، همچنان، کتابهای صنف منتهی آن نیز، بااشعار انجام می یابد(۱) قارئین کرام ما، خواهند گفت: این چه؟ ما منتظرشنیدن علاوهٔ معلومات درباب احوال علامه«السید جمال الدین» بودیم وآقای محرر، بنوشتن ترجمهٔ احوال خودآغازنمود . نی نی ! من ترجمهٔ حال خود رانمینویسم ، بهمینقدرنوشته، از ین سبب مجبورشدم، که چون گفتم ازوقت آموختن، خواندن ونوشتن فارسی ، نام جناب علامه راوردزبان داشته ام، و آن ازین است که والد

(۱) صفحه ۳۲، ۳۴، ۳۵ این مجموعه دیده شود که یك قسمت این مقاله در آن جا آمده است . (ر. ف .)

ماجد مغفورم . «حضرت طرزی» یک قصیده مدحیه غرائی، در حق سید مشار الیه انشاد فرموده، در کلیات اشعار چون آبحیات شان مسطور است. چون در جهٔ خوانایی حقیر، بدرجهٔ کلیات خوانی رسید، که آنهم تقریباً سنهٔ ۱۲۹۷ هجری بوده باشد ، اول کلیاتی که می خواندم، و درگنجینه دماغ اشعار آنرا جامیدادم ، کلیات حضرت طرزی بود. بلی، یک شاعرزاده ، اول شعری که ازبر کند، بجزشعر پدر ، کدام شعر ترنخواهد بود. بلی بلبل درآشیانی بلکه هنوزچون درمشیمهٔ بیضه باشد، شاعرزاده گلزارشمرده میشود!

انصاف فرمائید : آیا این شعراز چنان شعرها ئی نیست که یک نوهوس شعرو شاعری آنرا بخواندواز برنکند! بشنوید .

تعریف نسیم صبحدم

نسیم صبح در گلشن وزید از جانب صحرا

عبیر آمیز و عنبر بیزو روح انگیز و جان افزا

طراوت بخش روی گل، پریشان ساز بوی گل

موافق همچو خوی گل ، بطبع مردم دانا

ازو طبع چمن تازه، وزو بر روی گل غازه

ازو در گلشن آوازه، وز و در بوستان غوغا

بسوری رنگ و آب ازوی، بسنبل پیچ و تاب ازوی

شده سر مست خواب از وی، دو چشم نرگس شهلا

(گریز بمدح)

بجسم لالهٔ نعمان، چنان از لطف بخشد جان

که بر طبع خرد مندان، کلام نغز مولانا

«جمال الدین» نام آور،سخن فهم و سخن پرور
خرد مند هنر گستر ، فلک قدر ملک سیما

توئی عالم توئی عامل،توئی عارف تویی کامل
تو ئی فاضل توئی باذل،توئی عاقل توئی دانا

فصاحت را تو سبحانی، بلاغت را تو حسانی
عرب را شیرهٔ جانی ،عجم را دیدهٔ بینا

توئی کشف نکوکاری، توئی برهان دینداری
توئی فرهنگ هشیاری ، تویی قاموس استغنا

نه ماه روم وشامستی، که خورشید تمامستی
قبول خاص و عامستی،بجا بلقا و جا بلسا

ترا«طرزی»ثنا گوید، هزاران مرحبا گوید
بصدق دل دعا گوید، چه درسراچه درضرا

(الی اخره: از کلیات حضرت طرزی مطبوعهٔ کراچی،از قسم قصاید ، صحیفهٔ ۷۱ در کلیات مطبوع ، اگر چه سید جلال الدین چاپ شده اما در اصل سیدجمال الدین است)

این است که بخواندن بار بار و شنیدن بسیار این شعر ، چون در شهوار ، که از ایام صباوت در محفظهٔ دماغ حفظ شده آمده است،نام جناب علامهٔ در حسیات عاجزانه محکوک و منقوش شده مانده است.

علاوهٔ معلومات عاجزانه درحق سید مرحوم ، برشنیدگی و دیدگی منحصر است ،که از این شنیدن و دیدن ما ، بعضی مسئله های عجیب و اسرار های

غریبی در سوانح عمری حضرت سید که جریدهٔ «الهلال» در مصر آنرا بزبان عربی نشر کرده، و سلطان محمدخان کابلی آنرا به فارسی ترجمه کرده، علاوه کردن لازم می آید. مثلا چون یکی بکبار بگوئیم، که جناب سید در افغانستان به «سید جمال الدین رومی» مشهور و معروف بوده است، نه «سید جمال الدین افغانی» آیا سراسر مسئله را یك تبدل نا گهانی نمید هد؟ چسان نمید هد! در حالتی که در مصر، شام، قسطنطنیه، هند، حجاز اوروپا بسید جمال الدین افغانی شهرت داشته باشد، وخود افغانها تنها یك چند سالی آنرا دیده باشند، وآن هم بعنوان «سید جمالدین رومی» دیده و شناخته باشند، و سید رومی گفته، مدحیه ها در حق او سروده باشند، آیا غریب یك واقعه یی شمرده نمیشود؟

شنید نیهای من، عبارت از بعضی فقرا تیست، که در حق حضرت علامه، از پدر والد بزرگوار مرحوم حضرت طرزی صاحب، و استاد مرحوم ملا محمد اکرم، و برادر بزرگوارم خازن الکتب صاحب شنیده بودم. میفرمودند که: درزمان سلطنت اعلیحضرت «امیر محمد اعظم خان» مرحوم، یکی از اجلهٔ علمای روم، از راه کراچی، اول بقندهار، و باز بکابل آمده بود، که درعلوم نقلیه و عقلیه، صاحب ید طولا، و در حکمت و فلسفه بی همتا بود. زی و قیافتش به زی و قیافت علمای روم بود یك خدمتگار بگو ئیم، یا شاگرد بگوئیم، هم داشت که عرب مصری بود، و بسیار با تربیه وآداب بود. علامه، بزبان عربی با او سخن می گفت. هر چه که می گفت، ازخوبی ها و عظمت وشوکت دولت روم بیان می کرد. (۱) به بسی ادیان با خبر، واز علوم و فنون یك دفینهٔ توانگری بود. آشنائی ورفاقت بسیار صمیمی، در بین حضرت پدرو سید مشارالیه بهم رسیده بود. اعلیحضرت امیر محمد اعظم خان

(۱) مقصد از روم دولت عثمانیه بود. «م. ط.»

نیز، گرویدهٔ فضل و کمالات علامه گردیده، مقامش را خیلی محترم میداشت.
بعد از انقراض حکمت امیر محمد اعظم خان، و استقرار حکومت اعلحضرت امیر شیر علی خان، از کابل براه پشاور عازم دیار هندستان گردید.

علاوهٔ معلومات شنیدگی ما درحق علامه سیدجمال‌الدین، همین بود که‌از زبان والد مرحوم بزرگوار خود، درکابل پیش‌از سنهٔ ۱۳۰۰ شنیده‌و حفظ کرده‌ام. در ینقدر معلومات ما، با معلوماتی که‌در ترجمهٔ احوال سید ذکر شده، چندان اختلافی نیست. اما چیز یکه شایان دقت و جالب نظر اهمیت است، این‌است، که جناب علامهٔ مرحوم، درافغانستان سید جمال‌الدین رومی بوده، ودر بلاد روم، سید جمال‌الدین افغانی شده است! عجبتر اینکه، ایرانیانش سید جمال‌الدین اسعد آبادی همدانی میشناسند!..

این معلومات‌زبانی، که از زبان مبارك حضرت طرزی صاحب مرحوم، در خصوص احوال حضرت سید شنیده‌ام، از روایات موثوقهٔ تاریخیهٔ افغانیه شمرده میشود، زیرا، برای العین، دیده، و بگوش خود شنیده، و بمن حکایت فرموده است. در باب احوال بیشتر از زمان حکومت اعلیحضرت امیر محمد اعظم‌خان سید مشارالیه، هیچ گونه معلومات از خودندارم. البته، هرانچه درترجمهٔ‌احوال شان ازجریده «الهلال»عربی ترجمه‌شده، ودر شماره «۳» مذکورگردید، همچنان خواهد بود. اما اینکه درافغانستان بزمان اعلیحضرت امیر محمد اعظم خان آمده اند، و بشهرت وعنوان« رومی» بوده اند، و همین قصیدهٔ را که چند فردآن در بالا مسطورگردید، حضرت طرزی درمدح خود سید انشاد فرموده اند، نیز بقدر ذره شبهه‌نباید کرد. درقیصدهٔ فوق، به‌این بیت که: «نه ماه روم وشامستی..»

الخ . . . رومی بودن سید را تلمیح فرموده‌اند. حال آنکه درقصیدهٔ دیگری، که بنا بر تشویق وترغیب سید مشار الیه ، حضرت طرزی در مدح اعلیحضرت سلطان «عبدالعزیز خان» مرحوم انشاد فرموده‌اند ، از بعضی بیتهای آن که احوال سید را تصویر می کند ، صریحتر وواضحتر رومی بودن مشارالیه عیان می آید !

بعضی بیتهای قصیدهٔ مذکور را نیز استشهاداً از قرار ذیل مینگاریم :

قصیده در مدح سلطان عبدالعزیز خان مرحوم

بفرمودهٔ سید جمال الدین رومی

طلوعیه

رایت رومی روز، گشت ز مشرق عیان

زنگی دجال شب ، رفت سوی قیروان

قیصر رومی کلاه ساخت فلک تکیه گاه

هندی انجم سپاه ، شد زنظر هانهان

مشعلهٔ آفتاب ، تا که بر افروخت صبح

گشت زانجم تهی ، انجمن کهکشان

صوفی صبح از صفا ، بارخ چون آفتاب

بهر ثنا ز سحر ، شد بفلک ورد خوان

بهر صبوحی صبح دیده شد از خواب ناز

از چمن آمد بگوش ، چهچههٔ بلبلان

(از جای گریز بحکایه)

دوش بی مدح تو، ازمدد فکر تیز

کرده به اندیشه طی ، منزل هفت آسمان

گشته به اندیشه غرق ، همچو گهر تابفرق
خالی ز اغراق وزرق ، عاری زتهمت بیان
من بچنین بحرژرف ، بی سخن وصوت وحرف
کامدم از دردرون ، دلبر شیرین زبان
سید عالی نسب ، عالم علم و ادب
گاه بیانش رطب ، ریخته ازاب دهان
بُرد یمانی بسر ، جبهٔ رومی ببر
ازهمه ادیان خبر ، حرف رس نکته دادن
آمد و بنشست وگفت: «طرزی افغان » تو ئی !
خیز و بیا شعر نغز ، پیش من از بر بخوان
چند بمدح خسان ، طبع تو ریزد گهر ؟
درصفت شاه ما ، صنعت خود کن عیان
از رهٔ عجز و نیاز ، رفتم و گفتم : بچشم !
آنچه تو گوئی مرا ، نیست تمرد در آن

(از جای گریز بمدح)

چند بجانم کشی ، تیغ برون از نیام
«چند به تقسیم من ، صلح کنی باددان »
بگذر از ین جور وظلم ، ای به ستم خوی گیر
ورنه بسلطان برم ، شکوهٔ این داستان

پاد شهی جم نشان ، قیصر خسرو غلام

کاوشده سلطان به ارث ، برهمه اسلامیان

برد ه ببازوی زور ، تخت ز بهرا م گو ر

بر د ه بشمشیر تیز ، تا ج سرا ر دوان

ای چو وجو دت بود ، نام شریفت عزیز

گر چه و جود ترا ، نیست مثا ل و نشان

آمد ه از نا م تو ، رو نق ا یما ن و د ین

آمد ه ا ز جا م تو ، تا ز ه ر خ رو میا ن

گرچه سکندر کشید ، بررخ یا جوج سد

تیغ کجت سد کشد ، گر د به گردجهان

(الی اخره . از کلیات حضرت طرزی،قسم قصاید، صحیفه ۷۳)

معلومات قسم شنیدنی ما همینقدر بود که عرض شد . از این معلومات ،بهمینقدر یك نتیجه دسترس میشود ، که این سفر افغانستان سید مرحوم ، بعد از سفر او ل استانبول شان بو قو ع آمده باشد. حالا بیائیم ، برمعلو ما ت قسم دیدنی خو یش، که ا همیت وموقعیت آن خیلی افز ونتر است ، و آن عبارت از ملا قات و صحبت و استفاده ، واستفا ضه ا یست که مدت شش هفتماه ، یك عمر بسیا ر بافیض را ، در استانبول بحضور آن بحر ذخار علم وعرفا ن ، بسر آورده ام .

غا لبا ء سنهٔ ۱۳۱۳ هجری بود ، که د ر اوراق ، حوا د ث تشر یف آو ر دن سید جما ل الدین افغانی به استانبول دیده شد . در آن او قات ، د ر شا م سکو نت د اشتیم .حضرت پدر ، به تحقیقات ابتداء کردند، علامه ، همان علامه بو د که

در افغانستان دیده شده بود. این راهم دانستند، که تذکار ماضی مصلحتاً لزوم ندارد. از انرو، این فرزند احقر خودشانرا، باتنبیهات وسفارشات لازمه، ونصایح و وصایای واجبیه، بهمراه یك مکتوب بسیار ادیبانه و حکیمانه، محض بنیت استفاده از فیوضات علمی آن حکیم فرزانه، بسوی استانبول از شام اعزام فرمودند.

مدت هفتماه، در مسافر خانهٔ «عقارات همایونی» در محلهٔ «بشکطاش» اقامت نمودم. علی الاکثر، هر روزه، در محفل عرفان منزل حضرت سید، که در «نشان طاش» نام موقع قرب اقامتگاه بود، اثبات وجود مینمودم.

علامهٔ مشار الیه، یك معدن عرفان بود. هرکس بقدر استعداد آلات و ادوات حواس دماغیه خود، از آن معدن به استخراج فضایل کامیاب می آمد. این هفتماهه مصاحبت، بقدر هفتادساله سیاحت رادر بردارد. مباحث علمیه، حکمیه، فلسفیه سیاسیه، اجتماعیه وغیره، که هر روز در محفل بزم حضور آن علامهٔ دهر جریان مییافت، هر جمله وهر عبارهٔ آن، کتابها، رساله ها تحریر بکار دارد، که در ینجا تذکار بیانات آن خارج حوصلهٔ اخبار ماست. تنها در خصوص بیان کردن علاوهٔ معلومات، در بعضی نقاط سوانح عمری شان، که در اواخر عمر شان در استانبول در پیش چشم خود من جریان یافته،) ودر اصل ترجمهٔ حال شان، که جریدهٔ «الهلال» نوشته وترجمه آن در شمارهٔ ۳ اخبار ما ادرج شده، از انچیز ها بحثی در میان نیامده)، کوشش میورزیم.

علاوهٔ معلومات در باب اصل ونسب علامه سید جمال الدین خاندان جلیل الشأن سادات کنر، که نسب مبارك شان بصحت مثبوتست، بالفعل در کنر، ودار السلطنه معز ز محترم معروف مشهور میباشد. البته سراج الاخبار افغانیه را

مطالعه کرده، هرگاه در ان سلسله مبارک که «سید صفدر» و پسرشان «سیدجمال الدین» موجود باشد، خدمتاً للانسانیه بیك دو کلمه معلومات تحریری، ما را رهین لطف خود خواهند فرمود. اما چیزیکه خود من درین خصوص از زبان مبارك خود علامه شنیده ام، از قرار ذیلست:

روزی بود که بسیاری از ار باب دانش، در دالان بزرگ خانهٔ اقا متکا، سید جمع بودند. درانروز، جناب علامه، یك قدری آتشین مزاج بود. شخصی ازحاضرین ازبعضی اختلافاتیکه اریاب جراید و نامه نگاران، در باب که و کجا یی بودن علامه درمیان آورده بودند، باب مباحثه را باز نمود. براستی که از بازشدن این بحث، بدل مسرورشدم، که شاید جناب علامه، یك چیزی بگویند، تا این شبهه که دل رانیز همیشه در خلجان میداشت، رفع وزایل شود. اما هزارافسوس، که این آرزویم برایگان رفت، زیرا از زبان مبارك جناب علامه، اینچنین یك سخنی نشنیدم، که رفع اختلاف وشبهه نماید. نی! بلکه مسئله را سراسر دراغلاق واشکال انداخت، چونکه فرمودند: «خوبست! افغانی مرا افغانی نگوید، ایرانی مرا ایرانی نداند، ترکی مراترکی، اروپائی مرا اروپائی نشناسد، اما کدام ملت پدر سوختهٔ دردنیاخواهد بود، که جرأت کرده بگوید: جمال الدین ازنسل آدم و حوانیست؟ ...».

این سخن راچنان حدت وشدتی بیان نمود، که طبعاً آن بحث درهم پیچیده شده، بردیگر وادیهای نقل کلام ایجاب کرد!

بلی! هیچ فرد آفریده این جرأت رابخیال وخاطرخودآورده نخواهدتوانست، که علامه را نه تنها ازنسل بنی آدم بلکه در ملتها ئیکه ملل شرقیه را، ازنسل بنی آدم

تشکیل داده‌اند، یك وجود نادرالوجود نشمارند «سید جمال الدین»، سید صحیح النسب افغانی الاصلی بود که افغانستان بایست به خود ببالید، که همچنین یك وجود نادر الوجودی، از زین سات بظهور رسیده است، که همه دولتها وملتهای دنیا آنرا بشناسند و احترام وقدرشناسی کنند، وبعضی ازوچون بید برخود بلرزند. اما شایان حیرت این است، که درخود ملت افغانستان، آن ذات حکمتشان، مانند یك جواهر بسیار ذی قیمتی که خود کان ازان خبر نباشد، غیر معروف مانده‌اند! آیا شایان حیرت نیست که نه در کدام صحنهٔ تاریخ، ونه در کدام کتابخانه یاد داشتی، ونه در السنهٔ عمومی، نه نامی ازوزبانزد باشد ونه کدام نشانی ازو مستند شده باشد!

علاوه معلومات درخصوصیت سبب بیماری ووفات علامه درخصوص سبب بیماری ووفات جناب علامه، علاوه معلومات ما خیلی اهمیت دارد. جریدهٔ «الهلال»، که ترجمهٔ احوال جناب سیدرا نوشته، وهموطن عزیز ما سلطان محمد کابلی آنرا بفارسی ترجمه کرده، بجریدهٔ ما اهداء کرده‌است، درخصوص بیماری ووفات جناب علامه، خیلی مختصر گذاشته است. حالانکه، درین خصوص بعضی اسرارهای بسیار پیچیده وسرپوشیده بی مضمر است، که یك قدری تفصیل بکاردارد. خود این مدیر عاجز، دراثنای صحبت قبل المرض قبل الموت، وعملیات جراحی، ویوم وفات علامه، حاضر بودم. چیزیکه از زبان خود حضرت سید، درخصوص سبب بیماری شان شنیده ام، ازقرار ذیلست:

فرمودند: — «روزی بود که بقرار عادت یومیه، بسواری عرابه به درهٔ «کاغذخانه» رفته بودم. شام تاریك شده بود، که عرابهٔ من، درپیش دروازه خانه من رسیده توقف نمود. چون ازعرابه فرود آمدم، دیدم که در یك طرف دروازه، یك جسمی بغچه

مانندی پیچیده افتاده است:

«خدمتگاری که بامن بود امر کردم، تاببیند که این بغچه چیست. مگر آن جسم بغچه نبود، بلکه یك انسان بود که دفعتاً فریاد برآورد و گفت: —

ـ آقای سید! من «رضای کرمانی» ام! بمرض فالج گرفتارم. امروز وارد این شهر شده، همینقدر توانستم که خود را برپشت یك‌سزدور انداخته تا بدروازه‌ات رسانیدم فقط!

«چون صدایش راشنیدم، هم اورا شناختم. خدمتگارانرا امر دادم، که اورا بخانه درارند. فردای آن، بایك سفارش نامه مخصوصی، اورا به شفاخانه انگلیزی که در «بیك اوغلی» بود، روانه کردم، تاتداوی شود. بعداز پانزده روز، در همین دالان بودم، که رضا، بپای خود، بکمال صحتمندی و تندرستی در آمده سلام داد. تعجب کرده پرسیدم:

ـ چه‌طوری رضا؟! گفت:

ـ بتمام تنومندی وتوانائی! ازهمت ومرحمت آقای خود، خوب تداوی شدم، وخوب صحت یافتم. حالا برای وداع آمده‌ام. گفتم:

ـ چه؟ مگر خیال رفتن داری؟. گفت:

ـ بلی میروم!

«چون طبیعت ومزاج رضا بمن معلوم بود، دانستم که اصرار فایده نمی بخشد. ازآنرو مانع نشده رخصت دادم، اووداع کرده برفت. بعدازآن خبرنشدم که چه‌شد.

« ازینواقعه مدتی گذشته بود، که دفعتاً تمام دنیا، بو لوله سامعه خراش کشته‌شدن شاه‌ایران، اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه، بضرب گلوله «رضای کرمانی» در درون زیارت شاه عبدالعظیم، برگردید.

«بمجرد یکه این خبر تلگرافاً از طهران بسفارت ایران وارد میشود، سفیر بی تدبیر ایران، هماندم درعرابه نشسته، راه«سابین» هما یون رامیگیرد. مگر رضای کرمانی، دروقت انداختن گلوله طپانچه را بر سینهٔ شاه، گفته بود «است که:ـ ـبگیر این گلوله را، به انتقام سیدجمال الدین! خوب! این رضای کرمانی گفت و کرد، آیا بر سیدجمال الدین افغانی چه گناه؟ الحاصل، سفیر بی تدبیرایران، بهاصرار تمام، حالا از اعلیحضرت سلطان«عبدالحمید خان» ملاقات میخواهد، وبمجردیکه بحضور سلطان بار حضور مییابد قلپاقش را ازسربرداشته، بر زمین میزند، و بیك حزن والم جگر خراشی، از واقعه بیان کرده، مرا بقتل شاه متهم میکند! از همه عجب تر اینکه، به الحاح واضرار تمام، اخذ و گرفت مرا، و بسفارتخانهٔ ایران تسلیم کردن مرا، هم طلب نمود!

«به به! ازین خسافت عقل! ! سلطان عبدالحمید خان، چون یك ذات دانایی بود، برین اوضاع وسخنان سفیر، از زیرلب یك تمسخر پنهانی، که خودش بداند ولبهایش کرده وسفیر را بدایرهٔ منطق دعوت نموده وفرمودند:

آقای سفیر! یك قدری خود داری فرمائید. بهاین خبر کدورت اثر، منهم ازشما بیشتر المناك شدم. ولی اینسخن بیجا است، که من بدون محاکمهٔ حقوق دولیه، یك شخصی را که او در استانبول باشد، شاه درطهران وفات کند، قاتل گفته بشما تسلیم کنم!

«چون این جواب منطقی قابل رد نبود، آقای سفیر، بجزاینکه قلپاقش را بسر کند، وراه عرابه خود را پیش گیرد، دیگر کاری برایش نماند. اما چون سلطان طبعاً قوه واهمه اش زیاد بود، ازین تهمت ناحق دراندیشه وهراس افتاد. رقیب من

«شیخ ابو الهدی» نیز فرصت را غنیمت دانسته، افکار وخیالات سلطانرا، که ذاتاً در احتراز و اهتزاز آمده بود، برعلیه من به بد گمانی زیاده‌تر حرکت میداد، تانتیجه همین شد که در اطراف وجوانب اقامتگاه من، خفیه پولیسهای زیادی مقرر نمودند، وهر حرکات مرا در زیرنظردقت گرفتند. درهر جا که میرفتم، چندی از ین زبانیه های جهنم، مرا تعقیب میکردند. درین اثنا، یک واقعهٔ تصادفی دیگری هم پیش آمد، که موجب تشدید تضییقاتم گردید، وآن این بود که خدیو مصر، جناب پرنس «عباس حلمی» پاشا، به استانبول آمد. چون باخدیو مشار الیه، از سابق حقوق آشنایی ومصاحبه بهمر سیده بود، ویک چند وقت از من سبق هم خوانده بود، خواهش ملاقات مرا فرمود. چون درعهد عبدالحمیدخانی، این گونه ملاقاتها، بدون اجازه وارادهٔ سلطانی ممکن نمیشد، ازحضورشاهانه اجازهٔ ملاقات طلبید، لاکن بهر صورتی که بود، آن اجازه وارده استحصال شده نتوانست. طبعاً ملاقات رسمی هم میسر نشد. امایک روزی بود که من بقرار عادت همه وقته، به هوا خوری رفته بودم. به تصادف، در ان روز، خدیو هم بهمان سمت برای هوای خوری آمده بود. بقدر نیمساعت، یک ملاقات مختصری با هم دست داد که نتیجهٔ این ملاقات همین شد که عدد خفیه ها وپولیسها وژاندارمها، برای ترقیب ونگرانی من، افزونی گرفت وکار از خفیه به علانیه کشید. چون این کارهای پرفشار، منافی طبع آزادم بود، از انسبب، از قهر واندوه بسیار سیگار بسیاری کشیدن گرفتم. بدرجهٔ، که در روزیک قطی سیگارهای بزرگ فرنگی کفایت نمیکرد، وهرانقدر که تضییق و فشار برمن افزونی میگرفت، سیگار کشی من نیزبهمان سبب تزائد میکرد، نهایت کار بدرجه رسید که این ذلت و اهانت را، خارج تحمل دیده، بسفارتخانهٔ انگلیز داخل شدم

اما سلطان را ، اینحرکت من بدرجهٔ در اندیشه وهراس انداخت، که همه روزه ، بعضی از وزراء ومقربین حضور همایونی را، درنزد من میفرستاد . الحاصل، بشرطیکه من بعد اینچنین اهانت هاوذلت ها درحق من روا ندارند ، بعد از ده روزه ، واپس بخانه آمده . اما کثرت غصها واندوه ها، که موجب افراطی سگریت کشی من شده شده بود ، زهر نیکو تین آن تاثیر کرده ، این مرض را بر من مستولی نمود . »

* * *

این بود بیانات وافاداتی که از زبان خود علامه سید جمال الدین افغانی، بگوش خود شنیده ام . مرض حضرت سید «سرطان» بود، که دوستتهای «فك اسفل دهن» یعنی درجائی که حدود دندانها زیرین درقرب بنا گوش چپ تمام میشد ، ظهور یافته بود. این مرض ، خیلی دهشتناك بود. اگر چه دراوایل ظهور آن، جناب سید از دردهای شدیده خود هیچ اظهار تاءلم نمیکردند، ومخلصان وشاگردان شان نیز از آن آگاه نبودند، اما رفته رفته، درد والم بدرجه یی رسید ، که هر کس، بیکدیدن، در دوالم را از آمدنش از جبهه شان حس میکرد. تا به آنوقت به داکتر هم اظهار نکرده بودند. شدت مرض بعدازسفارتخانه رخ نمود. بعد ازانکه داکترها معاینه کرده مرض را کشف نمودند، به اتفاق آراء عملیات جراحی را قرار دادند . همه دوستان ومخلصان جناب علامه ، همین مشورت را تجویز نمودند ، که عملیات باید در اروپا اجراشود. ازین بود ، که از حضور همایونی رخصت رفتن او روپا را طلب نمود . کسانیکه عصر اعلیحضرت سلطان عبدالحمید خان را دیده، واز مسلك پر اسرار بسیار عمیق آن ذات معظم شمه یی آگاهی داشته باشند ، البته خواهند فهمید ، که این رخصت داده نخواهد شد بلی نشد ! چونکه اینچنین صید بدام آورده را، آنچنان صیاد ماهر، که

بعد از هزار ها افسانه وافسون وصد ها حکمت وفنون از استانبول تابه پاریس دام انداخته بدست آورده باشد، آیا چسان خواهد شد که بر ایگانش از دست بدهد؟!!..
بمجردی که اعلیحضرت سلطان، از بیماری مدهش علامه خبر میشود، گویا خیلی ازخیلی متاثر میشود. وهمانم برای تلطیف ونوازش خاطر حضرت سید، دوسه نفر مقرب ترین بارگاه حضور را، برای احوالپرسی میفرستد واین احوالپرسی را، با یك مبلغ گزافی از زرهای سرخ عثمانی، برای مصارف جمداوات وعملیات شان رنگین تروسنگینتر نموده، اشهر مشاهیر اطبای اجنبی وبومی پایتخت سنیهٔ استانبول را، برای عملیات جراحی سید تعیین میفرماید، و بهیچ صورت راضی نبودن شاهانه را، برفتن علامه از قسطنطنیه بیان و بعملیات جراحی آغاز میشود.
الحق که روز عملیات، خیلی دهشتناك یك روزی بر دوستان وشاگردان و مخلصان سید بود. هر کس، بیك گرداب نایاب حسرت و غم ساکت نشسته، نتیجه را انتظار داشتند. عملیات دو ساعت کامل دوام نمود، که بدرجهٔ انتظار دو ساله یکسو زش و شوزشی در دلها القا مینمود، تا آنکه، مژدهٔ بکامیابی نتیجه پذیر شدن عملیات، یك نورتسلی و امیدی در دلها دمید. تقریباً دوازده دندان و یك قسمتی از استخوان فك اسفل را کشیدند و بریدند. مدت سه روز، قطعیاً از اختلاط ودید و باز دید هر کس که باشد ممنوع بودند. بعداز سه روز، بعضی دوستان بدیدن سید کامیاب آمدند. غیر ازدوچشم شان، که انوار ذکا و حکمت از آن میدرخشید، دیگر همه اقسام وجهیهٔ شان با پنبه ها وربط ها مربوط و مستور بود روز بروز مرض روبه بهبودی و دلها در خشنودی افتاد. بعداز یکهفته، جناب علامه بیك حالی دیده شد، که بعد از یکهفته دیگرهیچ آثار مرض در وجود شان باقی نماند.
اما هزار افسوس که اینچنین نشد. ده یازده روز بعد، در حالیکه اطباء اجازه داده

بودند که به دالان رسم قبول خود فرود آیند، و کم کم تکلم هم میتوانستند، دفعتاً باز همان مرض عود نموده، موجب اضطراب و پیچ و تاب خود سید واحبابش گردید. هر کس وبعضی از اطباء حیران ماندند که این از چه پیش آمد!

الحاصل بعد از دو سه روز عذاب و اضطراب، بازرو بر بهبودی نهادند، و باز بعد از چند روز صحت و باز مضطرب میشدند، تا آنکه اطباء بجزاینکه اینحال را از باقی ماندن بعضی ریشه های سرطان حکم کنند؛ دیگر چاره یی نیافتند، و با ارادهٔ سنیه، دوم بار بعملیات مباشرت ورزیدند.

درین عملیات جراحی دوم، نصف زبان حکمت بیان شرر افشان حضرت سیدرا نیز بریدند.

نتیجه همین شد، که تقریباً سه چهار روز بعدازین عملیات دوم؛ عملیات حیات سید نیز به انجام رسیده، مانند یك گنج شایگان حکمت و عرفان، درخاك نهان گردید!

علاوهٔ معلومات دیدنی ما، در خصوص سبب مرض و وفات علامه، همین بود که در قید تحریر آمد. حالا از بعضی حالات و روایات این معلومات دیدنی خودنیز چیزی که بخاطر فاتر باقی مانده، عرض انظار قارئین کرام خود مینمائیم:

بعضی حالات وروایات دیدنی وشنیدنی مهمترین این حالات، عبارت ازواقعاتیست که در مابین «شیخ ابوالهدی» و جناب علامه جریان یافته است.

درینخصوص، میباید که یکقدری از سوانح عمری این شیخ که آقای سید مااو را هیچگاه ابوالهدی نگفته ابوالضلالش مینامید، نیز بیان نمائیم:

در تمام حلب و شام وا ستانبول، از بسیار مردم ثقات، روایت ذیل بیان میشد، که ابوالهدی یك درویشی بود، از درویشهای طریقهٔ رفاعیه. طریقهٔ رفاعیه یکی از

طریقه های معروف و مشهور روحانی است، که دراراضی شامات و مصر و روم بسیار خانقاه ها و بهزارها مریدها و بصدها شیخهای طریقت دارند. درویشهای رفاعی جبۀ سبزی در بردارند، و یك کلاه روسی سفید برسر و بران کلاه در حد پیشانی خود یك عمامۀ گل سبز پیچیده دارند و این طریقه بزدن دفهای کلان کلانی که حلقه های نا لیکی مانند برنجی نازك درکناران دفهاست، بجهر بلند «حی!» گفته ذکر میکنند. این طریقۀ بسیار عجایبات و غرایبات دارد. مثلاً گرفتن مارهای زهردار و خوردن گژدم ها را بمعۀ نیشش، و خوردن آتش و لیسیدن آهنهای سرخ شده، و فرو بردن اسلحۀ جارحه را در شکم، و فرو بردن سیخ های سرخ شده را در چشم، وغیره اعضای خود شان، وغیره چیز های خارق العاده، از کارهائیست که هر یك از درویشهای این طریقه یکی از انها را ضرور بروی کار آورده میتوانند.

این است که ابوالهدی، یکی از درویشهای این طریقت است، واصلش از قریۀ «معره» است، که درمابین «حما» و «حمص» واقعست. صنعت او دف زدن و نشیده ها و قصیده ها خواندن بود، دراثنای ذکرهادرخانقاهها، درشام، حما، حلب، بیروت، استانبول بسیار مردمان معتبر، که دراثنای ترقیهای خارق العاده نامبرده، درقید حیات بودند، ونامبرده را بهمان قیافت وحرفت دیده بودند، خود شان بمن بهمین رنگ که درفوق گذشت، حکایت کرده اند. این درویش دلریش، ازشهری بشهری، واز دهبدهی رفته رفته به استانبول، که یک از نمایشگاه اجناس مختلفه امو ملل شمرده میشود، ودراثنای سلطنت خاقان سابق عادتاً یک تجربه گاه بخت وطالع بود، میرسد. رسیدن همان، وبعد ازیکمدت کمی، مقرب الخاقان شدن همان! در رتبه ها، تابدرجۀ وزارت! ودر نشان ها، تانخستین درجه نشان مرصع عثمانی واصل میشود. نفوذواقتدار، ثروت وسامان،

دبدبه وطنطنهٔ که این درویش دف بدوش آنرا درحضور سلطان مالک بود، کمتر کسی رانصیب گرد یده بود. اما اگر سوال شود، که «آیا بچه سان وچه واسطه، و کدام مدعا؟» این است که جواب اینمسئله، به این موقوفست، که انسان تاریخ حیات عصر عبدالحمید خانی را مطالعه کند، وبه اسرار روحیه، ومقاصد ونوایای پولیتیکهٔ آن ذات پراسرار با خبرگردد. حال آنکه آن چیزی نیست که بیک صحیفه دو صحیفه نوشتن تمام آید! لهذا درینخصوص، روایتهای مختلف بیان شده است، که تحفه ترین آنها ازقرار ذیلست:

«میگویند که، شبی، سلطان بخواب می بیند، که در حوض بزرگ سرای همایونی خود، درآب می افتد، وهرچه میکند ازآن بیرون برامده نمیتواند، واز غرقش هیچ چیزی نمیماند، که درین اثنا یک درویش جوان خوش چهره یی پیدا شده، ودستش راگرفته، ازآب بیرون میبرارد! فردای آن چون این خواب خود رابه بعضی خاصان حرم همایونی نقل می کند، وچون شکل وقیافت درویش دست گیرنده خود رابیان می کند، دفعتاً یکی ازخواجه سرایان معتبر همایونی، بعرض میرساند، که: بهمین شکل وقیافت که ذات شاهانه میفرمایند، من یک درویشی رامیشناسم، که خیلی آتشین نفس وبزرگوار یک شخصی است! پادشاه، همان دم به احضار آن اراده میفرمایند، چون بحضور داخل میشود، گویاذات شاهانه اورا میشناسد، که همان دست گیرندهٔ اوست! ...

ازین قبیل روایات، چندرقم آن شنیده شده است که «وقس علی هذا» گفته، بهمین یک مثال اکتفاء ورزیده شد! حال آنکه سلطان عبدالحمید خانرا، کسیکه تا یک درجه بخوبی میشناسند، میداند که اوچنان یک ذات حکمت سماتی بود، که ازتارهای عنکبوتی افکار سیاسی وخیالات دسیسه پردازی او، هیچ گوشه ازگوشه های دنیا،

رهائی نداشت. درتمام جمعیت های بزرگ «فراماسونی» اوروپا و آسیا و امریکا، رتبه بزرگ ریاست را حایز بود، چنان ذکاوت های خارق العاده را مالک بود، که همه سیاسیون دهراورا از اعاظم سیاسیون میشناختند. اصل مسئله این است، که نقیبهای بغداد شریف که ازذریت اولاد حضرت «غوث الاعظم، پیر پیران، شیخ عبدالقادر جیلانی» قدس الله سره العزیز، میباشند، یک شهرت وعظمت ونفوذ واعتبار عظیمی را حاصل کرده بودند. حال آنکه بمقابل آن، نفوذ و اعتبار یك سرشکنی پیدا کردن از جمله لوازمات حکمتهای عملی عبدالحمید خانی شمرده میشد. چون بتاریخ ترقی شیخ ابوالهدی و تنزل سطوت واعتبار «سید سلمان» افندی نقیب بغداد نظر کرده شود، هردورا در یك وقت وزمان می یابد، که به این صورت، حقیقت مسئله خود بخود بمیدان میبرآید!

حضرت سید سلمان افندی، و شیخ ابو الهدای آنقدر با هم ضد و معاند شدند، که بر علیه هم دیگر خودشان، کتابها تألیف وتصنیف کرده طبع ونشر نمودند. اما جای افسوس این است، که این اغراض شخصی، موجب منافرت این دو طریقت بطور عمومی گردید. از همه بدتر اینکه، آن ابو الهدائی که جناب علامه سیدجمال الدین افغانی بحق اورا «ابوالضلال» میخواند، در تصنیفات پر خرافات منتشرهٔ خویش، بر انواع گستاخیهاو بی ادبها، در حق خود حضرت غوث الاعظم قدس الله سره العزیز نیز جرأت نمود، که به این صورت یك لعنت ابدی برای خود کمائی کرد!

اعلیحضرت سلطان، این هنگامه هارا از پشت پرده، بکمال لذت تماشا می

کرد! وچون دید که ابوالضلال، بر نیرنگ خود کامیاب آمد، بعد از چند سال از ین واقعه، بر جلب نمودن سید جمال الدین افغانی از اوروپا به استانبول، مأمور ش نمود، و در باب ترویج مدعا یک اختیارات واسعی به او بخشید.

ابوالضلال، یك ساحر ماهرا فسونگری بود، که در پیش جربزهٔ نطقیهٔ او، انسان حیران میماند. در برانگیختن حیل ود سایس، بدرجهٔ شیطان مخترع و موجد شمرده میشد. علامه سید جمال الدین افغانی، دران اوقات، جریدهٔ «عروة الوثقی» را در پاریس نشرمیداد، و براستبدادوظلم آتشها میبارانید، وعموم دول وملل اسلامیه را به اتحادو ترقی وتعالی و پس بدست آوردن اسلحهٔ گمشدهٔ شانرا، که عبارت از حکمت وعرفان است، بچنان زبان حکمت بیانی، نشر میداد، که ولولهٔ اندازجهان می‌گردید، ونسخه های آن مانند حرز جان، به پرزه های زر خریده و حفظ میشد. اقای سید ما، باوجوداینهمه فضل وعرفانی که داشتند، بلطایف الحیل شیخ ابوالهدای ابوالضلال فریفته شده، به استانبول آمد و شد هرآنچه شد کما سبق!

مخابرات و مکاتباتی را که به تعلیم مضمون سلطان، واصول ترکیب عبارات بسیار شیرین و کلمات رنگین سحرآگین که مخصوص خودآن شیخ نحس بود، ودر ما بین علامه و فتانه، از استانبول تابه پاریس، جریان یافته است، ازان مکاتبات، یك رساله‌گك مستقله یی ساخته اند، که مطالعهٔ آن یك آدم بافکررا در پیش جدیت و صفوت ساده مسلمانی افغانی سید جمال الدین، و حیله بر حیله ود سیسه برد سیسهٔ

ابوالضلال فساد کمین، حیران و سرگردان میسازد!

«ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست!»

سید جمال الدین، سودای نادیده کرده، بمخابره و مکاتبهٔ تحریری افسون پروری ابوالضلال گرویده شده، باو دست داد، ودیدهرانچه دید! فاعتبروا!

آیا جلاد سید جمال الدین افغانی که شد؟ میگویند که جلاد تیغ برگلو نهندهٔ سید، یك داکتر یهودی بود. خود این عاجز، آن داکتر یهودی را، ازوقتی که اول بخانهٔ سید رفته بودم، تا بوقت وفات شان، همیشه درخانهٔ شان دیده بودم. اینشخص تنها نه داکتر خصوصی سید بود، بلکه همهٔ امور اداره و وجه نقدی وغیره بدست او بود.

اکثر مشاهیر، حکما و ادبا رابعضی غرایب عادات بوده است که چون انسان آنرا میخواند، با حکمت وعرفان آن ذات آنقدر مغایرو مضاد می بیند، که بجز حیرت دیگر چیزی بدادش نمیرسد. از ان جمله، یکی همین اشهرومشاهیر عالم است، که گرویده شدن بدام تذویری ابوالضلالش کافی نبود، که مانند یك گوسفندی، خود رابدست آن جلاد جفا بنیاد یهودی نیز تسلیم نموده بود!

بعضی از دوستان و مخلصان سید، یهودی مذکور را، یك وقتی دیده بود، که از سفارتخانهٔ ایران بیبر آمد. چون ازوپرسید، که ترا سید بسفارتخانه فرستاده بود؟ گفت: نی! از ینسخن بشبهه افتاده به تحقیقات آغاز کرد. معلوم گردید، که این یهودی، هروقت، گاه به تبدیل قیافت، وگاهی آشکار، درسفارتخانهٔ ایران میرود، وبا سفیرتنها به تنها، بقدر نیمساعت یا یکساعت ملاقات کرده میرود. حتی

همچنین رفت وآمد او، بخانه ابوالضلال نیز دیده شده بود. واین اوقاتی بود، که اول بار عملیات جراحی سید اجرا شده بود. پرستاری بیماری علامه، برعهدۀ همین داکتر یهودی خصوصی خودش محول بود. هر انقدر جهد و جدی که از دست مخلصان می‌آمد، صرف کردند، که یهودی را ازسید دورکنند، ممکن نشد. زیرا سید، آنقدر اعتماد وتوجه بروحاصل کرده بود، که سخن هیچکسی رادرحق او نمی شنید. ایا اینهم ازغرایب اطوار و عجایب افکار شمرده نمیشود، اگرچه این سخن بهچنان دلایل و اثباتهائیکه در محکمه دلیل دعواشود، ثابت نشده است، ولاکن در پیش عموم دوستان مخلص سید، آن داکتر یهودی، هیچگاه از تهمت قتل سید تبرئه ذمت کرده نمیتواند. این ملعون وجدان فروش، بمقابل یك مبلغ جسیمی که ازسفارتخانۀ ایران به او رسیده بود، حیات قیمتدار آن علامۀ دهر را، که دنیا ها می ارزید سودا و فدانمود. این کافر وجدانفروش، درآبی که روز دوسه بار باپیچکاری، دهن سیدرابا آن می‌شستند، یك زهرقاتلی‌را که موجب التهاب زخمها شود، تدریجاً انداخت. و همینکه التهاب و اضطراب زیاده میشد، بازکار را توقف میداد، وچون یکدوسه روز براحت وآرامی میگذشت، بازبیشتر از بیشتر، زهر بکار میبرد، تا آنکه کارش را تمام نمود!

«علاوۀ معلومات» مادرخصوص احوال سید جمال الدین افغانی، همین بود که بطور اختصار نوشتیم، واگر بخواهیم که جزئیات وتفرعات همۀ دیدنیهای هفتماهۀ خود راکه دراستانبول درسنۀ ۱۳۱۴ هجری دیده وشنیده وتحصیل کرده‌ام، درقید

تحریرآرم، لااقل هفتصدصحیفهٔ یك کتاب باید تحریر کنم، که با کثرت کارهای جریده نویسی موجودهٔ من، هیچ سر نمیخورد. بطور اختصار این را هم بگوئیـم، کـه سیـد جمـال الدین افغانی، بسبی که دلش بعشق زنـده شـده بـود، هرگزنخواهد مرد! تخم فلسفه وحکمتی که آن حکیم ذوفنون، درد ماغهای شاگردان اوروپایی، آسیا یی، افر یقا یی، حتی امریکایی خود افشانده است، یو ماً فیوماً درنشو ونمای ابدیست، که ثمره های آنرا شیئاًفشیئاً عالم اسلامیت درخواهد ربود، واین غبار کثافت آلودخرافات آلودی را، که از چندعصر به اینطرف، سمای صاف درخشان عالم اسلام راتیره وپردودداشته، مانندطلوع شمس خاوری، آهسته آهسته خواهد زدود!

انتهی.

بخش سوم

دیگر مقالات و تبصرات

در بارهٔ

ترقی افغانستان

و

ترقی مسلمانان

ص ۴۵۸ ـ ب

(۱ـ علم و معارف)

سال اول ـ شماره ۱۲ ، اول حمل ۱۲۹۱

تحسین علم وعرفان

علم و عرفان ، چنان نو ر نیر درخشان خالق کون و مکانست ، که هرگاه ، پرتو تابش مهر منیرضیا افشانش ، بر یك ملك وملتی ، ویا قوم وهیئتی ، انتشا ر انوار ، وایثار فیض آثار خودش را مبذول ورایگان نماید ، ظلمت تیره درون تاریك دل نادانی وگمراهی ، ودهشت بلا مقرون جهالت منزل شقاوت وبیراهی ، ازآن ملك وملت وقوم و هیئت ، وداع ابدی گفته انوار مدنیت وسعادت ، و فیوضات راحت و نعمت ، هر طرف آن هیئت وملت را فرا میگیرد .

علم وعرفان ، چنان لطف جمیل بیعدیل حضرت سبحانست ، که اگر شمیم نسیم فیض بخش جان افزایش ، برکشت زار لب تشنهٔ پر از خار زار یك کشوری بوزد ، وقطرات بافیوضات نم نیم حکمت ومعرفت را بران بچکاند ، مزرعهٔ آمال استقبال همهٔ آن کشور را به از هار طراوت نثار سعادت واثمار لطافت آثار رفاهیت بهره وروشاداب میگرداند .

علم وعرفان ، چنان نعمت گران قیمت حضرت ایزد منانست که هرگاه رازق مطلق انس وجان امراعاشه وانفاق نوع شریف انسانرا بآن بایدهٔ از شیوه حیات بخشای جان مجول واحسان فرماید ، انسان نایل حیات جاودان وواصل سرمنزل سعادت وامان میگردد .

انسانرا از حیوانات کدام چیز تفریق میدهد ؟ عقل و منطق ! صیقل آیینهٔ عقل ومنطق چه چیز است ؟ علم ومعرفت ! منبع ومخرج علم و معرفت کجاست ؟ مکاتب ومدارس !

انسانرا از حال وحشت وبدویت کدام چیز رهائی میدهد ؟ مدنیت ! مزیت مدنیت بچه چیز دانسته میشود ؟ به افزونی یافتن حکمت ومعرفت !

از آغاز جلوس سراج الملت، برای عام شدن وتاسیس یافتن مکتبها و مدرسه های اصول جدید ، واوامر وفرامین شاهانه شرف اصدار یافته .

اول بار مکتبی که بقواعد فن در پایتخت سلطنت سنیه افغانستان یعنی شهر عزیزما « کابل » اساس وبنیاد یافت ، « مکتب مبارکه حبیبیه » است که بنام نامی ملوکانه کسب فخر وشرف نموده .

این مکتب ، اگرچه دراول امر ، در یك مقیاس کوچکی نمونه بنیاد یافت ، ولی رفته رفته ، بسایهٔ توجهات مراحم آیات حامی ذی معرفت اعظم خود ، وسعت وعمومیت پیدا کرده ، وعنوان شرف رسان « بیت العلوم مبارکهٔ حبیبیه » را احراز کرده ، بسی شعبه های مکاتب ابتدائیه صبیانیه را، در هر محله های شهر تعمیم داده است ، که منافع وفواید افزونی مکاتب ابتدائیه صبیانیه ، برای ملك و ملت چیزی نیست انکارشدنی ، زیرا مکتبهای ابتدائیه قدهای نخستین نردبان قصر سعادت ملك شمرده میشود .

بعد از آن ، مکتب بسیار عالی عسکری، بعنوان «مکتب فنون حربیه سراجیه» برای اولاد های صنف زاده گان وخاندان ، در زیر حمایهٔ پادشاه معارف آگاه ما تشکیل , وتاسیس یافت . بعد از یك نطق بسیار بلیغ و پرتأثیری ، که ذات همایونی ، در موضع« چمن حضوری بر اکابر واعیان مملکت بیان فرمودند ، همه اکابر واعیان مملکت در ادخال اولاد های خود شانرا در آن مکتب عالی یك بر دیگر سبقت ورزیدند، شهزادگان عظام نیز در صنف شاگردان این مکتب داخل شدند . حتی ذات اعلیحضرت نیز در روز مراسم افتتاح مکتب مذکور ، دریشی شاگردان مکتب را زیب وجود مراحم امود شاهانه فرموده ، شرف وشان مکتب عالی مذکور را بدان مزه‌داد فرمودند .

سال اول- شمارهٔ چهارم- ۳۰ عقرب ۱۲۹۰

سرمقاله: «دارالیتاما» .

سبحان الله ! چیزهایی میشنویم که گوشهای ما را بایك سرود خسروانی خوش آهنگی به اهتزار لطافت پردازی آورده دلهای ما را بوجود و نشاط با انبساط همدم میسازد .

«دارالیتاما» یعنی یتیم خانه . اینچه کلمهٔ عجیب وغریبست ؟

آیا بخیال وخاطر کسی میگذشت، کدر افغانستان، شفاخانه ها، یتیم خانه ها، مکتب ها، ماشینها تیلفون ها، برقی ها بروی کار آید؟ راه‌های متین، پلهای آهنین ساخته شود . عرابه ها با یسکلها موترها بران براه افتد ....

(بعد ازین بیانات ، از ترقیات آن عهد ذکر کرده ، مینگارد :)

. . این است که چندماه مقدم، درباغ ارگ سبارکه، یک نمایشگاهی برپانموده شده، بهزارها لوحه های بسیاربدیعه ولطیفهٔ فوتوگرافی چوکات شده، وبی چوکات، به هزارهارقم عکس های عجیب وغریب لطیفه بدیعه تشهیرونمایش داده شد. همه اعزه واشراف بلد، دران نمایش بسیار بازیب وزینت دعوت فرموده شد.

ذات اعلیحضرت یک نطق بسیارپرتاثیرعالی، درکیفیت صنعت فوتوگرافی ومقصد ازبرپاساختن این نمایشگاه بیان فرموده، نمایش گاه را باز فرمودند.

مآل نطق این بود: مبالغیکه ازخریدوفروخت این لوحه های عکس هاحاصل آید، درراه تربیت وپرروش اطفال یتیم فقرای اهالی صرف میشود، و یک «دارالیتاما» یعنی یتیم خانهٔ بسیارمکملی به آن ساخته میشود، که همه مایحتاج مادی ومعنوی اطفال مذکور رادربر گیرد. پس هرشخصی ازذوات حاضره که بخریداری عکس های مذکوره بحسن رضای خود میل ورغبت نمایند، هم مالک لوحه های بسیاربدیعه لطیفه میشوند، وهم داخل ثوابهای اعمال انسانیت کارانه میگردند...

(سپس فواید دارالیتاما بیان شده است).

سال ۲ــ شماره ۱۱ــ ۳ حوت ۱۲۹۱

اخبار «مسلمان» امرتسر، درنسخه ۲۱ جنوری ۱۹۱۳، بعنوان عریضه شکایت، خواهش کرده است «درممالک محروسهٔ افغانستان، تاوقتیکه بچه هاودختر ها ترجمه قرآن مجیدرادرزبان مادری بخوبی کرده نتوانند، کدخدا کرده نه شوند!....»

سراج الاخبار، درجواب نوشته است، که: این تجویز دیندارانه است، امااگر قانونی وجبری شود، درظرف یک چندسال، یکمقدار کلی نفوس افغانستان ضایع خواهدشد! آیا نتیجهٔ مقصد ازترجمه قرآن کریم بزبان مادری چه خواهد بود؟ هرگاه

مراد ازدانستن معانی آن کلام مقدس عظیم الشان باشد، تنها دانستن یك صرف ونحو کفایت میکند. همه علوم ریاضیه، وحکمه ، وطبیعیه، وفلسفه ، وحکمت تاریخ ، وجغرافیه وتمام علوم روح وغیره رادانستن لازم است، تابه غوامض معانی آیات بینات کلام جامع الکاینات پی برده شود، وتمام علم اشیاء و علم روح وغیره رادانستن لازم است تا به غوامض معانی پی برده شود .

سال پنجم - شماره ۲۰ - ۲۷ جوزا ۱۲۹۵

(تحت عنوان «تشویق عرفان» در بارهٔ ترقیات کشورهای دیگر، از آنجمله ژاپون وامریکا اطلاعاتی داده شده، ویك منظومه وکتور هوگو، بعدازسیاحت وگردش وی در زندان از روی ترجمه ترکی ترجمه شده است . و در اخیرآمده است :)

ای اهل وطن عزیز ! سراج الاخبار افغانیه، باجمله قوم وقبیله خود، یعنی باجملهٔ اوراق جراید عالم، ردوبدل افکار، وگفتگوی بسیاری کرد نتیجه برهمین قرار یافت، که بدون افزودن شدن مکتب های عرفان، روشن شدن افکار و اذهان، چاره نجات و ترقی دربنعصرو زمان، برای قومها و ملتهای دنیا نخواهد بود. ازین است که از آغاز انتشار خود، تابحال، بزبان دینی بزبان اخلاقی، بزبان ادبی، فریادها وآوازهای رقم بلند کرد، و هنوزهم خواهد کرد . اما چه فایده .

« لقد اسمعت لو نادیت حیآ — ولکن لاحیات لمن تنادی » . . . .

ازترقیات ژاپون وامریکا باز ذکر کرده میگوید: بازهم وقتست «هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار» گفته بکار آغاز باید کرد. استقبال را اگر خود نمیرانی، هیچوقت نمیمیرد. زهر قاتلی که استقبال را میمیراند، همین است که میگوئیم «دنیا پس مرگ ما چه دنیا چه سراب»

آخرترین کلام ما باز همین است و همین خواهد بود :

اولاد وطن را بخوانانید ! حال استقبال خود را بیندیشید !

سال پنجم — شماره ۲ — ۲ سنبله ۱۲۹۴

[تحت عنوان علوم وفنون .]

درباره ماشین های دوار طبع ، که یکی از اختراعات مهم عصر نزدهم میلادیست و برای کشایش فکریه وترقیات مدنیه خدمتهای عجیبه وغریبه ابراز نموده است. .. *

سال هفتم — شماره ۱۵ — ۲ حوت ۱۲۹٦

(درفصل مقاله مخصوصه قرآن عظیم الشان ومسئله مهمه تحریف آن در چاپ ازینکه غیراهل دین قرآن کریم را برای فروش چاپ میکنند، ودرچاپ غلطی ها واقع میشود بعد ازمقدمه ، درشرح چنین نتیجه میگیرد :)

... ما افغانان ، که به دینداری درتمام دنیا لاف «منم ، دیگرنیست » راسیزنیم ، آیا درینقدر سالهای دراز ، که بدستهای اولاد های خودما، همین پاره هارامی بینیم ، وفرسایش گر، سوداگر، چاپگر همه را ازغیردین خود می یابیم ، همین قدر یك رگ غیرت دینیۀ ما ، بجنبش نمی آید ، که کم از کم ، همین پاره های شریفه مقدسه را که بچه های ما آنرا میخوانند ، خودما از پیسۀ حلال خودما ، دروطن عزیز مقدس خود ما ، بدست نویسنده وچاپ کنندۀ خودما تدارك بتوانیم ؟

بسیاربی انصافیست که ، ما هربار خود را هر کارخود را بدوش دولت می اندازیم ، وازحکومت میخواهیم !

دولت متبوعه مقدسۀ ما بجزئیات کارهای ماچه میتوا ند ؟ ذات سراج الملة والدین تابدرجۀ ممکن ، همه گونه اسبابهای سعادت های مادی ومعنوی ماسلت

* درهمین مقاله محمودطرزی ازحسن اتفاق دربارۀ تیراژ جریده بماخبر داده است چنانکه دراخیر این مجموعه بیان کرده ایم .

عاجز بهمه چیز محتاج را، ازیوم‌جلوس میامن مأنوس شان ، درمدنظر دقت گرفته ، باوجود دست‌تارسی بسبب محصوریت گلوفشار اغیار، درحاضرنمودن وبدست‌آوردن کوشش فرموده اند .

«مدرسه های قراء»رادرهمه‌شهرهای خطهٔ پاك افغانستان بنیاد دادن ، در هر سال بهزار هارو پیه برای‌بسر رسانیدن حفاظ کلام برحق حضرت خلاق مطلق‌جل ثنائه صرف‌نمودن ، ازچنان خدمات شایستهٔ دین‌مبین وحفاظت فرقان رب‌العلمین شمرده میشود ، که‌درصحایف تاریخ افغان به‌آبزر باید نوشت .

چنانچه مستطاب نائب السلطنهٔ‌نصرالله خان ، چون خود ذات عالی‌شان ، بشرف «حملة القرآن» شرف امتیاز دارند ، حامی یگانهٔ حفاظ قران‌وحافظ و نگهبان وجانفشان بودن بقران رانخستین فخروشرف عظیمی برای خود میدانند ، و محفل عالی فخیمانهٔ شان ، همیشه ازجمعیت حفاظ متشکل است ، که این مسئلهٔ حافظ قران شدن جناب عالی هم، یك خدمت بزرگی برای بسر رسانیدن حفاظ کلام الله شریف ابراز نموده است ، زیرا، دراثنای‌این تشبث ،بسیاری‌ازجوانان وپیران ومیانه سالان رابه این‌شوق‌وهوس‌سوق نموده، ازاصاغرواکابر ،بسیار حفاظ بسر رسیدند ، اگرچه درمیان آنهابعضی خلوص بخرج رساندگان هم باشد ....

این است که حکومت سنیهٔ ما ، در خصوص خدمت قران عظیم‌الشان خالق کون‌ومکان ،خدمتهای شایگان ابراز نموده‌اند، اما اینهم بدرجهٔ ثبوت پیوسته ، که همه کارهای جزوی وکلی مملکت را، تازور بازو ودوش‌توانای اهالی‌مملکت مدد گاری‌نرساند، تنهاخزینهٔ دولت ،اگرکنز لا بفنای‌قارونی هم‌باشد ، پوره کرده نمیتواند . دولت ،یك مطبعهٔ یادوسطبعهٔ برای کارهای ضروری دولتی خودتاسیس

کرده میتواند ، ولیکن اینقدر مطبعه ها، که همه احتیاجات دینیه وعلمیهٔ یك ملت کلان راازعهده براید کدام دولت در کدام مملکت بنیاد داده توانسته است، تادولت افغانستان بوجود آورده بتواند؟ آیاما گمان میبریم ، که مطبعهٔ راجپوت پرنتنگ ، چهچهوستگه، ونولکشور ، واسلامیه پریس وغیره غیره، که قران هارا غلط چاپ کرده و براولاد های جاهل پد ران بیغیرت ما میخوانانند ،همه گی مال وملك وبنیاد دادهٔ دولت وحکومت هندستانست ؟ حاشاو کلا ! این رابخیال وخاطر هم نباید بیاریم ! این مطبعه ها، که مذکور گردید ، وامثال آنهارا همگی شرکتهای تجارتی تاسیس وبنیاد نهاده اند ، وبجز منفعت وربح تجارتی بردیگرهیچ فکری بنانداده اند، و در چاپ کردن سیپاره های غلط هم هیچ ، یك مقصد دینی ویا غدروخیانت مذهبی ندارند. منظور آن چاپخانه ها، بجزاینکه ازان دیگر زودتر وارزان ترچاپ کند ، وازرقیب هم پیشهٔ خود زودتر فهاید وسود بردارد ، دیگر چیزی نیست . ولیکن اینقدر هست، که اگر حکومت هندستان ،حکومت اسلامی میبود ، ومانند دولت علیه عثمانیه ، مقام مشیخت اسلامی ونظارت جلیلهٔ معارف ، وهیئت رسمی قراء راما الك میبود،ویامانند دولت متبوعهٔ مقدسهٔ خود ما ، مقام عالی قاضی القضاتی، ونظارت جلیله معارف ، وهیئت میزان التحقیقات الشرعیه راحا ئز میشد ، هیچ شبهه نیست ،که اینگونه ناگواریها رامیدان نمیداد . این را هم بخاطر نباید آورد، که حکومت هند ،قصداً این تحریف را روا داشته باشد، زیرا ، قوانین حکومت هند ستان ، در ین خصوصها دیگر گونه ملاحظاتی دارند ، که بـه ملاحظات قوانین عالـم اسلامی هیچ مطابقت ندارد . درآنجا يك آزادی مطلقیست ،برای همه ادیان وهمه مذاهب ، وهر گونه مطبوعات ، بشرطیکه براه راست به نصرانیت عموماًوبه سیاست انگلوزیه خصوصاً.د که نخو رد !

مدعا اینکه ، این قصور وقباحت را ، ما باید ، نه بر چهچهوسنگه ، و نه بر پسران حاجی محمد صاحب خوجه ، ونه بر حکومت هند ، وعلی الخصوص نه بر حکومت متبوعه مستقلهٔ خود، عطف نمائیم . بلکه ، صرف بر نادانی ، کاهلی ، بیپروائی ، بیخبری ، بی علمی بخیر وشر خود ، نارسی قوم وملت خود ، حمل نمودن ضرور است . ماتا جر های کتب داریم، یك بازار مکمل کتاب فروشی درجوار یك مدرسه بزرگ شاهی ، که مرکز علما ودارالمعلمین است داریم تا جر های کتب ما ، در سالی به هزار ها روپیه ، از جیبهای بابه های مسلمان وطن خود بر آورده ، به کیسه های مطبعه های چهچهوسنگه وامثالش میر یزانند . میلونها بچه ، میلونها سیپاره بکار دارد . از کجاتدارك شود ؟ بجزاینکه ، دست التجابدامن چهچهوسنگه بزنند ، وبزار بها و خواریها ، روپیه بدهند واحتیاج بچه های وطن را رفع کنند ، دگر چه کنند ؟

این بیچاره تاجر های کتب ما ، این کاررا درنزد خود یك خدمت میشمارند . البته خدمت است . اهالی، به سیپاره وقران به اشد درجه محتاج ، در خودمملکت موجودنی ! چه باید کرد ؟ همین باید کرد ، که زر سرخ و نقره سفید وطن را ، بخارج برده ، سیپاره باید آورد . هم همین رقم ، وبهمین چاپ و بهمین املاء وبهمین رنگ کاغذ وهمین وضع تر تیب ، سیپاره باید آورد ، زیرا ، همین را از سالهای سال شناخته ودیده ، وبا آن آشناشده ، واز همان ربح وتجارت کرده ، دیگر رنگش را نمیشناسد ، وندیده واگر ببیند هم معترض میشود !

ما محتسب ها داریم ، که در هیچ جا هیچکس ندارد . علناً دربازار ها میگردند ، وهر جا که کدام شخصی که شبهه احتساب را برآن بنظر بار یك بین

دور اندیش خود حس کردند ، درز پر احتسابش میکشند. مثلا از یك هزاره، یا یك دهقان میپرسد که : در قعدهٔ اخیره صلوة ظهر یا عصر، چه خوانده میشود ؟ همینکه یك قدری تردد درمسئول پیداشد ، همانندم، حد شرعی بادره چرمی ، بصورت علنی برو اجرا میشود ، چرا که احتساب در خصوص فروع ، میباید به اشد درجه اجراء باشد ، اما در اصل ها و بنیانهای که فرعها بران قایم واستوار است ، حاجت تفتیش واحتساب چیست ؟ ! !...

در دار السلطنهٔ معظمهٔ خود، سه باب مطبعه داریم : یکی مطبعه لیتوگرافی، یعنی چاپ سنگی ، که بصورت مکمل از پیشتر تاسیس یافته ، ودرعصر سراج الملة اکمال نواقص نموده است . دوم مطبعه بزرگ تیپوگرافی - یعنی حروفی - دارالسلطنه است. این مطبعه تیپوگرافی دار السلطنه ، سه پایه ماشین بسیار مکمل طبع ، که بواسطه بخار تدویر چرخ حرکت میکند ، موجود دارد ، ویك مجلد خانه مکمل اسباب ، ویك مدرسه زینگو گرافی وخطاطی وحکاکی نیز ، ازجمله اسباب هائیست که عالم مطبوعات یك مملکت را زنده میسازد . اینها همه سرکاری وحکومتی شمرده میشوند.

ما تنها یك باب مطبعه صغیره خصوصی ، در تمام مملکت خود داریم ، که آنهم مطبعه، بار که عنایت وبنیاد یافته همت عنایت الله خان معین السلطنه افخم میباشد.

دیگرمطبعه نام ، یك چیزی درتمام فسحت ممالك محروسه الممالك افغانستان موجود نیست . حال آنکه تدارك ملیونها نسخه نسخه سیپاره هائیکه محتاج الیه اولا د وطن عزیز ماست ، همین مطبعه های موجوده، چسان از عهده برآمده خواهد توانست ؟ هم چاپ کردن سیپاره ، وظیفه اینگونه مطبعه ها شمرده نمیشود ، زیرا مطابع سرکاری، به بسیار دشواری میتواند که کارهای سرکاری خود را انجام

داده‌بتواند مطبعه تیپوگرافی صغیرالحجم کثیر المنفعهٔ عنایت ، نیزقطعیاًاز عهده‌چاپ کردن سیپاره ها برآمده نمیتواند ، زیرا آن مطبعه برای نشرآ ثار ادبیه وفنیه وعلمیه بناءیافته است ، که‌مقصد تجارت نیز درآن چندان منظور گرفته نشده‌است ،ومقصد عا لی از تاسیس‌آن، سراسر بر جداگانه یك حس رقیق‌وبسیار عالی سینی‌میباشد .

. . . . .

بناءً علیه ، برای دفع این درد بیدرمان ، علاج عاجل ، بجز تدارك نمودن مطبعه های تجارتی شرکتی افغانی ، دیگر چاره یی نیست . لکها رو پیهٔ که از تمام افغانستان بابا های بچه ها ،بحسن رضای خود شان، به‌مطبعه های‌شرکتهای بیگانگان میدهند ، هرگاه بیك نیت خالصانهٔ‌دینداارانه یی ، بواسطه یك شرکت متفقهٔ برادرانه ، به نحو بصیرت صرف واداره شود ،گمان‌میبریم ،که‌نه تنهااحتیاج سیپاره ها رابلکه چاپ کردن‌قرآنهای‌شریف‌صحیح الطبع رانیز درعهده‌بتواندبگیـرد .

« یدالله مع الجماعه » گفته شده است . نمازجماعة افضلتر است ،از نمازتنها. چرا ؟ چو نکه ، با جماعت دست خداوندی همراه است . « شراکت»نعمت‌است. شرکتهای دست‌ها در کار ها ، علی‌الخصوص که‌آن کار ها درامور دین باشد ، کرهٔ زمین را باقوهٔ جراثقال ببالا برآوردن ادعاءمیکنند ، واثبات مدعا هم‌میتوانند، ولیکن نقطهٔ استنادی که آلهٔ جراثقال خود را بران بنا کند ، نمی یابد .

فواید ومنافع تشکیل یافتن ، یك « شرکت کتبیه افغانیه » را ، از همین‌یك نقطهٔ نظر باید دید ، که :

اولاً اولاد های وطن ، سیپاره های صحیحهٔ مالك شده از سیپاره ها ی غلط خلاص میشوند .

ثانیاً، پیسه‌یی که به خارج میرود ، در خود وطن باقیمانده » با شرکت های مطبعه های که در پنجاب و پشاور میباشند ، بردیگر گونه شرایط فایده های یکدیگر را در پیش نظر میگیرند. مثلاً میتواند که دیگر بعضی کتب لازمهٔ شرکت افغانیه را آن شرکتها بسفارش وحسب الفرمایش چاپ کرده آن احتیاج بآنصورت دفع میشود ، وسیپاره ها وقرآنهای که برای دفع احتیاج اهالی پنجاب و پشاور بکار باشد ، ازطرف شرکت کتبیهٔ افغانیهٔ در عهده گرفته میشود، وامثال اینگونه مبادله های تجارتی ،زیرا ،اهالی پنجاب و پشاور نیز ، چون‌باین یك‌خوب‌میدانند که‌در دولت مستقلهٔ افغانیه ، البته قرآنها وسیپاره های که بطبع برسد ، موثوقتر است از چنان مطبعه ها ی که‌بدون یك نظارت رسمیهٔ شرعیه باشد .

ثالثاً ، این‌شرکت ، هرآنقدر که وسعت وقوت گیرد ، همانقدر ، در نشر و طبع کتب فنیه وعلمیه که احتیاج مردمان اینعصر وزمان بان بدرجهٔ نان ، رسیده ، خدمت میکند .

رابعاً،مثوبات این حسنات ، در دنیا و آخر قبول بارگاه صمدانی میشود . انشاء لله تعالی .

.....

هیچ شبهه نیست ، که در ینخصوص نیز ، چنانچه در تمام ممالکهای‌شرقیه عادتست ، بازقصور ها را بردولت‌و حکومت تحویل داده ،عدم‌مساعدت‌واجازت‌را، در خصوص اینچنین شرکتها و نشریاتها ، در میدان خواهیم نهاد ،حال‌آنکه، دولت متبوعه‌مقدسهٔ ما ،برای هرگونه ترقیات‌تجارت وصناعت ،مساعدترین عصرها و زمان هائیست، ، که تاریخ افغانستان آنرا نشان میدهد . اگر اینعصرفرخندگی حصر را ، در خصوص ترقی تجارت وتشکیل شرکتهای تجارت استادمدنیت نهاد

همه زمانهای عمر گرانمایهٔ دولت مستقلهٔ افغانیه خویش بگوئیم ، چیزی دوراز قیاس نگفته خواهیم بود .

آیا بموجب نظامنامهٔ « تقاوی » بهزارها روپیه، به اهل تجارت اعطاء فرمودن ، وقسط بقسط بصورت بسیارسهل وآسان تایکمدت دراز معین ، بدون سود استیفا فرمودن، در کدام عصر وزمان تجارت تجار افغانستان دیده وخوانده بود ؟

نخستین بار ، محفل انجمن شرکت عالی را ،بایك در بارشوکت با ر رسمی بمقصد خیر مرصد تشکیل دادن ، یك شرکت بزرگ موتررانی برای سهولت مناقلات تجاریه افغانی انعقاد فرمودن ، منافع وخوبیهای شرکت را بزبان دربار مبارك اول بار بما فهمانیدن.آیا افغانستان ، قبل ازان تاریخ سعد ، نشان و نام شرکت تجاریه را هم شنیده بود ؟

چون برای شرکت جاریهٔ موتررا نی مساعده و اجازه میشود، آیا برای شرکت تجاریه که برای خدمت قرآنی تشکیل یابد، چگونه مساعده واجازه فرموده نشود ؟ چون برای تجارت امتعه،واشیای لزومهای مالایلزم تقاوی احسان فرموده میشود، آیا برای مسئله که باساس وبنیاد دین تعلق بگیرد، چسان تقاوی داده نخواهد شد ؟ کدام صاحبان همت،وکدام دردکشان دین ودولت، ازروی حسن نیت وایمانی وجدانی صداقت، برای اینچنین عمل خیری که رهایی دادن قرآن مجید باشد از تحریف وخیانت، کمر همت بسته وتشکیل شرکت نموده ، از دولت استدعا، ودولت ردمدعا کرده است ؟

آمدیم براجازهٔ نشریات وآزادی مطبوعات:

مطبوعات ما کمال آزادی رامالك است. مطبعه های موجوده دارالسلطنه، غیر

از کارهای سرکاری، درخصوص آثاری که ازطرف اداره‌های تجارتی سفارش شود، نیز قصور نمیورزد. جریدهٔ «سراج الاخبار افغانیه» راطبع میکند، وبموجب مقاولهٔ که شده، اجرت طبعیهٔ خودراگرفته بشرکت اداره تسلیم مینماید. این راهمه ملاحظه باید کرد، که جریده سراج الاخبار افغانیه، یك جریدهٔ آزادیست نه زنجیر بنداسارت تسانسور.

مطبعهٔ دارالسلطنه، درهمین وقت حاضر، کلیات حضرت بیدل علیه الرحمه را، بفرمایش جناب فخامت مآب حضرت نائب السلطنه افخم طبع میکند. این کتاب بهزار ها صحیفه، ولکهابیت راحاویست، وبه مخارج لکها روپیه بوجود می آید، و سالها میخواهد، تاتمام بشود. این تشبث حضرت عالی، یك خدمت عظیمی بعالم ادبیات زبان فارسی میرساند، وازجهات پرورپهای آثارشمرده میشود، زیرا، این کلیات حضرت بیدل را ازمدت سالهاست که ذات فخامت پناهی، ازمقابله صدها دیوانها وجستجوی بیشمار جمع وتدوین فرموده اند، که اجمع واکمل اشعار حضرت بیدل همه دل علیه الرحمه، شمرده میشود. غیرازینها، کتب فنیهٔ عسکریه، فقهیه، طبیهٔ نیز چاپ میکنند. بنابرین، بهانه جوئی که حکومت سنیه متبوعهٔ مقدسه خودرا مانع تشکیل یك شرکت تجاریهٔ کتبیه، ویانشر آثارمتنوعه، علی الخصوص آثاراساسیه دینیه بدانیم یا بشناسیم، بسیارنا انصافی، بلکه گنا هست!

دریکدولتی که بصورت آزادانه جریده نشر شود، کتب فقهیه ادبیه تاریخیه وغیره بطبع رسد، آیا برای تاسیس وبنیاد نهادن یك شرکت کتبیه، که قرآن شریف وسیپاره هاچاپ شود، چه مانعی خواهد بود؟

هرگاه یك شرکتی، ازتاجران کتب وطن عزیزما، ودیگر سوداگران و ارباب حمیت ووجدان تشکیل یافته، سرمایه جمع آورند، وبدولت متبوعهٔ مقدسه خودشان،

بقرار قاعده واصولیکه بغور وتدقیق دران ملاحظه کرده باشند، استدعانامهٔ تقدیم نموده، بنیاد نهادن یك مطبعهٔ لیطوگرافی یاتیپوگرافی تجارتی را، برای طبع ونشر قرآنها وسیپاره ها وغیره ها طلب کنند، دولت متبوعه مقدسهٔ ما درآنخصوص ممانعت نی- بلکه از تسهیلات ومعاونت هم خودداری نخواهند فرمود، زیرا، وقوع اینچنین یك مطالبه، ودر ردآن کدام ممانعه هیچگاه تابحال بوقوع نیامده است. دولت، درینخصوص، بجز اینکه باپنج یاده فقره یك نظامنامهٔ قانونی دولتی رهنمایی وپابندی اجراءفرماید، وشرکت، بموجب همان فقرات نظامنامه دولت متبوعهٔ مقدسه خود، برکاروبارخود تدویرچرخ حرکت نماید، دیگر هیچ اشکالاتی دربن رهگذر دیده نمیشود!

ای ملت بادیانت خوش عقیدت! ای اولیای دولت ذی قدسیت! ای علمای ذی فیض ومکرمت! ای تاجران وارباب ثروت وحمیت!

باین نالهٔ زارجگر خراش جریدهٔ وطنیه خویش، که از سوزش دل بیرون میبراید، ملتفت شوید.

مسئله خیلی نازك وخیلی مهم، برشته حیات دین ما، که عبارت ازحبل المتین لایتزلزل قران مبین است، تعلق میگیرد.

الحق که ما ایمان داریم، براینکه حضرت رب العالمین جل شانه «قرآن مبین» را نازل وخودذات اقدس اوسبحانه وتعالی، نگهبان و حافظ اوست، اما درعین زمان، براینهم برای العین شاهد هستیم، که دشمنان این قرآن عظیم الشان نیز، ازحدو اندازهٔ که ماگمان کرده باشیم، بار بار افزونست. ما دیدیم، شنیدیم، که در اواخر قرن نوزدهم، دولت تزاری روسیه، که زارروس خودش راوکیل حضرت عیسی، وبه این وسیله مدعی محو کردن تمام دینها اعلان مینمود، تمام آیاتی که کلمهٔ کافرون درآن بود، از قرآن شریف بطی

نمودن وحك كردن جرأت ورزيد! ولی مقاومت وپایداری شدید مسلمانان قریم وقازان، وترك وتاتار، وبمداخله رسمی دولت علیه عثمانیه، آن تشبث منحوسه راعقیم گذاشت. كذالك درعالم گروه رهبان انگلستان، انتریگه ها و اسرار هائیكه بر محو كردن قران وقایم نمودن انجیل را بجای آن، و مغلوب نمودن قران، وغالب ساختن انجیل را بران، دوران وجریان مییابد، از مطالعه «منازعه هلال وصلیب» نام كتابی كه بزبان انگلیزی در اثر طبع ونشر و بزبان تركی وزبان اردو، ترجمه هم شده است، بخوبی برهن میگردد، كه تا چه درجه دهشتناك است.

بنابرین، درخصوص قرآن خود، كه حیات نسبت بان خیلی كم بها یك چیزی مینماید، هوشیاری وبیداری لازم است.

یكبار بنظر دقت، بسوی سیپاره های محرف مغلط ببینیم، وباز درنتیجه عاقبت كار بیندیشیم، آیا چارهٔ عاجل این درد گریبان گیر، بجز همینكه همدست یكی كنیم، وسرمایه جمع نموده ازدولت متبوعهٔ مقدسه خود امتیاز تاسیس یك مطبعهٔ مكمله برای نشر آثار دینیه با شرایط و رهنمائی كه خود دولت متبوعهٔ مقدسه ما بان شركت ابراز نماید، به نیازواسترحام طلب و استدعاء نمائیم، وبان واسطه، اولاد های وطن عزیز خود مانرا از سیپاره خوانی غلط وار هانیم، دیگر چه خواهد بود ؟

هرگاه این فغان ها در گوشهاودماغهاطنین انداز تاثیر گردد، فبها، واگر نشود، وظیفه مقدسهٔ خود را كه «سراج الاخبار افغانیه خبرشدو خبر كرد» بجاآورد، وهم باز بجا خواهد آورد، یعنی باز ازناله و فغان دست بردار نخواهد شد! ومن الله التوفیق.

سال اول شماره ۲۳ – ۵ سنبله ۱۳۲۱ .

[تحت عنوان «مقاله مخصوصه — معارف مکتب ها» می نگارد :]

در وطن عزیز ما افغانستان ، قبل اززمان جلوس سراج الملت ، ازمکتبهای فنی اصول جدیده ، اثری موجود نبود . بسایهٔ معارف پیرایهٔ شان ، در پای تخت ، مکتبها به اصول وقواعد جدید انشاء گردید . مکتبهای ابتدائیه ، در هر هر طرف تأسیس ، وانتظام یافت که این به یک فال خیر عظیم سعادتها وترقیهای ملک شمرده میشود.

ولایتهای اطراف داخل ممالک محروسه نیز ، به تعمیم علم ومعرفت احتیاج کلی دارد . ولی هزار افسوس ، که نزد اکثر هموطنان عزیزما ، هنوز ، هوس وذوق تحصیل وعلم فنون جدید پیدا نشده ، وهنوز قدرت وقیمت تعلیم وتربیهٔ ثمره های حیات خود شان ، یعنی اولاد شانرا بتمامها استدراک نه نموده اند . اهالی هرچیز را از حکومت امید وآرزو میکند . حال آنکه یکقدری دست وپازدن وهمت وجهد ورزیدن خود شان ، نیز لازم است . مثلا اگر اهالی قندهار ، هرات ، بلخ ، غزنین ، جلال آباد بفایده ها ومنفعتهائی که ازعلم وفن بدولت ووطن میرسد ، پی برده میتوانستند ، واستقبال اولاد خود را می اندیشیدند ، هر ولایت مصارف ومخارج یک دوباب مکتب را برذمهٔ خود شان گرفته ، در باب سر رشته اساس وبنیاد وتربیت وانتظام واصول وپروگرام آن ، از دولت متبوعهٔ مقدسهٔ خود ، سر رشته ودستور العمل استدعاء میکردند ، هیچ شبهه نیست ، که دولت در انباب ، تجویزات بسیار نافعی اندیشیده میتوانست . قواعد تعمیم معارف ومکاتب ، تنها بدولت نی ، بلکه بخود اهالی بیشتر میرسد . هر صاحب اولاد اول چیز یکه می اندیشد ، همانا مسئله تعلیم وتربیه اولاد شان است .

هرگاه همین اندیشهٔ خود شانرا ، بیك صورت مستحسن ومنتظمی ، از روی فن بکار آرند ، وهمان مخارجی را که در هر سال در راه تربیه وتعلیم اولاد خود شان از پوشاك وتنخواه آخند،وخوراك وغیره صرف میکنند ، بمعاونت واتفاق همدیگر، جمع آورده ، بسر رشته ودستور العمل دولت بر مکتبهای فنی مکمل ابتدائی و رشدی صرف نمایند ، البته که نتیجه های بسیار عالی بهتری خواهد بخشید.

۲ - موعظه های دینی ودیگر مطالب اسلامی

سال دوم شمارهٔ ۲۳ - ۲۷ اسد ۱۲۹۲

موعظه رمضان

....

حالا باید اندیشید ، که آیا این عدم اقتدار اکل وشرب ، که از لوازمات حیات بشر است ، ازچه پیش آمده است ؟

هیچ شبهه نیست ، که این حال از تابعیت باحکام قانون الهی پیش آمده است ، وچنانچه از فقرات قانون بشری انسان تجاوز کرده نمیتواند ، چسان میشود که باحکام قانون الهی عصیان ورزیده بتواند ؟

مثلاً قانون بشر ، بریك لوحه پارهٔ مینویسد که « بدست چپ خود بروید » انسان را بعد از مطالعه مجال نمی ماند که بدست راست خود برود واگر برود ، از خوف جزا و سزای قانون ، چون بید بخود می لرزد .

احوال عمومی ، در ین ماه مبارك همین است . لهذا ، حضرات ملایان وواعظان وخطیبانرا واجب است ، که از ین انجلای روح ، واین صفای دل

گروه عوام ، که در عمان بیپایان جهالت وعطالت ، درخفه شدن ودست وپازدن هستند ، وقت‌را غنیمت شمرده ، وازفرصت استفاده کرده ، بموعظه های حسنه، بخطبه های بیدار کننده ، به‌نصیحتهای بکار آورنده ، دماغهای اهالی راپرورش دهند ، تربیه کنند . ولی افسوس است ، که در جامعها و مسجدهای ما ، از واعظان وناصحان خود ، یا بعضی حکایتهای سه چار هزار ساله قدیم زمانهای بنی اسرائیل را میشنویم ، یا بر ترك دنیا وگوشه نشینی ، وانزواوتوکل وفقیری، وعدم رغبت بسعی وکوشش گری ، تلقین وترغیب میشویم .

حالا که ما بگوئیم ، این چیز ها بدست . ولی مقصد ما این است که‌مواعظ دینیه وتبلیغات شرعیه ، به امزجه و احتیاجات عصر و زمان متناسب باید بود . حضرات پیغمبران عظام نیز ، ملاحظهٔ این نکتهٔ دقیقه را فرموده ، نظرباحتیاجات عصر وزمان خود ، امت شانرا ارشاد ورهبری فرموده اند . حفر خندق‌را برگرد اگر مدینهٔ منوره ، بایجابات وقت وزمان موافق یافته ، بنفس نفیس رسالتپناهی ، با اصحاب کرام خود ، درکندن خندق کوشش ورزیده اند . تیر اندازی رابرای مقابلهٔ اعداء از لوازمات عصر دانسته ، تعلیم آنرا امر فرمودند . معنی حقیقی ترك دنیا ، نه این ست که انسان دنیا را برای دشمنان دین‌ووطن خودترك کند! بلکه مقصد فراموش نکردن ، آخرتست . توکل این نیست ، که‌انسان‌بگوید. «توکل‌وطن‌ما بر خدا ! خداملك‌مارا محافظه میکند ! حاجت‌بساختن‌استحکامات ، تقویت سرحد های خود نداریم »بلکه مقصد ازتوکل این‌است ، که همه‌حاضری خود را ببیند ، وبعد از آن توکل برخدا بکند . « باتوکل زانوی اشتر ببند » . آیا فقر همین است ، که انسان بهیچ صنعت وتجارت وزراعت کوشش نکرده ،

همهٔ محصول عرق جبین خود را ، در پیش پای صنایع وتجارت دیگران نثار کند، وخود را فقیر ذلیل حقیر ساخته ، دشمنان خود را توانگر بسازد ؟؟

از فضیلت علم ، وخوبی علم ، و ضروری بودن علم ، هیچ ملا ، هیچ واعظ ، هیچ مرشدی تصور نمیشود که انکار بتوانند . پس چرا انجینری ، مهندسی ، کان کنی ، الکتریکی ، طوپ اندازی ، عسکری وامثال اینچنین چیز هایی که ترقی وتعالی عصر حاضر بران ها موقوفست ، خارج علم شمرده بگویم که : « اینچیز ها مخصوص مردمان غیر دین است . برای مسلمانان معارف وترقی لازم نیست » .

مگر پروردگار ما بما نفرموده است که برو بحرو خشك و تر و حدید و حجر وغیره را برای شما مسخر ساختیم ؟ مگر آفریدگار ما بما نفرموده است، که برای شما هیچ چیزی نیست مگر اینکه سعی و کوشش کنید؟ بلی ! اگر ما عطالت ودر ماندگی را از خود دور ساخته ،جدوجهد را پیشه گیریم جملهٔ اشیا را تسخیر خواهیم نمود . هرکسی که کوشش کرد، پیدا کرد. هرکسی که براه افتاد ،بمنزل رسید ! .

ازخوبی اخلاق حسنه،ازعلویت اخلاق حسنه، هیچ ملا، هیچ هیچ واعظ،ناصح ،انکار کرده نمیتواند . پس چرا از حب وطن ،از لزوم اتحاد واتفاق ،از مذمت خانه جنگی، وبدی داری،وخونخواری، وخون طلبی، ورقابت وسیالداری،واسرافات بیجای عرسیها وفاتحه ها وختنانها وغیره بشدت منع نمیشویم ؟ ...

فساد اخلاق آنقدر بر ما مستولی گشته، که بجز پرورش نفس خود، برهیچگو نه ترقی و تعالی ملک اقدام ورزیده نمیتوا نیم .

این است که درین ماه مبارک، که یك استعداد طبیعی بر ای شنیدن وعظ و و نصیحت در دلها وجسمها وروحها پیدا میشود. واعظان وخطیبان مار است که در تصحیح اخلاق ما ، در تشو یق صنعت وتجارت ما ، درتحصیل علم و معر فت ما ، در حب وطن وعسکر شدن ما، پندواندرز را پیشه گیر ند.

بهترین مردمان آنست که نفعش بمردمان برسد. یك آ دم ا گر هر قدر ها بد، زاهد ، مصلی ، تارك دنیا صاحب تقوا شود، نفعش بخودش میر سد . بهشت های برین را برای خود کما یی میکند .

برای جلب انظار دقت ، بهمینقدر یك مو عظه، که خواه خوب بدا نند خو اه بد ، خود را مجبور دا نسته نو شتیم . با قی :

تو خواه از سخنم پند گیر ؛ خواه ملال !

سال دوم - شماره ۲۳ - ۱۱ سنبله ۱۲۹۲

مو عظهٔ عید

حمد بر حمد؛ ثنا برثنا ، بذات اقدس یگا نهٔ بی همتا، جل وعلا که ما رابر پیروی شر یعت غرای احمد مجتبی، محمد المصطفی؛ علیه افضل الصلواة والتحات یا، نایل وسر افراز فرمود ، ودر بجا آوردن فریضهٔ صوم صیام مغفرت انجام ، موفق و کا میاب نمود ، و بمکا فات آن بیك عید سعید میا من پدیدی مبشرو مبا هی سا خت .

ای ملت نجیبهٔ شجیعه افغان ! وای قوم غیور بادین وایمان ! بدانید وآ گاه باشید که فضل و کرم ذات اقدس پرور د گار ما، بر ما از حدافزونست ، که شکران

نعمای بی منتها از حوصله وطاقت ما سراسر بیرونست . اولا به نعمت اسلام مشرفیم، ثانیاً همهٔ ما یك قوم یك دین یك مذهبیم، ثالثاً آزادیم نه اسیر ، رابعاً عزیزیم نه حقیر ، پادشاهی داریم که از قوم ما، از جنس ما ، از ملت ماست . ملکی داریم که از حال خود ما، از آبا واجداد ماضی ما، از اولاد واحفاد استقبال ماست ! ..

... ای برادران وطن ! ببینید که ذات اقدس آفرید گار ما، چه خوش وطن صفا پیرا من دیانت ما منی بما احسان فرموده !

کهسار های سر بفلك کشیده، بر گرداگرد وطن مقدس ما ، استحکامات طبیعی خارقه نمایی تشکیل داده، نهر ها ، آبشار ها چشمه سار های خوشگوار لطیف الجریان جوشان وخروشانی هرهر طرف مملکت ما را سیراب و شاداب نموده، اراضی ما از همه نوع زراعت گرم سیر و سرد سیر بما محصولات میبخشد. جوز ، پسته، بادام ، صنوبر، سیب ، انجیر ، انار، امرود، آلو ها، انگور های رقم رقم ازمیوه های سر درختی ملت مأت ما ست ، که زمین پاك وطن مقدس ما، بصورت بسیار مبذول وفراوانی ، بهزار هاخروارخر و اربرما می افشاند. گندم، نیشکر، برنج، جواری، وجمیع بقولات وحبوبات ، ازمحصولات زمینی ما ست ، که دست پر کرم خلقت، زمینهای ما را با ان مستعد وآماده داشته ، معدنها وکانهای توانگر و مملو یی ؛ که خاك وطن مقدس ما درسینهٔ ثروت دفینه خویش بود یعت نگهداشته ، بسیاری از خاکهای دیگر سما لك حسرت کش آنها ست . اهالی ما، چنان استعداد وذکای خلقی و طبیعی را مالك است ، که از هیچ ملتی پس نمیماند . دین مقدس که پیرو آنیم، ما را بر همه خوبیهای دنیا وآخرت سایق ورهبر است . . . .

چون چنینست ، آیا ما چرابی مال، بی ثروت، بی کمال، بی صنعت مانده ایم ؟

آیا چرا از زمینها و کانها وغیره محصولات و معمولات ملك خود ، بدرجه عشر عشیر ملتهای دور و نزدیك خود استفاده نمیتوانیم ؟ آیا آنها چهار چشم دارند ، وما دو ؟ آنها چهار دست دارند وما دو ؟ آیا آنها دو کله دارند وما یك ؟ آیا آنها دو مغز دارند وما یك ؟ نی نی ! چیزی که آنها دارند ما هم داریم . چنانکه آنها انسانند ما هم انسانیم . پس ما چرا از سوزن یك اینچی گرفته ، تا بسیم تلگراف هزارها کیلو متری ، بهر چیز به آنها محتاجیم ؟ ما هم زراعت میکنیم ، بلکه اراضی ما نسبت به اراضی آنها قابل تر و مستعد تراست، ولی هزار افسوس که ما از زمین خود نصف محصول آنهارا برداشته نمیتوانیم . ما هم تجارت میکنیم ، ولی چه فایده که بجای نفع بوطن خود ضرر میرسانیم . ما هم معدنهای تونگر داریم ، ولی نه آنرا میشناسیم ، ونه دست زده میتوانیم ؛ واگر دست بزنیم مفقودش می گردانیم . از آنرو بقول اشخاصی که بگویند «معدن در ملك شما نیست» قانع گردیده ، تسلی خاطر میکنیم .

ای هموطنان دانش قرین ! ای هم ملتان همد ین وآ ئین ! بدانید که این ها نیست، مگر از بی علمی، وبداخلاقی ، وبیخبری، وکاهلی ، وغافلی ما ! دیگران، بعلم، مال وثروت پیدا کردند ، زیرا علم است که فقیررا توانگر میسازد. بعلم ، وهنروصنعت آموختند . زیرا، هیچ هنروصنعت بی علم پیش نمیرود . ما باگاوسست رفتار قولبه میرانیم ، علم است که ماشینهای زراعت را ایجاد واختراع کرده ، پیکان آهنین آنرا بقدر یك گز درخاك فرو میبرد ، وتا ما یکجریب زمین خودرا قابل زراعت سازیم، علم ده برابر زمین های مارا قابل زراعت ساخته ومحصولاتش را ده چند میسازد! بدی اخلاق ، مارا باعلم دشمن ساخته . کاهلی وغافلی ، مارا ازسعی و کوشش وا داشته . پادشاه

ما برای تحصیل و تربیهٔ اولادهای ما مکتبها باز میکنند. ما اولادهای خود را یکره درآن داخل میکنیم. توانگران ماتنها پ اند و ختن زرو دینار را درصند وقها، توانگری میدانند. هیچ یك جوانمردی پیدا نشده، که یکچندی از آن اندوختهٔ گیهای خود شانرا برکشادن یك باب مکتبی یا تاسیس دادن یك کتابخانه ای یا هنرور ساختن یك چند اولاد وطنی صرف نمایند. آیا حب وطنی، غیرت ملی، همین است که ما داریم؟ حاشا! حب وطن، این است که ما وطن خود را از دستبرد دشمنان وطن خود، که مترقب فرصتند نگاه داریم. نگاه داشتن آن میسر نمیشود، مگر به آلات مدافعه، بعساکر منتظمه، بعلم و هنروری، بمال وتوانگری، بکشیدن معدنها از زیر هزاران من سنگها، بساختن ریلها و اورو پلانها! بسیار گناه است که ما بگوئیم: اینچیز ها را خدا بفرنگها مخصوص نموده، مسلمانان نمیتواند. آیا چرا نمیتواند؟ مگر آنها انسان و مایان حیوانیم؟ اگر چنین میبود، چرا در اول مسلمان متمدن، متفنن، متمول بودند وفرنگها نبودند؟ یکبار تاریخ تمدن اسلام را بنظر غور ملاحظه نمائید، ببینید که اسلامها چه بود که نداشتند؟ عساکر منتظمه را، اسلام مالك بود. حق وعدالت واخلاق حسنه را، اسلام مالك بود. عمارت صنعت زراعت تجارت، دراسلام بود. علوم وفنون، بدرجه ای در اسلام شایع بود، که هیچ ملی از ملل نداشتند. هرچیز یکه ملل گرفته از اسلام گرفته. پس چرا چنین شد که ما حالا هیچ نداریم ودشمنان دین ووطن ما هرچیزی دارند؟ آه! این یك درد جانکاهیست، که اسباب حقیقی آنراصاف صاف گفته نمیتوانیم! ها رسالهٔ «بنام علم واسلامیت» و«آیا چه باید کرد؟» یك دورسالهٔ نا چیزانه هدیهٔ

« سراج الاخبار افغانیه » گفته طبع ونشر نموده‌ایم ؛ و از بعضی اسباب اینجا لها بصورت اجمالی بیان کرده بودیم . ولی چه سود ! درحالیکه ازدوسه عصر به اینطرف هرچه که شنیده باشیم همه گی عبارت از لاوی خواباننده ما بوده‌باشد، بیک آواز چسان بیدار خواهیم شد ؟ ! . . . .

ای برادران دین وایمان ، وای هموطنان با عقل واذعان ! این است که بعد از یک رمضان پرفیض واحسان ، یک عید سعید نورافشان و درخشانی را نایل و سزاوار گردیدیم . روزه گرفتیم ، افطار کردیم ، نماز خواندیم ، ختم قرآن عظیم‌الشان نمودیم . حالا نماز عید فطر را ، بیک دبدبه وسطوت وشوکت اسلامی اداسیکنیم. قدر وقیمت این نعمت را بدانیم . جبین شکر وثنا را بدرگاه ایزدی بسائیم. همدیگر خود را بدلهای بیغش وبا صفا در آغوش کشیم . بمصافحه ها و معانقه های همدیگر ، قوهٔ جاذبه الکتریکی محبت وو داد واتفاق واتحاد را ، دردلها وجگرها وحواس خود قایم ودایم نمائیم . اتحاد واتفاق اقوام وقبایل و عشایر مختلفه ملت نجیبهٔ ما ، در وقت حاضر ، از اهم امور ضروریه میباشد .زیرا یك چارهٔ مهمی که محافظهٔ وطن مقدس ،تسلط دشمنان وطن باشد همین است . ما هیچگاه از شرد شمنان شمالی وشرقی خود ایمن نباید باشیم ،وگر تفرقه واختلاف در ما باشد، دشمنان مازود بر مادست خواهند یافت. وطن خود را ، شرافت ملی خود را، بدل و ایمان ووجدان دوست بداریم.وطن و ملت را وجود واحد بدانیم . بادشاه محکوم و مشروط در اسلامیت دیده نشد ، وعلی الخصوص به امزجه و طبایع ملل شرقیه هیچ توافق نمیکند .حکومتهای اسلامی ، که برین کار اقدام کردند ـ هیچ بهبودی ندیدند .آنها را درس عبرت دانسته وطن ، ملت را وجود واحدو حاکم

مطلق بشناسیم. اصلاح وخوبی وهدایت آنها را از درگاه الهی نیاز کنیم. در اخلاق حسنه کوشش ورزیم. از نفاق، رشوت و کارهای مالایعنی اجتناب کنیم. همه یک وجود، گشته به ترقی وصنایع وتجارت و زراعت وعسکر کوشش کنیم، وبهمه اسلحه ای که که دشمنان وطن ما بدست دارند مسلح شویم.

این است که باوجود یکه نه واعظیم نه خطیب، نه عالمیم نه ادیب، سید قطر را وسیلهٔ حسنهٔ اتخاذ کرده، سرنامهٔ این شمارهٔ (۲۲) سال دوم خود مانرا، که قدمهٔ آخرین دوساله شدن این روزنامهٔ خدستگار وطن مقدس ماست، بهمینقدر یك موعظه، که خواه خوب بدانند یابد، املاء نمودیم، وچنانچه وظیفهٔ علماء وخطباء ووعاظ ماهمین است، که ملت را از احکام دینیه واخرویه آگاهی دهند، وپند ونصیحت کنند، همچنان، وظیفهٔ قلمیهٔ یك روز نامه نگار وطنی نیز، همین است که ملت رابرجب وطن بیدار نماید، ومنافع ومضرات وطن را، تامیتواند، بملت نشان بدهد. اگر همه چیز را گفته نتواند، همانقدر چیز یکه گفته میتواند، باید بگوید، وبعدازان **الله کریم! علیه توکلت، وهو رب العرش العظیم!**

سال ۳ ـ شماره ۱۱ ـ ۲۲ داو ۱۲۹۲

تحت عنوان مولد النبی علیه الصلوه و السلام، سرمقاله که در اخیران تاریخ زندگانی حضرت محمد صلوه و مصطفی را بادرج سنه ها خلاصه کرده است.

سال ۳ـ شماره ۱۲ـ۹ حوت ۱۲۹۲

مقاله مخصوصه

فلسفه اسلامیه ـ حکمت ربانیه

بناء علیه، چنانچه ذات اقدس واجب الوجود جل وعلی، مصدر حیاتست، همچنان

برای خود او نیز حیات واجب و ثابت میباشد. پس اگر ما «ماده» را مبدأ و مصدر حیات فرض کنیم، چنان راه غلط دور از منزل مقصد را تعقیب کرده خواهیم بود، که بجز سرگردانی و گم گشته راهی، بدیگر هیچ نتیجه نخواهیم رسید، زیرا مادهٔ، بذاته حیات ندارد، و حرکاتش بصورت طبیعی متحرك بوده، از نفس خود، از حرکت خود، از افعال و آثار خود، غیرمدرك و بیعلم و بی شعور میباشد. حال آنکه حیات حضرت واجب الوجود جل و علی، حیات ذاتیه ایست، که از ذات خود او سبحانه است. و دیگر حیاتها کافهٔ از آن مصدر و مبدا حیات ازلی و ابدی میباشد. دیگر حیاتها، حادث و زایلست، و حیات حضرت خلاق کائنات، ابدی و قدیم است، که از و هیچ مفارقت نمیکند. و اگر ما، مبدأ مصدر حیات کائنات حضرت «عیسی» علیه السلام، یا به تعبیر دیگر «اقانیم ثلاثه» را بدانیم، بطلان این سخن، بداهتاً آشکار است، زیرا، ازین یك چسان انکار کرده بتوانیم، که حیات حضرت مسیح علیه السلام، حیات بشری بود، فعل ولادت و رضاع وطفولیت شباب کمال شان اسناداً وتاریخاً ثابت است. اگر به اقرار و تصدیق خود نصارا، دیده شود، صلباً اعدام هم شده اند، که حاشا اهل اسلام، آن ذات قدسی صفات روح اللهی را از دست خسیس ترین ملتی مانند یهود، مقتول و معدوم ندانسته، حیاً رفع آنرا بسماوات علا، اعتقاد میکنند. «ببین تفاوت راه از کجا ست تا بکجا!» پس اگر همچنین یك بشری، مبداء و مصدر حیات شمرده شدي، چنان لازم می آمدی که تقریباً دو هزار سال پیش ازین، حیات عالم کائنات مفقود میبودی، و بعد از ایشان نیز معدوم میشدي!

رمضان فیض رسان ، سراسر غفران

سال سوم ـ شماره ۲۳ ـ ۲ ، اسد ۱۲۹۳

ای اخوان دین ، وای پیروان شریعت سیدالمرسلین !

رمضان بافیض وغفران رسید . در پی آن عید سامن یدید تقرب ورزید . ماراست که ازفیض وسعادت این ماه مبارك استفاده نمائیم ، و دلهای خود مانرا بنور طاعت وعبادت خلق بیهمتای خودساجل وعلی منور سازیم ، بخیرات وصدقات که درهمه وقت ثواب دارد ، ودرهمین ماه مبارك ، باربار ثواب آن می افزاید ، چابکی وپیشقد می کنیم . بدروازه توبه ومغفرت حضرت احدیت جل جلاله ، که همیشه بروی توبه کنند گان و مغفرت طلبان با زاست ، ودرین ماه فیضرسان بازتر ، روآریم . بتوبه و استغفار مسارعت ورزیم . همچون بید ، برسرایمان خود بلرزیم ، چراکه کمان کشان کافرکیش ازهرطرف در کمین اند . برهمدیگر خودرحم و شفقت آریم . اتحادویگانگی را پیشه سازیم . درمابین خود رحماء باشیم ، درمقابل دشمنان دین و وطن خوداشداء گردیم . عهد وپیمان را وفا کنیم . از رشوت وضرر دولت وملت جداشویم . سعی ، عمل ، صنعت ، معرفت بیاموزیم .

ای برادران ! ای هموطنان ! «سراج الاخبارافغانیه» ، یك جریدهٔ اسلامیهٔ وطنیهٔ شماست . نصیحتی که میکند ، اول بخود میکند . برخاطرشما گران نیفتد . زیرا نصحت تلخست ، اگرچه برشرین هم داشته باشد ! خواهیدگفت که سردکهٔ لاابالی مانند «محمود طرزی» راچه حدوبارا که به وعظ و نصیحت مایان دمساز گردد ؟ ! اما ببینید که : گوینده کیست ؟ گوینده جریدهٔ وطنیهٔ خودشما ست !

پندبگیر ازسخن ، هیچ مبین بقا یلش نیکویی متاع بین ، به بدکان که ننگری

باقی ازدرگاه‌خالق داناوبینا جل‌وعلی‌برای‌خودوجمله اخو ان‌دین‌خود هدایت واستقا مت میظلبیم !

سال چهارم - شماره ۲۰- ۲۳ جوزا ۱۲۹۳

سر مقاله دربارهٔ «لیلهٔ معراج» و بیان آیه که : سبحان الذی‌اسری ....

اهل اسلام ، بقدر ذره انکار و شبهه را به خیال‌خودر اه نمید هند ، و حاجت دلیل گفتن و برهان آوردن هم برای مسلمانان دیده نمیشود ، اما برای‌منکران از نظر فلسفهٔ‌اسلامیه، بعضی‌دلایل فنی‌وعقلی به‌فکرعاجزانهٔ‌ما رسیده است : (سپس در بارهٔ ثقلت اجسام تفصیلات‌مید هدواز طیاره وزیپلین سخن میگوید).

(در اخیریك محاورهٔ پادری نصارا و ملای مسلمان را ،بحیث لطیفه‌میاآردودر اخیر ترجیع بند در نعت ،از کلام سردار غلام محمد طرزی میدهد) .

سال پنجم -شماره-۵- ۱-عقرب۱۲۹۳

در فصل اخلاقیات . تحت عنوان «نجائب‌قرانیه»آیه مبارکه

«ان الله لا یغیر ما بقوم، حتی یغیروا ما بانفسهم»

را آورده‌مینگارد :

.... این آیهٔ کریمهٔ کتاب عزیز قدیم، یك شهر اه‌حقیقت‌و آئینهٔ‌قدنمای‌عبرت است ،برای عموم اقوام وملل بنی‌نوع بشر.... تاریخ ،یك عبر تگاه‌پر انتباه ، و یك جام جهان نمائیست که‌هر چیزی دران دیده ویافته میشود . صحیفه های تاریخ برما ثابت‌وروشن میسازد ، وشهادت میدهد که قوت وسطوت وشوکت وعزت همان اقوام و ملتهائی که به فساد اخلاق مبتلا گردیدند، ودر نفسهای خود تغیر دادند،

زائل و هیئت مجتمعه شان محو و مضمحل شده است . . . (بعد از بیان آیات مبارکه در بارهٔ استحضارات جنود و «رباط خیل» وجهاد و بعد از بیانات مزید بر آیهٔ مبارکهٔ
ضرب الله مثلا قریة کانت آمنة مطمئنة . . .»
مینگارد:)

. . . همهٔ ثروت سعادت وآسودگی ، وخاط جمعی ، در اکتساب فضایل اخلاق حسنه و جملهٔ افلاس و نکبت وفلاکت وترس و گرسنگی و ذلت وخرابی ، در بدی اخلاق و فساد اخلاق هر قوم و ملت مضمر است. حالا ، بیك دو مثال از آیینهٔ دنمای عبرتنمای . .

(سپس تحت عنوان «حکمت تاریخیه» در بارهٔ عظمت دولت روما و سقوط آن معلومات میدهد و مینگارد: . . .)

آیا سبب این عروج واین نزول چه بود؟ هر گاه بعینك دقت، در آیینهٔ حکمت تاریخیه نظر کرده شود، سبب یگانه آنرا، بجز در کمال و زوال فضایل اخلاقیه، در دیگر چیزی نخواهیم دید! تا که دولت محتشمهٔ روما خودشان را از فضایل اخلاقیه به اخلاق ردیه واعمال سیئه تغییر ندادند، ذات اقدس بار یتعالی جل وعلی، احوال آنها راتغییرنه نموده بود . همینکه خودشان نفس خود راتغییر دادند، خدای لایزال تغییر احوال شانرا اراده فرمود .

سال پنجم ـ شماره ٦ ـ ١٦ عقرب ١٢٩٣

بمناسبت آغاز سال ١٣٣٣ هجری .

(مصادف بیاسی و چهار ساله شدن سراج الملة .....)

(در بیان کیفیت هجرت مقالهٔ مفصل مینگارد : این بیان تاریخ نبوی (ص) و تذکر از اولین علم وعلماء اسلام سه ونیم ستون را در برگرفته)

سال ششم، شماره ۱۱ - ۲۰ جدی ۱۲۹۵

[مقاله بمناسبت مولدالنبی(ص)، درا خیر چنین نتیجه میگیرد:]

اصلاح احوال امم، وتأ مین سعادت مادی و معنوی عالم، درهمه اولادآدم، الی.... آخر ین آدم، ضرور با یدا حکام همین کتاب مقدس، که تا به ابد د رصد ور و سطور محفوظ و مسطور است میباشد. چونکه، اصلاح و سعادت امتها وملتهای دنیارا، همین د ین مبین حضرت سیدالمرسلین الی یوم الد ین در عهده گرفته است، آیا چرا از چند عصر با ینطرف، در هر طرف این سیارهٔ دلنشین که مسلمان نشین است، چون روآورده شود، چنان احوال پر ملال فلاکت اشتمالی دیده میشود، که چون باصحایف تاریخ ذیشان شان مقابله نمایند، سراسر از شناخت براسده میباشد!.....

.... اما بازهم، آن احکام مقدس، در هیچ گاه، از ین کرهٔ زمین دلنشین و ساکنان آن، سراسر محوو زایل نگشته، و تاابد نخواهدگشت. اگر در یك طرف، ضعیف شده باشد، لابد در طرف دیگر، باز بلبا سهای گونا گون، دراصلاح وسعادت امم و ملل زمین نشین، به اراده و حکمت حکیم علیم قدیر، جل جلاله، ومعجزات باهرات حضرت سید کائنات... از اجرای احکام باز نما ند، ونخواهد ماند. باز از بسی علامات با بشارات ظاهر پدیدارا ست، که نیر درخشان اسلامیت، از ابرهای پر کثافت اسارت و فلاکت، که آنرادر هرطرف دنیا پوشیدن و محونمودن میخواست، بمعجزهٔ رسول اکرم(ص) وارهد، و کرهٔ زمین را منور سازد....

صلوا علیه وسلموا تسلیما!

سال دوم — شماره ۲۲ — ۱۳ اسد ۱۲۹۲

استفتاء

هرگاه یك شخصی برشخصی دیگر یك کاری راتکلیف کند، و بگوید یابنویسد، که اگراین کار را نکند، زنش براو بسه سنگ طلاق باشد، وآن شخصی که برو تکلیف شده، آن کار رانکند، ویا مصلحت خودرا دران کار نه بیند، ونکند، ایاطلاق بر واقع میشود یا نمیشود؟ فقط تحریر فی ۱۶ شهرشعبان سنه ۱۳۳۱

المستفتی

مدیرو سرمحرر سراج الاخبارافغانیه

محمود طرزی

جواب محکمهٔ شرع شریف:

بقرار امر شرع انور، تا خود همان شخص طلاق نکند، ویا تعلیق طلاق نکند، بگفتهٔ شخص دیگر و تعلیق نمودن شخص دیگر، طلاق واقع نمیشود، فقط.

تحریر ۱۷ شهرشعبان المعظم سنه ۱۳۳۱ الراقم: قاضی القضاة

قارئین کرام ما، ازمطالعهٔ این استفتاء عاجزانه ما، و جواب با صواب محکمهٔ شرع شریف غرا، تعجب خواهند کرد، که آیا مقصد و مدعای مدیر، از نشراین استفتاء چه خواهدبود؟ لذا، برفع شبهه وتعجب شان پرداخته میگوئیم، که درینهفته، یك مکتوب غرایب اقوال عجایب مآلی، ازیك شخص مجهول الاحوالی، که از نوشتن نام وشهرت خود خودش را نیزحجاب آمده، مکتوب خودرا بی امضاء ود ستخط، بفرستادن مجبورشده است، بواسطهٔ جناب سفیر شاه بیك خان بمارسیده

است، که در آخر مکتوب خود این عبارت ذیل را تحریر فرموده:

«اگر این نوشتهٔ عاجزرا سفیر، بلحاظ خدمت خود بمدیر«سراج الاخبار» روان نکنند، زنش بسه سنگ طلاق باشد، واگر بمدیر برسد واو این نوشتهٔ مرا درج سراج الاخبار نکند، وجواب مرا بدلیل نگوید، زن او بسه سنگ طلاق «باشد! فقط.»

هـی ما شاء الله به این عقل و فراست!... هـی بارك الله به این فکرو کیاست!... گمان میبریم که آقای مکتوب نویس کار خود را از اهم وظایف خیر خواهی برادران اسلامی خود شمرده است. بلی، ممکن است که یك شخص صورت پرست، که تنها بصورت به بیند، و بمعانی نظر نکند، در خیال خانهٔ تصورات خود، یك وظیفهٔ «ملك الطلاقی» برای خود بتراشد. ولی این ممکن نمیشود، که آنچنان یك صورت بین حقیقت مبین را «خیر خواه برادران اسلام» عنوان داده شود. زیرا اولاً او به احکام شریعت غرای اسلام، واقف نیست، که آیا همچنین یك تکلیفی وآنچنین تحلیفی شرعاً جایز است، یانی؟ خودش، از یکطرف از حدیث نبوی در باب مصوربین بحث میراند. واز یکطرف حدیث «ابغض الحلال الی الله، الطلاق» وافعلاً پا مال مینماید.

ما بدرج این استفتاء و نقل نوشتهٔ نا حق و ناروای آن شخص مجهول بیسروپا، هیچ لزوم نمیدیدیم، ولی چون برای مدیر ها و محرر های اخبار ها، یك بدعت جدید الاختراعی شمرده میشد، از انزو درج نمودن این استفتاء و جواب شرعی آن را واجب دانسته، معیار حقیقی عقل و فراست آن مکتوب نویس بی دستخط وامضاء رانیز بمیدان برآوردیم، تا قارئین کرام ما ببینند، که در دنیا، چه عقلها و چه فکر ها موجود است!

این راهم بصاحب مکتوب بی امضاء یادآوری میکنیم، که اگر شخص خود را

بما بشناسانند، ما بجوابهای مدلل خود هر وقت حاضر و آماده هستیم.

سال ششم - شماره ۳۲ - ۳۱ جوزا - ۱۲۹۶

[مقالهٔ محمود طرزی - تحت عنوان غلبهٔ حقیقت بر خرافات]:

بیان حکایت ظهور یافتن یک زیارت نو، در موضع اشتر درغوربند که بآن نام زیارت شهزاده قاسم داده شده بود. از طرف دولت، محمد حسین خان مستوفی الممالک نایب سالار ملکی ونظامی، برای قلع وقمع بنیاد این بدعت مامورشده، وعرابهٔ موتری برایشان تخصیص فرموده شد. (۳شعبان ۱۳۳۵). از کابل تاموضع اشتر ۳۸ کروه راه مسافه دارد. جناب مستوفی الممالک ۲۶ کروه راه‌را بسواری موتر و ۱۲ کروه را بسواری اسپ طی نمود.

آنجا... بصدها زن و مرد سربسجود بسوی آن درخت بیسود چپه افتاد... به امید های بی حساب سفیل سرگردان مانده بودند... مفسدان دین، در آنجا، سه زیارت بنا کرده بودند: دو زیارت بنام شیعه، و یکی بنام سنی. زیارت اول، در موضع اشتر، و آنرا شهزاده قاسم نام نهادند. و دوم آنرا، در موضع که آنرا قلعهٔ مامو میگویند بنا کرده نام آنرا شهزاده هاشم گذاشتند که گویا برادر شهزاده قاسم با شد، و سوم آن در چاردهی نام محل غوربند، که آنرا میر جلال الدین نامیدند!...

بروز یکشنبه ۱۳ ماه شعبان، مجازات ایجاد کنندگان آن زیارت ها.....

این بود کیفیت غلبه و ظفریابی عملی حقیقت بر خرافات، که نخستین بار در افغانستان ظهور گردید.

سال ششم ـ شماره ۴۲ ـ ۳۰ سرطان ۱۲۹۶

تحت عنوان «ادبیات ملی:» مثنوی بقلم محمود طرزی.

جان مادر تو مکن ناله و فریاد وفغان ....

اشاره به حکایهٔ ایجاد یك زیارتگاه دروغین در محل اشتر در «غوربند».

سال هفتم ـ شماره ۹ ـ ۲۲ ثور ۱۲۹۷

آه! بدعت بر شریعت چقدر غالب آمده، (امضاء: محفوظ)

تذکر اینکه افروختن شمع بر مزارات مطابق اسلام نیست ...

در قسمت دیگر این نامه، از نذر «کشمش نخود» شکایت میکند، که برای غربا و مساکین نمیرسد، بلکه خویشان، اقربا، واحباب آنرا میخورند. (در بارهٔ نذر «کشمش نخود» و رواج آن، معلومات بیشتر آمده است)

سال هفتم ـ شماره ۱۰ ـ ۹ جدی ۱۲۹۶

در فصل «مشاهیر اسلام»

مسلمانان! احوال بهادران پیشینیان تانرا خوانده تسلی یاب شوید.

بعد از یك مقدمه شرح حال صلاح الدین ایوبی را از «اوراق پریشان» «کمال» ترجمه میکند.

سال هفتم ـ شماره ۱۸ ـ ۷ ثور ۱۲۹۷

ترجمهٔ احوال سلطان صلاح الدین ایوبی، درین شماره پایان می یابد.

سال هفتم - شماره ۲۱ - ۲جوزا ۱۲۹۷

به سلسلهٔ «مشاهیر اسلام» الپ ارسلان سلجوقی، ترجمهٔ محمودطرزی.

سال هفتم - شماره ۲۳-۱۹ سرطان ۱۲۹۷

تحت عنوان مشاهیر اسلام:

معرفی الپ ارسلان، ترجمهٔ محمود طرزی، دروین شماره خاتمه می یابد.

سال دوم - شماره ۱۹ - ۳۰ جوزا-۱۲۹۲

تصویر سدحت افندی، نویسنده و دانشمندترک متولد در ۱۲۶۰ ه دراستانبول که برحمت حق پیوسته است.

۳ - ضرورت پیشرفت زنان

سال اول - شماره ۷ - ۱۵ جدی ۱۲۹۰

نامو ران زنان جهان

مقدمه

«سراج الاخبار» میخواهد که سر ازین نسخه، گاه گاهی د ر بعضی نسخه های خود، یك قدری از احوال زنان مشهوری که د ر ین سپنج سرای فانی زندگانی بسر آورده اند، ونامهای خود شان را د ر ورقهای تاریخ بیاد گار مانده اند، برای فایده بر داشتن بی بی های مستور ات و بیگمهای مخدرات و طن عزیز خود، درج صفحه های اوراق اخبار نماید.

د ر ینباب، اگر چه بعضی اشخاص برما ایراد و اعترا ض هم بگیرند، که در میا ن مردان ما هم هنوز د ر صدی یك خوانای اخبار ودانای آثار پیدا نمیشود، واز

مطالعهٔ «سراج الاخبار» فایده مند معارف نمیگردد ، چه جائیکه زنان !...

بواقعیکه درین اعتراض خود شان ، تا یك درجه حق هم دارند . ولی ، اعتراض ها ، واین چنین ایراد ها ، سد راه شوق و کوشش ما در باب خدمت نشر معلومات نافعه نخواهد گردید.

هیچ دولت و هیچ ملتی نیست ، که از ابتدای ظهور خود شان ، عالم، دانا، بااخلاق، توانگر، صنعت کاری بدنیا آمده باشند . اگر تاریخ اوروپا را بخوانیم ، همین اقوام فرنگستانی ، که درینوقت به توانگری وصنعت گری ودانائی، خود شانرا برای نشر مدنیت وتهذیب عالم، مامور مخلوق می پندارند، بیش از چند عصر ، بحال وحشت و بدویت بسر می آوردند . دروقتیکه درعصر خلفای عباسی، در طایفهٔ زنان اسلامیه ، بسی شاعره ها ، ادیبه ها ، صنعت گر ها موجود بود ، زنان اوروپائی ، بلکه مردان شان نیز ، از الف تا با هم نمیدانستند ، و بجز پشم ریشی دگر چیزی هم یاد نداشتند، حال آنکه درینوقت ، زنان شان بدرجه ای رسیده اند ، که در کار ها وامورات دولتی ، رشد ولیاقت خود شانرا اثبات کرده، دعوای گرفتن مقامات عالیه را دارند.

همه عاقلان روزگار، برین اتفاق دارند ، که نوع انسان از یك زن و یك مرد بوجود آمده ، واگر تنها ابونا آدم علیه السلام میبود ، وحضرت حکیم مطلق (ج) حواعلیها السلام را خلق نمی فرمود ، نوع انسانی در دنیا بوجود نمی آمد . پس ازین یك ، بخوبی معلوم میشود که انسان ، از دو رقم چیز ساخته شده ، که یکی « ذکوریت» یعنی مرد می ، ودیگری «انیثت » یعنی زنی میباشد . هر گاه یك مرد باشد ، وزن نباشد ، ویا تنها یك زن باشد ، ومرد نباشد ، نوع انسانی ازصفحهٔ

کائنات در اندك مدتی محوو نا پدید میگردد . لهذا يك زن ويك مرد ، جدا جدا، يكيك انسا ن گفته نميشو د ، بلكه ، يك زن و يك مر د يكجا، يك انسا ن گفته میشود . یعنی يك انسانرا ، که دوئیم کنیم ، نیم، آن ز ن‌ونیم آن مرد است. زیرا بقا و حیات نوع انسان ، بوجود هر دوی آنها قایم‌ودایم است ،نه‌تنهابريك‌فردآنها. حا لا مى بينيم كه طايفهٔ لطيفهٔ زنان در عالم بشريت تاچه درجه يك ركن بسيار مهم ، وتاچه پایه يك عنصر لازم میباشند، پس ، اگر آنها را از حق تعليم و تربيت محرو م بداریم ، گو یا نصف وجود خود مان را بیکار و معطل گذاشتیم . لاجرم اگر «سراج الاخبار » ، که مقصد یگانهٔ آن نشر معلومات نافعه برای اهالی وطن است ، بعضی سخنانی که موجب فا يدهٔ مستورات‌و،مخدرات‌وطن باشد،درج اوراق خو د نما يد، چیزی بد وناروائی نکر ده خواهد بود. . .

(سر از ین شماره بیان احوال زنان نامور جهان به ترتیب التبا آغاز می شود.اولین نا م «آبدار بیگم» از زنان جلال‌الدین اکبر پادشاه هندوستان‌است . ا ین سلسله تا شماره ۲۴ یعنی آ خرین شماره سال سوم (۳۱ اسد ۱۲۹۳)بابیان‌احوال «امة‌العزیز البغدادیه» ادار یافته‌است.سر از سال‌چهارم سراج الا خبار ، محمود طرزی خبر داد ه که تازمان د وام‌جنگ‌جهان ،در اثر تراکم خبر های‌خارجه از نشرمضامین مسلسل معذو ر است)

سال سوم شماره ۶ — ۸ قوس ۱۲۹۲

مکتوب از شهر

این خادم الشرع احمدی،و چا کر د ین محمدی، ملا محمد رفیق،ابن‌المرحوم ملا ابو بکرآخندزاده،ابن المغفور ملاصدرالدین آخندزاده، که مشهور بسدوآخندزاده،

قوم نورزائی درانی قندهاری، مفتی محکمه شرعیه بهسود هزاره جات، که یکی از دعاگو یان و هواخواهان این دولت ابد مدت میباشم، اگر چه مدتی است که بار سال نسخات اخبار یاد نشده ام، اما از انجائیکه خاطر فاتر را بمطالعهٔ آن میلی و شوقی ما لا کلام است، غائبانه، خود را در سلك خریداران آن — شمرده، نسخات آن را به هر قسم ورسمی که شده، بدست آورده، خود را ازقارئین آن میدانم. درآخرترنسخات، از اسامی« نا موران زنان جهان» ملاحظه می کنم. هر چند که نکته گرفتن به بزرگان، و حکمت آموختن لقمان (رح) از بی ادبی است، لاکن، مدتی ست که خار خار این بدلم آویخته، ورشته طاقت و صبرم پسخته، که آیا مردان هم درجهان نا موران گذشته اند؟ این چه دلیل است که مدیر صاحب، یکطرفه مردان را ازخاطرمحو کرده، ازناموران زنان جهان بحث می رانند؟

چون افغان یك طایفه جلیله با حمیت وذی غیرت و شجیع همت اند، هرگاه عوض آن، در تعریف توپ وتفنگ و اسلحه وآلات جنگ افزود می شد، بهتربود، و یا اینکه اول از نا موران مردان جهان، وبعد از زنان یاد می شد. به هر صورت، امیدا ست که نوشتهٔ عاجزانهٔ بنده درج اخبار نموده، بهجواب آن، بار این عقده را از خاطر فاترم کشا یند، واز ین تشو یش دلم فارغ البال فرما یند. آینده بنده را نیز یك از مشترکین اخبار دانسته، به نسخات آن یادم فرموده، قیمت سالیانهآن را بدفتر تشخیص اطلاع بدهند، که از تنخواه‌من وضع شود. زیاده جسارت‌است؛ والسلام. فقط

تحریر یوم شنبه ۱۸ ماه ذی قعدة الحرام سنه ۱۳۳۱

جواب
«سراج الاخبار افغانیه»

ما این مکتوب خوش اسلوب جناب فاضل کامل قاضی «ملامحمد رفیق خان» را چون بنا بر خواهش خودشان در صحایف نموده ایم، مجبور گردیدیم، که جواب شانرا نیز بصورت علنی بنگاریم تااعتراض انتقادی که بر مادر باب درج کردن احوال «ناموران زنان جهان» وارد آمده، یکقدری توضیح یا بدء ودرینباب تفصیلات زیادی رانیز لزوم نمیبینیم. زیرا این مسئله، ازکلام خود جناب قاضی صاحب هم واضح وآشکار میشود، که در ملت جلیلهٔ افغان، جنس نسوان آنقدر بی اهمیت وبی اعتبار شمرده میشود، که تذکار نام آنها موجب عیب های کلی میگردد. پس اگر در باب اهمیت وحیثیت زنان چیزی بگوئیم، ودر مدافعهٔ این نوع شریفه یی که اساس خلقت بنی نوعی ونصف وجود بشریت را تشکیل داده سخن رانیم، آیا حال ما چه خواهد شد؟ اینهم معلوم است، که اخبار ماتا یکدرجه تجارت خود رانیز منظور دارد، وبه مراعات خاطر خریداران خود مجبور است.

جناب قاضی صاحب، که عنوان جلیل قاضیگریرا بواسطهٔ علم و کمال خود حایز میباشد، خودشان در مکتوب خود مینویسند: «اگرچه مدتیست که بارسال نسخات اخبار یاد نشده ام، اما ازان جاییکه خاطر فاطر را بمطالعه آن میلی و شوقی مالا کلام است، غایبانه خود را در سلك خریداران آن شمرده نسخات آنرابه هرقسم واسمی کهشود، بدست آورده خودرا از قارئین آن میدانم».

حالا خود قاضی صاحب انصاف بفرمایند، کهبا وجود اینهمه مدایح وثنایایی

که درحق «سراج الأخبار» بیان فرسوده اند ، از ابتدای نشرآن تابحال ،فعلاخریداری آنرا آرزو نفرموده ، نسخه های آنرا بهرقسم واسمی که توانسته اند،بدست آورده اند. البته که آن اسم ورسم غیرازین صورتیست که قیمت سالیانهٔ اخبا ر را تا د یه کر ده ونام عنوان خود شانرا نشانداده ،به خریداری اخبار تنزل فرموده باشند ! زیر اگر مشتري سیبودند، اسم شریف شان درد فتر ادارهٔ ما مقیدومثبوت بوده، موجب شکایت شان نمیشد .

حالانکه تنها درنفس دارالسلطنهٔ کابل، اخبار ماازصد نفر زیاده تر خریداراز زنان دارد . اخبار ماشانزده صحیفه است ، که درین شانزده صحیفه ، تنها نیم صحیفه ، بلکه کمتر ازنیم صحیفه را منحصر بر چیزیکه عاید به نسوان باشد ،حصرنموده ایم، وباقی پانزده ونیم صحیفه آن عبارت ازتحریر اتیست که مردان ازان استفاده میتوانند وزنان بیچاره را ازان حصهٔ استفاده نیست . برای مراعات خاطر آنها، همین رامنا سب دیدیم ، که احوال همجنسان گذشته خودشانرا دیده یکقدری تسلی یاب گرد ند .

سبحان الله ! اگر ما از قدر وقیمت ومزیت و حیثیت آ نها بحث میراند یم ، چه واویلا هامیشنید یم ؟اگر از احوال حقوق طلبیها ،وداستا نهای رزم آزمائیهاي که درینوقت با مردان بمیدان مسابقه در آمده اند، بحث میراندیم ، چه چیز هامیدید یم ؟ هیچ اخباري نیست که درینوقها ازچندین د استانها زنانه بحث نراند. غیر از اخبار های اروپا ، اخبارهای ترکی ، عرب، هند نیز درله و علیه حقوق طایفه نسوان، بسی چیز هامینویسند، که مابه سبب همین قضیه که خودفاضل مشا رالیه، در باب تعصب ملتی مادر حق طایفهٔ نسوان بیان نموده اند ، هیچگاه ازانچنان چیزها بحث نمیرانیم .

دین مقدس اسلام، چنانچه درهمه امورات ومعاملات، عدالت را اساس اتخاذ نموده، حقوق طایفهٔ نساء را نیز در دایرهٔ حق وعدالت تامه گرفته است، که در دیگرهیچ دینی ازادیان، به این درجه حق وعدالت در باب این طایفه دیده نمیشود. فرنگیها، درحقوق آزادی زنان، درجهٔ نهایت افراط را پیشه گرفته اند. ولی چون بحقیقت نظرشود، آن آزادی را تنها برجهت فحشیات سفیهانه غیرمشروعه منحصر یافته ازجهت احقاق حقوق عدالت سراسر زنان آنها را بی بهره مییابیم. کذالك، بعضی ملل وحشیه را می بینیم، که زنان را مانند دواب ومواشی، ویاظروف وادواتی استعمال کرده همه حقوق نوعی آنها را غصب وضبط نموده، همچون چارپایان، یا اشیای بیجان، تابدرجهٔ بیع وشرای شان پیشرفته اند. حالانکه دین مبین اسلام، ازینگونه افراطها و تفریط ها، درحقوق طایفهٔ نساء مبر است. دراین دین مقدس، ناموس، عفت، عصمت، طهارت، تستر را درحقوق نسا، اساس گذاشته، دران دایره، همهٔ حقوق را به آنها بخش و احسان نموده است، که دراینباب، اگر به تفصیلات بپردازیم، سخن خیلی بطول می انجامد. لهذا، اگر ما بنابر مراعات مشتریهای زنانهٔ خود، بقه رنیم صحیفه از احوال زنان جهان، چیزی بنویسیم مستوجب معاتبه نخواهیم بود!

حالا سخن را برین ختم نموده، از ادیب فضیلت رفیق خود، جناب قاضی ملا «محمد رفیق» آخند زاده، بهمین یك سوال جرأت میورزیم که: «آیا تعلیم علم و آموزانیدن تربیه وآداب زنان لازم وضرراست، یانی؟» امید میکنم، که دراینباب بیك جوابی ما را ارشاد نمایند، تا باب مباحثه دراینخصوص باز شده، یك نتیجه ازان حاصل شود!

سال سوم ـ شماره/ ۱۰، ۸ دلو ۱۲۹۲

مکتوب

جناب افضلیت مآب سعادت اکتساب، محمود طرزی صاحب، بهره یاب سعادات دارین باد!

این کمترین دعا گویان دولت خداداد افغانستان مدتی خود را خریدار وقاری سراج الاخبار دانسته، نسخات آنرا بسر گردانی وزحمات به هدیات مختلفه بدست آورده از کلمات شیرین وسخنهای شکرین آن بهره حاصل مینمودم. مخفی وپوشیده نیست، که خداوند عالم وعالمیان، تعلم علم و آموزانیدن تربیه را بر هر فردی از مسلمانان فرض عین گردانیده. پس چون ظاهر گردید که تعلم علم و آموزانیدن تربیه وآداب بقدر ما یحتاج بر هر مسلم ومسلمه فرض عین است، باز آنقدر گستاخی نمیکنم، اما همین امید داریم که جناب مدیر صاحب نسبت بتذکار «نامووران زنان جهان» که چنان یاچنین بوده درینخصوص نظر توجه فرمایند فقط.

طول سخن گذشت زحد، حرف شد دراز!
ختم سخن نمای، محمد رفیق باز!

جواب
«سراج الاخبار افغانیه»

جناب فضیلتماب قاضی محمد رفیق خان، دراین مکتوب خودشان، اولا ابراز تشکر فرستادن اخبار ما را میفرمایند. حالانکه، این شکر گذاری بجا نبوده عاید است. زیرا ایشان، قیمت سالیانهٔ سراج الاخبار افغانیه را بدفتر مبارکه، از تنخواه

خود بماحواله دادند ، ماهم اسم شریف شانرا داخل اسامی مشترکین کرام خود نموده ، اخبار را بنام نامی شان جاری نمودیم.

لاجرم ، چنانچه ایشان از رسیدن اخبار برایشان ابراز تشکر فرموده اند ، ما نیز از حواله دادن وجه قیمت اخبار ، از عرض تشکرخود داری نمیتوانیم . بعد ازین سخنان شکریه آمیز ، از جواب استفتای ما چیزا نه ما بحث بمیان آورده ، از اجمال فحوای کلام شان چنان معلوم میشود که گویا ما ، بنوشتن احوال «نامو ران زنان جهان» ، همه عالم نسوان را ، از پردهٔ عفت وعصمت بیرون بر آورده ایم ! وصف آنها که میبایست مانند خود شان محجوب ومستور میبود ، ما آنرابی حجاب وبی ستر ساخته ایم ؛ ویك ضرب المثل افغانی ، را نیز تذکار فرموده ، بر امتیاز تعصب خود شان ، از تذکار نام طایفهٔ نسوان نیز اباورزیده اند .

اولا این را عرض کنیم ، که ما تاحال ، نام نسوان افغانیه را هیچ گاه تذکار نکرده ایم ، که بعرق تعصب ملتی ماد که بخورد . هر چه که گفته ایم ، از احوال زنان تاریخی که عصرها پیش ازین گذشته اند بیان نموده ایم ، و هم تنها از زنان اسلام نی بلکه از زنان ملل سایره نیز بحث وبیان را قد ه ایم تا احوال فضایل حسنه شان ، درس فضیلت ، و احوال شان آیینه عبرت گردد. آیا جناب قاضی صاحب چنان گمان میبرند ، که ما یاب زندگانی که اسکندر به آن نرسیده بود دستیاب شده ایم که از عصرها به اینطرف باهمه زنان اعصار سالفه گذران کرده وبه احوال آنها معلومات حاصل نموده ، تذکار آنرا میکنیم ؟ نی نی ! ما این احوال ناموران زنان جهانرا ، از بسی کتابهای علمی تاریخی ، حتی احادیث وسیر وغیره ، به جستجو وتتبع زیادی جمع آوری میکنیم ، که مصنفین ومؤلفین آنها از اجلهٔ

وحول علماء و مشایخ ومحدثین ومؤرخین میباشند . آیا آنها که اساسی طایفهٔ نسو انرا ثبت صحایف نموده اند ، همه گی بی ننگ وناموس بوده اند ومرتکب بی عصمتی و بیحیا یی آنها گشته اند ؟ چقدر تعصب مفرطانه !

افسوس که ما کلمه بسیار مقدس «ناموس» را تنها به زن مخصوص و منحصر پنداشته ایم .واسطه وحی حضرت رب العالمین بر حضرت محمد الامین صلوة علیه وسلامه الی یوم الدین ، حضرت «جبرئیل امین» علیه السلام ، ناموس اکبر است منکر آن بی ناموس ! «دین» ناموس است ، بید ینی بی ناموسی! «شریعت» ناموس است . شکنندهٔ حقوق آن بی ناموس !«احکام ونظامات دولت» ناموس است ، سرکشی کردن وپامال نمودن آن بی ناموسی ! «وطن» ناموس است ، خیانت به آن بی ناموسی ! «ملت» ناموس است ، اسارت آن به غیر ملت ، بی ناموسی ! راستی ، عفت ، صداقت ، استقامت ، ناموس است ، ضد اینها بی ناموسی ! از جمله تدارک نفقه عیال ، محافظه عرض عیال ، عدالت وحقانیت با عیال ، از تسلط اجنبی صیانت عیال ، هم ناموس است. بزرگان علویت نشان افغانی که «سر رافدای ناموس» گفته اند ، آن ناموس برهمه این معانی شامل است ، و تنها بر یک چیز منحصر نیست.

این را هم قاضی صاحب بدانند ، که خود این مخلص شان ، نیز از همان افغانهای با ناموس وننگی هستم ، که عفت وعظمت وتستر طایفه نسوان را ، از اهم واجبات امور میدانم ، وزن بی عرض وناموس را ، مادون جنس بشر شمرده ، سگ را بار بار از ان شر یفتر میشمارم ، واین غزل خودم ترجمان لسان حال منست درینباب که در رساله «ادب درفن » مندرج است :

هر زنی را کو بود ناموس و عرض   شد عزیز دهر ، با ناموس وعرض

بلی ! محمود طرزی طایفهٔ شریفهٔ نسوان را، یک جز و مهم عالم انسانیت میشمارد . اما شرط اعظم عرض آن و ناموس است. افسوس میکنم، که این یك، به خیال و خاطر ما هم خطور نکرده بود، که نام زنانی که در زمانهای قدیم ابقای نام کرده گذشته باشند، انسانرا متهم بیحیایی و بی عصمتی اینطایفه بسازد (نمیدانیم، که اینگونه تعصب را چه نام بنهیم ؟ ! . .

حاشا که مقصد ونیت ما، از نوشتن «ناموران زنان جهان»، بیحجابی و بی عصمتی زنان افغانستان باشد. بلکه، مقصد ما، یکی همانست که در شمارهٔ ۶ بجواب جناب قاضی صاحب نوشته بودیم، که یعنی چون مشتریهای زنانه ما نیز موجود است، بنابر مراعات خاطر آنها، همین را مناسب دیدیم، که از احوال بعضی زنان تاریخی برای تسلی خاطر شان درج نمائیم. دیگر اینکه یك قاموس بسیار جامعی، دربنباب بوجود آید، که تا بحال به آن تفصیل یك اثری در تذکره های نسائیه کمتر دیده شده باشد. مارا ازین عزم ما، اینچنین اعتراضها باز نخواهد داشت .

حالا بر جانب مسئله رجوع نمائیم که آنهم «فتوا دادن جناب قاضی صاحب است بر تعلیم علم وتربیهٔ آداب زنان. یگانه مقصد عاجزانه ما، ازین مخابراتی که جناب مشارالیه بود همین بود، که از یکی از فضلای وطن عزیز خود، همچنین یك فتاوایی که حاصل کنیم. ولی منتظر فرصت بودیم، تاآنکه جناب قاضی ملا محمد رفیق، خود بخود یك انتقادی بر ما نمود، و انتقاد مستوجب ارشاد گردید .

قاضی صاحب، بدلایل نقلی و عقلی ثابت کردند، که علم و تربیهٔ نسوان بقدر مایحتاج فرض است. بلی ! ما هم بقدر مایحتاج، میخواهیم همینقدر که از قو اعد اساسی

دین خود، از تربیه وآداب معیشت خانه خود، و اولاد خود، علماً با خبرگردند، واز اعتقادات پر خرافاتی که به آن گرویده شده اند، بازگردند. بکمال افسوس، می بینیم که در صدنود زنها گرویدهٔ چنان خرافاتی میبا شند، که بمعتقدات عوام هند و ها مشابهت میرساند. اعتماد و اعتقادی که جادوها، وتوتکه ها، وتعویذ ها، و فا ل بینها دارند، آنچنان در دلهای شان راسخ و ثابت گشته که منقولات دینی و معقولات عقلی برآنها هیچ تأثیری نمی بخشد. بر تصورات و تخیلات دیوها، و پر یها، مادر آلها، و جگر خورها، بدرجه یی گرویده شده اند، که بر ملایکه هیچگاه نیستند. در بیست زن، ده زن، از عدد بیست، بالاتر حساب را نمیداند، والحاصل اگر به تعداد اینگونه حالات اسف اشتمال جهالت مخصهٔ زنان وطن عزیز خود بپردازیم، طومارها و دفترها پر میشود، آیا اینچنین احوال راچسان جواز خواهیم داد؟ و اگر از حالا یك چارهٔ تدبیرآن برای آینده نشود، نتیجهٔ آن بکجا منجر خواهد شد؟ فرض عین است، که بنات وطن تعلیم و تربیه شوند، تا برای نسل آتی یك شهراه هدایتی پیدا شود. هیچ چیز نیست، که بی علم پیش برود. بیعلم، نه از ناموس اثری میماند، نه عصمت و عفت را کسی میشناسد. محافظه عرض و ناموس خود، را اگر زن علماً دانسته بکند، دیگر، و اگرخو فاًعن القتل؛ بکند دیگر است.

حدیث متیف حضرت رسول کر یم علیه الصلوة والتسلیم است که فرموده اند: «انما النساء شقایق الرجال» یعنی: «زنان، نیم شقهٔ دیگرمردانست». ازین استنباط میشود که عالم انسانیت، از دونصف بوجود آمده است، که یك نصف مرد، در خلقت ابتدایی هم، همچنین بود. زیرا یك آدم و یك حوا خلق گردید، و از دو نصف یك وجود بوجود آمده، وجودها از آن پیدا گردید. وبرای یك آدم، حواهای متعدد خلق فرموده نشده.

بود. پس چسان قبول خواهیم کرد که نصف دیگر وجود بشریت، یعنی زنان، بسبب جهالت عاطل و بیکار بماند؟

اکنون از جناب قاضی بفضیلت راضی خود، باز سوال میکنیم، که آیا برای جلوگیری این جهالت اناثیه، وتعلیم وتربیه آتیهٔ شان چگونه تدبیر واندیشه باید کرد؟

سال اول ـ شماره ششم، اول جدی ۱۲۹۰

غیرت وحمیت زنان مصر :

[ازاخبار عالم مطبوعهٔ مصر: زنان فاضلات غیورات مصر جمع شده، در باب تقویت دولت علیهٔ، برای دفع واقعه طرابلسیه، خطابهٔ غرائی خواندند.

خطابه امینه نما زی...]

سال اول ـ شماره ۱۵ ـ ۱۳ ثور ۱۲۹۱

جریده «سوید الغرا» زیرعنوان «خوله بنت الازور الثانیه»، ازشجاعت یك زن جوان عربیه درمحاربهٔ طرابلس بیان نموده، که باید باواقب «ژاندارك دوم» بدهند، اما محرر «المویدِ» زن عربیه مذکور را، به لقب «خوله بنت الازور الثانیه» ملقب میکند. حضرت خوله، همشیرهٔ حضرت ضرار بن الازور الصحابی رضی الله عنه میباشد، که شجاعت فوق العادهٔ شان درمحاربات شامات مشهور است.

فاطمه علیه خانم، دختر مورخ مشهور ووزیر بسیارغیوردولت عثمانیه، مرحوم جودت پاشا، که صاحبهٔ تالیفات است، در اخبار صباح نوشته است، که صفحات تاریخ اسلامی، بذکر بسیاری اززنان نامدار پراست!

سال اول شماره ۲۳ - ۵ سنبله ۱۲۹۱

زن در عایله چیست؟

زن اصل واساس عایله است. زن ضامن آبادی خانه وعهدهٔ برار صحت وسلامت اولاد، موجب عافیت ونگهبانی بدن ومال شوهر خوداست. زنی که بکمال شوق وخوشی درامور خانه خود واجرا کردن کارهای که بران مأمور است، کوشش ورزد، وازسعی وعمل دایمی که در سررشته های مختلف کارهای خانه خود بکار می برد، واز آنروز زحمت ومشکلاتی راکه برایش پیش میشود، شکایت نکند، و در پیش روی اولاد هاوشوهرخود خودرا شادان وخنده روی نشان بدهد. اگرآن عایله هرقدر درفلاکت وسفلسی وتنگی معیشت هم باشند، مدارحیات وسعادت آن عایله شمرده میشود. خنده روئی وشیرین زبانی زن، یک مرهم بسیار نافع وفایده مند یست. برای عایله. خوش خلقی وخوش طبیعی زن، همه غمها والمهای شوهر واولاد عایله را زایل میکند. ثروت وسامانی که شوهر بنابریك قضای ناگهانی ضایع کرده باشد، خوش خلقی وشیرین زبانی زن، آنرا دراندك مدت پس بشوهرش کمایی کرانده میتواند. چونکه پاکیزگی، قناعت کاری، خوش خلقی، شرین زبانی زن، شوهر را توانائی امید کوشش می بخشد، توانائی امید کوشش، ثروت وسامانرا حاصل میکند.

یك تبسم شیرین زن، مانند نفس نسیم سحرگهی فصل بهار تأثیر دارد، که گلهای امید وسعادت عایله رابار میدهد. زن درعایله مانندیك تخمیست که درزیر زمین یك خانه افشانده میشود، اگرآن تخم گندم بود، گندم بار میدهد، واگرحنظل بود حنظل میرویاند. زن خوش خلق شیرین زبان پسندیده اخلاق، خانه راکه دران افتاده باشد آباد میکند. زن بدخلق بدزبان بداطوار، خانه یی که دران افتاده است، خراب می سازد!

خمیرمایهٔ اصلی یك عایله زن است. زن در عایله، از شوهر، بار بار بیشتر حق وصلاحیت سررشته واداره خانه رامالکه می باشد. چنانچه، در امورات خارجی شوهر حق مالکیت تامه رادارد، زن نیز درامورات داخل خانه، مستقل یکجا کمه ایست. رئیس عایله شوهراست، چنانچه شوهر در افراد عایله یك حرمت وعزت مخصوصه رامالك است، زن را نیز یك موقع قدر واعتبار مخصوص موجود است. آبادی، سعادت ثروت یك عایله، بمحبت وامتزاج زن وشوهر مربوط است، که آن محبت وحسن آمیزش را عقل، کمال، خوش خوئی، شیرین زبانی زن، بوجود آورده میتواند. حسن وجمال درجهٔ دوم است. زن عاقلهٔ مدبره، هیچگاه چنان حرکتی نمیکند، که بحسن امتزاج ومحبت ازدواج شوهرخود خلل برساند. برحق ریاست عایله وعزت وحرمت مخصوصهٔ شوهر خود هیچگاه تجاوز نمیکند. بیخبر واجازهٔ شوهر خود، بهیچ امورات کلی خانه داری عایله، خودسرانه، سرکشانه پیش قدمی نمیکند. بحسن ولطافت وذکاوت مخصوصهٔ خود، دایماً دل شوهر خودرابدست آورده، روز بروز درافزونی محبت وحرمت ورعایت شوهر خودرا بسوی خود، کوشش میورزد. عفت وناموس، سررشته واداره، پاکیزگی وخوش خلقی، قناعت وصبوری، چیزهائیست که زن بواسطهٔ این چیزها برسعادت ورفاهیت خانه وآبادی کاشانهٔ خود کامیاب می آید.

سال دوم-شماره ۱۹ --- ۳۰ جوزا- ۱۲۹۲

انجمن نگهبانی خانمهای ترکی وعثمانی دراستانبول:

دراین هفته، یك بیانیه ویك نظامنامه، ازطرف یك جمعیت بسیار برخیر وبرکتی که در استانبول ازطرف زنان سرداران همت عثمانی تشکیل یافته، بما اداره عاجزانه ما ورود نموده است

(سپس ترجمه بیان نامه داده شده‌است، راجع به‌مصیبت های جنگ بالقان در شمال افریقا، وبیان کار کردنی های انجمن برای یاری بدختران شهیدان و فقیران، وآموختن تجارت وصنعت بایشان، ورواج دادن امتعه وطنی).

(یك تصویر جمعیت چهار هزار خانمهای استانبول داده شده‌است، که تن را بچادر پیچیده اند. وروهای شان برهنه است، ویك خانم بیانات میدهد.)

سال دوم شماره ۲۳ - ۲۷ اسد ۱۲۹۲

مقالهٔ مخصوصه: واعظ، ناصح، مرشد

. . . .

وعظ ونصیحت، موافق برواجبات ولوازمات زمان باید بود. وعظها یی که پیش از پنجصد سال وضع وترتیب شده باشد، برای مردمان اینعصر، هیچ ثمره‌یی نخواهد بخشید. لهذا، در ینجا، وعظ ونصیحت «خالده ادیب خانم» نام یك فاضله ادیبه عثمانیه را، از ترکی بفارسی ترجمه کرده، در نظر قارئین کرام عرض مینمائیم، که در دالان بزرگ دارالفنون استانبول، بعد از فلاکتهای متوالی که بر ملت عثمانیه، درین وقت وارد آمده دریك مجمعی که چهار هزار زن درآن جمع آمده بودند، تقریر نموده است. خواهند گفت: که «محرر» دیگر مثالی دروعظ نیافت، که وعظ یك ضعیفهٔ را برای مابیان میکند؟!» لکن مقصدما ازمثال آوردن وعظ «خالده خانم» این است، که مردمان واعظ ما، از آن یك درس عبرتی بگیرند، وببینند که زنان دنیا، بمناسبت وقت وزمان، وایجابات عصر وآوان، تاچه درجه دانا وبینا گردیده اند، ونسبت به حال واحوال ملت واحتیاجات وطن خود، چگونه تقریر های پر عبرت بیان میکنند، وهمجنسان یعنی زنان ملت خود را، که ما آنها

را «ضعیفه» عنوان داده ، ازجنس بشر هم یکد رجه پست تر میشما ریم ، چسا ن ارشا د وبیدار میسا زند !

خطا بهٔ خا لده خا نم

بی بی ها !

یك ضرب مثل مشهوارست که میگویند :« هرآنچه فکر د رو یشست ، ذ کر درویشست .» این ضرب مثل ، تنها برای درویش نی ، بلکه برای هر کس همچنین است . انسانها ، همیشه ، باهمان حسها واندیشه ها یی مشغولند ، که دردلهاوفکر های شان ، حا کم شده باشدوقوت گرفته باشد . دایماً یك وسیله یی میجویند که از همان فکرواندیشه یی که دردل شانست ، بحث وبیان نمایند . چنانچه ،در انسانها همچنین است،درملتها نیز همچنین است.ملتها هم ،مانند یکیك شخصیست، هر آن چیزی که ملتها را بیشتر بخو د علا قه دار میسا زد افراد آن ملت را نیز همان چیز علاقه دار میکند . . . . .

علی ا لخصوص ، در زمانهای فلا کت ملت، زیرافلا کت ملت فلا کت همه افرادملت جدا جدا میشود . . . . .

(باقی بیا نات در بارهٔ وطنخوا هی است)

. . . .

شنیدید این وعظ یك ضعیفه را ! ما کمی از بسیا رومشتی از خر وار مو عظهٔ خالده خانم را ترجمه کردیم ؟ ...

. . .بلی بلی !« هر گز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق !»یعنی عشق وطن ! بلی بلی ! عشق وطن است که بر جریدهٔ عالم دوام ملتها راثبت میکند ، ومحو ومنقرض ساختن شانرا عدیم الامکان میگردا ند .

وطن ، بحب وطن قایم است و هم محفوظ   که هست حب وطن، تیر سهمناك وطن

بلی بلی ! سلاح یگانه محافظه ومدافعهٔ وطن همین است که، وطن راانسان در دل خود بگنجاند ، وگرنه هزار ها طوپ وتفنگ ، وصدها قوتهای رنگا رنگ ، بر محافظهٔ آن مقتدر نمیشود .

چو گشت حب وطن جای در دل ملت   عدو بلرزه فتد ، میشود هلاك وطن

بلی بلی ! دشمن وطن در پیش ملتی که وطن دردل شان گنجیده است ، بر ناکامیابی خود قانع شده ، اگر هجوم هم کند ، لرزان وترسان ، هجوم خواهد کرد، وموفق هم نخواهد شد .

هزار افسوس ، که ما هیچگاه در ینباب یك کلمه وعظی هم نمیشنویم . هر چیزی که میشنویم ، از ترك کردن آن ودل نه بستن برآن ، وفانی بودن آن ، وکناره جوئی از آن میشنویم .. حالانکه دنیاومافیها، عبارت ازوطن است. حفظ شرف ، حفظ ناموس ، حفظ دین، موقوف برحفظ وطن است . وطن چون برود ، همهٔ اینچیزها یکجا با آن میرود . نه طاعت میماند ، نه عبادت ، نه آزادی میماند ، نه ملیت !

بی وجدانها وبی ایمانهایی که بوطن خود خیانت میکنند ، وبادشمن وطن خود تاردوانی وجاسوسی مینمایند ، هزار بار ملعونتر ومنفورتر از آن دله های بی ناموسیست که دله گی زن خود را بکنند ! افسوس است که عرض وناموس را در موضعهای نجاست پنداشته اند ، واز حقیقت ناموس که عبارت از وطن مقدس است ، غافل مانده اند. بهرحال :

زحق نیاز کند ، عاشق وطن «محمود»
که دشمنان وطن باد زیر خاك وطن !

سال سوم - شماره ۶ - ۸ قوس ۱۲۹۲

جریده حبل المتین خبرمیدهد: یکجریدهٔ اناثیه یومیه ازاستانبول بنام قادینلر دنیاسی یعنی عالم نسوان طبع ونشر میشود که مدیرهٔ آن نوریه خانم زوجهٔ یک مدیر شهیر تحریر است. روزه ۵۸ هزارعدد آن فروخته میشود. مطالب جریده بیدارای خانمهای ترک است که ادبیات بیاموزند، تربیت اولادهای خود را یاد گیرند، از وقایع عالم آگاه شوند - ... ـ رخواتین ترک ازین باعث یکروح علمی پیدا خواهدشد.

سال سوم - شماره ۷ - ۲۲ قوس ۱۲۹۲

ازجنبش «فمینیزم» - خبرمیدهد که از ثروت فنون ترجمه شده است.

زنان میخواهند عسکر بشوند.

سال چهارم - شماره - ۲ - ۳ سنبله ۱۲۹۳

تحت عنوان «مخدرات فاضلات ایرانی» از جریدهٔ چهره نما اقتباس میکند:

درسال ۱۳۱۵ ق، درتهران پنجاه صاحب سواد یافته نمیشد مگردرزنهای اکابروورزاء آنهم چندفردی هشت یاده نفرفرانسه دان، درآنها بیشتر نبود ... (سپس فهرست زنان فاضل ایران را درحال حاضرمیدهد که مقالات بعضی شان در روزنامه ایران نومندرج است...)

سال سوم - شماره ۱ - ۲۵ سنبله ۱۲۹۲

مهرنکاح، ومراسم عروسیها و تعزیه ها.

دروطن عزیزما، مهرنکاح ومراسم عروسیها، وختانها، وتعزیه ها، بدرجه یی بلند پروازانه وافراط پرورانه بود، که انسانرا حیرت دست میداد! مثلا مهرنکاح

مردمان اصناف ورعیتی نیز ازهزارها دوپیهٔ نقد، و بسی چیز های جنس کمتر نبود .
علی الخصوص ازخاندان جلیلهٔ محمدزایی، ازلکها رو پیه، و بصدها جریب زمین،
وکنیزان وغلامان، وجواهر وغیره بالا پروازی میکرد. چه جای آنکه دختران سلاطین !

مراسم عروسیها وختانها وتعزیه هانیز، همچنین بود. یعنی، یک عروسی خانمان
صاحب عروسی رابر باد میکرد، وسیالداریهای آن مراسم، صاحب عروسی را بماتم
همدم میساخت. تعزیه، بنام سیالی مرده داری، بچنان مصارف و مخارج زیادی
متوقف بود، که مرده دارغم مرده راهیچ بخاطرهم نمیاورد، بلکه غم تدارک مخارج
آن، بار بار افزونتر از غم مرده میبود .

اولاً درزمان اعلیحضرت خاقان مغفورجنت مکان ضیاء الملة والدین، درمحدود
نمودن اینگونه مخارجات بیهوده ولایعنی، اوامرشرف صدور یافته بود. ولی ذات
سراج الملت، درتحدید اینمسئله، تشدید قانونی فرموده، برای مهر نکاح اهالی و
اصناف را ازصد تابه پنجصد، واز بزرگان قوم را ازهزار تابه هزار وپنجصد، وحداعظم
خاندان جلیله راتابه پنجهزار رو پیه مقرر فرموده، حبه ودینار و احدی افزونتر ازان
راممنوع، ومراسم عروسیها وختنه هاوماتم داریها را نیز، ازان اسرافهای پر لاف
وگزاف بیمعنا وارهانیده، بیکحد معین مشروع تحدید فرمودند. حتی درماه جمادی
الثانی همین سال فرخنده فال، که مراسم عروسی همشیرهٔ مکرمهٔ اعلیحضرت پادشاهی
بوقوع آمد، وخودذات اعلیحضرت وکیل نفس آن مخدرهٔ عالیه شده بودند، مهرنکاح
رابیست و یک رو پیهٔ کابلی تعیین فرموده، باین مرحمت شاهانه، آن بدعتهای سابقه
را، سراسر محو ونابود ساختند !

سال سوم - شماره ۷ - ۲۲ قوس ۱۲۹۲

تحت عنوان «خانه خرابیها» تذکرمیدهد در ممالک اناطولی، عثمانی، وترکستان زمین روسی، وغیره ممالک، خانه های بسیاری از مسلمانان، ازمراسم عروسیها، وختنه ها، وفاتحه گیری ها خراب میشود.

خبرمیدهد که، یکی از بایهای ملک قریم (یعنی «کریمی») که عروسی دختر او بود، ومردمان آنجازدیرگاه منتظر پلوخوری، وشیرینی گیری، وتماشا بینی آن بودند، یک مجلس بزرگی بر پا کرده، وهمه بزرگان ومعتبران شهررا دعوت نموده، وتنها یک یک پیاله چای بآنها اکرام کرده گفت: ای برادران! میخواهم چنان یک جشن برای عروسی دخترخود بر پا کنم، که هیچ محوشدنی نباشد! من یا یک لک روپیه، بعد از ینکه مصرف چای نوشی را بیرون برارم، یک شفاخانهٔ مکمل برای زنان فقیرومحتاج قوم خود میسازم، که تا سالهای درازی خدمت مداوات بیماران زنان ودختران بیکس وکوی مملکت مرا بنماید. همه گان قبول کردند!

سراج الاخبار افغانیه تبصره می کند:

یک روزی، ازز بان یکی از زنان قوم خودشنیدم، که دراثنای حکایت عروسی یکی از خویش وقوم خود، درمقام شکایت ازمفلسی شان گفت «عروسی فلانی جانرا «عروسی پیغمبری» کردیم» پرسیدم: چسان است؟ گفت! یعنی بی سازو سرود، و بی آتش ودود، بیک نکاح مسلمانی اکتفاء نمودیم! باخود گفتم، سبحان الله! اگراین چنین عروسی راعروسی پیغمبری بگوئیم، آنچنان عروسی های خانه خراب کن را، چه نام خواهیم نهاد؟.

۳ - اصلاح اخلاق شخصی وجامعه

سال اول ـ شماره دوم ـ ۳۱ سیزان ۱۲۹۰

نصیحت : « ای همشریان عزیز !

[دراینجابه اهل شهر نصیحت شده که راه های عام وسرکها و بازا ر های پرازدحام را بندنکنند] « وهرگاه ساسه چهار نفر ، درمیان راه باهم ایستاده بنای اختلاط را بگذاریم ، آیا حق بسیار برادران دیگر خودرا غصب نکرده نه خواهیم بود ؟ .. مثلاً یك عرابه را اسب همی کشد ، بیك جماعت هم صحبت سرك مجلس رو برو میاید ... »

سال اول ـ شماره سوم ـ ۱۴ عقرب ۱۲۹۰

در فصل : « نصیحت به همشهریان »

[راجع به اینکه خشك کردن استنجا ، درجای قضای حاجت شود ، ونه در راه عام .]

سال اول ـ شماره چهارم ـ ۳۰ عقرب ۱۲۹۰

تحت عنوان « نصیحت به همشهریان » مقاله درباره تربیت اطفال ، که « نهال تر وتازهٔ چمنستان وطن اند ، واگر خوب تربیت شوند وخوب نگهبانی شوند ، میوه های بسیار شیرینی برای وطن بار میدهند » .

سپس توصیه شده است تا « اطفال ازنزدیکی باکسانیکه کلمات رذیلا نه و فحشیانه ناموس شکنانه، وسخنان قبیحانه میگویند نگهداشته شوند تا اولاد ما آنرا تقلید نکنند .»

سال دوم ـ شماره ۸ – ۱۹ جدی ۱۲۹۱

[اخلاقیات. در مذمت حاسد وحسد وغرور ـ پس ازان شعری در بارهٔ غرور آمده است].

سال سوم ـ شماره ۳ ـ ۹ عقرب ۱۲۹۲

[تحت عنوان «امن وآسایش» وتذکراز ینکه] «شکنجه وعذاب منع گردیده است وتعرض بمال وملك و بجان کسی روا داشته نمیشود وهمه فراریهای اخراج شدهٔ ممالك اجنبیه بخارج و مبالغ زیادی واپس بوطن ارجاع نموده اند و بسی املاك واموال مضبوطهٔ مصاره شده را به اصحابش عطا فرمودند» [به سلسله وقایع قندهار می نگارد :] ولی هزار افسوس وصدها حسرت که «اخلاق عمومی» بدرجه یی زهرناك گردیده ، وسؤ اخلاق درمردمان چنان تأثیر ناگواری بخشیده که احکام خدا، رسول ، قرآن ، وحق وطنی، شرافت ملتی ، عزت وشان قومی ، حقوق عباداللّه ، وجدان ایمان ، همه را برای نفس امارهٔ خاین مشؤم خود، برطاق نسیان میگذاریم. بادشاه برای ولایت های خود حاکم مقرر وانتخاب میکند :

اصیل بگویی اصیل ، ! ریش سفید بگو یی ریش سفید ! نماز خوان بگو یی نماز خوان ! متدین بگویی متدین ! عالم بگو یی عالم ! عاقل بگو یی عاقل ! کیست که بر خوبی او شهادت نمیدهد ؟ ! ...

وقتیکه مقرر میشود ، بدرجهٔ مفلوك ومفلس میباشد ، که اسپهای سواری خود و نوکران خود را بقرض تدارك کرده ، بهزار مشقت وخون جگر ،خودرا بدایرهٔ حدود ولایتی که مقررشده پرتاب میکند .بمجردیکه درآنجا میرسد ، اژدها بگو یی

اژدها ! نهنگ دریا بگویی نهنگ دریا ! بلا بگویی بلا ! بوها بگویی بوها میشود . اسپ بگویی ، کمندها کمندها ! مال ومواشی بگویی ، رمه هارمه ها ، گله ها گله ها ! شتر بگویی ، قطارها قطار ها ! نقدی بگویی ، خزینه هاخزینه ها ! جنسی بگویی ، صندوقخانه ها صندوقخانه ها را مالک میگردد !.. تحفه ترا ینکه ، چون نام آنرا بپرسی ، میگوید که «پیشکشی وتارتقی» میباشد که این کلمه ها را دیگر هیچ کتاب لغتی حل کرده نمیتواند ، مگر قاموس العلوم خود جناب نائب الحکومه صاحبها ! ... این بلای مبرم ، سوء اخلاق ، اگر تنها بلا منحصر به بعضی میبود ، هرچه که بود بود . اما جای حسرت این است ، که یك میرزای مفلوکی ، که بدفتری کدام محالاتی مقرر شود ، در اندك مدتی می بینید که صاحب خانه ها ، ملکها ، زمینها ، وچه ها وچه ها میشود !

سبحان الله ! ما بچشم سر می بینیم ، که ذات پادشاه ، درباب حسن اداره وتلف نشدن بیت المال ، بدرجه یی مساعی وجاهد میباشند ، که از بسی مصارف ومخارج مبرمهٔ ذاتی شاهانهٔشان ، صرف نظر فرموده اند ، حتی طعام حضور شاهانهٔ نیز خیلی مختصر و بقاعدهٔ تصرف وخیلی برابر دیده میشود . حال آنکه سفره های بعضی نائب الحکومه صاحبها ، از شصت هفتاد غوری نان کمتر نمیباشد . بخشش واحسانی که ذات اعلیحضرت بادشاهی میکنند ، از عین المال خصوصی شان میباشد ، که آنهم از اسراف وابذار سراسر خالیست ، حالانکه بعضی از نائب الحکومه ها ، قریب به لك ها روپیه برزیدوعمرودر دارالسلطنه بخششها نموده اند ! آیا از کجا ؟ چه میدانیم که از کجا ! اگر بگوئیم که قارون بودنبود ، اگر بگوئیم که پیش از نائب الحکومه شدن ، هاسون بود نبود ! همه از غصب بیت المال ، همه از خون رعایا..

اگرچه میدانیم که بداینسخنان یک‌عالمی راباخود دشمن میسازیم، ولی دشمنی اینچنین هارانسبت بدوستی که به‌وطن وملت خود داریم، بقدرذرهٔ هم اهمیت نمیدهیم. حقیقت هیچگاه پنهان نمیماند! ازبارگاه خالق مطلق خود نیاز وتضرع میکنیم، که خائنان دولت وملت راکه برای نفس وهوای خود رعیت راپامال میکنند، وامن واسایش ملک را اخلال مینماید، وستوجب اضلال واختلال میگردد، شرمندهٔ دنیا وآخرت نماید، و نمک... چشمهای شانرا کور گرداند! امین!

سال ۳ ـ شماره ۱۱ — ۲۲ دلو ۱۲۹۲

دزدی مهم. چندی پیش ازاین، درچنداول کابل بخانهٔ میرزامحمد شریفخان مامورگمرک بندر«دکه» دزدان داخل شده، بقیمت دوسه‌لک روپیه‌نوت وجواهرواقمشه قیمت‌بهاراسرقت نموده‌اند. تنخواه میرزای موصوف، درماه یکصد وپنجاه روپیهٔ کابلی بوده است!

سال دوم ـ شماره ۲۱ — ۹ ۲ سرطان ۱۲۹۲

(مقالهٔ مخصوصه)

تصویر افکار

یک کمکی دیر

(نخست چندمثال می‌دهد که دراثر تأخیر چند لمحه، مثلا تاخیر رسیدن قوای امدادیه برای ناپولیون درجنگ واترلو؛ نسبت تباهی‌ها می‌شود. سپس نتیجه می‌گیرد:)

پس ببینید، که یك کمکی دیری چه چیزها بروی کارسی آورد. آیا گمان میبرید که نتیجهٔ های وخیمهٔ یك کمکی دیرماندن، بهمین سه چار مثالی که بیان کردید تمام شد؟ نی نی! بلکه بسی ثروتها وشرفهای اشخاص، بسی استقلالهای دولتها، وبسی استقبالهای ملتها، درراه همین یك کمکی دیر ماندن، قربان شده رفته است. هزار افسوس برحال آن اشخاصی، که ترقی وتجدد راناسشروع ونا روا دانسته، روزبروز، ماه بماه، سال بسال درعقب افتادند. وچون ترقی را نشناختند که کیست، وقواعد آنرا هم نفهمدند که چیست، ازآنرو، باترقی دشمن شدند. نهایت الامر، بی آنکه وقت نداست هم برای شان بماند، درگندها ولاشهای عدم اولیدند، وغلطیدند، این است که آنها را «دیرماندگان ابدی» باید گفت.

درچنین وقت بحران، ودرچنین حال نزع روان، پنج دقیقه بقدرسالها قیمت دارد. آرزوکنندگان مظفریت، ازهرچیزی زیاده تر، میباید که این راعادت کنند، واین قدرت رامالك شوند، که هرچیزی را بوقت آن اجرا بکنند، وازدیرماندن اجتناب ورزند، وتنها ازدیرماندن ابدی نی، بلکه «ازیک کمکی دیرماندن» نیزبترسند، وبسیار بترسند!

حالا یکقدری اینهمه فلاکتهای احوال، وزیروزبرشدن افکاروخیال خود مانرا، درزیرنظرتصورآورده، خوداز خود سوال کرده میتوانیم که: آیا مایك کمی نی، بلکه چند هاسال دیرمانده ایم ؟ ؟ ..

سال اول - شماره ۳ - ۱۴ عقرب ۱۲۹۰

یك سرمقاله تحت عنوان «اعانه» یعنی «چنده» داده شده است وبعد ازبیان همکاری آدمیان، اعانه، عمومی و اعانه خصوصی ذکر گردیده است :

«مثلا در یك ملکی قحط میشود ویا یك سیلاب رسیدگی ویا یك زلزله، و یا یك حریق و یا دیگرگونه یك آفت زدگی پیش آمده، انسانهای آن ملك بیك حال فلاکت اشتمالی گرفتار می آید. دیگر هم نوعان، آن فلاکت زدگان را حس شفقت و مرحمت و جدانیه شان بجوش و خروش آمده، بهم دردی و مدد رسانی همه نوع خود از نقد و جنس و غله و غیره کوتاهی نمیکنند، که بهترین خصلتهای انسانی، همین حس بسیار عالی ایست که اشرفیت و اکملیت نوعی انسان بان ظاهر و عیان میگردد . . .»

« .. یکنوع اعانهٔ یعنی چندهٔ دیگر نیز هست که . . . »

« . . . مثلا یك ملکی که مالك شصت هفتاد لك آدم باشد، هرگاه هر آدم یك یك روپیه در یك صندوقی بیندازند، شصت هفتاد لك روپیه جمع میاید، که به این قدر مبلغ برای سرپرستی بیماران فقرای اهالی شفاخانه ها، و برای یتیمان بی سرو سامان مملکت یتیمخانه ها، و برای تعلیم علم وعرفان اولاد وطن، مکتب ها، وغیره اساس وبنیاد میگیرد، و پیسه ئیکه درآن راه خرج میشود نیز بر اهالی معلوم نمیشود . . .»

[پس ازین سرمقاله، بیان شفاخانه ملکی بحیث نمونه آمده است. نقل اعلان نامه در باب تاسیس وبنیاد شفاخانه ملکی از ۲۱ ذیقعده ۱۳۱۶ق (یعنی پانزده سال قبل از نشر این شماره سراج الاخبار) داده شده است و درآن عهد ضیائیه سردار حبیب الله (درایام شهزادگی خویش) و برادرش سردار نصرالله اعلان کرده اند که :

«. . . مبلغ یازده هزار روپیه کابلی، نیازمند درگاه صمدی، سردار حبیب الله خان ومبلغ هشت هزار روپیه پخته کابلی، بنده درگاه الهی، سردار نصرالله خان، برای تعمیر شفاخانه، و همچنین درسالی پنج هزار روپیه گی، وچهار هزار روپیه گی، که جمله نه هزار روپیه شود، برای مصارف دواوغذاو اسباب شفا خانه، وتن خواه حکیم وعطار

وخدمه آن ازعین الـمال‌خود هامیدهیم ، و میخواهیم که شما مردم مسلمین، که برادران دینی‌ما میباشید، نیز ازین ثواب بی‌بهره ومحروم نباشید، وهرکس بقدر طاقت ومیل خاطر ورضای خود، برای مصارف تعمیر شفاخانه که درهذالسنه، جهت مخارج دواوغذا، که‌سال بسال بدهد ، از نقد وجنس، کم یا زیاد، بقدر وسع و رغبت خاطر، در کتاب هذااسم‌خودونقد وجنس راکه برای مصارف تعمیرو دواوغذا وغیره میدهد ، نوشته‌ومهر نماید . انشاءالله عندالله‌و عندالرسول اجر اوضایع نخواهد شد ......]

سال چهارم ـ شماره ۱۲ ـ ۲۷ دلو ۱۲۹۳

مقاله مخصوصه: در زیر عنوان«عمرانسانی ـ حیات جاودانی.»

. . . آیا حیات جاودانی‌زندگی ابدی، چشمه آب‌بقا، عشق مردن زدا چه‌چیز است؟ بدانید، آگاه باشید که‌آن‌چیزاست«نام‌نیك» ، که انسانرا هیچگاه‌نمی میراند، وزندگی‌جاودانی‌میبخشد.

. . . خوشبخت آنکه ازبهراستحصال یك‌عمر ابدی، فرصت طلب باشد، وچون آن‌فرصت دست‌دهد، منتظر شمع‌و چراغی نشده، هماندم مانندبرقی بدرخشیدن آغاز نهد،و درطی مسافه،فوت نمودن فرصت‌را جنایت بشمرد. . .

۵ ـ اتحاد ملت ، موضوعات عسکری و امنیت

سال چهارم،شماره ـ ۲۳ ـ ۵ اسد ۱۲۹۴

جشن اتفاق

. . . . . .

آنروز چه روز فیروزسعادت اندوزی است ، که یك‌جمعیت پرهیبت‌ و کرور نفوس باناموس شجاع دلیر غیور اسلامیه افغانیه ، بیك آواز باهم دمساز گردیده ،

بهمدیگر خود ، صدای اتحاد داده ، وسوی اتفاق ومواخات ، یك دیگر خود شانرا صلا ودعوت نمودند ، وبقرار احکام الهی وحدود شرعی اطاعت و فرمان را برخود لازم دانسته ، در زیر سایهٔ یك علم اسلامی در آمدند ، وبرای خود شان یك قطعهٔ وسیعهٔ زمین را که بران ساکن ودر آن متولدوبآن مدفون گشته ومیگردند ، وطن مقدس گفته ، حفاظت وحراست آنرا بر خود ، یکی از فرایض دینی قرارداده ، در مدافعهٔ آن باجمیع قوای متانت احتوای خود ، بکمال شدت ، غیرت ، وجسارت فطری شان ، سعی واقدام را بر ذمهٔ خود هالازم گرفتند . و درمقابل همهٔ عالم ، اعلان آزادی واستقلال خود شانرا ، به آواز بلند در داده ، درصفحه اولین فهرست اقوام ذی حیات وباشرف ، دنیا، نام خود را درج وداخل نموده ، وحاکمیت ملی خود شانرا به اثبات رسانیدند . پس این روز مسرت افروز را ، که در آن جملهٔ افغانان عالم بیك رشته اتحاد واتفاق مربوط گشته اند ، عید بزرگ افغانی ونوروز نخستین بهار ملی باید گفت ، وچون بتقریب این عید فرحت نثار ، در هر فردفرد نجیب افغان ، طبعاً یك سرور وشادمانی ومسرت وفرحناکی مشاهده میشود ، از آنرو ، هر ساله درتذکار این روز میامن بروز (۱۲) ماه سرطان ، دوشب ودوروز ، مراسم یك جشن فرحت بخش عمومی ، از طرف تمام ملت اجرا میشود ، و دوایر رسمی وغیررسمی وبازار های جمیع ممالك محروسهٔ افغانستان ، صانها الله عن الافات الدوران ، باکمال زینتهاوچراغانها آراسته وپیراسته میشوند ...

سال اول شماره-۵ ۱ -۳ ۱ ثور ۱۲۹۱

[در باره شورش ولایت جنوبی]

......

قوم ها وقبیله ها ، عبارت از یك یك عضوی از اعضای بدن یك دولت مستقله وملت حاکمه شمرده میشوند . بمجرد یکه یکی از قوم ها و قبیله های آن ملت باغی وعاصی شوند ، هماندم حکم میشود که بریکی از اعضای آن وجود مرض وبیماری عارض گردید . هیئت حاکمه ، که زمام اداره قومها وقبیله ها را بکف کفایت دارند ، طبیب های حاذق آن ملت میباشند ، که به بسیارزودی، اول در باب تشخیص مرض آن عضو ، به نظر تدقیق و ملاحظهٔ پر غو ر و تحقیق می نگرند ، واین تحقیقات وتدقیقات خود را ، به آلات مکملهٔ « میکروسکوپ » یعنی آینه های ذره بینی ، که یکدانه کیك را بقدر گنجشکی نشان داده تشریحش میکنند ، وباشعاعات برقی آیینه « رونتگینی » که در زیر پوست ، گوشت ، ودر درون استخوان مغز را نشا ن داده اسباب مرض را پیدا میکنند ، اجراء میدارند . چون سبب های مرض وعلت را یافتند ، به مداوات آن بسرعتی که ممکن با شد آغاز میکنند، تا آن عضو ضایع نشود ومرض به دیگر اعضا سرایت نکند . اینهم محقق است ، که بدفع سبب مرض ، مرض نیزمندفع میشود . امالاسمح الله اگرآن مرض بدرجهٔ مزمن در آن عضومتمکن شده باشد، بداغ کردن ونهایت الامربه بریدن ، مجبوریت حاصل میشود . گاهی اینگونه مرضها که برعضوها مستولی میشود، از بعضی عوارض خارجیه بوقوع آمده میباشد . مثلا در حالیکه آن عضو در نفس الامر خود صا ح واز استعداد مرض آزاد است ، بنا بر تحریکات بعضی عوارض خارجیه ، بمرض مبتلا میگردند که اینگونه عوارض بسیار دهشت انگیز یك حالیست، زیرا اینگونه عارضه بر روح آن عضو

نازنین، یعنی بر دین وایمان آن تاثیر کرده میباشد، که طبیب حاذق درآنوقت، به تدابیر مهمه حفظ الصحه مجبور می شود، ودر دفع آن عارضه از نوع خود همان عارضه ها بر می انگیزد، وآن عارضه خارجیه را ازآن عضو بدیگر طرفها جریان میدهد. یکی از تدابیر مهمه حفظ الصحه، درینگونه عارضه ها، مواعظ ونصایح مشایخ کرام وعلمای با احترام روحانی میباشد که تأثیرات عظیمه برای تداوی آنگونه امراض عارضی اجراء مینماید. ذاتاً وظیفه حقیقی این گروه مبارک بسیار محترم همین است، که همیشه اصلاح روح اقوام قبایل را، به رهنمائیها ورهبریهای چون آب حیات شان اجراء داشته باشند، تا است ناحیه را اختلالی بهم نرسد.

والحاصل، بغی وعصیان، یکی ازبلاد های دهشت رسان خلاق عظیم الشان است، که چون برقوم وقبیلهٔ آنرا نازل کند، خسرالدنیا والاخرتش میسازد. عنوان باغی وعاصی، چنان عنوان لکه آوریست که بشریت ازان نفرت وکراهت میکند. عنوان باغی بران مردمی اطلاق میشود، که به آیات بنیات کلمات الهی مخالف ورزیده باشد: ازفحش ها وبدیها وبغی خداوند عظیم الشان بصورت واضح وآشکار نهی فرموده، پس باغی همان کسی است که حکیم این نهی راپا یمال کرده، بخدا عصیان مینماید. دین مبین، اطاعت اولی الامر رابعدازاطاعت خداورسول امرصریح فرموده، پس باغی همان شخصیست که ازین امرسر کشی میکند. حضرت رسول ما خاتم الانبیاء علیه الافضل التحایا، به احادیث شریفهٔ خود ازفساد وبغی وتفرقه امت ناجیهٔ خودرامنع فرموده. پس باغی همان افرادیست که به این سما نعت رسول وپیشوای خود بی پروابجنگ اقدام میورزد.

چون بغی وعصیان را، ازنقطهٔ نظر خرابی وطن وفساد ملت، که معاونت کلی

وخدمت بزرگی به‌افکار غدارانۀ دشمنان وطن وملت‌میرساند ملاحظه کنیم ، باغی وعاصی راکافر مطلق میدانیم .

پس ازدرگاه پروردگار یگانۀ خودنجات همه‌اعضای شریفۀ وجود مقدس ملت افغانیه راازین مرض‌مهلکه مدهشه ، نیاز میکنیم. اللهم انصر سلطاننااوآمنافی اوطاننا.

آمین

سال اول ـ شماره ۱۲ ـ اول حمل ۱۲۹۱

برادران صنف نظامی ما بخوانند :

باوجود یکه روزنامه سراج الاخبار افغانیه ، یك اخبار عسکری نیست ولی بنا بر خواهش‌وآوزوی بعضی بردران عزیز صنف‌نظامی خو ، مجبور شدیم ، صفحه های روزنامه های‌خودرا ، به‌بعضی سخنان که متلعق بعالم عسکری وفا یده بر د اشتن صنف‌نظامی باشد ، زینت بخش‌انظار مطالعه کنند گان گرام نما ئیم . ولی چنان گمان نشود، که‌خودماعالم این فن‌جلیل بسیار سهم‌هستیم ، نی، بلکه هرآنچیزیکه ازین‌فن جلیل درکتابهای آخرترین‌این‌فن دیده ایم ،عیناً ترجمه کرده ،مینگاریم وابتداء ازاحلاق وتهذیب عسکری سخن میر انیم .

(دراخیر این‌قسمت مقاله نوشته شده : از« الماناك عسکری» ترجمه شده).

درشماره مابعد عدۀ زیاد مقالات عسکری ترجمه وچاپ شده است .

سال اول ـ شماره ۱۳ ، ۳۰ حمل ۱۲۹۱

وظایف عسکر یه . (مابعد ازشماره ۱۲)

فرض اول :صداقت ..... (از«الماناك عسکری» ترجمه شده است .)

سال اول شماره ۱۸ — ۲۷ جوزا ۱۲۹۱

بیرق

مهمترین اشیائی که صنف جلیل عسکریه رادایماً بر وظیفه های مقدسه شان یادآوری میکند، وشرف و شان ملتی شان را بلند میسازد، همانا بیرقیست که بغندها و کندکهای عسکریه عطاءواحسان فرموده شده است .

بیرق چنان یك امانت مقدس ومحترمیست ، که بهیئت طواف کنندگان خود هستی وجود میدهد . بیرق ، یك جزوی ازاجزای دین‌ودولت است .

بیرق یك علامت علنی است . بیرق شرف‌عظیمهٔ وطن است ، لهذا بیرق بسیار مقدس وعزیز یك علامت هستی وموجودیت عسکریه میباشد . یك قطعه‌عسکریه ، که شرف بیرق بزرگ خود شانرا محافظه نتوانند ، ودرمیدان محاربه آنرا بدشمن بربابانند ، آن‌قطعه عسکریه چنان‌است که‌گویانیست ونابود گردید . بنابرین‌دروقت محاربه ، تابه‌وقتی که‌یك بازو باقی‌بماند بیرق خودرانباید گذاشت ، که برزمین بیفتد ویا لاسمح‌الله‌بدست‌دشمن درآید . مثالهای تاریخیه که عسکر های فداکار جان‌سپار درباب رهائی دادن‌بیرق راازدست‌دشمن نابکار برده‌اند ، بهترین زینتهای صفحات تاریخهای حرب شمرده میشود .

بیرق یك پرچم سعادت پرسطوت‌وهیبت‌عسکراست ، که دیدن‌آن عسکر رایك جوش‌وخروشی میدهد ، ودرراه محافظهٔ‌وطن ، وبجاداشتن شرف‌ملت ، آنها رادایماً به پیش میدواند . اول برقلعه‌ویا استحکامی که‌بدست‌آرند ، بیرق خودرامیخلانند ، که‌صفحهٔ بهترین کتاب محاربه رااهتزاز آن بیرق نشان‌میدهد .

علامهٔ فارقه هردولت ، بیرق آنست ، کشتیهای هردولت ، به بیرق آن شناخته میشود . سفارت خانه ها قونسلخانه ها ، دوایر حکومتی شان به بیرق شان دانسته میشود .

چون صفحات کتب تاریخ اسلام نظر شود ، اول در غزوات جلیلهٔ حضرت فخر کائنات علیه افضل الصلوة والتسلیمات ، استعمال شدن بیرق راشاهده میکنیم. دراردو های عساکر سعادت مآثرآ نحضرت ، صلی الله علیه وسلم ، دوسه چهار رقم بیرق موجود بوده است ، که بنامهای «علم»و«لوا»و«رایت موسوم می شدند .حتی یکی ازبیرقهای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم «عقاب» نهاده شده بود .

بعدازان ، درهمه دولتهای اسلامیه ، بیرق یك جزومهم عسکری شمرده شده آمده است . دیگر دولتهای عالم نیز ، همیشه دراردوهای خودشان بیرق استعمال کرده اند ، وبیرقهای خودشانرامحترم ومقدس داشته اند .

دردولت متبوعه مقدسه «افغانستان»، اگرچه پیش ازتاریخ سنهٔ (۱۳۰۶) هجری قمری بیرق درصنفهای عسکری موجودبود،حتی دراولهای حکومت افغانیه هرسردار ازخود یك بیرق وطبلی داشتند، که بهمان سردار نسبت میرساند،امابیرق درافغانستان، نه یك انتظامی داشت، نه یك رنگ مخصوصی، ونه یك علامت فارقهٔ که بواسطهٔ آن علامت شناخته ، وفرق شود، ونه یك نامی که به آن نام ،انسان بدان پی ببرد، هرسردار هررنگی راکه می پسندید ، وبهررقم که دلش میخواست ، بیرق خود رامی ساخت. حتی درصنفهای عساکرنظامی نیز، یك قاعده منتظمی برای بیرقها موجود نبود. در هرکندك، وهرمت، وهرغند، برنگها ونشانهای مختلف بیرقها دیده می شد. نامهای مخصوصی هم نداشت. مثلاً اگر یك بیرق سفیدی که برنگ سرخ بران یك چلیپائی،

و یا یك بیرق زردی که برنگ سبز بران یك نقشی میدیدند، ومی پرسیدید که: این چه بیرق است، جواب میگرفتید که: این بیرق «منزلی کندك» و یا بیرق «شی بت» میباشد. دایره ها ومحکمه های دولتی نیز از علامت پر مهابت بیرق محروم بود.

ذات اعلیحضرت، این نکته باریك بسیار مهمه رادر زیر نظر ترقی پرورهمایونی گرفته، پنج سال قبل، از ین انتظام بیرقهارا به نفس نفیس شاهانه خود شان ترتیب وسر رشتهٔ بسیار درست ولایقی اجراء فرمودند.

دروقت حاضر ازقرار ذیل بیرقها دردولت متبوعهٔ مقدسه بایکمال شکوه جلال بسایهٔ اعلیحضرت بادشاه مراحم خصال ترقی آمال برافراشته میباشد:

اول - «بیرق مخصوص بادشاهی» است که رنگم پرچم سعادت منظم آن سرخ ونشان محراب ومنبر آن سفیداست وتنها به رنگ سرخ، از بیرق دولتی فرق بهم میرساند. درهر جائیکه ذات اعلیحضرت شاهانه تشر یف داشته باشند، بران مقام بر افراشته میباشد.

دوم - «بیرق دولتی» است، که رنگ پرچم آن سیاه، ونشان دولتی که عبارت ازنقش محراب ومنبراست، بسفید بران مرسوم میباشد. این بیرق رسمی دولت است برهمه دوایر حکومتی، وجمیع محاکم دولتی، ازصبح تابشام برافراشته میباشدو،وقت شام فرود آورده میشود.

سوم - بیرق مقدس بزرگ عسکریست که به «علم» موسوم است. برای هر «غند» یك علم عطا فرموده شده است. بزرگترین بیرقهای عسکری عبارت از همین «علم» مبارك میباشد. اصل پرچم ظفر توأم «علم» از قماش قناویز ابریشمی سیاه، بافت خود افغانستان است. نوشته های آن و نشانهای آن، با

ابریشم سفید، بطرزنقده دوزی کار شده است. در یکطرف پرچم علم مبارک، یك نشان دولتی «محراب ومنبر»، و یك نشان خود غند را دارد. درطرف بالای آن کلمه طیبهٔ «لااله الاالله، محمد رسول الله» ودرطرف پایان آن عبارهٔ «دولت علیه خداداد افغانستان» ودروسط آن کلمه جلیلهٔ «الله اکبر» و برسرنشانی، که علامهٔ فارقهٔ غند است، آیهٔ کریمهٔ «و یومئذ یفرح المؤمنون بنصرالله» و برسرنشان دولتی محراب ومنبر آیهٔ کریمهٔ «و کان حقا علینا نصرالمومنین» ودرزیرنشان غند، آیهٔ کریمه «یاایهاالذین آمنوا، ان تنصر والله ینصرکم، و یثبت اقدامکم» ودرچهارکنج علم شریف این بیت را که: «بصدق ابو بکر وعدل عمر، به آزرم عثمان و علم علی» تقسیم کرده نوشته شده است.

درطرف دوم پرچم علم محترم، باز یك نشان دولتی، و یك نشان غند موجود است درطرف بالا «بسم الله الرحمن الرحیم» ودرطرف پایان نام نامی «اعلیحضرت سراج الملت والدین امیر حبیب الله خان»، ودروسط آن باز کلمهٔ جلیلهٔ «الله اکبر»، و برسر نشان دولت آیت شریفهٔ «انهم لهم المنصورون، وان جند نالهم الغالبون» و برسر نشان غند، آیهٔ کریمهٔ «نصر من الله وفتح قریب، و بشرالمؤمنین» ودرزیرنشان دولت، آیهٔ کریمهٔ «صفاً کانهم بنیان مرصوص» ودرچهار کنج آن نامهای مبارك چهار ملك مقرب «جبرائیل، میکائیل، اسرافیل عزرائیل» نوشته شده است. اینهمه نوشته ها ونشانها، باابریشم سفید، بصورت نقده دوزی نوشته شده است.

مهتاب سرعلم مبارك آهنین است. دروسط مهتاب، نشان دولتی محراب و منبر بصورت شبکه کاری، از برنج که باطلا گلت شده است، مرسوم میباشد. ودردوطرف مهتاب، آیهٔ کریمهٔ «ومن یتولی الله ورسوله، والذین آمنوا، فان حزب الله هم الغالبون»

حک کرده نوشته شده است. همه این خطها بخط نسخ عربی خوش‌خط نوشته شده میباشد. چوب بیرق علم مبارک ازچوب بانس، ودرازی آن از برچهٔ آهنین تابسرمهتاب، یازده فوت میباشد.

چهارم - بیرق مبارک «عقاب» است، که بعدازعلم، بزرگتر بن بیرقهای عسکریه شمرده میشود. وچنانچه علم برای یک «غند» مقرر بود «عقاب» برای یک «مت» مقرر است پرچم عقاب نیزازقناویز ابر یشمین سیاه است. نشان دولتی «محراب ومنبر» آن از کتان سفید است: دریکطرف آن «کلمهٔ طیبه» وعبارهٔ «دولت علیه خداداد افغانستان» ودرطرف دیگر آن دربالا «بسم الله الرحمن الرحیم» ودر پایان نام نامی «اعلیحضرت سراج الملة والدین، امیرحبیب الله خان» ودرچهارگوشه آن کلمه جلیلهٔ «الله اکبر» نوشته شده است.

برای این دو بیرق مبارک اسلامی، طوپ هم گرفته میشود، مثلاً اگرعلم و عقاب بالوای عسکریه منسوبهٔ خود، ازشهری بشهری وارد شود، برای علم غنداردلی، یعنی عساکرخاصه، به ۱ فیرطوپ، وبرای عقاب غندمذکوربه ۹ فیرطوپ سلام گرفته میشود.

پنجم- «رایت» نام بیرق مبارک عسکریه است که چنانچه برای هرغندعلم، وبرای هرمت عقاب مقرراست، «رایت» نیزبرای هرغند وهرمت مقررمیباشد. علم وعقاب ورایت هرغندوهرمت، دررنگ و نشانها ازهم فرق دارند. غیر ازاینها، برای «کندک» ها و «تولی ها» نیز بنام «بیرق» و «علامه»، بیرقهای کوچک تری نیزموجود است که جزئیات تفصیلات آنراانشاءالله، در ذیل اردو ها عسکری دولت علیه خدا داد افغانستان خواهیم نگاشت. حالا، بردعای خالی ازریای اعلیحضرت سراج الملة والدین ختم مقال میتمائیم، وبیرقهای ظفر انتما دولت متبوعهٔ مقدسه خود مانرا، تا بمادام الدوران، بشوکت ومظفریت برافراشته میخواهیم!..

صفحه‌یی از تاریخ عسکری

سال ۲ - شماره ۱۲ - ۲۰ حوت ۱۲۹۱

[در صفحه اول، فوتوی ضیاءالملة هنگام اقامت درسمرقند آمده است.]

محاربه «شش گاو»

درینجا، ازتاریخ واقعات افغانستان که بعد از وفات امیر کبیر جنت مکان اعلیحضرت «امیردوست‌محمدخان» طاب مثواه، ظهور یافته تفصیلا بیان نمیکنیم، ونیزازاختلافات وتنازعاتی که درمابین اولادشان (که حضرت حافظ حقیقی، دوباره افغانستانراچنان روزهای بی‌اتفاقی وخانه‌جنگی رانشان ندهد!) بازهم بحث نمیرانیم، تنهاازآخر ترین محاربه‌هائیکه موجب حرکت اعلیحضرت خاقان مغفورسابق بطرف سمرقند گردید، شمه یی حرف میزنیم :

تقریبا درواسط سال ۱۲۸۷ هجری، هرگاه بسوی منطقه اراضی «غزنین» ونواحی آن یک نظری می انداختیم، کوه‌ها، دامانها، تپه‌ها، شیله‌هارابایک ردای بیضان مجلای برف بسیار ثقیلی مستورمیدیدیم، که زمینهای اطراف سراسر بایک طبقهٔ برفی که یک ونیم متر کلفتی دارد پوشیده است. درین اراضی پربرف، بمقابل همدیگر، دواردوی عسکری همجنس وهمقوم وهم‌دین وهم مذهب راکه ازطرفین تقریبا بشصت هفتاد هزار عسکرمیرسد، در مقابل همدیگر بخونریزی و کشتن یکدیگر مشغول می یابیم. کوماندانهای بزرگ این دواردوی متخاصم را، برادرحقیقی همدیگر می بینیم!

چه دهشتنمااحوال! اماچه باید کرد؟ ظروف زمان همچنین اقتضاء کرده بود! صحایف تاریخ واقعات بشر، ازاینگونه فاجعه‌های پرتیغ وخنجر، بسیاربمانشان داده است! حالا مایی محاکمات فلسفیه وتحقیقات حکمیه واقعه نگشته، ازحوادث بیان میکنیم.

اردوگاه عساکراعلیحضرت «امیرمحمداعظم خان» ، پسرافسری برادر زادهٔ شان ذات‌اعلیحضرت «امیرعبدالرحمن خان» در «روضه» نام موقع ، واردوگاه اعلیحضرت «امیرشیرعلی‌خان در «شش‌گاو» نام‌موضع ، نصب خیام خصام نموده بودند. نقشهٔ جنگی که ازطرف کوماندان بسالت نشان وسرافسر جرارذیشوك و شان ، اعلیحضرت امیرعبدالرحمن خان کشیده‌بود ، ومنصوبه حربیهٔ که ازروی همان‌نقشه به حرکت می‌افتاد ، اگرچه‌درصدی نودونه‌نتیجه پذیرموفقیت و کامیابی بود ، ومانند محاربات سابقهٔشان بفتح وظفررهبر بود ، ولی چه‌فایده که بنابربعضی حرکاتی که ازطرف خود امیرمحمداعظم‌خان برخلاف‌نقشه‌حرب بوقوع آمد ، این محاربه باهمه‌ساسان‌فتح ، بشکست منجر گردید ....

سال سوم ـ شماره ۵ ـ ۳۰ عقرب ۱۲۹۲

تحت عنوان«مقالهٔ مخصوصه»در بارهٔ‌محافظهٔ حقوق حکمرانی دولتها و قوت لازمهٔ آن‌مینگارد:

. . . دولتها خواه در داخل ملك خود وخواه بادولتهای خارج ملك خود حقوق حکمرانی وحق حاکمیت واستقلال خودرا بقوت خود محافظه کرده‌میتوانند که این قوت از دو چیز مرکب است : یکی «قوت جاندار» دیگری «قوت بیجان» قوت جاندار عبارتست از افسرهای با اقتداری که بفنون حرب آشنا باشد ـ وافراد عسکریه تعلیم یافتهٔ که غیرت وشجاعت وحمیت در نهاد شان‌باشدواسپ‌وبارگیر وا فرو تنومندی که در هروقت وهرزمان حاضر وتیار باشند. قوت‌بیجان‌عبارتست از توپ ـ تفنگ ـ جبه‌خانه ـ برچه ـ کریچ ـ استحکامات ـ قلعه های جنگی ـ آلات نقلیه مانند عرابه ها ـ ریل ها ـ ایروپلان ها واپورها وآلات مخابره مانند

تلگراف-تلفون - تلگراف بی سیم ودیگر لوازمات ومهمات حربیه وگدام ......

درین مقاله در بارهٔ جمع آوری اردو واصول قرعه وپشك بجای طرز طوایف الملوکی جمع آوری عسکر، تفصیلات میدهد که اصول قرعهٔ اردوی سوقتی یعنی ایله جاری را باطل وبجای آن اردوی دایمی را قایم ساخت . . . . سپس ازینکه در سال ۱۸۶۶ دولت پروسیا اصول مکلفیت عامه‌را بمیان آورد ذکر میکند، که هیچکس از عسکر شدن معاف نیست وموجد نخستین آن دولت پروسیاست .

سال چهارم - شماره ۵ - ۱۲ عقرب ۱۲۹۳

تحت عنوان « عالم عسکری »

برادران نظامی ما بدقت مطالعه کنند :

در سالهای اول سراج الاخبار افغانیه ، از عالم عسکری ، گاه گاهی بعضی بحثهای میراند ، که مقصد خالصانه از آن،محض استفاده خوانندگان کرام صنف نظامی ما بود . ولی ، کثرت تحریر ، وعدم تشویق وتحریك ، مارا برصرف‌نظر نمودن ازآن مجبورساخت , حالانکه , از عالم عسکری بحث راندن ، ومقالات عسکریه نوشتن ، برای « سراج الاخبار افغانیه »ضروری شمرده میشد ، زیراا کثر مشترکین کرام ما ، از صنف جلیلهٔ عسکریه میباشند . . . . .

[سپس تحت عنوان « کیفیت حاضر شدن دولت های متمد نه برای جنگ » مقاله راازخیرالدین خلوصی ترجمه کرده وبرعلاوه،مثالهای مشخص در باره جنگ جهانی از جانب خود تقدیم‌میدارد .]

سال چهارم - شماره -۱۷ - ۱۰ ثور ۱۲۹۴

درفصل « عالم عسکری » - تحت عنوان باده نوشی وحرب :

از روی تاریخ حرب ضرر های باده نوشی داده شده ومتذکر گردیده بجاست که در لسان شریف محمدی (ص) شراب را به «ام الخبائث» تعبیر کرده‌اند . . . .

سال چهارم- شماره ۱۷ - ۱۰ ثور ۱۲۹۴

[در فصل« عالم عسکری » - از جنگ روس وجاپان ، یك فصل داده شده ، ومتذکر گردیده که]تاریخ حرب روس وژاپان را در پنج جلد ، قبل از پنج سال ، بموجب امر وفرمان سراج الملة ، این مدیروسر محرر عاجز از زبان‌ترکی‌عثمانی، بفارسی ترجمه کرده ام . افسوس که بزیور طبع آراسته نشده . . . .

سال پنجم -شماره ۲۲-۲۵ سرطان ۱۲۹۵

[تحت عنوان« غزوات جلیلهٔ پیغمبری » به ادامهٔ شماره ۲۱ بیان اطاعت - حب غزا - شجاعت - محبت به بیرق - آرزوی شهادت - وبیان اسلحه در عهد نبوی (ص) آمده است .]

عالم عسکری - تاریخ حرب چیست

سال ششم - شماره ۲۳ - ۳۰ سرطان ۱۲۹۶

[بعداز مقدمه در بارهٔ اهمیت عسکری و فن‌سوق‌الجیشی‌واشاره به جنگ های عثمانیه ومحاربهٔ روسی و ژاپانسی نگارد :]

... زبان انگلیزی وعلوم عسکری انگلیزی ، تقریبا از یك عصر است ، که دروطن عزیزما دایرودارج شده است. اول بار ، درزمان‌سعد اقتران «اعلیحضرت امیر کبیردوست محمدخان» ، خلد آشیان ، در کابل ، شوق‌وهوس‌نظام‌عسکری

طرز جدید حاضر، در سرها افتاده، بکار آغاز نهاده شده بود. دراواخرسنه ۱۲۵۹ هجری، بنابر فرمان اعلیحضرت امیر کبیر، نخستین بار، پنج کندك عساکر نظامی پیاده، که هر کندك مرکب از (۸۰۰) نفر بود، مرتب ومنظم گردید (به سراج التواریخ: جلد ۲ - صیفه ۲۰۰ مراجعت فرمایند). درعین همین تاریخ، که بعد المصالحه، وبافرمان عالیشان اعلیحضرت امیر خلد آشیان، بر برادران شان، که بسرداران قندهاری معروف بودند قرار گرفت، نخستین بار از طرف سردار «محمدعلم خان»، پسر سردار مرحوم مغفور سردار «رحمدل» خان، که زبان انگریزی را از یك منشی هندی خوب آموخته بود، و کتابهای متعددی از فنون حرب آنزمان بزبان انگلیزی بدست آورده بود، بقدر دو کندك، که هر کندك مرکب از چهار صد نفری بود، تدارك توانسته بود! واین شوقها وهوسها، ازین پیش آمده بود، که در تاریخ ۱۲۵۵ هجری، دولت انگلیزی «شاه شجاع» نامی از باقیماندگان شاهان صدوزائی را، در پیش روی خود انداخته، و از غفلت و بی اتفاقی افغانان استفاده نموده، اول بر قندهار، وازآنجا بر کابل هجوم آورد. اگرچه در قندهار، سرداران قندهار، ودر کابل سرداران کابل، کمر جهاد ومدافعه را بسته کردند، ولی چون تیری که برسینهٔ خود میخوردند، وپر خود شانرا در تیزپروازی آن درآن تیر میدیدند، بجزیك آه حسرتی که میکشیدندو« ازماست که ماست» گفته مغلوب میشدند، دیگر نتیجه یی نه بخشید، وکابل وقندهار، در ظاهر بنام «شاه شجاع» غفلت انتفاع، ودر حقیقت لگدکوب استیلای انگلیز طماع گردید. انگلیز ها، کابل وقندهار را چون بنا بر اسباب فوق به بسیارآسانی استیلا نموده توانسته بودند، مانند ملك موروثی آبائی و اجدادی خود پنداشته، بکمال آرامی

واستراحت، سکنا پذیر حکومت گردیدند، بدرجهٔ امنیت که اهل وعیال واطفال خود را هم آورده بیتوتت هم فرمودند ! ... لکن غافل از ینکه ، ملت دیندار غیرت وناموس شعار وطن دوست افغانستان ، استیلای دولت دشمن دین خودرا ، هیچگاه، بروطن عزیز خود هضم کرده نمیتواند ، وبطوق بندگی واسارت غیر دین وغیر جنس وغیر قوم خود ، سر فرونمیآرد ! همان بود ، که چون بر حقیقت آگاه شدند، که حاکم مابحقیقت انگلیز است ، نه شاه شجاع ، ازهرطرف ، یك آتش ناقابل انطفاء علور یز اشتعال گردید ! سرداران نامدار ذیشان ، وروسای قبایل ، واقوام شجاعت وبسالت نشان افغان ، اتحاد واتفاق نموده ، همهٔ اردوی انگیز راقتل عام ،و کابل وقندهار را ، از وجود های نجس مستولیان وطن مقدس پاك وشاد کام نمودند .(این وقایع را از صحیفهٔ ۱۳۶ تا بصحیفهٔ ۱۹۸ کتاب مستطاب « سراج التواریخ » که اعلانش در صحیفهٔ آخرین متن اخبار شایع است ، مطالعه فرمائید) .

بعد از انکه انگلیز ها از افغانستان اخراج و تاراج شدند «انقاضها او ارها» یعنی شکست وریخت - بسیاری از آنها در کابل وقندهار باقی بماند ، که از آنجمله ، بسیار کتابها ، و بعضی آلات وادوات ، و بعضی منشی های هندستانی انگلیزی خوان بودند . این است که سرازن تاریخها ، برهمان انقاضها وآوارها ، بنای عسکری نظامی دولت متبوعهٔ مقدسهٔ ما ، براصول وقواعد نظام انگلیزی وضع و بنیاد یافت . در اوایل ، بولی وقومانده وتعلیم وقواعد نیز همه گی بزبان انگلیزی بود ، که نفر ها وافسر ها ، تنها بهمان لهجه وآهنگ کلمات آن بولی تطبیق حرکت نموده ، بهاصل معنی آن هم هیچ نمیدانستند !

در زمان « اعلیحضرت امیر شیر علی خان» مرحوم عسکر نظامی اصول جدیدهٔ

خیلی از خیلی افزونی گرفت ، درالبسه واسلحه وقواعد درجهٔ اعلای زینت ، وانتظام را حاصل نمود ، ولی هزارافسوس که آن همه عسکرانبوه ، از تربیه وآداب عسکری وروح عسکری ، که عبارت از ضبط و ربط واطاعت است محروم بودند . اما فضل عظیم امیر مرحوم مشار الیه ، که درعالم عسکری افغانی ، تابه ابد بلسان تجلیل و تکریم یادمیشود ، این است که « بولی و قوماندە» وهمه تعلیمنامه های عسکری را ، از زبان انگلیزی به اصل زبان افغانی ، ترجمه وتبدیل فرمودند .

درزمان سعد اقتران خاقان جنت مکین ، اعلیحضرت «ضیأ الملة والدین »، آن نقصان عدم تربیه واطاعت ، از عالم عسکری افغانی برطرف گردید . کند کهایی که درأثنای حرب دشمن بدون مجبوریت سلام میکردند - تسلیم میشدند - یا گردن کشی ونافرمانی مینمودند ، حالاً وسریعاً ، آن کند کها را از شرف سلاح شان محروم ساخته ، با عمال شاقهٔ ساختن راه ها وغیره ، آنها را سالهای سال مجبورسی گرادانید .

عهد ترقی مهد ذات شوکتسمات «اعلیحضرت سراج الملة والدین» عالم عسکری دولت مستقله مقدسه آزاد با استقلال ما را نیز ، ازهمه جهت نظام وانتظام کامل حاصل گردیده است . برای بسر رسانیدن افسران وحسن تعلیم وتربیهٔ افراد نظامیان بهر گونه تشبثات واقدامات نافع توصل ورزیده شد . تنظمیات وتنسیقات وتشکیلات اردوی دولت متبوعهٔ مقدسه ما ، به احسن صورت انتظام پذیرفت . درینخصوص شکر گذاری «معین السلطنه» را ، که بنظارت تمام امور عسکریهٔ ما مور میبا شد ، وسعی ها وکوششهای جناب سپه سالار سردار «محمدنادر» خان راکه به سرافسری وقوماندانی عمومی اردوی همایون ظفر مقرون شاهانه سرافراز میباشد ، نیز شایان تحسین وسزاوار تقدیر دیده میشود .

این بود ، مجملی ازتفصیل «تاریخ عسکری»دولت متبوعه مقدسه ما که بر استناد کتاب مستطاب«سراج التواریخ» ، مستندنموده عرض وبیان گردید. مقصد ازین تاریخ سرایی ، وافسانه خوانی اینست ، که آیا در ظرف این یك عصر، که ما ها از زبان های اجنبی تنها زبان انگلیزی را شناخته ایم ،وهر چیز ، ترقی وتمدن خودرا ، بهمان تقلید وتعقیب خط حرکت اتخاذ کرده ایم ، و در علوم و فنون متنوعه عصر حاضر ، که همه چیز ها وترقیهای استفادهٔ آنها بکتابهای آن موقوفست، ما چند کتاب درکدام علم عسکری یا ملکی یاسیاسی یا فنی ازآن زبان بزبان خود ترجمه کرده توانسته ایم ؟ حال آنکه ، از یك عصر به اینطرف ، غیر از همان زبان ، دیگر زبانی نشناخته ایم ، ومردمان بسیاری هم از ماها ، به آنزبان آشنا، وخوب آموخته شده اند . درمقابل همه آنها تنها «محمودافغانی» عاجز بود، که قسمت ، و سر گردانی غربت و سیاحت ، زبان«ترکی عثمانی»را به اوآموزانید ! پس ملاحظه فرمایند ، که در ظرف شش هفت سالی که هوس تالیف وترجمه وجریده نویسی ، اورا بر انگیخته ، بمقابل یك عصر کامل آثارفنی ، علمی ، ادبی ، در نظر انظار اهل وطن خود عاجزانه عرض وتقدیم نموده توانسته است .این نیست، مگر به قوت آن زبان مبارك ترکی ، وکثرت علوم وفنونی که درآنست .حروفات ولغات وطرز نوشته زبان ترکی عثمانی ، بازبان فارسی ما آنقدر شراکت وقرابت دارد ، که به بسیار زودی انسان آنرا آموخته میتواند ، وهمینکه قرائت آن را کامل نمودید ، همه کتابهای فنی وعلمی آن ، خود بخود با شما حرف میزند. حال آنکه در زبان انگلیزی اگر بخواهید بدرجه یی که ترجمه کتابهای فنی عسکری آنرا بکنید، سالها میخواهد ، تا آن زبان را بدرجه خود انگلیز بدانید ،وبیاموزید، وبعدازآن

بر ترجمه از آن مقتدر شوید . دلیل واضح وبرهان قاطع عرض خود را ، بجزاینکه وجود نا بود عاجزانهٔ خود را، وآثار قلمیهٔ عاجزانهٔ خود را نشان بدهیم ، ذکر چه خوا هد بود ؟!

این عرض عاجزانه را ، برخود نمایی حمل نفرمائید ! این یك مسئله ییست، که واجب العرض بود . بکمال فروتنی عرض می کنم ، که از زبان انگلیزی، در راه معارف ملکی وعسکری خود ما ، هیچگاه بدرجهٔ زبان ترکی استفاده کرده نخواهیم توانست .شاهد این سخن ما، تاریخ واقعات پیش چشم افتادهٔ ما ست . والسلام علی من التبع الهدا !

سال هشتم ـ شماره ۲ـ ۲۹ میزان ۱۲۹۷

تحت عنوان عالم عسکری ـ

«سراج الاخبارافغانیه» صحایف او راق خود را ، بمنظره های روح افزای فوتو زینگو گرافیهای عالم عسکری دولت متبوعهٔ خود زینت بخشایی انظار قارئین کرام خود ساخته ، همچنان گاه گاهی ، از مقاله های عسکری نیز قلم چلا نیها کرده، وبار بار گفته که غالبیت شرافت ، عزت افتخار ، در ین دهر ناپایدار، همه موقوف ومنوطست به قوت ، ومراد ازقوت ،زورعسکر است وبس. ومرادازعسکر، همین نوع عسکریست که در وقت وزمان حاضر دولتهای غالب ومظفردنیا ، بآ ن پیشرفت مقصد ومدعا توانسته اند ......

..... افغانستان خلقتاً عسکراست . زیرا دلیر و بهادراست . . . درحالیکه هیچکس او را عسکر نکرده ، خود بخود عسکر است ! درحا یکه هیچکس سلاح برانها تقسیم نکرد ه ، ملت مسلحه است ! . . .

سال هشتم ـ شماره ۳ ـ ۱۳ عقرب ۱۲۹۷

[خبرچاپ جلد پنجم «تاریخ محاربهٔ روس وجاپان» نشر شده ، وبعضی صفحات آن انتخاب وبچاپ رسیده است .]

سال اول ـ شماره ۵ ـ ۱۳ قوس ۱۲۹۰

[دربارهٔ توقیف شدن یک جاسوس جرمنی درانگلستان خبری داده شده ، و ازطرف سراج الاخبار این تبصره اضافه شده است :]

جاسوس و جاسوسی چندرقم است :

یکی همینگونه جاسوسهاست که دولتهای رقیب همدیگر در باب قوهٔ عسکریه استحکامات واسلحه وراه هاوافکار سیاسی وغیره درملک همدیگر اجرامیکنند ، که این گونه جاسوسها و جاسوسیها مقبول وبرای دولتها ضروراست .

دیگر یک رقم جاسوسی ملعونه ایست که برای رسانیدن شرو ضرر اقرا دبنی نوع خود ، بعضی دنائتکاران بی وجدان اجرا میکنند ، که این گونه جاسوسی و جاسوسیها شایان لعنت ونفرین میباشند .

مخبر های اخبار ها جاسوس گفته میشوند «مخبر» گفته میشوند ، زیرا خبر هائی را که میگیرند برای فایدهٔ عامهٔ نشرو اشاعت میکنند .

سال دوم ـ شماره ۱۵ ـ ۳ ثور ۱۲۹۲

تحت عنوان «عالم عسکری ، و جاسوسیهای عسکری» مینویسد :

ازنام جاسوس ، همین معلوم میشود که چیز های پنهانی راجستجوو تجسس کرده وبه تحقیق وتدقیق رسانیده آنرا خبر بدهد .

جاسوسهای بر دو نوع است :

یکی آن جاسوسهای، پست فطرت بی ایمانیست ، که برای ضرر ونقصان دولت وملت ووطن خود، به پیسه چتل ومردار رشوت دشمن دین ووطن گرویده شده، وجدان ناموس وایمان خود را بفروشند، و اسرار های را که متعلق نفع دشمن وضرر وطن باشد بدشمن برسانند، که ما ازین نوع دنی های بی ایمان بحث نمی رانیم.

ازنوع دوم آن حرف میزنیم، که آنها هزاران تهلکه ها و مشقت هارا برخود گوارا ساخته، وخبر هائی که برای نفع و فایدهٔ دولت و وطن وملت شان باشد، بدست آورده بدولت خود خبر میدهند.

(سپس خدمات جاسوسهای نظامی رابیان میکند. که دربارهٔ اسلحه دشمن اطلاعات میارند. جاسوسهای نظامی رابه چهار دسته تقدیم میکنند) .

اولاً جاسوسهای رسمی وآشکار، یعنی آتشه ملیترها که بدرجه اعلاترین علم وفن برآمده میباشند، ولااقل بسه چهار زبان بسیار ماهروشاطر میباشند .

ثانیاً جاسوسهای غیررسمی پنهانی، که به تبدیل قیافت وتغیرلباس کار میکنند.

ثالثاً درجاهای مهمی یك دولت مقصد پنهانی بدل دارد، درچنان جاها قونسلوسهای که میفرستند اکثردر اصل عسکر میباشند، وبه قیافت ملکی خود راصنعتکار یا تجار رقم داده باز وظیفه اصلی خود را بجامی آرند .

رابعاً جاسوسهائیست ازاهالی خود یك مملکتی که بدست استیلای دشمن در آمده میباشد:

محاربه هااول درسرحد می چسپد، وچون عسکر ازسرحد بخاك دشمن تجاوزنماید، هماندم آن اهالی محکومه، بسبب جنسیت وهم کیشی، فداکاریهای بزرگی برای

مددوخدمت همچنان هم عنصران خود بکارمیبرند. مثلامعاونت «طونغوزها» درمحاربه روس و ژاپان که به همجنسان خود یعنی ژاپانیها، ومعاونت ومددگاری جنسهای مختلفه بلغاریها و رومیها و غیره که محکوم دولت عثمانیه بودند، به محاربهٔ بالقانها همجنسان و هم عصران شان.

دیگر خدمت هاي که از آنها گرفته میشود، اینست که در وقت جنگ، جماعت های کوچکی از آنها تشکیل داده، و مسلح ساخته بر ای خراب کردن خط های تلگراف و ریل، و پرانیدن پلها را بدینامیت و آتش افروختن و رهزنی کردن و غیره چیزهائیکه موجب مشغولیت فکر و حیران ساختن دشمن شود، و قوت اردوی او را کم و متفرق سازد...

سال پنجم - شماره ۷ - ۳ عقرب ۱۲۹۴

ازجریدهٔ خاور، چاپ ایران، مکتوبیکه یك شخص از شیراز بدوست خود بمشهد نوشته.

(درینوقت طشت خائنان دین و دولت، و غداران وطن و ملت، از بام افتاد، و بدرجه یی کارشان آفتابی شد، که مقدار تنخواه شان، که از انگلیز میگیرند مردمان بازارهم میدانند که چند است ......)

سال پنجم - شماره ۱۲ - ۲۹ دلو ۱۲۹۴

[اشاره به یك فقره شماره ۷ سال پنجم سراج الاخبار میکند؛ که زیر عنوان «خاین های وطن وملت» چاپ شده بود. نگارندهٔ مکتوب خازن الکتب محمد زمان[1] مینگارد: -۱-
.... در هیچ اخبار نخوانده‌ام، یك نفر از ملا زمان دولت برتانیه را، دولت روس

۱- محمد زمان خازن الکتب سراج الملت برادر ارشد محمود طرزی

به دادن تنخواه وپول از خود کرده باشد، و باآنکه، دولت برطانیه ، باوجودیکه در علم سیاسی سرآمد گفته میشود، بازهم نشنیده‌ام که یکی‌از مامورین دولت‌روس را، ویا خورد ترین‌دولت اروپا را، به پول‌از دولت متبوعه اش‌روگردان‌توانسته‌باشد. ....حال‌آنکه بار بار دیده وشنیده شده، که کار داران‌فلان‌دولت‌اسلامیه‌را‌نصارا‌بپول از خود کرده و ایمان ووجدان خود را و آزادی تمام ملت را برای نفس شوم خود پایمال و اسیر کرده اند.سبب اینرا بهیچ‌صورت ندانستم.]

* * *

محمود طرزی در جواب این نامه«خازن الکتب» مینگارد:

تحریرات حکمت‌و دیانت غایات آن بزرگوار مطالعه‌گذار این مخلص‌عجزشعار گردید.باوجود ضعف و ناتوانی، که بسبب بیماری‌بروجود نابود احقرانه‌ام مستولی میباشد، بدرجۀ ممکن در حل مسئله « مشکل‌لاینحل»قلم‌فرسا ئی را یکی از وظایف مهمۀ انسانیت شمرده، علی قدرالاستطاعه، بوجه اختصار بعرض‌ما‌فی البا ل مبادرت می ورزم:-

مسئله را میباید که از سه نقطه نظر تعقیب و محاکمه نمائیم :

اول ـ از نقطه نظر دین و اخلاق.

ثانیاً ـ از نقطۀ نظر تربیه ووجدان.

ثالثاً ـ از نقطۀ غیرت و ناموس.

لهذا، بکمال‌جرئت، باید گفته شود که‌عامل این فعل شنیع، که به‌پول‌گرویدۀ یک دولت بیگانه گردد، و موجب غدر و خیانت‌با دولت متبوعه و ملت ووطن خود شود،آنچنان لعنتیهارا، از دین و اخلاق و تربیه ووجدان و غیرت و نا موس سراسر

محروم و بی بهره باید پنداشت، که درین خصوص، هیچ مشکلاتی نیست، و هر صاحب بصیرت که یك کمکی عقل و درایت را سالك باشد، فی الحال بر بدیهی و آشکار بودن این امر، بدون تانی و درنگ، حکم میکند.

اما مسئله ضعف مشکل لاینحل را درینجا پیدا میکند که آیا این اشنع اعمال چرا در مسلمانان موجود و در اوروپاییان مفقود است؟ این است که ما هم باید، ازینجا، بحل این مشکل، تدقیقات خود را بر نقاط سه گانهٔ فوق جریان داده بگوئیم که: آیا انسانرا از اینچنین یك عمل شنیع بجز دین واخلاق، بجز تربیه و وجدان، بجز غیرت وناموس کدام چیز است که منع کرده بتو اند:

چون قضیه چنین باشد، باز سوال وارد میشود، که آیا چسان حکم کرده خواهیم توانست که این چیز ها در اسلامیت مفقود، و در نصرانیت موجود باشد. حاشا ثم حاشا، که این چنین یك حکمی بخیال و خاطر هیچ فردی از افراد مسلمانان گذر کرده بتواند! اخلاق حسنه، تربیه روحیه وبدنیه، وجدان سلیم غیرت وناموس مستقیم، از اجزای متممهٔ دین مقدس اسلام است، که پیروان این دین مبین مکلف و مجبور وموظف و مامور برانست. این سوداگری منفورهٔ ملعونه، که موضوع بحث ما شده است، عبارت از دین فروشی مطلق شمرده میشود، که تاجرآنرا بهمه حال از دایرهٔ حدوداسلامیت خارج باید پنداشت، و چون دین را فروشد، هیچ شبهه نیست که متمات آنرا نیز یك جا با آن سودا کرده خو اهد بود.

بزرگوا را! بخیال نا قص، این حقیر چنان میرسد که، سبب های یگانه این سود اگری ملعونهٔ منفوره، این چند چیز شده است:

اولا ـ دور ماندن از قرآن.

ثانیاً ـ داخل شدن خرافات در دین.

ثالثاً ـ نقصان اخلاق و تربیه.

رابعاً ـ سؤ تفسیر در معانی حقیقی وجدان و غیرت و ناموس.

قرآن کریم و فرقان حکیم، که هادی صراط المستقیم و معیار هر صحیح و سقیم است، بسیار خوانده نمیشود، و بمعانی آن ازنظرحکمت دیده نمیشودو به این پی برده نمی شود که این کتاب مستطاب، یك قانون عدل و حقانیتی ست، که برای اصلاح و فلاح ابدی جملهٔ عالم و امم بشر، تا بمادام القیامت شرف نزول یافته است. و یك منبع آبحیات معرفت و سعادتست که تا آخر دوران زمین وآسمان، موافق ومطابق هرعصروهر، زمان استنباط هرگونه مطالب ومقاصدی که برای هرنوع خیر هاوسعادتهای بشر باشد، ازان کرده میشود، و بالعکس گویا از افراط تعظیم، به تفریط تعلیم آن پرداخته شده است. حتی، غیراز تفاسیر شریفه یی که مفسرین کرام ماتقدم، رحمهم الله. بمطابق عصر و زمان خودشان کرده گذاشته اند، دیگر گونه تفسیر کردن را اهم جواز نمیدهند. حتی در نزد بعضی، عام ساختن وعام فهم کردن آیات کریمه صحایف اخبار نیز جایزشمرده نمیشود. ازین است که آن رهنما وهادی ما، درگوشه های طاقهای بسیار بلند، درمیان صدها محفظه ها، گوشه نشین نسیان ما نده است، وازجمله خیرات وحسنات برقم آمده، درسر قبر هاوسزا رها، بروح مردگان تقسیم وتوزیع وقرائت میشود.

هر گاه در بحث «داخل شدن خرافات در دین» سخن رانیم، بچنان چیزهائی بر خواهیم خورد، که ازحیرت به حسرت، از حسرت بحیرت، دو چار خواهیم شد. دین مقدس اسلام، در ابتدای ظهورش، یك شهراه صاف و مستقیم بیخاروخاشاکی بود، که حضرات اصحاب گزین ومجاهدین دین مبین، بان شهراه متین، غرب وشرق دنیا را

باانوار هدایت و عدالت منور و آباد نمودند. افسوس است که، رفته رفته، در آن شهراه علویت همراه، فراز ها و نشیبها، گودالهای عجیب و غریبی پیدا گردیده، موجب بسی تفرقه ها و اختلاف ها و تشتت ها و پراگندگی ها گردید، و شهراه حقیقت، بسر بسی کوره راه های ظلمت اندود خرافات آلودی، شاخ شاخ و جدا جدا گردید.

ای بزرگوار! این مبحث خیلی عمیق و دقیق است، و بیک صحیفه دو صحیفه سخن تمام نمیشود. بلکه یك تاریخ مفصلی نگاشتن لازم می آید. در ایران، در ممالك ترکیه، در هند و مصر، و وطن عزیز خود ما، اگر جستجو شود، آنقدر کتاب های خرافات آلود که بحدیثهای موضوع، و افتراها بر بزرگان و اولیای دین پر و مملو میباشد، دیده میشود، که نسبت بآنها کتابهای معظمی که از حقایق نظریات عقلیه، و حکمیات فلسفیه و سیاسیه دینیه، بحث و بیان میرانند، خیلی کم و نایاب میمانند. تنها کتابها نی بلکه بعضی واعظهای جاهل و گمراهی دیده میشود، که در بازارها و کوچه ها ایستاده، برای گدائی، بعضی چنان زهرهائی، در دماغهای اهالی بیچاره می اندازند، که یك آدم واقف حقیقت را زارزار بگریه می آورد. خود این حقیر شما، در همین بازار ده افغانان خود ما می گذاشتم، دیدم که سر دم بسیاری جمع آمده اند، و همه شان بیك استغراق، همه گوش گردیده، ترهات و خرافات یك شخص کشکول بدوش سفید پوش بلند آوازی را بگوش جان میشنیدند. حتی دکاندار ها هم دست از کاروبار باز داشته، بصورت مراقبه، به آن زهرفروش گوش داده بودند. یك قدری درنگ کرده گوش نهادم. همینقدر شنیدم که می گفت: «یك شقی بود، که سی و نه قتل نفس معصوم را نموده بود... نمیدانم که در پیش کدام ملا رفته پرسید که: من سی و نه قتل کرده ام، آیا بخشیده خواهیم شد؟ او گفت که: اگر چهل قتل بکنی هم بخشیده

میشوی ! و آن شقی تیغ را کشیده آن ملا یاشیخ را هم کشت، تاچهل پوره شود، و باز یك شخصی او را بخواب دید، که در جنت نعیم مقیم است . . . »

انصاف فرمائید، که این چه قسم خرافاتست! معلوم عالی شماست، که در همه جا عوام جاهل نسبت بخواص فاضل بیشتر است. چون اینچنین خرافات عام فهم شود و کتابهای اینگونه موعظه ها و خرافاتهای هم بکثرت متداول گردد، حال بکجا منجر خواهدشد؟ مثلا کتابهای که بگوید، اگر هزار ها معاصی واسرتکب شوی، ودو رکعت نفل در فلان وقت شب بخوانی و یا فلان ورد دعا را اینقدر بخوانی، غیر از آنکه جنت نعیم مقامت شود، چنان حوری رانایل میشوی که سرش در شرق و پایش در غرب باشد! وقس علی السواقی! پس چون یکبار اینچنین یك فکری در دماغها قایم گردد، باید همان دو رکعت نماز نفل یا همان ورد و دعا، بکمال جرئت و بی پروایی، بر هرگونه قبایح و رذایل مرتکب شدن بسیار آسان مینماید، وچون بان دو رکعت نفل، یا بان ورد و دعا، همه گناهان عفو شدنی باشد، آیا برای پنج وقت فریضه را بجا آوردن، وروزه ماه رمضان را گرفتن، ودیگر احکام شرعی را ایفا نمودن، چه حاجت میماند! ؟ والحاصل، این یك مشتی از خروار، ونمونه یی از بسیار است، که عرض شد، وگرنه بهزارها ازین گونه خرافات، حتی هزارها احادیث موضوعه نیز، درآنخصوص ها ساخته شده است، که داخل شدن اینگونه خرافات در دین مقدس اسلام، افکارعامه را چنان زهرناك گردانیده، که از گفتن و بیان نمودن آن هم انسان خایفانه اداره کلام میکند، که مبادا بعرض باور کنند کان آنگونه خرافات، انسان سردوچار آید!

اگر گفته شود که فعل شنیع گرویده شدن به پول اجنبی از گروه عوام الناس

نی بلکه از خواص بظهور رسیده است، زیرا گرو یده شدن عوام، چندان ضرر و زیا نی بدولت ووطن وملت نمیرساند، حالانکه اگر یکی از خواص، به آنچنان بیع و شرای ملعونه اقدام ورزد، ضرر و زیان آن عام میشود، ماعرض میکنیم که آنچنان خواص را خاص نی بلکه از «انعام هم بل اضل» باید گفت، درانوقت، مسئله، نقصان تربیه واخلاق، وسوء تفسیر، درمعانی وجدان وغیرت وناموس بظهور میرسد. لهذا آنچنان اشخاص ملعون، اولا ازاخلاق بقدر یک ذره بهره ندارند، ثانیاً تربیه وتعلیم شان بدرجه یی نقصان دارد، که بجز خرافات پرستی، دیگر از هیچ چیزی بو نبرده اند. از وجدان سراسر بی نصیب مانده بمعنی حقیقی آن هم بی نبر ده اند که چیست زیرا وجدان، یک حس قلبی وباطنی ایست که انسانرا همان حس بر خوبی و بدی آگاه میگرداند.

کلمهٔ غیرت رااتنها برسیالداری وهم چشمی ورقابت تفسیر، وکلمه مقدس ناموس را که شهپر جبر ئیل امینش باید خواند، تنها بر یک شعبهٔ آن منحصر دانسته اند، که آنهم عبارت از عرض زنان میباشد. حال آنکه درجهٔ اعلای غیرت و ناموس آنست که انسان غیرت ملیه وناموس وطنیه خود را محافظه کند. کسیکه دین دولت، ملت، وطن خود را بپول مردارد دشمن این مقدسات سودا کند، و بردنائت دلاله گی این مقدسات مرتکب گردد، آیا آنچنان دنی های پست فطرت را چسان صاحب دین، تربیه، اخلاق وجدان، غیرت، ناموس گفته خواهیم توانست؟؟

حالا بر جان مسئله رجعت کرده این را تحقیق کنیم، که آیا در اروپا، چرا اینچنین بیع شرای فروختن دوات، ملت، وطن، بمقابل پول دشمن بوقوع نمی آید؟ پیش از همه چیز، درینخصوص سخن یک فیلسوف اسلامی را بمقابل یکی ازنصرانیانی

که با او سبا حثه میکرد بیا ن میکنیم، که گفت : شما (یعنی نصرا نیا ن) هر اندر که از دین خود رو گردانی جستید، بهمان نسبت ترقی کرده غالب و مظفر شده رفتید . وما مردم اسلام، هما نقدر که از دین خود رو گردانی گزیدیم، هما قدر تدنی کرده مغلوب ومقهور شده رفتیم . حقیقت هم همین است .

وقتها بی بود که اوروپا، در زیر پنجه قهروتند سر کلیسا ها مانده بودند . پاپا سها ، چنترا به گز سیفر وخنید ،وهمه کس را از شاه وگدا که پاپها مطرود میکردند ، چنان بود که گویا از عالم انسانیت اخراج میشدند. درانوقتها، اروپا دریك عالم خرافات وظلمت، وعمای تیره وتاری پویان بوده ، تنها باینگونه بیع وشراهائی ، بلکه بصدها رقم ا گواریها در سیان شان سرزده ظهور میشد . اما رفته رفته ، حکمت ، فلسفه، فن طبیعت حاکم شده رفت . وهرا نقدر که حکمت طبیعت حاکم شده رفت ، حاکمیت کلیساها مضمحل گردیده رفت، و چون حب وطن از اجزای متممهٔ طبیعیه بشریه سیبا شد، خیانت بوطن وملت ودولت ، سرا سر خلاف حکمت وطبیعت شمرده شده مفقود گردیده رفت .

مع ما فیه ،چنان گفته نمیشود که اوروپا درجه اکملیت را احراز کرده باشد. نی نی ! در اوروپا نیز بچنان بعضی خلاف طبیعت چیزهایی تصادف میشود ، که انسانرا حیران میسازد ! خلاصه همینقدر عرض میشود ، که گرویده شدن به پول دشمن ، برای خیانت بدین ودولت وملت ووطن ، خلاف طبیعت ،ومغایر انسانیت یك عمایست که در هرجا ودر هر قوم ودر هر انسانی که وجود یابد، مستوجب لعنت ونفرت میشود . اوروپا را هم سراسر ازین عمل شنیع خالی نباید پنداشت.

چندسال پیش ازین ، مسئله «دریفوس »(۱) و مستر «گوبان» ، که بفر وختن نقشه های استحکامات جنگی فرانس رابجرمن متهم شده بود ، هنوز از خاطره ها فراموش نشده است. والحاصل ، اینچنین اشخاص ، «غلط طبیعت» یك مخلوق مستنکره وملعونی دانسته ، ازهیئت اجتماعیه بشریه ، وحقوق مدنیه سلبیه و مطرود ومردود شان باید دانست. این است که باوجود پریشانی ذهن و اختلال صحت، بهمینقدر نتیجه افکار حقیرانه را، در جواب آن بزرگوار لطف کردار خویش عرض نموده توانستم .

باقی از درگاه حق ، جل وعلی ، اصلاح امت ناجیه را نیاز و تضرع کرده ختم مقال مینمائیم .

سال پنجم - شماره ۳ - ۱۸ میزان ۱۲۹۴

[بعداز دادن این خبر ، که فراماسونهای آلمان، با فراماسونهای فرانس و ایتالیا قطع علاقه نمودند. مینگارد:]

فراماسون - یا فراسیسن - که در زبان ملك ما آنرا فراموش خانه میگویند ،

-۱- دران زمان چنان، پنداشته شده بود که دریفوس (یك ضابط یهودی فرانسوی) اسناد نظامی را به سفارت المان در پاریس فروخته است دریفوس از روی مجازات تبعید شد .

حقیقت آن بود که سفارت المان در پاریس ذریعه یك خادمه جاروب کش اسناد را بدست آورده بود، بیگناهی دریفوس در زمان نگارش این مقاله معلوم نبود، وبعداً ثابت شد . امادرزمان جنگ اول جهانی، مثال های دیگرخیانت های ملی بعضی افراد اروپا ئی پیدا شد . (ر. ف) .

یك جمعیت مخصوصه ایست، که در هر طرف دنیا ، جماعتهای آن موجوداست، ومحفلهای آنرا «لوج» میگویند. درخصوص اسرار هاوانتریگهای جمعیت فراسیسن، انواع روایتها وحکایتهای عجیب وغریبی زبانزد شده است ، حالانکه آنهمه روایتها بجز مبالغه دیگر چیزی نیست . درحقیقت یك جمعیت دنیوی ایست ، که برای بعضی نیرنگ های مسلك خودشان، وپیشرفت مقاصد مخصوصهٔ شان، بنام خدمت انسانیت ، «وعقد اتحادو اخوت ،یك لباس هزار رنگ ، وپرده های رنگا رنگ برروی کار آورده اند.

این جنگ رستاخیز آهنگ، چنانچه پرده از روی بسی اسرارها برا نداخت ، پردهٔ فراسیسنی را نیز پاره نمود . مثلا یکی از پرده های فراسیسنی ، این بود که فراسیسنی ، هیچگاه با همدیگر خوددشمن نمیشوند. از یکدیگر بیگانگی نمی کنند اگر در شرق باشند ، اگر در غرب، همدیگرخودرا میشناسند ،وبمعاونت و مددگاری، یگدیگر بجان می کوشند ، حال آنکه در وقت حاضر، همهٔ دولتهای که بایگدیگر جنگ وخونریزی،میکنند،ومنافع یگدیگر را پامال میسازند، بادشاهان شان ،و وزرای شان ،وبسیاری از اهالی شان ، بیك لوجی ازلوجهای فراماسون ـ یا فراسیسن منسوب میباشند. زهی خدمت انسانیت! خهی یگانگی واتحادواخوت ومعاونت

۶ـ ا اطلاعات علمی «سراج الاخبار افغانی»

سال اول ـ شماره چهارم، ۳۰ عقرب ۱۲۹۰

تحت عنوان «ادبیات» مقالهٔ دربارهٔ «علم و معرفت» که در اخیر آن آمده است:

«تا دانا نشوی ، نه خود را می شناسی ، نه خدا را . تا شناسا نشوی نه خیر خود را می اندیشی ، و نه خیر اعداء را »

سال ۲ - شماره ۶ - ۱۹ قوس ۱۲۹۱

مقالهٔ مخصوصه

«علم را محدود بگوئیم یا غیر محدود؟

نمیدانیم که چه بگوئیم، زیرا آزدانه چیزی گفته نمیتوانم! اگر بگوئیم، به بعضی جاها پی میرسیم، که خود را هم گم میکنیم. مثلا اگر بگوئیم که «علم» بمعنی دانستن است، آیا دانستن عبارت از دانستن چه چیز خواهد بود؟ اگر دانستن اشیای کائنات مراد باشد، یکی از جملهٔ اشیای کائنات فضای کبود فامیست، که برما پایان دارد، وما آنرا «آسمان» میگوئیم، حالا نکه غیر محدود بودن آن، وغیر قابل بودن شمار کواکب درخشان آن، فناً ثابت است.

سال دوم - شماره ۱۵ - ۲ ثور ۱۲۹۲

[درفصل «مقالهٔ مخصوصه» «حکمای قدیم چه بودند، وحکمای جدید چه شدند؟» مقالهٔ مفصلی، درمقام حکمای قدیم آمده است. ازمشکلات سفردران زمان ذکر شده واین سطور نگاشته شده است:]

از یك قطعه بدیگر قطعه سیروسیاحت کردن، کارهر بهادرجهان پیمانبود. وازین سبب بود که ازوهم وقیاس، بسی مملکتها، وانسانها، و مخلوقات غرابت نما نقل وروایت کردند. ومانند «عجایب المخلوقات» کتابها تصویر نموده، از بسی «گلیم گوشها» ودرختهای کلهٔ انسان» و«اقواقها» وغیره بحثها رانده‌اند! حالا یك خریطه و نقشه کرهٔ زمین عصر حاضر رابر سرمیز تان اندا ختــه، ببینید که دنیا باربار از دنیای پیشتر بزرگتر گردیده، وسیر وسیاحت آن بدرجه ای آسان

شده ، که تمام کره را بایك یکس کوچك د ستی ، در ظرف هشتاد روز دور کردن یك ساعت تیری شمرده میشود !

. . . . واحاصل چون بسوی مطبعه ها، وسکتبها ، و کتبخانه هاوا کادمی ها و باغچه های نبا تا ت وحیوانات ، ورصد خا نه ، وهزار ها اختر اعها و آلات وا دواتی که در ین عصر حا ضر بدست حکمای جدیدمی بینیم نظر کنیم ، عشر عشیر آن بخیال وخاطر حکمای قدیمه هم نگذشته بود . . . . .

(در اخیر سینگا ر د:)

...حالا چون این همه سحا کمات را قارئین کرام مطالعه فرمایند ، در باب اینکه «حکمای قدیم چه بودند وحکمای جدید چه شدند؟ » یك فکر اجمال حاصل کرده خواهند بود . لیکن این راهم بگوئیم ، که از ین تفصیلات چنا ن مفهو م نشو د که ، ما حکمای قد یمه را سراسراز قدر و حیثیت دور انداختیم . نی نی ! قدر وقیمت حکمای قدیمه ، نه چندانست که آنرا انسان انکار کرده بتواند. قدما اساس نهادند، متأخرین بران بنا ها ساختند . قدما معلم بودند ، متأ خرین متعلم شدند. قدما تخم حکمت را کاشتند ، متأخرین حاصل برداشتند. لهذا ، چنانچه افضل بودن متقد مین انکار شدنی نیست ، همچنان ، اکمل بودن متاخرین نیز بدیهی وثابت است . والله اعلم بالصواب .

سال اول — شماره ۱۷ — ۱۱ جوزا ۱۳۹۱

[تاریخ کره زمین ، مابعد از شماره ۱۶ : ژه ئولوژی یادوار ستة .]

سال اول ـ شماره ۱۸ ـ ۲۷ جوزا ۱۲۹۱

[«تاریخ کرهٔ زمین» درین شماره ختم شده است.]

سال دوم ـ شماره ۳ ـ ۱۱ سنبله ۱۲۹۲

[ختم مقالهٔ فن جیولوجی یعنی طبقات الارض، در فصل «متالا ت فنیه» مسلسل به چاپ رسیده است.]

سال ۲ شماره ۸ ـ ۱۹ جدی ۱۲۹۱

[تحت عنوان «حکمت طبیعیه» مقاله یی درباره متهاورلوژی نوشته شده] یکی ازفنون معتنابهای عصر حاضر، فن متهاوروژی ست، که ترجمهٔ فارسی آن علم احوال هوا، وعربی آن علم الحوادث الجو میباشد. فن متهاورلوژی، معتنا ترین شعبه ایست ازشعبات حکمت طبیعه، که ما درینجا، بالتدریج، چنانچه، ابلا وعده نموده ایم، از هرگونه علوم طبیعیه، درتحت سرلوحه «حکمت طبیعیه» بنظر قارئین کرام عرض خواهیم نمود، که ازآنجمله یکی نیز همین عنوان مافوق ست.

[سپس مقالهٔ مفصل آمده است، ودراخیر، نام مراجع ترکی منبع آن ذکرشده است].

سال سوم ـ شماره ۱۵ ـ ۲۱ حمل ۱۲۹۳

[درفصل «علوم وفنون» که کلیشهٔ مصور دارد. تحت عنوان فلسفهٔ اسلامیه واحوال انسان بعدازمقدمه ای، شامل مطالب اسلامی بحث احوال انسان آغاز شده است این آغاز این سلسله مضامین میباشد.]

سال سوم ـ شماره ۲۳ ـ ۱۶ / اسد ۱۲۹۳

[مقالۀ احوال انسانی ـ تحت عنوان فلسفۀ اسلامیه ـ در فصل علوم وفنون. که اکثر آن راجع به تشریح جسم آدمی میباشد در ین شماره بپا یان میرسد.]

سال چهارم ـ شماره ۱۱ ـ ۱۱ دلو ۱۲۹۳

[تقسیمات جمعیت بشریه ـ (بحث جغرافیه زیر لوحۀ «علوم و فنون» حالات ثلاثه «وحشت، بدویت، مدنیت» بیان شده است. در اخیر مینگارد:] «مدنیت تامه، حقیقت مختلف فیه است، و هر کس به یك رنگی آنرا تعریف وتوصیف کرده است»

سال پنجم ـ شماره ۵ ـ ۱ عقرب ۱۲۹۴

[تحت عنوان علوم وفنون.

بسلسلۀ اختراعات محیرالعقول. حفر کانال سویس را شرح داده است. ونیز بند هائی نیل، وبزرگترین پل های دنیا وتونل ها، وبرج ایفل ...]

سال ششم، شماره ۳ ـ ۷ میزان ۱۲۹۵

[تحت عنوان «مقالۀ مخصوصه» در باره جماد انسان ـ و تاثیر ماشین درترقی قدرت انسان، مقاله ای آمده ونتیجه پراهمیت علم نگاشته شده است: مینویسد:]

اولاد وطن! سعی کنید همت ورزید فن بیاموزید تا انسان کامل شوید واز درگه تنزل جمادی رهیده بمرتبۀ اعلای کمالات انسانی واصل شوید ... جماد هزار بار بهتر است ازانسانی که فایده وثمرۀ حرکت آن بملت ووطنش نرسد!

سال اول، شماره ۱۳ – ۱۵ حمل ۱۲۹۱

« عالمهای ژاپان »

بقلم عبدالرشید ابراهیم، عالم تاتار، که برای نشر اسلام به ژاپان سیاحت کرده (این سیاحت نامه درین شماره آغاز شده است.)

سال هشتم شماره ٦ – ۲۷ قوس ۱۲۹۷

[احوال عالم – تعریف اسم. دوام بیان احوال استرالیا.]

– از شمارهٔ آینده، به احوال چین و چینیها آغاز میشود. انشاالله العزیز الرحیم.

(تذکر: ارادهٔ خداوند نبود که شمارهٔ مابعد سراج الاخبار، بچاپ برسد).

سال اول – شماره ۷ – ۱۵ جدی ۱۲۹۰

[در فصل مقالات فنیه مقالهٔ تحت عنوان «الکتریک، یعنی قوت برقی» آمده است]

سال سوم شماره ۷ – ۲۲ قوس ۱۲۹۲

تحت عنوان یک اختراع جدید:

سامو ئیل لایین نام امریکائی، یك آلهٔ عجیبی اختراع کرده که از فوتوگراف و گراموفون خیلی برتری دارد و متمم سینی ماتوگراف شمرده میشود. مثلا اگر این آله را دریك بازاری یایك جمعیتگاه مردمانی بگذارند همهٔ صداها واواز ها را یکبارگی ضبط وحفظ کرده و همه را بیك بارگی بکجا میشنو اند.

سال پنجم شماره ٤ – ۱۸ میزان ۱۲۹٤

زیر سرلوحه «علوم وفنون» دربیان اختراعات، تدله تلسکوپ – ومیکر وسکوپ.

دربیان میکروسکوپ، ازخدمت های نافع آن برای حیات نوع بنی بشرو طات ذکرشده است.

سال هشتم- شماره ۳-۱٤ عقرب ۱۲۹۷

فن هواپروازی بشر، دربارۂ برروی هوار اندن بالون (ادامۂ شماره ۲ سال ۷).

سال هشتم -شماره ٤ -۲۸ عقرب ۱۲۹۷

فن هوا پروازی بنی بشر-مابعد ازشماره ۳ سال هشتم:

[اشاره به اهمیت سنه اوراوژی...] سیر وسیاحت هوا، بواسطۂ بالون غیر ممکن نی بلکه ممکن است، چنانچه، در ینوقت حاضر، ارو پلان ها و زیپلین ها، آن «ممکن» گفتن نیم عصر پیشتر[] را، درعالم امکان عیان ساخت.

سال اول - شماره ۳، ۱۴ عقرب ۱۲۹۰

«صحت عایله» بقلم و امضاء محمود طرزی.

سال اول - شماره ۱۲-۸ اسد ۱۲۹۱

الحمد لله والمنه، صحت عموسی بر کمال است. هیچگونه امراض ساریه ومزمنه در شهر عزیز ما موجود نیست. تنها مرض چیچك و سرخکان که بلای مدهش خانه ویران طفلان است، درشهر عزیز ما موجود است.

لهذا، صاحبان اطفالیکه جگرپارۂ خودشانرا خال نزده، اگر یك آن اولتر بشفاخانۂ مبارکه برده به خال زدن شان مبادرت ورزند، از احتیاط دور نخواهد بود...

سال اول - شمارۂ سوم-۱۴ عقرب ۱۲۹۰

در فصل «مقالات صحیه وطبیه» مقاله ای راجع به صحت عایله و ضرورت وقایه صحت اطفال، بقلم محمود طرزی آمده است.

سال اول ـ شماره ۳، ۳ عقرب ۱۲۹۰

«مقالات طبیه» قاعده های حفظ صحت در باب معده . ده نصیحت برای صحت... (از «المانك» عسكری (تركی) ترجمه شده.)

سال اول ـ شماره نهم ـ ۳۱ دلو ۱۲۹۰

مقاله تحت عنوان «حفظ صحت»: بوقت خوابیدن و بوقت بر خاستن وغیره.

سال اول ـ شماره ۲۱ ـ اول حمل ۱۲۹۱

مقاله تحت عنوان «حفظ صحت» در بارهٔ سر، چشم، گوش و بینی، دندان ها، حسن وجمال .

از «تعلیم قرائت» ترجمه شده است.

سال ۲ شماره ۸ ـ ۱۹ جدی ۱۲۹۱

در بارهٔ مکروب اطلاعات داده شده.

سال اول، شماره ۱۲ ـ اول حمل ۱۲۹۱

تحت عنوان «سخنان هر رقم، نسخه های فایده نما، قاعده برای نگهبانی اسلحه یعنی یراق از زنگ، قاعدهٔ برداشتن لکهٔ چربی از جامه.

سال دوم شماره ۳ ـ ۴ عقرب ۱۲۹۱

تحت عنوان «بی بی ها صاحبه های عایله ها را یادگاردر بارهٔ رخت شویی و شستن رخت های رنگه، مانند چیت و صندوف و گاج و قالین، مطالب عملی داده شده است.

۷- فلسفه ، فلسفهٔ تاریخ

سال ۲ - شماره ۱۸ - ۱۹ حمل ۱۲۹۲

مقالهٔ مخصوصه تحت عنوان «چیست؟ - چرا؟»

(بعد ازمقدمه،اشاره به«فلسفه» میکند،و در اخیر مینویسد :)

دانش عامیانه برباریدن باران وروئیدن سبزه وغله ازان منحصر میماند.فن،اسباب و علل باران را جستجو کرده،حقایق ثابتهٔ آنرا بمیدان مینهد . فلسفه،اساس وعلت غائی قوت عظیمهٔ مد برآ نرا جستجو میکند، که اگر از اینچنین علم بسیار عالی، گاه گاهی بعضی مباحث در صحایف سراج الاخبار افغانیه بنظر مطالعه کنند گان محترم تصادف نماید،چه عیبی خواهد داشت؟

سال اول - شماره ۹ - ۱۸ دلو ۱۲۹۰

یکی از علوم بسیار معتنابهای فواید انتما، علم تاریخ ، است که مطالعهٔ آن انسان را بسی عبرت ها و فایده ها می بخشد . . . .

. . . بنابر منافع وفواید که تاریخ ،دارد،بعد ازین نسخه های روزنامهٔ«سراج الاخبار افغانیه»ببعضی لوحه های تاریخی نیز تزئین صحایف نموده مطالعه کنندگان کرام خود را مستفید مینماید .

(درین شماره تاریخ علم تاریخ ،داده شده و بعد از بیان آثارهیرودوت و غیره از مور خان عرب و از انجمله تاریخ ابن عساکر و نیز از ذهبی وابن اثیر وابن خلدون ذکر شده است .

در شماره های مابعد مقالات باین سلسه،چاپ رسیده است .)

سال اول، شماره ۱۹ — . . سرطان ۱۲۹۱

[مقالات علمیهٔ، علم تاریخ، تاریخ بشریت]

هرعلم دوجنبه دارد: یکی جنبه موضوع آنست ودیگر جنبه حکمت آنست، که عبارت ازمحاکمات فلسفیهٔ عقلیه در آن است. مقصد اجزائهٔ ما اینست، که از حکمت تاریخ سخن رانیم، و با ینوسیله در باب گشایش ذهن وفکر و تربیه عقل ووسعت معلومات مطالعه کنندگان کرام خود، عرض خدمت ورزیم. . . . [سپس درباره تاریخ خلقت ابوالبشر آدم علیه السلام، مطالبی را ازقرآن کریم را تفسیر کرده وعده میدهد که ازآثاراحمد مدحت فندي، ترجمه هائی بخوانندگان تقدیم خواهد کرد. . . . . .]

سال چهارم — شماره ۷ — ۰ ، قوس ۱۲۹۳

(تحت عنوان «حکمت تاریخیه» یکدو صحیفه ازتاریخ قدیمه، معنی حکمت تاریخیه (یعنی فلسفه تاریخ) بیان شده است. وسپس از تاریخ، بابل و کلده، مطالبی آمده وآنگاه نگارنده به ترقیات امروزی اشاره کرده، از کشف امریکا، وقدرت عقل آدمی سخن گفته چنین مینگارد:)

. . . . ابنای وطن ما چنان گمان نبرند، که ما اینهمه سخنهارا از برای توصیف وتعریف فرنگان ایراد میکنیم! نی! بلکه مقصد عاجزانهٔ ما ایقاض وتحریکیست که ایشانرا بر اعمالات واختراعات غریبهٔ محیرهٔ ایشان، که محض از برای ضبط واستیلای سطح زمین بر پا داشته اند اخبار میدهیم، تا باشد که قبل از آنکه کار از کار بگذرد، یك چارهٔ کاری کنند، و عقل و فکر خود ما نرا تضییق وفشاری دهند، وعلم وصنعت واتحاد و مدنیت راشعاری گیرند، واز جهالت و بطالت وخونریزی

و بی اتحادی وداعی گویند، و علوم وصنایع وثروت و امنیت را تحری و جستجوئی نمایند، و از برای آسایش وطن و محافظه دشمن چاره یی جویند. . . .

. . . . هیهات سخن کجا بود، و ما کجا افتاده یم! در بابل بوده یم، بکابل رفتیم! اگر قوهٔ حادثهٔ جاذبهٔ اکثریقیهٔ وطن نمیبود، از بابل بکابل ما را که میکشید؟ ای محمود!.. ترا بدینهمه واعظی، و ناصحی چه کار؟

وطن کجا، و تودر چه هوا! خاموش باش، که خموشی بکاراست، نه گویایی!

(سپس دوباره در بارهٔ تاریخ آثور و سمیر میس سخن میگوید.)

(سال چهارم — شماره ١٦ — ٢٦ حمل ١٢٩٣)

(تحت فصل «علوم وفنون» زیرعنوان حکمت تاریخیه، ادامهٔ مقاله شماره ٨ بعد از ذکر احوال ساسانیان، ظهور اسلام، و بیزانس، می نگارد:)

نتیجهٔ حکمت و خلاصهٔ عبرتی که ازین بیانات حاصل میشود، اینست که اگر چه آن ذوات قدسی صفاتی که این اساسات متینه «اسلام» را بعالم نشر کردند، در گذشته اند، ولی هزار شکر که فرقان حمید تاابد باقیست. سلاح سدهشه اتحاد و اخوت اسلامی، که مسلمانان شرق وغرب را یک وجود ساخته، و اخلاق حسنهٔ عالی، که جوشن صبرو اقدام واستقامت را بر ابدانها پوشانیده، و غیرت و شجاعت که همه دنیارا در پیش جرئت و جسارت آن سر فرو کردهٔ تسلیم نموده، برهمه آنها غالب می آورد. . . . . .

سال ششم — شماره ۱۳ — ۹ ، دلو ۱۲۹۵

(زیر عنوان علوم و فنون،- فواید فن تاریخ و یک مثال تاریخیه. بقلم محمود طرزی.)

[... یک حکایه خلیفه قائم بامرالله که از روی اسنادتاریخی حکم کرد و به تاریخ اهمیت بزرگ قایل شد]

سال هفتم — شماره ۲۳ — ۹ ، سرطان ۱۲۹۷

یک قسمت مقاله شیلر که ترجمه شده است، در اینجا پایان می یابد (وآن در در بارهٔ قبل التاریخ است پیش از پیدایش خط). سپس آیندهٔ این ترجمه را در شماره های سال آینده وعده میدهد. (اما در سالها بعد، چند شمارهٔ محدود سراج الاخبار بوقفه ها چاپ شد و اگر محمود طرزی بقیهٔ مقاله را ترجمه هم کرده باشد، نتوانست بچاپ برساند).

۸- ضرورت ترقی اقتصادی

سال اول- شمارهٔ دوم - ۳۱ میزان، ۱۲۹۰

سر ازین شماره، کتاب علم «ثروت ملل» بچاپ رسیده است. این کتاب را محمود طرزی خود ترجمه کرده و در شماره های پیهم سراج الاخبار بچاپ رسانیده است، و در بارهٔ علم اقتصاد میباشد.

(فصول مسلسل تا اخیر سال سوم ادامه یافته است)

سال چهارم - شماره ۱۲ - ۲۷ دلو ۱۲۹۳

تعریف فن ایستاتستیق - (استاتستیک - احصائیه) واهمیت آن در زمینه های دانستن منبع قوت وثروت - جغرافیای کشور - تشکیلات مدنیه - تعداد نفوس - توالد

و تناسل- تضاعف وتناقص - مالیات- محصولات صناعیه- احوال تجاریه - تعمیم معارف - امور ضابطه و اصلاحیه- تعمیم قواعد موسسات خیریه- . . . . . .

سال اول- شمارهٔ دوم ۳۱ میزان ۱۲۹۰

راهها و پلها
و رسم افتتاح پل سراج گلبهار

هرگاه یك مملکتی را بیکوجودی تشبیه بدهیم ، راه های منظم آن را عروق و شرائین آن وجود، و پلهای آن را مفاصل یعنی بندهای آن وجود اگر بگوئیم ، هیچ یك سخن مبالغه نگفته خواهیم بود !

زیرا، اگر درعروق وشرائین یك بی‌انتظامی وناهمواری راه‌یابد ،جوهرخون، که مادهٔ یگانهٔ حیات شمرده میشود ، به انتظام تمامی که لازم اوست ازپای تحت دل درهر طرف وجود جاری و ساری نگردیده، حیات وجود رادر تهلکه می‌اندازد . و کذالك اگر درمفاصل ، یعنی بندهای اعضای وجود ،شکستگی وبی انتظامی واقع شود، درمابین عضوی باعضو دیگر خط مواصله و مرابطه منقطع گردیده به بسی عوارض مهلکه معروض میگردد .

راهها وپلهای مملکت، عیناً همین اهمیت و مزیت رادارد، که عدم انتظام و درستی آن ،موجب عدم انتظام و درستی ملت میگردد. بی‌راهی و بی پلی ، چنانچه درموارد‌ات ومخارجات تجارتی ملك، که بمثابهٔ خون دربدن است ،سکته خرابی میرساند، در نقلیات سوق عسکر نیز تهلکه های بسیار فجیعی بوقوع می‌آرد، که مثالهای آنرا صفحه های تاریخ عیناً نشان میدهد.

سال اول شماره ۱ - ۳۱ حوت ۱۲۹۰

[بیان اهمیت سرکهای جدید ، واهمیت آن در اسلام، که راه‌های عام را صدقه جاریه تشخیص داده است، اهمیت سرك ها درجهان امروز برای نقلیات امروزی و فواید آن، در هنگام جنگها ....]

سال اول شمارهٔ دوم- ۳۱ میزان ۱۲۹۰

و من الماء کل شی حی

آب کابل

در پای تخت سلطنت سنیهٔ افغانیه ، اگرچه بسی آبهای جاری موجود است ، حتی «شهر کابل » یك آب دایم الجریانست که مانند کلمهٔ آب که در نفس لفظ نام آن واقع است، از وسط شهر همیشه جاری میباشد، ولی این آب بسبب مستعمل شدن آن در زراعت ها و کشت زارها و برآمدن بسی جوی‌ها ازان، وقتیکه در شهر میرسد، هم خیلی کم میشود، وهم برای نوشیدن نافع وصالح نمیباشد. بعضی چشمه هاوچاه هائیکه موجود است، آن هم بدرجهٔ کفایت احتیاج اهالی دیده نمیشود .حالانکه آب یکی از مایحتاج بسیار ضروریهٔ انسان است که خالق یگانهٔ ارض وسماء آنرا مدار حیات نوع بنی بشر گردانیده است .

طبیاً ثابت شده است، که تلفات نفوس شهر هائیکه آب نوشیدنی آن نا گوار و مستعمل و پرمیکروب باشد، نسبت بشهرهائیکه آب آن خوشگوار وپاك و براق باشد، خیلی از خیلی افزون تر است ......

(بعد ازین درباره اینکه آب توسط نلهای آهنین از پغمان آورده خواهد شد، خبرداده است)

سال اول - شماره ۱۸ - ۲۷ جوزا ۹۱

از تماشای یک ماشین خانه چه عبرت گرفته میشود ؟

از تماشای ماشین ، باز این عبرت هم بما میرسد که : چنانچه همه چرخهاو همه آلات را در کارو هیچ چیز برا معطل و بیکار نمی بنیم ، همچنان آن کارها وعلمها را بی انتظام و بیقانون هم نمی یابیم . همه آلات خورد و کلان متحرکی که در یك کارخانه دیده میشود ، وهمه حرکات آن ، در زیر یك قانون ونظام با قاعده ای در حرکت میباشند ، که یك آن ، از همان قانون لایتغیري که برای آن وضع شده ، تخالف نمیورزند ، وبرهمان یك وتیره ویك ساطرا ویك آهنگ بحرکات منتظمه خود دوام میورزند ، که اگر نظام وقانون نباشد ، یك آهنگی ویك رنگی حرکات پیدا نمیشود ،وچون یك آهنگی و یك نسقی در کار پیدا نشود ، هر چرخ و هرآله ماشین ، خود بخود دور خورده، نتیجهٔ سعی و کوشش آنها بجز سائیده شدن، و از کار افتادن ؛ دگر ثمرهٔ نمی بخشد.

والحاصل ، تماشای یك ماشین خانه ، عبرتهائیکه بمانشان میدهد ، خلاصهٔ عبارت از ین چند چیز است : حرکت و فعالیت ، سعی وعمل ، قانون و انتظام ، تقسیم اعمال ، تقسیم اوقات ، توحید مساعی ، یعنی یگانگی سعیها . نتیجه و ثمرهٔ این کارها ، در ماشین خانه ها ، که از نوع جماد است ، بحاصل دادن صنعتهای رقم رقم منجر میشود .واگر انسانها ، این چیزها را در عملهای بشری خود تطبیق نماید ، نتیجه وثمرهٔ آن ، سعادتها و ثروتها و خوبیها میشود !

سال اول - شماره ۳-۲-۱ ۲-سنبله ۱۲۹۱

ضروری بودن ریل در افغانستان

در دنیا هیچ چیزی نیست که جامع المحسنات باشد، یعنی همه خوبیها را در بر داشته باشد، و سراسر منفعت بوده هیچ مضرتی درو تصور نشود. هر چیز هم طرف مضرت و هم جهت منفعت را دارد. چون از نفع و ضرر ریل تا یکدرجه بیان کردیم، حالا لازم آمد که یکقدری از ضرورت ولزوم آن نیز بحث برانیم:

چون ریل در ینوقت حاضر یکی از اسلحه مد هشترین دولتها، اسباب یگانهٔ ترقی وتوانگری وآبادی ملکها وملتها میبا شد ازانرو، خطهای آهن ریلها را اگر عروق حیاتیه جسم یك دولت بگوئیم، سز است، واگر شرائین ذاتیهٔ وجود یك مملکت بخوانیم، رواست. مملکت بی ریل، مانند جسد بیخونیست، که همه اعضای آن عاطل است. لهذا تمدید راه های آهن ریل درمملکت افغانستان ضرور است. امروزه روز، به حرکات تعرضیه عسکریهٔ این نظام جدید موجوده، هیچ قوتی مانع شده نمیتواند. حتی استحکامات فولادی «پور آرتور» که بصرف شدن میلیونها روپیه بوجود آمده بودند، بمها جمهٔ قوتهای عساکر نظامی ژاپان پایداری نتوانست.

ریل، واسطهٔ یگانهٔ استیلای یك مملکت نمیشود. خراب کردن راه های آهن ریل های دولت بیگانه را در ملك خود بسیار آسان است. لهذا، برای افغانستان ریل خود افغانستان ضروراست نه ریل دولت غیر!

امروز روز، دشمنان ما، با راه های آهن خود صدها هزار عسکر خود شانرا بر سر حد ما به بسیار سرعت جمع آورده از خاك ها تجاوز میتوانند. ما اگر عرقدر

سعی کنیم ، باابن آلات نقلیه اسپ وشتر یا کراچی ، یك غندعسکر خود راا ز یکماه بیشتر برسر حد شما ل وغربی خود خود رسانیده نمیتوانیم ، که نتیجهٔ آن مغلوبیت است .حال آنکه پرورد گار عظیم ا لشا ن ما ، جل وعلی ، در قرآن کر یم خو د میفرما ید که : بردشمن خود تجاوز وتعد ی کنید، بمثلی که برشما تجاوز وتعدی می کند» لهذا چو ن سلاح تجاو زو تعدی دشمنا ن ریل است ، ر یل در مملکت افغانستان ضرور است .

امروزه روز ، خوبیها وفایده ها ومنفعتهای راه های آهن ریل در نزد عمو م ملل متمدنهٔ عالم ، متفق علیه است .اگر کسی از ان انکار کند از بدیهیات گویا انکار میکنند، که آنهم خلاف منطق است ، وعد م قا بـلیت تـر قـی وتـمدن را نشان میدهد . ا ما چیز یکه از ا ن فا یده مند تر و خو بتر و منفعت آ و ر تر است همانا محافظه هستي و موجودیت حا کمیت و استقلال ،وآزادی وطن است که آنهم درنزدعموم ملل متمدنهٔ عالم متفق علیه است. اگر کسی ازآن هم انکار کند ، یانه برخلاف عقل ومنطق حر کت کرده خواهدبود .لهذا،برای افغانستان ریل ضرورلا زم است،اما درعین حال زمان ملاحظه حا کمیت و استقلال و آزادی افغانستان ، که بهمین چیزها حقوق ووظایف دولت حاجب را ایفا کرده میتواند ، وبرمعاهد هٔ دوستی واتفاق خود پایه داری میتواند ، نیزضر ورتر والز متردیده میشود ، وگر لها زمانند ریلهای ریاست های هندوستان برای افغانستان چه ثمره حاصل میشود ؟ !

بنا علیه ، اگرمسئله «ریل و افغا نستان» رادولتهای علاقه دا ر ازین نقطهٔ نظر

سیاست تتبع وتعمق نمایند، هیچ شبهه نیست، که نقطه های ائتلاف و نظریه های عملیه به تسویه نزدیک درا تخصوص پیدا شود. والله اعلم بالصواب !

سال دوم ـ شماره ۵ ـ ۳ قوس ۱۲۹۱

ریل افغانستان

از پیسه اخبار مورخه ۲۲ اکتوبر سنه ۱۹۱۲

در اشاعت گذشته همعصر سراج الاخبار، بر فوائد ونقصان ریل بحث رانده، ظاهر نموده شده است، که اجرای ریل در مملکت افغانستان، بهرنوع مفیداست، لاکن الحاق ریل افغانستان به سلسله ریل روسی ویا انگریزی، برای خودمختاری ملت نهایت خطرناک است. اخبار پایونیر، رای زنی میکند، که چونکه سراج الاخبار، اخبار سرکاری است وهیچ کدام مضمون غیر منظوری اعلیحضرت امیرصاحب دران شایع نمی شود، بنا برین، نتیجه مضمون فوق آنست که درافغانستان سلسله ریاوی که براه راست گفته به سلسلهٔ ریل ممالک غیر ملحق گردد، هرگز اجراء نخواهد یافت !

البته، اندرون ملک افغانستان، بعدازچند مدت ریل جاری کرده خواهد شد. درحقیقت ریل نهایت مفید شی است، اما بعضی اوقات، مصالحات سیاسی ، بخلاف آن متقاضی میگردند. فقط.

(سراج الاخبار افغانیه:)

ما باربار گفته ایم که «سراج الاخبار افغانیه» اخبار سرکاری نی بلکه اخبار تجارتی وطنی میباشد، که این عبد عاجز یعنی «محمود طرزی» نیز، صاحب امتیاز ومحرر ناشر

آنست. حالانکه، اخبارهایونیر، راه‌ی‌زنی کرده، اخبار مارا ومقاله‌ای که درباب ریل نوشته‌ایم، همه‌راسر کاری برقم داده، ومانند یک‌سخن رسمی‌دولتی تلقی کرده‌است، واین شبهه اکثرازین پیش می‌آید، که برسراخبار ما عباره«نگران علی احمدخان ایشیک‌اقاسی حضوراعلیحضرت همایونی» نوشته‌میباشد. حالانکه، این‌نگرانی جناب سعادتماب علی‌احمد خان‌ایشیک آقاسی، بطرز «سانسور»، یعنی جاسوس تحریرات محتویه اخبارمانیست، وبجزبعضی تبلیغات رسمی، که‌گاه گاهی برای‌نشرشدن‌به‌اخبار ماسپدهند، و به‌امضای‌خودشان‌درج میشود، دیگر هیچ معاونت تحریریه باما ندارند، و تنها ازنقطه، نظرتجارت وسرمایهٔ‌مالی باماشریک میباشند، واسم شانرا ازینجهت مینویسیم. مقاله‌یی که‌مادرشماره ۲ سال‌اول خودبعنوان «راه آهن ریل افغانستان» نوشته‌ایم، اگربه‌امضاءودستخط‌جناب‌نگران مامیبود، البته که بصورت‌رسمی‌شناخته میشد، حالانکه‌مادرآخرهراخبار خودمینویسیم که: «مقاله‌هایی‌بی دستخط، ازقلم خودمدیروسرمحرراست»(۱)

حتی‌اگرمحرراخبارهایونیر، همان مقالهٔ مارابخوبی ودقت مطالعه مینمودند، هیچ شبهه نیست که این فقره‌از نظرشان میگذشت

«فکریک چیزیست که درزیرانحصارنمیدارید. هرکس‌ازفکرخودش مسئولست وبدیگرافکار جهت‌تعلقی ندارد. سخن یک‌اخبار والا، هیچگاه دست آویزسخن‌دولتی شمرده‌نمیشود.»

پس‌اگردراخبارما، هرراه‌ی وفکرشخصی‌وعندی‌مارا، سخن‌رسمی دولتی تلقی‌نموده جواب

۱- درین بارهٔ صفحه ۵۸ این مجموعه دیده شود.

بگویند ، موجب سؤ تفاهمات گردیده ، بعضی غلط فهمی هارا میدان میدهد . اگر بقرار قول «پایونیر» « هیچکدام مضمون بغیر منظوری اعلیحضرت امیرصاحب» در اخبار سادرج وشایع نمیشد، ذات اعلیحضرت میبایست که همه کارهای مهمهٔ سلطنت را ترك داده تنها به تصحیحات ومنظورات مضامین اخبار مشغول میشدند ! حالانکه ، ذات اعلیحضرت بو ظایف مقد سهٔ مهمه سلطنت مشغولند ، که منظوری ونامنظوری مضامین اخبار یك اخبار والا ، اوقات مسعودهٔ شریف شانرا به مشغول نمودن وقت نمییابد !

نوشته های ماترجمان افکار وحسیات خود ماست. درباب دولت وملت ووطن ما، مسایل مهمهٔ رسمیهٔ سیاسیهٔ دولت رابدون اجازهٔ دولت وامضای نگران خود درج کرده نمیتوانیم . درباب فواید ومضرات و ضرورت ریل، همین قدر چیزی که بفکر ناقصانه مارسیده بود ، نوشته بودیم ، وبسبب رفع غلط فهمی ، بهمینقدر تردید مجبور گردیدیم .

ما باز ببانگ بلند میگوئیم که تابوقتیکه دولت مستقله علیه افغانستان بردوام باشد ، و اقوام دلاور دیندار افغان از روی زمین محو ونابود نشده باشد ، گذشتن ریل دولت غیر دین ازافغانستان محال وغیرجائزاست . ولی برای خودافغانستان، از طرف خود دولت افغانستان ، ریل لازم وضرور است .

سال اول شمارهٔ دوم - ۳۱ میزان ۱۲۹۰ .

(ترجمهٔ محمود طرزی از کتاب «ربیع معرفت» راجع به تولیدات ما شینجات ماانچستر، ومقالهٔ دیگر در بارهٔ اخراجات معدن آهن .)

سال دوم - شماره ۱۳ - ۹ حمل ۱۲۹۲

[تحت عنوان یك دو صحیفه از تاریخ مدنیت، پس از اشاره به بعضی مطالب تاریخ قدیم شرق، و مقام تمدن در جهان امروز، مینگارد:]

. . . مقصود ما را از ترقیات مدنیه ، درك فرموده باشند ، که مراد از ترقیات مدنیهٔ جدیدهٔ اوروپاست. البته ! زیرا، در حالیکه همهٔ اطراف عالم خواه به اسلحه و خواه به تعلیمات عسکریه و خواه بفنون مدنیه ولباس و جمله حوایج ضروریه به اوروپا محتاج باشد ، پس دگر مدنیتی درکجا میماند ؟

اول ، تقلید مدنیت اوروپایی ، از امورات عسکریه به افغانستان آغاز نهاده است، که آنهم بعد از اول بار آمدن اردوی انگلیزان به افغانستان است، یعنی تقریباً هشتاد سال پیش ازین . بعد از آنکه اردوی انگلیز بتمامها در کابل محو گردید، سلطنت امیر کبیر جنت مکان اعلیحضرت امیردوست محمد خان در افغانستان استقلال گرفت، از تجربه هائیکه در آن محاربه ها حاصل شده بود، لزوم قطعی تدارك کردن عساکر نظامی را ثابت ساخته بود . هریك از شهزادگان معظم - یعنی اولاد های امیر مرحوم ، کندکهای مخصوصه جداگانه ترتیب وتشکیل میدادند ؛ قواعد تعلیم عسکری بزبان انگریزی اجرا می یافت . معلم ها بعضی افسران نظامی عسکری بود، که اسیر ویا تسلیم ومسلمان شده بودند . از آن جمله یك صاحب منصب انگیزی که مستر« کیمبل» نام داشت و به شرف اسلام رسیده به شیرمحمدخان موسوم شده بود بشرف خدمت معیت اعلیحضرت امیر محمد افضل خان ، جد امجد اعلیحضرت سرافرازی داشت ، که خاقان مرحوم جنت مکین ،

اعلیحضرت ضیاء الملة والدین، درسوانح عمری شاهانهٔ شان ازصاحب منصب مذکور باین صورت بیان می فرمایند :

(از تاج التواریخ اقتباس می کنند) .

« سپه سالار کل قشون پدرم ، یکنفر انگلیس شیر محمد خان نامی بود که مسلمان شده بود ، و در اصل نامش « کیمبل » بود . این صاحب منصب ، در سنهٔ ۱۲۵۰ هجری ، در جنگ قندهار ، که با شاه شجاع شده بود، بدست لشکر جدم اسیر افتاده بود . مشار الیه یک صاحب منصب بسیار شجاع ، و به امور نظامی عسکری خیلی آگاه ، و هم طبیب خوبی بود . من بسبب کمالاتش التفات زیادی برو داشتم . او نیز یک محبت اخلاصانهٔ بمن میپرورانید . این شخص یکی از اشخاص باکفایت زمان خود محسوب میشد ، رتبهٔ سپه‌سالاری تمام قشون بلخ را دارا بود . حالت این قشون خیلی منظم بود ، زیرا که هر روز استمراراً آنهارا مشق میدادند . روزی شیرمحمد خان از پدرم خواهش نمود ، که مرابجهت تعلیم نظامی به او بسپارد، تا قبل ازوفات خودش، علوم‌وفنون خود رابمن‌آموخته باشد . پدرم خواهش مشارالیه را پذیرفته ، به‌من حکم‌داد که هرروزه بجهت دوسه‌ساعت نزد مشارالیه بروم ، و او هر قدر که ممکن باشد ، بدون ضیاع وقت ، بمن تعلیم بدهد . من هم بطیب خاطر قبول نموده ، مشغول تحصیل شدم . سه سال کامل مشغول تحصیل فن جراحی وفنون حربیه بودم » .

این است که آثار مدنیهٔ اوروپه ، در آغاز امر از فن عسکری ، در افغانستان رخسارهٔ درخشان خود را نشان داده ، روز بروز ترقی نموده است ، تا آنکه زمان سلطنت اعلیحضرت امیر شیرعلی خان مرحوم ، قواعد تعلیم عسکری نیز بز بان

افغانی ترجمه ، وصنایع طوپ‌ریزی وتفنگ‌سازی وبتاقی سازی نیز ، تایکدرجه‌ای ترقی ورزیده ، در لباس و صنایع و امور عسکری ، تجددات نمایانی ظهور نمود : اول رواج پوشیدن دریشی و بسر کردن کلاه اوروپی نیز درآنزمان آغاز نمود . تقریباً بقدر هشتاد هزار عسکر نظامی ، با تعلیم و قاعد و دریشی و کلاه و تفنگ تنظیم یافت .

بعد از انقراض حکومت امیر شیر علی خان ، و استیلای دولت انگلیز بار دوم بر افغانستان ، و ظهور نیر تابان عصر ضیاء افشان اعلیحضرت ضیاء الملة والدین امیر عبدالرحمن خان ، تجددات ترقیات مدنیت عصر حاضر نیز ، در اصلاحات عمارات ، وتأسیس فابریکه بخاری اسلحه سازی وغیره ، درخشندگی گرفت . چون اصلاحات داخلی مملکت ، بسبب سرکشیها وطغیانهایی که دردوسه‌سال استیلای اجنبی در همه اطراف افغانستان بظهور نموده بود ، لزوم قطعی داشت ، ازآنرو ، اکثر اوقات به استحصال امن وآسایش بلاد واهالی ، و رفع بغاوتها و سرکشی مصروف شده است ، که عساکر منتظمهٔ دولت ، دایماً به عملیات‌اشتغال ورزیده ، خیلی مکمل شد اند .

ولی حقیقت ترقی وتجددمدنیت‌در افغانستان، درعصر اعلیحضرت سراج‌الملة‌ والدین امیر حبیب‌الله خان جلوه پیرای ظهورگردیده ، که «سراج‌الاخبار افغانی» از ان آثار انوار نثار ، تابه حال بحث رانده و می راند . . .

مقصد عاجزانهٔ ما از تحریر این مقالهٔ عاجزانه ، محضاً تدارک کردن یک مقدمه ودیباچه ایست ، که برای «تجددات ترقی در عصر سراجیه» که بعدازین در شماره های آیندهٔ سرلوحه مقال اتخاذ نمائیم . . .

فابریک پشمینه بافی

درینجا از یک تشبث بسیار خیر اندیشانهٔ نافع بحث و بیان میرانم، که آنهم عبارت از تاء سیس و بنیاد «فابریکه یعنی کارخانهٔ پشمینه بافی» می باشد.

نخستین مقصد خیر مرصد ذات اعلیحضرت از تاء سیس این فابریکه این است، که رفع احتیاجات مملکت، از جهت پوشاک تایکدرجه بشود. اگر هیچ نباشد، مثلاً قماشهایی که تنها دریشی صنوف عساکر نصرت ماثر همایونی را کافل وضامن بشود، تایکدرجهٔ تاء مین بتواند. این هم معلوم است که برای فابریکه پشمینه بافی، اول چیزیکه اندیشیده شود همانا « پشم » است. چون مردمان مالدار، ومال مواشی بسیاری که از آن پشم حاصل شود، در مملکت افغانستان، حرسه الله تعالی، بکثرت موجود است.

مثلاً جهتهای پشت رود، سیاه بند ترکستان زمین، وغیره، اگر معدن پشم گفته شود جادارد. حیوانات مختلفهٔ پشم داری مانند گو سفند، بز، حتی شتر ـ های مایهٔ که پشمهای بسیار اعلی از آن حاصل می شود، درین نواحیها به لکها لکها موجوداست، ویک حصهٔ تجارت بزرگ افغانستان راکه بخارج میرود، همانا پشم تشکیل میدهد. عجیبتر اینکه، پشم خام ملک خودما، که بقیمت بسیار ارزان بخارج میرود. بقوت صنایع خارجه، ما هوت و کشمیره شده، بقیمت بسیار گرانبهایی، واپس بسر خود ما فروخته میشود!

سال دوم ـ شماره ۲ ـ ۵ ۱ سرطان ۱۲۹۲

صنایع

یکی از اسماء حسنای جلیلهٔ خالق یگانهٔ بیهمتا جل علا،اسم جلیل «صانع» است. پاکیست آن صانع قدیم حکیم را، که بحکمت بالغهٔ ذات بیمثل بیمانند

خویش ، کارگاه ماشین خانهٔ کائنات بیحد و نهایت را ، بچه گونه حسن خلقت وچه درجه اتفاق صنعت تخلیق وتکوین فرموده ! عظمت وتوانائیست ، آن خالق بدیع السموات والارض را ، که اینهمه اجرام ، لایعد ولایحصی را ، درجوفضای بی انتها ، بر چنان دوایر عظیمه و محرکهای جسیمه برمحور های بدیعهٔ شان بدور وسیر سریع السیری در آورده ، که عقلها در پیش آن دور و سرعت و ابعاد پرعظمت،سرگردان بادیهٔ حیرت میماند !

صنایع چنان یک جوهر تابندهٔ درخشنده پر ضیا ئیست ـ که جهان ومکان وزمان را منور میسازد ، وچنان قوت عظیمهٔ مهیبه ایست ، که بسی قوای طبیعیهٔ جسیمه را مطیع ومنقاد مینماید . اگر موجد واجب الوجود جل وعلا ، محفظهٔ ماشین دماغ انسان ضعیف عجزپیمارا بفکرایجاد صنایع مظهر عواطف ذات‌الوهیت خود نمیفرمود ، آیا ناخن شش هفت موت کوچک او ، باناخن های یک انچه ودو انچهٔ شیر وپلنگ ، ویا دندانهای گرگ و کفتار ، و یا شاخهای گاو دشتی و کرگدن ، ویا خرطوم بقوت موسوم فیل ، چه میتوانست بکند ؟

آیا باموجهای کوه نمای بحرها ، یا بعد های مسافه صحراها ، وقطعه های واسعهٔ از هم جدا ، بجز عجز لنگی پا ، چه کاری از پیش برده میتوانست ؟ علی‌الخصوص از شرکین وحرص وطمع و بغض وعداوت همجنسمان خود ، که مدهشترین فلاکتها ومصیبتهای بشریست، خود را بچه چیز مدافعه میکرد ؟

بلی بلی ! فکر ایجاد وقوت صنایع ، که حضرت صانع سمیع علیم جل‌جلاله انسانرا عطا فرموده ، آنرا سبب یگانهٔ زندگانی اش ساخته ، و به آن قوت مسکن اورا که کرهٔ ارض است ، آباد ساخته ، وبر جمیع حیواناتش مسلط وحاکم نموده وبروبحر را به او مطیع و منقاد داشته .

صنایع جمع صنعت است وصنعت پیشه وریست. انسانها وملکهایی که از صنایع محروم مانده اند ، مانند زمینهائیست که از تابش آفتاب محروم است. و هیچ نشو و نما درو نیست. انسانها وملکهایی صنایع وفکر ایجاد واختراع را مالک شده، مستغرق بنور وحیات است ، متلذذ به لذایذ مدنیت مد نیت صفاتست ، مستفید از همه جهات است ، مستفیض از جمله نعمات است !

ذات اقدس ذوالجلال بی زوال نعمت عظیمهٔ صنایع را برهمه افراد بنی نوع انسان ، بصورت مبذول ورایگانی عطا واحسان فرموده. حتی مردم بدوی و وحشی را نیز ، سراسر ازین نعمت محروم نگذاشته ، زیرا حرمان از آن، حرمان از جانست، ازیک کاسه یی که با آن آب بنوشد ، بایک خیمه وخرقه یی که به آن مدافعهٔ حروبرد را نماید ، یک خنجر وفلاخنی که آنرا برای سد رمق و حفظ آن استعمال کند ، هیچ قومی از اقوام بشر محروم نیست . اما، آن قسم نوع بشر ، که بهمینقدر صنایع اکتفاء ورزیده ، در پی افزونی صنایع نگردیده اند ، آنها از مظهر شدن به اسم جلیل صانع چشم پوشی وابا ورزیده ، محروم نعمای بی پایان خالق اکوان گردیده اند ، ودر کریوهٔ تنبلی و کاهلی مانده ، از حیات انسانی و حسن معشیت وزندگانی ، ومصنوعات بی پایان الهی هیچ استفاده نکرده اند . حتی به اظهار بدایع وصنایعی که در زیر اسم جلیل صانع مضمر ومستتر است ، نیز هیچ خدمتی ابراز ننموده اند . و الحاصل ، صنایع واختراعات است که بشریت رامظهر افضلیت واکملیت نموده ، و حکم بالغه ومصنوعات بدیعهٔ خلاق اعظم جل وعلا را ، از پس پرده های خفا آشکار وبر ملا میگرداند .

(صنایع وافغانستان)

در وطن مقدس ما افغانستان، چنانچه همه آثار مدنیت و جمله ابواب خیر وسعادت در عصر ترقی عصر اعلیحضرت سراج الملة والدین حقایق آگاه عدالت آئین، بروی کارآمده صنایع وپیشه وری نیز یک شعشعهٔ بسیاز درخشانی به نشر انوار ضیا نثار آغاز نهاده است.

سال سوم - شماره ۷ - ۲۲ قوس ۱۲۹۲

[باذکر این خبر که دولت عثمانیه در نظر دارد یک فابریک قونسروه سازی ساخته ازگوشت وپوست وپشم وشاخ حیوانات مذبوح در عید قربان استفاده نماید. نگاشته است] در مملکت عزیزما نیز در ایام عید سعید اضحی قربانها ذبح میشود هرگاه قربانی کنندگان تنها پوست قربانیهای خود شان را برای امور معارف مملکت خود ترک کنند، بملیونها روپیه میشود ومکتبها وچاپخانه هاوکتابها بوجود میآید، وثواب شان افزونتر میشود.

سال ۳ - شماره ۵ - ۱۲ - عقرب ۱۲۹۳

صنایع داخلی چسان ترقی میکند؟

(بعداز بیانات دربارهٔ اهمیت صنایع درترقی ملت هاوقدرت ماشین دماغی انسان واختراعات بشر)

آیا اینراگمان خواهید کرد، که اینهمه صنایع عجیبه وغریبهٔ اوروپائیان، که امروزه روز چشمها راسیدرخشاند، وعقلها رابحیرت میاندازد، ازآغاز کاربهمین ترقی ورونق امروزینهٔ خودبوده باشد؟ نی نی! اینچنین نیست: اوروپائیان هم، دراول

اسر، کرباس پوش ، نمدبدوش بودند . رفته رفته ، کرباس را بسان کوره ، سان کوره را بسان سفید ، ونمد رابکشمیره وماهوت تحویل دادند .

اسباب یگانهٔ ترقی صنایع راد رچند چیز می بینیم :

یکی،آزادی کاملهٔ پیشه وران ، یعنی دایره را بر صنعتگران و پیشه وران تنگ نگرفتن ، وهر کس رابرای اجرای صنعتش آزاد گذاشتن .

دوم ،ازطرف حکومت ، به تشویق ومکافات صنعتگران کوشش ورزیدن ،وهر گونه تسهیلات وآسانیها نشان دادن .

سوم ، هرصنعت وپیشه یی کهازطرف صنعتگران وپیشه وران پیش شود ، وشدت احتیاج هم به آن باشد ، همانوقت ، ازطرف توانگران مملکت یك شرکتی تشکیل یافته ، وسرمایه برای پیشرفت ورواج آن وضع شده ، درترقی آن سعی وجهد آوردن .

والحاصل ،مانندازین ، دیگر بسی اسبابها هست کهموجب ترقی صنایع داخلی میشود ، کهچون ماشینهای دماغها ، درآنباب صرف ذهن نماید ،وافکارها با هم مصادمه کند ،خیلی برقهای فواید ومنافع آزان برمیجهد ، که موجب روشنائی مملکت گردد . جای هزار افسوس است ، که جوهر گرانبهای بخارذی اقتدار ،این ماشین بدیع التکوین مقدس، بر چیزهای لایعنی غیر لایق آن، هباءاً منثوراگردد !...

ضروری بودن ترقی صنایع داخلی

این محاربهٔ حاضره ، که معدن وسرچشمهٔ صنایع جملهٔ عالم یعنی ماورو پا را از بیخ وبن بلرزه درآورد ، برهمهٔ ماواضح وروشن ساخت، که ترقی دادن صنایع داخلی وطن عزیز ما ،ازاهم لوازمات ضروریه میباشد ، زیرا ، این جنگ خانه خراب، کارخانهٔ

های اکثر اشیا وحوایج اوروپا را که مایان به آن محتاج بودیم، معطل نمود. راه ها بند شد، دادوستد منقطع گردید. به آن سبب، نرخ آن اشیا برتری گرفت، هنوز که میداند که سراسر قحط ومفقود هم شود؟ پس درحال فقدان آنها، ماچه خواهیم کرد؟ یا میباید برهنه بنشینیم، یاآنکه به کرباس وطن خود مراجعت کرده، تن خود رابآن بپوشیم. بلی! چون یکبار دروازه سان کوره وسان سفید ملك غیر بروی ما بسته شود، دگر چه چاره داریم، که کرباس نپوشیم؟ حال آنکه اگردرزراعت پنبه ترقی، ندهیم، وکرباس بافان ملك ماهم بهمین حال عطالت وفلاکت، بی سرمایه گی وبی اسبابی بمانند، کرباس ما نیز، نسبت به احتیاج مملکت کافی نیامده، نتیجه بازبه برهنه ماندن منجر خواهد شد! همچنانست، حال کشمیره هاودیگر قماشهای اعلایی که بقیمتهای گرانبهایی ازخارج خریداری کرده، مدار زینت مفتخرانهٔ فیشن وجود خود قرارداده ایم.

چون یکبار حرمان ازآن حاصل آید، بلاشبهه، به کشمیره های چارخانه ورهدار وبرك وكرك مملکت خود عرض احتیاج خواهیم کرد. پس اگر ازحالا، سوداگران وتوانگران وطن عزیزما، سرمایهٔ وافری جمع آورده، ودرصدد ترقی وصلاح وفراوانی آنها کوشش ورزند، بجز منفعت هیچ ضرری نخواهند دید.

ازهمه بدتر، مسئلهٔ تیل خاك وشمع وقند وکاغذ وشیشه وامثال آن گونه لوازمات ضروریهٔ مبرمه ایست، که بهیچ صورت، استغناء ازان ممکن نیست. آیا اگر کارخانهٔ های اینچیزها، رابا بومبه های آتش ریز هوائی وگله های صدمنی بحری وبری باخاك یکسان گردیده مارا محروم عواطف خود سازد، چه خواهیم کرد؟! هیچ شبهه نیست، که به تیل شرشف ویاشمعهای چربوئی پنجاه شصت سال پیش ازین خود،

محتاج خواهیم شد، حال آنکه، تیل خاك، وشمعهای کافوری فرنگستان، ازبسیار وقتها است که مارابخود مغرور ساخته، درکشت وکار تخم شرشف، وساختن شمع چربو، سراسر مارا به اهمال وغفلت رهبری نموده است. تیل شرشف، در قیمت، ازتیل خاك یاکم نمی‌آرد. شمع ریزان چربو معدوم گردیده اند. آیا چه باید کرد؟ هیچ شبهه نیست، که بتاریکی نشسته نمیتوانیم. ضروریك چیزی باید کرد.

اولاً این راباید کرد، که ازصحیفهٔ کتاب ذهنها وفکرهای خود، کلمهٔ «غیرممکن» رامحوومحك بکنیم. ذاتاً ازمعتقدات ما ست که کلمهٔ «غیرممکن» بجز بر شریك باری تعالی جل وعلی، بردیگر چیزی اطلاق نمیشود.

کائنات همه ممکناتست پیداشدن معدن تیل خاك، یك چیز غیرممکن شمرده نمیشود. درجهت های هرات وآب ایستاده، موجود بودن این معدن، بتواتر شنیده شده است. اهل کار آنرا، ازباکو وقفقاز بدست آوردن، واستفاده کردن غیرممکن یك چیزی نیست.

ولی این یکچیز یست که بوقت محتاج است. دم نقد، درکشت وزراعت، تخم شرشف واصلاح وترقی معصر ها ـ یعنی جواز خانه ها ـ ی آن کوشش ورزیدن لازم است. شمع ریزی هیچ یك کارمشکلی نیست. بجرأت تمام میگوئیم، که اگر همان شمعهای چربوئی پنجاه شصت سال پیش ازین، ازهمانوقت تاحال، در باب اصلاح وترقی آن یك تشویق وتحریك وجدوجهد جدی وحقیقی میشد، هیچ شبهه نیست، که از وقتهای وقت، درجهٔ شمعهای خارج را پیدامیکرد. قند کابلی، ازقند روسی در شیرینی چه یاکم می‌آرد؟ اگرمقصد سفیدي و براقی و بزرگی آن باشد، ممکن است که بیك کمی توجه وصرف همت حاصل آید. اساس شیشه سازی، دروطن عزیزما

سپذولست. برای شفاخانه های‌ملکی، شیشه ها درمعمل، یعنی‌دستگاه های شیشه سازی کابل ساخته شده است. پس‌اگر دراصلاح وترقی ووسعت دادن آن، معملها، و تشو یق کاریکران آن، و وضع سرمایه و تشکیل شرکت سعی وغیرت بکار برده شود، اگرچه بدرجهٔ بلورهای اعلای اورو پا نباشد، بازهم بدرجهٔ دفع احتیاج‌برای ارسی ودروازه هاشیشه بروی کارخواهدآمد! درخصوص کاغذ، دراینجا چیزی نمیگوئیم. زیراچون تصورعدم وجودآن را بخاطر می‌آریم، حیات خود را یعنی‌زندگی سراج الاخبارافغانیه را - درتهلکهٔ ممات‌می‌بینم! ازآنرو، دست‌ماميلرزد، حواس ما ابتر میشود، قلم ما میگیرید! در ینخصوص انشأ الله مقالهٔ مخصوصهٔ جداگانه یی خواهیم نوشت.

والحاصل، ترقی صنایع داخلی، بسیارضرور والزم واهم شمرده میشود. این حرب‌عمومی اورو پا هم، یك‌درس عبرت، وهم‌یك میدان استفاده و فرصت است. درس‌عبرت ازینست، که‌محتاجان صنایع آنها بدانند، که‌اگر یك وقتی از اوقات بنابر یك سببی‌از اسباب، هرگاه اموال واشیای مایحتاج ماازآنطرف ها نیاید، چه خواهیم کرد؟ میدان استفاده وفرصت‌این است، که‌چون درچنین وقتی، که دولت متبوعهٔ مقدسهٔ ما اعلان بیطرفی فرموده، و با هیچ طرف هیچ سروکاری نداریم، ودیگران هم‌بجان خودگرفتارند، هیچ نباشد، چنگ تشبث به‌اصلاح وترقی صنایع داخلی، بسوی توانگران سلك‌ماست، که‌آنهارا، برتشکیل شرکت ها، ووضع نمودن سرمایه هادر باب اینگونه کارها، تشو یق میکنیم، اگرچه بعضی کهنه عقلان موجود خواهندبود، که‌این سخنان‌ماراازجملهٔ خرافات وهذیان میشمارند، وناشدنی میپندارند، واگر وجدان‌شان تایکدرجه قبول‌هم بکنند، ولی‌غرور نفسی‌شان ازتنزل

بقبول آن عار میکند. البته عار باید بکند: یاك اخبار والا چیست، که سخن او باشد ! ! ...
حالا یك شمهٔ یی از :

ترقی های صنایع داخلی
در عصر فرخنده گی حصر سراجیه
مختصراً بیان کنیم :

اسلحه وآلات ناریه، که در عصر حاضره بدرجهٔ نان گندمی برای حیات دولت لازم وضرور شده است، درانخصوص، ازاحتیاج خارج مستغنی شده، از ماشین خانهٔ مبارکهٔ اسلحه سازی، هرنوع تفنگها وطو پهای عصر حاضررا، بدرجهٔ کافی حاضر وآماده میسازد. باروت سیاه، بدرجهٔ اعلا اصلاح یافته. باروت سفید تأمین شده مسألهٔ پتاقی، اصلاح تمام یافته. هرقسم طو پهای مترالیوز آتشفشان، و طو پهای کوهی ومیدان، تاجملهٔ لوازمات جبه خانهٔ آن، ازقسم رون وفیوز و بمب در کارخانهٔ اسلحه سازی کابل، بدرجهٔ اوروپا ساخته میشود.

کارخانهٔ چرمگری، اعلاترین بوتها وموزه ها، ودستکش وزین، ویراق اسپ، وعرابه وغیره را ازچرم خود افغانستان، خیلی داشت دارتر، ومنتظم تر وارزانتر ازخارج، بوجود می آورد.

ازدیگرچیزصرف نظر، تنها ازفابریك پشمینه بافی، که امسال بنیاد یافته، وازسه ماهست که بکار آغاز کرده، یکقدری بحث کردن میخواهیم:

... چون کثرت پشم مملکت وبه هبا رفتن آنراملاحظه فرمودند، بنیاد نهادن یك فابریك پشمینه بافی را برای استحضارات البسه عسکر یه الزم شمرده، بتأسیس وبنیاد فابریك مذکور اراده وفرمان نمودند. قبل ازسه ماه، همه اسباب و بنای آن تکمیل یافته، چنانچه درشماره های سابق خود بیان کرده بودیم. بکمال مسرت وافتخار شنیده ایم،

که از وقتی که ماشین پشمینه بافی بروی کار آمده است، یعنی در ظرف این سه ماه، برای البسهٔ دوازده هزار عسکر قماش حاضر کرده توانسته است، که الحق شایان شکران و امتنان یك کامیابی شمرده میشود.

سال چهارم- شماره ۹- ۱۱ جدی ۱۲۹۳

[«صنایع پربدایع» - دربارهٔ قدرت خارقه نمای الکتریك وشرح اختراع آن. و سپس اشاره به کارخانه برقی جبل السراج، که] قوت الکتریکی آن تقریبا ازقوت پنجهزار اسپ بیشتر تخمین شده است. برای بکارانداختن فابریکهای موجودهٔ حاضره، وتنویرات شهر، باصرفیات وضایعاتی که ازجبل السراج تا کابل بعمل آید، بیشتر ازهزار اسپ قوت بکارخواهدرفت، که تقریبا چارهزار اسپ قوت بدست میاید. ممکنست، اول باول، تمدید یك خط راه آهنی برای کار انداختن ترام ریل برقی ازجبل سراج تا بکابل، ازحالا سررشته وشروع شود .... چون اینچنین یك واسطه نقلیات بدست آید، بنیاد یافتن دیگر فابریکها درنفس جبل السراج خیلی سهولت پیدا میکنند...مثلا بسبب پنبه، که در آنسرزمینها زراعت میشود، فابریکهای قماشی نخی، قوت الکتریك هم ضایع نمیشود....

تحت عنوان «صنایع داخلیه» دربارهٔ قماشهای فابریك پشمینه بافی کابل مینویسد که، ازقماشهائی که ازخارج می آید، برتری وتفوق میکند، وچون ارزانی قیمت آن هم پیش نظر گرفته شود، بازهم انسان ازخریدن و پوشیدن آن صرف نظر کردن، وبه قماش های بی بنیاد گران قیمت خارج عرض احتیاج ورزیدن، الحق که ظلم و بی انصافی بزرگی شمرده میشود....

.... پشم آن ازهمان حیواناتی حاصل آمده که درخاك پاك وطن خودما پروش یافته است.... درچمن زارها ودشت ها و کهسارهای همین خاك پاك چرا نموده، از

شیله هاودره ها وچشمه سارهای همین خاك پاك صفاناك آشامیده، درآغلها وغژدی ها و زمین های همین وطن آسودگی مامن آرمیده، وپشمشان باقیچی های مخترعه عجیبهٔ خود اهل وطن بریده شده، بدست مالداران وطن جمع آمده. برپشت شتران وطن بارشده، بماشینخانهٔ وطن رسیده، وازطرف عمله وکاریگران وطن شسته ورو فته شده . باآلات وادوات ماشینهای فابریك وطن، بدست اولاد وطن، درخود وطن رشته شده بافته شده و ساخته شده است .....

آیا کسی که دعوی وطن دوستی کند، قماش خارج وطن را برقماش اصل وطن ترجیح دهد، درمحکمه سلطان عظیم الشان «وجدان» بجزای خجالت و شرمساری محکوم نخواهد گردید؟ البته خواهد گردید! معنای حقیقی وطن دوستی، همین است که، انسان، خاك روبهٔ وطن خود را، بر زرمهای دیگران اشرف تر بداند. خاشاك وطن خودرا، از کافوروصندل خارج برترشناسد، کرباس وطن خودرا ازاطلس ودیبای غیر بهتربداند. اگرچه درحقیقت همین نباشد. ولی چون یکبار دردل وحواس اهل وطن، اینچنین یك اعتقاد واعتمادی درباره وطنش راسخ شود، هیچ شبهه نیست که همان جاذبهٔ کشش حب وطن، رگهای غیرت وپی های حمیت شانرا بحرکت بجلی آسائی درآورده، وسعی وهمت، دوچرخ موتورفعالیت ایشان گردیده، واتحاد ملیه واخلاق حسنه، انجمن حرکت شان شده، خاك روبهٔ خود به زرمنها وکرباس خودرا به اطلس ودیبا قبول خواهند کرد ......

سال اول - شماره ۱۶- ۲۸ ثور ۱۲۹۱

تجارت (مقاله درفصل مسایل اقتصادیه)

[بیان اهمیت تجارت داخلی وفایده تبادل اموال بین ولایت ها - بیان منافع تجارت بین دولت ها - اخراجات وادخالات تجارتی.]

سال اول ـ شماره ۶ ـ اول جدی ۱۲۹۰

داك

یکی از کلمه های بسیار روشن ودرخشانی که در سمای مدنیت عصرحاضر در لمعه نثاریست، کلمهٔ «داك» است. داك وداك خانه ها در وقت حاضر بدرجهٔ بسیار بلندی در ترقیات مدنیت خدمت میکند.

این چند فوائد ظاهر و آشکار آن را بیان کرده میتوانیم، که بگوئیم، اگر داك نمیبود، و یا میبود در زیر قواعد ونظامات منتظم گرفته نمی شد، پولتیك، یعنی سیاسیات دولیه، بیك گرداب هرج و مرج بیخبری گرفتار آمده، مکالمات دوستانه و مخابرات سیاسیه، مذاکرات اقتصادیه وغیره یك قلم برهم میخورد،

عالم تجارت بچنان یك حال خرابی اشتمالی دوچارسی آمد، که اعلان افلاس سوداگران عالم، در هر طرف بازیچهٔ دست اطفال میگردید. بلی! زیرا اگر بواسطهٔ داك شریکهای تجارت همدیگر شانرا از شهرهای دور، از کیفیت اموال و اشیای تجارتی وکمی و بیشی قیمت وغیره خبر ندهند، و ناپینایانه خرید و فروخت وارسال ومرسول کنند، بجز زیان، دگر هیچ سودی نخواهند دید.

والحاصل داك، یکی از لوازمات آسایش وثروت و سعادت مملکت شمرده میشود. یك نکته گک شاعرانه نیز درجمله فایده های داك درج کرده بگوئیم: که اگر داگک نمیبود نامهٔ هجران یك عاشق فرقت زدهٔ الم کشیدهٔ ازیارجدامانده را، کدام باد صبا یا بال کبوتر، بیار غمگسارش میرسانید؟!..

«داك» از زبان هندی داخل زبان افغانستان شده بود. کلمه پوسته ازراه زبان روسی (پوچته) داخل زبان ایران وافغانستان شده است ودرکلمه فرانسوی پوست منشأ دارد. ر.ف

اگرچه تلگراف در خصوص سرعت وتیز رویبار بار از داک فائده مندتراست ، ولی مخابرات تلگراف ، نسبت بمخابرات داک کم گنجایش تروکم وسعت ترمیباشد . دراینجا چون موضوع بحث تلگراف ، نی بلکه داک است ، از آنرو از تلگراف بعدازین بحث خواهیم راند ، واز وسایط نقلیه ، یعنی چیز های زود رو ، مانند ریل وموتر ، وعرابه که واسطهٔ یگانه آسانی نامه بری داک است ، نیز بعدازین سخن خواهیم گفت . حالا ما یکقدری از احوال سابق ولاحق داک وطن عزیزخود را بیان کرده میگوئیم ، که در وطن عزیزما ، قبل ازجلوس میامن مأنوس اعلیحضرت شهریار مکارم آثار محبوب القلوب ما ، امور داک در زیر یک نظام وقواعد مخصوصی گرفته نشده بود .

حتی تکت منتظم نیز موجود نبود . اگرچه تکت داک در زمان حکومت امیر مرحوم مغفور امیر شیرعلی خان اول بار ایجاد شده ودر زمان خاقان مغفور ضیاء الملة والدین امیر عبدالرحمن خان ، بیک طرز دیگری اصلاح وتوسیع یافته است ، ولی این طرز خوش نما و با انتظامی که در تکت های این عصر تر قیحصر دیده میشود ، در یکی از تکت های قدیمه دولت علیهٔ متبوعهٔ ما مشاهده نمیگردد . تکت های رقم رقم پر صنعتی که درین زمان سعادت اقتران بروی کار آمده ، نه در نقش ونه در خط ونه در وضع ترکیب ونه در خوبی صورت ، از تکت های دیگر دولتهای متمدنه ، هیچ پاکم نمی آرد

در وقت حاضر، درداك خانه های سلطنت سنیه افغانستان ، هفت نوع تکت استعمال میشود :

یکی - برای مکتوبهای یك مثقالهٔ ایست که قیمت آن یکعباسی ورنگ آن لاجوردی میباشد .

دوم برای مکتوبهای دومثقالهٔ عادیست که قیمت آن دوعباسی و رنگ آن سبز است .

سوم برای مکتوبهای سه مثقاله عادیست که قیمت آن یکروپیه و رنگ آن قهوه یی است .

نوع دوم تکت های پارسل .یعنی امانت هاست ، که در قطعهٔ یك قدری بزرگتر از آنها بسه رنگ ساخته شده :

یکی برای پارسلهائیست که یك خورد وزن داشته باشند ، قیمت آن یکقران ورنگ آن زیره ایست .

دوم برای امانتهائیست که از یک خورد بالا تابه نیم پاو وزن داشته باشند ، قیمت آن دو روپیه ورنگ آن سرخ است .

غیر از ینها، یك رقم تکت دیگر نیزایجاد شده ، که مخصوص برای پاکت های کار های دولتی میباشد .

یك نظام نامهٔ مخصوصی نیز در باب داک به ارادهٔ سنیهٔ اعلیحضرت طبع ونشر گردیده ، که معاملات داک و داك خانه هارا در زیر قانون منتظمی درآورده است ...

درین خصوص ، حسن خدمتیکه عزت مند «حسن حلمی افندی» طرابزونی، در باب ساختن تکت ها، وترتیب نظام نامه ودیگر لوازمات داک خانه ها ، ابراز

نموده ، الحق که شایان تحسین وتقدیر است . اعلیحضرت در ینوقت اصلاح سکه های روپیه ودیگر رایجهای دولت علیه شاهانه شانرا نیز اراده وفرمان فرموده، افندی مشارالیه را بحاضر کردن اسباب آن مامور فرموده اند .....

سال سوم شماره ۷ - ۲۲ قوس ۱۲۹۲

پوست کارت
بنام دیگر: ورق داك

پوست کارت - یاورق داك - برای امور مخابره و مکاتبه ، یکی از چیزی های سهولت بخش بسیار نافعی شمرده میشود . مثلا یك شخصی که میخواهد یکدو کلمه سخن بسیار ضروری خود را بیك دوست خود بنویسد ، میباید که برای آن دو کلمه یك کاغذ بسیار مفصلی را بجور پرسانیها وسخنان هوایی پر کند ، تاآن دو کلمه سخن ضروری ولازمی خود را ، به مرسل الیه خود بفهماند ، وبرای آن کاغذ لابد ، یك پاکتی هم تدارك کرده ، یکعباسی تکت هم برآن بچسپاند . حالانکه ، ورق داك ، این تکلفات را رفع میکند . غیر از بعضی مکاتیب تفصیل خواه ضروری دیگر همه احوالات مختصر را ، بیك ورق داك انسان بجا آورده میتواند.

درینبار ، ورقهای داك مصور بسیار ظریف ولطیفی چاپ گردیده ، درین قریبها در موقع تداول وضع میشود که این پوست کارتها ، یعنی ورق داك ، با تصاویر مناظر مختلفهٔ دار السلطنه وغیره مزین میباشد . انشاء الله ، بعد ازینکه در موقع تداول درآید ، قیمت ومحل فروخت آنرا اعلان خواهیم نمود .

سال چهارم ـ شماره ۶ ـ ۲۸ عقرب ۱۲۹۳

ترجمه از روزنامهٔ جهلم ۹ ۲ اکتوبر ـ تحت عنوان: داك وکیل انگلیزی :

« انتظام گورنمنت ما برای وکیل انگریزی مقیم کابل بسیار درست است . داك آنها از پشاور بسته شده میرود . وبا داك افغانی امیرصاحب هیچ واسطهٔ بستن و بازکردن آن نیست . کارتها و لفافه های شان با هندوستان برابر میرود . یعنی همان محصول داکی که در هندوستان از ایشان گرفته میشود، درداخل افغانستان نیز بان کفایت میشود ، ومحصول افغانی از آن گرفته نمیشود .

تکت و پیسه را چسپانیده برای وکیل انگریزی مقیم کابل بفرستید، وصرف نام داکخانهٔ پشاور را برآن تحریر دارید . ولی اگر بر لفافه اسم داك خانه افغانی پشاور نوشته شود . محصول آن چار چند میشود . لهذا خطیکه برای وکیل انگریزی کابل فرستاده میشود ، تنها لفظ داکخانهٔ کابل نوشتن لازمست . این لفافه مامور داکخانهٔ انگریزی ، علیحده بسته ، همراه داك افغانستان خود خواهد فرستاد ، ومامورین داك خانهٔ افغانی ، آن خریطه ها را بلا جست وپال میفرستند .»

سراج الاخبار افغانیه : ـ این بیانات همعصر معزز خود را به تصحیح کردن مجبوریم ، که گورنمنت بهیهٔ شان در هیچگونه اموری از امورات دولت علیهٔ مقدسهٔ مستقلهٔ متبوعه ما ، حق هیچگونه انتظامات را ندارد . ذاتاً هیچیك از داکخانه های دنیا بغیر از اوقات مستثنی ، حق باز کردن وپالیدن اوراق ومکاتیب کسی را ندارد . . . .

سال دوم - شماره ۳ - ۴ عقرب ۱۲۹۱

مقاله مخصوصه:
داکتر ها - داکتری

«داکتر، دوقتور، دکتور» کلماتیست مترادف، که بلهجهٔ ملک ترکی دوقتور، وبلهجهٔ عربی دکتور تلفظ و تکتب میشود. این کلمه لفظ «لاتینی» ایست، که در عرب بمعنی «معلم» یعنی «استاد» استعمال میشود. اصل موضع این کلمه یك لقب و خطابیست که برای چنان اشخاصیکه برجمیع معارف، وهمه درجات علمیه راحاصل کرده باشند واجازهٔ تعلیم آنهارا گرفته باشند، داده میشود که در عربی بمقابل لقب «داکتر» کلمه «حکیم» ودر فارسی قدیم «پزشك» گفته میشود. در اوایل قرن دوازدهم میلادی، لقب «داکتر» تنها بعلمای قانون شناس مخصوص بود، و بر دیگری اطلاق نمیشد. و باز یکوقتی شد، که لقب داکتری، مخصوص علمای الهیات و لاهوتی بوده، و باز برای حاذقین اطبا وماهرین فن موسیقی تخصیص شد. که درین وقت تنها طبیبان را «داکتر یادوقتور، یا دکتور» میگویند لهذا اگر داکتر بمعنی «حکیم» باشد، اطلاق عنوان جلیل «حکیم» و هر طبیب و جراح جائز نیست. حکمت یك علم عام ومحیطی نیست، که طبابت یك شعبه ازشعبات آنست و آن علمیست که ازحقایق اشیایی که کائنات بیسر وبارا تشکیل داده، تا بقدر طاقت بشری بحث میراند، وهم برحقایق اعیان آن ومادهٔ متشکلهٔ آن بحث میراند. همهٔ علوم فلسفه وسیاسیه ومدنیه داخل علم حکمت است. همه علوم اخلاقیه وادبیه نیز داخل علم حکمت است. موضوع حکمت اشیای موجوده سفلی وعلوی، کائناتست. غایت و نتیجه اش پی بردن بکیفیت ایجاد وموجد واجب الوجود موجوداتست. «حکیم آنست کمی برحقایق اشیا علم آرد. وازحقایق اشیا خالق اشیارا

بشناسدوازو بترسد: «راس الحکمة مخافة الله» حالا ما از بحث«حکمت» و«حکیم» صرف نظر کرده. تنها از«طبابت»وطبیب ها» و« داکتر»و«داکترها» وطن عزیز خود یکقدری بحث میرانیم :

این یک، آزادهٔ قید بیانست، که علم جلیل طب ، معتنابها ترین شعبهٔ حکمت است. زیرا موضوع آن خدمت حیات بنی بشر است، وچون نوع بنی‌بشر اشرف حیوانات، ومعتبر ترین موجوداتست، ازانرو، اگرعلم طب‌نیز اشرف ترین علوم ومعتبرترین فنون گفته شود، جادارد. این هم ازامور بدیهی وآشکاراست، که چنانچه دیگر علوم وفنون از آغاز تشکیل خود تا بحال خیلی ترقی کرده است ، همچنان، علم جلیل طب نیز، بیک درجهٔ اعلای ترقی واصل شده است . اگر کسی بگوید ، که اطبای یکعصر پیشتر ازین، از اطبای عصرحاضر قابلتر و داناتر بودند، سخن بی‌دلیل و برهانی‌خواهد بود: زیراترقی هر علم‌و هر صنعت‌و هنراز تجارب کثیره و ترقی آلات و ادوات عدیده بوجود می آید . اگر در یکی از باکتریولوژی خانه و دار الاستحضارات وکیمیا خانه های طبی بلاد متمدنه اینعصر حاضر درائیم ، ویکبار بسوی دکانهای عطاری بعضی مما لك شرقیه نظر اندازیم ، ترقی علم طب تنها بهمین دو دیدن و مقایسه کردن خود بخود ظاهر میگردد ! آن قطی‌های چوبی رنگه ، که از بس چرکی وچتلی یك رنگ ماوراء الالوانی پیدا کرده ، وهشتاد بار به هلیله پرشده ، ونود بار به بلیله وباز بزرچوبه پرشده ، واز نمك خالی ، دکان عطار هارا ، باآن بلورستان آئینه زاراجزا خانه ها ودواسازیها قیاس کنیم ، معلوم میگردد که طب‌چه بود وچه شد !

در وطن عزیزما ، دوطب معروف وزبانزد شده است : یکی طب یونانی ، دیگر داکتری . اگر چه این تفریق درست نیست ، زیرا اساس و موضوع هر دو یك چیز است ، که آنهم عبارت از تداوی امراض مختلفه میباشد ، ولی ، در اصول تداوی اختلاف دارد ، که سبب این تفریق شده است . مثلا طبیبهائی که ازقدیم الایام در مملکت عزیزما موجود بودند وهستند ، براصول و قواعد همان کتابها وخواندگیهایی که ازعصر های افلاطون ها وارسطو ها و بوعلی سینا ها وغیره مانده ، تداوی میکنند ، واز همان اصول صفحه های سوریانه خوردهٔ کهنه ، یکقدم به آن طرف نمیبرایند ، وداکتر ها برتجربه هاوتحقیقات وتدقیقات موشکافانه که روز مره در بازار علوم وفنون وصنایع بوقعمون بواسطهٔ تجدد و تنوع آلات وادوات گوناگون ازعوالم طبیعیه بیرون میبرایند ، اجرای تداوی میکنند . و هر روز وهر وقت ، یك طرز نوع ویك اختراع جدیدی بمیدان میبرارند. بنا علیه ، اگر بگوئیم که کشتی بی بادبان از کشتی بادبان دار ، و کشتی بادبان دار از واپور های بخاری سریع السیر آتش نفس بهتر است ، ویا آنکه قاصد های نامه بر پیاده های عصا زنگدار ، ازقطار های ریل داك آتشین رفتار چابکتر است ، این را هم خواهیم گفت که طبابت اصول قدیمه ، از طبابت اصول جدیده بهتر وخوبتر خواهد بود !

بلی ! درین هیچ گفتگو نداریم . اما گفتگوی مادرعدم کفایت داکترهاست ، نسبت به احتیاج نفوس شهر . یك باب شفاخانه مکمل ملکی ویك باب شفاخانه عسکری موجود است . وهمه ساله ، ادویه واجزای طبیه در یك مقیاس واسعی طلب شده ، بر مردمان تداوی طلب ، برایگان احسان میشود. ولی پنج نفر ده نفر

داکتری ، که آنهم از طرف سرکار مأمور ومستخدم باشند ، ویك دوسه دواخانه که آنهم درشفاخانه با دوایر حکومتی باشد ، مستوجب تسهیلات تداوی هفتاد هشتاد هزار نفر آدم شهر نمیشود !

علی الخصوص که بعضی داکتر ها پر غرور وعظمت‌فروش هم باشند ! . .

درشفاخانه ملکی ، همه روزه ، بغیر از بیمارانی که برای تداوی خوابانیده شده اند ، بصد ها مرد وزن و فقرا وغربا واصناف اهالی تداوی میشوند ، ودوا میبرند . یك دو داکتر صاحبانی که در آن مامور اند ، به بسیار درستی وخوبی وظیفهٔ خود شانرا بکمال سعی وکوشش ایفا میتوانند ، ولی به تداوی عمومی کفایت نمیکنند .

درشفاخانه عسکری نیز ، همه روزه ، بصد ها نفر افراد عسکری تداوی میشوند ، ودوا داده میشوند ، وغیر از آن ، در هر چونیهای عسکری ، داکتران خصوصی هم موجود است ، که تا یکدرجه تداوی افراد عسکری‌نیزدر زیراسمیت گرفته شده است ، که باینصورت ، خواه صنف افراد عسکری وخواه صنف غربا فقرا ، ویا کسانیکه در شفاخانه بخوابند ، از جهت تداوی ودوا محروم نیستند ، وکذالك ، ذوات معتبرین وعمله حضور همایونی نیز ، به داکتر ودوا احتیاجی ندارند ، چونکه داکتر های عملهٔ حضور همایونی ، وهم داکتر های شفا خانه ها ، علاوه بر ایفای ماموریت خود شان‌ازعهدهٔ آن خدمت‌هم برآمده میتوانند .

حالا آمدیم بر صنف مردمان متوسط‌الحال ، مانند تجارو صنعتکار وغیره ، که حال واحوال شان برای خواستن داکتر را به خانه‌خود وتداوی کردن‌خودمساعد است ، ولی بسبب دستیاب نشدن داکتر در هر وقت وهر زمان ، موجود نبودن

اجزا خانه ها ودوا خانه ها در شهر واطراف آن ، از تداوی حقیقی محروم مانده، مجبوراً به همان قطی های چرك وچتل دکانهای عطار ها بمراجعت کردن مجبور میشوند .

لاجرم ، اگر اداره بلدیه ، یعنی « مینسپالی » شهر ، نظرتوجه خودرا بسوی این نقطه مهمه احتیاج ضروری اهالی متوجه نماید ، ویك سرمایه وضع نموده ودر نقاط مهمهٔ شهر یکچند دواخانهٔ مکمله باصول جدیده باز کرده یکدوسه داکتری بافیس معین استخدام نماید ، بفکر ناقصانهٔ ما ، چنان میرسد که هم احتیاج اهالی رفع شود ، وهم یك مداخلات خوبی برای صندق بلدیه حاصل شود . . . .

بلدیه

سال سوم شماره ۱۷ — ۲۱ ثور ۱۲۹۳

دوایربلدیه درشهرهای بزرگ یك محکمهٔ مستقله مخصوصه ایست ، که در زیر ریاست یك رئیس بلدیه یك مجلسی تشکیل مییابد. رئیس واعضای مجلس، به انتخاب اهالی شهروانضمام رأی حکومت مقررمیشود. دفترجداگانه وصندوق- یعنی خزانهٔ علیحدهٔ دارد . بنام «مداخلات بلدیه»، بعضی مالیات شهربه دفتروخزانهٔ بلدیه عاید میشود. وظیفه دوایر بلدیه، انتظام وزینت وصفای ومحافظهٔ صحت، وتاسیس مبانی خیرات ومبرات، ووسعت دادن کوچه ها و بازارها، وبوجود آوردن میدانها وباغچه های عمومی، وبعضی مبانی که مداخلات برای بلدیه حاصل کندوغیره وغیره میباشد که قانون نامه های مفصل ومدونی دارد. دوایر بلدیه، اگرچه در وقت لزوم بمعاونت پولیس- یعنی کوتوالی- محتاجست، ولی بنفس خود یك دایرهٔ مستقله ایست،

که ازدایره ضابطه — یعنی کوتوالی- سراسر جداگانه میباشد . انشاء الله، در ینباب بعدازین تفصیلات مکمله خواهیم نگاشت .

سال اول ، شمارهٔ ۲۰ - ۲۵ سرطان ۱۲۹۱

(..... بعد از بیان اهمیت شرکت ها درجهان امروز می نگارد :)

... اول بار که نام شرکت شنیده شد، وبنیادآن نهاده شد، همانا «شرکت عرابهٔ موتر»، بود که پارسال، ذات اعلیحضرت پادشاهی ، بعدازآنکه برهمه اعیان مملکات ازفواید شرکت یك نطق بلیغ بسیار مؤثری بیان فرمودند، چشمان همه گانرا برمنافع آن باز نموده، و هماندم، یك سرمایهٔ جسیمی بوجود آمده، شرکت تشکیل یافت، که انشاالله منافع وفوایدآن، درثانی دیده خواهد شد ...

سال سوم - شماره ۷ - ۲۲ قوس ۱۲۹۲

شرکت موتر کار

پیش از ین از انعقاد یافتن شرکت عرابه ها و موتر ، برای تجارت، در یکی از نسخه های سراج الاخبار افغانیه ، بحث و بیان رانده بودیم عصر ترقیحصر ذات اعلیحضرت که ابواب انواع سعادتها را بر روی ملك و ملت باز فرموده ، در باب انعقاد یافتن درشرکتهای تجارتی ، که یکی از اساسهای مهمهٔ ثروت است، نیز این شرکت موتر کار را قدمهٔ نخستین نردبان ترقی تجارت وضع فرمودند . این است که در وقت حاضر ، عرابه های سواری وعربه های نقل اشیای «شرکا» حاضر وآماده شده است ، وتکتهای آن نیز بچاپ رسیده است . امید است که درین

سفرخیریت اثر از جلال آباد، که بسیاری ازمردمان برای بسر آوردن موسم شتا به آنطرف ستهی حرکت اند ،یك ربح وفایدهٔخوبی برای شرکت مذکورحاصل شود.

سال ۳ ـ شماره ۱۳ ـ ۲۳ حوت ۱۲۹۲

تحت عنوان «معادن در افغانستان» اهمیت استخراج معادن را برای مسلمانان ومردم افغانستان شرح میدهد.

سال سوم ، شماره ۱۸ ، ٦ جوزا ۱۲۹۳

... اگر ما باحوال پنجاه سال ماقبل گذشته حال خود ووطن خود ، یك نظر مشفقانه بیندازیم ، و یك فکر وغور با انصافانه خالی از خود پسندی بنمائیم، معلوم خود کرده می توانیم ، که قبا های ملون زردوزی کرك وماهوتی،وشال های کشمیری اعلی، ولنگی های زرین که اسم شریف خانی‌را بران می‌گذاشتند، وعصا های مطول کشمیری وهندوستانی ساخت ، وکفش های جسته سه دندانه بسیار کلفت، پوشاك تن ، ودستار سر وکمربند کمتر ، وغیرمایحتاج لوازمات ما بود ، که اگر بنرخ حال بسنجیم ، همان لباس های ماهوتی ،وهمان شال ها و لنگی ها وکفش ها وعصا های مذکور را ، که در یك روز عید خاص ، یکنفر می پوشید ، به چهارصد یا پنجصد روپیه پهلو میزند . این همه مخارج بیهوده‌بود، اما روی کارخانهٔ بخار ، توپ سازی ، وتفنگ سازی ، وکریچ سازی، وکارطوس سازی ، وفیوزسازی ، وچرسگری ، و بوت دوزی ، و کشمیره بافی ، و غیره غیره صنایع موجوده دولت خود را ، که سبب یگانه‌ترقی هرملت شمرده‌میشود ،ندیده ، واسم ماشین چهاپ، وعکاسی،وزنکوگرافی، تیپوگرافی، و مسکوك‌نمودن‌روپیه وطلاء

را نشنیده بودند. در سیکر ین های دولت خود، موجودی لک ها توپ و تفنگ وکر پچ وشمشیروغیره سامانی حرب را بیاد نیاورده بودند، و جباخانه های مملکت خودرا بهزاران هزار خروار سرب و بارود وصندوق ها هر رقم بر از گده کار توس ملاحظه افرموده بودند، وروی روپیه وطلاء را، مزین به نشان محراب ومنبرشریف ومعین باسم همایون شهریار تاجدار جوانبخت خود، در خطه ولایت خود بگمان نرسانیده بودند، وصدها مدرسهٔ علمیات و شفاخانه ها ومدارس حفاظ قرآن شریف ودارالیتاما و خیرات خانه نابینایان وگدایان وکار خانه جات برقی و رشته های مخابره تیلفون را در خیال نگذرانیده بودند...

سال پنجم - شماره ۷ - ۳۰ عقرب ۱۲۹۳

(مکتوب از هرات، بقلم علی اکبر کوت دفعه دار قندهاری - وعبدالله طالب اعلوم جدیده، در بارهٔ ترقیات کشور، واتفاق ملت، وضرورت پیشرفت صنعت، و اهمیت آن در مقابله با دشمن، وتائید وستایش اسباب ترقی، مثل سرکهای شوسه ورباطهای سراجیه، ومکتبهای متعدده وماشینخانه های حربی وغیره. وفواید سراج الاخبار.

سراج الاخبار افغانیه بعدازنشراین مکتوب مفصل که ده ستون را گرفته است مینگارد:)

ناطق تخلص، یك شاعر میگوید:

وارسیدیم بجایی من وناطق درعشق - که بود بلبل و پروانه نصیحت گر ما!

در پیش نظر، خود یك کوت دفعه دار و یك طالب العلمی بینید، بایك کاف تصغیری، باخود خواهند گفت، عجب ماچنان گمان کرده بودیم که این مقاله سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، ملکی، عسکری راکدام ملا، وواعظ شیوا بیان و یا کدام دیپلوسات واقف احوال جهان، و یا کدام افسر بسیار کلانی نوشته خواهد بود؟...ما میگوئیم:

پندبگیرازسخن ، هیچ مبین بقا باش   نیکوئی، تاع بین ، به بد کان که نیگری !
سراج الاخبار افغانیه، بکمال فخر و سرور، مکتوب صداقت وحقیقت اسلوب این دواولاد رشید وغیور خودرا، درسینهٔ محبت دفینهٔ خو یشتن حفظ میکند .

سال هفتم ـ شماره ۳ ـ ۱۱ سنبله ۱۲۹۶

د ر فصل علوم و فنون : ثر و ت جیست و جغر ا فیا ی طبیعی چیست ؟ (بقلم محمود طرزی) .

سال هفتم ـ شماره ۹ ـ ۲۳ قوس ۱۲۹۶

درفصل «زراعت»، محمودطرزی، چاپ رساله ای را در بارهٔ زراعت پنبه آغاز میکند. نخست در بارهٔ اهمیت زراعت مینگارد :

رنج برنج میکشد، گنج میدهد، اگرگنج نباشد، نه صلح است ونه جنگ، نه طوپ است نه تفنگ، نه تاج است نه اورنگ، نه شوخ است نه شنگ، نه ترنگ است نه آهنگ، نه قصر است نه عمارت، نه ذوق است نه شطارت، نه علم است نه تجارت ، نه فیض است نه سعادت، نه عشق است نه محبت. بلی ! اینها همه لوازمات حیاتست ، و زندگانی چون نباشد زندگانی، کجاست کامرانی؟ تیل چراغ حیات چیست؟ گندم، جو،جواری، شالی ،نیشکر،چغندر،آلو ، کچالو، تخم مرغ ، خودمرغ ، گاو، شیر، ماست ، روغن، گوشت وغیره کذالك. برای فانوس چراغ حیات، یعنی جامه و پوشاك، چه بکاراست ؟مهمترین اجزای قماش این فانوس را، پنبه ، کتان،سند، پشم ،تشکیل میدهد. استحصال همه اینها، برنج رنجبر منوطست ...

. . . .

(سپس ازمقالات سابق سراج الاخبار در بارهٔ زراعت مانند اتلاف ملخ ـ ذکر میکند ـ و بعدترجمهٔ رساله‌زراعت پنبه، را که ازطرف نظارت زراعت و جنگلهای دولت عثمانیه درسنه ۱۳۲۷، نشرشده است، آغاز میکند.

درین شماره، ازانتخاب زمین‌برای زراعت پنبه آغاز میشود، و چاپ رساله، درطول‌سال هفتم سراج الاخبار دوام میکند.)

ـ۹ـ پیشرفت نواحی مختلف افغانستان

سال ۲ شماره ۷ ـ ۳ جدی ۱۲۹۱

«کوهستان کابل»

کابل که مرکز دولت علیه افغانستان است، تنها عبارت از همین شهر شهیر معروف نی، بلکه بنام کابلستان، یك خطهٔ بسیار جسیمهٔ را مالك‌است. مهمترین اراضی که این خطه رانشکیل داده، اراضی سمت شمالی کابل میباشد که آنرا کوهستان مینامند. غیر از سمت های جنوب غربی افغانستان، که تا یکدرجه دشت وهموار است، دیگر همهٔ این قطعه پاك‌عبارت‌از یك‌شبیکه کوهای متسلسل عظیمهٔ میباشد، که ازغرب بشرق وازشمال به جنوب، یکدیگر را تقاطع نموده اند وآبادیها وشهر ها، ولایات ها درمیان وادیها وداما‌نهای این شبیکه‌جبالیه واقع شده است...

(بعد از بیان موقف جغرافیائی، ذکر اینکه نفوس کوهستان وکوهدامن بیك ملیون میرسد، وبیان پیداوارآن، اهمیت پروان، واعمار سراج الامصار ودران‌جبل السراج رابیان کرده، ازمقام راه های خاواك وراه درهٔ صالح اولنگ معروف به سالنگ، که یکسر به خنجان میبراید، ودو راه دیگری که یکی از

درهٔ غوربند، ودیگری به باسیان میرود بیان کرده است .حاصلات کوهدامن وکوهستان را ، بشمول تولید پنبه وصنعت بافندگی ، کرباس ، وکپش بیان کرده ، دربارهٔ کارخانه برقی که ساخته میشود ، تذکر داده است .)

سال سوم — شماره ۷ — ۲۲ قوس ۱۲۹۲

تحت عنوان حوادث داخلیه — وصایع پروری ها . . . . .راجع به فابریکه الکتریك جبل السراج کوهستان مینگارد :

. . .بلی . اگر این فابریك برقی بانجا م رسد حقیقتا که صنایع مملکت عزیزسادهٔ ما یك رونق ترقی غریبی حاصل خواهد کرد . زیرا سه هزار اسپ قوت برقی کم قوت نیست . باین قوت ممکن است که مانندماشینخانهٔ موجودهٔ که در دار السلطنهٔ کابل موجود است بسی ماشینخانه ها بوجود آید .وهمهٔ شهر بهانوارالکتر یکی روشن گردد ترام ریلهای برقی براه وحرکت افتند، فابریکهای خصوصی شرکتهای اهالی تاسیس وبنیاد گیرد . احتیاجات مملکت یوماً فیوماً بر طرف گردد. از محصولات زرعیه واسطهٔ فابریکهای صناعیه استفاده های عظیمه بروی کار آید. مثلا ازمحصولات نیشکر وچغندر وغیره که مواد شکریه را حاوی میباشد بواسطهٔ فابریکهای قند سازی احتیاج قند مملکت رفع ودفع گردد که اگر هیچ نباشد بملیونها زرسرخی که برای تنها چای از مملکت عزیز مابخارج میرود ملیونها ی دیگری که برای قند نیزمیبراید بجا بماند .علی الخصوص فابریك کاغذ سازی . . .

سال اول شماره — ۹ — ۱۳ دلو ۱۲۹۰

تحت عنوان «نهر سراج جلال آباد». درباره اهمیت آب وآبیاری وازآنجمله

نهر کابل «که بزبان افغانی مردم ننگرهار زمین ، آنرا سین سینا سند» به کشیدن نهر سراج احتیاج داشت «تاشهر جلال آباد یك استقبال بسیار ترقی نما و یك حیات بسیاز جانفزائی را مستعدگردید.»

سال پنجم ـ شماره ۳ ـ ۱۸ میزان ۱۲۹۳

درصفحهٔ اول تحت عنوان منطقهٔ زراعت ، یعنی سر زمینها یی که قابل زراعت درخت پورتقال (مالته)است مینویسد:... اراضی ننگنهار نسبت به اراضی بحرسفید (مدیترانه) خیلی بلند ترمی باشد . لهذا ، اگرچه این سبب پورتقال درزمینهای ننگنهار نشود ، احتمال دارد . اما چون خود این سر محرر عاجز ، هم اراضی سواحل بحر- سفید ، وهم ارضی ننگنهار رادیده ام ، درگرمی اراضی ننگنهار رابراراضی بحرسفید افزونتر می بینم . ونیز چون نارنج ونیشکر وافری درینجا ها بسر میرسد ، باین دودلیل ' میتوانیم که بگوئیم دراراضی ننگنهارما ' ممکنست پورتقال ولیموی بسیار اعلای بسر برسد ...

اراضی ننگنهار ، باوجودیکه درختهای نارنج بسیاری رابسر می آرد ،ولی درخت لیمو و پورتقال که آنرا مالته میگویند ،دران سرزمین ها هنوزبسرنمی رسد ، حالانکه لیمو و پورتقال نسبت به نارنج خیلی نافعتر وتجارتش فایده مندتر میباشد. لیموپورتقال یامالته ،اگرچه یکقدری ازنارنج نازکتر ،یعنی به هوای سردناتوان تراست . امازهم دربقعه ای که نارنج بسربرد ، بسر رسیدن آنها هم خارج امکان شمرده نمیشود. باآنهم ،حکم قطعی کرده نمیتوانیم ...

[دراخیر،این سوال راوضع میکند ،که قلمك شاخچه گك درخت پور تقال را از کجابدست بیاریم ،که بدرختهای نارنج خود پیوند کنیم . پیشنهاد میکند ، که

نهال ها درپیپ ها ی بسیار بزرگ باخاک وگل ، بواسطهٔ ریل تاجمرود ،وازآنجا بموتر تاجلال آبادآورده شود .]

سال دوم ـ شماره ۵ ـ ۳قوس ۱۲۹۱

صفحه ۲ مقاله دربارهٔ آثار عتیقهٔ غزنین ، درین مقاله آمده است .

شهر شهیرغزنین ،درآثار عتیقه،توانگر ترین جاهاست که اگر حفریات آن بقرار فن اجراشود ،آثار عتیقهٔ بسیارگرانبهایی ازان بظهور میرسد ...

بعد ازبیان آثار تاریخی غزنین ، تحت عنوان یکدوسخن دراهمیت آثار عتیقه، اهمیت عتیقه شناسی درکشف تمدن قدیم وخط های گوناگون شان واهمیت موزیم ها، بیان شده است .

سال هفتم ـ شماره ۱۵ ـ ۲۳حوت ۱۲۹۶

تاسیس مکاتب ابتدائیه در نورستان : احوال جغرافی وتاریخی نورستان ، بقلم محمود طرزی .

... این دوصد هزار آدم ،بهمه فرقه وبریسی قبایل منقسم میباشند .اینهاازاقوام آریه میباشند . مذهب شان نیز ازاساطیر الاولین «ودا» ماخوذ است . . چنانکه احوال تاریخی اصل ومنشاء قومها،وملتها، اکثر درپرده ها ی مشکوکی،ونامعلومی پنهان شده مانده است ، همچنان ،درخصوص منشاء اصلی اقوام نورستان نیز ، که ازکجا بوده اند ، وبه چه گونه انشعا بهای بانجا هارسیده اند ، بهیچگونه معلومات مستنده دسترس نداریم .. [سپس ازروی سوانح عمری ضیاء الملة ، راجع بنقشه های کشیشهای عیسوی ، برای مسیحی ساختن نورستان اقتباس میکند، واینکه درظرف

چهارروز تمام ولایت کافرستان مسخر گردیدودربهارسنه ۱۳۱۳ قمری لشکربکابل مراجعت نمودند .

سپس تحت عنوان حالات نورستان "درعهد سراج الملة وسیسات مکتب ابتدائیه (سرجمع ۶ باب مکتب، باذکرنام موضع ونام ملاهابحیث معلمین" داده شده است....) به تاریخ غره جمادی الاول سنه ۱۳۳۶ ازطرف جناب سردار محمدنادر خان، یك لایحهٔ بحضور عالی نظارت جلیله حربیه ومعارف، حضرت معین السلطنه تقدیم گردیده .. برای اجرای سررشته وانتظام کارهای مذکور ، جناب ملا فقیرمحمد خان ، معلم غنداردلی، وعالیجاه میرمحمد هاشم خان سرمدرس مکتب ملکزاده ها ، همراه حاکم درهٔ نور ، عازم صوب مقصود شده اند ..

دراول کارمقدار ۲۵۰ نفربچه ها، داخل مکاتب مذکوره شده ، به تحصیل وتعلیم شروع نمودند . . .

سال هفتم-شماره ۲۳ -۱۹ سرطان ۱۲۹۷

[معرفی بامیان:- مابین هندو کوه و کوه‌بابا ...وذکراز «خنگ بت» و«سرخ بت» بامیان . . . درباقوت حموی ،معجم البدان ازبامیان ذکر شده است . . .]

۱۰ - سیاست داخلی کشور های شرق

سال اول - شماره ۱۰ - اول حوت ۱۲۹۰

تحت عنوان حوادث خارجیه:- «درس عبرت»

اجمال احوال سیاسی استانبول:

اختلاف و منا قشات سیاسی فرقه های مختلفه ملتی دوام میورزد« فرقه اتحادو ترقی» و « فرقهٔ حریت و ائتلاف»، بهم هیچ اتحادوائتلافی ندارند! ازآن سبب، از ترقی و حریت نیز هیچ استفاده نمیشود !

. . صدراعظم میخواهد که فقره (۳۵) قانون اساسی، اصلاح وتعدیل شود، یعنی بحضرت سلطان اختیارات واسعتر واقتدار افزونتر ازین وقت داده شود، که آن اختیار هم، عبارت از اختیار فسخ کرده توانستن مجلس مبعوثان میبا شد.
فرقهٔ «اتحادو ترقی» این رای را قبول میکند. فرقه حریت وائتلاف، بر ضد آن تحریرها ونما یشها اجرا میکند!

از هر جهت، فرقهٔ «اتحادوترقی» بسبب یار بودن حکومت، به آنها، غلبه خواهند کرد، وهم حرکات شان معتدلانه تر و معقولتر معلوم میشود. اما فرقهٔ حریت وائتلاف، ازهر حرکت و هر فحوای کلام شان اغراض شخصی و بعضی حرکات خفی پدیدار است. الحاصل، چنان معلوم میشود، که ملت نجیبهٔ عثمانیه، هنوز بدرجه یی که لازم باشد، لیاقت وقابلیت مجلس ملتی پیدا کرده نتوانسته اند، چه جای دیگران. . . طریق ادار بانی یک جهان نیرنگ میخواهد بحسن محض نتوان پیش بردن نازنینها!
سال اول — شماره ۱۱ — ۳۱ حوت ۱۲۹۰

حوادث خارجیه
اجمال احوال سیاسیات عالم

چون در صفحه های اوراق حوادث عالم نظر میکنیم، ودنیارا زیک هرج ومرج پر فتنه وآشوبی می یابیم، که از هر هر طرف، سیلا بهای دهشت انتما ی دریای پر موج سیاسی بجوش وجریان آمده، مانند بخارها وغازهای مواد آب و مذاب شدهٔ مرکز زمین، هرهر طرف دنیا را بلرزه وزلزله دراورده است. بزرگترین منطقه که این زلزله پر غلغله، دران اجرای خرابی میکند، هما نا ممالک اسلامیه دولت علیه

عثمانی وایرانست. وچون یکقدری دور تر نظر بیندازیم، ممالک وسیعه چین را نیزدر یک‌گرداب نایاب هرج و مرج می یابیم. و چون باز بسوی مغرب اقصی یک عطف نظر کنیم، آنجا را نیزاز تاثیرات زلازل خالی نمی یابیم.

دولت عثمانی، درجاذبهٔ دو کشمکش پر پیچ وتاب دهشت‌اکتسابی درافتاده، که یکی عوامل خارجی ودیگری اختلافات فرقه‌های مختلفه‌داخلی آنهاست. الحق که این شق دوم خیلی دهشتناک تر از اول میباشد، و موجب اندیشهٔ همه اتحاد خواهان اسلام میشود. در وقت حاضر، فرقه های معلوم‌داری که درملت عثمانیه با همدیگر گلو بگلو وگریبان‌بگریبان در افتاده‌اند، یکی «فرقه‌اتحادوترقی» ودیگری «فرقه حریت وائتلاف» میباشند، و غیر ازین یک فرقه دیگر نیزهست که آنرا «فرقه مستقله» می‌نامند. این اختلاف فرقه‌ها، برای قوام گرفتن حکومت مشروطهٔ عثمانیه، و دور خوردن ادارهٔ دولت یک محور لایق، یک مانع و مشکل عظیمی شمرده میشود.

سال دوم ـ شماره ۲۱ ـ ۲۹ میزان ۱۲۹۲

اجمال سیاسی

از حوادث عمده ووقوعات‌مهمه که دراین ایام‌بظهور انجامیده، خبرقتل مرحوم «محمود شوکت» پاشاست، که بعد ازقتل ناظم پاشا، و عزل کامل پاشا، بعهده صدارعظمی، ونظارت حربی رسیده بود. محمودشوکت پاشا، همان‌ذاتی بود که‌قاید وسر افسر «اردوی‌حرکت» شده، از روم ایلی به‌استانبول آمد، وسلطان‌عبدالحمید خان غازی را خلع نمود، باز ازطرف «کمیتی اتحاد وترقی» ناظرحربیه‌شده بود. وچون کمیتی «حریت وائتلاف» بروی کار آمد، عزل شده بود، وباز چون «اتحاد و ـ

ترقی» بر پاخواست، وناظرحربیه ناظم پاشا را در نفس دایرهٔ باب عالی مقتول و کامل پاشا را معزول نمود و منصب صدراعظمی را احراز نمود .

از هنگامیکه حکومت مشروطه در دولت علیه عثمانیه قایم، وعنوان «خلافت عظمای اسلامیه» بعنوان «حکومت مشروطهٔ عثمانیه» تبدیل ، نیرنگهای عجیب و تغییرات غریبی درانسر زمین پاك ، بصورت بسیار المناکی جلوه پذیر ظهورات شد. غیر ازانکه بسیاری ازممالك جسیمه، مانند ولایت طرابلس غرب افریقا ، وقطعه روم ایلی او روپا ، وجزایر بحرسفید آسیا، وبملیونها نفوس ضایع وغایب گردید. بسیاری ازآدمهای نامدار ، وقیمت داری نیزطعمه آتش حرص و کین غرض ونفس پرستی گردید. مقصد ما ازآن نامداران تلف شدهٔ آتش دشمن که در میدانهای کارزار تلف شده اند، نیست، زیرا آنها را تقدیس میکنند مقصد ما ازآن ضایع شدگان وتلف شدگانیست که از دست همدیگر شان ، یاحیاً مفقود ویاغدرا مقتول شده اند، وشایان حسرت و افسوس این است که بعضی از افراد ملتشان، آن بادیه پیمان راه عدم را ، نفرین ولعنت میخوانند ، وبعضی آفرین ورحمت میگویند.

درمیان این هادیها، محررها، سیاسیها، افسرها وزیرها ناظرها سر کرده ها، صدرا عظمها ، ناظرحربیه ها، نیز موجوداست. اینها همه گی فدا شدگان نفس پرستی پارتی هاوفرقه ها شده است .

بصدها هزار نفوس اسلام ، بیگناه قتل عام شدند، بهآتش سوختانده شدند، جبراً نصارا شدند، عرضها، ناموسها ، شرفها پامال گردید. مسجدها، معبدهای اسلامی بکلیسا تحویل یافت بجای صدای اذان او ازنا قوس بلند گردید. بجای بیرق ، هلال بیرقهای صلیب برافراشته شد. نهایت الامر، جنگ هم انجام یافت .چونکه شدنی ها شد،

مطلب ها حاصل گردید، چیزی باقی نماند. ولی‌ما هنوز خوش، که‌این اول قد مه های نرد بان ترقی ما ست:

دفتر تمام گشت و به پایان رسید عمر

ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

یعنی در اول وصف بی‌اتفاقی فرقه ها، واختلاف پارتیها، هنوز هم از قتل همدیگرو ریختن خون‌یکدیگر سیراب نشده ایم. ومیگوئیم که همچنین لازم است تا بمدنیت حقیقه، فرانسها وروما ها وقارطاجها وغیره برسیم! . . .

هزار افسوس، که‌ما احوال این‌عصر وزمانرا، میخواهیم، که‌به احوال عصرها پیش ازین ارجاع نمائیم. نمی‌بینیم که درین وقت، اوروپا حکم یك خانه و یك عایله را دارد. دولتهای شش گانه روساودیگر ها، افراد عایله آن سرا، یعنی اوروپا شمرده میشوند. کونگرهٔ صلح عمومی رابرپا کردند. نتیجه آن‌برین‌قرار گرفت، که در ما بین خود شان یك‌صلح واتفاق قایم‌ودایمی تاسیس نمودند وبرین قرار دادند که‌به این‌صلح واتفاق، دنیا را درمابین خود، برادروار، تقسیم نمایند وا،ن‌است که به تقسیم کردن؛ ازچندیست که‌آغاز کرده، وبخوبی‌وآرامی‌موفق هم‌میشوند. برلین، پاریس، ویانه، روما، لندن، پترسبورك، هر يك يكيك دالان بزرگ‌و وشمشعی شمرده میشود، که‌در هرگاه وبیگاه، روسای عایله یی که همه گی از يك سلاله ويك نبيره ميبا شند، درآن دالانها جمع می‌آیند، وبا همدیگر، عهد ومیثاق شانرا تازه میکنند.

از ما کار گذشته، چرا که‌ما اتفاق واخوتی که‌دینا بران ماءمور بودیم، برای آنها ترك کردیم، ، چرا که ما سعی، وغیرت، و تشبث واقدام وعلم‌و کسب

حلال یعنی صنعت وهنر را که نصاَبران مجبور بودیم، بکاهلی وتن پروری، وهوسات مالا یعنی، و بیخبری و نادانی مبادله کردیم. این است که جزای آنها را باید بکشیم. و اگر پرسیده شود، که آیا ازین لوحه های عبرت عالم اسلام، چشم بصیرت باز کرده بسر هوش میایند، و دیدهٔ بینا، گوش شنوا میکشایند، و برای حفظ استقلال استقبال خود و ممالك و آئین خودکر فی میکنند و بجهت بقیة الباقیهٔ ممالك اسلامیه در پی چارهٔ می افتد، بجواب گفته میشود که اسلامیها را چنان خواب سنگین و عمیق در نه ربوده که چشم باز کرده بتوانند، وچنان شراب غفلت و بیخبری ننوشیده اند، که بهوش آمده بتوانند. در حالیکه از بعضی حدیث خوانان و تفسیرداناں فحول، بشنویم که «برای ما صنعت بکار نیست، ترقی لازم نیست ما بفلاخن وسوته بر کافران غالب آمده و باز خواهیم آمد».

آیا بعد ازشنیدن اینچنین تفوهات، چه امیدی برای بیداری خواهد ماند؟

مع ذالك، هزار شکر است که رفته رفته بیدار مغزان ومنور فکران امت نیزافزونی میگیرد، و دنیا تنها بر همچنین فکرها باقی نمیماند، و زمان خود بخود واجبات لازمهٔ خود را نشان میدهد، ترقیات عصر اگر هیچ نباشد، ما را بسرعت عرابهٔ موترمیدواند. که میداند، که هنوز چه چیزها بروی کار نیاید!!

سال ۲— شماره ۱۱ —۳ حوت ۱۲۹۱

(ضرورت تربیت سیاسی)

درهرملکی که فرقه ها وپارتیها افزونی گرفته، یعنی «گند» و «گند با زي» ها بسیار شده، اختلافها وپراگندگیها وپریشانیها نیز بیشتر شده است. زیرا، سعئی

حقیقی پارتی وگند «نفاق» و «انشقاق» است ، که یگانه موجد خرابی و موجب بربادی میبا شد :

دولت همه زاتفاق خیزد ،

بی دولتی از نفاق خیزد

اتفاق ملتها ، درپارتی سازی وگند بازی یك میل مفرطی داشته میباشند . حتی اگریکک چندنفرشان ، دریك سرزمین بسیار دوری هم باشند ، باز از پارتی سازی وگند بازی درمابین خود شان فارغ نمیشوند .

دین مبین اسلام ، اخوت واتحاد را اساس اتخاذداده ، بران اساس بنای یکدولت عظیمه را وضع نمودند ، که از هزارو سه صد سال به اینطرف ، پایدار و استوار مانده است .

دولت عثمانی ، باتفاق واتحاد ، عناصر یکدل ویك وجود شده ، بر صفوف اعداء زدند ، وازآسیا واروپا وافریقا ، بسی ممالك را درقبضه تسخیر درآوردند ، وتا بوقتیکه اختلاف درعسکری وحکومت وملت شان موجود نبود ، ازفتوحات بفتوحات ، واز کامیابی به کامیابی ، علم افراز مهابت میشدند . واز وقتیکه نفاق وشقاق در مابین عساکر «ینی چری» وملت وحکومت شان پیدا گردید ، تنزل وخرابیها نیز سر زده ظهور شد .

دریتباب ، بمثالهای تاریخی گذشته حاجت نمی بینیم . تنها و قوعات مختصر همین دوسه سال رادرپیش انظار قارئین کرام معروض میداریم . ولی این را هم عرض باید کرد که هرکس خود را ازدیگری بیشترمی اندیشد . ما نیز هرچه که درینبا ب مینویسیم ، بطریق اعتراض وسبیل تلویم دیگران نمینویسیم ، بلکه نظر عبرت وانتبا ه

خود ما نرا ، میخواهیم باز کنیم ، وقدر نعمت آزادي واستقلال خودما نرا بشناسیم پارتی سازی وگندبازی ، یعنی نفاق وبی اتفاقی را ، بخیال وخاطر خود هم راه ند هیم .

نوجوانان ترك ، درعلم وفن وتحصیل زبا نهای اجنبی ، و معاشرت واختلا ط ، سیاحتها ی اوروپا بدرجه مردمان پاریسی وبراین تحصیل یافته و تربیه دیده شدند . وچون بطرف شعشعه های اوروپا میدیدند ، و وطن عزیز خود شانرا ، ازان شعشعه ها ی نظر ربا محروم می یافتند ، بجوش وخروش ، حسرت وانفعال آمده ، یگانه سبب آن حرمانرا ازاستبداد میدانستند . همان بود ، که بصورت بسیار خفی ، تشکیل اتحاد واتفاق نموده استبداد رابراقگندند ، ومشروطیت ومجلس ملت را قایم و بر پا نمودند . وچنان گما ن کردند که مجلس ملت چون قایم شود ، همه شعشعه های درخشا ن تیره روان او روپا را نایل خواهند شد .

ولی هزار افسوس ، که ازسبب نقصان تربیه سیاسیه ، وغلیان حرصها و غرضهای شخصیه ، که در عموم ملت سرایت کرده بود ، مجلس ملت یك جولانگاه احتراصات ماموریت ها و کار داری های دولتی گردیده ، هیچگونه یك ترقی درآن دیده نشد . یك مجلسی که مرکب از (۳۰۰) نفر اعضا باشد ، واین سه صد نفر ، هریك ازطرف یك غفیری ازملت وکیل شده باشد ، بجای آنکه در باب منفعت سوء کلهای خودشان از تجارت وصنعت وزراعت شان چیزی بیندیشند ، یابگویند ، وحکومت را در زیرمراقبه بگیرند ، درعقب ما موریتها و کار داریهای دو لتی افتاد ه ، از اصل مدعا بسی د ور افتادند . درمیان همهٔ این مجلس به این عظمت ، که و کیل ها ی حا کمیت ملیت شمرده میشوند ، پانزده بیست نفری که حق مشروطیت واداره حکومت ر امیدانستند ، بود . ولی آن کفا یت نمیکرد .

رفته رفته، احترا صات به رقابتها و کینها مبدل شد. درحالیکه یك حزب و یك فرقه بودند، حزبها وفرقه ها بوجود آمد. ایکاش که فرقه هاوحزبها با زیر یك خط حرکت خیر اندیشی رفتار می‌نمودند! نی! مقصد یگانه حزبها وفرقه ها، یکی آن دیگری را ازپا انداختن و کابینه حکومت را از حزب و فرقه خود تشکیل دادن بود، وبه دیگرچیزی نمیپرداختند. باربار سقوطها وسرازنو تشکیلهای کابینه بظهور رآمد.

والحاصل، اختلافها ومجادلهای فرقها وحزبها وپارتیها وگند ها، بدرجه شدت وغلیان نمود، که چشمهای شان، ازتدبیر هاودیپلوماسیتهای که اوروپاو با لقانها از زمانها، برای برهوا کردن شان درروم ایلی وضع وتمهید نموده بودند، ندیدند، واغماض عین کردند! بهرصورت، تفرقه و نفاق، لجاج وشقاق، کار رابدرجه یی رسا ند، که کارد هارا کشیده، جسم نازنین دولت ششصد ساله اسلامیه را پاره کردند . . .

سال دوم - شماره ۲ - ۳۰ میزان ۱۲۹۱

مطبعه ومطبوعات

مطبعهٔ سر چشمهٔ معرفت است. مطبوعات آب سلسبیل آسا ئیست که ازان سر چشمهٔ معرفت در جریانست، واذهان اهالی مزرعه هائیست که ازان آب، آبیاری میشوند.

مطبوعات، چیز ها ی چاپ شد نیست، که عبارت از کتابها و رساله ها و مجموعه هاواخبارهای دینی، فنی،علمی، ادبی، اخلاقی،سیاسی،واجتماعی وغیره میباشد. اهمترین عالم مطبوعات «اخبار» ها ست. در وقت حاضر، در هر طرف عالم مدنیت، زبان اخبار ها آنقدر عام شده است، که یا بالذات و یا بالواسطه، هیچ گوشی

نخواهد بود ، که صدای آنرا نشنیده باشد، و هیچ شکلی نخواهد بود که زبان آنرا نفهمیده باشد .

از قرار یك استاتستیك یعنی جدول های حسابی ، که در یکی از الماناقهای پارساله دیده شده ، در تمام دنیا «۶۰۰۰۰» نوع اخبار یومی وهفتهٔ یی ودوهفته یی در معرض انتشار میدراید. پس یك چیزی که با یندرجه تعمم کرده باشد ، آیا فائده ومنفعت آن تنها عبارت از یك وقت گذرانی وساعت تیری خالی شمرده خواهد شد ؟

حاشا ! اگر آنچنین میبود ، اخبار ها باینددرجه مقبول خاص وعام نمیشد.وظیفهٔ یگانهٔ اخبار ها اینست که مسائل سیاسیهٔ، ادبیه ، فنیه ، تجاریه ، صناعیه و خبر های مختلفهٔ عالم را در پیشگاه نظر عمومی عرض وبیان نماید . اما اگر گفته شود که : این وظیفه ها را کتابهای مخصوصهٔ آن ها نیز بجا آورده میتواند، حاجت به اخبار چیست؟ گفته میشود که بلی ! کتابها نیز این وظیفه‌را ایفاء کرده‌میتوانند، ولی بصورت بسیار ناقص ومحدود . زیرا اگر این مسایل در کتب مخصوصهٔ آن درج گردد ، البته که آن کتابها را همان کسانی میخوانند .ومیخرند که ازأرباب همان علم و فن باشند ، بلکه همان ارباب آن نیز ممکن است که بسبب گران‌قیمتی کتاب ، ومفلسی خود ، از بدست آوردن آن محروم بمانند .

اما چون اخبار نسبت به قیمت کتاب ، ارزان بلکه رایگانست ، هرکس ازان استفاده کرده میتوانند . واگر آرزوی خریداری آنرا هم نداشته باشند ، باز همچون در یك قهوه خانه ویا یك کلپی بروند ، البته ، بر سر میز یکه پیش آن بنشینند ، یك اخباری‌می یابند ، که بمقابل یك پیاله قهوهٔ که بنوشند، دررایگان آنرا بخوانند .

حتی اگر خواننده نباشند ، هم بشنیدن آن فاید میبر دارند .

واگر گفته شود که کتبخانه های عمومی ، که از هر رقم کتابهادارد ،بجای اخبارها قایم شده میتوانند . اینهم درست نیست . زیرا حوادث ومسایلی که وراء اخبارها نشر میشود ، جدا جدا ، وبصورت وجیز ومفید ،درج میشود ، و تنها از یك رقم سخن نی ، بلکه رقم رقم سخنان را جامع میبا شد ، که به اینسبب خواندن ومطالعه آن انسانرا دلتنگ ودق نمیسازد ، ووقت انسان نیز ضایع نمیشود. چونکه درکم وقت از بسیار چیز ها باخبر میگردد . حالانکه ، مطالعهٔ کتابها در کتبخانه ها، هیچگاه این آسانی را نشان داده نمیتواند.

دیگراینکه حوادث سیاسیه وتجاریه هر روزتبدیل مییابد، که اگراینچیزها بشکل کتاب نوشته شود، در وقت معین آن نمیرسد،وبه اینسبب ، موجب ضیاع فوایدمیگردد .

مسایل سیاسیه ، اگرچه تنها برای ارباب آن بکار است ،ولی اگر آن مسایل دراخبارها نشر نشود ، وهرکس از حقیقت آنبا خبر نشود، بصورتهای گونا گون ، از افکارهای بوقلمون شایع گردیده ، موجب تخدیش ذهنهای مردمان میگردد . لهذا ، نشر نمودن آن برای عموم افراد لازم دیده میشود . باخبری ازمسایل فنیه ، واخلاقیه وادبیه وغیره نیز، برای همه کس لازم است .حالانکه اگرهر کس برای تحصیل آنها وقت واقتدار ندارد. این است که اخبارها همه اسباب ترتی، مدنیت به هرگونه به این مانع عظیم را ازپیش روی مطالعه کننده گان خود بر میدارند ،وآهسته آهسته انسانرا بر مسایل فنیه وادبیه آگاه میسازد ، وذوق وشوق خوانند ه گان خود را ، بسوی تحصیل آنها جلب وجذب مینماید ، و در کم مدت از بسیار چیز ها انسانرا با خبر میگرداند .

وا لحاصل ، مطبعه ها ومطبوعات ، از مهمترین وسایل وو سا یطیست که برای ترقی مد نیت خدمت میکنند . لهذا ذات سراج الملت که در باب تهیه وتدارک وسا یل ووسایط با فایده وپر منفعت همت جهانقیمت را مصروف داشته ومیدارند، اینمسئله مطبعه ومطبوعات را نیز که مهمترین اسباب بیداریها وباخبریها میباشد، تا سین وتا سیس فرموده، ابواب فیوضات علم وعرفان را برملک وملتشان باز فرمودند.

سال دوم ـ شماره ۲۶ ـ ۱۸ ثور ۱۲۹۲

از «نامه های فارسی» «مونتسکو» ادیب مشهور فرانسوی ترجمه شده است:

... یك ایرانی در بارهٔ حس تجسس وپرس وپالی مردم پاریس که بدرجهٔ جنون رسیده است، مینویسد:

(در اخیر ترجمهٔ مقاله آمده است ...) اگر از قضا یکی بجمعیت خبر بدهد که این آقای ایرانیست، همانوم مردم بسوی من میدیدند، ولی هیچکس باور نکرد ومیشنیدم که یکی بر دیگر میگفتند: ـ وای! این آقا مگر ایرانیست ؟

بر استی که این یك چیز خارق العا ده میباشد! آقا یك انسانیست ! ! آیا چسان ایرانی میتوا ند شد ؟

[در بارهٔ معرفی مونتسکیو، وکتاب روح القوانین ، ومحررات ایرانیه (یعنی «نامه های فارسی» وی) به خوانندگان اطلاعات داده شده است].

سال سوم، شماره اول، ۲۵ سنبله ۱۲۹۲

قوانین و نظامات

قانون، نظام، حدود، شرع، دستور العمل، آئین، سر رشته، تو زك، یا سا ؛ ا ینهمه الفاظیست که تقر یباً بیك معنا استعمال میشود، ومقصد ازینها آنست که کارها وامورات در زیر قا عده واصول درست ترتیب و انتظام گیرد. قانون کلمهٔ یونانیست، که از نی

های را ست و صاف بندبه بند به بنده ماء خود شده است،و چون کتابهای قانون فقره بفقره، و بند به بند، نوشته میشود، از آنسبب قانون گفته شده است.

قانون نا مه،یا نظامنامه، نظر به احتیاجات وقت و زمان،برای امن واسان ملك و دولت وضع و نوشته میشود، که برای اجرای افعال وحرکات انسانها،یك راه راست و معینی بوده، برای ضبط ربط امورات حکومت یك دستورالعملی باشد. در مملکت عزیز ما کلمه«قانون»از بسیار وقتها،یك کلمهٔ نفرت آوری تلقی شده،هرکس از آن رم و اجتناب ورزیده است،و سبب یگانهٔ آن اعتقاد یست که گویا«قانون»را ضد«شرع» دانستهٔ ،و مخصوص نصارا پنداشته اند،واگر کدام قانون وضع و یا قانوننامه نوشته شده هم باشد،آنرا قانون نی بلکه«دستور العمل»یا«نظامنامه»گفته اند.چنانچه در زمان اعلیحضرت خاقان جنت مکان سابق، قانوننامهٔ که برای حکام ساخته شده است،آنرا «دستورالعمل حکام»گفته اند.حالا، چون بحقیقت نظر کرده شود، موضوع همهٔ این کلمه ها بیك نقطه سر بر میزند که آنهم عبارت از انتظام و انضباط و ترتیب ودرستی کارها و امور جمهور است.

مقصد عاجزانهٔ ما، از ین بیانات این است، که نفرت واجتنابی که ازین کلمهٔ قانون در دلها راه یافته،تا یکد رجه رفع شود، و بدانیم که، خواه قانون گفته شود، خواه نظام دستورالعمل خوانده شود؛ خواه سر رشته، وغیره، همه گی برای یك موضوع است که آنهم حفظ حقوقست .

ملکی که امورات آن در زیر قانون و نظام نباشد، مانند گم کرده راهی میباشد که بمنزل مقصود رسیده نمی تواند.

قانونها و نظامها، یك چراغ هدایتی ست که هر کس را رهنمایی طریق مستقیم میکند. احکام حکومتهای بی قانون، مانند موهای بهم پیچیدهٔ جرو ابتریست که هر حکم آن، درمیان دیگر احکام آن ضایع شده رفته است. قانون و نظام، شانهٔ موشکافیست که زلفهای محبوبهٔ دلارای همه حقوق حکمرانی را از همدیگر تفریق داده، و هرتار را جدا جدا ساخته آرایش و انتظام تمام می بخشد. حکم بی قانون، مانند ساز کوك ناشده ایست که آواز میدهد ولی تاثیر نمی بخشد. قانون و نظام، ساز انتظام و آسایش ملك و ملت را کوك کرده، هر پردهٔ آن مقامات خوش آهنگ ترقی و تعالی و راحت و رفاهیت را مینوازد.

حقوق حکومت، حقوق ملت، حقوق عمومیه، حقوق شخصیه را، قانون است که معین ومقنن میگرداند. دزد را از دزدی، رهزن را از رهزنی، قباحتکاران را از قباحت، جنایتکاران را از جنایت، پنجهٔ آهنین قانونست که باز میدارد. درعین زمان، شرف ناموس، عزت، سعادت را نیز قانون است که می آموزاند. هیچ اشکنجه وعذابی، برترازین تصور نمیشود، که یك فرستادهٔ قانون، دست نرم و ملایم خود را بر کتف شخصی گذاشته و بتواضع بگوید: «آقا! شما را بنام قانون توقیف میکنم». هیچ مرد شریف باعزت وناموس تصور نمیشود، که برمخالفت احکام قانونیهٔ که مستوجب اینگونه «توقیف» یعنی قیدشدن گردد، تا و سعش رسد اقدام نماید. وچون قانون نباشد، ازینگونه چیزها هیچکسی پروا میکند، بلکه بازیر جامهٔ گیبی سفید چیندار، و واز کت مخملی بی آستین چرمه کار، زولانه بپا، بایك نفر عسکر بر چه‌دار، در کوچه و بازار، مانند قاطران زنگدار، بکمال غرورو افتخار گشت و گذار هم میکنند! ذا تاً اگر قانون باشد، باینگونه زولانه داران در بازارها تصادف

نمیشود ، زیرا ، همه احکام حکومت ، در زیر ضبط وربط قانونی گرفته شده، وبرای هر گونه کار ها ،قانون نامه های مبین و مدونی ترتیب و تنظیم یافتة ، قانوننامهٔ جزا ' کارخود را میکند ! وحاجت به اینچیز ها نمی ماند .

قانون چون نباشد ، هرمامور و کارداري، که بریك وظیفهٔ مقرر شود، و یا حا کمی بحکومت کدا م محلی تعیین گردد ، کیفی وعندی، کارهاواحکامها اجرا میکند، ومانند گمگشته راهی بهر طرف میدود، ودرنتیجه ، هیچ ترقی و اعتلا یی در پیشرفت آن کارو حاکم نشینی او دیده نمیشود . گیرم که کدام حاکم ویا کاردار عفیف النفس ، شریف الطبعی، فرض محال گفته پیدا هم بشود، که غبن وخیانت بدولت خود نکند ، ومانند زلو خون مردمان خداو حق دولت وملت رانه مکد، و نخورد ، و بر موافق رضای خدا و اجراات نافعی بکار برد ، بازهم ، چون آن اجرا ات عندی و شخصی میباشد ، و از روی قا نون ودستور نمیباشد، بشخص خود او مربوط مانده، چون دیگری بجایش بیاید، همهٔ آنرا بر هم میزند .

اگر بگو ئیم که ملك ما پابند احکام شرع شریف انور است ، بقانون حا جت ندارد ، درانحال، میبایست که تنها یك محکمهٔ شرعیه موجود بوده ، محکمهٔ کوتوالی ، محکمهٔ اجلاس ، محکمهٔ پنچات و دیگر دفاترو محاکم دولتی را لزوم نمیبود . حالانکه، غیراز محکمه شرعیه دولت متبوعه مقدسه ما، به بسی دوایرو دفاتر و محاکم دولتی محتاج است، که آن دفاترو

محاکم قانون و نظامی شمرده میشود ، وهیچ یکی ازآنها، بر مخالف شریعت غرای اسلامیه نمیباشد . مقصد ما ازقانون، این نیست که ، حاشاثم حاشا، برخلاف شرع انور قوانین وضع شود ! مثلا قانونی که برشرابخوری ، قماربازی، ربا ، زنا و دیگر چیزهایی که شرع شریف آنرا منع نموده باشد ، آنرا قانون نی، بلکه عین کفر و عین بی قانونی میگوئیم . قانون آنست ، که برای ضبط و ربط ، وامن وامان، وآسایش و کشایش و محافظه حقوق عباد الله ، و انتظام دوایر حکومت ، و ترقی صنایع وزراعت ، وافزونی صنعت وتجارت ، وهمه چیزهایی که برای نگهبانی و آبادی وتوانگری وسعادت ورفاهیت وطن وملت لزوم دید شود ، وضع کرده ، که ذاتاً شریعت غرای اسلامیه ، مارا ازان منع نفرموده ، وبصورت قطعی امر نموده است، و باب قیاس واجماع را بروی ما باز داشته ، بنابر مقتضیات وقت وزمان، واحتیاجات عصر و آوان ، بهرگونه کار های که به اصول قواعد حقوق انسانها وترقیها وآبادیها خدمت و رهبری کند، ما را مکلف ساخته . . .

سال سوم شماره ۶- ۸ قوس ۱۲۹۲

[تحت عنوان «علم حقوق چیست واز چه بحث میکند» بعدازذکر معنای احکام شرعیه وعلم فقه « که احکام آن باخرت ودنیا (مناکحات، معاملات عقوبات) تعلق میگیرد ومقصد آن اجرای مصالح عباد و نظام وانتظام جمعیت بشراست وساخذوسرچشمه علم آن قرآنکریم، حدیث شریف، اجماع امت ، قیاس فقها ست» علم حقوق را معرفی میکند ، که « بقوت عقل

ادراك میشود» سپس حقوق طبیعیه- حقوق موضوعه -حقوق مکتوبه -حقوق خصوصیه حقوق عمومیه- را بیان مینماید.]

سال سوم- شماره ۹ — ۲۲ جدی ۱۲۹۲

تحت عنوان «امانت، وتذکر بیت حافظ» «آسمان بار امانت نتوانست کشید!» بعد از مقدمه، آیهٔ مبارکهٔ «ان الله یامرکم ان تودوا الاما نات الی اهلها» را شرح وضرورت تعیین وزیراعظم را اشاره میکند.

«بلی! چنانچه ذات اقدس الهی جل اسمه، برای تحمیل نمودن بار امانت- یعنی اجرای عدالت- از میان میلونها نفوس، یك ذاتی را انتخاب نموده، بپادشاهی ممتاز مینماید، همچنان، پادشاه نیز برای تمشیت امور مملك داری خود، ماموران و کارداران انتخاب کرده، بار امانت -یعنی اجرای عدالت- را بر آنها تقسیم وتسلیم میکند که مهمترین آن امانت داران وزیر اعظم دولت میباشد. پس از زین بیان، مسئولیت بزرگ وزیراعظم راشرح میدهد.

سال چهارم -شماره ۱۳-۱۱ حوت ۱۲۹۳

فنون سیاسیات: -تعریف وتقسیم علم حقوق علی العموم، وحقوق بین الدول علی الخصوص.

[پیش از این مقاله، درمقدمه، زیرعنوان علوم و فنون، از سیاسیات حکما ی قدیمه سخن میگوید، که عناصر را بعهٔ دولت را «آتش» (لوازمات حربیه) «هوا» (صناعت و

تجارت «خاك» (زراعت) «آب» (وزر اوی کلا) میگفتند .

درین مقاله ، تعریف و تقسیم علم حقوق ـ موضوع و غایت آن ـ و اقسام علم حقوق (حقوق خصوصیه ـ حقوق مدنیه ـ و انواع حقوق خصوصیه (مدنیه ، محاکمه مدنیه ، تجاریه) اقسام حقوق عمومیه (داخلیه و خارجیه که علم حقوق دول است) داده شده است.]

بخش چهارم

مسایل خارجی
و
بین المللی

ص ۶۲۰ـب

۱— روابط اوروپا باشرق

سال چهارم ـ شماره ۱۳ - ۱۱ حوت ۱۲۹۳

در فصل حوادث خارجیه، تحت عنوان اجمال ...

چون یکنظرسرسری بسوی این جنگ جهانسوز فلاکت اندوزانداخته شود ، نتیجهٔ آن برای عالم مدنیت بسیار وخیم دیده میشود ... این محاربهٔ عالمگیرجهانسوز ، چنین تخمین میشود که مدنیت اروپا را بر جعت قهقری وحشت مجبور نماید .

[... در اخیر مینگارد :] ...والحاصل، این محاربه ازچنان محاربا تیست که در صحایف تاریخ امثال آن کمتر دیده شده، والبته نتیجهٔ آن، بمحوشدن بس ملتهاودولت ها،و حادث شدن عوض آنها منجر شدنیست ، تادیده شود که دنیای کهنه حادث ، چه تغییرات و تبدلات بظهور میاورد ؟

(در هر یك از ین شماره های سال چهارم ، اجمال وقایع جنگ جهانی و چنین تبصرات آمده است .)

سال چهارم - شماره ۱۵ - ۱۰ حمل ۱۲۹۴

مقاله مخصوصه تحت عنوان علم واسلام .

مطابق وعده بقلم یکی از قارئین سراج الاخبار.

[تردید تبلیغات میشنری ها یا کشیشان، واظهار تاسف ازینکه درهیچ نقاط عالم اسلامیت تعلیم اجباری وجود ندارد.] مسلمانان زندگی را منحصر درخوروخواب میدانند، ومسلمانی را در لفظ «مسلمان ومسلمان زاده هستم الحمدلله» محدود میشمارند ... علم را منحصر در قضاوافتاء میدانند ومادام الحیات در کوری و جهالت می مانند ....

زندگی گراین بود تف بر سراین زندگی زندگی دوگندگی بگذشت، هی شرمندگی!!

سال چهارم ـ شماره ۱۴ ـ ۲۶ حوت ۱۲۹۳

صعود مسلمانان بدرجهٔ ترقی، منوط بدین داریست، وعروج بر سمای ابهت وسروری مربوط بتوا صل ازان .

مقالهٔ مخصوصه تحت عنوان هوالله الاحد ـ ... یر یدون لیطفئوانور الله ...

... تأخر آن، از نبود ن اراده مصمم، ونداشتن پروگرام منظم اهالیست نه ازسما نعت دین ...

انشاء الله تعالی، علت العلل آنرا در مقالهٔ دیگر تحت عنوان «علم واسلام» مینگاریم. امضا یکی از خوانندگان سراج الاخبار افغانیه .

سال پنجم ـ شماره اول ـ ۴ سنبله ۱۲۹۴

[در فصل حوادث خارجیهٔ تحت عنوان تاریخچهٔ جنگ رستخیز آهنگ مینویسد:]

اگر کدام فالبین، به اصطلاح زنها روی طالع اخبار ما را باز میکرد، وما هم از مردمانی می بودیم که به فالها وفالبینها گوش مینهادیم، مطلق طالع اخبار خود را «مریخی» می یافتیم، زیرابنا بر اقوال اساطیر، خاصیت سیارهٔ مریخ را خون ریزی

وآتش افروزی میگویند. اخبار بیچارهٔ ما مگردر روز یکه قمر در مریخ ؛ بود عرصه پیرای عالم وجود گردیده است !

سال اول ما بحوادث خونریز یهای محاربه طرابلس غرب، سال دوم وسوم ما بحوادث جنگهای بالقان، وسال چارم مابتماسها بحوادث این جنگ موجودهٔ رستیخیز آسا، پروامیلاگردید. حال سال پنجم اخبار ما شروع نمود، تا ببینیم که مریخ چه میکند، البته یا قیامت کبری یا قیامت صغری را بر پا خواهد کرد.

از خواجه نصرالدین پرسیدند، که: قیامت کی میشود ؟ گفت: آیااز قیامت کلان میپرسید، یا قیامت خورد ؟ گفتند قیامت یک‌قیامت، خورد وکلان آن کدام است؟گفت: قیامت کلان آنوقت‌میشود که من بمیرم؛ و قیامت خوردآنست که همه مردمان بمیرند !

حالاماهم منتظریم که ببینیم چه میشود . هیچ شبهه نخواهد بود ، که‌قیامت کبرای خواجه نصرالدینی ، بر خود اخبار ما برپاخواهد شد ، زیرا می بیند، میشنود حس میکند، ولی چیزی گفته نمیتواند، ودم فروخورده خورده، آخر الامر ، مانندغازات مترا کمه وولکانها، دماغش بیك انفجار وانفلاق مدهشی گرفتار می‌آید ، واز هم پاره پاره گردیده از دغدغه‌عالم هستی وامیرهد !

اگر نگوید، دیك‌هزار وامیبرند، وگر بگوید؛ بمزاوش‌میبرند ، چه‌مشکل حال!

مرا دردیست اندردل ، اگر گویم زبان سوزد

وگر دم درکشم ترسم که مغز استخوان سوزد !

گفتنی های اخبار ماهم «افسانه سر مگسك » گردید.« کلم کلم ماینفع ـش!»

هذیان در هذیان! ژاژ در ژاژ! ملعبه با لعنعنه! سفسطه فی الفلسفه! والحاصل، هیچ در هیچ!

بس کن ای دل، چندداری نالهٔ شبگیر را
برده اند از ناله ها یت قوت تأثیر را

همدردی ازدیار، دردی در زیر عنوان مصرع برجسته ذیل:

دیوانه باش تا غم تو دیگران خورند

چنین یک خبری مینویسد که ـ گورنمنت بنگال برای دیوانه ها، پاگل خانه یعنی دیوانه خانه شهر «بهوانی پور» اسباب وسامان قسما قسم تفریحات وساعت تیریها را مهیا ساخته است، آنهارا تماشای بایسکوپ نشان میدهند، گراموفون میشنوانند، تخته نرد، شطرنج، قطعه و غیره بازیها میدهند. درین وقت به مخارج ده هزار روپیه، روشنی برقی وپکه های برقی برای آنها مهیا کرده اند.

بعد از نقل خبر ما فوق، از طرف خود، چنین یک ملاحظه بیان کرده میگوید: انتظام دادن اینقدر اسباب راحت ورفاهیت، که از طرف گورنمنت برای دیوانه ها شده است، هیچ شبهه نیست که از خوش قسمتی دیوانه ها میباشد. کدام عقلمندی باشد که اینچنین آرامیها وراحتها را ببیند و تمنای دیوانگی را نکند؟

بعد از بیان این ملاحظه، باز چنین مینویسد: میگویند که بسبب این انتظامات دیوانه هاتا یکدرجه رام وآرام میشوند. اما درنزد ما، آنها بسیار دیوانه حقیقی خواهند بود، که رام وآرام شوندو گررام شوندهیچ شبهه نیست که بر صحت یابی

خود ضرور افسوس خواهند کرد، وخواهند گفت:

آنرا که عقل بیش، غم روزگار بیش!

می بینید که «سراج الاخبار افغانیه» نیز چتی گویی های دیوانگی را بنا نهاده است: ده کجا درخت ها کجا! عنوان سخن را بر نوشتن تاریخچهٔ حرب نهاده و عنان سخن را بر حکایت پاگل خانه «بهوانی پور» کشیده. اگر دیوانگی نیست، چیست؟

آه برادر! چه چاره که این جنگ خونریز واین هنگامهٔ رستا خیز، از چنان بلا ها و مصیبتهای نیست که عقل بسر کس بماند، وحواس را در کاسه خانهٔ سر، سر وزیر نکند. جنگیست که از زمان آدم تا به ایندم، چشم هیچ بینندهو گوش هیچ شنوندهٔ یی ندیده و نشنیده است. هیچ تاریخی، تا بحال از اینچنین یک جنگی خبر نداده است. طاعونها، وباهای بزرگی که تاریخ نشانداده است هیچگاه به ایندرجه تلفات عظیمه را برنوع بشر وارد نیاورده است. در سطح زمین، برهمه جاهائیکه اصطلاحات جغرافیا بران حاویست یعنی در دشت، کوه، تپه، جزیره، دماغه، برزخ، تنگنا وغیره جنگ است. در زیر زمین هم جنگ است، چرا که استحکامات خندقها سوفها ئیکه در میدانهای جنگ بزیر زمین کنده شده است نیز محل مبارزه قرار داده شده است. برسطح بحر، جنگ است. درزیر بحر، جنگ است، درروی هوا، جنگ است. درمیان فضا، جنگ است. بشریت چنان بخون همدیگر تشنه شده اند، که طوپ های آتشفشان، طوپ های مخرب جهان، بمب های خراب کنندهٔ خانمان را کافی ندیده، بر همدیگرخود دریاهای آتش غازهای مهلکه را می افشانند. درخصوص قتل وخونریزی، اختراعات حیرت بخش عقول، ایجاد میکنند. بدرجه یی که سر یخ و مریخ نشینان، از شرمساری بسیار درزیرچادر زهره رخ میپوشانند.!

تحفه‌ترا اینکه، متمدن ترین انسانها، این هنگامه را بر پا کرده‌اند! آن متمدنان که دم از صلح و صلاح عموم عالم انسانیت میزدند. از قرار حسابی که تا بحال کرده‌اند مقتول و مجروح و مفقود و اسیر همان متمدنان به ۱۱۰۰۰۰۰۰ یازده میلیون نفوس رسیده! جمله خسارات و زیانات زراعتی صنائعی تجاری شان در پنج قطعه روی زمین به ۲۱۰۰۰۰۰۰۰۰ بیست و یک ملیارد پوند بالغ شده‌است. در تمام کره زمین، یعنی در هر پنج قطعه، یا راساً، یا بالواسطه، نایره جنگ و قتال مشتعل است.

این است که حالا ما میخواهیم تاریخچه اینچنین حرب را بنویسیم، و هم میخواهیم که همه این یک دنیا حرب را تنها در همین یک چند صحیفه محدودهٔ همین یک نسخه خود درج نمائیم آیا چقدر خلاصه خواهیم کرد، تا بدین مقصد خود کامیاب گردیم؟، لهذا درین شماره خود، بطرز یک فهرست اجمالی، در خصوص اینحرب جهانسوز، بقارئین کرام خودمان، بعرض معلومات میپردازیم تا یک فکر مجملی حاصل شود. ولی تاریخ مکمل اینحرب را، از روی قواعد تاریخ حرب نویسی، وظیفه جریده نگاری ما نیست، بلکه آنرا "ارکانهای حرب ماهر عسکری" میخواهد تا بتوانند بنویسند.

سبب های حرب

اگر در باب سبب ها و مسبب های این حرب خواهیم قلم بجنبانیم، میباید که بقدر وسعت دایره یک قوس قزحی که یک افق بزرگ جو هوا را سرتاسر احاطه کرده باشد، یک طوماری بدست آریم، زیرا میباید — کتابهای زرد و آبی و نارنجی و بنفش و سرخ وغیره رنگهای دولتهای نبرد آزمارا، که هر کدام شان معصومیت خود و قباحت دیگری کوشش ورزیده‌اند، همه را سرتاسر ترجمه کرده، بعرض انظار قارئین کرام خود برسانیم، که آنهم از محالات است. لهذا خلاصة الخلاصه همینقدر مینویسیم، که عامل یگانه این خونریزی

عموسی ، بلا های حرص ، حسدوطمع بوده است ، که آنهم آنی ونا گهانی نی بلکه از چندین سال ، مانند دینامیت هادردلها پرشده بود. از هنگامیکه دولت المان روبه ترقی نهاده بود ، این دینامیت حرص وحسد نیز، در دل انگلیز جایگیرآمده بود ، زیرادولت انگلیز، هیچگاه این چشم و دیده راندارد که ازخودبرتر کسی راببیند. و قتیکه ناپلیون مشهورفرانسه ، ترقیهای عظیمه فتوحات راحاصل کرده بود، باز هم همین انگلیز بود که همه دولتها رابراوبرا نگیخته ، آخرالامر منحلش ساخت ، و چون روس یك سطوت وشوکت بزرگی راحاصل کرد، باز چشم حسدش به پرش آمد ، به رنگ رنگ نیر نگها، بدولت ژاپانش سرکوبی کرد . والحاصل ، بسا رمثالهای تاریخی دیده میشود، که این حسیات حسد وغرورانگلیز را ثابت میسازد .

ازمدتیست که دولت انگلیز، تجددات وترقیات دولت المان رابیك نظرحسودانه خایفانه نظر میکرد. حتی ازوقتی که دولت المان بردولت فرانس غالب آمد، وبتدبیرداهی عظمای سیاسی پرنس بسمارك ، بر اتفاق مثلث موفق آمد ، این آتش شعله ور گردیده بود تاآنکه ، رفته رفته ، المان ، قوت وشوکت پیدا کرده رفت، و بهمان نسبت بغض وعداوت نیزبالاشده رفت ! اول بافرانس عداوت دیرینه رابرطرف کرده ، و بواسطه دلاله گی او، با دشمن ، رقیب سه صد ساله خود روس نیزباب آشتی رامفتوح نمود ، وبه مقابل اتحاد ثلاثه المان، اوستریا ، ایتالیا ، ائتلاف ثلاثه روس ، فرانس، انگلیز راتشکیل دادند .

ازهنگامیکه این ائتلاف ثلاثه ، بمقابل آن اتحاد ثلاثه تشکیل یافت، علی الخصوص ازوقتیکه درسنه ۱۹۰۷ اتفاق روس وانگلیز درباب مقاسمهٔ «ایران» و«افغانستان» وغیره عقد گردید، معلوم شد که این اتفاق و اجتماع اضداد ، پیش خیمه یك جنگ عظیمی میباشد ، وهر روزیکه بران اتحاد گذشته رفت ، مقدمات جنگی اتحاد بون

وانقلافیون رانیز نزدیك کرده میرفت.

بناءعلیه، سبب یگانهٔ این جنگ جهانسوزعالم افروزرا، در آتش حسد وحرص و طمع انگلیز، درمقابل اقتدارات و ترقیات خارق العاده تجاری وصناعی المان باید دانست.

سال پنجم ـ شماره ۲۲ ـ ۵ ۲ سرطان ۱۲۹۵

...چیزی که خود این سرتا عاجز بیچاره، از محاوره «محمد خان افندی داغستانی» بایك داکتر انگلیزی در سنه ۱۳۰۰ هجری، یعنی پیش از سی وچار سال در کراچی شنیده وبخاطر دارم ازقرار ذیل است:

«داکتر ـ آیا دولت عثمانیه چقدر نفوس مسلمان رعایا دارد؟

خان ـ تقریباً هجده یا بیست ملیون.

داکتر ـ حال آنکه دولت بریطانیه، تقریباً صد ملیون رعایا از نفوس اسلام را مالك میباشد، پس آیا عنوان خلیفة المومنین برجناب و یکتوریا لایقتر نخواهد بود؟

خان ـ نی نی! حاشا! این عنوان جلیل الشان، تنها بر بسیاری و کمی نفوس موقوف نیست، بلکه بسی لوازمات دیگر هم بکار دارد که، ازآنجمله مفتاح حرمین الشریفین را مالك بودنست وآنهم ازعصرهاست که بدست سلاطین دولت علیه عثمانیه سپرده شد.

داکتر ـ اگر همچنین باشد، آنرا هم چندی بعد خواهید دید.»

اگرچه قول یك داکتر چندان چیزی نیست، که دلیل افکار سیاسیه یکدولت بتواندشد، اما چون بدقت نظر کرده شود، این یك تهدید معنیداریست، که مشت نمونهٔ خروار افکار سیاسیه انگلیزی را در باب مسلمانی نشان میدهد. حالا نکه افکار سیاسیه شان نیز چیزی نیست که پنهان باشد. مصرورا مرکز خلافت اسلامیه انگلیز به

ساختن ، وهمه اراضی فلسطین وسوریه وعراق رابان ملحق نمودن ، ومکه را نیز یك امارت اسلامیهٔ انگلیزیه اتخاذ کردن ، وهمه جزیرة العرب رابان الحاق نمودن ، وبرای همه مقامات مقدسه اسلامیه ، بجز یك اثر تاریخی واهمیت آثار عتیقه گی شان دیگر هیچ اهمیت واعتباری باقی نگذاشتن ، وقرآن واحکام آنرا سراسر از روی دنیا برداشتن ، وغیره وغیره ، چیزها یی نیست که بر کسی پوشیده مانده باشد .

غیراز ینها ، چون بطرز تقریر وتحریر اخبارهای انگلیزی دقت شود ، بازهم علناً ظاهر وهویدا میگردد ، که محرك وفتنه رانگیزندهٔ این عصیان کیست وچیست. ازجا لا ، لقب «هزهاینس» رادادن ، «شریف اعظم» گفتن ، مسلما نانرا بوعده های رفع شدن مشکلات حجاج وآسانیهای شان ، بر رور وشادمانی برانگیختن ، از چیزها ئی نیست که مسئله راآفتابی نسازد ...

لهذا «سراج الاخبار افغانیه» که یك جریدهٔ مدافع دین مبین اسلامی خود را شمرده ، بان فخر میکند ، بکمال نفرت وشدت ، این عمل قبیح عصیان نمودن شریف مکه را نفرین وتقبیح میکند ، واورا عاصی خاین ، خاطی غاین بدولت متبوعه ودین مقدسه اش میشمارد. اگراین عصیان واعلان آزادی خود را ، در یك وقت دیگری میکرد ، هرچه که بود بود ، اما درچنین وقت و چنین زمان ، این عصیان از چنان گناهانی نیست که عفو شده تواند ...

سال ششم ــ شماره ۱ـ۲۳ اسد ۱۲۹۵

هیزم کش این نائرهٔ عالمسوز کیست ؟

(بعداز بیان عوامل جنگ جهانی وشرح سوابق سی نگارد :) از شکست روس بدست جاپان ، در عالم شرقی ، حسیات شرف ذات وآرزوی استقلال وحریت ، بهیجان

آمد ؛ حتی که مظفرالدین شاه مرحوم، بملت ایران، امتیاز دستور و «مشروطیت» حکومت عطافرمود (سنه ۱۹۰۷ ع). ازدیدن آثار زندگی در ایران، هم انگلیس و هم روس پریشان شد. انگلیس باز بریشه دوانی سیاست شر انگیز، باروس اتفاق کرده ایران را در بین خود شان تقسیم کرد، و همه اسباب زندگی ایران را برباداد. در سنه ۱۹۰۸ ع حکومت عثمانی هم «دستور» را باز اجرافرمود، و برای حیات ملت، اسباب فراهم آورد، به نظر انگلیس و روس و فرانس، که بر اکثر ممالک دیانت غلب نموده، براقوام آسیا وافریقا تسلط داشتند، وقوع چنین امور غریبه در ایران و ملت عثمانی، علامات نهوض اقوام شرق واستقلال ایشان در آخر، در آمد. هرسه دولت، همه دشمنیهای پارینه را فراموش نموده، ویك مسلکی شور انگیز وشر آمیز اختیار کرده، در میدان فعالیت گرم پویه گردیدند ؛ اتفاق ثلاثی انگلیس، وروس وفرانس، خود را از اتحاد ثلاثی جرمنی واستریا هنگری وایطالیه قوبتر دیده ورفتار بیباکانه وکردار متکبرانه آغاز کرد. اولا همه توجه این سه دولت متفقه، بتخریب ایران، ودولت عثمانیه، بطور جدی مصروف شد. درایران وممالك عثمانیه، تخم فتنه وفساد، علی رؤس الاشهاد کشتند، وبواسطهٔ پول واعانت اسلحه وسهمات جنگ، واشاعت اراجیف، حکومت ایران را، بخلاف ملت، و رعایای عثمانی را بخلاف دولت، ببغاوت برانگیختند. بغاوت یمن، وشورش حوران درسنه ۱۹۱۰ ع، وفتنه وفساد در مقدونیه والبانیه درسنه ۱۹۱۱ ع، همه از سازش این دول ثلاثهٔ شر انگیز بود. چون شبان ترك فوق العاده قابلیت حسن اداره نموده، فتنه های داخلی رابکمال خوبی فرو کردند، این دشمنان اسلام وبدخواهان نوع بشر، دولت ایطالیه را اغوا نموده، بحمله برطرابلس غرب درسنه ۱۹۱۱ ع راضی کردند. چون ترکان، درجنگ طرابلس غرب هم مکاید

اعداء را درشند رانداختند ، ایشان دولت‌عثمانیه را بوعدهٔ دروغ فریب داده، دولتهای بلقان رایکبارگی؛ بسر ترکان بر گماشتند. صدمهٔ جنگ بلقان (سنه ۱۹۱۲ ع) بر دولت‌عثمانی سخت آمد، وبنیان سلطنت‌علیه راستزلزل ساخت. اکنون، انگلیس وروس وفرانس، گمان کردند، که‌دولت عثمانی نیم بسمل‌شد، وتجزیهٔ ممالک‌عثمانیه درمیان خود شان آسان گردید، امادولت‌جرمنی وآستریا ـ هنگری، سنگ‌راه مطلوب ایشان بودند. پس ثانیاً، همه التفات ایشان، به تنها گذشتن دولت جرمنی و آستریا هنگری در یوروپ، وجدانمودن همه‌دول معظمهٔ را از ایشان، مشغول گشت. دولت‌ایطالیه را که یك عضو اتحاد ثلاثی بود، بحملهٔ طرابلس غرب ملك عثمانی ـ دوست اتحاد ثلاثی ـ برانگیختن، همین غرض‌داشت، که شیرازهٔ‌اتحاد ثلاثی را گسیخته، جرمنی و آستریا ـ هنگری‌را، زبون‌و بیچاره گرد انند و هم‌ترکان را ازاتحاد ثلاثی متنفر سازند، ووقتیکه جرمنی‌وآستریا، تنهاو بی‌دوست‌باشند، و برسر ایشان تاخت‌آورده، دمار از روزگار ایشان‌برا رند، وترکان که خود شان بیجان و ناتوان شده‌باشند، کی‌طاقت اعانت‌جرمنی وآستریا را داشته باشند. زمانیکه سنگ جرمنی وآستریا ـ هنگری از راه مطلوب انگلیس وروس وفرانس بر داشته شود، لامحال دارائی عالم با ین سه دولت متفقه مسلم خواهد شد. بنا بر ین این‌شیادان عالم فریب، نخستین، ترکان‌را ناتوان و زبون‌ساختند و پس فتنه وفساد را بهالك آستریا ـ هنگری‌گرم بازاری دادند، وکشتن ولیعهد آستریا ـ هنگری، که محبوب ملت و رابطهٔ اتحاد میان عناصر مختلفهٔ ملت آستریا بود، نتیجهٔ منصوبهای خبیثهٔ دول متفقهٔ ثلاثه، یعنی انگلیس و روس و فرانس بود، و این آتش جها نسوز جنگ عمومی، که بهترین بهشت های گیتی را

خاکستر سیاه، و منور ترین اولاد آدم را طعمهٔ شعلهٔ مرگ جانکاه ساخته است، افروختهٔ این سه تا را هزنان اقوام، و غارتگران دنیا بوده است. ذمه داری این سفاکی بی نظیر، وبربادی خانوادهٔ بشر، همه بر داعیهٔ عالمگیری انگلیس و روس و فرانس عائد میشود. این هر سه، خصوصاً انگلیس، در حضور خدا، و دربار انصاف قرون آتیه، جانی، مردود، و مجرم ابدی و مطرود خواهند بود!

سال ششم - شماره ۱۲ - ۵ دلو ۱۲۹۵

(مقالهٔ «علم بر احوال عالم» با خصوصیات متفرقهٔ لندن، خاتمه می یابد.

محمود طرزی، باذکر ترقیات ممالک متمدنه ضمناً عیاشی وسؤ اخلاق، آنکشورها را انتقاد میکند، و اشاره به جنگ جهانی کرده، میگوید:).

غیرت خداوندی بجوش آمده رسوای عالم شان ساخت. حالا منتظر باید بود که طراقهٔ هولناک مدهش انهدام این بابل های اعظم دنیا، چه‌وقت سامعه خراش هوش‌ربای مردم دنیا خواهد گردید؟!

سال هفتم - شماره اول - ۱۳ اسد ۱۲۹۶

(تحت عنوان «جنگ صلح» درفصل حوادث خارجیه، به لهجهٔ فکاهی، نظر «فالبین» و «اوقی» داده شده است. نظریهٔ فالبین اینست، که: «تا پاپهای کل مرغهای فلان دو سره برهم نریزد، و طرم جهانگیری بی صدا نشود، جنگ خاتمه نمی یابد».

نظر اوقی آنست، که «فیصله موضوع به چهار سال نمیشود»

سال هشتم ـ شماره ۴ ـ ۲۸ عقرب ۱۲۹۷

[در سر مقاله مینگارد:]

میگوئیم جنگ تمام شد، زیرا خبر های اعلان متارکه را که در مابین دولتین عثمانی و انگلیز نشر نمودند.

اگر چه متارکه، مصالحه گفته نمیشود، و چون صلح که ضد حرب است، بمیان نیاید، جنگ را بردوام باید پنداشت ...

(سپس، از مواد کنفرانس هاگ (لاهی) در بارهٔ متارکه، بعضی را نقل میکند) .

سال هشتم ـ شماره ۵ ـ ۱۳ قوس ۱۲۹۷

کلیشهٔ عنوان «منازعهٔ علم و دین ـ معرکهٔ مذهب و ساینس ـ اسلام وعلوم»

عرض مقصد مترجم :

این سه عدد عنوانی، که در بالا انداخته ایم، یك مبحث عجیب و غریبیست که برای عموم عالم اسلامیت مطالعهٔ آن مستلزم بس بیداریها و آگاهی ها میگردد.

مولف این کتاب یکی از فیلسوفان و پرو فیسران مشهورو معروف امریکا، ژ ویلیم دراپه ر، از معلمهای دارا لمعارف نیویارك بوده است. این کتاب بهر زبان ترجمه شده است. بزبانهای ترکی و اردو، که از معروفترین زبانهای اسلامی شمرده میشوند، نیز ترجمه شده است. بزبان ترکی، بنام «نزاع علم و دین» و در زبان اردو بنام «معرکه مذهب و ساینس» مترجمش بزبان ترکی، فیلسوف مشهور عثمانی، احمد مدحت افندی مرحوم، و بزبان اردو، فاضل بی بدل معروف هندستانی، «شبلی نعمانی» مرحوم میباشد. مگر مدحت افندی، تنها بترجمه اکتفا نورزیده، ملاحظات عالمانهٔ خودرا نیز، بتحریر

آورده بنام «اسلام وعلوم» یك اثر دیگری بوجود آورده .

مثلا: اول از نزاع علم ودین، نام تالیف درا په ریك صحیفه یا نیم صحیفه یا بیشتر یا کمتر، عیناً بقلم خفی نقل میکند.

بعد از آن، از علوم واسلام نام اثر خود، بقلم جلی، در زیر آن هم قدر صحیفه یی که لا زم آید، مینو یسد، که کتاب مطبوع آن نیز بهمین صورت، و بحجم و قطعهٔ کوچك، در سنه ۱۳۱۲، در استا نبول طبع و نشر شده است (۱۸۹۵ م)

تقریباً سه سال بعد از طبع و نشر این اثر معتبر، این محرر احقر، بدین گنجینهٔ پرد روگهر مالك، و از مطالعهٔ آن مستفید شده بوم. از آن تاریخ تابحال، ترجمهٔ آن، اگر چه همیشه دامنگیر خیال میبود، مگر چون اینچنین یك کتابی را که موضوع آن بر یك بحث بسیار عمیق و دشوار گذاری بنا یافته باشد، توجمه کردن، و مباحث و مسایل حکمیه و فلسفیه تازیخچهٔ آنرا بچنان یك اسلوبی که هم خود مترجم خوب بداند، و هم بدیگران بدرستی یدا ناند، یك تشبث افزون ازاقتدار خو د دیده، جرا ئت وزریده نمیتوانستم !

یك محذور دیگراین بود، که هر مترجمی چون میخواهد، یك اثری را ازیکزبان بزبان دیگر ترجمه کند، اول چیزیکه منظور نظر بگیرد، بلا شبهه همین خواهد بود، که زبان، فهمان آنرا بفهمند، و بدانند که این اثرچه میگوید، وچه مدعادارد. حال آنکه چون بسوی هوس مطالعهٔ ارباب مطالعه، و ذوق خواندن همزبانان وطنیه ام نظر میدوختم، آن ترجمه را پیش از وقت دیده، بوقت آخرش تعلیق مینمودم.

چنانچهٔ کیمیاگری، یك صنعتیست، که انسان از ترکیب بعضی مواد وعناصر، یکچیز دیگری بوجود می آورد، یا یك چیزی را بواسطهٔ تحلیل، تصعید، تقلیص وغیره

بسی چیزهای دیگر میسازد، همچنانست، صنعت محرری - امانه محررهای اصطلاحی وطن عزیز ما - بآنکه محرر کیمیاگرآن است، که درعالم علوم فنون، فکردوانی هاوقلم چلانیها کرده، از چیزها چیزی، واز چیزی چیزها بوجود آورد. حال آنکه کیمیاگر ومحرر، هر دو باین محتاجند، که رواج بازار و رغبت خریدار هر شهر و دیار را در پیش نظر آورده، از همان گونه عملیات آغاز بکار کنند.

بناءبرین، تا یك درجه، بر غرض ومقصد پی برده شده باشد، که پیش از وقت بودن گفتن عاجزانهٔ ما را، غرض اینست، که ذوق مطالعهٔ جدی - یعنی همچنین تالیفات نسبت بشوق مطالعهٔ آثار کوچك ادبی، فنی، علمی الخصوص رومان، ناول، خیلی از خیلی کمتر دیده میشد، ولیکن این حال تا به آخر دوام نورزید ...

(... سپس مینگارد) یك عالم باعلم افغانی نژاد افغانی، زبان وطنی ما، جناب مولوی غلام محی الدین خان افغان، سرکردهٔ مدرسهٔ دارالمعلمین، که بزبانهای شرقی، مانند افغانی پارسی، عربی، و زیاده بران بزبانهای متنوعهٔ هندستان مانند ارد، و گور مکهی، شاستری، سانسکریت وغیره، بدرجه یی که ترجمه بتواند، آگاهی دارد، «معرکهٔ مذهب و ساینس» که جناب غفران ماب شیخ شبلی نعمانی، آنرا ترجمه بزبان اردو نموده، این مرد فاضل افغانی، ما بزبان فارسی آنرا ترجمه میکند.

ما بترجمهٔ احمد مدحت آغاز میکنیم. پیش از آنکه جداگانه بطبع برسد، درصفحات سراج الاخبار افغانیه نشر میکنیم. (درینجا مقدمهٔ احمد مدحت را میآرد، که فاطمه علیه خانم، دختر مرحوم جودت پاشا، او را بخواندن کتاب دعوت کرده بود . . .)

[مقصد از کتاب معروف، جان ویلیم دریپر Draper (۸۳ - ۱۸۱۱) تحت

عنوان« هستري آف كانفلكت بتوين رليجن اينداسائنس» مي‌باشد كه در ۱۸۷۴ چاپ شد و ولوله افگند. ر.ف.]

سال هشتم - شماره ۶ - ۲۷ قوس ۱۲۹۷

«منازعهٔ علم ودین - اسلام وعلوم»

ترجمه آغاز كتاب:

[نخست دوپروگراف از كلام دراپه ر، وسپس تبصرات احمد مدحت داده‌شده. احمد مدحت بفرق بین نصرانیت واسلام اشاره میکند. این نظر دراپه ر را رد میکند كه سلوك كليساى ارتودوكس، درمقابل علم، بهتراز سلوك كليساى كاتوليك بوده.

محمود طرزی دراخیر مینگارد: «انتهاى مقدمه»، آينده‌اش در شماره آينده»]

(تذكر: بعد ازين ، ديگر شمارهٔ ازسراج الاخبار چاپ نشده، وبنابرين، محمود طرزى ، نتوانست اين وعده خودرا بجا بيارد.)

سال اول-شماره ۱۵ - ۱۳ ثور ۱۲۹۱

[در فصل مقالهٔ مخصوصه، تحت عنوان «لازم بودن اتفاق بنى بشر، بمحاربه قواى طبيعه» از ترقيات بشر ومجادله درمقابل آفات ذكر شده، وسپس ازطمع كشورهاى اروپا، كه به كشورهاى شرقى فشار وتحكم ميكنند، ذكر يافته است:]

... اى جمعيت بشريه! يكبار ببينيد كه چه بلا هاى مدهشه خارجى خيال‌ما را تهديد و فشار ميدهد! وباها، طاعون ها، زلزله ها، صاعقه‌ها، طوفانهاى دريا‌ها، حريقها، هنوزچه چيزها! هيچ شبهه نيست، كه اگر بشريت، بقول دوستان داخلى خود حركت كرده، دست يك كنند، وازغم قتل وقتال همديگر خودداز آماده بااين

دشمنان خارجی خود، به نیت خالصانه نفع یکدیگر دراویزند، هزارها گونه موفقیت هاو کامیابی ها بدست خواهند آورد. اگر تنها آهنی را که برای کشتیهای زره پوش طوپها و تفنگها ودیگر اسلحه های مختلفهٔ خود کشی خودصرف میکنند، آن را برتمدید راه های آهن صرف نمایند و، ازروی جمودیه های ابحار منجمده مرور نموده، تابه اراضی مجهوله و اصل خواهند شد ....

ای شرق! از حمله های متجاوزانهٔ غرب عبرت گیرید! بمحافظهٔ موجودیت تان بکوشید! چون دیدید که از دوستان داخلی کارنمی آید، شما هم بادشمنان داخلی خود ساخته، بهمان جریان تابع شوید! برای محافظهٔ موجودیت ملکیت تان، قهر، غضب، کین، عداوت را پیش دار خودمقرر کرده بزنید، تا از بشرهت هیچ اثری نماند، نماند!!..

... ماشاءالله محرر صاحب، مبادامیاهی تان برنوک قلم تان انجماد یافته، دیگر چیزی نوشته نتوانید!... دشمنان داخلی، چنان تسلط وتحکیمی پیدا نکرده که اینگونه «ترهات» بانها کارگر تاثیر آید!

ای شرق!! ازحمله های متجاوز غرب عبرت گیرید! بمحافظهٔ موجودیت تان بکوشید...

سال اول شماره ۲۱-۱۸ ۲ اسد ۱۲۹۱

تحت عنوان حوادث خارجیه- اجمال سیاسی به سلسله مقالهٔ شماره ۱۹ «ضروری بران جنگ عمومی» می نگارد:

این است که اورپا براوروپائیان، ازغوزهٔ کرم پیله نیز تنگتر و پرفشارتر شده است. آسیا وافریقا رادریك هرج ومرج پرآتش ودودی دارانداخته اند. ازکنار بحر

محیط اطلسی ، تا بخلیج فارس، همه اراضی اسلامیه را ایک تب‌ارهٔ‌مماتی درآورده اند. ممالك مغرب اقصی ، وتمام سواحل افریقه وی‌بحر سفید-۱- و همهٔ جزایربحر مذکور ، و بالقانها، و تمام روم ایلی، وهمه سواحل یمانیه بحراحمر ، وسواحل‌عربیه بحر عمان، تا بخلیج‌فارس، در زیر آتش های‌حرص وطمع مجادلهٔ حیاتیه‌ا و روپه‌ئیان مانده است .

این «مجادلهٔ حیات » یابدست آوردن منافع شخصیه، یك‌پرده‌ایست که‌چشمان شانرااز هرچیزی میپوشاند، وهمه فضیلتهای‌انسانیه‌را، درنظر متمدن ترین دولتهای شان محووبی نشان میگرداند . هیچ بخیال وخاطرمان نگذرد، که اتفاقهای دول اوروپا خالصانه و صمیمانه بوده‌باشد. درزیر پرده هراتفاق، یك‌نفا قی، ودر لای‌هر سیل وو داد یك کین و رقابتی مستتر وپنهان است. ولی باوجود آنهم ، اگر همه آن کینها و رقابتهارا بیك‌گوشه نگذاشته، ونفاقهای‌سیاسی خودشانرابلباس های اتفاقهای سیاسی نپوشانند ، درلقمهٔ ربایی خودشان کامیاب‌نمی‌آیند، که‌اینهم باز یك رقابت تازه و کین بی اندازهٔ دیگری را بوجود می‌آورد. وآن رقابت‌منفعت‌پرستی باز، دیگر گونه ، یك اتفاقها ی دوستی‌را درزیر پردهٔ‌نفاق سیاسی می‌پرور اند. وآن اتفاقهای نفاق انگیز، باز دیگر گونه ،حرص‌وطمعها‌برمی‌افرازد، که‌نتیجهٔ این همه کشمکش های‌مجادله حیات، یك روزی‌از روزها،بیمه‌حال‌بمحاربهٔ‌حقیقی‌ممات منجر شد نیست !

---

۱ - بحر سفید در اصطلاح آنوقت عثمانیه ، بمعنی مدیترانه .

سال اول - شماره ۱۹ - ۱۰ سرطان ۱۲۹۱

ضروری بودن جنگ عمومی

[بعداز بیان وضاع جهان می نگارد:]

... یکی از اسباب ضروری بودن جنگ عمومی اوروپا ، رقابت و حسد شان است ، بر همین بقعهٔ پرفیض و پر برکت آسیا . چنانچه اوروپا ، به آسیا از راه صنایع بدفع احتیاجات شان خدمت میکنند ، آسیا نیز در راه شکم بی هنرپیچ پیچ شان ، که جوهر حیات شان به آن موقوف است ، معاونت می رسانند . و چون قطعهٔ پر حکم حضرت سعدی را در پیش نظر آریم ، آن همه صنایع هیچ است ، و شکم چیزی نیست که بهیچ پر شود . لهذا، قطعهٔ اروپا ، حاکم ومحتاج الیه نی ، بلکه محکوم ومحتاج قطعهٔ آسیا ست . بناءً‌علیه ، اوروپا میخواهد ، که این خزینهٔ عظیمه را سراسر جزو اروپا گرداند . ولی نمیتواند ! رقابتها ، حسد ها ، چشم گرسنگیها ی قحط سالیهای شان ، لابد ، بسر همدیگر زدن شان را نتیجه میدهد ! اگر امروز ندهد ، فردا خواهد داد ! واگر فردا ندهد ، صد سال بعد خواهد داد ! الحاصل ، از هر جهت ، وقوع جنگ عمومی دول اوروپا ، از خارقه های بسیار بدیعه ایست ، که همهٔ ترقیات‌واختراعات محیر العقول شانرا یکی یکبا را ز پردهٔ خفا بمیدان اظهار می برارد . لهذا ، این خارقهٔ را نشان دادن لازم است . تا ساکنان کرهٔ سیارهٔ «مریخ» نیز، برین اختراعات محیرالعقول‌ساکنان کرهٔ‌زمین آفرینها‌بخوانند ! ...

قطعه

از «صلح عمومی» ، چه کنی هرزه‌سرائی ؟ ! — ای نوع بشر ، صلح نبشد بنهادت

از «جنگ‌عمومی» سخنی گوی چو«محمود» — تا آنجیاتی بشنا سند مدادت !

سال دوم - شماره ۲۱ - ۹ ۲ سرطان ۱۲۹۲

عبرتنامه

در ینهفته ، برای ما از استانبول ، بعنوان فوق ، یك رسالهٔ مطبوعه رسیده است ، که ازوقایع پر فجایع ظلمها و وحشتهای بالقان بحث میراند.

بلی ! این مسئله چندان غرابتی ندارد .

زیرا آن بدعتها ئیکه وحشیان بالقان بر مسلمانان آنطرف اجراء کرده اند ، یك طشتی است که از بام افتاده وآواز وحشت عبر از آن سامعه خراش همه ما کنان روی زمین گردیده است.

اما چیز یکه موجب غرابت وشایان حیرتست ، این است که رسالهٔ «عبرت نامه» بزبان قومی وملتی ما «افغانی» در استانبول تحریر ، وطبع ونشرشده است.

اگرچه نام وشهرت محرر ومؤلفش در رسالهٔ تصریح نیافته و بجای امضاء تنها «مترحم» نوشته شده ، ولی چون بزبان بسیارفصیح افغانی مینویسدودردیباچهٔ کتاب نیزافغانی بودن خود را بیان کرده ، هیچ شبهه نیست که افغانست وبسیار دیندار وباغیرت وبیدار وهوشیار یك افغانست:

«افغانان ! شما خبر شوید که نصارا همه دنیا را گرفتند ، و همه ملکهای مسلمانان را زیرزبر کردندوهمه مسلمانانرا غلام خود ساختند . ما یان مانند یك گلهٔ گوسفندی هستیم ، فرنگها چون قصابان ما هستند .

یك یکی از ما را میگیرند ومیخورند و مایان می بینیم ، و هیچ گفته نمیتوانیم. مرا کو یک ملك کلان مسلمانان بود ، آنرا فرنگیها گرفتند .مصر رفت ! ترکستان رفت ! هندوستان که هشتصد سال در زیرحکم مسلمانان بود رفت ! ا سروزه رو ز،

نصارا بر ایران وعرب وترك دست بالا کرده‌اند. چیزهایی که در روم ایلی، امروزه روز، فرنگها کرده ومیکنند، بخواندن و مطالعه کردن این کتاب به شما معلوم خواهد شد.

ده لك مسلمان بیگناه، بقتل رسید! بهزارها دختران جوان، وزنان پیرمسلمانانرا، فرنگها بزور نصاراساختند، وزن کردند. به لکها معصومان را کشتند، بستند، سوختند، زنده بدار کردند، بزور کریشتان نمودند.»

وقتی که این کتابرا بخوانید، به تفصیل بشما معلوم خواهد شد، که نصارا چه کارها کرده‌اند.

افغانان! شما از ین عبرت بگیرید، وذهن نشین خود بکنید، و بفهمید، که یکروز وارسا هم خواهد آمد، وبرسا هم از ین کارهای ناروا صرفه نخواهد کرد. از ین سبب، بر ما افغانان لازم است، که در وطن خود با همدیگر اتفاق کنیم، واز کشت وخون ما بین یکدیگر خود دست بر دار شده، کرباس ملك خود را بهتر از شال کشمیری ملك غیر بدانیم، شرف دولت، ناموس ملت حق وطن خود را محافظه کنیم و بشناسیم ..... و خدمت قوم و وطن خود را بجا آریم .....

باقی از درگاه خداوندی نیاز می کنم، که این سخنان من بر دل شما اثر کند.

سال اول شماره ۱۷ — ۱۱ جوزا ۱۲۹۱

حوادث خارجه
اجمال سیاسی

[بعداز بیان سیاست پیشرفت روسیه تزاری، از وصیت نامهٔ پتر کبیر ذکر کرده می نگارد:]

... بهرصورت، برگذشته صلوات! آینده را نظر باید کرد این یك واضح و آشکار است که افغانستان، تا جان داشته باشد، هیچ دولت اجنبی را قطعاً ازخاك خود گذر نخواهد داد. اگرچه آن تصوری کسی بذهن وگمان خود بیاورد، که قوت و ترقی دولت مستقلهٔ افغانستان و بیداری و انتباه شان برای هندوستان بیشتر ازرو سضرری وارد خواهد آورد، باز هم عبارت از یك وهم و خیالی می ماند. افغانستان را استقلال تامه، وقوت و سطوت کاملهٔ خود ش، بمدافعهٔ سیلاب، توانائی و متانت داده میتواند، و هیچ دولت اجنبی آنرا بذات خود، و عسکر و پول خود، سپر مدافعهٔ خود کرده نمیتواند. اینهم محقق است که اگر درما بین خرس شمالی و شیر شرقی، و به تعبیر خود ما سیلاب بلا مآب شمالی، ونهنگ آتش نفس شرقی، مسئلهٔ پلوان شریکی و شفعه داری واقع شود، و مانند افغانستان یکدولت مستقلی، که همه دم بخصوصیت، درتقویت استقلال و ترقی آن کوشش ورزیدن لازم است، درما بین حد فاصلی نباشد، گمان میشود، که آتش نفسی آن نهنگ دریا نورد، پیش جریان شدید آن سیلاب خانه خراب، جانی بسلامت نبرد. سیلاب، نهنگ را ازضرر های بیداری و پیدا کردن استعداد ترقی ایران ترسانیده، حریف خود را گول زده بود زانجا، خود را با او پلوان شریك ساخت! کهمیدانند که با دریای آتش جرمن دریك وقتی متفق نشود، و تنها بر رفع پلوان شریکی در ایران قناعت نی بلکه وصیت پدرخود شا ترانیز بجانیارد!... —۱—

والله اعلم بالصواب.

(—۱— اشاره به وصیت پترکبیر برای رسیدن به آب های گرم.)

سال اول شماره -۹۱ - ۱۰ سرطان ۱۲۹۱

در فصل مقالهٔ مخصوصه، تحت عنوان «ضروری بودن جنگ عمومی» شرح میدهد که در اثر طمع و رقابت کشورهای عظیمه، جنگ واقع شد نیست:

سال اول شماره ۹۱-۱۰ سرطان ۱۲۹۱

در سنه ۱۳۱۷ هجری، مسا فرتاً در شام بودم. ایمپراطور گیلیوم و ایمپراطوریچه او گوستا، باد شاه و ملکهٔ حالائی جرمن، بشام آمد ند... در مهمانی بلد یه گفت این جام و دادیست که بعشق و محبت سه صد و پنجاه ملیون نفوس اسلام بسر میکشم!

سال اول شماره ۹۱-۱۰ سرطان ۹۱

در فصل «حوادث خارجیه» تحت عنوان «اجمال سیاسی» بعد از بیان رقابت: دولت جرمن بابر تانیه، در اخیر مینگارد:

پس چون این نیرنگ بازیهای دولت جرمن را ملاحظه میکنیم، جرمن را از روس خیلی مدهشتر یك رقیبی می بینیم! لهذا، چنان ایجاب میکند، که دولت معظمهٔ بریتانیا، در چنین وقت نازك، بر مسلك بدست آوردن قلوب دولتها و ملتهای اسلامیه، بیش از بیش دوام ورزد؛ ودر تقویت واستقلال دول اسلامیه بجان کوشش نماید!

سال سوم - شماره ۱۰-۸ دلو ۱۲۹۲

در فصل «حوادث خارجیه» در زیر لوحهٔ «مسلمانان هشیار باشید!» مینگارد.

آیا نزدیکشدن عالم اسلامیت، با عالم نصرانیت ممکن است؟

[از جریدهٔ اقدام، نظر دهٔ مستر پرایس انگلیسی را خبر میدهد، که باید

حکومت انگلیز، یك مکتب تدریسات اسلامیه تاسیس کند. درین مقاله، کوششهای مستعد برای تشکیل جمعیت های مسیونیری بیان شده است، ونظر بهٔ روز نامهٔ اقدام تائید گردیده، که اگر ازینگونه مکتبها نتیجهٔ خیر بهٔ رفع تثلیث، وقایم شدن توحید بظهور آید، حبذا باین افکار! اما در ممکن بودن و نبودن آن، از شبهه و اندیشه خالی هم نیستیم!

سال ۳ — شماره ۱۱ — ۲۲ دلو ۱۲۹۲

(تحت عنوان اتفاق مثلث، ائتلاف مثلث. امکان متحدشدن روس انگلیز وفرانس را مقابل المان، استریا وایتالیا بیان میکند)

سال سوم، شماره ۶ — ۷ قوس ۱۲۹۲

(درفصل «حوادث خارجیه» تحت عنوان «اجمال سیاسی» مینگارد:)

قبل از زمانهای بسیاری، علم ستاره شماری رواج بسیاری داشت. قوای عالم سفلی راتابع قوای عالم علوی، یعنی همه وقوعات، حوادث زمینی را از حرکت و تاثیرات ستاره های آسمانی می پنداشتند. دروقت حاضر، عالم پولیتیك وسیاسیات، دنیا راتابع حرکات وتاثیرات دولتهای اوروپائی می بینیم. یعنی، اگرقطعات خمسه را بیك وایوری تشبیه بدهیم، انجن آن اوروپا خواهدبود. ولی این انجن، همچنان معلوم میشود، که رفته رفته چرخهایش سائیده شود، و آلاتش از کار بیفتد، زیرا، انجیرهای این انجن، رفته رفته، سست میشوند، وازسستی بسیار، ادارهٔ انجن رابدرستی نمیتوانند. لابد که این سیرسرعت و انتظام حرکت، یکروزی معطل و بیکار خواهد ماند!

دولت بریتانیا، که انجنیر بزرگ این انجن شمرده میشود، درحالیکه بصحو بود فعالیتهای عظیمهٔ بکار برده، هرطرف واپوررا خبرگرفت . برهند، سند، بلوچستان، اوستralیا، امریکا، مصرخوب دست دراز یها نمود، وخوب اداره نمود. رفته رفته، این چرخهای انجن ها خودشان تدویر حرکات خودرا دانستند که چیست. آهسته آهسته، هرکس چرخ خودرا دوردادن گرفت: امریکا، اززمانهای بسیاری خود شان، چرخ خودرا دوردادند، وموفق هم شدند. همچنان موفقیت !! موفقیتی که انجینیر اولی خود را بگرداب حیرت، غوطه خوار حسودت ساخت !

امریکا دروقت حاضر بدرجه یی رسیده است، که انجینیر کل دنیا خودرا خود بسازد ! اوستralیا، مانند یکشخصیکه بخواب ابدی رفته باشد، آهسته آهسته، بیدار میشود، ومیداند که غیراز ین انجینیر، دیگرانجنیر هاهم بدنیا موجود است .

مصر بیچاره، که بتمامها درخواب شکارشده بود، اگرچه بیدارشده، ولی بیک کابوسی گرفتار است، که اگرچه دست و پا میزند، وفریاد میکند، ولی هیچکس نه دست و پازدن اورامی بیند، ونه بفریادش میرسد (کابوس را دراصطلاح ملک ما «سیاهی پخش کرد کی» میگویند) .

آمدیم برهند وسند و بلوچستان: چون همه نفوس این سه قطعه راجمع نمائیم، تقریبا پنج شش برابرنفوس انگلستان بعمل میاید، که اگر بمنزلهٔ دواب ومواشی هم تنزیل داده شوند، بازهم بملیونها راعی وشبان بکاردارند ! حالانکه، این همه نفوس کثیره را، دوسه لک انجنیر غیرجنس خودشان، بدلخواه خود، بهرطرفیکه دل شان میخواهد، چشم بسته میکشند. ازآنطرف چون ببینیم، دولت روسی، رادر آخر شمال برکنار بحر «بالتیک» در یک گوشهٔ خزیده می یابیم ! ولی، مانندیک عنکبوت دراز

پای، که همه حجم وجودش بقدر یك پله نخود نمیاید، پایهایش از بحر بالتیك تابحر محیط کبیر، طولاً، واز لاپونیا تابه نهر آسوعرضاً، ممالك عظیم الشانی رافرا گرفته است، که عنصر روس، درمیان عناصرغیر، که بران حکم میراند، مانندیك پشمی مشت، در میان یك نمد! فرانس، جرمن، حتی مانند هالندیك جسم صغیری رانیز می بینیم، که بار بار بیشتر ازملکهای خودشان، ممالك ونفوس رامانند دواب وحواشی شبانی میکنند. آیااین ازچه پیش آمده است؟ چراچنین شده است؟ چراچنین مانده است؟ این است معماهایی که بحل کردن محتاج است .....

... بلی! در یکبار «اجمال سیاسی» ما همین بود که گفتیم . هر کس که این معمارا حل کرده میتواند، بتواند! اگرنمیتواند، نتواند! قلم آزاد است. دروغ بر اساس نمی آید. اگرچه بعضی میخواهند که در دهن کمیت خاسه لجام اندازند، ولی این خیال محال است. حق حق است و باطل باطل! والسلام!

سال سوم - شماره ۲۳ - ۱۶ اسد ۱۲۹۳

(تحت عنوان اجمال سیاسی.)

ذکرشده است که: خون یعهد آستریا وزوجه اش بخون سیاوش، و روایات آثار عتیقه شباهت گرفت ....(سپس بیان ائتلاف واتحاد کشورها رادرین جنگ میدهد)

سال سوم - شماره ۲۳ - ۱۶ اسد ۱۲۹۳

علاوهٔ سراج الاخبار افغانیه در بارهٔ جنگ عمومی با بیان سبب های جنگ و نخستین وقایع جنگ، بااین تذکر که؛ خریطه های دنیاتغییر خواهد یافت .

سال چهارم - شماره ۹ - ۱۱ جدی ۱۲۹۳

(درفصل حوادث خارجیه‌نیز بر عنوان اجمال‌احوال، شرح جریان جنگ داده شده است:) از یکطرف هفت‌دولت وازدیگرطرف سه‌دولت ... فعلاً هر پنج‌قطعهٔ روی زمین، به‌جنگ اشتراک ورزیده است. (مشکلات بیطرفی ایران بیان شده‌است ...)

«افغانستان بیطرف است، وهیچ خطره هم‌ازاخلال بیطرفی خود ندارد. از دایرهٔ میدان جنگ هم‌بسیار دور افتاده. روس وانگلیز، چون‌آش آشتی راپخته اند، از سرحد های این‌دوسمت خود، بکمال آسودگی میباشند.

اما، اگرایران‌بجنگ اشتراك ورزد، ویاآنکه دولتهای جنگ‌آور، ایران‌راجولانگاه ترکتازی خودسازند، یاآنکه‌بالفرض وتقدیر، دولت‌عالیهٔ عثمانیه، ازراه قفقاز بەرو، یاازراه سواحل خلیج فارس به‌بلوچستان تقرب نماید، البته، کار یکرنگ دیگری خواهد گرفت، که‌درآنوقت، دایرهٔجنگ، تابحدودافغانستان نزدیك خواهدشد... دیده شود که‌ازپردهٔ غیب، چه‌بظهور میرسد ...

سال چهارم - شماره ۱۱ — ۱۱ دلو ۱۲۹۳

اجمال حوادث خارجیه:

جنگ متمدن هابشدت دوام‌دارد. روز بروز، دایرهٔ جنگ فراخی میگیرد. خلاص کننده‌یی هم‌پیدانیست. خبرهای‌جنگ، مانند موی‌زنگی‌بهم‌پیچیده. شانهٔ بازکردن هم‌مفقود، مگر که همه زدوده وسترده شود!

هرچیزیکه ازمنابع اتحادیون ترشح میکند، کیف به کیف ضدآن ازجهت مقابل شنیده‌میشود. زودترین وبسیارترین خبرهائی که‌بما میرسد، ازراه هندستان

است . ازدیگر طرفها اگرسیرمد هم خیلی دیروهم خیلی کم است ...

(بعد ازبیان احوال عراق ، صومال ، عربستان ، یمن ، طرابلس غرب ، سودان ، مصر ، پولند ، فرانسه وجنگ دریائی می نویسد :)

. . هنوزیك محاربه قطعی ، نه دربرونه دربحر ، بوقوع آمده است ، که حرب رایك نتیجهٔ قطعی داده بتواند. بناءً علیه ، باید بگوئیم ، که حالا هنو زآغازحرب است ، وانجام آن هنورخیلی دورافتاده است .

سال هشتم ـ شمار ۲ ـ ۲۹ میزان ۱۲۹۷

شدت سانسور درهندستان ، وبلکه ازچهار طرف افغانستان ، بدرجه یی رسیده ، که هیچگونه خبر که برمقتضای خواهش «روتر» نباشد ، گذر کرده نمیتواند . درهندستان ، شدت سانسور راازین قیاس باید کرد ، که خبرها واخبارهای بنگال به پنجاب ، وازپنجاب به مدراس ، وازمدراس به بنگال ، نمیرسد ! کجاماند افغانستان !

. . . اینها ، همه تابدست آو دن فرصت واستفاده ازان وقت وفرصت جریان میبابد. صلح لابدی وقریبست ، زیراازجنگ همه بتنگ آمده . لهذا ، همان کارهای راکه بعدازصلح کرده نمیتوانند ، درهمین فرصت بایدبکنند ، واگر یك چندی بگذرد ، باز کرده نخواهند توانست ، مثلاً قتل عام مسلمانان ، وتحقیر دین شان رادر بنگال ، ومسجد هارابا کله هاوجسدها پر کردن ، چیزی نبود که بعد ازان شرایط سنگین صلح جرمن وترك اجرا کرده بتوانند ! دریك دهی ازدهات پنجاب ، ازغفلت اهالی ، بالاستفاده ، درمابین مسلمانان وهندوان اختلاف انداخته ، بسیاری ازمسلمانان راطعمهٔ تیران هندوان کردند . اما تاثیر نفوذ«روتر» راببینید ، که این خبر مؤخرالذکر ، بر مسلمانان آن سرزمین بیشتر ازاول الذکر تاثیر بخشود . عجب نیرنگ . . . مثلا

غاز زهر دار مهلك جرمنی، که برای جنگ استعمال شده بود ، سررشته ساختن بعضی غازهای امراض مهلکه را، به مستعمره داران بیاموخت، برای امحا و هلاك مستعمره ئیان، وسایط ووسایل گوناگونی تابحال استعمال شده بود مانند مسکرات ومخضرات ومرض ـ های فرنگی وقحط وگله های دمدم وغیره...اما مکروبهای امراض ساری را بصورت گیس درآوردن ، واول دریك قریه ، وازان بقریه هاوشهرهاسرایت دادن ، وعالم عالمی راگرفتار مرضهای گوناگون انفلوئنزا، ونمونیا وغیرهاساختن "ازاختراعات جدیده ایست ، که ازین جنگ آموختند "این است که تطبیقات آنهم بعد از صلح میسرنمیشد !

مثلاتایك خاك مرده برمردمان نمی افشاندند ، خط راه آهن ئوشکی را "دولینه ازخاك سیستان ایرانـی . . . برای سدراه ترك تامشهد ، چسان کشیده میتوانستند ؟ وسرحد هاوا بااستحکامات آهنین چسان متین میکرند ؟ وغیره وغیره که اینها راوصدها امثال دیگر را، همگی دروغ بافیهای «روتر» . . . وبه آنوا طه به ساکت کردن بحر وبرا ، از دیگر هرگونه خبر ، میسر آورده است . . .

سال هشتم - شماره ۶ — ۲۷ قوس ۱۲۹۷

مقالهٔ مخصوصه : محاکمات فلسفیه.

درخصوص اینکه درعالم وجود، برای محافظهٔ موجودیت خود ها ، همه حیوانها وملتها بایکدیگر خودشان همیشه بجنگ اند .

(این اثرازالمانی به ترکی ترجمه شده ، ومحمودطرزی آنرا ازرسالهٔ «چهل سخن» ازترکی بفارسی ترجمه کرده است: «اثر ازالکساندر اسکر ، فیلسوف المانی ، که در

دارالمعارف فریبورغ ،این نطق را ایراد کرده است ترجمه شده . محمود طرزی » در آغاز ترجمهٔ کتاب ، ازمثنوی حضرت مولوی معنوی چند بیت را میگیرد .

چون بنای خلق براضداد بود   لا جرم جنگی شد اندر ضروسود

وهفت بیت دیگر بعدازن .

سپس آغاز نطق الکساندراسکر رامیدهد، ودوستون ازان مقاله را به چاپ میرساند. آخرین سطور ازین مقاله که چاپ شده چنین است :...)

« . . . همچنان است طبیعت ، که آن نیز هرآن قدر چیزی که ازحیوانات ونباتات انداختنی باشد ،بیك سوانداخته ، برترقی نوعی باقی ماندهٔ آن ، بدرجهٔ شاید وباید، بذل همت مینماید . وازین ایدالات طبیعیه است ، که هیچ نوعی رانمیگذارد ، که ازحد افزون شود ،وبی آنکه بمحو کردن دیگرنوعها او را بگذارد ، محافظهٔ جمله نوعیت راتکفل میکند . حالا،عالم حیوانات را، برحال خودش ترک کرده ، بحث خودماترا برعالم انسانها دور بدهیم . . . »

(محمود طرزی درآخر مینگارد : آینده اش درآینده)

(تذکر . بعدازین شماره ، دیگر سراج الاخبار به چاپ نرسیده است .)

مسایل عثمانیه وروابط افغانستان وعثمانیه

سال اول ـ شماره ۱۷ ـ ۱۱ جوزا ۱۲۹۱

(درفصل حوادث خارجیه ، تحت عنون اجمال سیاسی ، بیان حرکات دول اروپا ـ در طرابلس ، خبر اینکه روسیه تزاری مشهدمقدس را به توپ بسته است.)

سال ۲ ـ شماره ۱۳ – ۳ حمل ۱۲۹۲

(تحت‌عنوان«انور بیگ،نا پلیون بونا پارت‌ثانی».از اخبار سول ایندسلتری‌لود یانه ترجمه شده‌است.)

سال‌دوم ـ شماره ۱۶ ، ۱۸ ثور ۱۲۹۲

(تصویر انور بیگ‌قهرمان شجاعت عثانیه به‌نوك آهن.)

سال دوم ـ شماره ۱۹ – ۳۰ جوزا ۱۲۹۲

(دراخیر«اجمال‌سیاسی« در «حوادث‌خا رجیه» مینگارد:)

. . والحاصل اوروپا ئیان دولت ترکیه را از اوروپا بر آوردند ، ولی‌باز هم ازدنیا محو کرده نتوانستند . هنوز هم مانندااناطولی‌وعربستان وعراق‌وسوریه‌وغیره اراضی واسعهٔ‌خوبی را مالك هستند . نا امیدنیستیم . امید میکنیم که این فلاکتها بسعادتها مبدل گردد ، ودرآسیا که ذاتاً ماوای اصلی شان بود ، یکدولت معظمه بسیار باشوکت وشانی بوجود آرد ، وبجبیره‌های مافات موفق وکامیاب آید !

سال دوم ـ شماره۱۹ – ۳۰ جوزا ۱۲۹۲

از روی اخبار ترجمان که در «باغچه سرای» قریم (کریمه) ممالك روس بلغت ترکی طبع میشود : خبرتشکیل یك‌جمعیت‌اسلامی توسط «خوشحال خان‌افغان» در اوقلاند ، ولایت قالیفورنیا ،در امریکا .

سال دوم ـ شماره ۲ ـ ۱۵ سرطان ۱۲۹۲

در شماره گذشتهٔ خود ، از اخبار «ترجمان» منطبعهٔ قریم یك فقره درخصوص «خوشحال خان» نوشته بودیم . درینهفته ، که اخبار های استانبول برایما رسیده ، در «تصویر افکار» یك مقالهٔ مفصل و عبرت انگیز آن همشهری عزیز فاضل خود را مطالعه نمودیم : .

«فریاد یك مسافر افغانی به برادران عثمانی خود»...

ای برادران عثمانی من ! مملکت شما که مقر خلافت عالم اسلام است، بمرکز های مدنیهٔ اروپا بسیار نزدیك است . ازآنرو ، چنان لازم بود که درعلم ومعرفت صنعت وتجارت اخلاق وملیت بچنان مرتبهٔ کمالی رسیده میبودید که بدیگر بلاد اسلامیه هیچ نسبت قبول نمیکرد ! . . .

جوانان شما چیزهایی راکه به لباس وزینت وفیشن متعلق است ، بملك شما داخل کرده اند . این جوانان ، از هر چیزی بیشتر، نقطهٔ بقای اسلامیت راباید که بیندیشند ! . . . باین سبب ، در اول امر بقوت دادن حسیات ملیه اسلامیهٔ خود شان کوشش ورزیدن لازم است !از تقلید تجملات وزینت های ظاهری بی فایدهٔ فرنگیان ، اجتناب باید کرد . . .

ای برادران عثمانی !

از هندو های هندوستان عبرت بگیرید ، تا بحال هنوزهم مال ومتاع مسلمانانرا بایکوت میکنند ، یعنی بیع و شرا نمیکنند . . .

(بعد بیانات مظالم مسیحیان بالقان را بر مسلمانان نشان میدهد) .

ما افغانیان که اصلا واساساً از چنین مردمانی که درزیر نام مدنیت آتشهای وحشت می افشانند، نفرت داریم ، دریئوقت آن نفرت خودرا زیاده ترتشدید میکنیم. دوست ودشمن تانرا بشناسید ! ازمعدوم شدن ملیت تان اندیشه ناك بشوید ! امید میکنیم ، که این معروضاتم نتیجه های نیکی ببخشد ، برادران ! ...

امضاً : خوشحال خان افغانی

سال دوم شمارهٔ ۱۶ -۱۸ ثور ۱۲۹۲

حوادث خارجیه

صلح و جنگ

. . . .

در وقت حاضر خاك قطعه روم ایلی ، حکم تغار خمیر خونها وجسد های بشر را گرفته است . هیچ یکوجب زمین این سر زمین نباشد ، که باخون انسان آغشته نشده باشد . محاربهٔ با لقانیها واسلام ، از محاربه های بسیار دهشتناك خونریزانه عظیمی شمرده میشود .

والحاصل ، درعقب این جنگ وصلح ، یك چیز طبیعی ولابدیست .اگرصلح نشود ، چنان معلوم میشود که سرایت آتش جنگ همهٔ دنیا را فرا گیرد . اینهم از امور آشکار است که دولت علیهٔ عثمانیه ، هیچگاه چنان یك صلحی که موجب کسر شان وشرف شان باشد ، قبول نخواهند کرد . اگر چه مرا سرمحو وهلاك هم کردند ، حالانکه هلاك شدن آنها موجب هلاك بسی معظمه هانیز خواهد گردید.

آه دل مظلوم بسو هان ماند گر خود نبرد ، برنده را تیز کند !

سال دوم - شماره ۲۲ - ۱۳ اسد ۱۲۹۲

حوادث خارجیه
اجمال سیاسی:
از فرصت استفاده

یکی ازدستور العمل های بسیار معتنا وعمدهٔ امور سیاسی، همین جمله «از فرصت استفاده» میباشد. معنی ازفرصت استفاده، در پولتیکل این است که فرصت مناسب چون دست بدهد، هیچ اهمال نکنیم هرعلم جداگانه قواعدی دارد که متوغلین آن به پیروی مجبوراند. مثلا علم اخلاق، چنانچه عهدومیثاق رایك چیزی بسیار معتنابهائی دانسته عهدشکنی راخیلی مکروه وبدمی بیند، اما، در علم پولیتك بنا برقاعده ای ازفرصت استفاده آنچیزهارا هیچ اهمیت واعتباری نبوده، بمجردی که فرصت فایده دست دهد، پامال کردن عهدوپیمان ازچیزهای لازمی شمرده میشود، که مثالهای آن در تاریخ سیاسی بسیار است.

چون درین وقت، بسوی احوال وحوادث بالقان بنظیم، این مسله از فرصت استفاده رابکمال گرمی جاری می یابیم.

بعد از صلحی که در ما بین عثمانی و بالقانیها، بواسطهٔ قاعدهٔ از فرصت استفادهٔ دولت انگلیز بوقوع آمد، قاعدهٔ شر برانگیختن وثمرهٔ خیر خودرا از آن شر بر داشتن، که نیزقواعد معتنابهای علم پولتیك است، بروی کارآمده، بالقانیها درمابین خوشان بهم در اویختند، به تعبیردیگر دراویختانده شدند!

باید همچنین میشد زیرا روم ایلی، در زیرحکم یکدولت بود. آیا بی آنکه دیگر شکم بزرگان از آن یك استفاده بی بتواند، چسان میشود که تنها سه چار دو لتك روده کوچکی آنرا فرو برده بتوانند؟

دولت علیه عثمانیه، باز بحرکت آغاز نهاد، وبنای پیشقدمی‌را مدنظر نمود. چرا نکند؟ از فرصت کدام کس استفاده نکرده که اونکند؟ هم‌چه فرصت! فرصتی که بازبدست‌آوردن‌آن خیلی مشکل‌است. دشمنانی که‌با هم اتفاق کرده بودند، وبواسطهٔ آن‌اتفاق کارروائیهای عجیبی بعمل‌آورده بودند، بحرص‌وطمع «تو بسیار خوردی، و من کم‌خوردم» درافتاده، برسر همه یکرزدن گرفتند. بلغاری، بخیال شاهنشاهی در افتاده، دیگر متحدین‌خود رابه کام‌ومرام خودتابع نمودن‌میخواهد. سرب میگوید که: توکیستی که من‌نیستم؟ چه کردی که‌من‌نه کردم؟ البته به این سخن حق هم‌دارد. زیراتا مددگاری سربیان نمیبود، ادرنه راکه میتوانست فتح کند؟ ازطرف دیگر، بلغاری، یونانی‌را نیزبا اینهمه‌فدا کاریهایی که‌کرده، میخواهد ازبسی‌جاها صفرالید بکشد. کوهی‌های پیچاره راکسی بحساب هم نمی آرد.لهذا لازم و ضرور است، که‌اینها دربابین خودشان مسئله‌را فیصله نمایند، وبرسرهمدیگر زده غالب رااز‌مغلوب فرق دهند، و قوتهای‌خود شان‌را درنظر های‌عالم نشان بدهند. بلغارها چنان‌یك روشی گرفته بودند، که‌درظاهر دولتهای متفق خود را وعده هاو منفعتها نشان‌داده، درباطن همه منافع رابرای‌خودتامین کند. حتی نه‌تنها متفقین خودرا، بلکه دولت رومانیا را نیز بهمین حیله هاساکت ساخته‌بود. در انجام کار، به دامهای تزویر بلغارها همهٔ‌شان دانستند.لازم شد که‌وجوداورا ازمیان‌بردارند، وازین‌است که یونان وسربیا حمله های شدیدهٔ بربلغار نموده کامیاب‌هم شده‌اند.

دولت‌علیه عثمانیه را ضروراست، که ازین فرصت استفاده نماید، وهیچ‌غفلت واهمال نورزیده، وخود کشیها راترك نموده، و اختلافها را برای وقت دیگرگذاشته بکارآغاز کند، و یکدقیقه فرصت رافوت‌نکند! عدالت خداوندی نیز، هیچ شبهه‌نیست

که خونهای آن همه بیگناهان جو روستم بلغار یانرا پامال کردن نگذارد. درینوقت ، برمتقین نیز ظاهر گردید، که بلغارها چقدر وحشی وچقدر خونریز هستند. ازبعضی روایتها معلوم میشود، که روماینا، بابلغار رسماً اعلان جنگ کرده، وعسکر رومانیا ازسرحد بلغار عبور نموده، زد وخورد سرب و یونان نیز بابلغار معلوم است. ترکیه نیز ازین فرصت هیچ چشم پوشی نخواهد کرد، واگربکند، ازقاعده «ازفرصت استفاده» خیلی دور خواهد ماند.

مردمانیکه درامور سیاسی اینقاعده رامراعات نکرده اند، خیلی خسارت دیده اند. مسلمانان در هرجا، هیچگاه، ازقاعدهٔ از فرصت استفاده فایده نگرفته اند. حالانکه جهت مقابل شان، قدم بقدم، این قاعده را پیروی کرده اند. حافظ شیرازی، اگرچه با این بیت:

هروقت خوش که دست دهد مغتنم شمار

کس را وقوف نیست که انجام کار چیست !

قاعدهٔ «ازفرصت استفاده» رابیان کرده، ولی هزار افسوس که مایان، وقت خوش رایعنی فرصت را برای عیش و راحت طلبی، وبه امورات مهمه نپرداختن، وبه لهوولعب وسالا یعنیات صرف اوقات نمودن مخصوص پنداشته، بیت مذکور را چنین تخمیس و تفسیر نموده ایم :

جانا چهار فصل بود دور روزگار فصل دی وتموز وخزانست و نو بهار

درهرچهارفصل بود عیش خوشگوار هروقت خوش که دست دهد مغتنم شمار

کس را وقوف نیست که انجام کارچیست !

سال سوم-شماره ۳ - ۲۳ میزان ۱۲۹۲

حوادث خارجیه

اجمال سیاسی

خدا قهر کند بلغار ها را ! این قوم ، بشناعتها و بد کرداریهای که انکیزیسیونها بخواب هم ندیده‌بودند، یك سرمشق بسیار بدی برای عموم عالم‌مدنیت وضع کردند : مثلا مانند حکومت بسیار متمدنهٔ انگلیزیهٔ هند نیز ، در باب خراب کردن مسجد ها ومعبد ها در کانپور ، روش بلغار ها را تقلیدنموده ، مسجدمچلی بازار کانپور را منهدم ، وبسیاری از مدافعه کنندگان دین را طعمهٔ آتش ، وبسی‌از آنها را درحبسخانه ها انداختند ! از روش حال چنان معلوم میشود ، که‌حکومت هند ، یك تصور واندیشهٔ بسیار عجیب وغریب سیاسی را ، درین مسئله بکار برده است ، چنانچه ، نفوس ونفوذ مسلمانان را ،نسبت‌به‌نفوس واقتدار نفوذهندوها در هندستان کمتر دیده ، درحالیکه معبد هندونیز در قریهای همان موضع بر سرك تصادف نموده است ، ولی آن معبد را هیچ غرضدار نشده،مسجدمسلمانانرا خراب کردند ! هیچ شبهه نیست ، که اگر اکثریت نفوس ونفوذ و قوت،بومبه بازی وحقوق طلبی در مسلمانها بیشتر میبود ، معبد هندوها بهمه حال خرابشده ، این امتیاز بر جاماندن برای مسجد مسلمانها مخصوص میگردید ! . . . .

به این خراب کردن وبر جاماندن ، دو مقصد خفی را یکجا پیش‌بردن خواستند: یکی اینکه ، یك جمیلهٔ مستحسنهٔ بهندوها نشانداده ، استمالت وجلب قلوب آنها را بکنند . دیگر اینکه ، در مابین هندو ومسلمان ، یك حس رقابت وعداوت عظیمی بر انگیزد . درعین زمان ، مسلمانان را به تجاوز بر امور مذهبی و دینی شان ،

براشفته ساخته ، بر بعضی تشبثات ناگواری به اقدام کردن مجبور نمایند ، وچون درین هنگامه، هندوها را بخراب نکردن معبد شان حق السکوت داده اند ، باخود متفق ساخته ، مسلمانانرا سراسر از پا در اندازند ، وبه بسی اتهامات آنهارا متهم ساخته ، از قتل عام ومحروم ساختن از هر حقوق، محکوم نمایند. وچون یکبار، مسلمانانرا از میان بر دارند ، درآنوقت کار هندوهاراهم ساخته. بلاهای ملحوظه ، که از اتفاق هندوومسلمان پیش آمدنی باشد ، ونتیجه آن به استقلال جمهوری هندوستان، منتج شدنی باشد ، رفع نمایند .

بلی ! تدابیر سلك ، همچنین باید بود ! مسلمانان هندستان ، ازین تجاوزات بر امور مذهبی شان ، بجوش وخروش زیادی درآمدند . اخبارهای شان مقالههای آتشینی نشر نمودند . متینگها ، جمعیتها ، مجلسها برپا کردند. نطقها، موعظهها ، پروتستها ، داد خواهیها ، ناله ها ، فغانها ، واویلاها ، دعواهااقامه نمودند. اما هزار افسوس ، که مرض سوء اخلاقیکه بر عموم عالم اسلامیت ، مانند کابوس بلائی فرو آمده ، یك اتفاق واتحاد قوی ومتینی را درمابین شان تأسیس نمو ده نتوانست . بعضی از خود شان ، ادعای سرجیمس مستن را که می گفت : «حصهٔ منهدمه جزء مسجد نیست » تأیید نمودند . سیر جیمس مستن ، از یك طرف ، مسلمانان را به بی جوشی وبیخروشی متهم وتعییب نمود ، از دیگر طرف مسجد شانرا خراب نموده ، آنها را بجوش وخروش آورد . وباز آنهارا بجوش وخروش متهم ساخته عقوبت میکند . اینها ، همه زور واستبداد است . حق ، عدل ، انصاف شان همه‌گی برزور وقوت شان بنا یافته . مسلمانان بیچاره چه کرده میتوانند؟ اگر آنها هم یك زور وقوتی میداشتند ، کسی بر حق شان تجاوز کرده نمیتوانست.

یك زور وقوت مهم مسلمانان ، پابندی احکام حبل المتین قرآن مبین شانست، که آن نیز در گوشهٔ نسیان نهاده شده ! . . . .

هرکس میداند و کارش ! ما به آن طبیبی میمانیم ، که مداوات مردمانرا میکند ، وخودش مریض است . دین مبین محمدی ، که مبنای آن بر اصلاح عمومی وآموختن عدل واخلاق حسنه ، واتحاد وسعی وکار وکوشش ، وترك لهو، لایعنی ، وطلب همه خوبیهای دنیا وآخرت بنا یافته ، ودشمنان آن دین مقدس نیز خوبیهای آنرا پیروی کرده بنام خود میکنند ، وما مسلمانان ، سعی و کار وبیداری را به لهو ولایعنیات ، وغفلت وهوا وهوسات فدا میسازیم ، وبیخبری را در کار های خود عین راحت میدانیم ! آیا نتیجه چه خواهد شد ؟ خدا میداند که چه خواهد شد ! ! . . . .

سال سوم ـ شماره ۱۵ ـ ۲۱ حمل ۱۲۹۳

طیاره سواران عثمانی:

برای عالم عسکری عثمانی یك واقعهٔ مهمهٔ بسیار شاندار تاریخی این است که طیاره سواران هوا پروازشان از استانبول براه اناطول تا به اسکندریه که ۲۵۰۰ کیلو متریك مسافه ایست ،بسیاحت هوائیه اقدام نمودند . تا بحال بغیر از طیاره بازان فرانس درهیچ یك مملکتی باینقدر سیاحت هوائیه دور و درازی تشبث نشده بود.

سال اول ـ شماره ۱۱ ، ۱۵ حوت ۱۲۹۰

مخابره مخصوص از مصر : الحاج غلام نقشبند الا افغانی الکمال ، بتاریخ ۱۰ صفر ۱۳۳۰ در بارهٔ جنگ طرابلس نگاشته است .

سال سوم - شماره ۲۰ - ۳ سرطان ۱۲۹۳

مکتوب از مصرالقاهره:

سیدی العزیز ، سلام الله علیکم - . . . . . خبر بیماری آن یگانه‌ادیب فاضل محترم دلهای هواخواهان‌وطن مقدس را پر خون‌نموده . . . . (سپس بیان پذیرائی طیاره رانان عثمانی را میدهد که در میان آو از شا باش ها و کف زدنها رسیدند . . . . .)

امضاء :

الفقیرغلام نقشبند

سال چهارم - شماره ۱۶ - ۲۶ حمل ۱۲۹۳

در فصل « حوادث خارجیه » تحت عنوان «اجمال » مینگارد :

این جنگ خونریزی آهنگ را هیچ تاریخی بیاد ندارد.(سپس بیانات جنگ را در اروپا، آسیا و افریقا میدهد واز رقابت تجارتی المان وانگلیس بیان میکند).

دولت المان ، دولت علیهٔ عثمانیه را بهر نیرنگ افسون وآهنگی که بود ، باخود متفق و شریك جنگ ساخت ، وچنان گمان میکرد که باین وسیله ، سه صد ملیون نفوس اسلام‌را بهیجان‌آرد ، ومحرك اتحاد شان گردد ، زیراکه در وقت‌محاربهٔ طرابلس غرب ، و محاربهٔ بالقان ،هیچ فردی از مسلمانها در هیچ ملکی ازملکها نبود ، که اظهار همدردی و به اعانه دستگیری دولت عثمانیه را نکرده باشند . جم غفیر ومقدار کثیر جمعیت اسلامیه در هندستان وماوراء النهر است ، که این هردو کتلهٔ عظیمهٔ اسلامیه ، اسیرانی هستند ، که‌دست وپا وچشم وزبان‌شان بسته و شکسته ، کور، گنگ شده‌مانده اند . در وقت محاربهٔ طرابلس وبالقان ،

هیجانها و فغانها مدد گارانه یی که از هندستان بر میخواست ،طنین انداز آذان عالمیان میگردید. چرا ؟ چونکه ، از اقتضای پولتیك حکومت متبوعهٔ شان بود، در ینیار با وجود یکه مسئله حیات وممات دولت عثمانیه بلکه بحیات وممات تمام عالم اسلامیه تعلق میگیرد ، کسی چلل کرده نمیتواند ، و بعضی ارباب و جدان وایمانی که کمتر کی جغیدند ، یا حبس شدند ، یابدرجهٔ محو شدن بجرم گرفتار آمدند . چرا ؟ چونکه ،دولت عثمانیه ،باحکومت متبوعهٔشان می جنگد ،وآرزوی محو کردن آنرا ، پیشنهاد خاطر استبداد مظاهر فرموده است !

چیز یکه بسیارشایان أسف وحسرت دیده میشود ، همین است که در ین جنگ، محو واضمحلال جرمن باحو و اضمحلال دولت علیهٔ عثمانیه، ومقام خلافت عظمای اسلامیه مربوط گردیده است، که باین سبب هیچ فرد مسلمان دردنیا تصور نخواهد شد ، که باین محو واضمحلال ، دلش مایل ووجدانش قایل گردد ، واگر از دست وپا وزبانش چیزی نیاید، هیچ شبهه نیست ، که دل و حواسش بزارنالها ،وتضرع ونیاز پرسوز و گداز ، نیست ونابود شدن محو واضمحلال طلبان عالــم اسلام را آرزو نکنند !

سال چهارم ـ شماره-۹ ۱-۹ جوزا-۱۲۹۴

پشتیبانی از عثمانیه

... خود این سرمحرر عاجز افغانست ; أباًعن جد، افغانست ! وطن دوست ! به شرافت ،قومیت وملیت افغانیه ، خود مفتخر یك افغانست ، بفدا کردن جان مال اولاد خود، در راه محافظه استقلال وحاکمیت دولت متبوعهٔ مقدسهٔ افغانیهٔ خود ،درهرآن

و عرزسان حاضر وآماده یك افغانست . بدرجه‌یی که اگر مسئله کفرو اسلام درمیان نباشد ، ودولت ترك،لاسمح الله بخواهد که درصدد استیلای وطن عزیزم بر اید ، وبرحقوق حاکمیت واستقلال دولت مقدسه‌ام تجاوز کند، اول کلمه‌یی که در میدان کارزار مدافعهٔ وطن بغلطد ، همین کلهٔ خشك این سرمحرر عاجزخواهد بود ! بلی نیت خالصانهٔ صادقانه ام همین است که عرض شد . اما ،این مدافعهٔ قلمیه ام، درخصوص دولت علیه عثمانیه، ازنقطهٔ نظر اسلامیت است وبس !

سال هفتم - شماره ۱۵ - ۲۳ حوت ۱۲۹۵

حوادث خارجیه : جنوری ۱۹۱۸ . ترجمه از « الخلیل بجنور ».

متعلق ترك اگر چه خبر ها بسیار کم می آید ، لیکن بار بار گفته میشود، که این جنگ اعظم جنگ آزادی همه اقوام دنیا ست . . . .

(بعد از بیان تلاشهای مردمان ترك وتورانی ، درهرجا ، واقتباس مطالب لندن تایمز دراخیر مینویسد :) . . . پس درصورتیکه ترکی قوم می خواهد ، یك قوم اهم شود، وناگفته به حالت روس اورا برای این موقع می بخشد ، و درتقسیم رومانیه و مقدونیه ترکی، بطور یك فریق مدعو شده است، این خطره لندن تایمز بهیچ وجه بیجا نیست.

سال هشتم - شماره ۲ - ۲۹ میزان ۱۲۹۷

تحت عنوان « عالم عسکری» باوضاع جهان اشاره کرده مینویسد :

یکبار زمانی میاید، که حق جوئی، خداپرستی از ایجابات اعصارمیشود . . . وبازیك وقت وآوانی میرسد، که شرك وبدعت ازمقتضیات عالم شهودمیگردد . . .

صوفیهٔ کرام رحمهم‌الله، این احوال کاینات راتابع تاثیرات وفعالیت اسماء الحسنای صفاتیه ذات اقدس خلاق عالمیان دانسته ، چنین بیان فرموده اند که : . . . چون دور سلطنت یکی از آن اسماء قدسیه در میرسد ، جملهٔ عالم در زیر تاثیر خواص همان اسم اقدس میماند. مثلاً وقتی میاید که اسم «هادی» اجرای احکام میورزد ، تمام عالم بشریت را هدایت فرا میگیرد. باز یکوقتی میرسد، خواص اسم خاص صفاتیه، «مضل» جلوه پیرا گردیده، جهان جهانی رابه تجلی گمراهی مظهر میگرداند .

. . . در صحایف تاریخ ، که مرات العبر و آینهٔ قد نمای حیات بنی بشر است ، چون نظر کرده اید، بسی هنگامه های دیده میشود، که این شرح وبسط صوفیانهٔ حقیقت بینانه را ، فناً نیز ، مثبت میسازد. (سپس بجریانات جنگ دوم جهانی اشاره میکند) .

غیر ملت مسلحه بودن رابشنوید، که چه فلاکتها نتیجه میبخشد . میگویند: ماسوداگریم - بماسلاح چه لازم ؟! راحت وآسایش لازم ! با ینصورت غیر از سوزن، دیگر همه آهن بابی که نام وعنوان سلاح بران راست بیاید، ازملت میگیرند، زیرا ملت از دیگر جنس ورنگ ، سوداگران ازدیگر ! نهایت وقتی میاید که آن سوداگران ، بجنون مذهبی گرفتار میایند. بی تعصب دینی و انتقام ، قتل عام ارمنیهای قفقازی، چنانست شان میسازد، که اولاً دین آن ملت راتحقیر، و بعداز آن مسجد های شانرا مسلخ شان ساخته، مانندگوسفندان بی آلات مدافعه ، گله گله، رمه رمه ایشانرا بقتل میرسانند ، حتی گله های های بز هارا هم اول با گوسفند هاید ساخته ، شاخهای آنها را هم برگوسفندان استعمال مینمایند ، و بعدها کار بز ها را هم تمام میسازند . . . .

۳- مسایل ایران، روابط افغانستان و ایران

سال اول - شماره ۱۸-۲۷ جوزا ۱۲۹۱

[در فصل «حوادث خارجیه» ایضاح کیفیت در باب افغانستان و ایران.

رد این خبر جراید خارجی، که گویا عساکر افغانستان درحدود ممالک ایران در سیستان تجاوز کرده اند.]

شماره ۲۱- سال اول - ۱۸ اسد ۱۲۹۱

تحت عنوان مناسبات سیاسیه دولت علیه افغانستان با دولت علیه ایران:

چندی میشود، که بسیاری از اوراق جراید عالم، یک مناقشهٔ جزئیهٔ سرحدی سمت غرب جنوبی افغانستان وایران را، سرمایهٔ مقال اتخاذ کرده، بسی حدس‌ها وقیاس های عجیب وغریبی حکایت وروایت نموده اند....

گرچه در شمارهٔ ۱۸ اخبارخود، مستندبر بعضی امتخبارات مجمل، افواهی نه تحریری، چیز چیزی در باره ایضاح این مسئله نگاشته بودیم، اما درین باره، نتیجه تحقیقات ما بواسطهٔ، روزنامه نگار ماست که درموقع واقعه، یعنی در ولایت هرات وچخانسور واقع حدود سیستان افغانی اجرا نموده بما خبرداده‌است:

... یکی از سرداران صاحب نفوذ سیستانی ایرانی بتاریخ یکم ماه جمادی الاول، باپسی از اتباع خود، از حدود تجاوز نموده، وبرقریه «دوکدیله» واقع قلعه فتح افغانستان، هجوم برده، اموال یکصد خانه وار رعایای دولت علیه افغانستان را، بتاراج برد.

وبه اینهم قناعت نکرده، برعرض وناموس نیز دست اندازی کرده،عیال ودختران محمد خان نام شخص معتبر قریهٔ مذکوره را دزدیده بودند. این کیفیت، درظرف

یک هفته ، با داك ضروری ، از طرف جناب حاجی شیر دل خان حاکم و سرحد دارچخانسور ، وجناب علام احمد خان برگد عساکر نظامی آنجا ، لدی العرض بموجب تعلیمات مخصوصی که گرفتند ، سه بلوك عسکر نظامی منتظم ویکعراده توپ بموقعی که آنرادشت خوابگاه میگویند، ارسال گردید .

عساکر مذکور ، اشقیای سیستانی ایرانی راضرب وتنکیل نموده،ازموضعهای شان که در منطقهٔ اراضی غیر تحدید شدهٔ متنازعه فیها بود ، و بصورت فضولی در آن موضع گرفته بودند ، طرد ودفع نمودند ونیز عالیجاه شیرمحمد خان بلوك مشر با عبدالصمد خان ، بنزد جناب آقای حشمت الملك حاکم سیستان فرستاده شده وعساکرمذکورنیزبازخواست گرفتن سردارخداداد خان راواسترداد همه اموال رعایای افغانیه را که بتاراج برده اند باعیال وصبیه های محمد نام طلب نمودند ......

از هرات چنین مینویسد :

«در خصوص منازعات سرحدی استفسار نموده اند ، حقیقت این است که : نادانسته ازهنگام نادانست مشروطه شدن ایران،وتسلط یافتن دول اجنبیه بران،احوال آن مملکت همسایه ودوست قدیمی ما ، بچنان مصایب جان خراش گرفتار آمده، که نه از حکومت وقانون ، ونه از نظام وانتظام ، ونه از نظم ونسق ، هیچ یک نام و نشانی در آن نمانده . . . . . . از ین است ، که مردمان سرحدی تبعهٔ ایران ، از عدم قوت وانتظام دولت متبوعهٔ خود استفاده کرده ، چندی قبل ازین مالداران بلوچی ایرانی ، برای علفچر ، ازحدود قلعه کاه وانار دره ، به خاك دولت علیه افغانستان تجاوز نموده ، و نیز ، چندی بیشتر از ین ، از اهالی مردم قاینات ایرانی ، منطقهٔ برزخ را تجاوز کرده ، ودر قرب سرحد خاك افغانستان

بعضی اراضی را ، بغیر حق شرعی ونظامی ، بزراعت وفلاحت آغاز کردند. . . .
بنابرین ، در مابین دولتین علیتین ، مخابرات سیاسیه باز گردید ، که ما بدیگر مخابرات آن ، که از طرف جناب آقای نبیل الملک(کارگذار امور خارجهٔ خراسان وسیستان) بواسطهٔ جناب عبدالله خان (وکیل التجار دولت خداداد افغانستان مقیم مشهد) عرض وتقدیم پایگاه همایونی نموده ، جواب و تعلیما تیکه از پای تخت سلطنت ، بجواب نائب الحکومه هرات رسید ، دستیاب نشده ، و در ثانی اگر یافتم ، بشما میفرستم . . . . یک خط اعتذارنامه از طرف جناب حشمت الملک ورئیس قشون ایران ، برای جناب نایب الحکومه صاحب رسیده که از ارتکاب خطای سردار خداداد خان عرض اعتذار نموده . . . . .

انشاء الله در مابین این دو دولت اسلام ، هیچگونه منازعه ومناقشه رو ندهد دولت علیه ایران ، متجاوزین سرحدی خود را گوشمال وتنبیهات لازمه داده ......
نامه نگار مخصوص شما از هرات « م . ص . »

سال دوم - شماره ۱۷ - اول جوزا ۱۲۹۲

[کاریکاتور سیاسی: اقتباس از«الهدایة الغرا» - بقلم فضلی. نقشهٔ ایران رادرسه قسمت نشان میدهد . درجنوب شیری با بیرق خود ، - و درشمال خرسی بابیرق نشسته - دروسط مردم ایران » در حال چاقو کشی - (با ذکر کلمهٔ جهالت وبی اتفاقی) - و در حال افیون کشی (باذکر کلمات غفلت وبی پروائی) . دیده میشوند.]

سال سوم ـ شماره ۱۵ - ۲۱ حمل ۱۲۹۳

از اخبار ترجمان مقالهٔ دربارهٔ خرابی احوال ایران که نتیجهٔ عیاشی ناصرالدین شاه میباشد نشر شده است . در بارهٔ افغانستان ذکر شده که از رقابت اختلاف روس وانگلیز بصورت بسیار ماهرانه و جسورانه استفاده کرده تا یکدرجه همه نواقصات خود را اکمال کرده توانست . ضابطه واداره دارد رفا بر یکها مکتبهای زبان نو دارد ـ عسکر دارد ـ طوپخانه که طوپ بریزاند دارد ـ جای وموقع ملکش اگرچه مساعد نیست ،ولی بازهم بسیار تجارت دارد .

سال سوم ـ شماره ۱۶ ـ ۷ ثور ۱۲۹۳

[از روز نامهٔ نوبهار منطبعهٔ مشهد نقل شده است:

از دود سیه فام که از بام وطن خاست ـ از ماست که برماست !]

. . . .

سال پنجم ـ شماره ۹ ـ ۱ جدی ۱۲۹۴

[ترکیب مخمس به امضای گل از ایران وارد شده. تحت عنوان «درویش شورشی».

هوحق مددی ، مولا نظری

از چیست چنین بیچاره شده یم ! کوته دست و غمخواره شدیم؟]

سال دوم شماره (۲) ۲۰ میزان ۱۲۹۱

احوال ایران

روز نامهٔ محترمه «حبل المتین» در شمارهٔ ۱۲ سال بیستم خود ، از قتل آغامیرزا محمد علی ثقة‌الاسلام، مجتهد تبریزی ،که از علمای بنام و مجتهدین

عظام مملکت خود بودند، ودر روز عاشورا ی ماه محرم الحرام هذةالسنه، روسها بدارش کشیده اند، تفصیلات داده مینویسد:

«در ثبوت وحشت کار یها ی روس، در قتل ثقة الاسلام، و شیخ سلیم، و ضیاء العلماء و صادق خان، و چهار نفر دیگر از اعضا ی انجمن ایالتی تبریز، که ظهر عاشوری بدار زده اند، بالاتر از عکسها ئی نیست که پروفیسور برون برای جراید انگلستان فرستاد . . . . .»

تبصرهٔ سراج الاخبار افغانیه:

میگویند که سبب یگانهٔ این اعمال شنیعهٔ وحشیانه که در تبریز، و قتل دینی که در مشهد مقدس اجرا کردند، این است که ملت ملت ایرانرا به هیجان وجوش وخروش فراوانی آورده باخود برسرجنگ آرند، و بایتصورت «طهران» را به آسانی ضبط نموده، مقصد یکه در باب اسارت همهٔ ایران دارند بروی کار آرند. از مطالعهٔ این حادثات، اگرچه هیچ مناسبتی دراینجا ندارد، ولی چون تصویر حسیات حالی شمرده میشود، قلم از ترجمانی آن صرف نظر نتوانست: قبل از بیست و پنج بسی سالی که بنا برقرار داد عمومی همهٔ دولتها قانون لغو اسارت ومنع برده فروشی وضع گردیده، درممالک عثمانی نیز تطبیق گردید، محررعاجزنو به آنصفحات رسیده بودم، و نو بمدنیت اروپا چشم باز کرده بودم. چون این انسانیت پروری و حقانیت گستری اوروپا را در صحایف اوراق حوادث مطالعه میکردم، یک حس احترام وتکریم عظیمی، به آن مدنیت سپرو رانهادم، زیرا سن صباوتم ازاستدراک شقاوت شان عاجز بود، و تنها بظواهرديده میتوانست؛ وباز چون از حوادث تششبات صلح عمومی و سر رشته های ترک سلاح عمومی در

کو نگرهٔ «لاهی» خبر ها میشنیدم ، بر چنان مدنیت عادلانه فاضلانه ، بیک نظر مفتونانهٔ والهانه مینگریستم . حالا چون می‌بینم ، حکایهٔ منظومه گربه و موش عبید زاکانی ، که در عالم‌طفلی آنرا خوانده بودم ، در پیش نظرم تجسم میکند: مگر آن لغو اسارت یک برده ، یاصد برده ، برای برده ساختن ملیو نها برده بود؟ و آن صلح عمومی ، برای این خونر یزیهای خصوصی بود ، و در زیر پردهٔ آن مدنیت، هزار ها دامها و حشت گسترده‌شده بود ؟ . . .

سال دوم شمارهٔ (۲۲) ۱۳ ـ اسد ۱۲۹۲

آقای میرزا محمد رحیم بلبه ئی

یکی از مسلمانا ن باغیرت معارفتخواه و خیر خواه برادران اسلامی ، جناب آقای میرزا محمد رحیم بلبه یی باکویی میباشد ، که‌در نجف‌اشرف، به تاسیس مکتبها وکتابخا نه‌ها وتألیفها ، و بسی مؤسسات علم ومعرفت ، موفق و کامیاب آمده ، و در ین راه علم و عرفان ، اولاد های برادران اسلامی خود ، از کیسهٔ حمیت و انسانیتپروری خویش تقریباً مبلغ ششهزار پو ند صرف نمود است ، که حقیقتاً یک فداکاری بزرگی شمرده میشود . یک تا لیفی ، بنام « عزت دیروز و ذلت امروز» بزبان فارسی نیز از جناب مشارأليه برای ما رسیده ، که حقیقتاً احوال سابق و لاحق اسلامیان را به بسیار وضوح و معلو مات کا فی جغرافی ، و تاریخی تصویر و تعریف‌نموده است . ما از صمیم دل ، خدمات این فا ضل معارف خواه را تبریک‌واثر برگزیدهٔ شانرا تحسین و تقدیر میکنیم. کثرالله‌امثالهم !

۴ - مسایل هند ومسلمانان هند

سال اول - شماره ۱۹ - ۱۰ سرطان ۱۲۹۱

اخبار «مسلمان» بزبان اردو، درامرتسر، مقاله ای در نمبر ۱۵ جلد ۲ خود زیر عنوان «افغانستان» درج نموده ...

هرسطرآن آیینه قدنمای حسیات برادرانهٔ برادران دین هندوستان زمین ما ... میباشد.

(جریده «مسلمان» رساله، علم واسلامیت، را نیز ستوده است.)

سال سوم شماره ۲۱ - ۱۸ سرطان ۱۲۹۳

تحت «عنوان مکارم اخلاق» ... (مابعد ازشماره ۲) می نویسد:

(نامه از هند) ... اگرادنا توجه درحق تقویهٔ بحریهٔ دولت عثمانیه شود، درمدت قلیل، یک دریدنات، بنام دریدناوت حبیبیه، بترکان تحفه خواهند داد واین را نیز امید میکنیم، که دولت علیه افغانستان، برای امور عسکریهٔ خود، سعی بلیغ نماید، وچنانچه موتورکار خریداری کرده اند اسطول پرواز خریده کرده شوند. فقط. - خاکسار محمدعبدالسلام ازمدراس ...

برادرهندی ما، ازکمبودی قوهٔ بحریه دولت ترکیه، واز مساوی بودن جمیع مسلمانان عالم دراستمداد قوهٔ حربیهٔ دولت مشارالیها، بحث رانده، ازسراج لملت والدین نیز یک توجه خاصی دریاب این امداد نیاز میکند، وخریداری یک دریدناوت رابنام «حبیبیه»، واهدای آنرابدولت علیه اسلامیهء ترکیه، تشویقات میدهد ...

... وطن عزیز ماافغانستان، دارای پنج شش ملیون نفوس بسیار تهیدستی میباشد، که درمیان کوه بند های هجران وتنها یی محصور مانده، ونه یك تجارت

واسعی دارد ، ونه یک وا ردات فراخی ، وبسبب عدم اختلاط وسراودات ، ازفابریکهای دریدنا وتها همخبرند ارد . چسان میشود که درید ناوت خرید اری کرده تحفه بدهد ؟ حالانکه ، اگراز نقطه نظراسلامیت ، بمسئله احتیاجات حربیه وتدافعیه وتحفظیه نظر گرده شود ، دولت علیه خداداد افغانستان نیز ، به اعانه ومددگاری برادران همدین وهم کیش خودبیش ازبیش محتاج میباشد. افسوس ، که هیچکس ، هیچوقت ، ازهیچ طرف ، به اعانه ومددگاری او، اگر چه بیکد و نفر «معلم» باشد، نیزد ستگیری ننمو ده است !

بیشتر یک فقرهٔ استفهامیه بی نوشته‌یم ، که آیا برادران مسلمان هندی ما، ازافزونی وترقی قوت بحریه دولت علیه عثمانیه، چه مقصد وامید میرور انند ؟ اینست که حالا به تفهیم آن استفهام خودما کوشش ورزیده، میگوئیم ، که : نی نی ! برادران مسلمان هندی ما، ترقی وافزونی قوه حربیه دولت اسلامیه ترکیه را، برای تخلیص گریبان خودشان نمیخواهند ، ونه اینچنین تصورغیر قابل تصویر را بخیال وخاطر خود میگذر انند، بلکه، این آرزوو امید ومقصدرا ، عموم اهل اسلام ، بنا بر رابطهٔ قویهٔ دینیه وحبل المتین عدیم الانفکاک قرانیه، درهمهٔ حواس وارواح و قلوب خودشان ، به پرورانیدن وگرویده شدن مجبور ومکلف میباشد، زیرا ، ذات اقدس حضرت معبود برحق ما، جل وعلی ، ما بندگان خودرا ، که ذات اقدس اورابه احدیت «ولم یلدولم یولد ولم یکن له کفواً احد» میستائیم ، وپرستش میکنیم ، به امر جلیل «واعتصمو ابحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا» بصورت قطعی، امروارشاد میفرماید . ترجمهٔ آیه کریمهٔ مافوق اینست «همه شما یکبارگی ، به ریسمان خدا وندی - یعنی کتاب مستطاب او محکم بچسپید ، وازیکدیگرخود جداشوید» . این است که

بنابرین اعتقاد وایمان‌قوی الحمدلله جمله مسلمانان ، اگر عرب است وا گرترك ، وا گر هندیست واگرفرس، واگرافغانیست‌واگر بلوچی ، همه‌گی بدرد همد یگر درد ناك ، وبسرور یکد یگرشادان ، وازضعف یکدیگر ضعیف ، وبقوت یکدیگر قوی میشوند. اماشایان حسرت واسف اینست که، با وجود این‌اعتقاد کامل ،واعتماد متواصل تنهابه نظریات قولی اکتفاشده ،از اعمال عملی هیچ اثری وخبری دیده وشنیده نمیشود، وامرقطعی جلیل«ولا تفرقوا . .» ازعصرها با ینطرف بتفرقه های‌متعدد افکارات وخیالات ارباب غرض، نسیاً منسیاً گردیده است .

هنگامیکه انگلیزها برمسلمانان سودان مصر، وبامسلمانان افغانستان ،عسکر سوق‌میشود ،آیاقسم اعظم آن‌عسکر از کندك هاوطابورهای مسلمانان هندی وبلوچی اگرتشکیل نیافته‌بود، چه‌بود ؟ آیابخیال وخاطر هیچیکی ازافراد وافسران آن کندکهاوطابورها، جهت‌عملیات این‌نظریات اعتقادیه خطور کرده بود ؟ آیا علمای‌شان بهیچک تلقینات آنها پرداخته بود ؟ بجز «نای» نافیه ، چه جواب خواهیم گفت ؟ دولت علیه ترکیه ، که مقام‌خلافت رااحرازاست، درباب‌امرجلیل «ولاتفرقوا» ایا کدام تشبث‌واقدام فایده‌مندی از کدام وقت وچه زمان بروی کار آورده توانسته است ؟ وقتیکه ملکهای مسلمان نشین اطراف افغانستان، چون مرو وبلوچستان‌وغیره ،یکان‌یکان دربدضبط واستیلای اجانب‌میدر امد،آیادران‌هنگامه ها دولت افغانستان بچه مشغول بود وچه تاثری از آن فاجعه هاحاصل کرده بود ؟ دولت‌ایران که از زمانهای‌بسیاری «لا»ی‌نهی راحذف، وتنها«تفرقوا» را امر تلقی کرده آمده اند ، چه کرده‌اند و چه میکنند ؟ الحاصل، این‌درد های بیدرمان دوا ناپذیریست ، که مسلمانانرا بااین درجه ها نزول داده است !

حالا یکقدری درین بیند یشیم ، که آیا معاونت و مدد گاری دولت علیه اسلامیه ترکیه ، برمسلمانان، ازچه رهگذر ضروری شمرده میشود ؟ بلی معاونت ترکیه ضروراست ! چراکه، یکدولت بسیارقدیم اسلامیست، که تا از زمانهای محاربات اهل صلیب، بمقابل مهاجمات همه دول اروپ ، سینه کشای همت و مجاهده شده آمده اند . معاونت ومددگاری ، درراه محافظهٔ ممالك دولت ترکیه ضروراست ، زیرا همهٔ اماکن مقدسهٔ اسلامیه، واکثر مزارات متبرکه درآن ملك میباشد ، ومحافظه آن ملك بدرجهٔ قدرت برهمه مسلمانان لازم است . معاونت و مددگاری دولت اسلامیهٔ ترکیه ، ضروراست ، زیرا ، بمقابل ده دوازده دولت های معظمه قوی اشکیمه نصارا ، تنها همین یك دولت معظمهٔ اسلامیه است که بهشش هفت لك لشکر معلم ومنتظم ، وقوه بحریهٔ کهچه بیش باشدچه کم، وشهر های منتظمه اروپا مانند آباد، وهمه آثار مدنیه این عصر ترقی بنیاد تایکدرجه بدولت های اروپا مقابله وهمسری میتواند . بهزار ها جوامع شریفهٔ بسیار مصنع آبادی ، که هر یك بهزار ها مصلی راگنجایش دارد ، وپنج وقت درمنارهای بسیار بلندآن بصدهاموذن بگلبانگهای آذان محمدی تنشیط اذان محمدیان را مینماید واز صبح تابشام،آن جوامع جسیمه باهراران هزارمسلمان عبادتگار پرومملو میباشد ، بهزار ها خانقاه ها ، مدرسه ها ،تکایا، زوایا، درآن ملك موجود، بهزار ها مکتب های عالی وتالی با ملیونها طلبه وشاگران پروسالی دارد . لاجرم ، مسلمانان عالم ، اگر بوجود همچنین یك دولت معظمه هم دین وهم آئین خود بنازند ، چون صلیب پرستان باین یك بخوبی دانسته اند ، که همین دولت دربدن وجود عالم اسلامی بمقام سر، واگر عالم اسلام یك عایله فرض شود ، همین دولت برادر بزرگتر میباشد ، ازآن

سبب، برای محو وانقراض آن قبل وقال« مسئله شرق قریب را بروی کار آورده، اول دولت ایتالیا ، وبعد از آن دولتهای صغیره بالقانیها را، بران دولت اسلامیه برانگیخته ، هزار گونه فلاکت برو آوردند ، وهنوز هم در کشمکش افتاده قریب است که یونان‌را باز باوی دست وگریبان نموده ، فلاکت برفلاکتش بیفزایند . . .

سال پنجم - شماره ۱۰ - ۱۶ جدی ۱۲۹۲

تحت عنوان «حوادث‌خارجیه » مینگارد :

«البلاغ » نام یکرسالهٔ اسلامیه است ، که در تحت ریاست تحریری ادیب فاضل و لبیب کامل وطن پرور غیور ، والفاظ فصیح وبلیغ مشهور هند، جناب‌مولانا ابوالکلام صاحب «آزاد » ، در هر پانزده روز ، یکبار بکمال زینت وزیبائی اشاعت وانتشار می یابد ..... ذات جناب‌مولاناابوالکلام صاحب ، خیلی شایان تقدیر و تحسین میباشد . علاوه برا خلاق حمیده ، واوصاف پسندیده ، مانندحب‌دین ووطن وجوش اسلامی، که مولاناو بعضی از امثال‌شانرادر قطعهٔ هندستان شهرت حاصل است ، صفت اعجاز کلامی وفصاحت وبلاغت،تنها از صفات‌ممتاز مخصوصی است که حقسبحانه تعالی‌خاص‌باایشان‌اعطاء فرموده‌است... انسان‌اگر مجلدات«الهلال» را در زیر نظر دقت ومطالعه بگیرد ، بی‌شبهه درمقابل جدت‌تحر یروتقریر وجیادت مفهوم ومعنای آن ، محو وحیران خواهد ماند ..

سال هشتم - شماره ۲ - ۲۹ میزان ۱۲۹۷

زیر عنوان « توهین دین مبین ، وغیرت مسلمین، و حرکات عظیمه انقلاب در هندستان» مورخه ۱۳ سپتمبر ، خبر کلکته :

قبل ازین، اخبار اندین دیلی نیوز، که از کلکته به زبان انگلیزی شایع میشود و مدیر او یك انگلیز بسیار متعصب است، تحریر نموده بود، که «درشهر پیرس (پارس)، بعد از مناظره بسیار، یك عرب را می بیند، که آب روهای پرغلاظت شهر پیرس را بآنقدر آداب ملاحظه میکند، که (نعوذبالله!) گویامقبرۀ پیغمبراوست!»

اخبارات اسلامی ملك هند، و بعضی مسلمانان هندوستان، این مضمون را علناً و ظاهراً، در شان پیغمبر خود، تحقیر نالایق وقباحت دانسته، اول در اکثر بلاد هند، خطبه هانموده، بطورعمومی ازافسران حکومت هند مطالبه نمودند، که برای مدیر اخبار مذکور، بموجب قوانین حکومت، سزای مداخلات مذهب داده شود ....

... قریب ده هزار نفر مسلمان، درها لدی اسٹریت کلکته، جمع گردیده پروای احکام امتناعی پولیس را ننموده، بنای مرتب نمودن مجلس رانمودند.... زد وخورد عمومی در بین سپاهیان‌پولیس جاری گردید. از طرف پولیس وسپاه جنگی بذریعۀ گلولۀ تفنگ، واز طرف مسلمانان بسنگ وچوب زدوخورد صورت گرفت. ... ازمسلمانان، بسیار نفر مجروح و هلاك شدند ... آن مسلمانان هند که جنگ دینی نبودن را اعلان وادعا کردند، حالا بیایند، بخوانند، ببینند ودیت وغرامت اینهمه خونهای ناحق را بد هند!

۵ - تردید نشرات نادرست مطبوعات خارجی

سال‌اول - شماره ۳ - ۴ ,عقرب ۱۲۹۰

درجواب روزنامۀ پایونیر، که‌ازموجودیت رهزنان در سرك کابل وجلال‌آباد سخن گفته، مینگارد: پایونیر درباب احوال افغانستان غوررسی وتحقیق نا کرده،

معلومات برای اخبار خودمینگارد . امن وآسایش ،درراه مذکور برکمال است. رفت وآمدداییمی عرابه وموتر، واشیاء واموال تجارتی وسرکاری جاریست ...

سال اول - شماره ۸ ، ۲۰ جدی ۱۲۹۰

تحت عنوان «رد اراجیف.»

تردیداین خبر «سول اینڈ ملتری گزت» چاپ هند از زبان وقایع نگار سرحدی اخبار «انگلشمین» ، که : «امیر صاحب کابل، بادختر یک سپاهی رسالهٔ شاهی، مسمی به سلطان احمد، عروسی کرده اند .»

سراج الاخبار ، بکمال شدت این خبردروغ بیفروغ را رد و تکذیب میکند. اگرهر سخن راست ودروغی مردمان کراکش وحمال وسهتر ، برای نوشیدن یک پیاله چای ، و کشیدن یک قلیان بوقایع نگار سرحدی بدهند ، که صفحه های اخبار خودرا بان پر کنند، بسیارجای افسوس است .

سال اول - شماره ۸ ، ۳۰ جدی ۱۲۹۰

اخبار تریبون مینویسد : «امیرصاحب کابل ، ایشک اقاسی سلیمان خان را از کابل به سلطان پور، متصل جلال آباد، برای تعمیر یک قصر شاهی، به چشمهٔ گو رونانک فرستاده که چشمهٔ مذکور را، امیر صاحب ازچند هفته به تصرف خودآورده اند. »

سراج الاخبار بیان میکند که ،آن محل را، هندوان ومسلمانان هردو زیارتگاه میشمارند، وازبسیار سالهااست که مسئله درکشمکش افتاده بود . سراج الملة ، به تدبیر حکیمانه، فرقنین رابحقوق شان رسانید ، یک مبلغ معینی بهرد و طرف داده هردو طرف را قانع ساخته ...

سال اول - شماره ۱۰ - ۳۱ حوت ۱۲۹۰

تصحیح افکار

اخبار «پایونیر»، یک شرحی درباب احوال داخلی وطن عزیز ما «افغانستان» مینویسد، که بسبب عجیب وغریب بودن آن، مجبور شدیم که شرح مذکور را، درزیر نظر مطالعه وسجا کمه آورده، خلاف حقیقت بودن آنرا برهمه مطالعه کنند گان کرام خود، ظاهر وآشکار سازیم وبه این وسیله تایکدرجه به تصحیح افکار عمومی خدمت نمائیم:

اخبار مذکور میگوید:

«در مملکت افغانستان، قدرتاً یک، فریق افاغنه درزمانهٔ موجود پید ا شده است، که آن جمله تجاویزرا که امیرصاحب کابل، برای فلاح وبهبود رعایای خوداختیار مینمایند، خلاف میورزند» این فقره مذکوره را بی‌قیل وقال وبی‌تطویل مقال از آغاز ردوتکذیب میکنیم، زیرا، درافغانستان بوقت حاضر، ازفرقه وفرقه بازی، و فتنه‌وفساد اندازی، هیچ اثری وهیچ خبری نیست، وتجاویزیکه پادشاه سادر بهبود رعایای صادقهٔ خود شان اجراء میفرمایند، ازطرف همه ملت، بنظرشکران بیپایان ودیدهٔ استحسان بیکران دیده میشود، وهیچکس، برخلاف آن حرکت نمیکنند.

بعدازاین نامه نگار مذکور می نگارد.

«فریق فوق، که مشتمل برسرداران ومنصب داران مقلدخیالات قدیمه میباشند براجرای موتر وتلفون‌ها ودیگر آلات تمدن مغربی بنظر تشویش می بینند، ومحض ساخت اسلحه واسباب جنگ را که امیر عبدالرحمن خان مرحوم مرغوب خاطر داشتند، دوست میدارند.»

بسیار عجب ! هر گاه نوك قلم جناب نامه نگار خاصیت شعاع «رونت گن» را هم مالك می بود ، ازینقدر هزار ها میل مسافه ، بکشف قلوب اینقدر سرداران ومنصب داران ملك ما کامیاب نمی آمد ! آیا این کشف قلوب خود را «جناب نامه نگار مذکور» بر کدام دلیل وبرهان استناد داده میتواند ؟ آیا اینچه سان مخبری بوده ، که باینقدر جم غفیری ا ز سرداران ومنصب داران ، شب وروز همخانه و همکاسه شده ، که از مافی الضمیر آنها معلومات گرفته باشد ؟ بلی ! هیچ شبهه نیست که این نظر تشویش دیدن فریق مذکور ، یك مسئله ایست که بمافی الضمیر تعلق دارد، زیرا ما مردم افغانستان، چیز یکه به گوش میشنویم، و بچشم می بینیم ، همین است که همه سرداران ومنصب داران واعزه واشراف مملکت دولت متبوعهٔ مقدسهٔ ما ، در جاسهٔ که پارسال درباب «شرکت موترافغانیه» د ر زیرحمایه شاهانهٔ ، منعقد گردید همه گی بیکدل ویك زبان ، ویك شوق وذوق وجدان به آن شرکت پرمنفعت اشتراك ورزیدند، واظهار فرحت وسرور نمودند ، وبه پادشاه خودشان تبریکها وشکرگذاری ها کر دند . و لی ، ا ین سخن نا مه نگا ر «پایونیر» را رد کرده میتوانیم ، که مردم افغانستان اسلحه واسباب جنگ رادوست دارند ، زیرا از شاه تاگدای افغا ن، به محبت اسلحه وآلات حرب، بدرجهٔ عشق مبتلا میباشند ، چونکه وطن خودرا دوست دارند ، ومدافعهٔ وطن بدون سلاح ممکن نیست !

باز مینویسد: « فرقهٔ مذکوره ، مزید برآن ، ا ین خوف دا رد، که مبادا د ر افغانستان ، راه های آهنی برای ریل ساخته شود؛ ومداخلت مزید انجنیران انگلیسی باعث استیصال آزادی افغانستان باشد .

عجیب خیال خام ! آهن راه های افغانستان ، هنوز در معدنهای افغانستا ن

انجنیران انگلیس درانگلستان ،آیا این چه سان خوف است که برین بیچاره افغانان اسناد میشود ؟ بلی ، درافغانستان ، ساخته شدن راه های آهن ر یل ممکن است اما بدرستی باید دانست که آن راه های آهن ، از معدنهای خودافغانستان خواهد شد، نه از غیر. همه مردم افغا نستان ، بر بادشاه خود اعتقاد دینی واعتمادایمانی دا رند ، وعین الیقین ا ز ا فکار با د شا د خود آگاه هند ، . لهذا ، ا ز ین یك خاطر جمع وآسوده اند، که تابوقت بسررسیدن انجنیران معادن ، وانجنیران ریل، از از اولادوطن شان، که آنهم انشاء الله عنقریب است، هیچگاه، برای سا ختن ریل در ممالك محروسهٔ افغانستان اقدام ورزیده نخواهد شد .

بعدازین نامه نگار مذکور مینویسد: « علما و ملایان متعصب ، شر یك این خیالات شده، عوام الناس رابر خلاف تجدید تهذیب پند و نصایح مید هند ».

این سخن نامه نگار « پایونیر» رانامه نگار سراج الاخبار افغانیه ، علنا ردمیکند. علمای کرام افغانستان، بدرجه ای که نامه نگار«پایونیر» گمان برده، ازحوال عالم بیخبر نیستند ، میدانند که لوازمات واحتیاجات عصرحاضر، برچه چیزها موقوفست. لهذا هیچگاه، براجراآت وعملا بادشاه خودشان ، بچشم خلاف ونظر استنکا ف نمی بینند . علمای افغانستان برتهذیب امر میکنند ، نه بر خلاف تهذ یب .

نامه نگارمذکور ، برای تفریق فرقه های مخالفهٔ افغانستانستان چنین می نویسد : گفته شد ه است که ایشیك آقاسی عبدالقدوس خان ، که در ز مان گذ شته خیلی اقتدار داشت ، وامیر محمد خان سپه سالا ر سا بق افواج ، و محمد حسین خا ن مستوفی ، و دیگر اعیان نظامی ، در حمایت فرقهٔ اول میباشند».

ا ینهم ازمکا شفات خارق العادهٔ تصوریه یی نام ونشانیست ، که مخصوص

قلم نامه‌نگار انتریگه پرداز«پاینیر» . اولا این را بگوئیم که این ذوات مشارالیهم از همان اشخاصیست که بر خدمت کردن استقرار سلطنت سنیه افغانیه وعدم مخالفت پادشاه خود شان ، خواه در ایام سلطنت وحیات خاقان مغفور،وخواه درایام جلوس همایونی ،قسم و حلف اجرا نموده اند ، ومردمان دیندار وهوشیاری هستند ، هیچ گمان نمیشود که دین مقدس خود شانرا ،بخلاف ورزی برهم زنند وهم مردمان مذکور، همه اشخاصی هستند که بمناصب سرفرازشده اند چنانچه ایشیک اقاسی عبدالقدوس خان بمنصب« اعتماد الدوله » ، ونایب سالار امیر محمد خان ، بمنصب« سپه سالار» ومیرزا محمدحسین خان بمنصب« مستوفی الممالک » . لهذا، خلاف ورزیدن را هیچگاه بروجدان وایمان خود گوارا نمی‌سازند.

بعد ازین فرقه ، از فرقه دوم بحث رانده میگوید: « برخلاف این یک فرقهٔ دیگر است که در حمایت امیر صاحب کوشان میباشند ، وشنیده شده است که لوی ناب ، حاکم کابل ، وکوتوال شهر کابل ، وایشیک آقاسی علی‌احمد خان وایشیک اقاسی محمد سلیمان خان ، از اراکین معتبرین فریق ثانی هستند » .

ای آقای پائونیر !

آنکس که ز شهر آشنا نیست ،
داند که کلام تان کجائیست !

اگر چه از مسئلهٔ « مراکو» ، دوسه سال گذشته ، وواقعه طرفداری یکی تان مولای حفیظ را ، ودیگری تان مولای عبدالعزیز را ، از بعضی خاطرها فراموش شده ، اما امروزه روز « ایران » در پیش چشم ماست . همه عالم دانستند و دیدند که یکی ازشما ، طرفداری شاه را گرفتید ، ودیگر تان خود را حامی شورا نیان

برقم داده ، شورائیان را برانگیختید، وآن دوطرف از فریب شما غافل ماند. کردید آنچه کردید . محقق میدانیم ، وبکمال آزادی سخن شما را رد کرده میگوئیم که: شما ، خاطر شریف خود را جمعدارید ! درافغانستان ، فرقه های مختلفهٔ ضد همدیگر نیستند . این فرقه ها تصوری ایست وبس .

باز در تعریف وتوصیف فرقهٔ ثانی ، مدیحه سرائی آغاز کرده چنین میسراید :
« فریق مذکور ، بادیگر منصب داران، در زمانهٔ امیر صاحب مرحوم در هندوستان مفرور بودند ، وامیر صاحب موجوده ،بعد از سریر آرائی افغانستان جمله مفرورین فوق را ، برای مراجعت بوطن خودها اجازه فرمودند . فریق مذکور نسبت از سرداران افاغنه شهر ، زیاده تعلیم یافته ومهذب است ، ومیخواهند که درهرعلاقهٔ افغانستان سرکهای پخته تعمیر شود ، وموترها بران جاری شود ،وسیم های تلگراف نیز ایجاد کرده شود » .

این هم یک مدح شبیه الذم شمرده میشود ، زیرا از اشخاصیکه نامه نگار پایونیر ذکر میکند ، یکی جناب لوی ناب صاحب است ، که ایشان از ذوات بسیار محترم قدیمی دولت افغانیه است ، که در زمان امیر شیرعلیخان مرحوم نیز از رجال دولت شمرده میشدند ، ووقتیکه بهندوستان آمده بودند ، سن شریف شان از سن تعلیم وتحصیل مکتب گذشته بود. جناب امین العسس صاحب، یعنی کوتوال نیز درهیچ مکتبی از مکاتب هندوستان تحصیل نکرده اند . پس چون این قضیه معلوم شد باید دانست که علم بردو قسم است : یکی «موهبی» دیگری «تحصیلی» ما مردم افغانستان را ، اعتقاد کامل بر ین است که علم موهبی ست، بحال هیچ فرقه مخالفی که بر ضد حرکت کرده باشند نه دیده شده ونه شنیده شده . مفرورین مذکور ، محض بصلهٔ رحم ومرحمت خواسته شده اند نه برای ترقی ملک .

حالا ازین سخنان نیرنگ‌آمیز انتریگه ریز رفیق همعصر خود گذشته بر فقرهٔ آخری اعتراف حقیقت شان بیائیم که میگوید :

« در حقیقت حالت موجودهٔ افغانستان خیلی دلچسپ است. این خوش نصیبی امیر صاحب است که حالت ممالک محروسهٔ شان از آمیزش مادهٔ فتنه وشر مبراست وهیچ کمیتی اتحاد وترقی ، مانند دولت عثمانیه در افغانستان موجود نیست، که برای حکومت مطلق العنان امیر صاحب باعث تهدید وترهیب باشد »

آفرین ای نامه نگار ! این سخن شما را تردیدنی بلکه تصدیق میکنیم. تنها این قدر میگوئیم که خوش نصیبی افغانستان است که خدا وند عالم ما نند اعلیحضرت « امیر حبیب الله خان» یک بادشاه دیانت همراه خیر خواه دانشمندی به آن عطا فرموده .

آخر ترین فقرهٔ اخبار پایونیر این است که میگوید :

« واگر امیر صاحب ملایانرا در حیز اختیار خودحفاظت کردند ، هز مجستی (یعنی اعلیحضرت) در حصول آرزو های ترقی واصلاح کامیاب خواهند شد »

در جواب این فقرهٔ شان همین قدر گفته مکتفی میشویم ، که هز مجستی (یعنی اعلیحضرت) ما ، به این رهنمائی ونصیحت نامه نگار « پایونیر »احتیاج ندارد. فقط

سال اول ـ شماره ۱۱، ۵ حوت ۱۲۹۰

جریدهٔ نیر اعظم ـ بزبان اردو مینگارد : اخبارات هند ، در هنگام تشریف آوری امیر صاحب درهندوستان ، تعریف بیحد نموده بودند ، که کریم النفس و رحیم المزاج میباشند . درآنوقت شایع شده بود، که اعلیحضرت ممدوح ، در دهلی،

درایام عید قربان ، بپاس خاطر رعایای هنود ، قربانی گاو را برای مسلمانان منع فرمودند . لاکن اکنون ، اخبارت آریه مخالف آن میباشند ومی نویسند که اهل هندوی افغانستان ، اعانه به طرابلس راتحت جبر وتعدی داده اند .

جواب سراج الاخبار : نطق سراج الملة را در نمبر ۵ سراج الاخبار مندرج است ؛ یك لفظ جبر و حکم در آن موجودنیست. مردم هنود، در دولت افغانستان، بمنصب ها وماموریت ها موظف میبا شد . . .

سال اول - شماره ۱۳ - ۱۵ حمل ۱۲۹۱

« مسلم گزت » مینگارد که ، تعداد افسران ترکی ، که در افواج افغانی مستخدم میباشند، چهل نفرنشان داده اند ، وگفته اند ، بین گورنمنت های افغان و ترکی ، منظماً خط وکتابت از راه هرات و مشهد جاری میباشد.

جواب « سراج الاخبار » : این خبرها از مبالغه خالی نیست . از حبه قبه ساخته اند ! هفت هشت نفر عثمانیان سول، که در کابل موجود میباشند ، همه شان ازمردمانیست که پیش از اعلان حکومت مشروطهٔ عثمانیه، در خارج مملکت شان پراگنده شده بودند . بعضی، بتعلیم حکاکی وخطاطی، وبعضی درشفاخانهٔ ملکی کابل بداکتری و دوا سازی و جراحی ، بعضی درماشینخانه به صنعت کیمیوی وزینکو گرافی وکلیشه سازی مستخدم میباشند . ازصنف نظامی ، تنها یك معلم جیمنا ستیك مکتب اعدادیه بغداد است ، که آنهم چند سال قبل از حکومت مشروطه ، از بغداد بافغانستان آمده بود ، درینوقت ، در مکتب حربیه، سراجیه ،مدیرومعلم میباشد. دولت ما،بادولت عثمانیه، مخابرات سیاسیه ندارد،ولی مناسبات دینیه ومذهبیه چیزیست، طبیعی، که به مخابرات سیاسیه تعلق ندارد...

سال اول شماره ۱۰ - ۳۰ حمل ۱۲۹۱

اخبار «مسلمان امرتسر» در جواب یکی ازروزنامه‌های هند و «لائل گزت»، دربارهٔ چشمهٔ سلطانپور خبری داده است، که آنرا هندون چشمهٔ بابا نانك میگویند. «مسلمان امرتسر» مقالهٔ لائل گزت را رد کرده است.

سراج الاخبار بیان میکند، که طایفهٔ هندو، در مقدس بودن این چشمه سار سلطان پور چنین ادعاء میکند که گویا جناب بابانانك صاحب فقیر، که پیش از سه چهار عصر قبل از ین درین بلاد آمده بود، بهمین جای چشمه های بعصای فقیری زدند، واین آب فراوان از زدن آن عصا جاری شده!..

مردمان مسلمان این نواحی نیز، در مقدس بودن این زیارتگاه ادعا میکنند که گویا، بیك روایت، حضرت خضرعلیه السلام، وبیك روایت، سلطان غازی بابا (که یکی از بزرگان است) این چشمه را، بنوك عصای مبارك خود شان بازکرده اند! سراج الاخبار مینگارد که: درسنه ۱۳۲۵ هجری (۱۹۰۷ ع) یك مجلس تشکیل شد، وکلا نتران هردو فرقه، بدلایل واضحه وبراهین قاطعه واهی بودن این فکر ها را، بدرجه یی که هردو طرف قناعت وجدانیه حاصل کنند، ثابت کردند، ومنازعه رفع شده است.

سال اول - شماره ۱۰ - ۳۰ حمل ۱۲۹۱

[سراج الاخبار از اخبار «المشیر» هند (شماره ۱، مارچ) انتقاد بروو زنامهٔ پایونیر را نقل میکند. پایونیر نگاشته است: امیر صاحب افغانستان، درافواج خودتر کانرا

داخل کرده اند، تا کار عسکری را انجام بدهند، ومساله را بیك نظرخطرناك جلوه داده است.]

جواب اخبار پایونیر

رفیق ما «المشیر» در نسخهٔ ۱ مارچ تفرقه اندازی ادیتر اخبار پایونیر را جواب داده است که نوشته: افغانستان در افواج خود ترکان را داخل کرده تا کار افسری را انجام بدهند. سراج الاخبار جواب المشیر را ترجمه کرده، از فتنه انگیزی این اخبار انگلواندین سخنی گفته سپس ازجانب خود می نگارد:

«... اولاً ما به این یک هیچ پی نبردیم که یک پنج نفر عثمانی که در دولت افغانستان مستخدم شود، آیا موجب تفرقه هلال و صلیب چسان میشود؟

ده کجا درختها کجا!... تفرقهٔ هلال وصلیب، بمعنی دیگر، مباینت ومغایرت«توحید وتثلیث»، آیا یک چیزیست که امروزه روزبه استخدام شدن یک پنجنفر مسلمان یک حکومت اسلام در دیگر حکومت اسلام بظهور میپیوندد؟ این تفرقه ومباینت، از روزی که دین مبین اسلام، خداوند تبارك و تعالی را بوحدانیت و لاشریکی ولانظیری بمسلمانان شناختانده، و از تاریخیکه دین حقیقی مسیح علیه السلام، بواسطهٔ تعصبات نفسانی بعضی از رهبانان «پایونیر» مانند، از جادهٔ حقیقت توحید برامده، تثلیث را به پیروان خود آموختانده آغاز، وتابه این وقتها امتداد کرده آمده است، وتابوقتیکه مسلمانان، خداوند کون ومکان را واحد بگویند، ومسیحیان در باب ساختن یک را دو، دو را سه، وبازسه را یك کوشش ورزند، ورد وپی آنرا

خود شان ندانسته سر نگون بمانند ، این تفرقه و مغایرت دوام خواهد ورزید !
پس چسان میشود که تفرقهٔ عظیمهٔ که از صد ها عصر موجود آمده است ، امروز
اینگونه چیزهای جزئی و بی اهمیتی قرار داده شود ؟

. . . بناءً علیه ، بودن یک چند نفر عثمانی هائیکه قبل از حکومت مشروطهٔ
عثمانیه از خارج ممالک عثمانیه بدولت افغانستان آمده باشند ، و همهٔ آنها
بهفت هشت نفر نرسند ، وآنها نیز یابه داکتری و دوا سازی ویا انجنیری و صنایع
نفیسه و یا بمعلمی مکتب مأمور سی باشند ، با این همه زنجیر های قویه مناسبات
مادیهٔ دولت افغانستان ودولت بر بطانیا، چگونه خالل سیر ساند و هنگامهٔ رستاخیز
هلال وصلیب را چسان بر می انگیزد ؟؟

حوادث خارجیه

سال دوم ـ شماره ۲۱ ـ ۹ ـ سرطان ۱۲۹۲

تکذیب یک یاوه سرایی عجیب:

همعصر معززما اخبار «وطن» ، ودیگر همعصرهای همدرد اردو زبان ما ، بعضی
هذ یانهای یك شخص یاوه سرای بیمعنایی را ازاخبار «ستتسمین» اقتباس ، ودر
اخبارهای معتبر خود مندرج ساخته اند، ونیز اظهار همدردی ودلسوزی حسر تانهٔ
کرده نوشته اند: که «اگر حالات مندرجهٔ اخبار « ستتسمین» صحیح ودرست باشد،
محافظه ونگهبان دولت اسلام باقیمانده، حافظ حقیقی باشد !»

بنابرین مامیخواهیم که همعصران معزز اسلام دوست خود راتسلی بدهیم ،
وبه این آسوده خاطر سازیم ، که اگراین سخنان رایك آدمی میگفت که هیچ غرض
شخصی ونفسی نمیداشت، شایان افسوس وحسرت شمرده میشد، ولی چون ما گویندهٔ

آن سخنانرا ، ازطرز سخن او، و کوتی نشیمن او، که خود او بیان کرده نشناختیم ، که بچه حیثیت آدمیست ، از آنسبب، برای رفع شبهه وتسلی خاطر محبین اسلامی خود، لازم دانستیم که قدری ازاغراض شخصی ونفسی این هرزه سرای فضول ، برقارئین کرام خودبیان نموده محاکمه وفیصلهٔ آنرابه انصاف وتمیز خودشان حواله نمائیم.

این آدمی ، که در کوتی هفتهزار فوت بلند ازسطح بحر ، در کنار دریای کابل سکونت پذیراعزاز وانعام بوده « مالت» نام یك انگلیسی است ، که در کارخانهٔ چراغ قوت برقی دولت افغانستان ملازم ومستخدم بود ، ودرماه دوهزار وچهار صد روپیهٔ کابلی ، بمقابل یك خدمت بسیار جزوی، ازدولت متبوعهٔ مقدسهٔ ماافغانستان تنخواه میگرفت . هرگونه عزت ، اکرام ، انعام ، محافظت وخدمت دربارهٔ اواجرامیشد. درحضورسراج الملت گـاه گـاهی که شرفیابی حاصل میکرد ، مظهرلطف عنایت التفات میگردید .

حالا بشنوید ، که بمقابل اینهمه احسان ها آن نمکحرام غابن ، چه یك دولاب دغابازیرا درکابل میخواست بد ورآرد : سراج الملت آرزو فرموده بودند که از کابل تاقندهار، یك خط تلگرافی تأسیس وتمدید یابدو «مالت» رافرمودند ، که از کابل تاقندهار بسنجد ، وسعلوم کند که این کاربچه قیمت تمام میشود . «مالت» یك سیا هه ساخته ، قیمت سیم تلگراف مذکور راشش لك روپیه نشان داد . چون این کار یك عملیات مهمی شمرده میشد ، با دیگر کمپنی ها نیزحرف زده شد. یك کمپنی دیگر عملیات مذکور راکمتر ازسه لك روپیه درعهده گرفته ، طبعاً به اومحول گردید .

باوجود این هم ، ازآنجا که مراحم سراج الملت ، برهمه خدمتگاران دولت علیهٔ شان ، بدون تفریق مذهب وجنسیت را یگان وشا یگانست ، برای مأیوس

نشدن او ، خدمت تأسیس دادن تلگراف بی سیم را درمابین بعضی نقاط مملکت فرمان نموده، بمبلغ پنجاه هزارروپیه کلدار آلات وادوات تلگراف بی‌سیم وغیره را ازو طلب فرمودند ، که رفته اشیای مذکوره راخریداری نموده بیارد .

بعدازآنکه آن ناسپاس حق ناشناس ، ازدارالسلطنهٔ کابل مبلغ راگرفته برفت ، پیش ازآنکه اشیای سفارش شده رابیارد ، هنوز سال نرسیده ، ازهندوستان استعفانامهٔ خود را روانه کرد . علاوه بران ، در اخبارها نیز بمقابل آنهمه لطفها واحسانها ، این تفوهات نالایق وناسزا ، واین هذیان های پادرهوا را نشر نمود . هرگاه سال دونیم لک روپیه بشش لک روپیه یی که اوگفته بود ، بواسطهٔ اوخریده می‌شد ، ومبلغ سه‌ونیم صدهزار روپیه درکیسهٔ حرص وطمعش میدرامد ، درآنوقت ازافغانستان بهتر ملتی درعالم نمیبود ، وبادشاه افغانستان بهترین پادشاهان عالم میبود ؛ وقتیکه بگفتهٔ دروغ اوعمل نشد ، سنگ درکاسهٔ طمع اوخورده بشکست ، هوای افغانستان ، ملک افغانستان ، کوه افغانستان ، مردم افغانستان ، پادشاه افغانستان ، جمله بنظر بی‌بصرش خراب آمد !

قارئین کرام وهمدردان اسلام ما ، حالاخود ملاحظه ومحاکمه کنند ، که اقوال اینچنین شخص نفس پرست طماع راچه قدر وقیمتی خواهد بود ؟ ! دولت متبوعهٔ مقدسهٔ ما ، بقدر لازمه کارخود ، به‌استخدام ملازمین یوروپی مجبور است . گاهی که کار بیشتر باشد ، نفری هم بیشتر میشود . چون کار کمتر باشد ، نفر هم کمتر می‌شود . واصل مقصد ازاستخدام یوروپین درافغانستان ، این است که مردم افغانستان ازآنها تعلیم کار طرزجدید رابیاموزند . سبب بیشتر بودن مردم یوروپ دراوایل ، وکمبودی شان دراواخر ، ازین است که دراول ازخودمردم افغانستان

کاریگران وصنعتگران کمتربود ،وحالا چون افغانان پیشه وربیشتر است،ویومآفیوم بیشتر شده میروند ، ازآنرو اگر تعداد یوروپین نیز کمتر شده باشد چه عیبی خواهد داشت ؟ افسوس است که گاهی دربین این یوروپین ،اینچنین اشخاص فضول کوته‌بین نیز پیدا میشود .لکن صد شکر که همه یکسان نیست . مثل مشهوراست : «پنج انگشت برادر است اما برابر نیست» .مانند داکتر «واتر سایز »آدمان باهوش و حقیقت بینی نیز از یوروپین به افغانستان آمده موجود است ، که هرچیزی را بنظر حکمت ، ودوربین راست گوی حقیقت دیده ونوشته است. حالاقارئین کرام ما یکقدری ازداکتروالتر سایز، بشنوند که اودرباب افغانستان چه میگوید :

ازاخبار تایمس

«ترقی و تعالی افغانستان»

داکتر «والتر سایز»، یکی ازاعضای جمعیت آسیاست که در لندن تشکیل یافته است اخیراً به «افغانستان» یك سیاحتی اجرا کرده و پارسال درباب سیاحت خوددر جمعیت مذکوره یك کونفرانسی داده دران کونفرانس چنین گفته است :

«افغانستان راهر کس یك مملکت عادتی شرق میداند، وآن مملکت را در زیر ادارهٔ یکی ازامرای شرق میشناسد. پیش ازآنکه به افغانستان سیاحت کنم، من هم آنچنان میدانستم، وبهمان فکربودم. اماوقتیکه به افغانستان رفته، احوال آنجارا برای العین مشاهده کردم، چنان مناسب دیدم که برای تصحیح و توسیع کردن حسیات ومعلومات هموطنان خودرا درباب افغانستان، این کونفرانس را ترتیب ووعظ نمایم .

ای هموطنان ! افغانستان همان افغانستان قدیم نیست. شمارا تأمین میکنم ، که سرا سر تبدیل یافته است. اگرآنجا ها رابچشمهای خود تان ببینید, هیچ باور نخواهید کرد، که این یك مملکت شرق باشد !

لهذا باین بیت ختم مقال نموده میگوئیم ...

ما یز آمد دید ورقت ومالت آمد دید ورقت
هر دوا نگلیزند ، اما این کجا وآن کجا !

سال سوم - شماره ۲۳ - ۱۶ اسد ۱۲۹۳

درفصل «حوادث خارجیه» تحت عنوان «افکار تایمزلندن درحق افغانستان» مینو یسد :

این یك برهمه گان معلوم است که اخبار تایمز لندن، یکی از اخبار های بسیار مشهورومعروف دنیاست. اداره خانهٔ آن، برابریکی ازدوایرجسیم دولتیست. سرمایهٔ آن از سرمایهٔ یکی ازبانکهای بزرگ عالم پس نمیماند. بهزارها عمله ومحررونامه نگاررامالکست. به لکها نسخه اخبار طبع نموده, بتمام کرهٔ زمین منتشر میسازد. بصدهانامه نگاردر هرطرف دنیاموجود دارد. لکن هزار افسوس, کهدر وطن عزیز ما افغانستان، هیچیك نامه نگار راست نو یسی را مالك نیست. مع ذالك، چنان اخبار مشهورومعروف ، مجبور است که از احوال افغانستان نیز بحث و بیان درمیان آرد ، تامردم نگو یند که تایمز آف لندن، ازافغانستان بیخبراست. بناءً علیه، بسی خبرها کهنه ونو، راست ودروغی را، باهم درآمیخته, بعنوان «عدم آسایش درافغانستان»، یك مقالهٔ شایع کرده است .

درین مقاله، اول از ناآرامیهای علاقهٔ خوست، وتمرد وعصیان علاقه‌نشینهار، وجنگها مابین اقوام سلیمان خیل وخروتی، وفسادهای مردم درانی قندهار از سبب ظلمهای ناروای نائب الحکومهٔ سابقه، وشورش عساکرهرات برجرنیل سابقهٔ‌شان، وواقعهٔ محمدعظیم وغیره حوادثهای کهنهٔ فرسوده یی که همه گی‌حل وفصل شده، حکم تقویم پارینه راگرفته است، وجناب «تایمز» ندن بسبب دوری مسافهٔ که در مابین افغانستان ولندن موجوداست، حالاازان خبردار گردیده، بطرز واقعه های جدیدتر وتازه‌یی که‌گویا امروز بوقوع آمده است، واوازهمه پیشتر، بشایع کردن آن کامیاب شده است، ستونهای اخبار خودرا پروامـلاء ساخته است .

واقعهٔ خوست، همان‌نایرهٔ فسادی‌بود، که‌تقریبا دوسال پیش‌ازین بوقوع آمده اطفاء گردیده، ودرینوقت، بررغم‌قول‌تایمز، هیچ آثار عصیان وطغیانی‌دران علاقه موجودنیست. اهالی‌آن قطعه، کمال‌اطاعت وانقیاد رابحکومت متبوعهٔ‌خود دارند. یک‌دلیل باهروظاهرآن اینست، که «جانداد» نام، خان خاینی که یگانه موجب فسادوفتنهٔ آن‌عصیان دوساله پیش‌ازین شده بود، وبعد ازان ازسطوت عساکردولت افغانستان فرارنموده، درهندستان متمکن گردیده بود، درماه گذشته بنابر تحریک تایمز والاها (بلی ! بلی ! اگرهمچنان‌یک‌تحریکی‌نمیبود، آیاباوجود آنهمه‌انضباط سرحدی که دارند، چسان‌بگذشتن ازان‌موفق میشد؟) ازحدودانگلیزی تجاوز نموده، بعلاقهٔ خوست ومنگل داخل‌گردید، و بنای شعله‌افروزی‌آتش فتنه وفسادرا نهاده، تحفه‌تراینکه، یک‌مامور هندی نیز، بصفت سد بر امور و رهنمائی سیاست دستور، باآن خاین‌دین ودولت ترفیق شده بود . ولی چون اهالی دیندار صداقت شعارآن علاقه، بسدهٔ سنیهٔ سلطنت اسلامیه‌افغانیه، ازروی وجدان‌وایمان،

بصداقت واطاعت عهدو پیمان کرده بودند، بمجرد رسیدن جانداد فتنه بنیاد، یکی ازملکان آنسمت، اورا بالطایف الحیل در زیرحفاظت گرفته، و حالا بعسکرگاه آنجا خبرفرستاده، ازطرف عساکردولت گرفتارآمد، و باارادهٔ سراج الملت، محفوظاومغلولا بکابل احضارگردیده، بعدازاستنطاق واثبات جرم، حکم براعدامش نمودند !

این است یکدلیل ظاهری وعلنی اطاعت وصداقت رعایای علاقه خوست! در رعایای علاقه ننگنهار، هیچگونه آثارناگوار پیش نیامده. الحمدلله، همهٔ مردمان آن اطراف، دیندارصداقت شعارانند، وسادات کرام ومشایخ عظام آنسمت، همیشه از ارشاد وهدایت آنها کوتاهی نمیورزند. جنگ وجدال بین الاقوامی سلیمان خیل وخروتی، که شش هفتماه قبل ازین بوقوع پیوسته بود، بحسن تدابیر حاکم سمت جنوبی، جناب دوست محمدخان ناظم، درهمانوقتها اصلاح و فیصله شده، هیچ چیزی بعد ازان شنیده نشده است. ذاتا این جنگها وجدالها، همیشه درما بین اقوام وقبایل مردم افغانستان، نقصان پذیر نیست. وای، ازین یک امین و خاطرجمع باشند، که در وقت کارزار وپیکار بااجنبی، مجرای همه این جنگها وقتالها، دفعة برانطرف دیگر تحویل می یابد، چنانچه، این کیفیت، به تجربه هم برانها ثابت شده خواهد بود! مسئله یی که در خصوص بغاوت مردم درانی قندهار، برخلاف حاکم سابقهٔ آنجانوشته است، آنهم بعزل نائب الحکومه، خیلی قبل ازین، برطرف گردیده است. و بعد ازان، هیچ واقعه یی ناگواری سرنزده است. مردم درانی قندهار، هیچگاه بر دولت متبوعهٔ مقدسهٔ خود، عصیان نورزیده بودند. هر چه که کردند، براعمال ناشایستهٔ شخصی خود حاکم کردند. امازایمز لندن، که مینویسد: « قرار حکم خود امیرصاحب، حاکم مذکور کوشش فرستادن دختر

های خوب صورت را بکابل نموده » غلط محض است ، وحکم عندی خوداوست،
و یا اینکه هرکس برای او نوشته ، بغرض بی دیانتی و بی وجدانی خودنوشته است .
برهمه اقوام درانی وغیر درانی قندهار وغیر قندهار ، ثابت وواضح شده است » که
ذات سراج الملت حافظ وحامی حقیقی نوامیس ملت صادقانه خودشان میباشند. حاشا ،
که همچنین حکمی ، از طرف شان صدور یافته باشد ! چنانچه ، تفصیل این
کیفیت در شماره های سابق همین سال سوم مندرج است ، وگفته شده بود ، که
برای جشن عروسی ، بعضی اززنان سازنده ونوازنده ، ازطرف علیاحضرت سراج الخواتین
خواسته شده بود ، ولی آن امر غیررسمی زنانه را ، کوتوال ودیگر مامورین خاینین
دین ودولت ، که در قندهار بودند ، وسیلهٔ عظیمهٔ رشوتخوری ساخته ، براعراض
ونوامیس عموم دست اندازی کردند ، وهرکس که زهر و زقوم رشوت را بحلقهای
پلید شان انداخت ، ناموس خودرا رهانید ، وآنکس که نداد ، یانداشت ، درزیر
تضییق وفشار شدادانهٔ شان درآمد ، تا آنکه مردم بجان آمده ، کردند هرآنچه
کردند ، ونکردند مگر برنفس خود آن ارباب غرض ، زیرا اگر بر حکومت میبود ،
برخزینه ودیگر دوایر حکومتی تعرض بوقوع میامد . حالانکه ، همچنین نشده،
حتی از بیم آنکه مبادا درین هرج ومرج ، براموال و دوایر دولتی هجومی بوقوع آید ،
مقامات دولتی را خود ارباب قیام نگهبانی ومحافظت کرده ، هجوم را برنشیمنگاه
خود نائب الحکومه منحصر داشتندو از طرف نایب الحکومه ، حکم فیر داده شده ،
بسیاری از اطفال ذکوراناث و زنانی که بربامهای شهر برای تماشا برآمده بودند ،
مقتول ومجروح گردیده ، ارباب قیام پراگنده شدند .

... اما اصل سخنان جاندارتایمز لندن ، فقرات آخری مقالهٔ اوست که منویات

ضمیر لندنیان را ، در بارهٔ دولتهای اسلامی عموماً ، و افغانستان خصوصا بمیدان میبرارد ، چونکه اولا میگوید :

« این ملک ، هم بهمان طریق بداستی روانست ، که همسایهٔ او ایران ، از چندسال گام فرساست » . حالا بیندیشیم ، که همسایهٔ ماایران ، ازچندسال ، بکدام طریق بداستی قدم فرسا گردیده است ؟ هیچ شبهه نیست ، کهمدعایشان ، ازچندسال پیش ، همان سالهائیست که ائتلاف روس‌وانگلیز، درباب ایران بوقوع آمده است ؛ زیرا ، بد امنیهای ایران نیز، ازهمان وقتها بظهور پیوسته است. ائتلاف همین دو دولت بود ، که الفت واتحاد را ازمیان اهالی با یکدیگرشان رفع نمود ، وحکومت‌ایران رابا مردم‌ایران ، ومردم ایرانرا با حکومت شان ، به پرخاش‌وجدال برانگیخت ، ونتیجه های مفیدی برای ائتلاف کنندگان بخشید ، و ثمره های زهرآلودی برای گرویده‌شدگان به‌آن‌ائتلاف و باورکنندگان بارآورد .حالانکه‌آن ائتلاف ، تنها نه‌برای ایرانی ، بلکه برای‌افغانستان هم‌شامل بود ، وهمان‌نتیجه‌ها وثمره هارا ، ازآنهم ما سول‌داشتند . ولی‌چون بقراردلخواه‌خودشان ، ازافغانستان مانند ایران گلهای به‌آب دادگی خود را ثمر دار ندیدند ، آب حسرت‌ازدهن شان جاری گردید ، چنانچه ، خود آقای‌تایمز لندن ، ازین حسرت خوردن خود داری نتوانسته ، درینمقالهٔ خود ، بعدازفقرهٔ فوق ، بیک «اما»یی اعتراف‌حسرت‌اتصافی کرده میگوید : «اما برخلاف ایران ، درخصوص افغانستان ، پیشین گوئیهای خرابی ، غالباً صحیح ثابت نخواهد شد ». این‌اعتراف حسرت خودرا ، اگرچه‌تایمز بردیگر اسباب بنا نهاده ، ولی‌ماهم عجالتاً اعتراف‌حقیقت کرده‌میگوئیم که: بلی، انشاء الله هیچگاه برای افغانستان ، خرابی ثابت نخواهد شد .

چرا که ، اولاً : محترز و متنفر است . ثانیاً افغانستان وطن دوست وعصبیت ملیت فوق العادهٔ دارند ، که وطن خود را بدست اجنبی ببینند . حالانکه «سرفدای ناموس» ، یك ضرب المثلیست که زبانزد عموم ، کوچك و بزرگ مردم افغانستانست ثالثاً : افغانستان فطرتاملت دوست یك قومیست ، که هیچ گاه کمپنی پرستی را قبول نمیکنند . رابعاً : افغانستان را خلقت و طبیعت ، بر یك بام بسیار بلندی گوشه نشین انزواساخته ، که ازآنجا یك افق بسیار وسیعی را در پیش انظار دقت خود معاینه کرده ، پیش ازآنکه دیگران او راببینند ، او همه چیز ها را دیده ، درس عبرت میگیرد !...

این است تصدیق ما ، بر اعتراف تایمز ، درخصوص خراب نشدن افغانستان. ولی اعتراف تایمز ، به اعتراف شخصی میماند ، که در پای یك درخت بلندی ایستاده باشد ، وبرشاخ آن درخت ، یك میوه رسیده شرینی را دیده ، بگوید که: «خوب میوه است اما افسوس که بسیار بلند ، وباغبانانش بسیار خود سر و حرف ناشنوند» ، چنانچه این تمثیل مارا خود تایمز هم اقرار کرده مینویسد : «اگرچه درین هیچ شك نیست ، که در قلمرو افغانی ، آثار بیقراری ظاهراست ، و در مردم آنجا مادهٔ طغیانی وسرکشی نیز موجود است ، باوجود آن ، اینها ، بغایت جاهل ودر مانده ، واز همه دور وجدا ، افتاده‌اند. درافغانستان ، نسبت به ترکی ، وایرانی واقعات ، نهایت به سستی ظهور پذیر میشوند ، بدین سبب که ، افغانستان ، از مداخلت اغیار محفوظ است . انتهی» .

حالا اعتراف آقای تایمز را ، در باب خراب نشدن افغانستان شنیدید ، که برچه سبب ها مبنی میباشد ! درینجا ، سخنان بسیاری بر زبان خامه می آید ، که بگوید ، ولی چون این شمارهٔ ما گنجایش بیشتر ازین تحریر را ندارد ، آنرا بوقت آخر

تعلیق نموده ، وسراج الاخبار افغانیه ، با تایمزآف لندن ، برهمین یك سخن فیصله کلام کرده میگوید که : اوبرین یك شکر بگوید ، وراضی باشد ، کهما جاهل ودر مانده ایم ، زیرا ، اگر بدرجه خودشان عالم ، داناوتوانا میبودیم ، که میداند که چقدر استفاده ها از وقتها وفرصت ها کرده موجب درد سرود ماغ سو زی شان میشدیم ؟ ! ماهم ، برین یك شکر میکنیم ، وراضی هستیم ، کهاز همهدور وجدا واز مداخلت اغیار ، درحفظ خدا مانده ایم ، زیرا ، اگر با آنها تماس میداشتیم ، ومداخله ومخالطه میکردیم ، که میداند که بچقدر بدتر بلا ها ، ازترکی وایران رفتار می آمد یم ؟ ! ..

آی افغانستان :

تا به کی در خواب غفلت ما نده یی ؟
طعنهٔ اغیـار را بشنـو ، بخیـز ! !

سال ۲ – شماره ۱۳ – ۳ حمل ۱۲۹۲

اخبار افغانیه

همعصر معزز اخبار «افغان» ، که بزبان شرین بیان اردو ویکپارچهٔ آن بزبان بسیار عزیز قومی ما افغانی در پشاور طبع وانتشار می یابد ، چندی بود که ازطرف حکومت پشاور در زیر ضمانت نقدی گرفته شده بود ، وتا بوقتیکه تدارك وجه را مینمود ، تعطیل شده بود . مگر از همت ارباب غیرت ، درکم مدت ، نقد ضمانت را بضمانت خواهان رسانیده ، درینوقت بیك رونق احسن واسلوب مستحسن باز جلوه گر بازار مطبوعات گردیده است . دوام انتشار آن همعصر معززرا خواهانیم .

سال چهارم - شماره ۱-۲ ، ۱ سنبله ۱۲۹۳

(ازجریده «افغان» پشاور شکایت میکند، که)«در زیر پردهٔ این نام و عنوان مقدس ، مقاصد مضرهٔ اسلام شکنانه دردل می پروراند ».(ومینویسد :)« هیچ شبهه نیست که د ر رگ افغانی شان کدام رگ بدرگی اجنبی شامل بوده است ».(سپس به نشرات آن جواب میدهد.و مینگارد :)

. . . سراج الاخبار افغانیه،برهمه عالم اسلامیت اعلان میکند، که «افغان» نام اخباری که در شهر پشاور بزبان اردو گاهی یك وصحیفهٔ آن بزبان افغانی طبع ونشر میشود ، یك اخباریست که محرك وحامی آن خلل اندازان عالم اسلامیت میباشد ، ویگانه وظیفهٔ آن سه چیز است :

اول - تمامی ملت اسلامیهٔ عالم را ازمحبت برادرانهٔ اسلامیه باهم بددل نمودن

دوم - دایماً در مابین طایفهٔ مسلمانان وهندو بی اتفاقی انداختن .

سوم - مردمان افغان سرحدی را ، از حکومت افغانستان دلسردنمودن .

لهذا همه مسلمانان را برین سر نهفتهٔ این ورقپاره ای که درزیرپردهٔ نام شریف «افغان» قوم فروشی را رواج میدهد، آگاه وبینا میسازیم تا حقیقت وماهیت اصلیش برهمه گان آشکار گردد !

سال ۴- شماره ۳ - ۲۸ میزان ۱۲۹۳

تردید

(درخصوص وعدهٔ امداد امیر افغانستان)

درمیان خبر هایی که به داك پشاور رسیده ، یك فقرهٔ دیده شد که خیلی عجیب و غریب بنظر آمد خبر مذکور رابشنوید که این است :

«وزیروایسرای هند اظهار کرده‌است که اعلیحضرت
امیر افغانستان نیز وعدهٔ امداد داده‌اند.»

اولاما این راهیچ باور کرده نمیتوانیم، که‌وزیر و ایسرای هند، همچنین یک اظهاری کرده باشد، و اگر کرده باشد، ازدوحال خالی نیست: یا این است که در مابین خودجناب وایسرای‌و وزیرشان‌چنان یگانگی که‌از اظهارات همدیگر خودشان باخبر باشند، موجود نخواهدبود، یا این‌است که وزیر صاحب، یک‌نسیانی‌در قوهٔ حافظهٔ شان موجود خواهد بود! زیرا، در حالیکه خود جناب وایسرای بطریق‌استشارهٔ‌دوستانه افغانستانرا بربیطرفی تشویق کرده باشند، وسراج الملت‌هم بیطرفی دولت‌افغانستانرا اعلان فرموده باشند، آیا «وعدهٔ امداد» راچه معنا خواهیم داد؟

لهذا این‌خبر را بشدت تردید کرده میگوئیم که، دولت مستقلهٔ افغانستان‌بر مسلک بیطرفی‌جداً ثبات‌دارند وهیچگاه وعدهٔ امداد راکه منافی بیطرفیست، بهیچطرف، از دول محارب نداده اند.

سال چهارم- شماره ۶ - ۲۸ عقرب ۱۲۹۳

روزچهلم ۱۹ اکتوبر مینویسد:

«انتظام‌گورنمنت ما، برای وکیل انگریزی مقیم کابل بسیاردرست است. داك آنها ازپشاور بسته‌شده میرود، وبا داك افغانی امیر صاحب، هیچ واسطهٔ بازوبستن آن‌نیست. کارت‌هاو لفافه های‌شان، مانند هندوستان‌برابر میرود، یعنی‌همان محصول داکی که‌در هندوستان‌از آن‌گرفته‌میشود در داخل افغانستان نیزبان کفایت میشود ومحصول‌افغانی ازآن گرفته نمیشود. تکت‌دوپیسه‌را چسپانده، برای وکیل‌انگریزی مقیم کابل بفرستید، و صرف‌نام داکخانهٔ پشاوررابر آن تحریر دارید، در روز دهم،

منظم، برای آنها خط خواهد رسید. ولی اگر برلفافه اسم داک خانه افغانی پشاور نوشته شود، محصول آن چارچند میشود . . . . .»

تبصره سراج الاخبار افغانیه:

. . . گورنمنت بهیه شان، در هیچگونه اموری از امورات دولت علیه مقدسهٔ مستقله متبوعه ما حق هیچگونه انتظامات راندارد. . . این انتظامی را که همقلم محترم ما از آن بحث میراند، محض یك معامله نزاکت پرورانه خاطر نوازانه خواهد بود، که ازطرف دولت مستقله خداداد افغانستان، درباره وکیل دولت بهیه بریتانیا ابراز فرموده شده . . . . .

(دیگر تفصیلات درباره طرز ارسال نامه ها درینجا آمده است).

موقعیت سیاسی افغانستان

سال اول ـ شمارهٔ اول ۱۶ میزان ۱۲۹۰

. . . چون خبر کدورت اثر آتش زده گی شهر شهیر استانبول، بسمع مبارك همایونی رسید، برای مدد رسانی خانمان سوخته گان فلاکت زدهٔ آن‌سامان، مبلغ یکهزار پوند انگریزی (که عبارت از سی هزار روپیهٔ کابلی باشد) بطریق اعانه، از خزینهٔ عین المال (نه از خزینهٔ بیت‌المال) عطا و احسان فرمودند. از قراریکه موثوقاً خبر گرفته ایم، میرزامحمد خان پیش خدمت حضور انور والا، برسانیدن مبلغ مذکور مامور گردیده، وپیش ازیك هفته بطرف بمبئی حرکت نموده اند، که در ضمن دیگر کار های سرکاری که در بمبئی دارد، مبلغ مذکور را، نیز به قونسلوس خانهٔ دولت علیه عثمانیه برده تسلیم کارداران دولت علیه عثمانیه بنماید . . .

سراج الاخبار: حقیقتاً این احسان. . . از چنان آثار مراحم کارانهٔ انسانیت پسندانه ایست، که برای مامردم افغانستان و رعایای صادقه، موجب فخر و مباهات عظیمی شمرده میشود:

« بنی آدم اعضای یکدیگر اند. . .

. . . بلی! معاونت و مددگاری قضازده گان بنی نوع بشر، علی الخصوص که اخوت دینیه و عنصریه نیز موجود باشد، از مهمترین فضایل انسانی شمرده میشود.

سال اول ـ شمارهٔ ۵ ـ ۱۴ قوس ۱۲۹۰

[متن نطق شاهی در سلام خانه راجع به افتتاح دفتر اعانه یعنی « چنده » که با اعانهٔ سراج الملة افتتاح شد، برای یتیم های طرابلس غرب، که در اثر حملهٔ ایتالیا پدران شان بشهادت رسیده اند. عرض شکران سراج الاخبار. مقاله دربارهٔ حرب طرابلس وتعرض ایتالیا. در اخیر مقالهٔ مسئولیت این تعرض، راجع به ایتالیا تشخیص گردیده، وازدولت برتانیه تقاضاشده است].

« طفل خود سر ایتالیا را که بر خلاف قوانین مکتب حقوق ومدنیت حرکت نموده از دستش گرفته یك سلی تأدیب محکمی برویش بزنند واز تجاوزات حقوق شکنانه اش باز دارد ».

سال اول شماره ۱۵ ـ ۱۳ ثور ۱۲۹۱

در مطبعه بی بنام محمد بیگ مرحوم، در استانبول، حقی بیک، نطق سراج الملة را دربارهٔ اعانهٔ طرابلس، با ترجمه ترکی، بشکل یك کتاب، چار هزار نسخه چاپ کرده است.

سراج الاخبار ـ این همت آن مطبعه را تقدیر وتحسین میکند.

سال اول - شماره ۲۳ - ۵ سنبله ۱۲۹۱

ترجمه نطق
جناب لارد «رابرتس» که در سنه ۱۹۰۵ در (مانشان هاءوس) بیان کرده

«فیلد مارشال لارد رابرتس» همان رابرتس نام جرنیل انگلیزیست که در محاربه های «سوشکی» و «میدان» و «چهار آسیا» از دست وطن پرستان با ایمان افغان، شکست های فاحش خورده، در شهر کابل محصور گردید. و در شهر کابل نیز، بمهاجمه های شدیدهٔ طاقت براندازانهٔ غازیان وطن پرور، تاب آور مقاومت نشده، و از استحکامات متینه که بر ذروه های کوه های بلند «آسمائی» و «شیر دروازه» تعبیه کرده بود فرو آورده شده، در «شیر پور» نام، قلعه عسکر افغانی، بشدت محصور گردیده بود. اگر فیوضات سیاست شناسی، و افکارات مآل اندیشی عالی خاقان جنت مکین، ضیاء الملة والدین مرحوم، بفریادش نمیرسید، فلاکتها و مصیبتهای بی اندازه ای بر سرش می آمد. اما چون ذات سیاسی عظیم مشرق زمین، ضیاء الملة والدین مرحوم، بمدت مدیدی در ممالک روسیه اقامت نموده؛ از افکار استیلا جویانهٔ روسها واقف شده بود، در محو کردن اردوی انگلیزی چندان منافع وطنی را ندیده بیک معاهده بسیار منفعت آورتری، اردوی انگلیز را از افغانستان اخراج نموده، استقلال واستقبال دولت اسلامیهٔ شانرا تامین فرمودند. حال آنکه اگر فیلد مارشال مذکور، در روزی که به کمال خضوع وخشوع در موقع «زمه»، نام اردوگاه همایونی، برای عقد معاهده آمده این افکار خود را که در نطق ذیل خود بیان نموده چیزی میگفت، گمان نمیشود که برین ناطقه پردازی کامیاب می آمد!...

فیلد مارشال موصوف در نطق خود میگوید :

«ما هیچگاه یکدولت حربیه بریهٔ نخواهیم شد، مگر بسبب مرکز ما در شرق، که همه مسئولیتهای آنرا بگردن گرفته ایم. وچون تعدی روسها را برمملکت افغانستان در زیر نظر غور وتدقیق بگیریم، میباید که ما در اصلاحات حربیه واستعدادات قوهٔ بریهٔ خود نیز، خوض وغور کنیم، تا برای یك حرب مستقبله حاضر باشیم.

«بناءً علیه، اگر درما بین ما وروس، نائرهٔ قتال در جهت مملکت افغان در گیرد، لازم ولابد است، که از قوت روس بزرگتر وقویتر قوت بمقابل آن تجهیز نمائیم. واین قوت ما میباید، که غیر از قوت عسکری وطنی باشد، که بمیدان قتال بر آورده شوند، زیرا این قوت ارضیه جداً برای ما لازم است، تا باآن دیگر قبایل را بزنیم. چونکه افغانانی که در یك مرکز غیر مفهومی باشند، بالطبع، هرطرفی را که غالب دیدند، بمساعده وتائید همانطرف التجاء میورزند، ودرین کار مصلحت و فائدهٔ خود را می بینند.

«پس درینحال حاضر تعبیه وی خود مابهیچصورت نمیتوانیم، که بیشتر از دو - صد هزار عسکر بمقابل خصم خود بیرون برآورده بتوانیم. چون چنین است، سه صد هزار عسکر باقی راچسان تهیه خواهیم کرد؟ ودر هر ماه، عدد لازمی را که به عوض کشتگان بمیدان حرب برسانیم، چسان تدارك خواهیم توانست؟»

مقصد ما از نوشتن این نطق، آن داهی بزرگ حرب و آن نهنگ دریای دغا، این است که هیئت ارکان حربیهٔ دولت علیه افغانستان نیز، نقشه وپلان جنگ را بیك صورتی بکشند، که نفع آن بدولت خود افغانستان عاید وراجع باشد، زیراجناب

فیلد مارشال موصوف، هر انقدر نقشه وپلانی که بکشد، برای منافع خود خواهد کشید، نه برای نفع غیر!

سال دوم - شماره اول - ۳ میزان ۱۲۹۱

(سال سیاسی):

با دولت های دیگر...

با دولتهای همسایه وهمجوار خود، دولت متبوعهٔ مقدسهٔ ما، بقرارسابق، بی غایله بسر آورده است. علی‌الخصوص، با دولت دوست ومتفق خود، یعنی دولت معظمهٔ بریتانیا نیز به حسن سلوک، ازجانبین رفتار شده. تنها در سر حد سیستان با دولت علیهٔ ایران، بنابرتجاوزات حقوق شکنانهٔ بعضی خان های خود سر تبعهٔ دولت علیه ایران، کمتری منازعات پیش آمده. انهم بحمدالله، به احسن وجوه، برطرف گردیده است.

بادولت علیهٔ عثمانیه، بمناسبت یکدواعانه که درباب‌حر یقزدگان استانبول وبازماندگان شهداء ومجروحین طرابلس غرب بوقوع آمد، مخابرات ومکاتبات دوستانهٔ ووداد کارانه، درمابین این دودولت علیه‌اسلامیه، احداث گردیده، فوائد عظمیهٔ بعالم اسلامی رسانید. درحالتی که ازعمرها این دودولت اسلام، بایکدیگر شان نه‌سلامی داشتند ونه کلامی، این غداری وغصابی پرقصابی ایتالیا نها، موجب ایقاض وانتباه عظیم مسلمانان گردیده، برهمدیگر خود، یک‌صدایی کردند، وبه‌اطراف‌خود یک‌نظری انداختند. به همدردي ودستگیری و اتحاد، خود شانرا مجبور دیدند. مقصد ازاتحاد وهمدردی، این نیست که اردوهای پر طوپ و تفنگ خود شانرا بمعاونت یکدیگر سوق نمایند.نی! بلکه، تنها بدرد همدیگرخود متألم شدن، از

احوال همدیگر خود پرسیدن، بهر جود سوجود یکه دست شان برسد همدیگر شانرا دستگیری کردن، چنان نتایج عظیمهٔ اسلامی را دربر دارد، که محسنات آن را ارباب نظر سیده اند. سبب یگانه این انتباه اسلام، ایتالیاست!

«عدو شود سبب خیر، اگر خدا خواهد!»

سال دوم ـ شماره ۱۸ ـ ۱۶ جوزا ۱۲۹۲

حوداث خارجیه
اجمال سیاسی
افغانستان ومحاربهٔ بالقان

در آغاز اعلان حربی که حکومتهای متفقه بالقان، با دولت علیهٔ عثمانیه نمودند، ودولتهای معظمهٔ بیطرفی جعلی خود شانرا اعلان کردند، دولت معظمهٔ انگلیز، نیز بواسطهٔ سفیر شان که در پایتخت سلطنت اسلامیه «کابل» مقیم است، از اعلان بیطرفی خود در محاربه مذکوره به ذات سراج الملت مقدس ما خبردادند. سراج الملة، این اعلان بیطرفی دولت مشار الیها را، به حقوق مناسبات و معاملاتی که دولت معظمهٔ انگلیز باعالم اسلامی آسیا دارند، سراسر منافی دیده، و رسماً انتقاد واعتراض فرموده به این مآل بیان فرمودند:

«قبل ازاین که دولت ایتالیا درباب طرابلس غرب بادولت علیه عثمانیه اعلان حرب نمود، وشما اعلان بیطرفی کردید، اگرچه ما آن بیطرفی دولت دوست ومتفق خود مانرا منافی منافع شان دیدیم، ولی گفتیم که ازاینجا بات سیاسی شان خواهد بود. وچون دربنبار، که بازاعلان بیطرفی میکنند، چنان گمان میبرم، که به این بیطرفی دلهای نفوس بسیاری از اسلامها را ازخود بیطرف بسازند، زیرا دولت معظمهٔ

انگلیس آنقدر نفوس رعیتی که از اسلام درهندوستان وافریقا دارند ، هیچگاه در اوروپا ندارند. بناً علیه ؛ بنابردوستی که باشما داریم ، این بیطرفی شمارا سراسر مغایر منافع شما دانسته ، شدیداً جرح وانتقاد مینمائیم .»

حقیقتاً که این انتقادواعتراض سراج الملت ، آنقدربرحق وصواب وبدرجه یی قرین عقول اولی الالباب ست ، که هیچ کس از آن انکار کرده نمیتوانند. دولت بهیهٔ انگلیس ، هرآنقدر نفوذ وتسلطی که درهندوستان وسودان وغیره حاصل نموده است و هرآنقدر موفقیتها و کامیابیهای که درممالك اسلام نشین بکف آورده است ، چون بحقیقت نظر کرده شود ، اسباب یگانهٔ آن، همانا بنام دوستی واتحاد دولت علیهٔ عثمانیه بوده است. چون بتاریخ ضبط واستیلای هندوستان شان بغور بنگریم ، مثالهای بسیار مجسمی درینخصوص بنظربرمیخورد . حتی در بعضی موقعها ، در زیر بیرق ماه و مشتری بسی کار روائیهای شان نیز مشاهده شده است.

در ممالك عزیز خودما افغانستان نیز ، درزمان اعلیحضرت امیرشیر علی خان مرحوم ، بواسطه دولت علیهٔ عثمانیه ، ازراه نصایح و وصایای لازمه ، بفتح باب مداخلت داخل شدند. در قطعه اوروپا ، تنها «۹۳۳۹۳۱» کیلومتر زمین ، وتقریباً چهل ودوملیون نفوس دارند. حالانکه درآسیا وافریقا و جزایر اوقیانوس «۸۰۱۸۷۷۳۱» تقریبا نوزده ملیون کیلومترزمین ، و تقریباً سه صد وچهل ملیون نفوس راممالك میباشد ، که اکثر این نفوس عظیمهٔ مدهشه را ملت اسلام ودیگرملل غیرصلیب پرست تشکیل میدهد. این هم معلوم است ، که حال امروزهٔ مسلمانان وبودائیان و براهمائیان ، و غیره به حال چند عصر پیشتر شان قیاس قبول نمیکند. چشمها ، ذهنها ، عقلها ، فکرها باز گردیده حقوق آزادی و استقلال دردماغها آتش فشانی هادارد . درانوقتها ، بخواب شکار

شده بودند. درینوقتها بیدار شده میروند، وچون خود را اسیر دام می‌بینند، بچارۀ نجات خود می‌افتند، واینهم نیست که چارۀ آنرا هم نیابند. البته یک روزی خواهد آمد که مانند کبوتر زیرکی که بواسطه آشنایی باموش، خیل کبوتر بدام افتاده‌را رهائی داد، همچنان، یک زیرکی بکار برند (انوار سهیلی).

آسیائیان را مرده نباید پنداشت. اگرچه دولتهای عثمانی و ایران را تایکدرجه مضمحل نمودند، ولی‌سراسر محو نشده‌اند. اگرچه کوچک ترشدند، ولی چون بلغارها و مانتینیگرو هارا ببینیم، برکوچکی چندان اعتمادی نباید کرد. حالانکه مانند ژاپان و افغانستان، دولتهای زنده‌وبیداری نیزدر آسیا موجوداست، توبه‌ازاژدهای افسرده شدۀ چین، که اوروپا بردم آن پانهاده بیدارش کرده‌اند! بومبه‌بازیها، وتهیه اسباب اتفاقها و اتحادها، درمابین مخالفها، چیزهای نیست که موجب اندیشه نباشد. اعلی‌الخصوص رقیب بسیارمدهش آسیائی، که عبارت از دولت معظمه روس است، هیچ‌گاه از فرصت جویی وبلاانگیزی درباب بجا آوردن وصیت جمهور دوراندیش استیلا تدبیر متوفی، پتر کبیر، فارغ وغافل نشده ونمیشود، ونخواهدشد.

پس چون اینچیزها رادر زیرنظر دقت درآریم، منافع وفوائد چهل پنجاه ملیون نفوس اوروپایی دولت‌مشارالیها رانسبت بمنافع سه‌صدچارصدملیون نفوس غیراروپایی شان خیلی دور ازنسبت می‌یابیم، وانتقادحکم‌مفاد سراج‌الملت را ازحدزیاده‌نافع حال، بطرز بسیار دوستی مآل می‌بینیم. چونکه‌اگر دولت‌معظمۀ انگلیس، در باب‌وحشتهای سفاکانه سباعانۀ بالقانیها، که درممالک عثمانیه‌اجرا نمودند، بنظربیطرفی نمیدید، و آنهارادر انگونه کارهای‌ناحق‌وناروای‌شان آزادنمیگذاشت، سه صدو کسورملیون نفوس مسلمانان‌را یکدفعه گرویدۀ‌خودمیساخت، که‌نتیجه هاو فایده‌های آن درحال

و استقبال برای او و دولت مشارالیها، آزادهٔشرح وبیانست .

این را هم بگوئیم که دولت بهیهٔ انگلیس، در اوروپا ، یك دولت تك وتنهای بی یارو مددگاری مانده است . اولا موقع جغرافی شانرا چون نظر کنیم ، طبیعتاً یك علحیدگی دران مشاهده میشود . ثانیاً چون در وضع سیاسی شان ببینیم ، نه در اتفاق مثلث ، ونه در اتحاد مثنایش داخل می‌یابیم ، اگرچه گاهی به اینسووگاهی به آنسو میل میکند، ولی یك اتحاد و اتفاق جدی شان دیده‌نمیشود، بنابرین دولت مشارالیها، به استمالت قلوب آسیائیان، میباید که خودرا یکدولت آسیایی بسازد، و با دولت های آسیایی متحد شده ، وآنها را تقویت‌نموده ، از ان رهگذر، استفاده‌نماید، تا نتیجه های آنرا درمآل ، برای العین مشاهده کند .

سال ۳- شماره ۹ - ۲۲ جدی ۱۲۹۲

حوادث خارجیه

[درفصل حوادث‌خارجیه ازاخبار« ترجمان» منطبعهٔ کریم(ممالك روسیه) وا خبار اقدام، منطبعهٔ استانبول، نشر مقاله را در اخبار «نوو یه وره میا» که در پترسبورغ (پایتخت‌دولت‌روس) نشر میشود، نشر کرده، ودرجواب روزنامهٔ مؤسن پتسبورغ مینگارد:]

درا خبار«ترجمان»منطبعهٔ«کریم» ممالك روسیه، و اخبار « اقدام» منطبعهٔ استانبول، از خبار« نوو یه وره میا»، که در« پترسبورغ »، پایتخت دولت‌روس نشر میشود، یك مقاله یی نقل شده، است، که بنابراهمیت‌آن، ترجمهٔ آنراو بیان بعضی مطالعات عاجزانهٔ خودرا، درانباب ازفایده خالی نیافتیم. اماترجمه را از اخبار «ترجمان» مناسبتر یافتیم. ...

اخبار« نوو یه‌وره میا»، این راهم گمان کرده، که افغانها برانگلیزها ز یاده‌تراز روسها اعتماد وامنیت دارند ! اگر بحقیقت نظر کنیم، سبب یگانه این اعتماد و بی اعتمادی، باز هم خود شان شده است. درسنهٔ ۱۲۹۶، افغانستان‌را بدرازکردن دست دوستی خود بازی داده، دوستی واتفاق شانرا با انگلیزها برهم زد، حالانکهٔ در اثنای فلاکتی که از نتیجهٔ اعتماد بران دوستی حاصل شده بود، امداد ستگیری و معاونت قولی وفعلی هم ازآنها ظاهر نشد. اعلیحضرت« عبدالرحمن‌خان»مرحوم، باوجود یکه سالهادر دولت شان مقیم بود، وحقوق دوستی حاصل کرده بود، چون ادنا یك منفعت خود راد یدند، بقول دشمنانش عمل کرده، از سمرقند بهطاشکند ش نظر بند بردند.

مع ما فیه،این راهم بگوئیم که، افغانستان با هرد و دولتهای معظمه همسایهٔ خود، بجز حسن سلوك ونیك بینی و خوش روشی، دیگر هیچ فکرواندیشه ندارد، واز سعا ملات صلحپرورانهٔ سما لمتکارانه ،گاهی فروگذاری نکرده ونمیکند. امااین، تا بوقتی خواهدبود، که برحیات‌حاکمیت و استقلال موجودیت‌شان ،ازهیچ طرف هیچ ضرری نرسد. درعکس آن حال ، همه یکسان است . انتهی.

سال سوم ـ شماره ۱۳ ـ ۷ حمل ۱۲۹۳

درفصل حوادث خارجیه، تحت عنوان اجمال سیاسی.

اگر بپرسیم که افکار دولتهایِ اوروپا را کدام مسئله ها مشغول داشته است این سوال‌را مطالعهٔ اوراق حوادث عالم،چنین جواب میدهد که‌درمابین خودشان هیچ یك مسئله نیست که فکرهای آسودهٔ مسترنیح شانرا تشویش دهد وا شغال

نما ید. همه اتفاق، جمله ائتلاف . . . .

. . . . . در وقت حاضر یگانه مشغولیت افکار اوروپا ممالک عثمانیست. مسایل البانیا، تقسیم جزایر بحر سفید (مدیترانه) اصلاحات اناطولی وغیره افکار اتفاقها وائتلافها را بفعالیت تمام دراورده است. بااینهم، با بسیار تانی و درنگ و انواع فسون ونیرنگ ترویج مطالب دارند . . .

. . . . یونان چون اقربا و همدین ترازو والاهاست، هیچ شبهه نیست که بر مطالب خود از عثمانی بیشتر کامیاب آید. در محاربات اخیره، بغیرحق دوبرابر ملک خود از ملکهای عثمانی بدست آورد.

بااینهم قناعت نکرده حالا برای گرفتن سه چارجزیرهٔ بسیار سهم دولت عثمانی بر سر پرخاش ایستاده است. ترازو والاها که دولت فخیمهٔ انگلیز پیشکار آنهاست، الحاق این جزیره هارا به یونان بسیارلایق ومناسب نشان میدهند . . . . هیچ شبهه نیست که دولت علیه عثمانیه سر تسلیم رابااین تکلیف خم نخواهد کرد «وتاجان بتن جان بکن» خواهد کرد. اما نتیجه چه خواهدشد؟ همان خواهد شد که در دیگرملکها شد . . .

سال سوم— شماره ۱۹–۲۰ جوزا ۱۲۹۳

در فصل حوادث داخلیه: مکتوب از سمت جنوبی

(بقلم یکی ازخوانندگان اخبار). پولتیک دسیسه انداز همسایگان گندم نمای جو فروش ماورای سرحد، که تمام وقت مردم طوری راآسوخته واغواسینماید و برجاجی میدان تاحال چند مرتبه حمله کرده مقاتله، منتج بقتل جانبین و خسارات ملت افغان است . . .

تبصرهٔ سراج الاخبار افغانیه: علما اعلام ومرشدان ورهنمایان بنام مسلک شریعت ودیانت، وعظ ونصیحت کنند.

سال چهارم - شماره ۲-۳، ۳۰ سنبله ۱۲۹۳

در فصل حوادث خارجیه تحت عنوان اجمال سیاسی مینگارد:

نتیجهٔ این حرب نیز خیلی مبهم و مشکوک است.

[در اخیر، از ائتلاف بین انگلیس وروس خبرداده نتیجه میگیرد:]

... دولت متبوعهٔ مقدسهٔ ما، افغانستان، در ین محاربهٔ بیطرفی و غیرجانبداری را البته مراعات خواهند فرمود. از ین جهت، دولت بهیهٔ انگلیس، یقیناً مها امین وخاطر جمع شده میتوانند. ولی هزار افسوس که مسئلهٔ ائتلاف باروس، انسا نرا از شبهه های گوناگون وتصورات وخیالات بوقلمون نیز وارسته نمیتواند، و هم این ائتلاف بدرجه ای صمیمیت پیدا کند، که حیات خود را هم درا نراه به تهلکه بیندا زد؛ البته که شایان اندیشه یکچیز یست.....

حوادث خارجیه

سال هفتم - شماره ۱۰، ۹ جدی ۱۲۹۶

از اخبار لندن، مورخهٔ ۹ جنوری سنه ۱۹۱۸ عیسوی، و ۲۵ ربیع الثانی سنه ۱۳۳۶ هجری، درجر اید انگلیزی منطبعهٔ هند بعنوان «تجاویز واهی روس در سنهٔ ۱۹۱۵» بعضی محررات خیلی جالب دقت، که وثایق مهمه وحقایق حوالیه شمرده میشود، مطالعه گردید. چون نقل عینی همان ترجمه های اخبارها، که از طرف ترجمانها رسیده، ودر همه اخبارها نشر گردیده، چیزی موانعی

بما نشان نمیداد ، برای سرمایهٔ وثیقه، عیناً همان ترجمه رابا بعضی اشارات ، در میان قوس ، که مبهم بودن بعضی کلمات آنرا نشان داده است ،درج مینمائیم:

« دیوان خاص پارلیمنت لندن ، امروزه «کونت برائس» ، سفیر سابقهٔ دولت برطانیه متعینه‌امریکارا، سوال نمود که : چون در سنهٔ ۱۹۱۵ ،دولت روس، برای دولت برطانیه ، این تجویز را مرتب نموده فرستاده بود ، که همان‌علاقهٔ مملك ایران ، که درما بین سرحدات «افغانی» و«روسی» واقع‌است ، شامل (!) علاقهٔ دولت روس کرده شود ، ونیز دولت روس، تجویز کرده بود، که‌دربعضی معاملات علاقه جات شمالی افغانستان ، متصل ملك روس است تصفیه (!) کرده شود . الحاصل ، کیفیت و ماهیت این مسئله چیست ؟ آیا در حالت سیاسی افغانستان ، از آن تجویز تاثیری‌حاصل میشود؟ و آیا درعظمت افغانستان (!) از آن چیزی فرق آمده‌بود، یانه ؟

« لارد «اسلنگتن » ، نائب وزیر هند ، درجواب موصوف بیان‌نمود ، که: من ازین سوال شما خورسند شدم ، که درینوقت ، جهت رفع بعضی غلط فهمی (!) هابرای من موقع‌رسید که استرداد(!) آن غلط فهمیهارا کنم :

« من به تصریح بیان میکنم ، که‌یادداشت سفیر روس ، که بتاریخ ۲۲ ماه مارچ سنهٔ ۱۹۱۵ نزدگورنمنت برطانیه ،در باب شرایط صلح آخری (!) رسیده بود - ودرآن مخطره - یعنی یاداشت ، علاوه بردیگر معاملات (!) ، تجویز کرده‌شده‌بود ، که درخصوص علاقهٔ روس واقع ایران، قدری تعدیلات اجراء کرده شود، یعنی در همان حصهٔ ممالك ایران ، که درفقرهٔ اول معاهدهٔ سنه ۱۹۰۷ درمنطقهٔ نفوذ روس به تجویز برطانیه داخل شده است ، قدری تبدیلی

داده شود ، و مقصد از ین تعدیل وتبدیل اینکه : همان علاقهٔ کوچک ایران را، که درقرب سرحدات روس وافغانستان است ، از غیر جانبداری جدا کرده ، در منطقهٔ نفوذ و حیز رسوخ دولت روس،شامل وداخل کرده شود . اگر بالفرض و والتقدیر ، این تجویز و قرارداد به عمل می آمد، باز هم در حقوق ملکیت و استقلال، و فواید حال ومآل دولت افغانستان ؛ هیچ تاثیری بخشیده نمیتوانست . حال آنکه ، در باب آن تجاویز پیش کردهٔ روس، که در مخطرهٔ سنه ۱۹۱۰ تجویز شده بود گورنمنت برتانیه موقع فرصت نیافته بود که هردو گورنمنت، بر تجاویزی که در یاد داشت مذکور درج شده بود ، مذاکرات وحیث و بحث نمایند ، و نه در ین باب ، دولتین روس وبرطانیه ، تاحال دیگر مذاکره یی کرده اند .

ونیز تجویز کرده شده بود ، که در حین سوال و جواب مخطرهٔ مذکور ؛ برای ذات همایونی اعلیحضرت امیر المعظم والی (!) افغانستان - (مراد از لفظ والی: یعنی حکمران بالاستقلال دولت مستقلهٔ افغانستان است« جریده ») - هم موقع (!) داده شود ، بالاخره ، در حین خط و کتابت ،بهمراه ذات امیر افغانستان ، بطور رسمی ، یقین دادانده شده بود : که در مجلس صلح ، براینچنین تجویز هرگز حیث و بحث - یعنی مذاکره و مکالمه نخواهد شد،و فیصله و نتیجهٔ داده نخواهد شد، که فواید(!) دولت(مستقلهٔ) افغانستانرا ،درمعرض خطر انداز د . (مراد از «فواید» این با شد، که حاکمیت، حق استقلال ، حق ملکیت، حق صلح ، حق حرب ، حق بیطرفی وجمله حقوقها ئیکه یك دولت مستقل بیطرف حائز وسزاوار آن باشد . « جریده» ومنفی آزادی فوائد سیاسی دولت افغانستان بوده باشد . حال موقع آن رسید ، که بتصریح بیان نمایم، که گورنمنت برطانیه ، مدام بر همین اصول کار بند بوده و خواهد بود .

ازجمله مواد مخطره - یادداشت - مذکور، که دولت روسیهٔ تجویز کرده بود ،

یکی این بود که درخصوص تصفیهٔ بعضی معاملات آبیاری یاآب پاشی(!) علاقه جات روس، که متصل خاك افغانستان واقع اند، نیز کار روائی مناسب (!) بعمل آورده شود. اما این تجویز، پیش ازجنگ (!) بوقوع آمده بود، که در ینخصوص، برای دولت روسیه کامیابی حاصل نشد، زیرا که، این تجاویزگاهی زیر بحث نیامده اند(!) بباعث اینکه، بدون حصول رضا مندی اعلیحضرت امیرالمعظم سرکاراشرف والا، آن تجاویز راگاهی بعمل آورده نخواهد شد.

«غیرازهمین دوفقره، در این یادداشت، ویادیگریاد داشت، در هیچ جا، اینچنین تجویزنکرده شده ونخواهد شد، که از ان، آزادی سیاسی دولت (مستقلهٔ) افغانستان، متاءثرشود، یا برفوایدیا برعظمت دولت افغانستان، اثری یارسوخی بیفتد. (ترجمه ازسول ایند ملتری وغیره)

تبصرهٔ، سراج الأخبار افغانیه:

«خوب اعتراف! درسنه ۱۹۰۷ تابه سنهٔ ۱۹۱۸، که باهم جام محبت تقسیم جهانگیری رابسرمیکشیدند، سلکهای دولتهای بیطرف راآش آشتی خود ساخته، در تجاویزبلعیدنش میکوشیدند وآن تجویز پیش شده رابه «خوب! خوب» هاو «خواهدشد» ها، تعطیلها میفرمودند! آیاگمان میشود، که اگر این صدمهٔ عظیمهٔ عدم اتحاد یون سرنمای خوارق ظهورنمیشد، این اعتراف را بهمین عنوان، وعین همین بیان شنیده میتوانستیم؟ چه ممکن!..... معمافیه، این اعتراف وتصریح بیانات گور نمنت

عالی‌دولت برطانیه ،شایان تقدیروامتنانست !(سراج الاخبارافغانیه)

سال هفتم - شماره۱۱ - ۲۹ جدی ۱۲۹۶

حوادث خارجیه ؛رازها،اسرارها،خودبه‌خود طشت از بام میشود .

ترجمه ازجراید قفقاس - نقل از جریدهٔ« چمن» .

مسایل بسیارمهمهٔ معاهدات خفی:

در شماره دهم سراج الاخبار افغانیه،در صحفهٔ ۶ ،نقلا ازجریدهٔ فریدهٔ چمن، بعنوان فوق، یك خبر بقیه دارد داری درج شده بود.این است که بقیهٔ آن« مسا ئل مهمه ومعاهدات خفیه» ،دراخبار های که موخراً وارد شده، ازقرار ذیل میباشد :

[بعدازین ائتلاف‌نامه دربارهٔ اسلامبول‌وبوغازها - ۱۹ فروری ۱۹۱۵ را بین روس انگلیس و فرانسه میدهد، که بروفق معاهده ۱۹۰۷ روس و انگلیس، ونابودی استقلال ایـران منعقد شده است. موافقه دربارهٔ اینکه سرحد ذوالفقار بمنطقهٔ نفوذ روس منضم گـردد، درعین حال حکومت روسیه آرزو میکند که مسالهٔ همسایهٔ ما افغانستان موافق مذاکراتیکه درسال ۱۹۱۴ دربین ما و دولت برتانیا جریان‌یافت حل گرددذکرمی کنند:[«مراد ازین مذاکرات همان‌وثایق میباشد که‌درشمارهٔ ده «سراج الاخبار افغانیه درج شده بود...

درموضوع ایران،دولت امپراطوری، موافق خواهش انگلستان رضایت میدهد که منطقه بیطرف بمنطقهٔ نفوذ انگلیس منضم شود....

بعد از مطالعه این اسرارات پوشیده پوست کنده شده، آیا باز هم مسلمانان بسخنان اینها اعتبار خواهند کرد؟گوش شخن شنو کجا، دیدهٔ اعتبار کو؟!

سال هفتم - شماره ۱۹ - ۲۲ ثور ۱۲۹۷

در فصل « حوادث»خارجیه ترجمهٔ تقریر جناب اکسلانس وایسرای هندرا، درخصوص «خطرهٔ مشرق»از روی‌خبر اپریل ۱۹۱۸ دهلی ،میدهد، که درمحضر نواب ها وراجه ها وا فسران بزرگ ایراد کرده است . . .

وایسرای درضمن این بیانات در بارهٔ افغانستان گفته بود :

«دوست حقیقی ما ،امیر صاحب افغانستان ،درمقابل سازش دشمنان ما، بمثل یك دیوار آهن است، ونمیگذارد که ریشه دوانی دشمن، درمملکت‌وی‌بار ورشود، و از ابتدای جنگ تا حال ،حسب الاقرار اولین خود ،برغیر جانبداری استوار است ،و تعلقات‌دوستانهٔ امیرصاحب موصوف، همراه گورنمنت هند، نسبت بزمانه های‌سابق دراین ایام خوبتر وبهتر است... مگرملت‌افغانستان ،یك‌مردم عجیب الخواص واقع گردیده اند ، که‌درحین ریشه دوانی دشمنان ما ، بباعث جوش جنون مذهبی، که درسرشت خود دارند، فوراً همراه دشمنان ما شامل خواهند شد، ودرآنوقت ،محض قوت شخصیت اعلیحضرت‌امیر صاحب، ایشانرا ازین حرکت‌شان باز داشته نخواهد توانست... پس مقصد اولین مایان ، درخصوص جلو گیری این خطره ، چه قسم امداد برای امیر صاحب داده میتوانیم؟ .. با ترقی دادن افواج هند .. »

سراج الاخبار، نیز بر عنوان «شرح و توضیح» درباره «خطرهٔ مشرق» مطالبی مینگارد، وتذکر میدهد:

«.. ارشادات معنوی مقام شیخ الاسلامی استانبول، قوای معنوی مسلمانان را مانند سد آهنینی در مقابل آن خطره نگهداشته بود.. قبلا در انظار عموم مسلمانان، بخوبی جلوه گر شده بود، که دولت معظمهٔ برتانیه در جنگ روس معاونت کرده، و همیشه دولت مشار الیه در همه جا دوست دولت علیه عثمانیه نشانداده شده بود.

حالانکه اکنون این «خطرهٔ مشرق» که جدید ظهور نموده، قدم بقدم، با آن «خطرهٔ مشرق که برطرف شده، بعکس واقع شده است...از نظر دوستی و همسایگی این مسئله دایماً وارد خاطر ما میشود، که دوستی دولت عثمانیه را ترک کردن، وقوت مادی ومعنوی او را استخفاف نمودن برای دولت معظمهٔ برطانیه، این رخنهٔ مهیبهٔ خطرهٔ جدید مشرق را، باز نموده است!..»

[سپس در بارهٔ کلمهٔ «ریشه دوانی» می نویسد»:]

خود اکسلانس وایسرای، ازین رهگذر اظهار اطمینان نموده گفته اند، که افغانستان بیطرفی را نافع دیده است...

[در بارهٔ «بیطرفی» توضیح میکند که] مردم افغانستان، از جهت همدینی وهم مذهبی، از سالهای سال، یك حس اخوت وحرمت بدولت عثمانیه دارند..

[سپس در بارهٔ کلمات «عجیب الخواص» و «جنون مذهبی»، که وایسری در

بارۀ ملت افغانستان گفته است ، تذکر میدهد که [«در وقت جوش محاربۀ طرابلس غرب، باعثمانیه یکصداشده بودند ،وا کنون بیطرفی‌را رعایت کرده اند .

پس چرا وایسرای ،شخصیت سراج‌الملت‌را از شخصیت‌عجیب‌الخواصی ملتش تفریق میدهد،وملت راجدا گانه و سراج الملة را علیحده یك چیزی مید اند ؟؟ »

[در بارۀ کلمۀ «امداد» از راه «ترقی د ادن» فوجهای ملك هند ،میپرسد :]

کدام مدد رسانی؟ ... چون ثابت قدمی افغانستان، برعهد ورعایت همه‌احکام بیطرفی ،مانند شمس تابان عیان است‌ازانرو، تقدیر نمودن اینهمه فوایدومنافع،تنها بیك تصدیق وامتنان قولی ،پوره نشدنش ظاهر است .

... هکذا نحن،و انتم ..؟.. از طرف دوست همسایۀ دلسوز خودچه‌دیدیم؟ خیال وارد نمودن عسکر در افغانستان ،بنام امداد یا استمداد، درچنین وقت که چیزیست که « خطرۀ مشرق » را بسرعت برق تسریع وتعجیل مینماید ... دولت اافغانستان ،برمحافظه وضعیت بیطرفی خود ، دوام دارد .راه «خطرۀ مشرق» عبور افغانستان را نشان داده اند، از هرات یا بلخ، کابل را مرور نمودن ،بسیار سالها میخواهد ! . .

راه صاف وهموار عشق‌آباد ،مشهد ،سیستان، بلوچستان مشرقی کوته تر،

وآسانگذ ر تر است.طی راه بصره وعمان و بحر یک‌چند ما هه کا ر است .. هیچکسی ، بر اخلال بیطرفی افغا نستان لز وم نمی بیند . . . . .

ملت خوش دیانت غیور جسو ر ما ، هیچ اند یشه ود هشت را بخود راه‌ندهند که ما برای منا فع هیچکس خو د را فد ا کر دنی نیستم . . .

الهم ا نصر من نصر د ین محمد (ص).

اللهم اخذ ل من خذل دین محمد (ص) !

بخش پنجم

ادبیات و زبان

ص ۷۱۸-ب

سال چهارم - شماره ۱ - ۱۲ سنبله ۱۲۹۳

آغاز، بنام ایزد بخشندهٔ مهربان

دیباچه، بزبان خالص فارسی

سپاس وستایش بیرون از شمار، مرآفریدگاری را سزاست که خامه و زبان راتوانائی گویایی بخشید. درود برروان پاك پیغمبربرگزیده‌یی رواست، که پیروان کیش خوب خود را، آموزش دانش بدمید. خاندان و یاران اورا، دوستی و فروتنی بجاست، که کارهای پسندیدهٔ هر کدام شان، رهبر بختیاری و نکوئی مایان گردید. سراج الملة والدین امیر حبیب الله خان را خداوند زمین و آسمان تا سالهای درازی بر اورنگ جهانبانی شان پایدار وآرام دارد، تا گروه پرشکوه افغان و خاك پاك افغانستان، بسایهٔ دانش پروریها و دادگستریهای شان، برتریهاو بختیاریهای بی اندازهٔ را سزاوارگردد، و مردمك دیدهٔ روی زمین وزمینیان شود.

سپاس پرورد گار بزرگ خود را، بچه زبان بجا آورده خواهیم توانست، که ما را توانائی‌داد، تا سال سوم این نامهٔ گرامی «چراغ پیامهای افغانی» را، به

انجام رسانیده، بسال چهار مینش آغاز نمودیم، واین نیست مگر بسایهٔ دانش - پیرایهٔ دانای نکو نی خواه، فرخندگی همراه بزرگ ما. دربن سه سال، بسیار چیزها گفتیم و نوشتیم. آرزوی یگانهٔ ناتوانانهٔ ما، همین بود و همین خواهدبود، که در راه بیداری وآگاهی برادران هم زمین و هم آئین خود، یك کوششی بجاآورده باشیم. امید است که یك کمکی برین آرزوی خود، کامیاب هم آمده باشیم. بااینهم، ازناتوانی وزبونی خامهٔ شکستگی چغانه، درین نامهٔ یاری ترانه' همواره کوتهی ورزیده ایم، و چنانچه شاید و باید نه نوشتهٔ نگاشتیم ونه گفتهٔ گفتیم.

ازدرگاه ایزد دانای بینای توانا، امید وارآمرزش وازخوانندگان فرهنگ منش، آرزو مند پوزش سی باشیم.

۱-ادبیات شرق وغرب

سال اول - شماره دوم، ۳۱ میزان ۱۲۹۰

مراد از چیزهائیکه بزیر عنوان «ادبیات» مینویسیم، عبارت از شعر هاي خوش ترانه، و نثر های منشیانه، و تصورات وافکار ظریفانه، و تخیلات معانی نثارشاعرانه میباشد، تا موجب تفریح قلب و نشاط فکر خوانندگان کرام ما گردد.. ... با ین وسیله، هم از ادبیات شرقی، وهم ازادبیات غربی، تحریر نموده بحث و بیان خواهیم نمود. (بعداز آن، شعریکی از ظریف طبعان جرمنی، ازترجمهٔ ترکی ترجمه شده است)،

سال اول ـ شمارۀ دوم، ۱ ۳ میزان ۱۲۹۰

[یک روسان بقلم کساویه ـ دو ـ مون تی پن (۱۸۲۳ تا ۱۹۰۲) Xavier de Montepin اثرنو یسندۀ فرانسوی که قبلا به ترکی ترجمه شده بود، توسط محمود طرزی از ترکی ترجمه گردیده، وبعداز ین شماره، بطور مسلسل د رسراج الاخبار بچاپ رسیده است]

سال ۳، شماره ۹ ـ ۲۲ جدی ۱۲۹۲

تحت عنوان مکتوب از شهر، نامه یک خواننده رانشر کرده است که د ر ا ن از مدیر سراج الاخبار افغانیه معنای نقطه ودیگر اشارات نقطه گذاری ماندو یر گو ل، دو نقطه، علامۀ استفهامیه وغیره را خوا سته ا ست. مدیر جریده معنی این علامات را به تفصیل بیان میکند. که سه صفحه جریده را اشغال کرده است.

سال هفتم ـ شمار پنجم ۲۵ میزان ۱۲۹۶

ادبیات چیست؟
حکایه، افسانه، رومان، ناول

مدنیت، لوازمات واحتیاجات عجیب و غریبی برای بشریت ایجادواختراع نموده، که اکثرآن از قبیل لزوم مالایلزم شمرده میشود! ازآنجمله، حکایت خوانی، و افسانه شنوی نیزیکی ازلوازمات بیلزوم انسانهاست، که اگر نباشد، هیچ پروانیست. اما گوشها و دماغهای انسانها، از آغاز عالم طفلی، بشنیدن افسانه چنان عادت گرفته است، که عادتاً یکی از حوایج ضروریۀ انسانها، بر قم آمده است.

طفل هنوز در گهواره میباشد، که از قبیل «للو» به افسانه وشعر شنوی متحسس میشود. حسیات مبالغه شنوی، وازچیزی های خارق العادۀلذتیابی، ازینگونه افسانه

خوانی نیز یك طبیعت ثانی انسان شده است، که از انسبب، محرر های افسانه ها و حکایه ها، مجبور شده اند، که بسی مخلوقات خیالی و تصوری، در خانه های دماغهای خودشان، از خود ایجاد واختراع داده اند!

در هیچ ملتی از ملل نیست، که افسانه خوانی و حکایه شنوی رواج نداشته باشد. هیچ زبانی از زبانهانیست، که افسانه وحکایه دران نوشته نشده باشد. (رومان - یا - رومانها - یا ناولهایی که در فارسی نظماً یا نثراً نوشته شده ودریادی مطالعه متداول است، بعضی ازآنها، ازآثار بسیارقیمتدار فوایدشعار عالم ادبیات زبان فارسی شمرده میشوند، که موجب افتخار ادبیات آن زبانست. مثلاشهنامهٔ فردوسی، هفت پیکر، شیرین خسرو، لیلی مجنون، سکندر نامه، وغیره که ناولها یا رومانهای منظوم و بهار دانش، وشمس قهقهه، والف لیله و غیره، که ناولهای منثور میباشد! ...

درینعصر های متاء خره، که همه چیز به اوروپا انتقال یافت، وعالم بشریت تمام زمین با وسعت، محتاج و پیرو و مقلد اوروپائیان در امورات دنیاداری خودشان گردیدند، از یك عصر به اینطرف، «عالم ادبیات» نیز، مانند دیگر عوالم علوم و فنون وصنایع در اوروپا، یك لباس جدید نوفیشن اوروپائی راپوشیده درنظر هاجلوه گر شده آمده است !

حکایه نویسی وافسانه خوانی، که یکی ازارکان مهمهٔ ادبیاتست، در زمان حاضربرنگ های مختلف و اورنگ های پرلطافت قالبها وقیا فتها پیدا کرده است! مثلا کتابهای افسانه های فارسی وغیره، که از پیش نوشته شده، یك حکایت وافسانه ساخته گی را، از مقدمه و تمهید :

«ناقلان اخبار، و راویان آثار، حکایت کرده اند، که در زمان فلان خلیفـه

یا....، در فلان‌شهر ،یك تاجری بود . . . . » آغاز کلام نموده ،از سرتا بپا، بدون فاصله، همان افسانه را تابه آخر میرساند ، که خاتمه آنرا نیز : «چنانچه خدامراد آنها را داد، مراد ماوشما را هم بدهد ! . . » انجام می‌دهند! وآنچه نظمست: در آنها، علی العموم، قاعده چنین اتخاذ شده، که مباحث طویلی در مقدمه ، از نوع حمد و نعت ومعراج ، و مخاطبه با نفس ، و سبب تمهید کتاب و غیره بحث رانده باز بمطلب شروع می کنند. د رآنهم ، اکثرار باب قلم ، و شعرای پر حکم ، با رعایت وزن وقافیه ، به بسی مضامین بدیعهٔ سحر پردازانه واستعمال استعارات غریبه نیز مجبو رگرد یده اند . و باین واسطه ها ، از اصل مقصد ،که استلذاذ افسانه شنوی وحکایه نویسی است، دورترافتاده‌اند !

مثلا جناب حکیم نظامی،در اثنای تعریف سردی زمستان در سکندر نامه میفرماید که :

د مه دم فروبست چو ن چشم گرگ
شد ه کارگر کینه دوزان بزرگ

وا ین بیت مبارك ، که بصد ها امثال د یگر هم دارد ، در چنان یك موقعی تصادف می کند ، که گر ما گرسی افسا نه شنوی و« باش ببینیم که چه میشو د؟ » انتظاری میباشد ! هر قد رفارسی خوان هم باشد ، بیك نظر، بمعنی آن بیت بخوبی وا نمیرسد .اکثر به آن بیت ،چندان التفاتی نا کرد ه ،می گذرند ، که خون جگر خوردن شاعر عبث میرود ! بعضی که یك مقدار وقت خود رابحل نمو د ن معمای آن بیت‌حصروصرف نمایند ،از استلذاذ حکایه شنوی‌محروم میمانند ! پس اینچنین کتا بهای افسانه، اگر چه یك کتاب‌بسیار اعلای عالم ادبیات زبان فا رسی شمر ده

میشود ،ولی یك کتاب افسانه ، که انسان حسیات افسانه شنوی خودرا از آن متلذذ گرداند ، هیچگاه بحساب نمی آید !

آمدیم بر کتابهای افسانهٔ نثری ، که در زبان فارسی وطن عزیز ما متداول است غیر از «الف لیله» ، که آن مال ادبیات عربی میباشد ، و یك اصول مخترعهٔ غریبی دران پیش گرفته است ، دیگر کتاب حکایتی معتبر معروف ما ، «بهار دانش» است ، که در آن نیز ،تعلیم وتعلم انشا ، بیشتر از مسئلهٔ افسانه خوانی مراعات شده است. حال آنکه از کتاب افسانه ، افسانه شنوی بکار است ،نه تعلیم انشاء و کتابت .

محررها ومؤلفهای اوروپا ،افسانه نویسی رانیزیك لباس نوي پوشانیده بمیدان برآوردند. افسانه نویسهای شرق ، برای دلچسپی وتلذذ افسانه شنوان ، از حسیات مبالغه پسندی ، وچیزهاي خارق العاده شنوی خوانندگان استفاده نموده سعی وکوشش دماغی خود شانرا در راه پیدا کردن وایجاد نمودن مبالغه ها و خرافه هاي خارقه نما صرف کرده اند! مثلا وقایع احوالی را که در عالم بشریت یوماً فیوماً ، بصورت عادتی جاری آمده است ،برای تخیلات و تصورات افسانه نویسی خودشان کافی ندیده ،مافوق بشریت ، بعضی مخلوقات غریبه ، بنام «پری» ایجاد ، وآنها رامانند مرغان به پروازهم آوردند !

«کوه قاف» نام ،یك سرزمینی هم برای آنها مقرر کردند ! «دیو» نام یك نوع مخلوقات خارق العاده شاخدار ودمداری نیز ،از بهر محافظهٔ آنها بر پا نموده ، یکی ازشهزادگان بشررا ،یادرعالم منام ، یابدیگر صورت ، بریکی از آن پریهای بالدار عاشق ساختند ،وهزارگونه مهالك ومسالك رابه اودرگذرانیده ، تابمرادش رسانیدند!

رومانها یا ناولهای افسانه نویسهای اوروپا ، واقعات و حوادثات بومیهٔ عادتی

سطر زیر ین ، لفظ « فارسی ـ افغانی » نوشته شده است ، که اینهم بصورت بدیهی وعلنی ، آشکار میسازد ، که مقصد از« زبان فارسی » و« زبان افغانی » یعنی فارسی گفتن وافغانی گفتن است ، نه دیگر چیز .

حالا ، تا به اینجا ، از شرح وتفسیر سرلوحهٔ خود ، همینقدر یك فکری حاصل کرده توانستیم ، که «ادبیات » چون گفته شود ، مقصد ازان ، چیز هائیست ، که بادب تعلق داشته باشد ، وچون لفظ « ملی » هم باآن علاوه گردد ، چنان باید تفسیر شود : ـ « چیزها ی که بهادب تعلق داشته باشد ، وآن ادب هم بزبان فارسی وافغانی منسوب باشد ، آنچیز ها را ، ادبیات ملی باید گفت ! وزنده ماندن ملتها بزبان شان ، لابد همین معنا را دربرخواهد گرفت ، که چون علامهٔ فارقهٔ یگانهٔ قومها وملتها ، زبان شانست ، وهرقوم وهرملت ، بزبان ولهجهٔ خود ، ازدیگر قوم وملت فرق وجدا میشود ، وبزبان شان ملیت شان شناخته میشود ، لهذا زندگانی ملتی هرملت ، یعنی موجود بودن هرملت ، و بقا وپایدارماندن هرملت ، وشناخته شدن هرملت ، که همینها علامات زنده بودن شمرده میشوند ، طبعاً زبان همان ملت بایدباشد ! »

آیا ما یك فرانسیسی ، یك جرمنی ، یك انگلیزی ، یك ایرانی ، یك ترك ، یك افغان را که همه شان بیك رنگ دریشی ، ویك رنگ کلاه ملبس باشند ، بچه چیز خواهیم شناخت ؟ معلوم است که در رنگ وچهره ، وسیما ، ولباس ، و کلاه اینها ، هیچ باهم فرقی ندارند ، وچون ما آنها را در یك جائی ببینیم ، بهیچ چیزی ملیت وقومیت آنها را شناخته نمیتوانیم ، مگر که بزبان آمده ، تکلم کنند ، و بمجردی که سخن بگویند ، وما هم بهآن زبان ها یك کمکی آشنا باشیم ، همانـدم ، حکم می کنیم که این جرمنی ، این فرانسوی ، واین ایرانی ، واین افغانی وغیره میباشند .

حالا بما بخوبی معلوم گردید ، که زبان تاچه درجه یك اهمیت بزرگی رامالك است ، واگر گفته شود که «هرملت بزبان خود زنده میماند» هیچ یك سخن مبالغه نباید پنداشت . زنده بودن ، عبارت ازموجود بودنست . موجودنبودن ،عدم رابار میدهد ، که ضد زنده ماندنست . موجودیت هیئت یك ملت ، چون بدون زبان ، بدیگر چیزی شناخته و تعین نمیشود ، از آنرو ، زبان هر ملت ، تابوقتیکه زنده وپایدار باشد ، خود آن قوم وملت هم زنده وپایدار گفته وشناخته میشود ، وچون زبان آن قوم وملت ، بمرور ایام ،بسبب روش وگردش دهرتیزلگام، در زیر تاثیرات استیلاهـاومحکومیتهای دیگر زبانها ،یعنی دیگر ملتها ، محوونابود شود ، خود آن ملت را نیز، طبعاً محوو نابود شده باید انگاشت ، ومانند چیز یکه درکان نمك افتاده نمك شود ، آن ملت را هم از عین همان ملتی باید شمرد ، که زبان شان،بجای زبان آنهاقایم شده باشد !...

ازین محاکماتی که تابدا ینجا بیان نمودیم ، گویا اقسام کلی معمای سرلوحهٔ عنوان خود را ، تا یك درجه حل کرده توانستیم . تنها یك قسمتی از عبارهٔ محکوکه باقی ماند ، که هنوز به حل آن کامیاب شده نتوانستیم .وآنهم اینست که :- «هر زبان به ادبیات خود زنده میماند» . یعنی چه ؟ ! .

بسیار خوب ! اولاً اینرا دانستیم ، که هر قوم وملت بزبان خود زنده میماند، زیرا همین زبان است ، که موجودیت وهستهٔ ملتی اقوام را ، در نظر انام اثبات مینماید. آیا «ادبیات» چسان یک چیزقوی التاثیر یست ، که زنده ماندن «زبان» واری یکچیزی مهمی ، که ملت بان زنده میماند ، باز بوجود آن موقوف گردیده است؟ اگر «ادبیات» عبارت ازچیز هایی باشد ، که به ادب متعلق و منسوب بود ،و آن

